

الغارات

ابراهيم بن محمد الثقفي ج ۱

[۱]

الغارات الغارات لابي اسحق ابراهيم بن محمد الثقفي الكوفي المتوفي سنة ۲۸۳ المجلد الاول بتحقيق السيد جلال الدين المحدث از این کتاب سه هزار نسخه در چاپخانه بهمن بطریق افست بچاپ رسید شماره ثبت کتابخانه ملی ۷۱۷ مورخ ۱۳ / ۵ / ۲۵۲۵ بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى أما بعد این چند کلمه پیش گفتار مختصر بستم در پیرامون کتاب ومؤلف آن. این دفتر دانش واختر بینش که گنجی سراسر گهر ود رچی لبالب درر است یکی از نفایس کتب باستانی ومفاخر مهم جاودانی است که از قرن سوم هجری بیاد گار مانده است، مؤلف کتاب أبو إسحاق ابراهيم بن محمد بن سعید بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود ثقفي کوفی است که از مؤلفان نامی ونویسندگان معروف عصر خود بوده ودر حدود پنجاه جلد کتاب تألیف نموده است، نسب وی چنانکه یاد شد به سعد بن مسعود ثقفي عموی مختار بن ابي عبید ثقفي می پیوندد که از طرف امیر المؤمنین علیه السلام والی مداین بوده است. ابراهيم در اوایل عمر زیدی مذهب بوده سپس بمذهب حق امامیه اثنا عشریه گرویده است، تاریخ ولادت وی در دست نیست لیکن بسال دویست وهشتاد و سه هجری در اصفهان بدرود جهان گفته است، وسبب انتقال وی از کوفه باصفهان آن بوده که وی کتابی بنام " المعرفة " در مناقب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام ومطالب دشمنان ایشان نوشت برخی از دانشمندان کوفه او را از نشر آن کتاب بجهت اشتمالش بر مطالب دشمنان اهل بیت مذکور منع نمودند لیکن او نظر با اعتماد واطمینان تمام که بآن تألیف خود داشت از نشر آن خود داری نکرد بلکه قدمی فراتر گذاشت وسو گند یاد نمود که آنرا در شهر اصفهان که آن زمان دورتر از عقاید وآراء شیعیان ومخالف تر بامذهب وائین ایشان بوده است نشر کند پس

[۲]

به اصفهان کوچیده ودر آنجا رحل اقامت انداخت وبنشر کتاب خوددر آن شهر پرداخت حتی گروهی از علمای بزرگ قم، از آن جمله احمد بن ابي عبد الله برقی، از اعظام علمای شیعه ومؤلف کتاب شریف " المجاسن "، بخدمت وی آمده از او در خواست نمودند که بقم منتقل شودوی نیز برفت وتا آخر عمر در آنجا بسربردو گروهی از راویان بزرگ اصفهان از قبیل حسن زعفرانی اصفهانی واحمد بن علویه اصفهانی وغیر ایشان از محضرش استفاده نمودند واز این روی او را " ابراهيم بن سعید اصفهانی " نیز مینامند. محدث قمی (ره) در تتمه المنتهی گفته (ص ۲۷۰): " ودر سنه ۲۸۳ ابراهيم بن محمد ثقفي وفات کرد واین شیخ جلیل از احفاد سعید بن مسعود عم مختار بن ابي عبید بن مسعود است که امیر المؤمنین علیه السلام او را والی مداین کرده بود ودر زمان حضرت امام حسن علیه السلام نیز والی بود وحضرت امام حسن بعد از آنکه جراح بن سنان در مظلم سایاط مداین ۱ آن جناب رازخم زد براو وارد شد واو جراح آورد وبمعالجه زخم آن جناب مشغول شد. وبالجملة ابراهيم اولا زیدی مذهب بوده وپس از آن بمذهب امامیه منتقل شد وأصلش

کوفی بود لیکن به اصفهان انتقال نمود و سببش آن بود که چون کتاب " معرفت " را تألیف کرده که مشتمل بود آن کتاب بر مناقب ائمه اطهار علیهم السلام و مثالب اعداء ایشان، کوفیین تألیف آن کتاب را عظیم شمر دند چه وضعش بر خلاف تقیه بوده و باوی گفتند: مصلحت آنست که این کتاب را نقل نکنی و بیرون نیآوری، فقال: أی البلاد أبعد من الشيعة ؟ پرسید که کدام بلد است که شیعه او کمتر و از شیعه دور تر است ؟ - گفتند: اصفهان، پس ابراهیم قسم یاد کرد که آن کتاب را نقل نکند و روایت ننماید مگر در اصفهان. پس از کوفه منتقل شد بشهر اصفهان و آن کتاب را که بر خلاف تقیه بود

۱ - یاقوت در معجم البلدان گفته: " مظلّم و آنرا مظلّم سباباط گویند اضافه شده بسباباط که در نزدیک مداین است، جایی است در آنجا، و نمیدانم که چرا باین نام نامیده شده است " و فیروز ابادی گفته: (مظلّم برون محسن است " یعنی بضم میم و سکون طاء و کسر لام است.

[۳]

در اصفهان روایت کرد، پس جماعتی از قمیین مانند احمد بن محمد بن خالد و غیر او به اصفهان رفتند و از او خواهش نمودند که بقم منتقل شود قبول نمود و در اصفهان اقامت فرمود. مؤلف گوید: از اینجا معلوم شد که اهل اصفهان در آن اعصار غیر امامی بودند بلکه از جای دیگر معلوم شده که در طریق نصب و عناد بودند پس احادیثی که در مذمت اهل اصفهان وارد شده معمول بر زمانهای سابق است ". آنگاه سه حدیث که بر این مدعالت میکند نقل کرده و گفته است: " احادیث مذکور و امثال اینها تمام مخصوص همان زمانها بوده والا در ازمنهء متأخره خصوص از زمانهای سلاطین صفویه تا زمان ما بحمد الله بلدهء اصفهان قبه الاسلام و محط رحال اهل ایمان و همیشه مرکز علم و علماء بوده و قبور شریفهء بسیاری از اعظام علما که حصر نتوان نمود در آن بلده است ". این مختصر بیست از شرح حال مؤلف که محصل بیانات بزرگان شیعه است، مانند نجاشی و شیخ طوسی و علامهء حلی، و طالب تفصیل بمقدمهء عربی مراجعه نماید. من از مفصل این قصه مجملی گفتم * تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل هدف مؤلف چون هدف مؤلف در این تألیف آن بوده غار تهائی را که بعد از جنگ نهروان بقلمرو امیر المؤمنین علی علیه السلام و سر زمینهای تحت تصرف او از طرف معاویه شده است یاد کند آنرا " الغارات " نامیده است و این نوع تألیف در آن زمان میان ارباب سیر و تواریخ متداول بوده حتی جماعتی مانند کلبی و ابو مخنف و مدائنی و نصر بن مزاحم که همه از مشایخ مؤلف هستند نیز هر یک کتابی در این موضوع بهمین نام گرد آورده است. اگرچه غرض اصلی از تألیف این کتاب ذکر غارات بوده لیکن چون مؤلف بسیار با اطلاع و پرمایه بوده و در فن تصنیف و تألیف مهارت و تبحر تمام داشته در مطاوی این کتاب و لابلائی اوراق آن مطالب بسیار ارزنده تر از اصل موضوع را

[۴]

که ذکر غارات مذکور باشد گنجانده است بطور یکه خواننده از آن مطالب فرعی و تبعی که بطفیل موضوع اصلی یادشده است بیشتر استفاده میکند، غالب این مطالب که مؤلف بعنوان پیش گفتار و تمهید مقدمه و زمینه سازی برای دخول در اصل موضوع در اختیار خوانندگان گذارده در پیرامون آنست که مختصری از وضع حیات و چگونگی زندگانی امیر المؤمنین علیه السلام و روش اداری

وسياسی و اخلاقی آنحضرت را که درسی آموزنده و تأمین کننده سعادت جاودانی برای نوع بشر است در دسترس خواننده بگذارد تاوی از روی بصیرت از مطالب کتاب بهره مند شود و بداند که این غارتها همانا انگیزهء جهل و نادانی و وسیلهء حق کشی و نابود کردن عدالت و دست آویز تمایلات و اغراض نفسانی و زائیده هوی و هوس مشتری دنیا طلب بوده است تا در نتیجه ظالم و مظلوم خود بخود از همد یگر جدا شده و هریک از حق و باطل روشن و پیدا و آشکار و هویدا گردد. آثار مؤلف چنانکه یاد شد مؤلف (ره) قریب به پنجاه جلد کتاب تألیف نموده و متأسفانه دستبرد های روزگار و پیش آمد های نا گوار همه آنها را مانند بسیاری از آثار نفیسه گذشتگان از میان برده، و بنابر اطلاعی که از تتبع فهرس کتب موجود بر میآید نشانی از آنها بر روی زمین باقی نمانده است و فقط کتاب " الغارات " حاضر است که از این خطر نابودی جان بدر برده و اکنون بفضل خدا در دسترس فضلا و خوانندگان قرار میگیرد دو بدین وسیله نام مؤلف را زنده و روح وی را شاد میگرداند. این کتاب از زمانهای پیشین و ادوار گذشته مورد استفادهء علمای بزرگ اسلام بوده و دانشمندان نامی و برجسته فریقین مطاوی آن را در کتب خود نقل نموده اند تا آنجا که ابن ابی الحدید معتزلی بغدادی در شرح نهج البلاغه بسیاری از قصص و روایات آنرا درج کرده و بر سایر کتب تاریخ مقدم شمرده است تا چه رسد بعلمای شیعه که طبق تصریح علامهء مجلسی و شیخ حر عاملی و محدث نوری و جمعی دیگر

[۵]

از سایر فحول علمای ما - رضوان الله علیهم - این کتاب مورد قبول و اعتماد فرقهء حقهء امامیه بوده و در عداد کتب معتبره بشمار رفته و احادیث و روایات آن در میان ایشان محل تمسک و مآخذ احکام واقع شده و با این همه متأسفانه نسخ آن نایاب گردیده است. کلمات اهل فن در بارهء نسخهء " الغارات " و کیفیت نسخهء ای که اساس طبع کتاب بر آن است نظر بآنکه نسخهء مخطوط کتاب " الغارات " که متعلق بنگارنده و اساس طبع کتاب حاضر است مشوش و مندمج و درهم و برهم و غیر مصحح بود از این روی در صدد بر آمدن که نسخهء دیگری را از آن بدست آورم تا در تصحیح کتاب از آن نیز کمک گرفته و از هر دو استفاده کنم متأسفانه تیر این آرزو به هدف مقصود نرسید. توضیح این اجمال آنکه بعد از مراجعه بفهرس کتب که مظنهء ذکر موارد وجود این قبیل نسخ است معلوم شد که نسخهء ای از آن در دسترس نیست. برو کلمن در تاریخ الادب العربی گفته ۱: " ابراهیم بن محمد الثقفی ابتدا از زیدیه بود سپس امامی اثنا عشری شد و در سال ۲۸۳ در اصفهان در گذشت چنانکه در منهج المقال استرآبادی صفحهء ۲۶ مذکور است، مجلسی با آنکه کتابهای تاریخی بسیاری داشته از کتاب الغارات او بطور وفور نقل می کند (این را ریتز گفته است) ". شیخ آقا بزرگ طهرانی (ره) در الذریعة گفته: " نسخهء ای از الغارات ثقفی نزد مجلسی (ره) بوده است و در بحار از آن نقل میکند، و نسخهء ای نیز بدست شیخ ما حاجی میرزا حسین نوری (ره) رسیده و آن بزرگو ار آنرا بخط خود نسخه بر داری نموده است، و نیز نسخهء ای از آن در کتابخانهء راجه در فیض آباد (ماری ۲) هست " .

[٦]

چون بقرینهء سایر موارد از " الذریعة " معلوم است که مراد او از این کتابخانه " کتابخانهء راجه محمد مهدی " است که در فیض آباد بوده است پس من جریان را به انجمن آثار ملی گزارش نمودم انجمن نیز نامه ای بسفارت کبرای شاهنشاهی در هند نوشته ودر خواست تهیهء میکرو فیلم آنرا نمود، همچنین نگارنده این تقاضا را از دوست گرامی خود آقای ایرج افشار مدیر کتابخانهء مرکزی ومركز اسناد دانشگاه نمود ایشان هم نامه ای بر ایزنی فرهنگی ایران نوشته وتقاضای میکرو فیلم از نسخهء هند را فرمودند را یزن محترم فرهنگی ایران نیز پاسخی برای نامهء آقای ایرج افشار فرستادند که صورت آن عینا در صفحهء آینده (ص ز - ح) درج میشود. دکتر صلاح الدین منجد که از رجال این فن واز مردان این میدان اند، واز خیرت واطلاع بر نسخ مخطوطهء عربی حظی وافر ونصیبی کامل دارند ودر کنگرهء بزرگداشت سیبویه که در اوایل سال جاری (٧ - ١٢ اردیبهشت ١٣٥٣) در شیراز بر گزار شد شرف حضور داشتند نگارنده این مطلب را با ایشان در میان گذاشته وسراغ نسخهء غارات را از ایشان گرفت ایشان اظهار داشتند که فعلا نسخه ای را از آن در نظر ندارم لیکن بعد از بر گشتن به بیروت، مراجعهء دقیق تر که قابل اطمینان تر باشد نموده ونتیجه را بشما مینویسم پس بعد از بر گشتن به بیروت نامه ای نوشته ونسبت بغارات چنین اظهار نظر نموده اند: " اما در پاسخ پرسشی که نسبت بکتاب " الغارات ثقفی " کرده اید اظهار میدارد: من بغیثهائی که در موضوع نسخه های خطی دارم نگاه کردم وبهمهء مظان مخطوطات عربی نیز مراجعه نمودم باین نتیجه رسیدم که کتاب " الغارات ثقفی " از بین رفته است ونسخهء مخطوطی از آن در هیچ یک از کتابخانه های جهان طبق فهارسی که در دست است وجود ندارد ونصوصی که از آن کتاب نقل شده است همانا قسمتہائی است که عالم متبحر وثقهء ناقد ابن ابی الحدید در شرح معروف خود بکتاب نهج البلاغه نقل نموده است وبس ". (صورت نامهء دکتر منجد در صفحهء ط درج خواهد شد)

[٧]

نامهء آقای افشار

[٨]

نامهء ریزنی فرهنگی ایران

[٩]

نامهء آقای دکتر منجد

[١٠]

دکتر صفا خلوصی در مجلهء " المعلم الجدید " کتاب غارات ابن هلال ثقفی را در عداد کتب از میان رفته معرفی نموده است. عبد الزهراء

حسینی در جلد اول مصادر نهج البلاغه باین سخن پاسخ داده و گفته (ص ۲۵۹): " کتاب غارات از میان نرفته زیرا نسخهء مخطوطی از آن در کتابخانهء آیه الله بروجردی در قم هست ". نص عبارت دکتر صفا خلوصی و اعتراض عبد الزهراء بر آن در مقدمهء عربی بتفصیل یاد خواهد شد ان شاء الله تعالی پس نگارنده بقم رفته واز نجل بزرگوار آیه الله بروجردی حاجی آقا سید حسن - طال بقاؤه - پرسیدم که آیا چنین نسخه ای در کتابخانهء والد مرحوم تان هست یا نه ؟ در صورت وجود آنرا در اختیار من بگذارید تا برای چاپ کتاب از آن نیز استفاده شود ایشان اظهار عدم اطلاع بر وجود چنین نسخه ای کردند لیکن نظر بسوا بقی که در میان است وعده فرمودند که در کتابخانهء والد مرحوم شان که در اختیار دارند بگردند ودرست بررسی ور سید کی کنند اگر دسترسی بآن نسخه یافتند نگارنده را اطلاع بدهند تا از آن نیز استفاده شود وچون خبری نر سید معلوم میشود که نسخه موجود نیست. پس نا گزیر باین گفتار سعدی: " کهن جامهء خویش پیراستن * به از جامهء عاریت خواستن " عمل کرده وبا نسخهء کهنهء خود ساختم وبوصله وپینهء آن پرداختم واسباس طبع را برهمان نسخهء موجود منحصر بفرغ گذارده ومطابوی آنرا بکمک گرفتن از موارد نقل مطالب آن تصحیح وطبع کردم تا بتوفیق خدا کارآن بجائی رسید که باتمام مشکلات و مبهماتي که در آن باقی مانده است مصداق این مصراع " بدین شکستگی ارزد بصد هزار درست " گردید.

[۱۱]

اشکالات تصحیح کتاب ومعذرت از صاحب لان واولو الالباب بر صاحب لان که روی سخن با ایشان است پوشیده نیست که تصحیح وتنقیح کتابهایی که نادر الوجود وقلیل النسخه است مانند تصحیح وتنقیح کتابهایی نیست که نسخه های آنها بسیار، وشایع وسایر در اقطار وأمصار است، کتبی که پیوسته در دسترس بوده وعلماء وفضلاء خلفا عن سلف درس وبحث ومقابله وتصحیح واستنساخ واستکتاب آنها را وجههء همت ساخته وبشرح وبیان وتحشیه وتعلیق واشاعه ونشر آنها پرداخته اند، میتوان برای مثال باین قبیل کتب کتب اربعهء خاصه وصحاح ستهء عامه را ذکر نمود، زیرا هر مشکلی که در این قبیل کتابها بوده پیشینیان در این طول زمان راه حل آنرا بقدم جد وجهد پیموده وگره آن مشکل را از روی صدق دل بسر انگشت تحقیق گشوده اند پس در تصحیح وتنقیح این نوع کتابها صلاحیت متصدی ومراجعه بماغذ در موارد لزوم کافی است بخلاف کتبی که نسخ آنها در دسترس نبوده واز زمان تألیف هر گز مورد مقابله وتصحیح قرار نگرفته وهنوز عالمی بعنوان بررسی وتحقیق بآنها دست نیازیده است بلکه بقول معروف تاکنون دست کسی بدامان وصال آنها نرسیده وهنوز بکر است، پر واضح است که فرق میان این دو تصحیح ودو نوع کتب بسیار بلکه خارج از حد اندازه گیری و قیاس است چنانکه شاعر گفته: میان ماه من تا ماه گردون * تفاوت از زمین تا آسمان است بدیهی است که هر چند دایره تنگتر باشد کار سختتر خواهد بود مثلا اگر تألیف قدیمتر باشد ونسخه منحصر بفرغ باشدودر عین حال مشوش ومغلوط ودستخورده، إلی غیر ذلک از مشکلاتي که موجب مزید صعوبت امر میگردد تا کار بجائی رسد که تصحیح ممکن نباشد. بعد از تمهید این مقدمه میگوئیم:

[۱۲]

از بیانات گذشته بخوبی روشن شد که " الغارات ثقفی " از کتابهایی است که نسخ آن از قدیم الایام أعز از کبریت أحمر وناياب

تر از سیمرغ وکیمیا بوده است و بر این حال تاکنون باقی است بدلالی که یاد کردیم. خصایص نسخهء منحصر بفرد نسخه تاریخ کتابت ندارد لیکن اسلوب کتابت ووضع کاغذ وخط نشان میدهد که در اواخر زمان صفویه نوشته شده باشد وکاتب تصریح کرده که نسخهء اصل که مأخذ استنساخ وی بوده است مشوش ودرهم وبرهم بوده از این روی نتوانسته مطالب کتاب را درست مرتب کند در یکجا گفته: " در اینجا سقطی هست " ودر جای دیگر گفته: " محتمل است که در اینجا سقطی باشد " در صورتی که ما بتوفیق خدای تعالی این دو قسمت متوهم السقط ومحتمل السقط رابکم قراین قویه وامارات قاطعه از لابلای اوراق کتاب پیدا کرده و یاد کردیم که این توهم سقط واحتمال سقط در نتیجهء تشویش وپس وپیش شدن اوراق کتاب برای مستنسخ روی داده است ودر آخر کتاب نیز گفته: " تم کتاب الغارات علی حذف الزیادات وتکرارات " یعنی کتاب پایان رسید با توجه باینکه من بتلخیص آن پرداختم وزیادات وتکراراتی را از آن دور انداختم. چون اعتراضاتی که بر این قبیل تصرفات ناروا لازم است در مقدمهء عربی شده وخصایص دیگر نسخه نیز در آنجا یاد گردیده است بهتر آنست که برای این امر بآنجا مراجعه شود. پس اهل فن وصاحبان فضل وکمال که مردان این میدان وحریفان این گوی وچوگان اند بعد از توجه بامور یاد شده اگر در این کتاب بناهموار بهایی از جهت تصحیح وبتقیح که مربوط بنگارنده میباشد بر خورند بطور قطع وی را معذور خواهند

[۱۳]

داشت وخواهند دانست که تصحیح این کتاب باری بوده کمر شکن وکاری بوده طاقت فرسا، وبخوبی خواهند در یافت که چنان نسخه ای را باین صورت در آوردن چه مقدار مؤونه لازم دارد، العاقل یکفیه الاشارة، شاعر نیکو گفته است: آنکس که زکوی آشنائست * داند که متاع ما کجائست قدر دانی از کسانی که کتاب غارات حاضر را زنده نگهداشته اند نا گفته نماند که اگر زحمات دوتن از بزرگان اسلام وعلمای اعلام نمی بود من باکمال تهیدستی وبی بضاعتی که دارم هر گز نمیتوانستم با چنین نسخه ای در راه تصحیح این کتاب عظیم الشان قدمی بردارم تا چه رسد که بتصحیح آن همت گمارم وحواشی وتعلیقات بر آن بنگارم پس لازم است که آن دو تن را در اینجا معرفی کنم واز ایشان تشکر وسپاسگزاری نمایم وان دو تن باین ترتیب اند: ۱ - عالم شهیر عالم اسلام عبد الحمید بن ابی الحدید معتزلی بغدادی شارح نهج البلاغه زیرا وی بیشتر مطالب ومندرجات کتاب غارات را در شرح نهج البلاغه نقل کرده ودر چند مورد نیز برخی از کلمات مشکل را برداشته وبجای آنها کلمات سهلتری گذاشته است ودر پاره ای از موارد نیز بتوضیح وشرح آن مطالب پرداخته است. ۲ - غواص بحار احادیث واخبار وناشر آثار ائمهء اطهار مولی محمد باقر مجلسی که تمام مطالب غارات را در مجلدات بحار نقل کرده وهیچگونه تغییری در عبارات نداده مگر در مواردی که تلخیص کرده وتصریح بان نموده است ودر موارد مقتضی نیز بشرح وبیان آنها پرداخته است. ومیتوان در دنبال این دو نفر دو نفر دیگر را از علمای شیعه بشمار آورد باین ترتیب: ۱ - شیخ بزرگوار وعالم عالممقدار محمد بن الحسن الحر العاملي صاحب کتاب شریف وسائل الشیعة.

[۱۴]

۲ - حامل لوای حدیث ورجال در قرن چهاردهم هجری حاج میرزا حسین نوری مؤلف مستدرک الوسائل. زیرا این دو نفر نیز قسمتی از

أحاديث مربوط بعقائد وأحكام وأخلاق مذکور در کتاب غارات را در کتابهای خود درج نموده اند. نگارنده در ذیل صفحات بموارد نقل این بزرگان و غیر ایشان از علما نیز اگر نقلی از کتاب " الغارات " کرده باشند با ذکر نام کتاب و باب و صفحه و سطر اشاره نمود تا هر که خواست بمورد نقل از کتاب مذکور مراجعه کند. شکر و دعا نظر بآنکه این بزرگان مطالب کتاب را نقل کرده و جاده را صاف نموده اند و من بکمک استفاده از منقولات آنان و در نتیجه استعانت از بیانات و تحقیقات ایشان این کتاب را درست کرده و فواید مربوط بآن را از موارد متفرقه گرد آورده و برشتهه تتبع و تحقیق بهم بسته ام زینده و بجاست که دست بدعا بر دارم و بدر گاه خدای تعالی عرض کنم: اللهم تقبل خدمات هؤلاء وارفع درجاتهم وضاعف حسناتهم واجزمهم عن الاسلام وأهله خیر الجزاء انك علی كل شیء قدير وبالاجابة حدیر. چون انجمن آثار ملی پیوسته همت خود را بر نشر آثار مفیده باستانی و احیاء کتب نفیسهء پیشینیان گماشته و پرچم افتخار خدمت بدین و دولت و ملک و ملت را بدین وسیله بر افراشته است نگارنده طبع و نشر این کتاب را از آن انجمن در خواست نمود اعضای محترم انجمن نیز پیشنهاد این جانب را با آغوش باز پذیرفته و وسائل چاپ آنرا چنانکه شاید و باید فراهم نمودند امید آنکه خدای تعالی بفضل بی منتهای خود امثال این خدمات را بدرجهء قبول مقرون فرموده و توفیقات این قبیل اشخاص را افزون گرداناد بمنه و جوده. حمد و ثنا سپاس مرخدای را - جلت أسماؤه و عمت نعمائه - که بدستیاری قائد توفیق او گره مشکلات پریچ و خم این کتاب شریف را گشودم و بیامردی رائد تأیید او

[۱۵]

عقبات طاقت فرسای مراحل تصحیح و منازل تنقیح این اثر منیف را پیمودم تا بسر منزل مقصود رسیدم و باین نتیجه نائل گردیدم که این خزانهء معانی و گنجینهء معارف که از دیر باز و سالیان در از مانند سایر مفاخر بسیار و مآثر بی شمار بازمانده از پیشینیان طبق مضمون مثل معروف " کم خیایا فی زویا " در کنج خفا و زاویهء استتار و اختفا مستور و نهان و مدفون و پنهان مانده، و عناکب نسیان بر روی آن تارهای خود را تنیده بود در منظر و مرآی جهانیان جلوه گر گردید و عروسان معانی آن در دسترس خاطبان قرار گرفت. فالحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لو لا أن هدانا الله. فحمدا له ثم حمدا له * علی ما هدانا لشکر النعم اللهم اجعله بفضلک العظیم خالصا لوجهک الکریم و انفعنا به فی حیاتنا و بعد المنون یوم لا ینفع مال ولا بنون إلا من أتى الله بقلب سلیم بحق حبیبک محمد وآله الطاهرین صواتک علیه وعلیهم أجمعین. ختامه مسک و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون تقدیم و اهدا چون این کتاب مشتمل بر اخبار و آثار افضی الامة و أبو الائمة امام المتقین و قائد الغر المحجلین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است و نزدیکترین فرد بآن حضرت در این زمان دهمین فرزند او حجت بن الحسن العسکری است که ولی خدا و امام هدی، و وارث انبیا و خاتم اوصیا، و کھف الامان و صاحب الزمان است - أقر الله عیون الشیعة بنور طلعتہ البهیة الباهرة، و شید أركان الشریعة بظهور دولته القویة القاهرة - راه و رسم ادب و طریقه و روش خدمتگزاری و وظیفه شناسی اقتضا میکند که باستان ملایک پاسبان آن بزرگوار تقدیم و اهدا شود زیرا اگر چه آفتاب طلعت آن حضرت در پس پردهء غیبت پنهان است اما وجودش واسطهء فیض وجود

[۱۶]

است ورباطه غيب وشهود، سبب بقاى زمين وآسمان است
ووسيلهء نزول بركات آشكار ونهان. اميد آنكه اين خدمت در آن
ساحت با عظمت عز قبول يابد زيرا سجيء صاحب ساحت مانند بآء
بزرگوارش كرم است وانعام وعنايت، وسيرتتش مانند اجداد والاتبارش
تفضل واحسان ورعايت. تو مگو مارا بدان شه بار نيست * با كريمان
كار ها دشوار نيست ٢٤ محرم الحرام ١٣٩٥ هجري = ١٧ بهمن
١٣٥٣ مير جلال الدين حسيني ارموى محدث

[١٧]

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على
محمد وآله الطاهرين أما بعد فهذا مختصر يبحث عن ترجمة المؤلف
والمؤلف ويشرح حالهما، فنقول والله المستعان وعليه التكلان (١):
أما المؤلف فهو أبو إسحاق إبراهيم الثقفي الكوفي الاصفهاني
الشيوعي الذي صرح بترجمته جماعة من العلماء. فمنهم الخريت
الخبير والناقد النحرير أبو الفرج محمد بن اسحاق المعروف بـ " ابن
النديم " في كتابه " الفهرست " فانه قال فيه في الفن الخامس من
المقالة السادسة (وذلك الفن يحتوى على أخبار فقهاء الشيعة
وأسماء ما صنّفوه من الكتب) ما نصه (٢): " الثقفي أبو إسحاق
إبراهيم بن محمد الاصفهاني من الثقات العلماء المصنفين وله من
الكتب كتاب أخبار الحسن بن علي عليه السلام ". ومنهم شيخ
الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي - قدس الله روحه
القدوسي - فانه قال في كتاب رجاله في باب من لم يرو عن الأئمة
عليهم السلام ما نصه (٣).

١ - هو بضم التاء وسكون الكاف على زنة البرهان اسم من: " توكلت على الله " أي
اعتمدت عليه ووثقت به وعلمت بأن المخلوق لا يضر ولا ينفع، ولا يعطى ولا يمنع. ٢ -
انظر ص ٣٢٧ من طبعة مطبعة الاستقامة بالقاهرة. ٣ - انظر ص ٤٥١ من طبعة النجف
سنة ١٣٨١ هـ.

[١٨]

" إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي كوفي له كتب ذكرناها في
الفهرست ". وقال في الفهرست ١: " إبراهيم بن محمد بن سعيد
بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفي - رضى الله عنه -
أصله كوفي، وسعد بن مسعود أخو أبي عبيد بن مسعود عم
المختار، ولاة على عليه السلام على المدائن، وهو الذي لجأ إليه
الحسن عليه السلام يوم ساباط، وانتقل أبو إسحاق إبراهيم بن
محمد إلى اصفهان وأقام بها، وكان زيدا أولا ثم انتقل إلى القول
بالإمامة، ويقال: ان جماعة من القميين كأحمد بن محمد بن خالد
وغيره وفدوا عليه إلى اصفهان وسألوه الانتقال إلى قم فأبى. وله
مصنفات كثيرة منها كتاب المغازي، كتاب السقيفة، كتاب الردة، كتاب
مقتل عثمان، كتاب الشورى، كتاب بيعة أمير المؤمنين عليه السلام،
كتاب الجمل، كتاب صفين، كتاب الحكمين، كتاب النهج [وان] ٢،
كتاب الغارات، كتاب مقتل أمير المؤمنين عليه السلام، كتاب رسائل
أمير المؤمنين عليه السلام وأخباره وحروبه غير ما تقدم، كتاب قيام
الحسن بن علي عليه السلام، كتاب مقتل الحسين عليه السلام،
كتاب التوابين وعين الوردة، كتاب أخبار المختار، كتاب فدك، كتاب
الحجة في فعل [فضل] ٣ المكرمين، كتاب السرائر، كتاب المودة
في القربى، كتاب المعرفة، كتاب الحوض والشفاة، كتاب الجامع
الكبير في الفقه، كتاب الجامع الصغير، كتاب ما نزل من القرآن في
أمير المؤمنين عليه السلام، كتاب فضل الكوفة ومن نزلها من

الصحابة، كتاب في الامامة كبير، كتاب في الامامة صغير، كتاب المتعتين، كتاب الجنائز، كتاب الوصية. وزاد أحمد بن عبدون في فهرسه: كتاب المبتدأ، كتاب أخبار عمر، كتاب أخبار عثمان، كتاب الدار، كتاب -

١ - انظر ص ٣ - ٦ من طبعة النجف سنة ١٣٥٦ هـ ق. ٢ - في نسخة. ٣ - في نسخة.

[١٩]

الاحداث، كتاب الحر وراء، كتاب الاستنفار والغارات، كتاب السيرة، كتاب أخبار يزيد، كتاب ابن الزبير، كتاب التفسير، كتاب التاريخ، كتاب الرؤيا، كتاب الاشربة، الكبير والصغير، كتاب زيد وأخباره، كتاب محمد وإبراهيم، كتاب من قتل من آل محمد عليهم السلام، كتاب الخطب المعربات، أخبرنا بجميع هذه الكتب أحمد بن عبدون عن علي بن محمد بن الزبير القرشي، عن عبد الرحمن بن إبراهيم المستملى، عن أبي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي. وأخبرنا بكتاب المعرفة ابن أبي جيد القمي عن محمد بن الحسن بن الوليد عن أحمد بن علوية الاصفهاني المعروف بابن الاسود عن إبراهيم بن محمد الثقفي، وأخبرنا به الاجل المرتضى علي بن الحسين الموسوي أدام الله تأييده والشيخ أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان المفيد - رضي الله عنهم - جميعا عن علي بن حبش ١ الكاتب عن الحسن بن علي بن عبد الكريم الزعفراني، عن أبي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد. ومات إبراهيم بن محمد سنة ثلاث وثمانين ومائتين ". ومنهم الشيخ الجليل أبو العباس أحمد بن علي بن أحمد بن العباس النجاشي - تغمده الله برحمته وأسكنه فسيح جنته - فانه قال في رجاله ما نصه ٢: " إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفي، وأصله كوفي وسعد بن مسعود أخو أبي عبيد بن مسعود عم المختار، ولاة أمير المؤمنين عليه السلام المدائن، وهو الذي لجأ إليه الحسن عليه السلام يوم ساباط، انتقل أبو إسحاق هذا إلى اصفهان وأقام بها، وكان زيدا أولا ثم انتقل إلينا، ويقال: ان جماعة من القميين كأحمد بن محمد بن خالد وفدوا إليه وسألوه الانتقال إلى قم فأبى، وكان سبب خروجه من الكوفة أنه عمل كتاب المعرفة وفيه المناقب المشهورة والمثالب، فاستعظمه الكوفيون

١ - قال الشيخ أبو علي الحسن بن محمد الطوسي (ره) هنا: " حبش بغير ياء ". ٢ - انظر ص ١٢ من طبعة بمبني سنة ١٣١٧.

[٢٠]

وأشاروا عليه بأن يتركه ولا يخرج، فقال: أي البلاد أبعد من الشيعة ؟ فقالوا: اصفهان، فحلف لا أروى هذا الكتاب إلا بها، فانتقل إليها ورواه بها ثقة منه بصحة ما رواه فيه. وله تصنيفات كثيرة انتهى إلينا منها: كتاب المبتدأ، كتاب السيرة، كتاب معرفة فضل الافضل، كتاب أخبار المختار، كتاب المغازي، كتاب السقيفة، كتاب الردة، كتاب مقتل عثمان، كتاب الشورى، كتاب بيعة علي، كتاب الجمل، كتاب صفين، كتاب الحكمين، كتاب النهز، كتاب الغارات، كتاب مقتل أمير المؤمنين عليه السلام، كتاب رسائله وأخباره، كتاب قيام الحسن عليه السلام، كتاب مقتل الحسين سلام الله عليه، كتاب التوابين،

كتاب فذك، كتاب الحجة في فضل المكرمين، كتاب السرائر، كتاب المودة في ذوي القربى، كتاب المعرفة، كتاب الحوض والشفاعة، كتاب الجامع الكبير في الفقه، كتاب الجامع الصغير، كتاب ما نزل من القرآن في أمير المؤمنين عليه السلام، كتاب فضل الكوفة ومن نزلها من الصحابة، كتاب في الامامة كبير، كتاب في الامامة صغير، كتاب المتعتين، كتاب الجنائز، كتاب الوصية، كتاب الدلائل. أخبرنا محمد بن محمد قال: حدثنا جعفر بن محمد قال: حدثنا القاسم بن محمد بن علي بن إبراهيم، قال: حدثنا عباس بن السندي ١ عن إبراهيم بكتبه. وأخبرنا الحسين بن محمد بن علي بن تمام، قال: حدثنا علي بن محمد بن يعقوب الكسائي قال: حدثنا محمد بن زيد الرطاب، عن إبراهيم بكتبه. وأخبرنا علي بن أحمد قال: حدثنا محمد بن الحسين بن محمد بن عامر عن أحمد بن علوية الاصفهاني الكاتب المعروف بأبي الاسود عنه بكتبه. وأخبرنا أحمد بن عبد الواحد قال: حدثنا علي بن محمد القرشي، عن عبد الرحمن بن إبراهيم المستملي، عن إبراهيم بالمتبدأ، والمغازي، والردة، وأخبار عمر، وأخبار عثمان، وكتاب الدار، وكتاب الاحداث، حروب الغارات، السيرة، أخبار يزيد لعنه الله،

١ - في نسخة: " السرى "

[٢١]

مقتل الحسين عليه السلام، التوابين، المختار، [ابن] الزبير، المعرفة، جامع الفقه والاحكام، التفسير، فضل المكرمين، التاريخ، الرؤيا، السرائر، كتاب الاشربة صغير وكبير، أخبار زيد، أخبار محمد وإبراهيم، أخبار من قتل من آل أبي طالب عليه السلام، كتاب الخطب السائرة، الخطب المقربات، كتاب الامامة الكبير والصغير، كتاب - فضل الكوفة. ومات إبراهيم بن محمد الثقفي سنة ثلاث وثمانين ومائتين ". ومنهم حامل لواء الشيعة وحافظ ناموس الشريعة جمال الدين أبو منصور الحسن بن يوسف بن علي بن المطهر الحلبي العلامة أعلى الله مقامه فانه قال في خلاصة الاقوال في معرفة الرجال في القسم الاول منه وهو فيمن اعتمد عليه ١: " إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود أبو إسحاق الثقفي أصله كوفي وانتقل إلى اصفهان وأقام بها، وكان زيدا أولا وانتقل إلى القول بالامامة وصنف فيها وفي غيرها، ذكرنا كتبه في كتابنا الكبير، ومات سنة ثلاث وثمانين ومائتين ". ومنهم تقي الدين الحسن بن علي بن داود الحلبي - قدس الله روحه ونور ضريحه - فانه قال في رجاله في الجزء الاول الذي هو في ذكر الممدوحين ومن لم يضعفهم الاصحاب فيما علمه: " إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال [ومنهم من يقول ابن هليل بفتح الهاء وكسر اللام والحق الاول] ابن عاصم الثقفي، أصله كوفي يكنى أبا إسحاق قال الشيخ الطوسي: هو ممن لم يرو عن الائمة عليهم السلام، كان زيدا ثم رجع وصنف كتابا في المناقب والمثالب فاستعظمه الكوفيون فقال: أي البلاد أبعد من الشيعة ؟ فقالوا: اصفهان فحلف لا يرويه إلا بها ". ومنهم الناقد البصير ميرزا محمد الاسترابادي - رحمه الله تعالى - فانه قال في منهج المقال:

" إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي كوفي له كتب (فنقل كلمات الشيخ الطوسي عن رجاله وفهرسته وكلمات النجاشي والعلامة وقال) وعن الشهيد الثاني: ذكر الشيخ في الفهرست منها [أي من كتبه] سبعة وأربعين كتاباً. ولا يخفى أن ما ذكر أكثر من ذلك ". ومنهم الشيخ الناقد البصير فخر الدين الطريحي (ره) فإنه قال في جامع المقال في القسم الثاني عند ذكره ما يمكن أن يتميز به بين من اشترك في الاسم والاب (ص ٩٦ من النسخة المطبوعة ما نصه: " إبراهيم بن محمد مشترك بين ثقة وغيره ويمكن استعلام أنه ابن محمد بن سعيد الكبير برواية [ابن] إبراهيم المستملي عنه، ورواية أحمد بن علوية عنه، ورواية الحسن بن علي بن عبد الكريم عنه، ورواية العباس بن السري عنه، ورواية محمد بن زيد الرطاب عنه ". ومنهم العالم المحقق البصير المولى محمد تقي المجلسي - أكرم الله مثواه فإنه قال في شرح مشيخة الفقيه في شرح هذه العبارة للصدوق (ره): " وما كان فيه عن إبراهيم ابن محمد الثقفي فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن عبد الله الحسين ١ المؤدب عن أحمد بن علي الاصبهاني، عن إبراهيم بن محمد الثقفي، ورويته عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن أحمد بن علوية الاصبهاني عن إبراهيم بن محمد الثقفي ٢ " ما نصه: " (وما كان فيه عن إبراهيم بن محمد الثقفي) أصله كوفي وانتقل أبو إسحاق هذا إلى اصفهان وأقام بها وكان زدياً أولاً ثم انتقل إلينا، ويقال: ان جماعة من القميين كأحمد بن محمد بن خالد وفدوا إليه وسألوه الانتقال إلى قم فأبى، وكان سبب خروجه من الكوفة أنه عمل كتاب المعرفة وفيه المناقب المشهورة والمثالب، فاستعظمه الكوفيون وأشاروا إليه بأن يتركه ولا يخرج، فقال: أي البلاد أبعد من

١ - ذكر في الهامش أن في بعض النسخ مكان " الحسين ": " الحسن ". ٢ - انظر ص ٢٩٩ من الجزء الثالث من " من لا يحضره الفقيه " من طبعة الهند سنة ١٣٠٧.

الشيعة ؟ - فقالوا: اصفهان، فحلف لا أروى هذا الكتاب إلا بها، فانتقل إليها ورواه بها، ثقة منه بصحة ما رواه فيه، وله مصنفات كثيرة روى عنه العباس بن السري، ومحمد بن زيد الرطاب، وأحمد بن علوية الاصفهاني المعروف بأبي الاسود، وعبد الرحمن ابن إبراهيم المستملي، مات في سنة ثلاث وثمانين ومائتين، قاله النجاشي. وفي الفهرست للشيخ (ره) ما يفيد معناه. (عن عبد الله بن الحسين المؤدب) أي معلم الادب والظاهر أنه القطرلي وكان من خواص سيدنا أبي محمد عليه السلام قرأ على تغلب وكان من وجوه أهل الادب أي النحو والصرف واللغة قاله النجاشي، عبد الله بن الحسن المؤدب روى عن أحمد بن علوية كتب الثقفي روى عنه علي بن الحسين بن بابويه قاله الشيخ فيمن لم يرو عن الأئمة من رجاله وكان تبديل الحسين بالحسن من الكتاب. (عن أحمد بن علي الاصبهاني) له كتاب الاعتقاد في الادعية روى عنه محمد بن أحمد بن محمد في النجاشي: المعروف بابن الاسود الكاتب، روى عن إبراهيم بن محمد الثقفي كتبه كلها، روى عنه الحسين بن محمد بن عامر، وله دعاء الاعتقاد تصنيفه فيمن لم يرو من رجال الشيخ. وربما كان ذلك دعاء العديلة فالخير حسن أو قوي مثله ". ومنهم المولى المحقق المدقق الجليل محمد باقر بن محمد أكمل المشتهر بالوحيد البهبهاني - قدس الله رسمه وطيب ومضجعه - فإنه قال في تعليقاته على منهج المقال ما نصه (ص ٢٦): " قوله (ره): إبراهيم بن محمد بن سعيد، يظهر حسنه من أمور، وفد القميين إليه، وسؤال الانتقال إلى قم، وإشارة الكوفيين إليه بعدم اخراج كتابه،

وكونه صاحب مصنفات كثيرة، وملاحظة أسامي كتبه وما يظهر منها، وترحم الشيخ عليه، وقال خالي العلامة (ره): له مدائح كثيرة ووثقه ابن طاووس (انتهى) ". ومنهم الشيخ أبو علي محمد بن اسماعيل الحائري - قدس سره - فانه قال في منتهى المقال بعد نقل كلمات الشيخ والنجاشي والعلامة وما ذكره الوحيد

[٢٤]

البهبهاني في التعليقة ما نصه: " معاملة القميين المذكورة ربما تشير إلى وثاقته، ينه على ذلك ما يأتي في إبراهيم بن هاشم ". وذكر في إبراهيم بن هاشم ما محصله: " ان أئمة الحديث من القميين كانوا يقدحون في رواية الحديث بأدني شئ " فإذا يكون وفد القميين إليه وسؤال الانتقال إلى قم دليلا على وثاقته ". ومنهم العالم الناقد الجليل أبو أحمد محمد بن عبد النبي بن عبد - الصانع الخراساني النيسابوري - تغمده الله بغفرانه - فانه قال في المجلد الثاني من تلخيص أحوال حملة حكمة النبي والال صلى الله عليه وعليهم على كل حال، وهو كتاب على اسلوب عزيز ونهج وجيز ما نصه: " إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال أبو إسحاق الثقفي الكوفي أصلا الاصبهاني مسكنا، عنه النحوي كان زيدا ثم تبصر، وقد إليه جماعة من القميين منهم أحمد بن أبي عبد الله وسألوا عنه الانتقال إلى قم فأبى، له مصنفات كثيرة، منها كتاب الغارات، ترجم عليه الشيخ في الفهرست مرتين، ووثقه ابن طاووس في كشف اليقين، وقال الشيخ على: يظهر من ابن طاووس في كتاب الاقبال توثيقه، ولو لا تصريحه في كتاب كشف اليقين بأن الاصل في ذلك توثيق ابن النديم في كتاب الفهرست له حيث قال: انه من الثقات العلماء المصنفين، وحاله مجهول، لكان قوله نعم الحجة. وقال الشيخ علي أيضا: ونقل مولانا المعاصر محمد باقر دام ظله عن ابن طاووس أنه وثقه انتهى. وكان سبب خروجه أنه عمل كتاب المعرفة وفيه المناقب المشهورة والمثالب، فاستعظمه الكوفيون وأشاروا عليه بأن يتركه ولا يخرج، فقال: أي البلاد أبعد من الشيعة؟ - فقالوا: اصبهان فحلف أن لا أروى هذا الكتاب إلا بها، فانتقل إليها ورواه بها ثقة منه بصحة ما رواه فيه. قال السمعاني: وكان يغلو في الرفض وهو أخو علي بن محمد الثقفي وكان على قد هجره، وله مصنفات في التشيع يروي عن أبي نعيم الفضل بن دكين وإسماعيل بن أبان انتهى. وفي الميزان: يروي عن يونس

[٢٥]

ابن عبيد وأبي الحسن المدائني وغيرهما. أقول: في بالي أن السمعاني قال في ذكر أحمد بن أبي إسحاق بطة المدائني: عنه محمد بن إبراهيم الاصبهاني، فالظاهر الذي عبر عنه الذهبي في الميزان بأبي الحسن المدائني هو أحمد بن بطة الذي ذكره السمعاني وهو جد محمد بن جعفر بن أحمد بن بطة القمي المؤدب والله أعلم، عنه عمر بن حمدان. وقال الصدوق في كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام: عن إبراهيم بن هاشم عن إبراهيم بن محمد الثقفي عن أبي الحسن الرضا عليه السلام. وفي نوافل شهر رمضان من التهذيب: أبو جعفر أحمد بن علوية عنه. وفي موضع آخر: علي بن عبد الله بن كوشيد، والحسن بن علي بن عبد الكريم الزعفراني وعبد الرحمن بن إبراهيم. أقول: أحمد بن علوية هو المعروف بابن الاسود الاصبهاني ضعيف عند العامة صحيح عند الخاصة ". ومنهم ناشر لواء الحديث والرجال العالم الخبير والناقد البصير الحاج ميرزا حسين النوري الطبرسي - أجزل الله له الثواب وأحسن له المآب - فانه قال في خاتمة المستدرک عند البحث عن

مشيخة من لا يحضره الفقيه تحت عنوان " طريق الصدوق (ره) إلى إبراهيم بن محمد الثقفي " بعد الخوض في ترجمة أحمد بن علوية الاصفهاني وعبد الله بن الحسن المؤدب الواقعين في الطريق (ج ٣، ص ٥٤٩ - ٥٥٠) ما نصه: " وأما إبراهيم بن محمد الثقفي صاحب كتاب الغارات المعروف الذي اعتمد عليه الاصحاب فهو من أجلء الرواة المؤلفين كما يظهر من ترجمته ويروي عنه الاجلاء كالصفار وسعد بن عبد الله وأحمد بن أبي عبد الله. وفي أنساب السمعاني بعد الترجمة: قدم اصبهان وأقام بها، وكان يغلو في الرفض، وله مصنفات في التشيع، روى عن أبي نعيم الفضل بن ذكين وإسماعيل ابن أبان، وقال السيد علي بن طاووس في الباب الرابع والاربعين من كتابه الموسوم

[٢٦]

باليقين في الباب الرابع والاربعين: فيما ذكره من تسمية مولانا على بأمر المؤمنين عليه السلام سماه به سيد المرسلين صلوات الله عليهم أجمعين، روي ذلك من كتاب المعرفة تأليف أبي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي من الجزء الاول منه وقد أثنى عليه محمد بن إسحاق النديم في كتاب الفهرست في... الرابع فقال ما هذا لفظه: " أبو إسحاق إبراهيم بن محمد الاصفهاني من الثقات العلماء المصنفين " قال: ان هذا أبا إسحاق إبراهيم بن محمد الثقفي كان من الكوفة ومذهبه مذهب الزيدية ثم رجع إلى اعتقاد الامامية ووصف هذا كتاب المعرفة فقال له الكوفيون: تتركه ولا تخرجه لاجل ما فيه من كشف الامور فقال لهم: أي البلاد أبعد من مذهب الشيعة ؟ - فقالوا: اصفهان، فرحل من الكوفة إليها، وحلف أنه لا يرويه إلا بها فانتقل إلى اصبهان ورواه بها ثقة منه بصحة ما رواه فيه، وكانت وفاته سنة ٢٨٣ (انتهى) ". ومنهم الفاضل المتبع والعالم المتضلع السيد محمد باقر الموسوي الخوانساري الاصفهاني - قدس الله تربته وأعلى في أعلى عليين رتبته - فانه قال في روضات الجنات في أحوال العلماء والسادات ما نصه: " الشيخ المحدث المروج الصالح السديد أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفي الاصفهاني صاحب كتاب الغارات الذي ينقل عنه في البحار كثيرا، أصله كوفي، وسعد بن مسعود أخو أبي عبيد بن مسعود عم المختار ولاة أمير المؤمنين عليه السلام المدائن، وهو الذي لجأ إليه الحسن عليه السلام يوم ساباط. وكان الشيخ أبو إسحاق المذكور في زمن الغيبة الصغرى، وله في الحكم والاداب والتفسير والتاريخ والاحداث والخطب والاخبار وغير ذلك نحو من خمسين مؤلفا لطيفا فصلها الرجاليون في فهارسهم المعتمدة. وذكروا أيضا في شأنه ووجه انتسابه إلى اصفهان أنه كان زيدا أولا ثم صار اماميا فعمل كتاب " المعرفة في المناقب والمثالب " فاستعظمه الكوفيون وأشاروا إليه بتركه وأن لا يخرج من بلده، فقال: أي البلاد أبعد من الشيعة ؟

[٢٧]

فقالوا: اصفهان، فحلف أن لا يروي هذا الكتاب إلا بها، فانتقل إليها ورواه بها وأقام هناك. ثم ان الشيخ أحمد بن أبي عبد الله البرقي صاحب كتاب المحاسن وجماعة من أعظم القميين وفدوا إليه باصفهان وسألوه الانتقال إلى قم للتزود من بركات أنفاسه الشريفة فأبى، والله يعلم ما كان قصده بذلك. وقد توفي - رحمه الله - في حدود سنة ثلاث وثمانين ومائتين من الهجرة المقدسة النبوية على صادقها ألف صلوة وسلام وتحية. وفي تعليقات سميها المروج البهبهاني على الرجال الكبير عند ذكره لهذا الرجل: يظهر حسنه من

امور: وفد القميين إليه، وسؤال الانتقال إلى قم، وإشارة الكوفيين بعدم اخراج كتابه، وكونه صاحب مصنفات، وملاحظة أسامي كتبه وما يظهر منها، وترحم الشيخ عليه. وقال خالي: له مدائح كثيرة، ووثقه ابن - طاووس رحمة الله عليه (انتهى) ". أقول: مراد الوحيد (ره) من قوله: " خالي " العلامة المجلسي (ره) فانه خال ام الوحيد البهبهاني (ره) وصرح بذلك في كتب التراجم. ومنهم العالم المتتبع الحاج الشيخ عبد الله المامقاني (ره) فانه قال في تنقيح المقال بعد أن عنون الرجل بعنوان " ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي " ونقل شيئا من كلمات علماء الرجال في حقه ما نصه: " وأقول: انتقاله إلينا من الزيدية يكشف عن أن كونه زيدا أولا كان عن اشتباه، ومن قوة ديانته رجع إلى الحق بمجرد الاهتداء إليه، وانتقاله إلى اصفهان لاجل نشر المناقب والمثالب يكشف عن تصلبه في التشيع والديانة، ورواح القميين إليه وطلبهم منه انتقاله إليهم يكشف عن غاية وثاقته كما لا يخفى على العارف بعادة القميين من رد رواية الرجل بما لا يوجب الفسق، وغاية مداقتهم في عدالة الراوي، ويقوى ذلك كثرة كتبه، وترضى الشيخ (ره) عنه في فهرست في

[٢٨]

الابتداء، وترحمه عليه في الانتهاء، وقال الفاضل المجلسي (ره) في الوجيزة: ان مدائحه كثيرة ووثقه ابن طاووس (انتهى) فروايته حينئذ حسن كالصحيح بل هو بالنظر إلى توثيق العدل الامين ابن طاووس من الصحيح اصطلاحا (إلى آخر ما قال) ". ومنهم السيد السند الجليل والمحقق المعتمد النبيل الحسين بن رضا الحسيني - قدس الله روحه ونور ضريحه - في منظومته المسماة بنخبة المقال عند ذكره المسمين بابراهيم ما نصه (ص ٧): " سبط سعيد ثقة مستبصر * إذ كان زيدا جليل خير " وقال في هامش البيت: " المراد به ابراهيم بن محمد بن سعيد صاحب كتاب المعرفة، مات سنة ثلاث وثمانين ومائتين، عنه عبد الرحمن بن ابراهيم، والحسن بن علي بن عبد الكريم الزعفراني ". وقال أيضا في قسم المستطرفات الملحق بنخبة المقال في الطبع في باب الكنى عند ذكره المكنين بكنية " أبي اسحاق " ما نصه (ص ١١٨): " أبو إسحاق الثقفي ابراهيم بن محمد بن سعيد ". ومنهم السيد السند البارع الجامع والناقد النحرير البصير السيد حسن الصدر - أعلى الله مقامه - فانه قال في كتاب " الشيعة وفنون الاسلام " تحت عنوان " الصحيفة الرابعة فيمن يزيد على غيره في علم الاخبار والتواريخ والآثار من الشيعة على ما قاله العلماء " (ص ١٠٨ - ١٠٩): " ومنهم ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفي الكوفي كان في أول أمره زيدا ثم انتقل إلينا وقال بالامامة، مات سنة ثلاث وثمانين ومائتين، كان امام الاخبار في عصره وله مصنفات كثيرة منها كتاب المغازي (إلى أن قال) ومات ابراهيم في اصفهان سنة مائتين وثلاث وثمانين وكان انتقل من الكوفة إلى اصفهان وسكنها، ولذلك سبب ذكرناه في الاصل في ترجمته فراجع (إلى آخر ما قال) ".

[٢٩]

وقال في تأسيس الشيعة لفنون الاسلام في الفصل العاشر تحت عنوان " علم الفقه " (ص ٢٠٠): " ابراهيم بن محمد الثقفي، ولا ابراهيم هذا كتاب الفقه والاحكام مات سنة ٢٨٣ ". وقال أيضا في الفصل الثاني عشر عند ذكره علوم القرآن (ص ٢٣٠): " ومنهم [أي من المصنفين في علوم القرآن] ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفي الكوفي المصنف المكتبر المتقدم ذكره، له كتاب التفسير مات سنة ثلاث وثمانين ومائتين ".

ومنهم المحدث القمي الحاج الشيخ عباس - رحمة الله عليه - فإنه قال في كتاب الكنى والالقب ما نصه: "الثقفي هو ابراهيم بن محمد بن سعيد صاحب كتاب الغارات وكتب كثيرة نحو خمسين مؤلفاً، قالوا: كان زدياً ثم صار امامياً فعمل كتاب المعرفة وفيه المناقب المشهورة والمثالب، واستعظمه الكوفيون وأشاروا إليه بتركة وأن لا يخرج من بلده، فقال: أي البلاد أبعد من الشيعة؟ فقالوا: اصفهان، فحلف أن لا يروى هذا الكتاب الا بها، فانتقل إليها ورواه بها ثقة منه بصحة ما رواه فيه، وأقام هناك، ويقال: ان جماعة من القميين كأحمد بن محمد بن خالد وغيره وفدوا إليه وسألوه الانتقال إلى قم فأبى، توفي رحمه الله في حدود سنة ٢٨٣". وقال في سفينة البحار في "ب ر ه م" ما نصه: "ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي أصله كوفي ثم انتقل إلى اصفهان وأقام بها، وكان زدياً أولاً ثم انتقل إلى القول بالامامة، ويقال: ان جماعة من القميين كأحمد بن محمد بن خالد وغيره وفدوا إليه إلى اصفهان وسألوه الانتقال إلى قم فأبى، وله مصنفات كثيرة منها كتاب الغارات الذي اعتمد عليه الاصحاب، ومنها كتاب المعرفة ففي المستدرک: قال السيد علي بن طاووس (فنقل عبارة المستدرک كما نقلناه). أقول: للمحدث القمي (ره) أيضاً ترجمة للمصنف (ره) وذكر لتأريخ وفاته في كتبه الفارسية كتحة الاحباب وطبقات الخلفاء، وأما تمة المنتهى فقد نقلنا ما

[٢٠]

ذكره فيه من ترجمته فيما سبق (انظر ص ب) وأما عبارة المجلسي وعبارة الشيخ الحر العاملي فسنتقلهما بعد ذلك عند الكلام حول كتاب الغارات ان شاء الله تعالى. وقال الشيخ آقا بزرك الطهراني (ره) في مصفى المقال في مصنف علم - الرجال (ص ٨): "إبو اسحاق ابراهيم الثقفي الكوفي ابن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفي الكوفي نزيل اصفهان كان زدياً ثم انتقل إلى القول بالامامة، ترجمه النجاشي والشيخ في "الفهرست" وهو صاحب كتاب المعرفة، وذكروا من تصانيفه قرب خمسين كتاباً، منها "كتاب من قتل من آل محمد" و "كتاب فضل الكوفة" و "كتاب أخبار عمر" وغير ذلك. وروى عنه كتبه كلها أحمد بن علوية الاصفهاني المعروف بابن الاسود الكاتب". وقال الامام الخوئي - أطال الله بقاءه - في معجم رجال الحديث: (ج ١، ص ١٤٠): "ابراهيم محمد بن سعيد = ابراهيم بن محمد الثقفي (فنقل كلام النجاشي وكلام الشيخ الطوسي - رحمهما الله - فقال): "روى عن أبان بن عثمان وروى عنه ابراهيم بن هاشم. تفسير القمي عند تفسير قوله تعالى: ولقد رآه نزلة اخرى. وروى عن أبي عبد الله عليه السلام مرفوعاً، وروى عنه أحمد بن علوية الاصفهاني. كامل الزيارات: باب من اغتسل في الفرات وزار الحسين عليه السلام ٧٥، الحديث ٦. أقول: وثقه ابن طاووس في كتاب الاقبال (انظر ترجمة إسحاق بن ابراهيم الثقفي). وعن فهرست ابن النديم: "ان الثقفي ابراهيم بن محمد الاصفهاني من الثقات العلماء المصنفين". وقال العلامة المجلسي: ان له مدائح كثيرة. هذا. ويكفي في توثيقه وقوعه في اسناد تفسير القمي، وفي طريق جعفر بن محمد بن

[٢١]

قوليه، وللصدوق إليه طريقان: أحدهما: أبوه - رضي الله عنه - عن عبد الله بن الحسين المؤدب عن أحمد بن علي الاصفهاني عن ابراهيم بن محمد الثقفي. وثانيهما محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن أحمد بن علوية عن ابراهيم بن محمد الثقفي. وهذا

الطريق صحيح وإن كان فيه أحمد بن علوية فإنه ثقة لوقوعه في طريق جعفر بن محمد بن قولويه في كامل الزيارات. وطريق الشيخ إليه ضعيف. ولا أقل من جهة جهالة عبد الرحمن بن إبراهيم المستملي. نعم طريقه إلى خصوص كتاب المعرفة صحيح وقد أغفله الاربديلي في كتابه جامع الرواة. وكيف كان فقد روى إبراهيم بن محمد بن سعيد أبو إسحاق الثقفي عن علي بن معلى، وروى عنه أبو جعفر أحمد بن علوية وعلي بن عبد الله بن كوشيد الاصبهاني التهذيب: الجزء ٣، باب الدعاء بين الركعات، الحديث ٢٤٤ - ٢٤٥. وتأتي له روايات بعنوان: إبراهيم بن محمد الثقفي "؛ وقال بعد قليل (ص ١٤٩): " إبراهيم بن محمد الثقفي = إبراهيم بن محمد بن سعيد ". (فخاض في ذكر موارد رواياته ثم قال). " ثم ان الشيخ روى بطريقه عن محمد بن أحمد بن داود عن أبي بشير بن إبراهيم القمي قال: حدثنا أبو محمد الحسن بن علي الزعفراني قال: حدثنا إبراهيم بن محمد الثقفي قال: كان أبو عبد الله عليه السلام يقول في غسل الزيارة إذا فرغ من الغسل: (اللهم اجعله لي نورا وطمهورا...) التهذيب: الجزء ٦، باب فضل الغسل للزيارة، الحديث ١٣٠. وعليه فقد يتخيل أن إبراهيم بن محمد الثقفي يطلق على رجلين أحدهما

[٢٢]

المعروف وهو المتقدم، والثاني مجهول ومن أصحاب الصادق عليه السلام. ولكن الظاهر أن إبراهيم بن محمد الثقفي المذكور في الرواية هو المعروف بقريظة رواية الزعفراني عنه وعدم تعرض أحد لترجمة المسمى بهذا الاسم غير من هو المعروف، إلا أنه يروى عن الصادق عليه السلام مرسلًا، لا أنه سمع الدعاء منه سلام الله عليه، والذي يدل على ذلك أن جعفر بن محمد بن قولويه روى هذه الرواية بعينها عن إبراهيم بن محمد الثقفي وقال: رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام وتقدمت الرواية في إبراهيم بن محمد بن سعيد. (إلى أن قال) وتقدمت ترجمة إبراهيم بن محمد الثقفي بعنوان (إبراهيم بن محمد بن سعيد) ". أقول: قوله دام ظله: " وعدم تعرض أحد لترجمة المسمى بهذا الاسم غير من هو المعروف " ان كان المراد به علماء الشيعة فهو صحيح والا فليس في محله فان البخاري قال في التاريخ الكبير (ج ١، ص ٣٢١): " إبراهيم بن محمد الثقفي عن يونس بن عبيد قال لي أحمد بن صالح: حدثنا ابن وهب قال: أخبرني سعيد عن إبراهيم (بن محمد) الثقفي عن هشام بن أبي هشام عن أمه عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: من ذكر مصيبته وإن قدم عهدا فيسترجع إلا أعطاه الله عزوجل مثل يوم أصيب. (إلى آخر ما قال) ". وقال ابن أبي حاتم في الجرح والتعديل (ج ٢، ص ١٢٧): " إبراهيم بن محمد الثقفي روى عن يونس بن عبيد عن ابن مسعود، وروى ابن وهب عن سعيد بن أبي أيوب عن إبراهيم بن محمد الثقفي عن هشام بن أبي هشام عن أمه عن عائشة سمعت أبي وأبا زرعة يقولان ذلك. سمعت أبي يقول: هو مجهول ".

[٢٣]

وقال الذهبي في ميزان الاعتدال (ج ١، ص ٦٢): " إبراهيم بن محمد الثقفي عن يونس بن عبيد قال ابن أبي حاتم: هو مجهول، وقال البخاري: لم يصح حديثه. قلت: يعني ما رواه ابن وهب: أنبأنا سعيد بن أبي أيوب عن إبراهيم بن محمد عن هشام بن أبي هشام عن أمه عن عائشة عن الاسترجاع لتذكر المصيبة ". إلى غير ذلك ممن صرح منهم بوجود رجل آخر بعنوان " إبراهيم بن محمد الثقفي "

المتقدم طبقة على صاحب الغارات فالتعدد ثابت إلا أن المنطبق على من نحن بصدده بمعونة القرائن القطعية هو صاحب الغارات فقط كما اختاره دام ظله والحكم به. ينبغي التنبيه على أمرين: ١ - إذا أحطت خبرا بما نقلناه من اصول كتب الرجال وعمدها كرجال النجاشي والشيخ وفهرسته وما يتلو تلوها علمت أن كل من دون كتابا في الرجال بعدهم فعليه أن يذكر ما فيها فعلى ذلك لا نطيل الكتاب بالإشارة إلى أسماء كتب سائر علمائنا - رضوان الله عليهم - في الرجال فانهم قد ذكروا نظائر ما في كتب المتقدمين وذلك ككتاب مجمع الرجال للقهبائي وإيجاز المقال للشيخ فرج الله التستري ونقد الرجال للتفرشي واتقان المقال للشيخ طه نجف وملخص - المقال للخوئي وأعيان الشيعة للسيد محسن العاملي، - وقاموس الرجال للمحقق التستري أدام الله تاييده إلى غير ذلك مما يضايقه، وكذلك لم نشر إلى ما في كتاب المشتركات للرجال ولم نقل عبارات مؤلفيها للاستغناء عن كلماتهم بما خضنا فيه من البحث والتحقيق. ٢ - من أراد الاطلاع على خصائص كل واحد من كتب الثقفي فليراجع كتاب الذريعة إلى تصانيف الشيعة فان المقام لا يسع البحث عن حال كل كتاب من الكتب المشار إليها، أما الذريعة فهو موضوع لذلك الامر فان أردت الخوض في ذلك فراجع.

[٢٤]

تكملة قد استفيد مما تقدم في ترجمة الثقفي أن أهل اصفهان كانوا في ذلك الزمان من أشد الناس بغضا للشيعة وأكثرهم عداوة لاهل بيت النبي صلى الله عليه وآله ومن ثم قالت جماعة من علماء الرجال بعد نقل ترجمة الثقفي: " فيها ما يدل على أحوال أهل اصفهان في ذلك الزمان " فالأولى أن نشير هنا إلى شئ مما يدل على ذلك فنقول: قال المجلسي (ره) في تاسع البحار في باب " معجزات كلامه عليه السلام من أخباره بالغائبات وعلمه باللغات " ما نصه (انظر ص ٥٨٢ من طبعة أمين الضرب): " يج " [أي في كتاب الخرائج والجرائج للشيخ الامام قطب الدين أبي الحسن سعيد بن هبة الله بن الحسن الراوندي قدس الله روحه] روي عن ابن مسعود قال: كنت قاعدا عند أمير المؤمنين عليه السلام في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذ نادى رجل من يديني على من أخذ منه علما ؟ ومر، فقلت: يا هذا هل سمعت قول النبي صلى الله عليه وآله: أنا مدينة العلم وعلي بابها ؟ - فقال: نعم، قلت: فأين تذهب وهذا علي بن أبي طالب ؟ ! فانصرف الرجل وحثا بين يديه فقال عليه السلام: من أي البلاد أنت ؟ - قال: من اصفهان، قال له: اكتب: أملي علي بن أبي طالب ان أهل اصفهان لا يكون فيهم خمس خصال السخاوة والشجاعة والامانة والغيرة وحبنا أهل البيت، قال: زدني يا أمير المؤمنين قال عليه السلام بلسان [أهل] اصفهان: اروت ابن وس، أي اليوم حسبك هذا. بيان - كان أهل اصفهان في ذلك الزمان إلى أول استيلاء الدولة القاهرة الصفوية - أدام الله بركاتهم - من أشد النواصب، والحمد لله الذي جعلهم أشد الناس حبا لاهل البيت عليهم السلام - وأطوعهم لامرهم وأوعاهم لعلمهم وأشدهم انتظارا لفرجهم حتى أنه لا يكاد يوجد من يتهم بالخلاف في البلد ولا في شئ من قرأه القرية أو البعيدة، وبركة ذلك تبدلت الخصال الأربع أيضا فيهم، رزقنا الله وسائر أهل هذه البلاد نصر قائم آل محمد صلى الله عليه وآله والشهادة تحت لوائه، وحشرنا معهم في الدنيا والآخرة ".

[٢٥]

وصرح بمثله صاحب روضات الجنات فانه (ره) خاض بعد الفراغ عن ترجمة الثقفي في البحث عن بلدة اصبهان (إلى أن قال): " وأما المرتضوي الوارد في الخرائج وغيره من أن أهلها لا تكون فيهم خمس خصال السخاوة والشجاعة والامانة والغيرة وحب أهل البيت عليهم السلام (وفي بعض المواضع بدل الامانة): (الوفاء) وما روى أيضا فيه أو في النبوي المرسل كما في بعض المجاميع المعتبرة أنه قال: ما أحسن أو ما أفلح اصفهاني قط، وكذا ما نقله بعض أعلام العصر من أنهم استمهلوا ولاة عمر بن عبد العزيز يجعل كثير حتى يتم أربعينهم في سب أمير المؤمنين علي عليه السلام بعد ما اخبروا برفعه ذلك ومنعه منه ورده فدك إلى أهل البيت عليهم السلام فهي أيضا بتمامها محمولة على اتصافهم بمثل ذلك في زمان نصبهم وعداوتهم لاهل البيت عليهم السلام والا فهي في هذا الا وان بيضة أهل الاسلام ومحط رجال أهل الايمان " هذا. فلنذكر شيئا مما قاله علماء العامة في ترجمة الرجل فمنهم الحافظ أبو نعيم أحمد بن عبد الله لاصبهاني فانه قال في كتاب ذكر أخبار اصبهان (ج ١، ص ١٨٧): " إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي أخو علي كان غالبا في الرضا، يروي عن اسماعيل بن أبان وغيره، ترك حديثه ". أقول: ان سبب ترك علماء العامة لحديث إبراهيم الثقفي هو كونه شيعيا اماميا وذلك دأبهم لزعمهم أن التشيع ذنب لا يغفر، ومن ارتكبه فقد خرج عن درجة الاعتبار وسقط عن صلاحية أن يؤخذ عنه الاحاديث والاخبار، ويومى إلى ذلك كلماتهم في حقه وكثيرا ما يعبرون عن ذلك الامر بأنه غال في الرضا وله نظائر كثيرة في كتبهم. وقال أيضا فيه في ترجمة أخيه علي بن محمد بن سعيد بن هلال الثقفي الكوفي (ج ٢، ص ٧):

[٣٦]

" كان أخوه إبراهيم أسن منه يروي عن إسماعيل بن أبان ". أقول: كأن مراده بقوله: " يروي عن إسماعيل بن أبان " أنه قد كان من المعمرين لان إسماعيل بن أبان قد توفي سنة ست عشرة ومائتين، وسنذكر فيما يأتي أن الثقفي يروي عن توفي قبل هذا بسنين فانتظر. ومنهم السمعاني فانه قال في الانساب: " الثقفي بفتح التاء المثناة والقاف والفاء، هذه النسبة إلى ثقيف وهو ثقيف ابن منبه بن بكر بن هوازن بن منصور بن عكرمة بن خصفة بن قيس بن عيلان بن مضر، وقيل: ان اسم ثقيف قسي، ونزلت أكثر هذه القبيلة بالطائف، وانتشرت منها في البلاد. (إلى أن قال عند عده المنسويين إليها) وإبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال الثقفي الكوفي قدم اصبهان وأقام بها وكان يغلو في الترفض، هو أخو علي بن محمد الثقفي وكان علي قد هجره وبأينه، وله مصنفات في التشيع، يروي عن أبي نعيم الفضل بن دكين وإسماعيل بن أبان ". وقال ياقوت الحموي في معجم الادباء (ج ١، ص ٢٩٤ من طبعة اروبا): " إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود بن عمرو بن عمير بن عوف بن عقدة بن غيرة بن عوف بن ثقيف الثقفي أصله كوفي، وسعد بن مسعود هو أخو [أبي] عبيد بن مسعود صاحب يوم الجسر في أيام عمر بن الخطاب مع الفرس، وسعد هو عم المختار بن أبي عبيد الثقفي ولاة على - كرم الله وجهه - المدائن وهو الذي لجأ إليه الحسن يوم ساباط. وكنية ابراهيم أبو اسحاق، وكان جبارا من مشهوري الامامية. ذكره أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي في مصنفي الامامية، وذكر أنه مات في سنة ٢٨٣ قال: وانتقل من الكوفة إلى اصفهان وأقام بها وكان زيدا أولا وانتقل إلى القول بالامامة وله مصنفات كثيرة منها:

[٣٧]

كتاب المغازي، كتاب السقيفة، كتاب الردة، كتاب مقتل عثمان، كتاب الشورى، كتاب بيعة أمير المؤمنين، كتاب الجمل، كتاب صفين، كتاب الحكمين، كتاب النهر، كتاب الغارات، كتاب مقتل أمير المؤمنين، كتاب رسائل أمير المؤمنين وأخباره وحروبه غير ما تقدم، كتاب قيام الحسن بن علي رضي الله عنهما، كتاب مقتل الحسين، كتاب التوابين وعين الوردية، كتاب أخبار المختار، كتاب فذك، كتاب الحجة في فعل ١ المكرمين، كتاب السرائر، كتاب المودة في ذوي القربى، كتاب المعرفة، كتاب الحوض والشفاعة، كتاب الجامع الكبير في الفقه، كتاب الجامع الصغير، كتاب ما نزل من القرآن في أمير المؤمنين، كتاب فضل الكوفة ومن نزلها من الصحابة، كتاب الامامة كبير، كتاب الامامة صغير، كتاب المتعتين، كتاب الجنائز، كتاب الوصية، كتاب المبتدأ، كتاب أخبار عمر، كتاب أخبار عثمان، كتاب الدار، كتاب الاحداث، كتاب الحروري، كتاب الاستنصار والغارات، كتاب السير، كتاب يزيد، كتاب ابن الزبير، كتاب التفسير، كتاب التاريخ، كتاب الرؤيا، كتاب الاشربة الكبير، والصغير، كتاب محمد وإبراهيم، كتاب من قتل من آل محمد، كتاب الخطب ". وقال صلاح الدين خليل بن ابيك الصفدي في الوافي بالوفيات (ج ٦ ص ٣٢٠ - ١٢١): " الثقفي الرقي إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود صاحب يوم الجسر في أيام عمر بن الخطاب رضي الله عنه مع الفرس، وسعد هو عم المختار بن أبي عبيد الثقفي أبو إسحاق الثقفي أصله كوفي وكان أخباريا من مشهورى الامامية، ذكره أبو جعفر محمد بن الطوسي ٢ في مصنفى الامامية وذكر أنه مات سنة ثلاث وثمانين ومائتين، وانتقل من الكوفة إلى اصبهان وكان زيدا أولا وانتقل إلى القول بالامامة وله مصنفات كثيرة منها: المغازي، السقيفة، الردة، مقتل عثمان، الشورى، بيعة أمير المؤمنين،

١ - في الفهرست: " فضل " وهو الصحيح. ٢ - فهرست الطوسي ص ٤ - ٦.

[٢٨]

الجمل، صفين، الحكمين، النهر، الغارات، مقتل أمير المؤمنين، رسائل أمير المؤمنين وأخباره وحروبه غير ما تقدم، قيام الحسن بن علي، مقتل الحسين، التوابين وعين الوردية، أخبار المختار، فذك، الحجة في فعل ١ المكرمين، السرائر، المودة في ذي ٢ القربى، المعرفة، الحوض والشفاعة، الجامع الكبير في الفقه، الجامع الصغير، الجنائز، الوصية، ما نزل من القرآن في أمير المؤمنين، فضل الكوفة ومن نزلها من الصحابة، الامامة كبير، الامامة صغير، المبتدأ، أخبار عمر، أخبار عثمان، الدار، الاحداث، الحروري، الاستنصار والغارات ٣، السير، يزيد، ابن الزبير، التعبير ٤، التاريخ، الرؤيا، الاشربة، الكبير والصغير، محمد وإبراهيم، من قتل من آل محمد، الخطب، المتعتين ". وقال ابن حجر في لسان الميزان (ج ١، ص ١٠٢ - ١٠٣): " إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد الثقفي، يروى عن إسماعيل بن أبان وغيره. قال أبو نعيم في تاريخ اصبهان: كان غالبا في الرض، ترك حديثه " وذكره الطوسي في رجال الشيعة وقال: كان أولا زيدا ثم صار اماميا. قال: وكان سبب خروجه من الكوفة إلى اصبهان أنه صنف كتاب المناقب والمثالب فأشار عليه بعض أهل الكوفة أن يخفيه ولا يظهره، فقال: أي البلاد أبعد عن التشيع ؟ فقالوا له: اصبهان، فحلف أن لا يخرجها ويحدث به إلا باصبهان ثقة منه بصحة ما أخرج فيه، فتجول إلى اصبهان وحدث به فيها. قال: ومات باصبهان سنة [ثلاث و] وثمانين ومائتين حدث عن أبي نعيم وعبد بن يعقوب والعباس بن بكار وهذه الطبقة، ومن تصانيفه: كتاب المغازي، كتاب السقيفة، كتاب الردة، كتاب الشورى، كتاب مقتل عثمان، كتاب صفين، كتاب الحكمين،

[٣٩]

كتاب النهروان، كتاب مقتل علي، كتاب مقتل الحسين، كتاب التوابين، كتاب أخبار المختار، كتاب السرائر، كتاب المعرفة، كتاب الجامع الكبير في الفقه، كتاب فضل الكوفة ومن نزلها من الصحابة، كتاب الدلائل، كتاب من قتل من آل محمد، كتاب التفسير، وغير ذلك. روى عنه أحمد بن علي الاصبهاني، والحسن بن علي بن محمد الزعفراني، ومحمد بن زيد الرطال، آخرون. وكان أخوه علي قد هجره وبأينه بسبب الرفض. قلت: أرخ الطوسي وفاته سنة ثلاث وثمانين ومائتين. وقال الناقد الجليل الشيخ محمود حسن التونكي في معجم المصنفين تحت عنوان " ابراهيم الثقفي الاصفهاني " (ج ٤، ص ٤٠١ - ٤٠٤): " الشيخ كبير الشيعة أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفي الكوفي الاصفهاني الشيعي كان من كبراء الشيعة وفضلانهم، ولد بالكوفة وتشيع وغلا فيه وصار أحد المشاركين في علومهم ثم ارتحل من بلدة الكوفة وقدم اصبهان وتدير بها، أخرج ابن النديم البغدادي في فهرست العلماء في أخبار الشيعة منه وقال: الثقفي أبو إسحاق إبراهيم بن محمد الاصبهاني من الثقات العلماء المصنفين، وله من الكتب كتاب أخبار الحسن بن علي عليهما السلام، وكتاب أخبار الحسين بن علي عليهما السلام (انتهى). وذكره السمعاني في الانساب وقال: إبراهيم بن سعد بن هلال الثقفي وكان علي قد هجره وبأينه، وله مصنفات في التشيع، يروى عن أبي نعيم الفضل بن دكين وإسماعيل بن أبان (انتهى). قال الحافظ الذهبي في الميزان: إبراهيم بن محمد الثقفي عن يونس بن عبيد قال ابن أبي حاتم: هو مجهول وقال البخاري: لم يصح حديثه.

[٤٠]

قلت: يعني ما رواه ابن وهب (أنا) سعيد بن أبي أيوب عن إبراهيم بن محمد عن هشام بن أبي هشام عن عائشة - رضى الله تعالى عنها - في الاسترجاع لتذكرة المصيبة انتهى. فابراهيم هذا الذي ذكره في الميزان غير إبراهيم بن محمد الثقفي المترجم هذا وسميه القادِم باصبهان فان هذا الذي ذكره في الميزان مقدم على المترجم وقد ترجم الحافظ ابن حجر في لسان الميزان لكليهما فانه ذكر أولا. إبراهيم بن محمد الثقفي المترجم في الميزان ثم أخرج المترجم بنسبه المذكور وقال: يروى عن اسماعيل بن أبان وغيره. قال أبو نعيم. كان غالبا في مذهبه ترك حديثه، وذكره الطوسي في رجال الشيعة قال: وكان زيدا ثم صار اماميا. قال: وكان سبب خروجه من الكوفة إلى اصبهان أنه صنف كتاب المناقب والمثالب فأشار عليه بعض أهل الكوفة أن يخفيه ولا يظهره فقال: أي البلاد أبعد عن التشيع ؟ - فقالوا له: اصبهان، فحلف أن لا يخرجها ولا يحدث به إلا باصبهان لثقة منه بصحة ما أخرج فيه، فتحول إلى اصبهان وحدث به فيها، ومات باصبهان سنة [ثلاث و] ثمانين ومائتين، حدث عن أبي نعيم وعباد بن يعقوب والعباس بن بكار وهذه الطبقة. ومن تصانيفه: كتاب المغازي، كتاب السقيفة، كتاب الردة، كتاب الشورى، كتاب مقتل عثمان، كتاب صفين، كتاب الحكمين، كتاب مقتل الحسين رضى الله عنه، كتاب التوابين، كتاب أخبار المختار، كتاب النهروان، كتاب مقتل علي رضى الله عنه، كتاب السرائر، كتاب المعرفة، كتاب

الجامع الكبير في الفقه، كتاب فضل الكوفة ومن نزلها من الصحابة، كتاب الدلائل، كتاب من قتل من آل محمد، كتاب التفسير وغير ذلك. روى عنه أحمد بن علي الاصبهاني، والحسن بن علي بن محمد الزعفراني، ومحمد بن زيد الرطال وآخرون.

[٤١]

وكان أخوه علي قد هجره وباينه بسبب الغلو، أرح الطوسي وفاته سنة ثلاث وثمانين ومائتين (انتهى). وأخرجه الطوسي في فهرست وقال: سعد بن مسعود أخو أبي عبيد بن مسعود عم المختار ولاة علي عليه السلام على المدائن، وهو الذي لجأ إليه الحسن عليه السلام يوم ساباط، وانتقل أبو إسحاق هذا إلى اصبهان وأقام بها، ويقال: ان جماعة من القميين كأحمد بن محمد بن خالد وغيره وفدوا عليه إلى اصفهان وسألوه الانتقال إلى قم، فأبى. وزاد الطوسي في مصنفاته: كتاب بيعة أمير المؤمنين عليه السلام وأخباره وحروبه، كتاب قيام الحسن عليه السلام، كتاب فدك، كتاب الحجّة في فضل المكرمين، كتاب المودة في ذوي القربى، كتاب الحوض والشفاعة، كتاب الجامع الصغير في الفقه، كتاب ما انزل من القرآن في أمير المؤمنين عليه السلام، كتاب في الامامة كبير، كتاب في الامامة صغير، كتاب المتعتين، كتاب الجنائز، كتاب الوصية، كتاب المبتدأ، كتاب أخبار عمر. كتاب أخبار عثمان، كتاب الدار، كتاب الاحداث، كتاب الجزور، كتاب الاسفار والغارات، كتاب السيرة، كتاب أخبار يزيد، كتاب ابن الزبير، كتاب التفسير، كتاب التاريخ، كتاب الرؤيا، كتاب الاشربة الكبير، كتاب الاشربة الصغير، كتاب زيد وأخباره، كتاب محمد وإبراهيم، كتاب الخطب المعربات. قال: وأخبرنا بجميع الكتب أحمد بن عبيد بن علي بن محمد بن محمد بن الزبير القرشي عن عبد الرحمن بن إبراهيم المستملي عن إبراهيم الثقفي. وأخبرنا بكتاب المعرفة ابن أبي جيد القمي، عن محمد بن الحسن بن الوليد عن أحمد بن علوية الاصفهاني المعروف بابن الاسود عن إبراهيم. وأخبرنا به الاجل المرتضى علي بن الحسين الموسوي أدام الله تأييده، والشيخ أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان جميعا عن علي بن حبشي الكاتب (قال الشيخ: انه علي بن حبش بغير ياء) عن الحسن بن علي بن عبد الكريم الزعفراني عن إبراهيم.

[٤٢]

مات إبراهيم سنة ٢٨٣ ثلاث وثمانين ومائتين (انتهى). وقد أخرجه ياقوت الحموي في معجم الادباء وساق نسبه: سعد بن مسعود بن عمرو بن عمير بن عوف بن عقدة بن غيرة بن عوف بن ثقيف الثقفي، قال: وكنية إبراهيم أبو إسحاق، وكان جبارا من مشهوري الامامية ثم ذكر مصنفاته من فهرست الطوسي. وهذه الكتب للمترجم لم تشتهر ببغداد في القرن الثالث والرابع وإنما ذكرها الشيخ الطوسي بعد هذا العهد في القرن الخامس فان ابن النديم لم يذكر له سوى الكتابين المذكورين ". أقول: قوله " وهذه الكتب للمترجم لم تشتهر ببغداد في القرن الثالث والرابع " بمعزل عن الصواب وسنشير إلى أسامي جماعة ممن نقلوا عن كتبه هذه في القرنين المذكورين إن شاء الله تعالى. وقال خير الدين الزركلي في الاعلام: " إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال الثقفي عالم كان يرى رأى الزيدية ثم انتقل إلى القول بالامامية، من أهل الكوفة، انتقل إلى اصفهان فمات فيها، من كتبه: المغازي، والردة، والشورى، ومقتل عثمان، وصفين، والنهروان، والغارات، ورسائل علي بن أبي طالب وغاراته وحروبه، والجامع الكبير في فقه الامامية، وكتاب الامامة، ومن قتل من آل محمد، والسير، وكتاب في التاريخ، وكتابان

في الاشرية، وكتاب في الخطب، وأخبار المختار، وفضل الكوفة ومن نزلها من الصحابة". أقول: قوله: " وغاراته [أي غارات علي عليه السلام] " بمعزل عن الصواب فان عليا عليه السلام لم يغر اغارة معاوية على المؤمنين الابرياء قط، وهذا واضح، فلعل المراد بها ما كان صادرا من مالك قبل اعزام علي عليه السلام اياه على مصر وهي أيضا لم تكن من قبيل غارات معاوية، كيف لا، وهو من أتباع أمير المؤمنين عليه السلام وعماله، فراجع. وقال عمر رضا كحالة في معجم المؤلفين (ج ١، ص ٩٥): " إبراهيم الثقفي المتوفي سنة ٢٨٢ هـ = ٨٩٦ م هو إبراهيم بن محمد بن

[٤٢]

سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفي محدث، مؤرخ، فقيه. له مصنفات كثيرة (انظرها في معجم الادباء) منها المغازي، الجامع الكبير في الفقه، فضل الكوفة ومن نزلها من الصحابة، الامامة، وكتاب التاريخ ذكر ترجمته الصفدي في الوافي (ج ٦، ص ١٢٠ من المطبوعة وج ٥ ص ٨٠ من المخطوطة المشار إليها في الكتاب. وياقوت في معجم الادباء (ج ١، ص ٢٣٢ - ٢٣٤) والطوسي في الفهرست (ص ٤ - ٦) وأغا بزرك في الذريعة (٥، ص ٦٢ و ٦٤ - ٦٥) والبغدادي في ايضاح المكنون (ج ١ ؟ ص ٤٥ و ٣٥٥، وج ٢، ص ٢٩٠ و ٣٦٧ و ٣٤٧) والخوانساري في روضات الجنات (ص ٢) والعاملي في أعيان الشيعة (ج ٥، ص ٤١٨ - ٤٢٣). تكملة لما كان طريق عدة من علمائنا رضوان الله عليهم كابن قولويه والصدوق إلى كتب أبي اسحاق ابراهيم الثقفي - رضي الله عنه - ورواياته منتهيا إلى أحمد بن علوية الاصفهاني وكذلك طريق الشيخ والنجاشي إلى كتب الثقفي ورواياته منتهيا إليه وإلى الحسن بن علي بن عبد الكريم الزعفراني وقد ذكرنا ترجمة الزعفراني في تعليقات آخر الكتاب لاقتضاء المقام اياه هناك، وبقي علينا أن نترجم أحمد بن علوية الاصفهاني هنا ليكون القارئ خبيراً بشأنه وبصيرا بعلو مقامه وعظمة مكانته فدونهاها: قال النجاشي (ره) في رجاله: " أحمد بن علوية الاصفهاني أخبرنا ابن نوح قال: حدثنا محمد بن علي بن أحمد بن هشام أبو جعفر القمي قال: حدثنا محمد بن أحمد بن محمد بن بشير بن البطال بن بشير بن الرحال قال: وسمي الرحال لانه رحل خمسين رحلة من حج إلى غزو قال: حدثنا أحمد بن علوية بكتابه الاعتقاد في الادعية". أقول: وأما انتهاء طريقه إلى ابن علوية فقد تقدم في ترجمة ابراهيم الثقفي.

[٤٤]

وقال الشيخ (ره) في رجاله فيمن لم يرو عن الائمة عليهم السلام: " أحمد بن علوية الاصفهاني المعروف بابن الاسود الكاتب روى عن ابراهيم بن محمد الثقفي كتبه كلها، روى عنه الحسين بن محمد بن عامر وله دعاء الاعتقاد تصنيفه". وقال أيضا في حرف العين فيمن لم يرو عنهم عليهم السلام: " عبد الله بن الحسن المؤدب روى عن أحمد بن علوية كتب الثقفي، وروى عنه علي بن الحسين بن بابويه (ره)". وقال ابن شهر اشوب في معالم العلماء (ص ١٩): " أحمد بن علوية الاصفهاني ابن الاسود الكاتب، له كتب منها دعاء الاعتقاد، وله النونية المسماة بالالفية والمحبرة وهي ثمانمائة ونيف وثلاثون بيتا وقد عرضت على أبي حاتم السجستاني فقال: يا أهل البصرة غلبكم والله شاعر اصفهان بهذه القصيدة في احكامها وكثرة قوافيها " وعده أيضا في آخر الكتاب من مجاهري شعراء أهل البيت (انظر ص ١٣٦، س ١٤). وقال الصدوق (ره) في مشيخة الفقيه: وما كان فيه عن ابراهيم بن محمد الثقفي فقد رويته عن أبي رضي الله عنه عن

عبد الله بن الحسن المؤدب عن أحمد بن علي الاصبهاني عن ابراهيم بن محمد الثقفي ورويته عن محمد بن الحسن رضي الله عنه عن أحمد بن علوية الاصبهاني عن ابراهيم بن محمد الثقفي ". وقال المحدث النوري (ره) في خاتمة المستدرک في شرح العبارة (ج ٣، ص ٥٤٩): " والي ابراهيم بن محمد الثقفي أبوه عبد الله بن الحسين المؤدب عن أحمد بن علي الاصفهاني، وعن محمد بن الحسن عن أحمد بن علوية الاصفهاني عنه، والظاهر اتحاد الاحمدين والاشتباه في السند الاول لما في جش (١): عبد الله بن الحسن المؤدب

١ - الظاهر أن كلمة " جش " وهو رمز للنجاشي اشتباه من الناسخ والصحيح " لم جح " والمراد منهما " باب من لم يرو عن الأئمة عليهم السلام من رجال الشيخ الطوسي " فان الرجل غير مذكور في النجاشي ومذكور في رجال الشيخ كما نقلنا عبارته آنفا.

[٤٥]

روى عن أحمد بن علوية كتب الثقفي روى عنه علي بن الحسين بن بابويه، وفي لم من جح: أحمد بن علوية الاصفهاني المعروف بابن الاسود روى عن ابراهيم بن محمد الثقفي كتبه كلها مع أنه ليس للاول ذكر في كتب الاصحاب. ثم انهم لم يوثقوا أحمد بن علوية صريحا الا أنهم مدحوه بما يقرب من التوثيق ولا أقل من معناه الاعم ففي النجاشي: ان له كتاب الاعتقاد في الادعية وذكر طريقه إليه، وفي رجال الشيخ فيمن لم يرو عنهم: روى عنه الحسين بن محمد بن عامر وله دعاء الاعتقاد تصنيفه، والحسين هو الاشعري الثقة ويروى عنه ابن الوليد الجليل المعروف حاله في شدة التحرز عن الرواية عن غير الثقة، وقال ابن شهر اشوب في المعالم في ذكر الطبقة الاولى من شعراء أهل البيت عليهم السلام وهم المجاهرون: الشيخ أحمد بن علوية الاصفهاني وفي ايضاح العلامة: أحمد بن علوية الاصبهاني يفتح العين المهملة وفتح اللام وكسر الواو وتشديد الباء المنقطة تحتها نقطتين، له كتاب الاعتقاد في الادعية (إلى آخر ما مر نقله من معالم العلماء) ثم قال: وذكره ابن - داود في القسم الاول من كتابه وقال: أحمد بن علوية الاصبهاني الرجال بالحاء المهملة والتضعيف نقلا عن رجال الشيخ والكشي: سمي الرجال لانه رحل خمسين رحلة من حج إلى غزو، ونقله عنه المحقق الكاظمي في عدته ولم يتعرض لما فيه من الاشتباه فان الرجال من ألقاب محمد بن أحمد الراوي عنه دونه، ففي النجاشي: أحمد بن علوية الاصبهاني أخبرنا ابن نوح قال: حدثنا محمد بن علي بن أحمد بن هشام أبو جعفر القمي قال: حدثنا محمد بن أحمد بن بشر البطلان بن بشير الرجال قال: وسمي الرجال لانه رحل خمسين رحلة من حجة إلى غزو، وقال: حدثنا أحمد بن علوية بكتاب الاعتقاد في الادعية، وفيه اشتباه آخر من نسبة ذلك إلى الكشي دون النجاشي وليس له ذكر في الكشي ". وقال المحدث القمي (ره) في الكنى واللقاب: " ابن الاسود الكاتب هو أحمد بن علوية الاصبهاني الكرمانى كان لغويا أديبا كاتبا شاعرا شيعيا راويا للحديث، نادم الامراء والكبراء وعمر طويلا، ذكره الشيخ

[٤٦]

فيمن لم يرو عنهم وقال: له دعاء الاعتقاد تصنيفه، وعن العلامة المجلسي (ره) أنه احتمال أن يكون المراد بدعاء الاعتقاد دعاء العديلة، ولكن ينافيه تسمية النجاشي له بكتاب الاعتقاد في

الادعية، وذكره ياقوت في معجم الادباء وقال في المحكي عنه: له ثمانية كتب في الدعاء من انشائه، وقال: كان صاحب لغة يتعاطي التأديب وصار في ندماء أحمد بن عبد العزيز، ودلف بن أبي دلف العجلي. (إلى أن قال) وقال العلامة في محكي الايضاح: له كتاب الاعتقاد في الادعية، وله النونية المسماة بالالفية والمحبرة في مدح أمير المؤمنين عليه السلام وهي ثمانمائة ونيف وثلاثون بيتا، وقد عرضت علي أبي حاتم السجستاني فقال: يا أهل البصرة غلبكم والله شاعر اصبهان في هذه القصيدة في احكامها وكثرة فوائدها (انتهى). وهذه القصيدة لم توجد لها نسخة في هذه الاعصار الا أبيات مقطعة (إلى أن قال) توفي سنة ٣٢٠ أو ٣١٢، وكان قد تجاوز المائة. أقول: ما نقله عن محكي الايضاح هو عبارة ابن شهر اشوب في معالم العلماء والعلامة (ره) قد أخذها من المعالم، ويستفاد من تعبير السجستاني بقوله: " شاعر اصبهان " أنه قد كان بمقام شامخ من الشهرة في الشعر والادب. ويفصح عنه أيضا كلام الثعالبي في بتيمة الدهر فانه قال فيه تحت عنوان " الباب الخامس في محاسن أشعار أهل العصر من اصبهان (ج ٣ ص ٢٦٧ من النسخة المطبوعة بمصر سنة ١٣٥٤): " لم تزل اصبهان مخصصة من بين البلدان بإخراج فضلاء الادباء وفجولة الكتاب والشعراء، فلما أخرجت صاحب أبا القاسم وكثيرا من أصحابه وصنائه وصارت مركز عزه ومجمع ندمائه ومطرح زواره استحققت أن تدعى مناية الفضل وموسم الادب، وإذا تصفحت كتاب اصبهان لابن عبد الله حمزة بن الحسين الاصبهاني وانتهيت إلى ما أورد فيه من ذكر شعرائها وشعراء الكرخ المقطعة عنها وسياقة عيون

[٤٧]

أشعارهم وملح أخبارهم كمنصور بن باذان وأبي دلف العجلي وأخيه معقل بن عيسى ويكر بن عبد العزيز وأحمد بن علوية (إلى آخر ما قال) " وسماه ابن النديم في الفهرست تحت عنوان " أسماء الشعراء الكتاب على ما ذكره ابن الحاجب النعمان في كتابه " بهذه العبارة: " أحمد بن علوية الاصفهاني الكاتب خمسون ورقة " أي له ديوان في خمسين ورقة (انظر ص ٢٣٧ من النسخة المطبوعة بمصر سنة ١٣٤٨ هـ ق): وقال الشيخ آقا بزرك الطهراني (ره) في طبقات أعلام الشيعة (ص ٣٦ من نوايغ الرواة في رابعة المات): " أحمد بن علوية الاصفهاني المعروف بابن الاسود الكاتب، روى عن إبراهيم ابن محمد الثقفي كتبه كلها، ويروي عنه محمد بن الحسن بن الوليد المتوفي سنة ٣٤٣ كما في الامالي، ترجم في معجم الادباء (ج ٤، ص ٧٢) نقلا عن حمزة صاحب كتاب اصفهان ونقل من شعره ما أنشده سنة ٣١٠ وله يومئذ ثمان وتسعون سنة ثم شعره الذي أنشده بعد أن أتت عليه مائة سنة وقصيدته التي عرضت على أبي حاتم السجستاني، أولها: ما بال عينك ثرة الانسان * عبرى للحاظ سقيمة الاجفان وتسمى الالفية في مدح الامير عليه السلام. " وقال الاميني (ره) في كتاب " الغدير " (ج ٣، ص ٣٤٨): " أبو جعفر أحمد بن علوية الاصبهاني الكرمانى الشهير بابن الاسود هو أحد مؤلفي الامامية المطرد ذكرهم في المعاجم (إلى أن قال) المترجم من أئمة الحديث ومن صدور حملته، أخذ عنه مشايخ علماء الامامية واعتمدوا عليه. منهم شيخ القميين أبو جعفر محمد بن الحسن بن الوليد القمي المتوفي سنة ٣٤٣ المعلوم حاله في الثقة والتحرز عن الرواية عن غير الثقة وطعنه وإخراجه من روى عن الضعفاء من قم فقد روى عنه كتب إبراهيم بن محمد الثقفي المعتمد عليه عند الاصحاب كما في مشيخة الفقيه وفهرست شيخ الطائفة الطوسي.

[٤٨]

ومنهم فقيه الطائفة وشيخها ووجهها سعد بن عبد الله بن أبي خلف الأشعري المتوفي سنة ٢٩٩ أو ٣٠٠ أو ٣٠١ كما في المجلس العشرين ١ من مجالس شيخنا الأكبر محمد بن محمد بن النعمان المفيد. ومنهم الحسين بن محمد بن عمران الأشعري القمي الثقة الذي أكثر النقل عنه ثقة الاسلام الكليني في الكافي وابن قولويه في الكامل. ومنهم عبد الله بن الحسين المؤدب أحد مشايخ الصدوق ووالده كما في مشيخة الصدوق. ويروي عنه كتابه الاعتقاد في الادعية محمد بن أحمد الرحال كما في فهرست النجاشي ص ٦٤ وأحمد بن يعقوب الاصبهاني كما في تهذيب الشيخ الطوسي ج ١ ص ١٤١ في باب الدعاء بين الركعات (إلى أن قال): وحسب المترجم جلاله أن تكون أخباره مبنوثة في مثل الفقيه والتهذيب والكامل وأمالى الصدوق ومجالس المفيد وأمثالها من عمد كتب أصحابنا رضوان الله عليهم، وحسبنا آية لثقتنا اعتماد القميين عليه مع تسرعهم إلى الوقعة بأدنى غميمة في الرجل (إلى آخر ما قال) " وقال السيد محسن العاملي (ره) في أعيان الشيعة: (ص ٦٧ - ٨٣ من الجزء التاسع = المجلد العاشر) " أحمد بن علوية الاصبهاني الكراني المعروف بأبي الاسود أو بابن الاسود الكاتب (فخاض في ترجمته المبسوطة إلى أن قال): " واحتمل المجلسي (ره) أن يكون المراد بدعاء الاعتقاد دعاء العديلة، وينافيه تسمية النجاشي له بكتاب الاعتقاد في الادعية فدل على أنه كتاب فيه عدة أدعية وأناي قول ياقوت: له ثمانية كتب في الدعاء من انشائه، وقول الشيخ: له دعاء الاعتقاد تصنيفه، لعل صوابه: كتاب الاعتقاد، وتوهم بعضهم أن قوله: وسمي الرحال

١ - " العشرين " سهو من قلمه (ره) فان السند موجود في المجلس التاسع عشر من المجالس (انظر ص ٩١ من طبعة النجف).

[٤٩]

راجع إلى أحمد بن علوية وليس كذلك. والظاهر أن كتاب الاعتقاد هو الذي ينقل عنه الشيخ إبراهيم الكفعمي في كتبه وجعله في آخر كتابه " البلد الامين " من مصادره فيظهر أنه كان موجودا عنده ". (إلى أن قال) " القصيدة الالفية أو المحبرة - مر عن العلامة في الايضاح أنه قال: له النونية المسماة بالالفية والمحبرة في مدح أمير المؤمنين عليه السلام وهي ثمانمائة ونيّف وثلاثون بيتا، وقد عرضت على أبي حاتم السجستاني فقال: يا أهل البصرة غلبكم والله شاعر اصبهان في هذه القصيدة في احكامها وكثرة فوائدها. وفي معجم الادباء: قال حمزة: له قصيدة على ألف قافية شيعية عرضت على أبي - حاتم السجستاني فأعجب بها وقال: يا أهل البصرة غلبكم أهل اصبهان (إلى آخره) وتسميتها بالالفية يدل على أنها ألف بيت وهو صريح قول حمزة، والعلامة مع تسميته لها بالالفية قال: انها ثمانمائة ونيّف وثلاثون بيتا كما سمعت، وكان هذا هو الذي وصل إليه منها، وحمزة الاصبهاني أعرف بأهل بلده. وليت شعري أين ذهبت هذه الالفية التي أعجب بها أبو حاتم على جلالته كل هذا الاعجاب حتى لم توجد لها نسخة في هذه الاعصار إلا أبيات مقطعة أوردها ابن شهر اشوب في المناقب ورفقها على أبواب كتابه وفصوله فأورد منها في كل موضع بيتا أو بيتين أو أكثر مما يناسب المقام فتارة يقول: ابن علوية الاصفهاني، وتارة: ابن علوية، وتارة: الاصبهاني، وتارة: ابن الاسود، وتارة: المحبرة، وتارة: الالفية، ونحو ذلك، والمقصود في الجميع واحد وقد جمعنا ما تفرق منها في كتاب المناقب ورتبناه بحسب الامكان وعلى مقتضى المناسبة فقد يوافق ترتيبنا وقد يخالفه، ولعله لا يوافق مطلقا لكن هذا ما أمكننا فبلغ ذلك مائتين وأربعا وعشرين بيتا، وقد وقع فيها في نسخة المناقب المطبوعة تحريف كثير أخرج بعض أبياتها عن أن يفهم لها

معنى فما تمكنا من اصلاحه بحسب القرائن أصلحناه، وما استغلق علينا أبقيناه بحاله.

[٥٠]

وصاحب الطليعة يقول: انه جمع منها ما يقرب من مائتين وخمسين بيتا ولعله وجد منها في غير المناقب أيضا أو بقي في المناقب شئ لم يقع عليه نظرنا بعد طول التفتيش قال: ما بال عينك ثرة الانسان * عبرى اللحاظ سقيمة الاجفان (فنقل ما جمع من القصيدة وهي ٢٢٤ بيتا ثم قال): هذا ما أمكن جمعه من هذه القصيدة وأنت ترى أن فيها أبياتا كثيرة مستغلقة بسبب التحريف الذي طرأ عليها ولم تتمكن من معرفة صوابها ووضعنا اشارة على قليل منها وأكثرها تركناه بحاله ولعل أحدا يوفق لنسخة صحيحة مخطوطة فيصححها (إلى آخر ما قال) ". وقال ياقوت الحموي في معجم الأدباء (ج ٢، ص ٣ من الطبعة الثانية بمصر سنة ١٩٢٤ م): " أحمد بن علوية الاصبهاني الكرمانى ١ قال حمزة: كان صاحب لغة يتعاطى التأديب، ويقول الشعر الجيد، وكان من أصحاب أبي علي لغذة ثم رفض صناعة التأديب وصار في ندماء أحمد بن عبد العزيز ودف بن أبي دلف العجلي، وله رسائل مختارة فدونها أبو الحسن أحمد بن سعد في كتابه المصنف في الرسائل، وله ثمانية كتب في الدعاء من إنشائه، ورسالة في الشيب والخضاب، وله شعر جيد كثير منه في أحمد بن عبد العزيز العجلي (فذكر شيئا من أشعاره ثم قال) قال حمزة: وله وأنشدنيها في سنة عشر وثلاثمائة وله تسعون وثمان سنين (فذكر أبياتا وقال) قال: ولاحمد بن علوية قصيدة على ألف قافية شيعية عرضت على أبي حاتم السجستاني فأعجب بها وقال: يا أهل البصرة غلبكم أهل اصبهان، وأول هذه القصيدة: ما بال عينك ثرة الانسان * عبرى اللحاظ سقيمة الاجفان (إلى آخر ما قال) ". وقال السيوطي في بغية الوعاة (ج ١ ص ٣٣٦ من طبعة سنة ١٣٨٤ هـ ق):

١ - كذا لكن الصحيح: " الكراني " وكران محلة من محلات اصبهان كما في معجم البلدان لياقوت.

[٥١]

" أحمد بن علوية الاصبهاني الكراني قال ياقوت: كان (فذكر ما في معجم الأدباء ملخصا) ". وقال الصفدى في الوافي بالوفيات (ج ٧، ص ٢٥٢): " أحمد بن علوية الاصبهاني الكراني قال حمزة: كان صاحب لغة (فذكر نحو ما في معجم الأدباء لياقوت وزاد عليه أبياتا من أشعاره) ". أسرته قد كان المؤلف (ره) ترعرع في عشيرة معروفة من قبائل العرب القاطنين بالكوفة وهي قبيلة بني ثقيف وقد خرج منها عدة من أعظم الرواة منهم اسرة المؤلف وقد عرفت فيما سبق أن جده الاعلى وهو سعد بن مسعود الثقفي عم المختار كان من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأمير المؤمنين عليه السلام، وكان علي رأس سبع من أسباع الكوفة وكان واليا على المدائن من قبل أمير المؤمنين عليه السلام. قال البلاذري في أنساب الأشراف تحت عنوان " خبر حرب الجمل " ما نصه: (انظر ص ٢٢٥ من طبعة بيروت بتحقيق الشيخ محمد باقر المحمودي سنة ١٣٩٤ هـ ق) " وقال أبو محنف وغيره: لما دعا الحسن وعمار أهل الكوفة إلى انجاد علي والنهوض إليه سارعوا إلى ذلك، فنفر مع الحسن عشرة آلاف على راياتهم، ويقال: اثنا عشر ألفا، وكانوا

يدعون من خلافة عثمان وعلى أسبعا حتى كان زياد بن أبي سفيان فصيرهم أرباعا. فكانت همدان وحمير سبعا عليهم سعيد بن قيس الهمداني، ويقال: بل أقام سعيد بالكوفة وكان على السبع غيره وإقامته بالكوفة أثبت، وكانت مذحج والاشعريون سبعا عليهم زياد بن النضر الحارثي إلا أن عدي بن حاتم كان على طئ مفردا دون صاحب سبع مذحج والاشعريين. وكانت قيس عيلان وعبد القيس سبعا عليهم سعد بن مسعود عم المختار ابن أبي عبيد الثقفي، وكانت كندة وحضر موت وقضاعة ومهرة سبعا عليهم حجر

[٥٢]

ابن عدي الكندي، وكان الازد وبجيلة وختعم والانصار سبعا عليهم مخنف بن سليم الازدي، وكانت بكر بن وائل وتغلب وسائر ربيعة غير عبد القيس سبعا عليهم وعله بن محدوح الذهلي، وكانت قريش وكنانة وأسد وتميم وضبة والرباب ومزينة سبعا عليهم معقل بن قيس الرياحي فشهد هؤلاء الجمل وصفين والنهروان وهم هكذا ". وقال نصر بن مزاحم في كتاب صفين عند ذكره استنفار علي عليه السلام أهل - البصرة إلى حرب معاوية ص ١٣١ - ١٣٢) ما نصه: " وأجاب الناس إلى المسير ونشطوا وخفوا فاستعمل ابن عباس على البصرة أبا الاسود الدثلي وخرج حتى قدم على علي ومعه رؤوس الأخماس، خالد بن معمر السدوسي على بكر بن وائل، وعمرو بن مرجوم العبدى على عبد القيس، وصبرة ابن شيمان الازدي على الازد، والاحنف بن قيس على تميم وضبة والرباب، وشريك بن الاعور الحارثي على أهل العالية فقدموا على علي عليه السلام بالنخيلة. وأمر الأسبعا من أهل الكوفة سعد بن مسعود الثقفي على قيس وعبد - القيس، ومعقل بن قيس اليربوعي على تميم وضبة والرباب وقريش وكنانة وأسد، ومخنف بن سليم على الازد وبجيلة وختعم والانصار وخزاعة، وحجر بن عدي الكندي على كندة وحضرموت وقضاعة ومهرة، وزياد بن النضر على مذحج والاشعريين، وسعيد بن قيس بن مرة الهمداني على همدان ومن معهم من حمير، وعدي بن حاتم على طئ ويجمعهم الدعوة من مذحج وتختلف الرايات، راية مذحج مع زياد بن النضر، وراية طئ مع عدي بن حاتم ". وصرح بمثل كلامهما الطبري أيضا في تاريخه ونقلناه في تعليقاتنا على الكتاب (انظر ص ٦٣٧ - ٦٣٨) ". وقد قال نصر أيضا فيما سبق (ص ١٤ - ١٥): " ثم ان عليا عليه السلام أقام بالكوفة واستعمل العمال (إلى أن قال) وبعث سعد ابن مسعود الثقفي على استنان الزوابي ".

[٥٣]

وقال البلاذري في أنساب الاشراف (ج ٢، ص ١٥٨): (تحت عنوان " القول فيما كتبه عليه السلام إلى ولاته وغيرهم "). " وكتب عليه السلام إلى سعد بن مسعود الثقفي عامله على المدائن وجوخا: أما بعد فقد وفرت على المسلمين فينهم، وأطعت ربك، ونصحت امامك فعل المنتزه العفيف، فقد حمدت أمرك، ورضيت هديك، وأبنت رشدك، غفر الله لك، والسلام ". وقال اليعقوبي في تاريخه تحت عنوان " كتب علي عليه السلام إلى عماله يستحثهم بالخراج " (الجزء الثاني ص ١٧٦ من طبعة النجف سنة ١٢٥٧ هـ ق، وص ٢٠١ من المجلد الثاني من طبعة بيروت دار صادر): " وكتب إلى سعد بن مسعود عم المختار بن أبي عبيد وهو على المدائن: أما بعد فإني قد أدت خراجك، وأطعت ربك، وأرضيت امامك، فعل البر التقى النجيب فغفر الله ذنبك وتقبل سعيك وحسن مأبك ". وقال الطبري عند ذكره حوادث سنة ست وثلاثين تحت عنوان " خروج علي بن أبي طالب إلى صفين " ما نصه: " وخرج علي من النخيلة بمن معه فلما دخل

المدائن شخص معه من فيها من المقاتلة، وولي على المدائن سعد بن مسعود الثقفي عم المختار بن أبي عبيد " وقال المفيد (ره) في الارشاد في حديث حمل الحسن عليه السلام بعدما طعن بالرمح في فخذه إلى المدائن ما نصه: " فانزل به عليه السلام على سعد بن مسعود الثقفي وكان عامل أمير المؤمنين عليه السلام بها فأقره الحسن عليه السلام على ذلك واشتغل الحسن عليه السلام بنفسه يعالج جرحه (الحديث) " وعده الشيخ (ره) في رجاله من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام بهذه العبارة: " سعد بن مسعود الثقفي " وقال ابن عبد البر في الاستيعاب: " سعد بن مسعود الثقفي عم المختار بن أبي عبيد له صحبة ".

[٥٤]

وقال ابن حجر في الاصابة: " سعد بن مسعود الثقفي عم المختار بن أبي عبيد ذكره البخاري في الصحابة وقال الطبراني: له صحبة، وذكر أبو مخنف أن علياً ولاة بعض عمله ثم استصحبه معه إلى صفين، وروى الطبراني من طريق أبي حصين عن عبد الله بن سنان عن سعد بن مسعود الثقفي قال: كان نوح إذا لبس ثوباً حمد الله، وإذا أكل أو شرب حمد الله، فلذلك سمي عبداً شكوراً " وفي اسد الغابة قريب مما ذكر. أقول: ومما تفرد بنقله صاحب روضة الصفاء على ما علمت أن تولية سعد على المدائن كانت من زمن عمر وأبقاه عثمان وعلي في ذلك ونص عبارته في ترجمة المختار بن أبي عبيد الثقفي هكذا: " مختار پسر أبو عبيد بن مسعود الثقفي بود که در زمان عمر سپهسالار لشکر عراق شد ودر واقعه جسر در زیر پای فیل کشته شد چنانچه ذکر آن گذشت وچون مداین در تحت تسخیر اهل اسلام آمد عمر امارت آن دیار را به سعد بن مسعود که عم مختار بود ارزانی داشت و سعد در ایام خلافت عثمان و امیر المؤمنین علی (رض) بدستور سابق در مداین حاکم بود (إلى آخر ما قال) " ونقله عنه القاضي نور الله التستري (ره) في مجالس المؤمنين في ترجمة المختار (انظر المجلس الثامن ص ٢٤٥ من الطبعة الاولى). وأما المختار وأبوه أبو عبيد الثقفيان فغنيان عن الترجمة، وأما جده الأدنى وهو سعيد بن هلال فقد عده الشيخ (ره) في رجاله من أصحاب الصادق عليه السلام فقال: " سعيد بن هلال الثقفي الكوفي " وأما أخوه المشار إليه في ترجمة المؤلف نقلاً عن أبي نعيم والسمعاني والعسقلاني فهو من ذكره أبو نعيم في تاريخ اصبهان وقال فيه ما نصه (ج ٢، ص ٧): " علي بن محمد بن سعيد بن هلال الثقفي أبو الحسن كوفي قدم اصبهان وتوفي بها سنة اثنتين وثمانين ومائتين، يروي عن أحمد بن يونس ومنجاب وعلي بن حكيم. كان أخوه إبراهيم أسن منه يروي عن إسماعيل بن أبان.

[٥٥]

حدثنا أحمد بن جعفر بن معبد حدثنا علي بن محمد بن سعيد الثقفي حدثنا منجاب أخبرنا أبو الأحوص عن سعيد بن مسروق عن محارب بن دثار عن جابر قال: أم معاذ بن جبل قوماً في صلوة المغرب فمر به غلام من الانصار وهو يعمل على بعير له فلما راهم في الصلوة أتاهم فدخل معهم في الصلوة وترك بعيره فطول بهم معاذ فلما رأى الغلام ذلك ترك الصلوة وانطلق في طلب بعيره. قال: فرجع ذلك إلى النبي صلى الله عليه وآله فقال: أفتان يا معاذ؟ ! ألا يقرأ أحدكم في المغرب بسبح اسم ربك الأعلى، والششمس وضحاها. حدثنا عبد الله بن محمد بن محمد حدثنا علي بن محمد بن سعيد الثقفي حدثنا أحمد بن عبد الله بن يونس حدثنا علي بن غراب عن ليث بن سعد عن ذويد مولى قريش عن أبي منصور الفارسي قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الحدة تعتري خيار امتي ". عصر المؤلف قد كان المؤلف - رحمه الله - يعيش في عصر لعبت فيه أيادي الفوضى والهمجية بالترفة بين المسلمين، الشيعة وإخوانهم العامة أهل السنة والجماعة، وكانت الشيعة وقتئذ قليلين مقهورين خائفين مستضعفين، ومع ذلك كانت الكوفة وقم إذ ذاك معهد علماء الشيعة ومهد عظمائهم بأوى إليهما كل من يتغى علوم أهل البيت عليهم السلام وسماع أحاديثهم وأخبارهم ونشر رواياتهم وأثارهم، وبما أن المؤلف (ره) كان مولعا بحب أهل البيت ومغرما ببث ما صدر عنهم عليهم السلام أخذ جانبا حياديا في تحمل الاحاديث والروايات فسمع عن كل من عرف بالعلم وشهر بالفضل، ومن ثم ترى أن أكثر رواياته في هذا الكتاب مأخوذة من رواة أهل السنة والجماعة حتى أنك ترى أن أكثر مشايخه هم الذين نقل عنهم الامام البخاري ومسلم في صحيحهما. وإذا أحطت خبرا بذلك وتدبرت فيما ذكر في ترجمته من سبب انتقاله من مولده وموطنه الكوفة إلى اصبهان تبين لك أنه - رضي الله عنه - قد كان رجلا مجاهدا في سبيل الله ومعودا في زمرة الذين لا تأخذهم في الله لومة لائم، ويكشف عن ذلك صريحا ما مر أيضا أن اصبهان قد كانت حين ذاك أبعد مدينة عن عقائد الشيعة

[٥٦]

وأرائهم، ومع ذلك أنه اختار الإقامة فيها وأبى عن الانتقال إلى قم عند وفود جماعة من وجوه علماء قم إليه والتماسهم الانتقال إليها كما مر تفصيله. مشايخه الذين روى عنهم في هذا الكتاب ١ - إبراهيم بن العباس البصري الأزدي. ٢ - إبراهيم بن عمرو بن المبارك الأزدي. ٣ - إبراهيم بن محمد بن ميمون. ٤ - إبراهيم بن يحيى الدوري (أو: النوري أو: الثوري). ٥ - أحمد بن عمران بن محمد بن أبي ليلى الأنصاري. ٦ - أحمد بن معمر الأسدي. ٧ - إسماعيل بن أبان الأسدي الأزدي. ٨ - بشير بن خيثمة المرادي. ٩ - بكر بن بكار القيسي. ١٠ - الحسين بن هاشم. ١١ - الحكم بن سليمان الكندي. ١٢ - عبد الله بن بلج البصري. ١٣ - عبد الله بن محمد بن أبي شيبة العبسي. ١٤ - عبد الله بن محمد بن عثمان الثقفي. ١٥ - عبيد (أو: عبيدالله) بن سليمان النخعي. ١٦ - عبيد بن الصباح. ١٧ - عبيد الله بن محمد بن عائشة التيمي. ١٨ - علي بن قادم الخزاعي. ١٩ - علي بن هلال الاحمسي.

[٥٧]

٢٠ - عمرو بن حماد بن طلحة القناد. ٢١ - عمرو بن علي بن محمد (أو: بحر). ٢٢ - الفضل بن دكين أبو نعيم الملائي. ٢٣ - مالك بن إسماعيل أبو غسان النهدي. ٢٤ - محمد بن إسماعيل مولى قريش. ٢٥ - محمد بن عبد الله بن عثمان. ٢٦ - محمد بن أبي عمرو النهدي. ٢٧ - محمد (أو: محرز) بن هشام المرادي. ٢٨ - مخول بن إبراهيم النهدي. ٢٩ - يحيى بن صالح أبو زكريا الحريري. ٣٠ - يوسف بن بهلول السعدي. ٣١ - يوسف بن كليب المسعودي. ٣٢ - ابن الاصفهاني (محمد بن سعيد الكوفي الملقب بجمدان). وأما مشايخه الذين روى عنهم في غير هذا الكتاب فهم كثيرون لا يحصون عددا. تلامذته ومن روى عنه على ما وقفنا عليه في الكتاب وفي غيره ١ - إبراهيم بن هاشم القمي. ٢ - أحمد بن علوية الاصبهاني الكاتب المعروف بابن الاسود. ٣ - أحمد بن محمد بن خالد البرقي. ٤ - الحسين بن علي بن عبد الكريم أبو محمد الزعفراني. ٥ - سعد بن عبد الله الأشعري. ٦ - سلمة بن الخطاب. ٧ - عباس بن السري (أو: السندي).

٨ - عبد الرحمن بن إبراهيم المستملي. ٩ - علي بن إبراهيم أو أبوه. ١٠ - علي بن عبد الله بن كوشيد الاصبهاني. ١١ - محمد بن الحسن الصفار. ١٢ - محمد بن زيد الرطاب. مولده ومنشأه مولده رحمه الله كان بالكوفة ونشأ وترى واستمع الحديث بها زمن كونه زيدا وبعد استبصاره، وأدرك فيها جماعة من مشايخ الحديث كأبي نعيم الفضل بن دكين وغيره من مشايخ الكوفيين، وقد مر سبب انتقاله إلى اصبهان سابقا، وأما تاريخ ولادته فلا يعلم تحقيقا إذ لم يذكره أحد من أرباب التراجم لكن يستفاد من روايات الكتاب أنه أخذ الحديث عن جماعة توفوا في العشرة الثانية من المائة الثالثة كعلي بن قادم المتوفى سنة ٢١٢ (انظر ص ١٩) وإسماعيل بن أبان الأزدي المتوفى سنة ٢١٦ (ص ٢)، وأحمد بن معمر بن أشكاب الاسدي المتوفى سنة ٢١٧ (ص ٥٠)، وأبي غسان مالك بن إسماعيل النهدي المتوفى سنة ٢١٧ (ص ١٢٤)، وأبي نعيم الفضل بن دكين المتوفى سنة ٢١٨ (ص ٣٨)، ويوسف بن بهلول السعدي المتوفى سنة ٢١٨ (ص ١٠٧)، إلى غير هؤلاء من المتوفين في تلك العشرة فيستكشف من هذا أن المؤلف - رحمه الله - كان في ذلك الزمان صالحا لتحمل الحديث وأهلا لسماعه وقادرا على أخذه من هؤلاء المشايخ العظام، ولا يمكن ذلك عادة إلا لمن بلغ الحلم أو أن يراهق فحينئذ يكون مولده على الحدس والتخمين في حدود المائتين أو قبلها بسنين. فعلى ذلك أنه (ره) قد أدرك زمن الأئمة عليهم السلام لكنه لم يرو عنهم حديثا فلعله لكونه في أول أمره زيدا وكان مقيما بالكوفة وبعد استبصاره قد انتقل إلى اصفهان وبعدت شقيقته عن الأئمة عليهم السلام فلم يتيسر له التشرف بحضرتهم واستماع الحديث منهم والله العالم بحقيقة الحال.

وفاته ومدفنه قد عرفت مما أسلفنا نقله من أصحاب التراجم أن المؤلف - رحمه الله - قد توفى في سنة ٢٨٣ كما صرح به النجاشي والشيخ وغيرهما وأما التصريح بوفاته باصبهان فقد صرح به ابن حجر في لسان الميزان نقلا عن الطوسي كما مرّت عبارته والسيد حسن الصدر أيضا والحق أنه يستفاد من كلام كل من تعرض لترجمته وإن لم يصرح به. آثاره وكتبه قد أحطت خيرا فيما سبق أنه قد كانت للمؤلف رحمه الله تعالى آثار نفيسة كثيرة وكتب قيمة خطيرة، وحلها لو لم يكن كلها في أمير المؤمنين علي وأهل بيته عليهم السلام إلا أنها قد صارت كأكثر تأليفات سائر علماء الاسلام - رضوان الله عليهم - عرضة لحوادث الدهر ولم تحفظ لنا الايام منها إلا شيئا يسيرا قد نقل عنه العلماء فيما وصل إلينا من تأليفاتهم. منها كتاب المعرفة وهو في المناقب والمثالب وهو الذي صار تأليفه سببا لترك المؤلف (ره) موطنه الاصلي وهو الكوفة وانتقاله إلى اصبهان ونشره هناك كما صرح بذلك كل من ذكر ترجمته من علماء الفريقين وتقدمت عباراتهم في ذلك فلنذكر هناك عبارة صاحب الذريعة فانه (ره) قال فيه (ج ٢١، ص ٢٤٣): " كتاب المعرفة لابي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود النخعي المتوفى سنة ٢٨٣، أصله كوفي وانتقل إلى اصفهان (إلى أن قال) وحكى السيد بن طاووس في كتاب اليقين عن كتاب المعرفة هذا وقال: انه أربعة أجزاء ظاهرا انها كتبت في حياة أبي إسحاق المؤلف (إلى أن قال) ونقل عنه ثلاثة عشر حديثا في تسمية علي عليه السلام بأمر المؤمنين، ومع ملاحظة تعدد طرق بعضها يصير ستة عشر. وفي كشف المحجة: أوصى إلى ابنه بالرجوع إليه ".

أقول: نص عبارة بن طاووس (ره) في كشف المحجة لثمرة المهجة في الف السادس والخمسين (ص ٤٨ - ٤٩ من النسخة المطبوعة) هذه: " قف يا ولدي على الكتب المتضمنة آيات الله جل جلاله (إلى أن قال) فانظر في كتاب الحجّة وما في معناه من كتاب الكافي لمحمد بن يعقوب الكليني، وكتاب المعرفة لابي إسحاق إبراهيم الثقفي، وكتاب الدلائل لمحمد بن جرير بن رستم البطري الأملّي (إلى آخر ما قال) ". فتبين أن الكتاب من الآثار النفيسة للمؤلف رضوان الله عليه بل هو أنفس أثر له كما يلوح من التدبر في ترجمته حتى أن شيخ الطائفة (ره) بعد ما عد طريقه إلى كتبه على سبيل العموم ذكر طريقين إلى كتاب المعرفة مختصين به (انظر ص ١٥٦). وقد نقل من هذا الكتاب جماعة من العلماء: منهم رضي الدين أبو القاسم علي بن طاووس الحسني الحسيني قدس الله تربته فإنه قال في كتاب اليقين في الباب الرابع والاربعين ما نصه (انظر ص ٣٨ من طبعة النجف سنة ١٣٦٩): " فيما نذكره من تسمية مولانا علي عليه السلام بأمر المؤمنين سماه به سيد المرسلين - صلوات الله عليهم أجمعين - روينا ذلك من كتاب المعرفة تأليف أبي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي من الجزء الاول منه وقد أثنى عليه محمد بن إسحاق النديم في كتاب الفهرست في الرابع فقال ما هذا لفظه: " الثقفي أبو إسحاق إبراهيم بن محمد الاصفهاني من ثقات العلماء المصنفين فقال [النجاشي] ان أبا إسحاق هذا إبراهيم بن محمد الثقفي من الكوفة ومذهبه مذهب الزيدية ثم رجع إلى اعتقاد الامامية وصنف هذا الكتاب (المعرفة) فقال الكوفيون: تتركه ولا تخرجه لاجل ما فيه من كشف الامور فقال لهم: أي البلاد أبعد من مذهب الشيعة ؟ فقالوا: اصفهان، فرحل من الكوفة إليها وحلف أنه لا يرويه إلا بها فانتقل إلى اصفهان ورواه بها ثقة منه بصحة ما رواه فيه.

وكانت وفاته سنة ثلاث وثمانين ١. والذي نقله عنه من الاحاديث رواها برجال المذاهب الاربعة ليكون أبلغ في الحجّة، ووجدنا هذا الكتاب أربعة أجزاء، ظاهرا أنها كتبت في حياة أبي إسحاق إبراهيم الثقفي الاصفهاني، ونرويها بطرقنا التي ذكرناها في كتاب الاجازات لما يخصني من الاجازات، وننقل ما ذكره في تلك النسخة. فقال إبراهيم الثقفي الاصفهاني في كتاب المعرفة ما هذا لفظه: في تسمية علي عليه السلام بأمر المؤمنين على عهد النبي صلى الله عليه وآله، حدثنا إبراهيم قال: وأخبرنا إسماعيل بن ايتز [ابان صح] المقري قال: حدثنا عبد الغفار بن القاسم الانصاري عن عبد الله بن شريك العامري عن جندب الأزدي عن علي عليه السلام قال: دخلت (الحديث) ". ثم ذكر عدة أحاديث في هذا المعنى كلها من كتاب المعرفة للثقفي فقال في آخرها (ص ٤٥): " يقول مولانا صاحب الصدر الكبير ٢ العالم الفقيه الكامل العلامة الفاضل العابد الورع المجاهد النقيب الطاهر ذو المناقب والمفاخر نقيب نقباء آل أبي طالب في الاقارب والاجانب رضي الدين ركن الاسلام والمسلمين جمال العارفين افتخار السادة عمدة أهل بيت النبوة مجد آل الرسول شرف العترة الطاهرة ذو الحسينين أبو القاسم علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن محمد بن طاووس أبلغه الله أمانيه وكتب أعاديه: هذه خمسه عشر حديثا من رجال المذاهب الاربعة من كتاب المعرفة الذي باهل مؤلفه به علماء اصفهان واحتج به على الارقاب والاجانب وما ترك رسول الله صلى الله عليه وآله

١ - هذه العبارة المذكورة عن كتاب اليقين مشوشة في النسخة المطبوعة الا أن المحدث النوري (ره) قد نقلها في خاتمة المستدرك عند ذكره مشيخة الفقيه في ترجمة ابراهيم عن ابن طاووس كما نقلناه (انظر ج ٣، ص ٥٤٩). ٢ - هذه الالفاظ ممن ينقل عن ابن طاووس (ره) كتابه هذا، وهذا دأب القدماء عند نقلهم كتب مشايخهم وأساتذتهم.

[٦٢]

عذرا لاحد يعتذر به يوم القيامة إليه ". ومنهم أمين الدين أبو علي الفضل بن الحسن بن الفضل الطبرسي تغمده الله بغفرانه وألبسه حلل رحمته ورضوانه في اعلام الورى بأعلام الهدى فانه قال في الفصل الاول من فصول الباب الرابع من الركن الثاني، والفصل المشار إليه في ذكر نبد من خصائص أمير المؤمنين علي بن أبى طالب عليه السلام التى لا يشركه فيها غيره ما نصه (ص ١١١ من طبعة طهران سنة ١٣١٢): " ومنها [أي الخصائص المذكورة] ما قاله النبي صلى الله عليه وآله فيه يوم خيبر مما لم يقله في أحد غيره ولا يوازيه انسان ولا يقاربه فيه. فقد ذكر أبو إسحاق إبراهيم بن سعيد الثقفي في كتاب المعرفة: حدثنى الحسن بن الحسين المغربي وكان صالحا، قال: حدثنا كادح بن جعفر البجلي وكان من الابدال، عن أبي لهيعة، عن عبد الرحمن بن زياد، عن مسلم بن يسار عن جابر بن عبد الله الانصاري قال: لما قدم علي عليه السلام على رسول الله صلى الله عليه وآله بفتح خيبر قال له رسول الله صلى الله عليه وآله: لو لا أن تقول فيك طوائف من امتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم لقلت فيك اليوم قولاً لا تمر بملا إلا أخذوا من تراب رجلك ومن فضل طهورك فيستشفون به ولكن حسبك أن تكون مني وأنا منك، ترثني وأرثك، وأنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي، وانك تؤذي عني، وتقاتل على سنتي، وانك في الآخرة غدا أقرب الناس مني، وانك غدا على الحوض خليفتي، وانك أول من يرد علي الحوض غدا، وانك أول من يكسى معي، وانك أول من يدخل الجنة من امتي، وان شيعتك على منابر من نور مبيضة وجوههم حولي، أشفع لهم ويكونون في الجنة جيرانني، وان حربك حربي، وان سلمك سلمني، وان شرك سري، وان علانيتك علانيتي، وان سريرة صدرك كسريرة صدري، وان ولدك ولدي، وانك منجز عدتي وان الحق معك، وان الحق على لسانك وفي قلبك وبين عينيك، وان الايمان مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمي ودمي، وانه لا يرد علي الحوض

[٦٣]

مبغض لك، ولا يغيب عنه محب لك غدا حتى يرد الحوض معك. فخر علي عليه السلام ساجدا ثم قال: الحمد لله الذي من علي بالاسلام، وعلمني القرآن، وجيني إلى خير البرية خاتم النبيين وسيد المرسلين، احسانا منه إلى وفضلا منه علي. فقال له النبي صلى الله عليه وآله عند ذلك: لو لا أنت يا علي لم يعرف المؤمنون بعدي. قال مصنف الكتاب رضي الله عنه: وهذا الخبر بما تضمنه من مناقب أمير المؤمنين عليه السلام لو قسم على الخلائق كلهم من أول الدهر إلى آخره لاكتفوا به شرفا ومكرمة وفخرا ". وقال العلامة المجلسي (ره) في تاسع البحار في آخر " باب ما ظهر من فضله صلوات الله عليه في غزوة خيبر " ما نصه (ص ٣٥١): " ومما ظهر من فضله صلوات الله عليه في ذلك اليوم ما رواه الشيخ الطبرسي (ره) في كتاب اعلام الورى من كتاب المعرفة لابراهيم بن سعيد الثقفي عن الحسن بن الحسين العرنبي وكان صالحا عن كادح بن جعفر

البيجلي وكان من الابدال، عن [أبي] لهيعة عن (فساق الحديث سندا ومتنا نحو ما مر ثم قال): " لي - الحافظ عن عبد الله بن يزيد عن محمد بن ثواب عن إسحاق بن منصور عن كادح البيجلي عن عبد الله بن لهيعة مثله ". أقول: قوله " لي " رمز جعله في البحار لكتاب الامالي للصدوق (ره) ونص عبارة الصدوق فيه في صدر المجلس الحادي والعشرين هكذا: " حدثنا محمد بن عمر البغدادي الحافظ قال: حدثنا عبد الله بن يزيد قال: حدثنا محمد بن ثواب قال: حدثنا إسحاق بن منصور عن كادح يعني أبي جعفر البيجلي، عن عبد الله بن لهيعة، عن عبد الرحمن يعني ابن زياد عن سلمة بن يسار، عن جابر بن عبد الله قال: لما قدم علي عليه السلام علي رسول الله صلى الله عليه وآله بفتح خبير قال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

[٦٤]

لو لا أن تقول (الحديث نحو ما نقله الطبرسي) ". ونقله الحافظ أبو المؤيد الموفق بن أحمد بن محمد بن البكري المكي المعروف بين العلماء بأخطب خطباء خوارزم المتوفي سنة ٥٦٨ في كتاب المناقب في الفصل الحادي عشر الذي هو في بيان رسوخ الايمان في قلب أمير المؤمنين عليه السلام هكذا (ص ٧٥ - ٧٨ طبعة النجف سنة ١٢٨٥): " وأخبرني سيد الحافظ أبو منصور شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمي فيما كتب إلي من همدان أخبرني أبو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمداني كتابة حدثني الشيخ أبو طاهر الحسين بن علي بن سلمة (رض) عن مسند زيد بن علي عليه السلام، حدثنا الفضل بن عباس حدثنا أبو عبد الله محمد بن سهل حدثنا محمد بن عبد الله البلوي حدثنا إبراهيم بن عبد الله بن العلاء حدثني أبي عن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام عن أبيه عن جده عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم فتحت خبير: يا علي لو لا أن تقول فيك طوائف من أمتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم لقلت فيك اليوم (فساق الحديث إلى قوله: يا علي لا يرد الحوض مبيض لك، ولا يغيب عنه محب لك، نحو ما نقله الطبرسي وقال): قال علي عليه السلام: فخررت ساجدا لله سبحانه وتعالى، وحمدته على ما أنعم به علي من الاسلام والقرآن وحبيني إلى خاتم النبيين وسيد المرسلين صلى الله عليه وآله وقال علي بن عيسى الأردبلي - قدس الله تربته ورفع رتبته - في كشف الغمة تحت عنوان " ذكر رسوخ الايمان في قلبه " (ص ٨٢ من الطبعة الاولى) ما نصه: " نقلت من مناقب الخوارزمي رحمه الله قال علي بن أبي طالب عليه السلام: قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم فتحت خبير (الحديث) ". وقال العلامة الحلي - طيب الله مضجعه - في كشف اليقين (ص ٢١ - ٢٢ من النسخة المطبوعة بتبريز سنة ١٢٩٨):

[٦٥]

" ومن كتاب المناقب قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم فتحت خبير لعلي: لو لا أن تقول فيك طوائف من امتي (الحديث) ". وأيضاً في كشف اليقين تحت عنوان " التواعد على بغضه " (ص ٨١): " وعن جابر بن عبد الله قال: لما قدم علي بن أبي طالب بفتح خبير قال له رسول الله: لو لا أن تقول (فساق الحديث نحو ما نقلناه عن اعلام الوری). وزاد عليه بعد قوله صلى الله عليه وآله وسلم: " لو لا أنت يا علي ما عرف المؤمنون بعدي " هذه الفقرات: لقد جعل الله عزوجل نسل كل نبي من صلبه، وجعل نسلي من صلبك يا علي،

فأنت أعز الخلق وأكرمهم علي وأعزهم عندي، ومحبيك أكرم من يرد علي من امتي ". أقول: تفصيل البحث عن هذا الحديث الشريف والخوض في شرح رموزه وإشاراته، والكشف عن كنوزه وبشاراته، وسرد أسامي جماعة من علماء الفريقين الذين سلكوا منهج نقله وروايته، ووردوا منهل فهمه ودرايته، وفازوا بشرف حفظه ورعايته، موكلون إلى كتابنا " كشف الكربة في شرح دعاء الندبة " وفقنا الله لاتمامه وطبعه ونشره بحرمة حبيبه محمد وآله الاطهار صلوات الله عليه وعليهم فان هذا المقام لا يقتضى البحث عنه أكثر من ذلك. وإلى ذلك الحديث يشير من قال بالفارسية وأجاد: " بو العجب قومي كه منكر ميشوند از فضل او * زان خبر كایشان روايت روز خبير كرده اند " نسأل الله تعالى أن يرزقنا زيارة نسخة من هذا الكتاب (المعرفة) فانه على ذلك قدير وبالايجابية جدير. ومنها كتاب الحلال والحرام وقد روى عنه السيد على بن طاووس - رضوان الله عليه - في الاقبال في الباب الرابع فيما يختص بأول ليلة من شهر رمضان المبارك بهذه العبارة (انظر ص ١٥ من طبعة الحاج الشيخ فضل الله النوري الشهيد (ره)،

[٦٦]

أو ص ٢٤٦ من طبعة تبريز سنة ١٣١٤): " ورأيت في كتاب الحلال والحرام لابي إسحاق إبراهيم الثقفي من نسخة عتيقة عندنا الآن مليحة ما هذا لفظه: أخبرنا أحمد بن عمران بن أبي ليلي قال: حدثنا عاصم بن حميد قال قال لي جعفر بن محمد عليهما السلام: عدوا اليوم الذي تصومون فيه وثلاثة أيام بعده وصوموا يوم الخامس فانكم لن تخطأوا. قال أحمد بن عبد الرحمن: قد ذكرت ذلك للعباس بن موسى بن جعفر فقال: أنا عليه ما أنظر إلى كلام الناس والرواية. قال أحمد: وحدثنني غياث قال: وأظنه ابن أعين عن جعفر بن محمد عليهما السلام مثله ". أقول: يؤيد هذا السند ما وقع في أول حديث من كتاب الغارات وقد تعرضنا له هناك (انظر ص ٤ - ٥). ثم ان هذا الكتاب الموسوم بالحلال والحرام وان لم تعده علماء التراجم من كتبه إلا أن قول ابن طاووس (ره) يكفي في ثبوته. ومن ثم قال الشيخ آقا بزرك الطهراني (ره) في الذريعة (ج ٧، ص ٦١): كتاب الحلال والحرام لابي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي المذكور آنفا، نقل عنه السيد بن طاووس في الاقبال في فصل معرفة أول رمضان قال: " وعندنا منه نسخة عتيقة مليحة " وقد خرج هنا غلط في طبعه الصغير (الاقبال ص ٢٤٦) فجاء هكذا: " لاسحاق بن إبراهيم الثقفي الثقة " والصحيح ما ذكرناه ". وصوبه الامام الخوئي - أطال الله بقاءه - في معجم رجال الحديث ونص عبارته (ج ٢، ص ٣٢ - ٣٣): أقول: هذه العبارة قد نقلها عن الطبعة بالقطع الصغير لكتاب الاقبال وهي في فصل في أول شهر رمضان ولكن في النسخة غلطا والصحيح: " لابي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي وقد تعرض لذلك في الذريعة (ج ٧، ص ٦١) ". ثم لا يخفى عليك أن من الممكن أن ينطبق كتاب الحلال والحرام المذكور

[٦٧]

على أحد كتابي الفقه المذكور اسمه ضمن ما ذكره الرجاليون للثقفي بهذه العبارة: " كتاب الجامع الكبير في الفقه، وكتاب الجامع الصغير " وقد عد السيد الجليل الحسن الصدر (ره) (الثقفي ممن له سهم في تدوين الكتب الفقهية وسابقة قابلة للذكر في ذلك، (انظر ص كط). ومنها كتاب مقتل أمير المؤمنين عليه السلام فقد روى عنه السيد الجليل عبد الكريم بن طاووس (ره) في كتاب فرحة الغري ونص عبارته في المقدمة الثانية من الكتاب (ص ١٠ من طبعة

النجف): " ولما احضر [يعنى عبد الرحمن بن ملجم المرادي] ليقتل قال الثقفي في كتاب مقتل أمير المؤمنين عليه السلام ونقله من نسخة عتيقة تأريخها سنة خمس وخمسين وثلاثمائة، وذلك على أحد القولين (الحديث) ". وقال أيضا بعيد ذلك (ص ١٢): " ويدل على الثاني ما ذكره الثقفي في الكتاب المذكور قال: حدثنا إسماعيل بن أبان الأزدي قال: حدثنا عتاب بن كريمة التميمي قال: حدثنا الحارث بن حصيرة قال: حفر صاحب شرطة الحجاج حفيرة في الرحبة فاستخرج شيخا أبيض الرأس واللحية فكتب إلى الحجاج اني حفرت فاستخرجت شيخا أبيض الرأس واللحية وهو علي بن أبي طالب، فكتب إليه الحجاج: كذبت أعد الرجل من حيث استخرجته فان الحسن بن علي حمل أباه من حيث خرج إلى المدينة ". وقال أيضا في الباب السادس (ص ٤٥) ما نصه: " وذكر الثقفي في مقتل أمير المؤمنين ما صورته: حدثنا محمد قال: حدثني الحسن وقد تقدم وذكرهما قال: حدثنا إبراهيم يعني الثقفي المصنف قال: حدثنا إبراهيم بن يحيى الثوري قال: حدثنا صفوان بن مهران الجمال قال: حملت جعفر ابن محمد بن علي عليهم السلام فلما انتهت إلى النجف (الحديث) ". أقول: قد نقل ابن طاووس هذا كتاب الثقفي بسند هو عين سند قد نقل كتاب الغارات هذا به، وذلك أن كتاب الغارات قد نقله محمد بن يوسف عن الحسن بن

[٦٨]

علي بن عبد الكريم الزعفراني عن إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي (انظر ص ١ - ٢ من الكتاب الحاضر) فالمراد بقول ابن طاووس (ره) في عبارته المتقدمة: " حدثنا محمد حدثني الحسن وقد تقدم ذكرهما " أن هذين الرجلين قد ذكر في أول كتاب مقتل أمير المؤمنين عليه السلام للثقفي ويدل على ذلك قوله (ره) عند نقله عن المقتل " ما صورته " فعلى ذلك يستفاد أن كتاب الغارات وكتاب المقتل قد وصلا إلى علمائنا رضوان الله عليهم بواسطة هذين الرجلين فلعل غير هذين الكتابين للثقفي أيضا كان بهذا الطريق والله العالم. ثم لا يخفى أن كلمة " ذكرهما " قد حرفت في النسخ المطبوعة وبدلت بكلمة: " ذكره " والحال أنها في النسخ المخطوطة على ما رأيت كما ذكرناها. ومنها كتاب الغارات وهو هذا السفر الجليل لما كان الموضوع الاصيل المقصود بالذكر في هذا التأليف ذكر غارات معاوية على أعمال أمير المؤمنين علي عليه السلام سماه المؤلف (ره) بالغارات حتى يطابق اللفظ المعني وبدل الاسم بلا تكلف على المسمى، وأجاد في وجه التسمية وأحسن الاختيار فيه لكنه أخذ من كلام مولاة أمير المؤمنين عليه السلام حيث يقول في خطبته الجهادية المعروفة المشهورة: " شنت عليكم الغارات " ١. وحذا حذو المؤلف في ذلك جماعة من العلماء ممن تقدمه أو تأخر عنه فمنهم أبو مخنف لوط بن يحيى المتوفي سنة ١٥٧، وأبو المنذر هشام بن محمد الكلبي المتوفى سنة ٢٠٢ أو ٢٠٤ أو ٢٠٦، ونصر بن مزاحم المنقري المتوفى سنة ٢١٢، وأبو الحسن

١ - قال ابن أبي الحديد في شرحه (ج ١، ص ١٤٢): " وشنت عليكم الغارات " أي فرقت، وما كان من ذلك متفرقا نحو ارسال الماء على الوجه دفعه بعد دفعه فهو بالشين المعجمة، وما كان ارسالا غير متفرق فهو بالسين المهملة، ويجوز شن الغارة وأشنها " .

[٦٩]

علي بن محمد بن عبد الله بن أبي سيف المدائني المتوفي سنة ٢٢٥ وأبو محمد أحمد بن عبد العزيز بن يحيى بن عيسى الجلودي المتوفي سنة ٣٠٢، وأبو عبد الله أحمد بن محمد بن سيار الكاتب البصري المتوفي سنة ٣٦٨، وأبو القاسم المنذر بن محمد بن المنذر بن المنذر سعيد بن أبي الجهم القابوسي الذي لم أجد تاريخ وفاته، إلى غير ذلك من العلماء فكل واحد من هؤلاء المذكورين ألف كتابا باسم الغارات على ما ذكره أرباب التراجم وهذا أمر سهل ساذج ليس بمهم. وإنما المهم النظر في مطاوي الكتاب ونظم مطالبه وحسن ترتيبه وترصيف مبادئه واتقان ما احتواه فإذا تدبرت في الجهات المشار إليها من الكتاب الحاضر تبين لك أن للمؤلف (ره) بدا طولى ومنزلة منيعة ودرجة رفيعة في أمر التأليف وفن التصنيف، ومقاما شامخا يكشف عن تضلعه في العلوم وتبحره في الكمالات ومهارته في التاريخ ووثاقته في النقل إلى غير ذلك مما يستخرجه من مطاوي كتابه هذا من نظر فيه بعين الانصاف وتجنب الاعتساف ألا ترى إلى أن موضوع الكتاب هو ذكر الغارات لكن المؤلف (ره) مهد له مقدمات ووطأ له مبادئ فذكر فيها مطالب عالية ومقاصد مهمة وأودعها ما تشتهيهِ النفس وتلذذ العين بحيث لا يقاس به ما ذكر في أصل الموضوع، وهذا يكشف عن غاية حذاقته، وأضف إلى ذلك دفته في النقل وعدم اعماله نظره الشخصي في ذكر ما أودعه ما بين الدفتين من كتابه، فانه مع كونه شيعيا مجاهدا مجاهرا بأعلى صوته بذلك بحيث ترك وطنه وهاجر إلى اصبهان في سبيل ترويج مذهبه ومع ذلك لم يذكر في الكتاب شيئا يدل على العصبية بل سلك مسلكا مستقيما كأنه لا يعرف عليا ومعاقبة حتى يظهر عقيدته فيهما فيذكر ما هو وظيفة المورخ من دون حب لزيد أو بغض لعمر، وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم. هنيئا لأرباب النعيم نعيمهم * وللعاشق المسكين ما يتجرع ولذلك يروي أحاديث الكتاب جميعها عن الرواة المشهورين عند العامة المذكورين في أسانيد كتبهم كالصحيح الست وغيرها حتى أنه (ره) لم يرو في هذا الكتاب عن الأئمة

[٧٠]

المعصومين عليهم السلام الا في موارد قليلة لا يتجاوز عدد الاصابع، وهذا يدل على معرفته بكتب العامة واحاطته بأحوال رواة أحاديثهم. ومن ثم ترى أن ابن أبي الحديد العالم المعتزلي المعروف ينقل في كتابه شرح نهج البلاغة المقبول عند الفريقين أكثر أحاديث كتاب الغارات ومطالبها مع كون هذه الأحاديث والمطالب موجودة أيضا في سائر الكتب المعتبرة التي كانت بمراى منه ومسمع إلا أنه لثقته به وسكون نفسه وإطمينان باله إليه يختار النقل منه ويقدمه على غيره ألا تراه كثيرا ما يقول عند نقله الروايات والقصص الموجودة في الغارات وغيره من الكتب المعتمدة: " هذا الأمر ذكره أصحاب السير فقال إبراهيم بن هلال الثقفي " ويكتفي بالنقل عنه وقصارى الكلام أن ابن أبي الحديد عنه البحث والتحقيق ممن يستف التراب ولا يخضع لاحد على باب إلا لمن يثق بصدق حديثه واداء امانته فلو لم يكن الثقفي عنده بمكان من الوثاقفة ومنزلة من المناعة على درجة رفيعة من الفضل والعلم لم يعامله هذه المعاملة، وهذا واضح عند أهل الفن. ولاجل ذلك صار كتابه هذا وسائر كتبه مرتعا للشيعنة ومشرعا لهم فقلما تجد كتابا معروفا للشيعنة يخلو من ذكره وروايته فالاولى أن نشير إلى جماعة ممن يروي عنه أو عن كتبه بلا واسطة أو معها: فمن يروي عنه أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي في المحاسن ١ وأبو جعفر محمد بن الحسن الصفار في بصائر الدرجات ٢ والكليني في الكافي ٣ والصدوق (ره) في

١ - انظر كتاب مصابيح الظلم من المحاسن باب الشرائع، حديث ٤٢١ (ص ٢٨٧ من النسخة المطبوعة بتحقيقنا) وكتاب المآكل منه، باب السويق، حديث ٥٦٥، (ص ٤٨٩) وكتاب المرافق منه باب النوادر حديث ٧٢، (ص ٦٢٣). ٢ - انظر ص ٥١ و ٥٢ و ٨٨ و ١٠٦ و ٢٦٢ و ٢٦٨ و ٢٧٤ و ٢٢١ و ٣٥٢ و ٤٠٧، و ٤٥٧ منه. ٣ - يطلب موارد نقله من جامع الرواة للارديلي (ره) ومعجم رجال الحديث للامام الخوني مد ظله.

[٧١]

الفقيه وسائر كتبه ١ والمفيد في أماليه، والشيخ الطوسي في التهذيب وسائر كتبه ٢ وعلم الهدى في الشافي ٣، وعلي بن إبراهيم القمي في تفسيره ٤، وابن قولويه في كامل الزيارات ٥، وابن الشيخ في أماليه كثيرا، وابن شهر آشوب في المناقب كثيرا والطبرسي في اعلام الوري ٦ والسيد على بن طاووس في اليقين ٧ والاقبال ٨ والسيد عبد الكريم بن طاووس في فرحة الغري ٩ وأبي جعفر محمد بن محمد بن علي الطبري في بشارة المصطفى ١٠ والقطب الراوندي في الخرائج والجرائح ١١ والحسن بن سليمان الحلبي في مختصر البصائر ١٢ وهلم جرا إلى أن ينتهي الامر إلى المتأخرين كالمجلسي في البحار وا - لشيخ الحر العاملي في الوسائل واثبات الهداة، والمحدث النوري في المستدرک ونفس الرحمن، والمحدث القمي في سفينة البحار وغيره من كتبه إلى غير هؤلاء من أعظم علماء الشيعة وأساطينهم وفي ذلك كفاية لمن اكتفى.

١ - يفضى موارد احصائه إلى طول لا يسعه المقام بل ينجز إلى تأليف رسالة. ٢ - قد وردت رواياته في أمالي المفيد والشيخ كثيرا بحيث لم يخل مجلس من مجالس الكتابين من ذكره ورواياته. ٣ - انظر ص ٢٠٣ - ٢٠٤ و ٢٠٨ (ونقل في الموضوعين خمسة عشر حديثا واحتج بها على مدعاه وأثبت اعتبارها). ٤ - انظر تفسير قوله تعالى: " ولقد رآه نزلة اخرى ". ٥ - انظر باب من اغتسل في الفرات وزار الحسين عليه السلام (ص ١٨٦). ٦ - انظر ص ١١١ من طبعة طهران سنة ١٣١٢. ٧ - انظر الباب الرابع والاربعين (ص ٣٨ - ٤٥). ٨ - انظر ص ١٥ من طبعة طهران سنة ١٣١٢. ٩ - (انظر ص ١٠ و ١٢ و ٤٥ من طبعة النجف). ١٠ - انظر ص ٢٣، و ٢٧، و ٦٨ و ١٢٦ و ١٣٥ و ٢٠١ و ٢١٨ و ٣٠٥. ١١ - انظر ص ١٣١ و ١٣٢ من طبعة بمبني سنة ١٣٠١. ١٢ - انظر (ص ٢٠٤ من النسخة المطبوعة في النجف).

[٧٢]

تذنيب قد يظن قويا أن عدة من علمائنا أيضا غير من سميناه قد نقلوا عن الغارات للثقيفي وان لم يصرحوا بنقلهم عنه وذلك كالحسن بن علي بن شعبة (ره) في تحف العقول، والشيخ المفيد (ره) في الارشاد، والشريف الرضي (ره) في نهج البلاغة، وأضرابهم، لان دأبهم في تأليفاتهم المذكورة قد جرى على حذف الاسانيد والطرق والاكتفاء بنقل المتن وقد يظهر ذلك لمن تدبر في ترتيب نقلهم وسياق عباراتهم وقد أشرنا إلى بعض ذلك في تعليقاتنا على الكتاب وإنما تعرضنا لهذا البعض لاقتضاء المقام اياه وتركنا سائرته بحاله. فمنها ما أشرنا إليه عند قوله عليه السلام: " وهو يرى لآخيه عفوة " فان السيد (ره) قد نقل العبارة في نهج البلاغة بعبارة " عفوة في أهل أو مال " ثم قال: " ويروى عفوة من أهل أو مال، والعفوة الخيار من الشئ يقال: أكلت عفوة الطعام أي خياره ". (انظر ص ٨٠ - ٨١ من الكتاب الحاضر) إلى غير ذلك من نظائره التي أشرنا إليها. كلمة حول كتاب الغارات قال الشيخ آقا بزرك الطهراني (ره) في الذريعة (ج ١٦): " كتاب الغارات لابي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي نزيل اصفهان المتوفي سنة ٢٨٣، ذكره النجاشي، وكان نسخة منه عند المجلسي وينقل عنه في البحار، وحصل عند شيخنا النوري فاستنسخه بخطه، ويوجد أيضا في مكتبة راجه، فيض

آباد الماري ٢ " . أقول: عده الشيخ (ره) أيضا في الفهرست من كتبه. وأما النسخة التي أشار إليها صاحب الذريعة فهي ما عرفه المجلسي (ره) نفسه وقال في الفصل الاول من فصول مقدمة البحار وهو الفصل الذي في بيان

[٧٣]

الاصول والكتب المأخوذ منها البحار (ج ١، ص ٩، س ٥): " وكتاب الغارات لابي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال الثقفي " . وقال في الفصل الثاني الذي في بيان الوثوق على الكتب المذكورة [في الفصل السابق] واختلافها في ذلك ما نصه (ص ١٤، س ١٤): " وكتاب الغارات مؤلفه من مشاهير المحدثين وذكره النجاشي والشيخ وعدا من كتبه كتاب الغارات ومدحاه وقال: انه كان زيدا ثم صار اماميا، وروى السيد بن طاووس أحاديث كثيرة من كتبه وأخبرنا بعض أفاضل المحدثين أنه وجد منه نسخة صحيحة معربة قديمة كتبت قريبا من زمان المصنف وعليها خط جماعة من الفضلاء وأنه استكتبه منها فأخذنا منه نسخة وهو موافق لما أخرج منه ابن أبي الحديد وغيره " . وقال في الفصل الرابع الذي وضعه لبيان ما اصطلح عليه من الرموز للاختصار في التعبير (ص ٢٣، س ١): " الثقفي هو إبراهيم بن محمد " . أقول: كان مراد المجلسي (ره) من " بعض أفاضل المحدثين " في عبارته السابقة هو الشيخ الحر العاملي طيب الله مضجعه فانه قال في الوسائل في الفائدة الثانية عشرة من فوائد الخاتمة (ج ٣، ص ٥٢٦ من طبعة أمير بهادر، س ٢٨): " إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي كوفي ممدوح كان زيدا ثم قال بالامامة له كتب قاله الشيخ والنجاشي والعلامة " . وقال أيضا في خاتمة الوسائل (ج ٣، ص ٥٢١، س ٣٦): " الفائدة الرابعة في ذكر الكتب المعتمدة التي نقلت منها أحاديث هذا الكتاب وشهد بصحتها مؤلفوها وغيرهم وقامت القرائن على ثبوتها وتواترت عن مؤلفيها أو علمت صحة نسبتها إليهم بحيث لم يبق فيها شك ولا ريب كوجودها بخطوط أكابر العلماء وتكرر ذكرها في مصنفاتهم وشهادتهم بنسبتها وموافقة مضامينها لروايات الكتب المتواترة أو نقلها بخبر واحد محفوف بالقرينة وغير ذلك وهي كتاب الكافي تأليف الشيخ الجليل ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني - رضي الله عنه - (إلى أن قال

[٧٤]

في ص ٥٢٢، س ٢٢): كتاب الغارات لابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي " . وقال في هداية الامة إلى أحكام الائمة من فوائد الخاتمة ما نصه: " (الفائدة) الثانية في ذكر جملة من الكتب التي نقلت منها أحاديث هذا الكتاب وقد ذكرتها كلها أو أكثرها في الكتاب الكبير وفي الفهرست وهي تقارب مائة كتاب، وأذكر منها هنا ما صنف في زمان ظهور الائمة عليهم السلام وفي زمان الغيبة الصغرى فانها من جملة زمان ظهورهم عليهم السلام، لوجود السفراء بين الشيعة والامام ولمشاهدة جماعة كثيرين من الشيعة له عليه السلام، ولوجود الثقات الذين كانت ترد عليهم التوقيعات من صاحب الزمان، ولتمكنهم من السؤال عن أحوال الكتب والاحاديث وسائر الاحكام، فمن تلك الكتب المعتمدة كتاب الكافي لمحمد بن يعقوب الكليني (ألى أن قال) ومنها كتاب الغارات للثقة الجليل إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي " . وقال في لفائدة الثالثة من الكتاب المذكور وهي في أحوال الكتب المذكورة ومؤلفيها علي لترتيب المذكور في الفائدة الثانية في حق الثقفي ما نصه: " إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي أصله كوفي وانتقل إلى اصفهان وكان زيدا أولا ثم انتقل إلى

القول بالامامة وصنف فيها وفي غيرها، ويقال: ان جماعة من القميين كأحمد بن محمد بن خالد وغيره وفدوا إليه إلى اصفهان وسألوه الانتقال إلى قم فأبى، وله مصنفات منها كتاب الغارات، ذكر ذلك النجاشي والعلامة ونحوه الشيخ ووثقه ابن طاووس والشهيد". ونقل أيضا في كتابه اثبات الهداة في موارد من الغارات ووثقه في مورد من تلك الموارد صريحا ونص عبارة المورد هكذا (ج ١، ٢٧٤): " وروى الثقة الجليل ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي في كتاب الغارات " (إلى آخر ما قال) وأشرنا إلى جميع هذه الموارد في تعليقاتنا على الكتاب. وقال أيضا في كتاب " الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة " في الباب الثاني الذي هو في الاستدلال على صحة الرجعة وامكانها ووقوعها فيما

[٧٥]

قال (ص ٤٥) ما نصه: " ومما يدل على ذلك كثرة المصنفين الذين رووا أحاديث الرجعة في مصنفات خاصة بها أو شاملة لها وقد عرفت من أسماء الكتب التي نقلنا منها ما يزيد على سبعين كتابا قد صنفها عظماء علماء الامامية كثقة الاسلام الكليني ورئيس المحدثين ابن بابويه ورئيس الطائفة أبي جعفر الطوسي والسيد المرتضى والنجاشي والكشي والعياشي (إلى أن قال) وأبي منصور الطبرسي وابراهيم بن محمد الثقفي ومحمد بن العباس بن مروان والبرقي وابن شهر اشوب (إلى آخر ما قال) ". وأما النسخة التي أشار إليها صاحب الذريعة (ره) بأنها حصلت عند شيخه الحاج ميرزا حسين النوري (ره) فهي النسخة التي انتقلت إلى وهي الاساس لطبع الكتاب و ستأتي في آخر المقدمة خصائصها، وأما النسخة التي استنسخها النوري (ره) بخطه فرأيتها بسنين قبل ذلك قد بيعت وعرضت على، ولما كانت النسخة الاصلية عندي لم أرغب في شرائها لكنني الآن نادم على عدم شرائها وذلك أني لم أكن في ذلك الوقت في صدد طبع الكتاب ولم أكن مطلعاً على ما في النسخة من التشويش والاضطرار والخلل وإلا لاشتريتها فلما شرعت في تصحيح نسختي الخطية عازما على طبعها بحثت عن تلك النسخة وفحصت عنها ما استطعت فلم أفد منها على عين ولا أثر. وقال عبد الزهراء الحسيني الخطيب في مصادر نهج البلاغة وأسانيده (ص ٢٥٩) ما نصه: " وللدكتور صفا خلوصي كلمة ضافية حول شرح ابن أبي الحديد نشرتها مجلة " المعلم الجديد " بعنوان " الكنوز الدفينة في شرح ابن أبي الحديد لنهج البلاغة " نقتطف منها ما يلي: كتاب ولا كالكتب بل بوسعي أن أقول: إنه من الكتب القليلة النادرة التي تجمع بين المتعة والفائدة إلى أقصى حدودهما مع نضاعة الديباجة وحلاوة في اللغة وسلامة في التعبير وسلاسة في البيان فانت حين تقرأ الكتاب تشعر كأنك تطالع

[٧٦]

دائرة معارف تزودك بمعلومات لغوية وأدبية وتاريخية وفلسفية على صعيد واحد ضمن اطار " نهج البلاغة للامام علي. وليس هذا فحسب بل ان كثيرا من الكتب التي أصبحت في عداد التراث العربي المفقود لا تزال عناوينها ومقتبسات منها محفوظة فيه. (إلى أن قال) ولقد ذكرنا في بداية بحثنا هذا أن شرح ابن أبي الحديد يضم أجزاء من كتب لم يبق لها أثر وهو من هذه الناحية أشبه بمتحف المخطوطات ممزقة قديمة فمن تلك مثلا كتاب صفين لنصر بن مزاحم المنقري وكتاب التاج لابن الراوندي وكتاب العباسية للجاحظ، والموفقيات لزبير بن بكار وكتاب السقيفة لاحمد بن عبد العزيز الجوهري، وكتاب وقعة الجمل لابن مخنف وكتاب الغارات لابن هلال

الثقفي وكتاب الجمع بين الغربيين للهرودي والجراح لقدامة بن جعفر، ويلوح أن ما تبقى من كتاب الغارات في مضامير شرح ابن أبي الحديد أكثر من غيره من المصادر البائدة". فقال عبد الزهراء الحسيني المذكور معترضاً عليه ما نصه: " ليس كتاب الغارات من الكتب البائدة، توجد منه مخطوطة بمكتبة الامام البروجردي بقم". أقول: إنني لما اطلعت على كلامه هذا سافرت إلى قم ولاقيت السيد المعظم الحاج آقا حسن - أطال الله بقاءه - نجل آية الله السيد البروجردي - قدس سره - وذكرت له أنني اصحح كتاب الغارات للثقفي عازماً على طبعه وقلت له ما ذكره الخطيب فإن كان الكلام صحيحاً والكتاب موجوداً فأجعله في اختياري حتى أستفيد منه فأجاب بأنني لست مطلعاً على وجوده فيما عندي من كتب والدي رحمه الله، ومع ذلك أراجع الكتب، فإن ظفرت به أكتب إليكم وأخبركم بوجوده فتستفيدون منه، فرجعت ولم يكتب إلي شيئاً فظهر لي أن ليس من هذا الكتاب أثر في مكتبته.

[٧٧]

وأما " نسخة مكتبة راجه فيض آباد الماري ٢ " التي أشار إليها صاحب الذريعة (انظر ص عب) فبحث عنها وكتبت بواسطة لجنة حفاظة الآثار الأهلية " انجمن آثار ملي " ورياسة المكتبة المركزية لجامعة طهران إلى مشاور الثقافة الإيرانية في دهلي أن يبحث عن النسخة المشار إليها ويرسل إلينا صورتها الفوتوغرافية حتى نستعين بها على تصحيح الكتاب فأجاب إلينا بواسطة رياسة المكتبة المركزية ما محصله: ان مكتبة محمد مهدي راجه على ما اطلعنا عليه مع الاسف كانت مكتبة شخصية فبيعت كتبها وتفرقت منذ زمن فلا توجد اليوم بفيض آباد مكتبة بهذا الاسم، فعلى هذا لا يمكن تحصيل نسخة الغارات حالا حتى تؤخذ صورتها، ومع ذلك إنني أبحث عن النسخة بعد بطرق مختلفة ما استطعت، فإن وجدت إليها سبيلاً أخبركم بحالها (قد صورنا فيما سبق نص الكتاب انظر ص ح). لفت نظر قد اتفق لي أن لاقيت الفاضل المحقق الشهير الدكتور صلاح الدين المنجد في مؤتمر سيويه بشيراز سنة ١٣٩٤ فاستخبرت منه عن كتاب الغارات فوعد لي أن يبحث عنه بعد رجوعه إلى موطنه ومستقره ويكتب لي ما أدى إليه نظره فأكدت عليه ذلك عند لقائني معه في طهران أيضاً فأجابني بارسال مكتوب إلى هذا نصه: " بيروت في ١٨ مايس ١٩٧٤. حضرة الاخ الاستاذ المحقق الدكتور مير جلال الدين محدث حفظه الله. السلام عليكم ورحمة الله وبركاته. وبعد فقد كنت مسروراً جداً بالاجتماع بكم في مؤتمر سيويه بشيراز، ثم في طهران. وأشكركم على حفاوتكم بي. أما عن سؤالكم بشأن كتاب الغارات فاني بحثت في بطاقتي وفي جميع مظان المخطوطات العربية فوجدت أن هذا الكتاب مفقود ليس له نسخة خطية معروفة الآن في أي مكتبة من مكتبات العالم، والنصوص التي نعرفها منه هي ما نقله العالم الثبت ابن أبي الحديد في شرحه المستفيض لكتاب نهج البلاغة.

[٧٨]

هذا وأرجو الله أن يوفقكم في عملكم ويسبغ عليكم الصحة الدائمة والعافية المحب صلاح الدين المنجد". قال الفاضل المعاصر الشيخ محمد باقر المحمودي المرودشتي الشيرازي في نهج السادة في مستدرك نهج البلاغة في الجزء الرابع (ص ٢٥) بعد أن ذكر اسم الكتاب ومؤلفه بهذه العبارة: " قال الثقفي في الغارات: حدثنا محمد بن عبد الله بن عثمان الثقفي (إلى آخر ما قال) ما نصه. " ومما يسود وجوه أرباب الثروة والمكنة مضى ما يقرب من ألف ومائة سنة

على عمر هذا الكتاب وهو من يراع بطل من أبطال الاسلام - وهو غير مطبوع بعد، ونحن إنما نقلنا عنه بوساطة المجلسي (ره) عنه في البحار وابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة والمحقق المدني في الدرجات الرفيعة وقد لخصنا العبارة المحكية عنه بعض التلخيص وزدنا عليها في بعض الموارد ما يوضحها ". وقال أيضا في الجزء الخامس بعد أن أورد حديثا في كتابه بوساطة البحار نقلا عن الغارات (ص ٣٧١): " قبح الله أرباب المكنة والثروة كيف قصرت هممهم عن نشر هذا السفر الجليل وقد مضى عليه ما يقرب من ألف ومائتي سنة، ونسخته عديمة جدا، ولم نعهد منه على القطع في دار الدنيا غير نسخة واحدة ". كلمة حول النسخة الموجودة يستفاد من هذه العبارة: " تم كتاب الغارات على حذف الزيادات وتكرارات " أن قائلها قد أغار على كتاب الغارات وحذف منه أشياء لزعمه أنها زيادات أو تكرارات غافلا عن أنه أحدث بذلك في قلب التقفي وقلوب قارئ كتابه هذا قروحا وجراحات وذلك أن الاختصار والتلخيص إن كان في مثل تاريخ الطبري وكامل التواريخ حسنا فليس في مثل الغارات وهذه النسخة بمستحسن قطعاً فان الاصل المأخوذ

[٧٩]

منه المختصر والمفصل المستخرج منه الملخص في الصورة الاولى وهو تاريخ الطبري بمرءي من الناس ومسمع منهم بخلاف الغارات فانه كما يؤخذ بالتتابع كان من زمن قديم أعز من الكبريت الاحمر والغراب الاعصم، مضافا إلى أن ابن الاثير كانت أهليته للاختصار تاريخ الطبري وصلاحيته لتلخيص ذلك الاثر معلومة للناس وثابته عندهم كما عبر نفسه في الكامل عن هذا المعنى بهذه العبارة: " ولم أكن كالخابط في ظلماء الليالي ولا كمن يجمع الحصاء واللالى ". بخلاف قائل هذه العبارة فانه لم يعرف نفسه ولم يذكر اسمه حتى يخرج عن حد المجهولية فضلا عن أن يثبت أهليته للامر وصلاحيته له مع فروق اخر في البين يعرفها المتدبر الماهر. وها أنا أذكر نظيرين للامر حتى يكون الكتاب ثالثا لهما وتعلم أن: ليس هذا بأول قارورة كسرت في الاسلام. ١ - قال ناسخ تفسير العياشي في مقدمته ما نصه: " إنى نظرت في التفسير الذي صنفه أبو النضر محمد بن مسعود بن محمد بن عياش السلمى باسناده ورغبت إلى هذا وطلبت من عنده سماع من المصنف أو غيره فلم أجد في ديارنا من كان عنده سماع أو إجازة منه حذفته منه الاسناد وكتبت الباقي على وجهه ليكون أسهل على الكاتب والناظر فيه.... ". وقال المجلسي (ره) في أوائل الفصل الثاني من فصول مقدمة البحار معترضا عليه ما نصه (ج ١، ص ١٢ من الطبعة الاولى): " كتاب تفسير العياشي رأينا منه نسختين قديمتين لكن بعض الناسخين حذف أسانيده للاختصار وذكر في أوله عذرا هو أشنع من جرمه ". ٢ - في آخر نسخة مقتل الحسين لابي المؤيد موفق بن أحمد المكي المعروف بأخطب خطباء خوارزم ما نصه (ج ٢، ص ٢٥٧ - ٢٥٨): " وفرغ من نقله محمد بن الحسين العميدي النجفي الحسيني في سنة تسعمائة وست وثمانين في قزوين، وكتب على هذه النسخة محمد المهدي بن علي بن يوسف ابن عبد الوهاب بن محمد علي بن صدر الدين بن مجد الدين بن إسماعيل (فساق نسبه

[٨٠]

إلى أن قال) سنة ألف وثلاثمائة وست، وزاد بها أشياء على الاصل، نبه على أكثرها بأنه منه، وأغفل كثيرا ". وقال الشيخ الفاضل الشيخ محمد السماوي تغمده الله بغفرانه وألبسه حبل رحمة ورضوانه بعد ذكر عبارته ما نصه: " وفرغ من استنساخها ذو المساوي محمد بن

الشيخ طاهر السماوي النجفي تاركا ما فيها من الزيادات التي نبه عليها الكاتب الثاني، وبعضها مما لم ينبه عليه وظهرت له الزيادة من الحال". أقول: لا نحب أن نطيل الكلام بذكر أمثال هذه الامور التي تولم القلوب وتجرح الافئدة وإلا فكم له من نظير. قال ياقوت في مقدمة معجم البلدان ونعم ما قال: " ولقد التمس مني الطلاب اختصار هذا الكتاب مرارا، فأبيت، ولم أجد لي على قصر هممهم أولياء ولا أنصارا، فما انقذت لهم ولا ارعويت، ولي على ناقل هذا الكتاب والمستفيد منه أن لا يضيع نصبي، ونصب نفسي له ولا تعبي، بتبديد ما جمعت، وتشتيت مالفقت، وتفريق ملتئم محاسنه، ونفي كل علق نفيس عن معادنه ومكامنه، باقتضابه واحتضاره وتعطيل جيده من حليه وأنواره، وغصبه اعلان فضله واسراره، فرب راغب عن كلمة غيره متهاكك عليها، وزاهد في نكتة غيره مشعوف بها ينضى الركاب إليها، فان أجبنتني فقد بررتني جعلك الله من الابرار، وان خالفتني فقد عقتني والله حسيبك في عقبي الدار. ثم اعلم أن المختصر للكتاب كمن أقدم على خلق سوي فقطع أطرافه فتركه أشل اليدين أبتز الرجلين أعمى العينين أصلم الاذنين أو كمن سلب امرأة حليها فتركها عاطلا، أو كالذي سلب الكمي سلاحه فتركه أعزل راجلا. وقد حكى عن الجاحظ أنه صنف كتابا ويوبه أبوابا فأخذه بعض أهل عصره فحذف منه أشياء وجعله أشلاء، فأحضره وقال له: يا هذا ان المصنف كالمصور وإني قد صورت في تصنيفي صورة كانت لها عينان فعورتها، أعمى الله عينيك، وكان

[٨١]

لها اذنان فصلمتها، صلّم الله اذنك، وكان لها يدان فقطعتها، قطع الله يدك، حتى عد أعضاء الصورة فاعتذر إليه الرجل بجعله هذا المقدار وتاب إليه عن المعاودة إلى مثله". أقول: هذا كلام يليق أن يكتب بالنور على وجنات الجور. بقى هنا شئ ينبغي بل يجب أن نشير إليه إذ هو المقصد الاقصى والغاية القصوى للنظر في الكتاب المستفيد منه في جميع الفصول والابواب وهو بيان أنه ما المراد بقوله " الزيادات وتكرارات". فنقول: أما " الزيادات " فيحتمل أن يريد به أحد وجهين هما: ١ - أن يكون المراد به ما هو كثير الوقوع في الكتب وهو أن يؤلف المؤلف كتابه على أسلوب ويكتبه ويدونه مرتبا إلى آخره ثم يبدو له فيريد أن يلحق به أشياء فلا يغير ما رتبته سابقا فيلحقها بالكتاب ثانيا ويعبر عنه بالزيادات، نظير الزيادات الواقعة في كتاب التهذيب لشيخ الطائفة - قدس الله سره وأجزل له بره - فالاولى أن نذكر نص عبارته وهي قوله في آخر التهذيب بعد كتاب الديات وقبل الخوض في ذكر طرقه: " قال محمد بن الحسن بن علي الطوسي: كنا شرطنا في أول هذا الكتاب أن نقتصر على إيراد شرح ما تضمنته الرسالة المقنعة وأن نذكر مسألة مسألة ونورد فيها الاحتجاج من الظواهر والادلة المفضية إلى العلم ونذكر مع ذلك طرفا من الاخبار التي رواها مخالفونا ثم نذكر بعد ذلك ما يتعلق بأحاديث أصحابنا - رحمهم الله - ونورد المختلف في كل مسألة منها والمتفق عليها، ووفينا بهذا الشرط في أكثر ما يحتوي عليه كتاب الطهارة ثم انا رأينا أنه يخرج بهذا البسط عن الغرض ويكون مع هذا الكتاب مبتورا غير مستوفي فعد لنا عن هذه الطريقة إلى إيراد أحاديث أصحابنا - رحمهم الله - المختلف فيه والمتفق عليه، ثم رأينا بعد ذلك أن استيفاء

[٨٢]

ما يتعلق بهذا المنهاج أولى من الاطناب في غيره فرجعنا وأوردنا من الزيادات ما كنا أخللنا به (إلى آخر ما قال)". قال بعض تلامذة

المجلسي (ره) في مكتوب كتب إليه ونقله المجلسي (ره) في آخر مجلد الاجازات بعنوان " خاتمة فيها مطالب عديدة لبعض أذكيا تلامذتنا تناسب هذا المقام " والمظنون أن المراد به الميرزا عبد الله الافندي (ره) صاحب رياض العلماء وحياض الفضلاء: " وكتاب التهذيب يحتاج إلى تهذيب آخر لاشتمالها على أبواب الزيادات كثيرا ولذا أخطأت جماعة منهم الشهيد في الذكرى وغيره فحكموا بعدم النص الموجود في غير باب (إلى آخر ما قال) " وقال المحدث النوري (ره) في الفائدة السادسة من فوائد خاتمة مستدرک الوسائل (ج ٣، ص ٧٥٦) بعد نقل عبارة الشيخ (ره) ما نصه: " يظهر منه أن أبواب الزيادات بمنزلة المستدرک لسائر أبواب كتابه استدرک هو على نفسه وجعله جزءا من الاصل على خلاف رسم المصنفين من جعل المستدرک كتابا عليحدة وإن كان المستدرک مؤلف الاصل ولكن للسيد المحدث الجزائري كلاما في شرح التهذيب لا يخلو من غرابة فانه قال في ذيل حديث ذكره الشيخ في باب الزيادات ما لفظه: وقد كان الاولي ذكر هذا الحديث مع حديث فارس، وذكره هنا لا مناسبة تقتضيه ولكن مثل هذا في هذا الكتاب كثير وكنت كثيرا ما أبحث عن السبب فيه حتي عثرت به وهو أن الشيخ قدس الله سره قد رزق الحظ الاوفر في مصنفاته واشتهارها بين العلماء واقبال الطلبة على نسخها، وكان كل كراس يكتبه تبادر الناس على نسخه وقراءته عليه وتكثير النسخ من ذلك الكراس ثم يطلع بعد ذلك الكراس وكتابته على أخبار تناسب الابواب السابقة ولكنه لم يتمكن من الحاقها بها لسبق الطلبة إلى كتابته وقراءته فهو تارة يذكر هذا الخبر في أبواب غير مناسبة له، وتارة اخرى يجعل له بابا ويسميه باب الزيادات أو النوادر وينقل فيه الاخبار المناسبة للابواب السابقة (فنقل رحمه الله تعالى كلام السيد إلى آخر موضع الحاجة منه وأجاب عنه بأربعة وجوه فمن أرادها فليراجع المستدرک).

[٨٢]

وهذا الاحتمال عندي ضعيف. ٢ - أن يكون المراد به أسانيد الاحاديث والاخبار وطرق الروايات والقصص وأنت خير بأن التعبير عن هذا المعنى بهذه العبارة ركيك جدا عند الخريت الخبير والناقد النحرير إلا أنه محتمل الوقوع بل مظنون الصدور ممن لا يرى لذكر الاسناد والطرق في الكتب المعتبرة فائدة قال الشيخ البهائي (ره) في الكشكول (ص ٥١٧ من طبعة نجم الدولة سنة ١٢٩٦): " كتب بعض الفقهاء حديثا ولم يكتب اسناده فقبل له: هلا كتبت الاسناد ؟ - فقال: إنما كتبتة للعمل لا للسوق " ويقوى الظن بصدور مثل الكلام من مثل من ذكرنا حاله إذا كانت الاسانيد مشتملة على مجاهيل ولو بزعمه وعلى ظنه، ألا ترى إلى قول العالم الخبير والناقد البصير الشيخ أبي علي (ره) في مقدمة منتهي المقال: " ولم أذكر المجاهيل لعدم تعقل فائدة في ذكرهم " ويتأكد الظن إذا عمل هذا العمل في كتاب يستنسخه لنفسه وأظن أن المراد بالزيادات هنا هذا المعنى والله العالم بحقيقة الحال. ويؤيد هذا الاحتمال أن ابن أبي الحديد قد نقل عدة من أحاديث الكتاب عن الغارات مسندة بأسانيد لم تذكر الاسانيد في النسخة وأشرنا إلى جميع هذه الموارد في تعليقاتنا على الكتاب فراجع إن شئت. ولو لا أن أمرا ينافي هذا الاحتمال لقلت بتعيينه وذلك أنني وجدت حديثين قد نقلنا عن الغارات والحال أنهما غير موجودين في النسخة فلنشر إليهما هنا حتى يتضح الحال: قال ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة عند ذكره " بعض إخباره عليه السلام بالمغيبات " في شرح كلام له عليه السلام يجرى مجرى الخطبة أوله " فقامت بالامر حين فشلوا " (ج ١ ص ٢١٠، س ٥): " وروى إبراهيم في كتاب الغارات عن أحمد بن الحسن الميثمي قال كان الميثم التمار مولى علي بن أبي طالب عليه السلام عبدا لامرأة من بني أسد فاشترته علي عليه السلام

منها وأعتقه (إلى آخر الحديث) ". وقال أيضا (ص ٢١١، س ٣): " قال إبراهيم: وحدثني إبراهيم بن العباس النهدي قال حدثني مبارك البجلي عن أبي بكر بن عياش قال: حدثني المجالد عن الشعبي عن زياد بن نصر الحارثي قال: كنت عند زياد وقد أتني برشيد الهجري وكان من خواص أصحاب علي عليه السلام (إلى آخر الحديث) ". ونقلهما المجلسي في تاسع البحار في " باب معجزات كلامه من إخباره بالغائبات وعلمه باللغات " (ص ٥٩٣ - ٥٩٤). ونقلنا هما في تعليقات آخر الكتاب (انظر التعليقة رقم ٤٨، ص ٧٩٧ - ٧٩٩) إلا أن التدبر في مضمون الحديثين يهدي الانسان إلى أن أسلوبهما لا يشبه أسلوب المطالب المذكورة في الغارات فأنهما في شرح حال ميثم التمار ورشيد الهجري على وجه مبسوط وهذا الكتاب موضوع لغير هذا المطلب فيمكن توجيههما بأحد الوجهين، فاما أن يقال ان الحديثين قد أخذوا من كتب الثقفي لكن من غير الغارات ووقع اسمه هنا اشتباها، أو أنهما نقلتا من كتاب يسمى بالغارات من مؤلف آخر وقد ذكر اسم إبراهيم هنا اشتباها، وكان السبب لنشأة هذا الاشتباه كثرة انس الناس بكتاب الغارات لابراهيم الثقفي بحيث إذا عبروا عن الغارات بادر إلى أذهانهم اسم الثقفي وإذا عبروا عن إبراهيم الثقفي بادر إليها اسم الغارات حتى كأن بينهما عندهم تلازما، هذا ما عندي (وان كان من قبيل الاجتهاد في مقابل النص) والعلم عند الله. ونظير هذين الحديثين ما أورده ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة في أحوال بعض المنحرفين عن علي عليه السلام في شرح كلام له عليه السلام نقله الرضي - رضي الله عنه - في باب المختار من الخطب وصدرة: " أما انه سيظهر عليكم رجل رحب البلعوم " (انظر ج ١، ص ٣٧٠، س ٦): " وروى صاحب كتاب الغارات عن عثمان بن أبي شيبة عن الفضل بن ذكين عن سفيان الثوري قال: سمعت أبا وائل يقول: شهدت صفين وبنس صفين كانت قال:

وقد روى أبو بكر بن عياش عن عاصم بن أبي النجود قال: كان أبو وائل عثمانيا وكان زر بن حبيش علويا ". أقول: ذكر أيضا هنا أحاديث تدل على بغض عدة لامير المؤمنين عليه السلام يستظهر من كلامه أنه نقلها عن الغارات ومن ثم نقلنا جميعها في مواردها من التعليقات تكميلا لعبارة المتن (انظر ص ٥٥٩ وما بعدها) وما ذكره أيضا في ذيل هذا الكلام (ص ٣٧٢) بقوله: " وقد روى صاحب كتاب الغارات حديث البراءة على غير الوجه المذكور في كتاب نهج البلاغة قال: أخبرنا يوسف بن كليب المسعودي عن يحيى ابن سليمان العبيدي عن أبي مريم الانصاري عن محمد بن علي الباقر عليه السلام قال: خطب علي عليه السلام على منبر الكوفة فقال: سيعرض عليكم سبي وستذبحون عليه فان عرض عليكم سبي فسيوني، وإن عرض عليكم البراءة مني فاني على دين محمد صلى الله عليه وآله ولم يقل: فلا تبرأوا مني. وقال أيضا: حدثني أحمد بن مفضل قال: حدثني الحسن ابن صالح عن جعفر بن محمد عليه السلام قال: قال علي عليه السلام: والله لتذبحن علي سبي، وأشار بيده إلى حلقه ثم قال: فان أمروكم بسبي فسيوني، وإن أمروكم أن تبرأوا مني فاني على دين محمد صلى الله عليه وآله ولم ينههم عن اظهار البراءة ". ويمكن أن يقال: ان ابن أبي الحديد قد روى الحديثين عن الثقفي لكن عن غير كتاب الغارات لعدم معهودية رواية الثقفي في هذا الكتاب عن الباقر والصادق عليهما السلام إلا في موارد قليلة جدا فتدبر. ونظيرهما أيضا ما ذكره في شرح النهج في ذيل خطبة صدرها: " أما بعد حمد الله والثناء عليه أيها الناس فاني فقات عين

الفتنة " بقوله: " وقد روى ابن هلال صاحب كتاب الغارات أن الحسن عليه السلام كلم أباه في قتال أهل البصرة بكلام أعضه فرماه ببيضة حديد عقرت ساقه فعولج منها شهرين " (انظر ج ٢، ص ١٧٥). لكنه غير موجود في الغارات كما أشرنا إلى ذلك في تعليقاتنا (انظر ص ٦) فكان ابن أبي الحديد قد نقله عن غير الغارات من كتب الثقفي. ومن خصائص النسخة أن ناسخها كما أشار إليه في آخرها بقوله: " بحذف

[٨٦]

الزيادات وتكرارات " قد أسقط أسانيد الروايات في أحاديثها التاريخية بأسرها إلا نادرا وبعض أسانيد أحاديثها الاخلاقية كما يظهر ذلك بالنظر في شرح نهج البلاغة عند نقله روايات الثقفي عن كتابه الغارات فانه لما كانت النسخة التي عنده كاملة يورد الاحاديث بأسانيدها كما أشرنا إليه في مطاوي تعليقاتنا على الكتاب عند اشارتنا إلى المآخذ بخلاف الاحاديث التي أوردتها في أوائل الكتاب. ويشير الناسخ في كل حديث ينقله بقوله: " حدثنا محمد " إلى ما ورد في أول الكتاب بعنوان " محمد بن يوسف " وذكرنا في التعليقة أن المراد به محمد يوسف بن يعقوب الجعفري الدين الزاهد من أصحاب العياشي، وبقوله: " حدثنا الحسن " إلى ما ورد أيضا في سند أول حديث من الكتاب بعنوان " الحسن بن علي بن عبد الكريم الزعفراني " وقد بيناه في التعليقات، وبقوله: " حدثنا إبراهيم " إلى ما ورد أيضا في أول الكتاب بعنوان " إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي " وهو مؤلف هذا الكتاب وقد عرفت ترجمته. قد ورد في بعض أسانيد الروايات رجل بكنيته فقط وفي بعضها الآخر باسمه واسم أبيه وفي بعضها الآخر بلقبه أو نسبه كقوله: " علي بن محمد بن أبي سيف " أو ابن أبي سيف، أو المدائني، وكحيي بن صالح وأبي زكريا والحريي ومراده منهما علي بن محمد بن أبي سيف المدائني ويحيى بن صالح أبي زكريا ولهما نظائر يفضى ذكرها إلى طول وقد أشرنا في تلك الموارد إلى ما يعينه بقدر الاستطاعة. ومنها أيضا أن النسخة التي اخذت وانتسخت نسختنا هذه منها قد كانت مشوشة ممزقة بحيث قد خرجت عن ترتيبها الاصلي ونظامها التأليفي فقدمت أوراق واخرت اخرى فاستنسخ الناسخ نسخته عنها كما كان ولم يتيسر له تحقيقه فوقع صدر حديث في ورقة وذيلها بعد عدة أوراق أو قبلها وفي غير بابه فانقطع الربط بين صدر الحديث وذيله ووقع بينهما أحاديث اخر وتفطن الناسخ في بعض الموارد بعدم الارتباط وصرح به بقوله: " قد سقط من الاصل قائمة " (انظر ص ٨٧، س ٦) وقال في مورد آخر في الهامش: " [هنا] احتمال سقط " (انظر ص ٥١١، س ٥)

[٨٧]

فرتبناها بفضل الله تعالى ومنه وتوفيقه ودلتنا عليها القرائن الجلية والامارات القاطعة ونبهنا عليها في مواردنا من التعليقات. ومنها أن النسخة قد كانت بأقلام مختلفة وخطوط متفاوتة ومع ذلك كانت في بعض الموارد غير مفروءة جدا بحيث لو لم يكن الاهتداء إليه بتوفيق الله تعالى والاستمداد من كتابي العلمين الجليلين ابن أبي الحديد والمجلسي وهما شرح النهج والبحار لما اهتدينا إليه فالحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لو لا أن هدانا الله. وكانت النسخة جزء مجموعة تشتمل على خمسة كتب هي: ١ - مقتل أمير المؤمنين علي عليه السلام لابي الحسن البكري شيخ الشهيد الثاني رحمهما الله تعالى. ٢ - الحجة على الذاهب في صحة إيمان أبي طالب للسيد فخار بن معد الموسوي (ره). ٣ - الايضاح للشيوخ

الاجل الفضل بن شاذان النيسابوري (ره)، ٤ - الهداية في تاريخ الأئمة عليهم السلام للحسين بن حمدان الحضيبي، من وسط أحوال العسكري عليه السلام إلى آخر الكتاب، ٥ - الغارات لابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي (ره) وهو الكتاب الحاضر، وعلى ظهر ورقة مستقلة من المجموعة هذه العبارة: " للحقير آقا ميرزا ". ورأيت هذه العبارة على ظهر كتب اخرى لكنني إلى الآن لم أعرف " آقا ميرزا " المشار إليه نعم يستفاد من تكرار العبارة على ظهر كتب كثيرة قد رأيتها وبعضها موجود في مكتبتي الآن أنه (ره) قد كان من أهل العلم ومحبي الكتب وجماعتها، ويظهر من التدبر في نسخة الغارات أن كاتبه كان ينتسخها لنفسه لا أن يكون أجيرا في انتساخها لغيره. هذه الكتب كلها بخط نسخ متوسط أو ردي لكاتب واحد بأقلام مختلفة. لم يذكر الكاتب اسمه وتاريخ كتابته لكن يستظهر من القرائن أنها كتبت

[٨٨]

في القرن الحاد عشر الهجري وتحتوي نسخة الغارات على مائة وسبع وثمانين صفحة، وكل صفحة تشتمل على ١٦ - ٢٢ سطرا على اختلاف بينها، وطول الصفحة ٥ / ٢٢ سم في ٥ / ١٧ سم، وطول الخطوط بين ١٧ - ١٩ سم في ١٠ - ١٢ سم على اختلاف بينها. هذا وقد يستظهر من تشابه خط نسخة خطية لجامع الرواة عندي وهي التي استعارها مني آية الله البروجردي الفقيه - قدس سره - عند طبعه (ره) جامع الرواة للاردبيلي (ره) كما أشار إلى ذلك في مقدمة الكتاب (انظر ص ١٢) وهي مورخة بتاريخ ١١٠٠ لخط هذه المجموعة أن كاتبها واحد وقد صرح باسمه وتاريخ كتابته في آخر جامع الرواة بهذه العبارة. " وفرغ كاتبه العبد المحتاج إلى رحمة الله الملك الغفار ابن محمد يوسف مرتضى قلى إفشار في يوم الثلاثاء الثالث من شهر ربيع الثاني من شهر سنة ألف ومائة " فعلى ذلك يتضح الأمر تقريبا وينكشف الغطاء والله العالم بحقيقة الحال. وسنضع صورة فتو جرافية من صفحتين لجامع الرواة المشار إليه في آخر المقدمة حتى يقضي فيما استظهرناه كل ذي نظر بنظره. قد أسلفنا سابقا (انظر ص ٤) في هذه المقدمة كما صرحنا بذلك في مقدمة كتاب الايضاح للفضل بن شاذان (ره) أيضا المطبوع بتحقيقنا أن المجموعة هي التي كانت من ممتلكات المحدث النوري (ره) وهو قد نقل ما نقل في مؤلفاته من هذه الكتب فهو مأخوذ ومستخرج من هذه المجموعة، فانتقلت المجموعة منه (ره) بعد وفاته وراثته إلى صهره الشيخ الشهيد الحاج الشيخ فضل الله النوري - قدس الله تربته وأعلى في أعلى عليين رتبته، واشترتته من ورثته حين بيعت كتبه وكانت كلها نفيسة نادرة، فرحم الله الوارث المذكور والمورث المزبور وملا قبريهما نورا وروحيهما سرورا. وسنضع في آخر المقدمة صورا فتوغرافية من أول النسخة المخطوطة وآخرها وكذا من الصفحتين اللتين أشار المنتسخ فيهما إلى وجود السقط في الكتاب واحتماله فيه حتى يصير القارئ بصيرا بحال النسخة بقدر الامكان، والله المستعان وعليه التكلان.

[٨٩]

أما من روى عن الغارات بلا واسطة فمنهم ابن أبي الحديد المعتزلي البغدادي المتوفى سنة ٦٥٥ في شرح نهج البلاغة كثيرا كما تقدم التصريح بذلك مرارا. ومنهم الحسن بن سليمان الحلبي تلميذ الشهيد - قدس سرهما - في مختصر البصائر كما أشرنا إلى موضع نقله (انظر ص ١٨٢). ومنهم العلامة المجلسي المتوفى سنة ١١١١ في البحار كثيرا. ومنهم الشيخ الحر العاملي المتوفى سنة ١١٠٤

في الوسائل وإثبات الهداة. ومنهم المحدث النوري المتوفي سنة ١٣٣٠ في المستدرك ونفس الرحمن. ومنهم المحدث القمي (ره) في عدة من كتبه، ومن المحتمل قويا أنه قد نقل ما نقل بواسطة. وأما من روى عن الغارات بواسطة فهم كثيرون: منهم صدر الدين السيد علي خان المدني الشيرازي (ره) فإنه قال في الدرجات الرفيعة في ترجمة عقيل بن أبي طالب (ص ١٥٥ من طبعة النجف): " قال إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال الثقفي في كتاب الغارات: كتاب عقيل بن أبي طالب إلى أخيه (إلى آخر ما نقل) ". وقال أيضا في ذلك الكتاب في ترجمة قيس بن سعد بن عبادة (ص ٣٣٦). " وقال إبراهيم بن سعيد بن هلال الثقفي في كتاب الغارات: كان قيس بن سعد (إلى آخر ما نقل) ثم قال: وقال إبراهيم فكرر ذكره سبع مرات ناقلا عنه في الكتاب إلا أن القرائن تدل على أنه (ره) قد نقل ما نقل عنه بواسطة شرح نهج - البلاغة لابن أبي الحديد وإن كان الظاهر من كلامه (ره) خلاف ذلك فتدبر. ومنهم الحاج ميرزا حبيب الله الخوئي (ره) فإنه قد صرح باسم الغارات والثقفى كثيرا في شرحه منهاج البراعة على نهج البلاغة وعلي ما يبالي انه (ره) قد صرح بنقله عن الغارات بواسطة شرح ابن أبي الحديد أو البحار للمجلسي (ره).

[٩٠]

ومنهم محمد تقى لسان الملك المستوفي في ناسخ التواريخ في المجلد الذي يتعلق بأحوال أمير المؤمنين علي عليه السلام كثيرا بحيث يمكن أن يقال: لم يترك شيئا مما نقله عنه ابن أبي الحديد في شرح النهج وزاد عليه بعض ما نقله المجلسي ولم ينقله ابن أبي الحديد في شرح النهج إلا أنه لم يذكر مأخذ نقله غالبا ومع ذلك صرح بذلك في بعض الموارد، منها ص ٨٣٠ عند ذكره مبعضي أمير المؤمنين عليه السلام، ولولا أنه قد أخذ ما أخذ من الكتابين المشار إليهما لكان ينبغي أن نشير إلى موارد نقله أيضا إلا أنا اكتفينا بالإشارة إلى الكتابين واستغنيا بذلك عن الإشارة إليه ومع ذلك أشرنا إلى مورد أو موردين من موارد نقله لما اقتضى المقام ذلك. ومنهم المحقق المامقاني (ره) في تنقيح المقال كثيرا ويصرح بواسطة في النقل. ومنهم أحمد زكى صفوت في كتابيه " جمهرة رسائل العرب " و " جمهرة خطب العرب " فإنه ينقل ما نقله ابن أبي الحديد عن الغارات لكنه ينسبه إلى ابن أبي الحديد ولا يذكر مأخذ نقله. ومنهم الاميني (ره) في كتاب الغدير عند ذكره جنائيات معاوية فإنه (ره) وإن قال في ج ١١، ص ٢٣ ما نصه: " وفي رواية إبراهيم الثقفي في الغارات في حوادث سنة أربعين: بعث معاوية بسر بن أبي أرطاة " فنقل مطالب وكرر اسم الثقفي وصرح بالنقل عنه غير مرة إلا أنه أشار في آخر ما نقل إلى مأخذ نقله بقوله: " شرح ابن أبي الحديد ج ١، ص ١١٦ - ١٢١ ". ومنهم السيد السند الناقد المعاصر مرتضى العسكري - أطال الله بقاءه - فإنه نقل في كتاب أحاديث عائشة أحاديث من كتاب الغارات (انظر صفحات ٢٤٢ و ٢٤٥ و ٢٤٧ و ٢٤٨ من طبعة طهران سنة ١٣٨٠). ومنهم أبو جعفر محمد باقر المحمودى المرودمشتي الشيرازي المعاصر أطال الله بقاءه فإنه قد أكثر النقل عن الغارات في كتابه " نهج السعادة في مستدرك نهج البلاغة " وصرح بأنه لم ير النسخة وإنما نقل عنه بواسطة فقال في ص ٢٥ من

[٩١]

الجزء الرابع من كتابه ما نصه: " قال الثقفي في الغارات وهو غير مطبوع بعد ونحن إنما نقلنا عنه بواسطة نقل المجلسي (ره) عنه

في البحار وابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة والمحقق المدني في الدرجات الرفيعة وقد لخصنا العبارة المحكية عنه بعض التلخيص وزدنا عليه في بعض الموارد ما بوضحها ". وأشار أيضا في تعليقاته على المجلد الثاني من كتاب أنساب الأشراف للبلاذري إلى كتاب الغارات للثقفى كثيرا. أقول: من المظنون قويا أن شراح نهج البلاغة كابن ميثم (ره) وغيره قد نقلوا من الكتاب إلا أنني لم أراجع الشروح حتى أطلع على حقيقة الأمر فمن أراد فليراجع. كلمة اعتذار ليس يخفي على اولى الالباب أن تصحيح مثل هذا الكتاب والتحقيق في مطاويه والتعليق عليه والتقدمة له لم يكن بأمر سهل ساذج بل كان صعبا عسيراً ولا سيما على مثلي ممن هو قليل البصيرة وكثير الاضاعة وذلك أنه وإن كان كتابا مهما في موضوعه إلا أنه لما لم يكن يقرأ من العلماء ومسمع منهم كسائر الكتب الموجودة المتعارفة المتداولة بينهم حتى تصير نسخه كنسخها مهذبة منقحة مصححة بل مشروحة ومبينة بشرح واف وبيان شاف صرفت في تصحيحه وتنقيحه وقتا كثيرا فحداني ذلك إلى أن اطنب في بعض موارد الكتاب بعض الاطناب حتى يستفيد منه أهل التتبع والتحقيق فان وسائل المراجعة للكتب والماخذ ليست مهياًة لاغلب الفضلاء المهرة كثر الله أمثالهم في هذا الزمان كسائر الأزمنة فان الزمان متشابه الاجزاء كما عرفه به الحكماء فإذا كان حالهم كذلك فما ظنك بغيرهم من الناس ؟!. مع أن أكثر هذه التعليقات مما يستحسن ويستطاب فينبغي أن أعتذر من أهل الفضل والكمال وأختم المقال بقول من قال: ولئن أطلت فقد أظيت فانني * رجل إذا أصف المعاني اطنب.

[٩٢]

بقيت هنا أمور ١ - قال الدكتور عبد الحلیم النجار في ترجمته لكتاب بروكلمان في تاريخ الأدب العربي (ج ٣، ص ٤٠): " إبراهيم بن محمد الثقفى كان في أول أمره زديا ثم صار إماميا وتوفي باصفهان سنة ٢٨٢ هـ = ٨٩٦ م (انظر منهج المقال ص ٢٦ للاستزاد) ينقل المجلسي كثيرا عن كتابه الغارات من بين كتبه التاريخية الكثيرة (عن رت) ". ٢ - انا ترجمنا الرجال المذكورين في الاسانيد ومطاوي القصص واكتفينا غالبا في تراجمهم وشرح أحوالهم بما في كتب اخواننا العامة أهل السنة والجماعة ولم نتعرض لما في كتب علمائنا معاشر الشيعة وقدمنا في أكثر الموارد ما صنف في ذلك الحافظ أحمد بن علي بن حجر العسقلاني وكان قد جعل في كتابيه " التقريب والتهديب " للكتب التي ذكرت أسامي المترجمين فيها رموزا ونحن قد ذكرنا في تعليقاتنا هذه عين عبارته في كل ترجمة ولم نصرح بما يكشف تلك الرموز فعلينا أن ننقل ما ذكره في أول كتاب " تقريب التهديب " في بيان الرموز المشار إليها حتى يتبين الامر في ذلك للناظر في هذا الكتاب فنقول: نص عبارته هكذا: (انظر ص ٧ من طبعة مصر سنة ١٣٨٠ بتحقيق عبد الوهاب عبد اللطيف) " وقد اكتفيت بالرقم على أول اسم كل راو إشارة إلى من أخرج حديثه من الأئمة فلبخاري في صحيحه خ، فان كان حديثه عنده معلقا خت، وللبخاري في الأدب المفرد بخ، وفي خلق أفعال العباد عخ، وفي جزء القراءة ز، وفي رفع اليدين ى، ولمسلم م، ولأبي داود د، وفي المراسيل له مد، وفي فضائل الأنصار صد، وفي الناسخ خد، وفي القدر قد، وفي التفرد دف، وفي المسائل ل، وفي مسند مالك كد، وللترمذي ت، وفي الشمائل له تم، وللنسائي س، وفي مسند علي له عسس، وفي مسند مالك كن، ولأبن ماجه ق، وفي التفسير له فق، فان كان حديث الرجل في أحد الاصول الستة أكتفى برقمه ولو أخرج له في غيرها، وإذا اجتمعت فالرقم ع، وأما علامة ٤ فهي لهم سوى الشيخين، ومن

ليست له عندهم رواية مرفوم عليه تمييز إشارة إلى أنه ذكر لتمييز عن غيره، ومن ليست عليه علامة نبه عليه، وترجم قبل أو بعد " ٣ - أني أروي هذا السفر الجليل عن جماعة من المشايخ العظام منهم المحقق النبيل محيي آثار الشيعة وحافظ ناموس الشريعة العالم الرياني الشيخ آقا بزرك الطهراني مؤلف الذريعة وغيره من الكتب الممتعة النفيسة فانه - قدس الله تربيته - قد أجاز لي أن أروي عنه ما يرويه ويسوغ له روايته فأنا أرويه عنه (ره) بطرقه المعروفة المذكورة في مشيخته إلى أن ينتهي الأمر إلى مؤلف الكتاب أبي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال الثقفي رضي الله عنه. ٤ - لما كان تصحيح هذا الكتاب والتحقيق فيه والتعليق عليه بمعونة الفاضل المتتبع الحاج ميرزا محمد التبريزي وجب علي أن أذكر اسمه هنا وأسأل الله تعالى أن يشكر سعيه ويحسن رعيه ويوفقه بتوفيقه ويؤيده بتأييده ويجعله من العلماء العاملين الخادمين للدين الاسلامي الحنيف والمروحين للمذهب الجعفري المنيف يحق حبيبه النبي المختار وعترته الاوصياء الاطهار عليه وعليهم الصلوة والسلام. ٥ - قال مؤلف تذكرة الأئمة ١ عند ذكره كتب علماء العامة التي فيها فضائل أمير المؤمنين عليه السلام: " كتاب المعرفة لابراهيم بن مسعود الثقفي مقبول الطرفين " ٦ - كان التوقع والانتظار أن يخرج الكتاب من الطبع أحسن مما هو الآن عليه، وذلك لما كانت المقدمات تقتضيه إلا أن الأمر قد جرى على خلاف ذلك في بعض الموارد فنسأل الله تعالى أن يجزي كلا من الذين سعوا في حسن طبعه كما كان ينبغي، والذين قصرُوا في ذلك بعد أن تهيأت أسبابه بما يقتضيه فضله وعدله انه خبير بالامور وعليم بذات الصدور وهو أحكم الحاكمين.

١ - انظر ص ٥٦ من النسخة المطبوعة بتبريز سنة ١٣١٢ ونص عبارته هنالك هكذا: " كتاب معرفت ابراهيم بن مسعود الثقفي مقبول الطرفين است " ومن أراد البحث عن الكتاب ومؤلفه فليراجع " الفيض القدسي في ترجمة العلامة المجلسي " للمحدث النوري (ص ١٠)، وروضات الجنات للخوانساري (ترجمة المجلسي)، والذريعة للشيخ آغا بزرك الطهراني (ره).

كيفية التصحيح والتعليق راعينا في تصحيح الكتاب والتعليق عليه امورا: ١ - كل ما نقل عن الكتاب في كتاب آخر أشرنا إلى موضع نقله وذكرنا الاختلاف إن كان بينهما. ٢ - كل ما احتاج إلى بيان ووجدنا البيان فيه من خير اكتفينا بنقله، فان لم يكن البيان كافيا أو كان مشتملا على اشتباه أو إبهام خضنا في البحث عنه والتحقيق فيه بالنقض والابرام حتى يرتفع الاشتباه والابهام فيصير التوضيح كافيا والبيان شافيا وافيا. ٣ - وجدنا في كتب العلماء - شكر الله سعيهم وأحسن رعيهم - مطالب عالية ومباحث مهمة وفوائد نفيسة مرتبطة بمطايي الكتاب غاية الارتباط بحيث يمكن أن يقال: ان الربط بينهما ربط المتن والشرح أو ربط الاجمال والتفصيل بل كان عنوان كثير من هذه المطالب والمباحث عبارات الكتاب، وكانت هوامش الكتاب وحواشيه لا تسعها لكونها مبسوطة طويلة جعلناها تعليقات ونقلناها إلى آخر الكتاب وذكرناها هناك مرتبة بالعدد الترتيبي المعين حتى يستفيد منها من أراد. وكانت أشياء من هذه المقاصد مشروحة مفصلة جدا بحيث كان لا يسعها آخر الكتاب أيضا أشرنا إلى موارد هذا القسم حتى يهتدي القارئ إليها، ومع ذلك ما نقلناه أو أشرنا إليه لم نستقص فيه جميع الموارد ولم نستوعب الكلام فيهما بل اكتفينا باليسير من الكثير فعلى المتتبع أن يخوض فيه ان أراد فان التبع له مضمار واسع وماخذ كثيرة. ٤ - قد فاتنا بعض

المطالب المهمة اللازمة للذكر اما غفلة ونسيانا أو لعدم الاطلاع عليها في ذلك الوقت ووقفنا عليها بعد طبع الكتاب فاستدركناها وتعرضنا لذكرها في آخر الكتاب.

[٩٥]

٥ - كل ما لم نجد إلى تصحيحه سبيلا وعلى تنقيحه دليلا تركناه بحاله وصورنا صورته. تمت المقدمة بعون الله تعالى وتتلوها الصور الفتو جرافية الموعود بها في صفحة فح فدونهاها: وكان ذلك ليلة الاربعاء لاربع عشرة ليلة خلون من شهر صفر المطفر من شهر سنة ١٣٩٥ الهجرية النبوية = ٧ اسفند ١٣٥٣. مير جلال الدين الحسيني الازموي المحدث

[٩٦]

الصفحة الاولى من النسخة المخطوطة.

[٩٧]

الصفحة الاخيرة من النسخة المخطوطة.

[٩٨]

صفحة ٢١ من النسخة المخطوطة وفي سطر ١٣ و ١٤ منها تشاهد عبارة: " قد سقط من الاصل قائمة ".

[٩٩]

صفحة ١٢٨ من النسخة المخطوطة وفي هامشها تشاهد عبارة: " احتمال سقط ".

[١٠٠]

صفحة من جامع الرواة المشار إليها في ص ٨٨ = فح.

[١٠١]

آخر صفحة من جامع الرواة المشار إليها في ص ٨٨ = فح.

آخر صفحة من كتاب الايضاح المشار إليها في ص ٧٥ = عه. المشابه خطه أيضا خط جامع الرواة.

تكملة قد فاتنا أمران لم نذكرهما في موضعيهما ونستدركهما هنا تكميلا للفائدة: ١ - أن كلمة " علوية " المذكورة في ترجمة " أحمد بن علوية الاصفهاني المعروف بابن الاسود " ذكرت في غالب كتب علمائنا رضوان الله عليهم بفتح العين واللام و كسر الواو وتشديد الياء المفتوحة وآخرها التاء وصرح بذلك العلامة (ره) في ايضاح الاشتباه وقال ما نصه: " أحمد بن علوية الاصفهاني بفتح العين المهملة و فتح اللام وكسر الواو وتشديد الياء المنقطة تحتها نقطتين " وقال الساروي (ره) في توضيح الاشتباه: " أحمد بن علوية بفتحين وتشديد الياء " وقال المامقاني (ره) في تنقيح المقال: " أحمد بن علوية الاصفهاني، علوية بفتح العين المهملة واللام و كسر الواو وفتح الياء المثناة التحتانية المشددة بعدها هاء " إلى غير ذلك لكن ذكرت الكلمة في بعض الكتب مشكولة بفتح العين واللام المشددة والواو والياء الساكنة والهاء كما في بغية الوعاة للسيوطي (انظر ص ٣٣٦ من المجلد الاول من طبعة مصر سنة ١٣٨٤ بتحقيق محمد أبي الفضل ابراهيم) فعليه تكون الكلمة مركبة من " عل " (بتشديد اللام) وويه التى هي من أسماء الاصوات من قبيل سيويه ونفطويه وبابويه وتنطبق على والده بأنه قد كان مسمى بعلويه وهذا الوجه وجيه جدا وأقرب للصواب الا أنني لم أجد نصا على ذلك في كلمات أهل الفن ولم أظفر بتصريح بهذا الامر بعد الفحص عنه فيما بأيدينا من المآخذ والمراجع فمن أراد التحقيق فليتحقق. ٢ - ممن فاتتنا ترجمته من اسيرة المؤلف (ره) عمرو بن سعيد بن هلال الثقفي عم المؤلف أخو محمد بن سعيد بن هلال فنقول: قال المامقاني (ره) في تنقيح المقال: " عمرو بن سعيد بن هلال الثقفي، عد الشيخ (ره) الرجل في رجاله تارة بالعنوان المذكور من أصحاب الباقر (ع) وأخرى من

أصحاب الصادق (ع) بقوله: عمرو بن سعيد بن هلال الثقفي الكوفي اسند عنه (انتهى) وقد اضطربت فيه كلماتهم، ففي المعتبر في رد رواية له عن أبي جعفر (ع) في باب البئر: أنه فطحي، وتبعه في ذلك العلامة في المنتهي، وحكى عن المنتهي والمختلف والذكري متابعتة، وأنت خبير بأن أحدا من علماء الرجال لم يتفوه بكون الرجل فطحيا، والمظنون أن المحقق (ره) قد اشتبه عليه الرجل فزعمه المدائني وتبعه من تأخر عنه اعتمادا عليه والا فكيف يكون فطحيا ولم يصفه أحد بذلك ولا عده ابن داود في فصل عد الفطحية نسفا. وظاهر الشيخ في عبارتيه المزبورتين عن رجاله كونه اماميا حيث لم يغمز عليه في مذهبه. فالأظهر أن رميه بالفطحية اشتباه، وقد بنى جمع على جهالة حاله من حيث الثقة وعدمها، وربما حكى عن الفاضل المقدس التقى المجلسي (ره) أن في الموثق ما يدل على توثيقه، وفي الفوائد النجفية: انا قد طفرنا في بعض الاخبار المعتبرة في الجملة ما يشعر بجلالته. وأقول: أما الموثق الذي اسندل به المقدس التقى على توثيقه فقد أراد بذلك ما رواه الشيخ (ره) في باب وقت الظهريين من التهذيب بسند موثق على المشهور كالصحيح على المختار، والطريق: سعد عن أحمد بن محمد، عن محمد بن عبد الجبار عن الحسن بن علي بن فضال عن عبد الله بن بكير عن

زرارة قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن وقت صلاة الظهر في القيظ، فلم يجيني، فلما أن كان بعد ذلك قال لعمر بن سعيد بن هلال: ان زرارة سألتني عن وقت صلاة الظهر في القيظ فلم أخبره فخرجت من ذلك فأقراه مني السلام وقل له: إذا كان ظلك مثلك فصل الظهر، وإذا كان ظلك مثلك فصل العصر. ١ وجه الدلالة أنه لو لم يكن ثقة لم يجعله الامام عليه السلام واسطة في تبليغ حكم الله تعالى إلى زرارة ولم يكن ليقبل زرارة منه رسالته. وأما الصحيح الذي استدل به المحدث البحراني صاحب الحقائق لجلالته وعلو مرتبته فهو ما رواه الكليني - رضي الله عنه - في الروضة في الصحيح عن عمرو بن سعيد بن

١ - انظر التهذيب ج ٨، باب أوقات الصلوة، ص ٢٢، الحديث ٦٢. (*)

[١٠٥]

هلال قال: قلت للصادق عليه السلام: اني لا أكاد ألتفك الا في السنين فأوصني بشئ أخذ به قال: اوصيك بتقوى الله، الحديث. ١ فان الفاسق الذي لا يبالي بما قال وبما فعل لا يوصيه الامام (ع) بمثل هذه الوصايا كما هو ظاهر. فتلخص مما ذكر أن الرجل امامي ثقة والله العالم. تنبيهات الاول: أن المحقق الوحيد (ره) استظهر أن عمرو بن سعيد هذا هو ابن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفي وسعد بن مسعود هو أخو أبي عبيد عم المختار الذي ولاه أمير المؤمنين عليه السلام المدائن، ولجأ إليه الحسن (ع) عند ضربة الجراح

١ - يشير به إلى ما رواه الكليني (ره) في روضة الكافي هكذا: " عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن أبي المغرا عن زيد الشحام عن عمرو بن سعيد بن هلال قال: قلت لأبي عبد الله (ع): اني لا أكاد ألتفك الا في السنين فأوصني بشئ أخذ به قال: اوصيك بتقوى الله وصدق الحديث والورع والاجتهاد واعلم أنه لا ينفع اجتهاد لا ورع معه، و اياك أن تطمح نفسك إلى من فوقك، وكفى بما قال الله عزوجل لرسوله (ص): فلا تعجبك أموالهم ولا أولادهم، وقال الله عزوجل لرسوله: ولا تمدن عينيك إلى ما متعنا به أزواجا منهم زهرة الحياة الدنيا، فان خفت شيئا من ذلك فاذكر عيش رسول الله (ص): فانما كان قوته الشعير، وحلواه التمر ووقوده السعف إذا وجده، وإذا أصبت بمصيبة فاذكر مصابك برسول الله (ص) فان الخلق لم يصابوا بمثله قط. أقول: ونقل (ره) صدر هذا الحديث أيضا في كتاب الايمان والكفر في باب الورع إلى قوله " اجتهاد لا ورع فيه " تارة عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن أبي - المغرا عن زيد الشحام عن عمرو بن سعيد بن هلال الثقفي عن أبي عبد الله عليه السلام (انظر الحديث ١) واخرى عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن ابن فضال عن علي بن عقبة عن أبي كهمس عن عمرو بن سعيد بن هلال عن أبي عبد الله عليه السلام (انظر الحديث ١١) ونقل ذيل هذا الحديث أيضا في كتاب الجنائز في باب التعزى بهذه العبارة: " محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن زيد الشحام عن عمرو بن سعيد الثقفي عن أبي جعفر عليه السلام قال: ان أصبت بمصيبة في نفسك أو في مالك أو في ولدك فاذكر مصابك برسول الله (ص) فان الخلائق لم يصابوا بمثله قط "

[١٠٦]

فيكون عمرو هذا عم ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي صاحب كتاب الغارات وقد مر ذكره في باب. الثاني - أن الفاضل التفرشي احتمل احتمالا بعيدا أن يكون الرجل هو المدائني السابق، ونقل بعضهم ذلك عن المختلف. واستبعده المولى الوحيد (ره) واستظهر كونه وهما سيما بملاحظة ما مر من كون المدائني من أصحاب

العسكري عليه السلام. وأقول: لبيته أبدل الاستبعاد والاستظهار بالجزم بالتعدد بل هو من الواضحات الاولية من جهات عديدة. الثالث - أنه اقتصر في المشتركات في تمييزه على روايته عن الصادقين عليهما السلام وأضاف إلى ذلك في جامع الرواة رواية عمر بن يزيد وزيد الشحام وأبي كهمس عنه ". وقال المحقق التستري في قاموس الرجال: " عمرو بن سعيد بن هلال الثقفي قال: عدّه الشيخ في رجاله في أصحاب الباقر والصادق عليهما السلام قائلاً: الكوفي اسند عنه وحكمه المعتبر بعد ذكر خبره في البئر أنه فطحي وتبعه المنتهى والمظنون أنه اشتبه عليه بالمدائني ويدل على اعتبار خبره خبر زرارة: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن وقت صلوة الظهر فلم يجيني فلما أن كان بعد ذلك قال لعمر بن سعيد بن هلال: ان زرارة سألتني عن وقت صلوة الظهر (الخبر) ورواية الروضة عنه قال: قلت للصادق عليه السلام: اني لا أكاد ألقاك الا في السنين فأوصني بشئ (الخبر). أقول: الظاهر أن وجه توهم المعتبر أن الكشي والشيخ في الفهرست والنجاشي اقتصر على ذلك والشيخ في رجاله على هذا مع عدم تضاد بين المدائني والثقفي فظن الاتحاد الا أن اختلاف الطبقة لا يبقى مجالاً لاحتماله فان ذاك يروي عن مصدق بن صدقة عن عمار الساباطي عن الصادق عليه السلام وهذا يروي عن الصادق عليه السلام بلا واسطة ويروي عنه أصحابه عليه السلام كعمر بن يزيد وزيد الشحام وأبي كهمس كما في نظير مياه التهذيب وورع الكافي ".

[١]

الغارات الغارات لابي اسحق ابراهيم بن محمد الثقفي الكوفي المتوفي سنة ٢٨٣ المجلد الاول بتحقيق السيد جلال الدين بسم الله الرحمن الرحيم خبر علي - عليه السلام - ومعاوية بن أبي سفيان وأهل الشام بعد حرب الخوارج، واستنفاً على بن أبي طالب - عليه السلام - أهل العراق، وسيره، وأموره، وكلامه، [وغارات معاوية على أعماله،] بعد النهروان إلى حين مقتله عليه الصلوة والسلام ١. حدثنا أبو علي الحسين بن ابراهيم بن عبد الله بن منصور ٢، قال: حدثنا محمد بن يوسف ٣، قال: حدثنا الحسن بن علي بن عبد الكريم الزعفراني ٤،

١ - اشارة من المصنف (ره) إلى رؤوس مطالب الكتاب، وعناوين الفصول منه والابواب.
٢ - قال الشيخ الجليل آقا بزرگ الطهراني (ره) في كتاب نوابغ الرواة في رابعة المات من طبقات أعلام الشيعة (ص ١٠٤ - ١٠٥) ما نصه: " الحسين بن ابراهيم بن عبد الله بن منصور، روى عن محمد بن هارون الهاشمي عن أحمد بن عيسى كما في كمال الدين، وروى عنه أبو العباس محمد بن ابراهيم بن اسحاق من مشايخ الصدوق وسيجيئ البسط في شرح حاله في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ١). ٢ - كان المراد به من ذكره الشيخ الطوسي (ره) في رجاله فيمن لم يرو عن الأئمة عليهم السلام بهذا العنوان: " محمد بن يوسف بن يعقوب الجعفري الدين الزاهد من أصحاب العياشي " ونقل عنه العبارة أصحاب التراجم من الخاصة كالعلامة وابن داود والميرزا محمد والاردبيلي والمامقاني - رحمهم الله تعالى - في كتبهم والشيخ آقا بزرگ (ره) (في نوابغ الرواة في رابعة المات من طبقات أعلام الشيعة) وأما علماء العامة فذكره ابن أبي حاتم الرازي في الجرح " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٢]

[قال:] قال ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي ١، قال: حدثنا اسماعيل بن أبان ٢

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " والتعديل بهذه العبارة: " محمد بن يوسف الاصبهاني الزاهدروي عن... روى عنه أحمد بن عمام الاصبهاني " وأحمد بن عمام هذا هو ابن اخت محمد بن يوسف كما في ترجمته في الجرح والتعديل. وقال أبو نعيم في تاريخ اصبهان: " محمد بن يوسف أبو العباس الاصبهاني سكن بغداد، حدثنا محمد بن المظفر، حدثنا أبو العباس محمد بن يوسف الاصبهاني (إلى آخر ما قال) " وفي تاريخ بغداد (ج ٣، ص ٤٠٦): " محمد بن يوسف أبو العباس الاصبهاني حدث ببغداد، وذكر لي أبو نعيم الحافظ أنه سكنها (فنقل عبارة أبي نعيم كما نقلناه) ". ٤ - في الاصل: " الحسين " مكان " الحسن " قال الشيخ الطوسي (ره) في الفهرست في ترجمة مصنف الكتاب ابراهيم الثقفي (ره) بعد ذكر أسامي كتبه: " أخبرنا بجمع هذه الكتب أحمد بن عبدون، عن علي بن محمد بن الزبير القرشي، عن عبد الرحمن بن ابراهيم المستملي، عن أبي اسحاق ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي، وأخبرنا بكتاب المعرفة ابن - أبي جيد القمي، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن أحمد بن علوية الاصفهاني المعروف بابن - الاسود، عن ابراهيم بن محمد الثقفي، وأخبرنا به الاجل المرتضى على بن الحسين الموسوي - أدام الله تأييده - والشيخ أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان المفيد - رضي الله عنهم - جميعا عن علي بن حبيش الكاتب عن الحسن بن علي بن عبد الكريم الزعفراني، عن أبي اسحاق ابراهيم بن محمد بن سعيد ". وسيجئ لترجمته بسط وتفصيل في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى (انظر التعليقة رقم ٢).

١ - هو مؤلف الكتاب وترجمته في مقدمة الكتاب. ٢ - في تقريب التهذيب: " اسماعيل بن أبان الوراق الأزدي أبو إسحاق أو أبو ابراهيم كوفي ثقة تكلم فيه للتشيع، مات سنة ست عشرة [ومائتين] من التاسعة / خ مدت ". وفي تهذيب التهذيب في ترجمته المبسوطة: " قال الجوز جاني: اسماعيل الوراق كان مانلا عن الحق ولم يكن يكذب في الحديث، قال ابن عدي: يعنى ما عليه الكوفيون من التشيع، وأما الصدق فهو صدوق في الرواية " وفي ميزان الاعتدال: " اسماعيل بن " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٢]

قال: حدثنا عبد الغفار بن القاسم بن قيس بن قهد من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله، قال: حدثنا المنصور بن عمرو ٢، عن زر بن حبيش ٣، قال: سمعت أمير المؤمنين علي

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " أبان الأزدي [خ ت] الكوفي الوراق شيخ البخاري روى عن مسعر وعبد الرحمن بن الغسيل، حدث عنه يحيى وأحمد، وقال البخاري: صدوق، وقال غيره: كان يتشيع، وروى الحاكم عن الدارقطني أنه قال: ليس عندي بالقوي، قلت: توفي سنة ست عشرة ومائتين ". أقول: يأتي ذكر الرجل أيضا في موردين من الكتاب، الاول في باب استنفاة (ع) الناس إلى قتال أهل الشام، والثاني في باب عماله وأمره، ووصفه في الاول بنسبة: " الأزدي ". وقال الازديلي (ره) في جامع الرواة بعد نقله من رجال الشيخ (ره) أنه من أصحاب الصادق (ع) ما نصه: " روى عنه ابراهيم بن محمد الثقفي في الكافي في باب خدمة المؤمن " قال ابن حجر في لسان الميزان: " ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد الثقفي يروي عن اسماعيل بن أبان غيره (إلى آخر ما قال) " ويظهر مما ذكرنا أن اسماعيل هذا كان معمرا فان أبا عبد الله الصادق (ع) توفي سنة ثمان وأربعين ومائة فيكون بين وفاتيهما ثمان وستون سنة، فتدبر.

١ - قوله: " من أصحاب رسول الله (ص) " قيد لقيس بن قهد، قال العلامة (ره) في الخلاصة: " عبد الغفار بن القاسم بن قيس بن قهد بالقاف أبو مريم الانصاري، روى عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام ثقة " وقال الساروقي في توضيح الاشتباه: " عبد الغفار بن القاسم بن قيس بن قهد بالقاف المفتوحة والهاء الساكنة والدال المهملة أبو مريم الانصاري، روى عن الباقر والصادق عليهما السلام ثقة ". وسيجئ له ولجده ترجمة مبسوطة في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ٢). ٢ - كذا في النسخة والظاهر أن هنا سقطا والصحيح هكذا: " المنصور بن المعتمر عن المنهال بن عمرو " فيستقيم السند ففي تقريب التهذيب: " منصور بن المعتمر بن عبد الله القمي أبو عتاب بمثلثة ثقيلة ثم موحدة الكوفي ثقة ثبت وكان لا يدلس من طبقة الاعمش، مات سنة اثنتين وثلاثين ومائة / ع " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عن المنهال بن عمرو " وفيها أيضا: " قال علي بن

المديني عن يحيى بن سعيد قال سفيان: كنت لا أحدث الاعمش عن أحد من أهل الكوفة الا رده فإذا قلت: منصور، سكت " وأيضاً في تهذيب التهذيب في ترجمة المنهال بن عمرو: " روى عنه المنصور بن المعتز " ٣ - قال الساروي (ره) في توضيح الاشتباه (ص ١٦١): " زر بكسر الزاء المعجمة " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٤]

بن أبي طالب عليه السلام يخطب... قال ابراهيم: وأخبرني أحمد بن عمران بن محمد بن أبي ليلى الانصاري قال: حدثني أبي قال: حدثني ابن أبي ليلى ١ عن المنهال بن عمرو ٢ عن زر بن حبيش

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " وتشديد الراء المهملة ابن حبيش بالحاء المهملة والباء الموحدة والثنين المهملة كزبير من قراء التابعين كما في الصحاح والقاموس وقال في الخلاصة: زر بن حبيش بالسين المهملة من رجال أمير المؤمنين عليه السلام وكان فاضلاً والظاهر أنهما واحد، وقال ابن داود: بالثنين المعجمة ومن أصحابنا من صحفه بالمهملة وهو وهم، وقال بعض الاعلام: انا وجدناه في نسخة معتبرة من كتاب الرجال للشيخ بالثنين المعجمة " أقول: يريد بعض الاعلام الشهيد الثاني - رحمه الله - كما في تنقيح المقال للمامقاني وقد أطل (ره) الكلام في ترجمته في الكتاب واستفاد مما نقل في حقه توثيقه فراجع ان شئت. وسيجئ له ترجمة مفصلة في تعليقات آخر الكتاب. (انظر التعليقة رقم ٤).

١ - قال ابن دريد في الاشتقاق عند ذكره بطون الاوس ورجالها (ص ٤٤١): " ومن رجالهم أحيحة بن الجلاح بن الحرير بن جحججى سيد الاوس في الجاهلية (إلى ان قال) ومن ولد أحيحة عبد الرحمن بن أبي ليلى ومن أشرف أهل الكوفة صاحب رأي، ومن ولده محمد بن عبد الرحمن ولي القضاء " وفي الفهرست لابن النديم: " ابن أبي ليلى وهو محمد بن عبد الرحمن بن أبي ليلى، واسم أبي ليلى يسار من ولد أحيحة بن الجلاح و قيل: انه كان مدخول النسب، قال عبد الله بن شبرمة يهجو: وكيف ترحى لفصل القضاء * ولم تصب الحكم في نفسكا فتزعم أنك لابن الجلاح * وهيهات دعواك من أصلكا وولي القضاء لبني امية وولد العباس، وكان يفتي بالراي قبل أبي حنيفة، ومات سنة ثمان وأربعين ومائة وهو بلى القضاء لابي جعفر، وله من الكتب كتاب الفرائض ". أقول: بين كلاميهما تناقض من جهة وهى أن ابن دريد نسب الراي إلى عبد الرحمن ولكن ابن النديم نسبه إلى محمد بن عبد الرحمن، فتدبر. وفي تقريب التهذيب (في باب الكني): " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٥]

قال: خطب على عليه السلام بالنهروان ١ ثم اتفقا يزيد أحدهما حرفاً وينقص حرفاً والمعني واحد. قال: خطب فحمد الله وأثنى عليه ثم قال:

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " " ابن أبي ليلى هو عبد الرحمن وابناه محمد وعيسى وابن ابنه عبد الله بن عيسى " وفي باب الاسماء منه: " محمد بن عبد الرحمن بن أبي ليلى الانصاري الكوفي القاضي أبو عبد الرحمن صدوق سيئ الحفظ جدا من السابعة، مات سنة ثمان وأربعين [ومائة] / ٤ ". وفي تهذيب - التهذيب في ترجمته: " روى عن المنهال بن عمرو، وروى عنه ابنه عمران " وأما ابنه عمران ففي تقريب التهذيب: " عمران بن محمد بن عبد الرحمن بن أبي ليلى مقبول من الثامنة / ت ق " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عن أبيه وروى عنه ابنه محمد ". أقول: فعلى هذا يحتمل اما أن تكون كلمة " أحمد " المذكورة في السند محرقة عن " محمد " ففي تقريب التهذيب: " محمد بن عمران بن محمد بن عبد الرحمن بن أبي ليلى أبو عبد الرحمن الكوفي صدوق من العاشرة / بخ ت " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عن أبيه " وفي ترجمته المذكورة فيه أيضاً: " قال أبو حاتم كوفي صدوق أملي علينا كتاب الفرائض عن أبيه عن ابن أبي ليلى عن الشعبي من حفظه، لا يقدم مسألة على مسألة " وأما أن يكون أحمد ابناً آخر لعمران المذكور مجهولاً غير مذكور في كتب الرجال. ثم ان ابن أبي ليلى المذكور في السند من رواة الشيعة أيضاً وعده الشيخ (ره) في رجاله من أصحاب الصادق (ع) فمن أراد الخوض في ترجمته

فليراجع كتب رجال الشيعة. ٢ - في تاج العروس: المنهال بن عمرو الاسدي محدث " وفى تقريب التهذيب: " المنهال بن عمرو الاسدي مولاهم الكوفي صدوق ربما وهم من الخامسة / خ ٤ " ونقل المامقاني (ره) في تنقيح المقال عن رجال الشيخ (ره) كونه من أصحاب الحسين والسجاد والباقر والصادق عليهم السلام بعناوين مختلفة فراجع ان شئت.

١ - في القاموس: " النهروان بفتح النون وتثنية الراء وبضمها ثلاث قرى أعلى و - أوسط وأسفل، هن بين واسط وبغداد " وفى تاج العروس في شرحه: " وكان بها وقعة لأمير المؤمنين على - رضي الله عنه - مع الخوارج مشهورة ".

[٦]

أيها الناس أما بعد ١ أنا ففأت عين الفتنة ٢ ولم يكن أحد ليجترئ عليها غيري ٣.

١ - كذا في النسخة صريحا، وقول الراوى " خطب " يقتضي وجودهما فان الخطبة تستلزم على عادة الخطباء وجود الكلمتين، ألا ترى قول سبحان بن وائل يقول: " لقد علم الحي اليمانون أننى * إذا قلت: أما بعد، انى خطيبها " وعلى هذا فالفاء محذوفة من الجملة الواقعة بعدها على ما هو القاعدة، قال ابن مالك: أما كمهمايك من سئ وفا * لتلوتلوا وجوبا ألفا وحذف ذي الفاء شذ في نثر إذا * لم يك قول معها قد نبذا وقال السيوطي في البهجة المرضية في شرحهما: " نبذ أي حذف كقوله عليه الصلاة والسلام: أما بعد ما بال رجال، فان كان معها قول وحذف جاز حذف الفاء بل وجب كقوله تعالى: فأما الذين اسودت وجوههم: أكفرتم بعد إيمانكم، أي فيقال لهم: أكفرتم " وقال الحكيم (ره) وهو من المحشين للكتاب المذكور والمعلقين عليه: " تمام الحديث [المذكور] يشترطون شروطا ليست في كتاب الله، هكذا في صحيح البخاري، فقوله (ص): ما بال، الاصل: أما بعد فما بال، فحذف الفاء " ومن أراد التفصيل في ذلك فليراجع شرح العسقلاني أو القسطلاني أو غيرهما من شروح البخاري ونظائرها، وهنا بيانات مفيدة لعلماء اللغة ونقلناها في تعليقات آخر الكتاب فراجع (انظر التعليقة رقم ٥). ٢ - في شرح النهج: " ففأت عينه أي يخفتها، وتففأت السحابة عن مائها تشفقت، وتففأ الدم والقرح، ومعنى ففنه عليه السلام عين الفتنة اقدمه عليها حتى أطفأ نارها كأنه جعل للفتنة عينا محدقة يهايبها الناس فأقدم هو عليها ففقا عينها فسكنت بعد حركتها وهيجانها، وهذا من باب الاستعارة " ٣ - في نهج البلاغة بعدها: " بعد أن ماج غيبيها واشتد كلبها " وعلل ابن أبي الحديد هذا الكلام في شرح النهج (ج ٢، ص ١٧٥) وبين وجهه بشرح مبسوط وبيان مستوفى (وقال فيما قال): " وقد روى ابن هلال صاحب كتاب الغارات أنه (أي الحسن - عليه السلام -) كلم أباه في قتال أهل البصرة بكلام أغضبه فرماه بيضة حديد عقرت ساقه فعولج منها شهرين " . أقول: كأنه نقل الحديث من غير كتاب الغارات كما هو الظاهر عبارته.

[٧]

وفي حديث ابن أبي ليلى: لم يكن ليففأها أحد غيري ولو لم أك فيكم ما قوتل أصحاب الجمل وأهل النهروان، وأيم الله لو لا أن تنكلوا ١ وتدعوا العمل لحدثتكم بما قضى الله على لسان نبيكم صلى الله عليه وآله لمن قاتلهم مبصرًا لضلالتهم عارفاً للهدى الذى نحن عليه. ثم قال: سلونى قيل أن تفقدونى ٢ إنى ميت أو مقتول بل قتلا، ٣ ما ينتظر أشقاها أن يخضبها من فوقها بدم [وضرب بيده إلى لحيته ٤] والذى نفسى بيده لا تسألونى عن شئ فيما بينكم وبين الساعة ولا عن فئة تضل مائة

١ - هذه الكلمة قرئت في بعض موارد نقلها: " تتكلموا " على ان تكون جمع مخاطب من باب التفعّل من " كلم "، وفى بعض الموارد الأخر: " تنكلوا " على ان تكون جمع مخاطب من باب الافتعال من " وكل "، ولكل معنى صحيح مناسب لكن الاصح الانسب ما ذكرناه، والدليل عليه نص عبارة حديث نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب اخبار النبي (ص) بقتال الخوارج (ص ٥٩٧) عن جامع الاصول نقلًا عن صحيح

مسلم وأبي داود وهى: " لو يعلم الجيش الذين يصيبونهم ما قضى لهم على لسان نبينهم لنكلوا عن العمل " وقال المجلسي (ره) في بيانه للحديث: لنكلوا عن العمل أي امتنعوا وتركوه اتكالا على هذا العمل وثوابه " وقال المجلسي (ره) أيضا في ثامن البحار في باب اخبار النبي (ص) بقتال الخوارج وكفرهم (ص ٥٩٩، س ٣٣): " في كتاب صفين للواقدي عن علي (ع): " لو لا أن تطروا فتدعوا العمل لحدثكم بما سبق على لسان رسول الله (ص) لمن قتل هؤلاء " وله نظائر في المضمون. ٢ - في البحار نقلا عن الغارات بتكرار هذه الفقرة وتوسيط " سلونى عما شئتم " بينهما هكذا: " سلونى قبل أن تفقدوني، سلونى عما شئتم، سلونى قبل أن تفقدوني " (انظر ج ٨، ص ٦٠٦) وفى رواية سليم بن قيس على ما نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار (ج ٨، ص ٧٢٣): " سلونى عما شئتم قبل ان تفقدوني " ونقلت الرواية بألفاظ شتى وعبارات مختلفة لكن المعنى في كلها واحد. ٣ - تأتى هذه القطعة من الرواية في موردتين آخرين من الكتاب أيضا، أحدهما في باب دخوله (ع) الكوفة، وثانيهما في باب سيرته (ع) في نفسه. ٤ - هذه الزيادة من البحار نقلا عن الغارات (ج ٨، ص ٦٠٦، س ٥).

[٨]

أو تهدي مائة ١ إلا نبأتكم بناعقها وسائقها. فقام إليه رجل فقال: حدثنا يا أمير المؤمنين عن البلاء قال: إنكم في زمان إذا سأل سائل فليعقل، وإذا سئل مسؤل فليثبت، ألا وإن من ورائكم أمورا أتتكم جللا مزوجا ٢ وبلاء مكلحا ٣ مبلحا ٤، والذي فلق الحبة وبرأ النسمة إن لو فقد تمونى ونزلت كرائه ٥ الامور وحقائق البلاء لقد أطرق كثير من السائلين وفشل كثير من المسؤولين ٦ وذلك إذا قلصت ٧ حربكم

١ - قال ابن الحديد في شرح النهج: " فان قلت: لماذا قال: عن فئة تهدي مائة، وما فائدة التقييد بهذا العدد ؟ قلت: لان ما دون المائة حقير تافه لا يعتد به ليذكر ويخبر عنه فكأنه قال: مائة فصاعدا " ٢ - في البحار: " الجلل " محرقة الامر العظيم، و " مزوجا " أي مقرونا بمثله " ٣ - في النهاية: " في حديث علي: ان من ورائكم فتنا وبلاء مكلحا مبلحا أي يكلح الناس لشدته، والكلوخ العيوس، يقال: كلح الرجل وأكلحه الهم " وفي البحار: " الكلوخ العيوس يقال: كلح وأكلح " ٤ - في الاصل وفى البحار " ملحا " من اللجاج ففى النهاية لابن الاثير نقلا عن غريب الحديث للهروى: " فيه: لا يزال المؤمن معتقا صالحا ما لم يصب دما حراما فإذا أصاب دما حراما بلح [بتشديد اللام]، ويلح الرجل إذا انقطع من الاعياء فلم يقدر أن يتحرك، وقد أبلحه السير فانقطع به، يريد به وقوعه في الهلاك باصابة الدم الحرام وقد تخفف اللام (إلى ان قال نقلا عن الهروى): ومنه حديث علي: ان من ورائكم فتنا وبلاء مكلحا مبلحا أي معيبا " ٥ - كذا في النهج لكن في الاصل وفى البحار: " كراهية "، وفى البحار: " الكريهة النازلة، وكرائه الامور المصائب التي تكرهها النفوس " ٦ - في شرح النهج: " فشل جبن، فان قلت: أما فشل المسؤول فمعلوم، فما الوجه في اطراق السائل ؟ - قلت: لشدة الامر وضعوبته حتى أن السائل ليهت ويدهش فيطرق ولا يستطيع السؤال " ٧ - قال المجلسي (ره) في البحار (ج ٨، ص ٦٠٦): " قلصت بالتشديد أي انضمت واجتمعت، وبالتخفيف أي كثرت وتزايدت، من: قلصت البئر إذا ارتفع ماؤها " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٩]

وشمرت عن ساق ١ وكانت الدنيا بلاء عليكم وعلى أهل بيتي حتى يفتح الله لبقية الابرار، فانصروا قوما ٢ كانوا أصحاب ربايات يوم بدر ويوم حنين تنصروا وتوجروا، ولا تسبقوهم فتصرعكم البلية. فقام إليه رجل آخر فقال: يا أمير المؤمنين حدثنا عن الفتن، قال: ان الفتن ٣ إذا أقبلت شبهت ٤ وإذا أدبرت نبهت ٥، يشبهن ٦ مقبلات و

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " وقال أيضا في ذلك المجلد لكن في باب ما جرى من الفتن من غارات أصحاب معاوية على أعماله (ع) (ص ٦٩٤) ما نصه: " وقلصت بالتشديد أي اجتمعت وانضمت، والحرب إذا كانت في موضع واحد تكون أشد وأصعب، ويكون التشديد للمبالغة، وهى بالتخفيف بمعنى ارتفعت فالمراد شدتها

وكثرتها، ويقال بالتشديد بمعنى استمرت في المضى، ويقال: قلص قميصه فقلص تقليصاً أي شمر لازم متعد، وفي بعض النسخ "قلصت حريكم عن ساق" بدون كلمة "شمرت" و"بروى" إذا قلصت عن حريكم "بالتخفيف أي إذا انكشفت كراته الامور عن حريكم". أقول: بيانه هذا (المذكور في ص ٦٩٤ من ثامن البحار) ملخص مما في شرح النهج لابن أبي الحديد (انظر ج ٢، ص ١٧٧).

١ - في شرح النهج: "وشمرت عن ساق، استعارة وكناية يقال للجاد في أمره: قد شمر عن ساق، وذلك لأن سبوع الذيل معثرة، ويمكن أن يجرى اللفظ على حقيقته وذلك أن قوله تعالى: يوم يكشف عن ساق، فسروه فقالوا: الساق الشدة فيكون قد أراد بقوله (ع): وشمرت عن ساق أي كشفت عن شدة ومشقة" وأضاف إلى ذلك في البحار (ج ٨، ص ٦٩٤) "وقيل: كشف الساق مثل في اشتداد الامر وصعوبة الخطب، وأصله: تشمير المخدرات عن سوقهن في الحرب، وقيل: يكشف عن ساق، أي عن أصل الامر وحقيقته بحيث يصير عياناً". ٢ - في البحار: "أقواماً". ٣ - كذا في النهج لكن في الاصل والبخار: "الفتنة". ٤ - قال المجلسي (ره) في البحار: "قوله (ع): [شبهت] على المعلوم أي جعلت نفسها أو الامور الباطلة شبيهة بالحق، أو على المجهول، أي أشكل أمرها والتبس على الناس، وقوله (ع): [نبهت] أي أيقظت القوم من النوم وأظهرت بطلانها عليهم،" بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[١٠]

يعرفن مدبرات، ان الفتن تحوم كالرياح يصبين بلدا ويخطئن اخرى، ألا ان أخوف الفتن عندي عليكم فتنة بنى امية، انها فتنة عمياء مظلمة مطينة ١ عمت فتنتها وخصت بليتها، وأصاب البلاء من أبصر فيها، وأخطأ البلاء من عمى عنها، يظهر أهل باطلها على أهل حقها، حتى يملأ الارض عدوانا وظلما وبدعا، وان أول من يضع جبروتها ويكسر عمدتها وينزع أوتادها الله رب العالمين، وأيم الله لتجدن بنى امية أرباب سوء لكم بعدى كالناب الضروس ٢ تعض بفيها وتخطب بيديها وتضرب برجليها وتمنع درها ٣، لا يزالون بكم ٤ حتى لا يتركوا في مصركم الا تابعاً لهم أو غير صار ٥، ولا يزال بلاؤهم بكم حتى لا يكون انتصار ٦ أحدكم

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية [ينكرن] أي لا يعرف حالهن " وقال ابن أبي الحديد في شرح النهج: " ان الفتن إذا أقبلت شبهت، معناه أن الفتن عند اقبالها وابتداء حدوثها يلتبس أمرها ولا يعلم الحق منها من الباطل إلى أن تنقضي وتدبر، فحينئذ ينكشف حالها ويعلم ما كان مشتبهاً منها، ثم أكد عليه السلام هذا المعنى بقوله: ينكرن مقبلات ويعرفن مدبرات، ومثال ذلك فتنة الجمل وفتنة الخوارج كان كثير من الناس فيهما في مبدأ الامر متوقفين واشتبه عليهم الحال ولم يعلموا موضع الحق إلى ان انقضت الفتنة ووضعت الحرب أوزارها بان لهم صاحب الضلالة من صاحب الهداية". ٥ - في الاصل: " استقرت". ٦ - في النهج: " ينكرن".

١ - في البحار: " أي مخفية " أقول: هو من قولهم: " طان الحائط والبيت = طلاه بالطين، ومثله: طينه تطييناً " وهو كناية عن اختفاء الشئ واستتاره كما هو الظاهر. ٢ - في البحار: " الناب الناقة المسنة، والضروس السينة الخلق تعض حالها". ٣ - في البحار: " الدر اللبن ويقال لكل خير على التوسع". ٤ - في البحار: " لا يزالون بكم = يؤذونكم بأنواع الأذى حتى لا يبقى منكم الا من ينفعهم في مقاصدهم، أو لا يضرهم بانكار المنكرات عليهم". ٥ - في النهج: " غير ضائر" وقال المجلسي (ره) في البحار: " الضائر المضر " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[١١]

منهم الامثل انتصار العبد من ربه، إذا رآه أطاعه وإذا توارى عنه شتمه، وأيم - الله لو فرقوكم تحت كل حجر لجمعكم الله لشمر يوم لهم، ألا ان من بعدى جماع ١ شتى، ألا ان قبلتكم واحدة، وجحكم

واحد، وعمرتكم واحدة، والقلوب مختلفة، ثم أدخل أصابعه بعضها في بعض. فقام رجل فقال: ما هذا يا أمير المؤمنين؟ قال: هذا هكذا، يقتل هذا هذا، ويقتل هذا هذا، قطعاً جاهلية ليس فيها هدى ولا علم يرى، نحن أهل البيت منها بمنجاة ٢ ولسنا فيها بدعاة. فقام رجل فقال يا أمير المؤمنين: ما نضع في ذلك الزمان؟ قال: انظر وأهل بيت نبيكم فان لبوا فالبدا ٢ وان استصرخوكم فانصروهم توجروا، ولا تسبقوهم فتصرعكم البلية. فقام رجل آخر فقال: ثم ما يكون بعد هذا يا أمير المؤمنين؟

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " ففى النهاية لابن الاثير: " في حديث الرؤيا: لا تضارون في رؤيته، من ضاره يضره ضيرا أي ضره، لغة فيه " ٦ - في البحار " الانتصار = الانتقام."

١ - في ثامن البحار (ص ٦٠٦): " وجماع الناس كرمان أخلاطهم من قبائل شتى، وكل ما تجمع وانضم بعضه إلى بعض " ٢ - في البحار " المنجاة موضع النجاة، والغرض خلاصهم من لحوق الآثام والمتابعة في الدعوة إلى الباطل لا الخلاص من الآذية " ٣ - في البحار: " لبد كنصر وفرح أقام ولزق " وفى النهاية بعد ذكر شئ من معاني " لبد " ومنه حديث حذيفة وذكر فتنة فقال: البدوا ليود الراعي على عصاه لا يذهب بكم السيل، أي الزموا الأرض واقعدوا في بيوتكم لا تخرجوا منها فتهلكوا وتكونوا كمن ذهب به السيل، يقال: لبد بالأرض والبد بها إذا لزمها وأقام، ومنه حديث على قال لرجلين أتياه يسألانه: البدا بالأرض حتى تفهما، أي أقيما "

[١٢]

قال: ثم ان الله تعالى يفرج الفتن برجل منا أهل البيت كتفريج الاديم ١، بأبي ابن خيرة الاماء ٢ يسومهم خسفا ٣ ويسقيهم بكأس مصبرة ٤، فلا يعطيهم الا السيف هرجا هرجا، يضع السيف على عاتقه ثمانية أشهر، وود قريش ٦ عند ذلك بالدنيا وما فيها لو يرونى مقاما واحدا قدر حلب شاة أو جزر جزور ٧ لاقبل منهم بعض ٨ الذي يرد عليهم حتى تقول قريش: لو كان هذا من ولد فاطمة لرحمنا،

١ - في البحار: " كتفريج الاديم " الاديم الجلد، وتفريجه أي الجلد عن اللحم، ووجه التشبه انكشاف الجلد عما تحته من اللحم، ويحتمل أن يكون المراد بالاديم الجلد الذي يلف - الانسان فيه للتعذيب لانه يضغطه شديدا إذا جف، وفي تفريجه راحة " ٢ - في شرح النهج والبخارى: " ابن خيرة الاماء القائم عليه السلام " ٣ - في البحار: " يسومهم خسفا أي يوليهم ويكلفهم ويلزمهم، والخسف النقصان والهوان. ٤ - في البحار: " المصبرة الممزوجة بالصر المر، وقيل أي المملوءة إلى أصبارها أي جوانبها " ٥ - في البحار: " في النهاية: فيه بين يدي الساعة هرج أي قتال واختلاط، وأصل الهرج الكثرة في الشئ والاتساع " ٦ - في البحار نقلا عن شرح النهج: " هو إشارة إلى ظهور دولة بنى العباس، وقد روى في السير أن مروان بن محمد وهو آخر ملوك بنى أمية قال يوم الزاب لما شاهد عبد الله بن محمد بن علي بن عبد الله بن العباس بازائه في صف خراسان: لوددت أن علي بن أبي طالب تحت هذه الراية بدلا من هذا الفتى، ويحتمل أن يكون التمنى عند قيام القائم عليه السلام " ٧ - أقول: هنا كلام لابن أبي الحديد نفيس جدا نقله في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ٦). ٧ - في البحار: " الجزور الناقة التى تجزر " ٨ - أورد الرضى (ره) في النهج مكان الجملة هذه: " لاقبل منهم ما أطلب اليوم بعضه فلا يعطونني " وقال المجلسي (ره) في شرح العبارة ما نصه: " قوله (ع): ما أطلب اليوم بعضه، أي الطاعة والانقياد أي يتمنون أن يرونى فيطيعونني اطاعة كاملة وقد رضيت منهم اليوم بأن يطيعوني اطاعة ناقصة فلم يقبلوا "

[١٣]

فيغريه ١ الله بينى امية فيجعلهم ملعونين أينما ثقفوا اخذوا وقتلوا
تقتيلا ٢ * سنة الله في الذين خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله
تديلا ٣.

١ - في المصباح المنير: " غرى بالشئ غرى من باب تعب اولع به من حيث لا يحمله
عليه حامل، وأغريته به اغراء فأغرى به بالبناء للمفعول، والاسم الغراء بالفتح والمد "
وفي مجمع - البحرين: " قوله: تعالى: لغرينك بهم أي لنسلطنك عليهم يعنى ان لم
ينته المنافقون عن عداوتهم لأمرنك أن تفعل بهم ما يسؤوهم ويضطرهم إلى طلب
الجلاء من المدينة فسمى ذلك اغراء وهو التحريش على سبيل المجاز " وقال في "
حريش ": التحريش الاغراء بين القوم والكلاب و تهيج بعضها على بعض، ومنه الحديث:
فلما جاء أبي حريشه على، وحديث على (ع): فذهب إلى رسول الله (ص) محرشا
على فاطمة، أراد بالتحريش هنا ما يوجب عتابها ". أقول: قوله (قدس سره) في
تفسير " لغرينك " ناظر إلى تمام الآية وهى: " لئن لم ينته المنافقون والذين في
قلوبهم مرض والمرجفون في المدينة لغرينك بهم ثم لا يجاورونك فيها الا قليلا " (آية
٦٠ سورة الاحزاب) ويعلم من ذكره (ع) الايتين التاليتين لهذه الآية بعدها في آخر
الخطبة أنه (ع) أخذ الكلمة من الآية المذكورة بعنوان الاقتباس ولذا ذيل قوله بذكر
الايتين التاليتين لها، فتدبر. ٢ - هي مع ما بعدها آية ٦١ و ٦٢ من سورة الاحزاب. ٣ -
نقلها المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب قتال الخوارج واحتجاجاته (ص ٦٠٥ -
٦٠٦) موردا بعدها بيانا للغاتها قائلا في آخر البيان: " أقول: وقد مضى بعض هذه
الخطبة مشروحا ". أقول: هذا المورد المشار إليه لم أظفر به فيما تقدم من المجلدات
ولكن شرحة فيما يأتي، ففي المجلد نفسه (ج ٨) شرح الخطبة (بعد نقلها عن النهج
للرضي فانه (ره) نقل فيه منتخبا من الخطبة وهو معظمها) شرحا مفصلا مبسوطا
في باب ما جرى من الفتن (ص ٦٩٣ - ٦٩٤) ونقل الخطبة أيضا في المجلد الثامن في
باب نوادر ما وقع في أيام خلافته عن كتاب سليم بن قيس (ص ٧٢٣ - ٧٢٤) قائلا
بعده: " كتاب الغارات لابراهيم بن محمد الثقفى (إلى ان قال: وساق الحديث نحو
حديث سليم إلى قوله: ولن تجد لسنة الله تديلا) " مع بيان مفصل للخطبة، ونقل
الخطبة أيضا في المجلد التاسع في باب معجزات كلامه (ص ٥٩٢ - ٥٩٤) مع تبين
مفصل للغاتها وبيان مبسوط لمشكلاتها " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٤]

حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا إبراهيم، قال: أخبرني
إبراهيم * (هامش) " بقية الحاشية من الصفحة الماضية " ونقل هنا
بيانات مفيدة جدا عن ابن أبي الحديد وقال نقلنا عنه هنا وكذلك فيما
أشرنا إليه (ج ٨، ص ٦٩٣ - ٩٦٤): " وهذه الخطبة ذكرها جماعة من
أصحاب السيرة وهى متداولة منقولة مستفيضة خطب بها على -
عليه السلام - بعد انقضاء أمر النهروان وفيها ألفاظ لم يوردها الرضى
فذكر الالفاظ المتروكة وأخرها: لن تجد لسنة الله تديلا " والالفاظ
المتروكة كلها موجودة في كتاب الغارات وقال في آخر بيانه " أقول:
أوردت تمام تلك الخطبة برواية سليم بن قيس في كتاب الفتن ".
ونقل الشيخ الحر العاملي (ره) في كتابيه " وسائل الشيعة، وإثبات
الهداة " قطعات من الخطبة، أما الوسائل ففي باب حكم الخروج
بالسيف من كتاب الجهاد (ج ٢ من طبعة أمير بهادر، ص ٢٢٣) ما
نصه: " ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفى في كتاب الغارات عن
اسماعيل بن أبان عن عبد الغفار بن القاسم عن المنصور بن عمرو
عن زر بن حبيش عن أمير المؤمنين، وعن أحمد بن محمد بن أبي
ليلى عن أبيه عن ابن أبي - ليلى عن المنهال بن عمرو عن زر بن
حبيش قال: خطب على (ع) بالنهروان (إلى أن قال) فقام رجل فقال:
يا أمير المؤمنين حدثنا عن الفتن فقال: ان الفتنة إذا أقبلت شبهت،
ثم ذكر الفتن بعده (إلى أن قال) فقام رجل فقال: يا أمير المؤمنين ما
نصنع في ذلك الزمان ؟ - قال: انظروا أهل - بيت نبيكم فان لبدوا
فالبدوا وان استصروكم فانصروهم توجروا، ولا تسبقوهم فتصروكم
البلية، ثم ذكر حصول الفرج بخروج صاحب الامر " وأما اثبات الهداة
ففى المجلد الخامس ص ٣٠ ما نصه: " وروى ابراهيم بن محمد بن
سعيد الثقفى في كتاب الغارات قال: حدثنا اسماعيل بن أبان عن
عبد الغفار بن القاسم عن المنصور بن عمر وعن زر بن حبيش عن
أمير المؤمنين (ع) وذكر خطبة يقول فيها: انى ميت أو مقتول بل قتلا
ما ينتظر أشقاها ان يخضبها من فوقها بدم (إلى أن قال) أما والله

لتجدن بنى امية (الحديث إلى قوله) أو غير ضائر " ثم قال بعده: " وعن أبى حمزة عن أبيه قال سمعت عليا (ع) يقول: تالله لتخضبن هذه من دم هذه يعنى لحيته من رأسه، ورواه بأسانيد اخر ". أقول: هذه الخطبة من أمهات خطب أمير المؤمنين عليه السلام ومشمئلة على اخباره (ع) فيها بأمور واقعة بعده (ع)، وفى ذيلها بناء على رواية سليم زيادات لم نذكرها هنا " بقية الحاشية في الصفحة الآتية

[١٥]

ابن المبارك البجلي وإبراهيم بن العباس البصري الأزدي ٢ أبيهما حدثنى بهذا الحديث عن ابن المبارك ٣ قال: حدثنا بكر بن عيسى ٤ قال: حدثنا إسماعيل بن

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " خوف الاطالة فمن أرادها فليطلبها من كتاب سليم أو ثامن البحار باب النوادر (ص ٧٢٣ - ٧٢٤) ومن ثم خاض الشراح في شرحها وأطنبوا الكلام بما تقتضيه الخطبة، ولما كان هذا المقام لا يسع شرحها اقتصرنا بما ذكرناه والا كانت الخطبة من مصاديق قول من قال بالفارسية: " بايد درين حديث نوشتن كتابها ". ولما كان الاكتفاء بما ذكرنا هنا غير واف بشرح الخطبة وكشف اللثام عن وجه معانيها بنينا الامر على أن ننقل كلامين مهمين من المجلسي (ره) وابن أبى الحديد في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله. (فراجع التعليقة رقم ٦).

١ - في جامع الرواة للاردبيلي (ره) نقلا عن النجاشي ورجال الشيخ: " ابراهيم بن المبارك له كتاب " وهو واقع في طرق روايات كثيرة في الكتاب. ٢ - لعل المراد منه من ذكره ابن سعد في الطبقات عند ذكره البغداديين (ج ٧ القسم الثاني ص ٧٥ من طبعة اروبا) بقوله: " ابراهيم بن العباس ويكنى ابا اسحاق ويعرف بالسامري روى عن أبي اويس وشريك وغيرهما وكان قد اختلط في آخر عمره فحجبه أهله في منزله حتى مات " وذكر ترجمته الخطيب في تاريخ بغداد على سبيل التفصيل (انظر ج ٦، ص ١١٦). ٣ - كأن المراد به عمرو بن المبارك أبو ابراهيم الآتى ذكره في مثل السند في باب استنفاه (ع) الناس (انظر الحديث الثالث من الباب) وأما ترجمته فلم نظفر بها في مظانها. ٤ - في تقريب التهذيب: " بكر بن عيسى الراسبي بمهملة ثم موحدة أبو بشر البصري ثقة من التاسعة، مات سنة أربع ومائتين / س " وفى القاموس: " وبنو راسب حى ". وفى تاج العروس في شرحه: " منهم في الأزدي راسب بن مالك بن ميدعان بن مالك بن نصر بن الأزدي " وفى الاشتقاق لابن دريد: " ومن قبائل جرم بن ريان بنو راسب بطن بالبصرة، وفى الأزدي راسب بن الحارث بن عبد الله بن الأزدي " وفى جامع الرواة وتنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ: " بكر بن عيسى أبو زيد البصري الاحول، اسند عنه من أصحاب الصادق (ع) " أقول: المتبادر من العبارات اتحادهما والاختلاف في الكنية لا ينافيه لتحقق كنيته في كثير من الرواة.

[١٦]

خالد ١ البجلي عن عمرو بن قيس ٢ عن المنهال بن عمرو عن زر بن حبيش الاسدي أنه قال: سمعت عليا عليه السلام يقول: أنا فقات عين الفتنة، ولو لا أنا ما قوتل أهل النهروان ولا أصحاب الجمل، ولو لا أنني أخشى أن تنكوا فتدعوا العمل لآخبرتكم بالذى قضى الله على لسان نبيكم لمن قاتلهم مبصرا بضلالهم عارفا للهدى الذى نحن عليه ٣.

١ - كذا في الاصل والظاهر أنه " اسماعيل بن أبي خالد " ففي تقريب التهذيب: " اسماعيل بن أبي خالد الاحمسي مولاهم البجلي ثقة ثبت من الرابعة، مات سنة ست وأربعين [ومائة] ع / " وهو يروى عن عمرو بن قيس كما يأتي التصريح به عن علماء الرجال، ونقل المامقاني (ره) في تنقيح المقال عن رجال الشيخ عد الرجل من

أصحاب الباقر والصادق عليهما السلام، وكذلك عن النجاشي وفهرست الشيخ بهذا العنوان: "اسماعيل بن أبي خالد محمد بن مهاجر بن عبيد الأزدي، روى أبوه عن أبي جعفر (ع) وروى هو عن أبي - عبد الله (ع) وهما ثقتان من أصحابنا الكوفيين " وفي جامع الرواة مثله. ٢ - في تقريب التهذيب: " عمرو بن قيس الملائي بضم الميم وتخفيف اللام والمد أبو عبد الله الكوفي ثقة متقن عابد من السادسة، مات سنة بضع وأربعين [ومائة] / بخ م ٤ " وفي تهذيب التهذيب: " روى عن أبي إسحاق السبيعي وعكرمة والمنهال بن عمرو (إلى أن قال) وروى عنه اسماعيل بن أبي خالد وهو أكبر منه (إلى آخر ما قال) ". وفي تهذيب التهذيب الكمال: " عمرو بن قيس الملائي أبو عبد الله الكوفي عن عكرمة وعون بن أبي جحيفة، وعنه اسماعيل بن أبي خالد مع تقدمه والثوري، وثقة أبو حاتم ". وفي تنقيح المقال وجامع الرواة: " عمرو بن قيس أبو عبد الله الملائي الكوفي عده الشيخ (ره) في رجاله من أصحاب الصادق عليه السلام ". ٣ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب قتال الخوارج (ص ٦٠٣، س ٢٤) ونقله الطبري في تاريخه نقلاً عن أبي مخنف (ج ٦، ص ٥٠) باختلاف يسير في العبارة، وكذا نقله ابن الأثير في كامل التواريخ تحت عنوان " قبل ذي الندية " (ج ٣، ١٣٩). وقال أبو نعيم الاصبهاني في حلية الأولياء (ج ٤، ص ١٨٦) في ترجمة ز بن حبيش: " حدثنا أبو عمرو بن حماد حدثنا الحسن بن سفيان حدثنا محمد بن عبيد النحاس " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٧]

في غنى ١ وباهلة ٢ حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا أبراهيم قال: حدثني عبيد بن

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " حدثنا أبو مالك عمرو بن هاشم عن ابن أبي خالد أخبرني عمرو بن قيس عن المنهال بن عمرو عن زر أنه سمع علياً (ع) يقول: أنا فقات عين الفتنة لو لا أنا ما قتل أهل النهر وأهل الجمل، ولو لا أن أخشى أن تتركوا العمل لأنأتكم بما قضى الله على لسان نبيكم (ص) لمن قاتلهم مبصرًا ضلالتهم عارفاً للهدى الذي نحن فيه " غريب من حديث المنهال وعمرو واسماعيل بن أبي خالد لم نكتبه إلا بهذا الاسناد ."

١ - في الصحاح: " الغنى مقصورا اليسار تقول منه: غنى فهو غنى، وغنى أيضا [أي على زنة فعيل] حتى من غطفان " وفي الاشتقاق لابن دريد عنه ذكره قبائل سعد بن قيس عيلان (ص ٢٦٩): " فمن قبائل سعد أعصر بن سعد وهو أبو غنى وباهلة والطفاوة (إلى أن قال) فمن رجال غنى وهو فعيل من الغنى غنى المال مقصور (إلى آخر ما قال) ". ٢ - في الصحاح: " باهلة قبيلة من عيلان وهو في الأصل اسم امرأة من همدان تحت معن بن أعصر بن سعد بن قيس عيلان فنسب ولده إليها، وقولهم: باهلة بن أعصر إنما هو كقولهم: تميم بنت مر فالتذكير للحى والتأنيث للقبيلة، سواء كان الاسم في الأصل لرجل أو امرأة ". وفي الاشتقاق لابن دريد عنه ذكره قبائل سعد بن قيس عيلان (ص ٢٧١): " وأما معن بن أعصر فولد قتيبة ووائلًا وحناةً وأودا وحضنتهم كلهم باهلة وهي زعموا امرأة من مذحج أو من همدان (إلى أن قال) واشتقاق باهلة من قولهم: أبهلت الناقة إذا حللت صرارها والناقة باهل، والقوم مبهلون، والبهلة اللعنة من قولهم: عليه بهلة الله أي لعنة الله، وفي التنزيل نبتل أي نتلاعن ". وفي اللباب لابن الأثير: " الباهلى بفتح الباء المنقوطة بواحدة وكسر الهاء واللام، هذه النسبة إلى باهلة، وهي باهلة بن أعصر بن سعد بن قيس عيلان بن مضر، كان العرب يستنكفون من الانتساب إلى باهلة كأنها ليست فيما بينهم من الاشراف حتى قال قائلهم: " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٨]

سليمان النخعي ١ قال: حدثني سعيد الأشعري ٢ قال: استخلف - على عليه السلام حين سار إلى النهروان رجلا من النخع يقال له: هانئ بن هوذة ٣ فكتب إلى علي عليه السلام ان غنيا وباهلة فتنوا، فدعوا الله عليك أن يظفر بك عدوك، قال: فكتب إليه

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " وما ينفع الأهل من هاشم * إذا كانت النفس من باهلة (إلى آخر ما قال) ". وفى المشتبه للذهبي (ص ١٤٤): " جديلة، قال أبو عبيدة: محارب وغنى وباهلة و فهم وعدوان وجديلة يد واحدة كلهم من مضر "

١ - لم نظفر بترجمة الرجل بهذا العنوان في مظانها، ومن المحتمل أن يكون المراد منه من ذكره ابن أبي حاتم الرازي في الجرح والتعديل (ج ٥، ص ٤٠٨) بقوله: " عبيد بن سليمان الباهلي أبو الحارث روى عن الضحاك (إلى آخر ما قال) " ويؤيده ما في ترجمة عبد الله بن الرومي الأتي ذكره نقلا عن تقريب التهذيب من أن " عبد الله بن فيروز الرومي الديلمي أخو الضحاك " فعليه يكون الرجل يروي تارة عن الضحاك كما في الجرح والتعديل، و آخر عن أخيه عبد الله كما في المتن لكن وصفه بالنخعي في السند وبالباهلي في ترجمته يبعده، فتدبر. ٢ - في تقريب التهذيب: " سعيد بن أبي بردة بن أبي موسى الأشعري الكوفي ثقة ثبت، وروايته عن ابن عمر مرسله، من الخامسة / ع ٣. " - لم نجد أحدا بهذا العنوان في مظانه لكن ذكر في كتاب صفين لنصر بن مزاحم والتاريخ للطبري وفى شرح النهج لابن أبي الحديد نقلا عن النصر رجل من أصحاب علي (ع) بعنوان " حيان بن هوزة النخعي " ونص عبارة نصر هكذا (ص ٥٤٢): " فلما رأى [الأشر] ذلك قال: أعيذكم بالله أن ترضعوا الغنم سائر اليوم، ثم دعا بفرسه وركب رابته وكانت مع حيان بن هوزة النخعي (إلى آخر ما قال) " ومثله عبارة الطبري وابن أبي الحديد (انظر وقائع ليلة الهرير ورفع المصاحف) فعلى هذا أما أن يكون " هانئ " مصحف " حيان " أو يكون " هانئ " أخا له والله العالم.

[١٩]

على عليه السلام: اجلهم ١ من الكوفة ولا تدع منهم أحدا ٢. قال عبيد الله ٣ بن سليمان: حدثنا عبد الله بن الرومي ٤ ان عليا عليه السلام قال: لا تجاوروني فيها بعد ثلاث ٥. حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا إبراهيم قال: وأخبرني علي بن قادم ٦ قال: أخبرني شريك بن عبد الله النخعي ٧ عن ليث ٨ عن أبي يحيى ٩ قال:

١ - ذكر اللغويون أن كلا من كلمتي " جلا " و " أجلى " مجردا ومزيدا لازم متعد فيمكن قراءة الكلمة بكلا الوجهين. ٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب قتال الخوارج (ص ٦٠٢، س ٢٧). ٣ - كذا في الاصل والظاهر أن " الله " زائدة بقرنية صدر السند. ٤ - في الانساب للسمعاني: " الرومي بضم الراء المهملة والميم بعد الواو (إلى ان قال) والمشهور بهذه النسبة عبد الملك بن عبد الله بن فيروز الرومي أخو عمر بن عبد الله من أهل البصرة يروي عن أبيه عن ابن عمر، روى عنه موسى بن اسماعيل التبوذكي " وفى تقريب التهذيب: " عبد الله بن فيروز الديلمي أخو الضحاك ثقة من كبار التابعين، ومنهم من ذكره في الصحابة / د س ق " وسيجيئ من ثامن البحار نقلا عن كتاب صفين لنصر بن مزاحم قول أمير المؤمنين (ع) لباهلة: خذوا عطائكم واخرجوا إلى الديلم، وهو يؤيد كونه ديلميا، فتدبر، وأما من ذكر ترجمته ابن أبي حاتم في الجرح والتعديل بعنوان " عبد الله بن الرومي أبي محمد اليمامي " فلا ينطبق على ما نحن فيه لبعده الطيقة. ٥ - هذا الجزء لم أجده منقولا من هذا الكتاب في مظانه من البحار وغيره وأما قوله " لا تجاوروني " ففي الاصل " لا تجاورني " [فيكون مؤكدا بنون التوكيد]، وعدم المجاورة كناية عن الحكم بالجلاء نظير قول الله تعالى " ثم لا يجاورونك فيها الا قليلا " ٦ - في تقريب التهذيب: " علي بن قادم الخزاعي الكوفي صدوق يتشيع من التاسعة، مات سنة ثلاث عشرة ومائتين أو قبلها / د ت ص " وفى تهذيب التهذيب: " علي بن قادم الخزاعي أبو الحسن الكوفي روى عن الأعمش (إلى ان قال) وشريك القاضي وغيرهم (إلى ان قال): ذكره ابن حبان في الثقات، وقال: مات سنة ٢١٣. " ٧ - قال المحدث القمي (ره) في كتاب الكنى والالقب تحت عنوان " النخعي " ما نصه: " وممن ينسب إلى النخع شريك بن عبد الله بن سنان بن أنس النخعي الكوفي ذكره " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٢٠]

سمعت عليا عليه السلام يقول: يا باهلة اغدوا خذوا حنكم مع الناس، والله يشهد أنكم تبغضوني وأنى أبغضكم ١. حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا إبراهيم قال: حدثني يوسف بن كليب المسعودي ٢ قال: حدثني معاوية بن هشام ٣ عن الصباح بن يحيى

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " ابن فتيبة والذهبي في رجال الشيعة، وكان ممن روى النص على أمير المؤمنين (ع) كما في الميزان للذهبي، ومن تتبع سيرته علم أنه يوالى أهل البيت - عليهم السلام - وقد روى عن أوليائهم علما جما، قال ابنه عبد الرحمن: كان عند أبي عشرة آلاف مسألة عن جابر الجعفي وعشرة آلاف غرائب، وقال عبد الله بن المبارك: شريك أعلم بحديث الكوفيين من سفبان، و كان عدوا لاعداء على (ع) سبئ القول فيهم (إلى آخر ما قال) ". أقول: بسط المامقاني (ره) القول في ترجمته في تنقيح المقال. ٨ - في تقريب التهذيب: " الليث بن أبي سليم بن زعيم بالزاي والنون ومصغرا، واسم أبيه أيمن وقيل: غير ذلك، صدوق، اختلط أخيرا ولم يتميز حديثه فترك، من السادسة، مات سنة ثمان وأربعين [ومائة] / خت م ٤ ". وفى تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عنه الثوري (إلى ان قال) وشريك ومحمد بن فضيل (إلى آخر ما قال) ". وفى جامع الرواة وتنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره): " أنه من أصحاب الباقر (ع) ". ويزيادة: " الاموى مولا لهم الكوفى " أنه من أصحاب الصادق (ع) ". ٩ - هذا الرجل لم أتمكن من تعيينه، فراجع مظانه ان شئت.

١ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب قتال الخوارج (ص ٦٠٣، ص ٢٨) ونقله أيضا في ثامن البحار عن كتاب نصر بن مزاحم (ص ٤٧٦، س ٢٩) هكذا: " وعن ليث بن أبي سليم قال: دعا على (ع) باهلة فقال: يا معشر باهلة اشهد الله أنكم تبغضوني وأبغضكم فخذوا عطاءكم واخرجوا إلى الديلم، وكانوا قد كرهوا أن يخرجوا معه إلى صفين ". وهو موجود في كتاب نصر (انظر ص ١٢٠ من طبعة القاهرة بتحقيق عبد السلام محمد هارون الا أن هناك: " عمر بن سعد عن ليث بن سليم، الحديث) ". ٢ - لم أظفر بذكر له في كتب الرجال الا أن المفيد (ره) نقل في المجلس السابع - " بقية الحاشية في الصفحة الآتية " (*).

[٢١]

المزني ١ عن الحارث بن حصيرة ٢ عن أصحابه عن علي عليه السلام أنه قال: ادعوا لى غنيا وباهلة وحيا آخر قد سماهم فليأخذوا أعطياتهم ٣ فوالذي فلق الحبة وبرأ النسمة مالهم في الاسلام نصيب [وانى لشاهد لهم في منزلي عند الحوض وعند المقام

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " عشر من مجالسه (وهو أماليه) رواية تشتمل على فضل على (ع) عن الرجل هكذا (ص ٨١ من طبعة النجف): " قال أخبرني أبو الحسن على بن محمد بن حبيش الكاتب قال: حدثنا الحسن بن على الزعفراني قال: حدثنا إبراهيم بن محمد الثقفي قال: حدثنا المسعودي قال: حدثنا يحيى بن سالم العبدى قال: حدثنا ميسرة عن المنهال بن عمرو عن زر بن حبيش قال: مر على بن أبي طالب (ع) على بعلة رسول الله (ص) وسلمان في ملاء فقال سلمان (ره): ألا تقومون تأخذون بحجزته تسألونه، فوالله الذى فلق الحبة وبرأ النسمة لا يخبركم سر نبيكم أحد غيره، وانه لعالم الارض وزرها، واليه تسكن، ولو فقدتموه لفقدم العلم وأنكرتم الناس " وسيأتى في السند الاتى لحديث المتن رواية الثقفي عن يوسف بن كليب عن يحيى بن سالم. ٣ - في تقريب التهذيب: " معاوية بن هشام القصار أبو الحسن الكوفى مولى - بنى أسد ويقال له: معاوية بن العباس صدوق له أوهام من صغار التاسعة، مات سنة أربع و مائتين / بخ م ٤ " ولم أجد في كتب الرجال أحدا بالعنوان المذكور الا الرجل الذى نقلنا ترجمته.

١ - في ميزان الاعتدال: " صباح بن يحيى عن الحارث بن حصيرة متروك بل منهم روى على بن هاشم عن صباح بن يحيى عن الحارث بن حصيرة عن جميع بن عناق [أو: عفان] عن ابن عمر أن رسول الله (ص) قال: كان الناس من شجر شتى وكنت أنا وعلى من شجرة، أورده له العقيلي " وفى لسان الميزان بعد نقله عبارة الميزان المذكورة: " ولفظ العقيلي: صباح بن يحيى عن الحارث بن حصيرة عن جميع، ثلاثتهم من الشيعة وكان جميع من رؤسائهم والافة في هذا الخبر من غيره، وأما هو فذكره ابن عدى فقال: كوفى ونقل عن البخاري أنه قال: فيه نظر، قال ابن عدى: هو من جملة الشيعة " وفى جامع الرواة وتنقيح المقال نقلا عن النجاشي والشيخ في كتابيه الفهرست والرجال: " ان صباح بن يحيى المزني أبو محمد الكوفى ثقة من أصحاب الصادق (ع) وروى عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام " وزاد في التنقيح: " ووثقه في الوجيزة والبلغة والمشتركتين والحاوي وغيرها، ولا يعارض ذلك كله ما في رجال ابن الغضائري من قوله: صباح بن يحيى المزني أبو محمد كوفى

زیدی حدیثه فی حدیث أصحابنا ضعیف یجوز أن یرجح شأهنا " (إلى آخر " بقیة الحاشیة فی الصفحة الاتیة "

[۲۲]

المحمود أنهم أعدائي في الدنيا والآخرة ۱ [ولئن ثبتت قدماى لاردن قبيلة إلى قبيلة ۲، ولا بهرحن ستین قبيلة ما لهم ۳ في الاسلام نصیب ۴.] وعن يوسف بن كليب عن يحيى بن سالم عن عمرو بن عمير عن أبيه عنه

" بقیة الحاشیة من الصفحة الماضیة " ما قال " وفى توضیح الاشتباه للساروی: " صباح یفتح الصاد وتشدید الباء الموحدة اسم جماعة منهم [أي من الرواة] " ۲ - ۳ - فی تقرب التهذیب: " الحارث بن حصیرة بفتح المهملة وكسر المهملة بعدها الازدی أبو النعمان الکوفی صدوق یخطئ ورمى بالرفض من السادسة وله ذکر فی مقدمة مسلم / یخ س ص " وفى میزان الاعتدال وتهذیب التهذیب وتهذیب الکمال نقلا عن أبی أحمد الزبیری: " أنه كان یؤمن بالرجعة " وزاد علیه فی الأولین: " قال یحیی بن معین ثقة خشبی، ینسبونه إلى خشبة زید بن علی الثی صلب علیها، وقال ابن عدی: عامة روايات الكوفيين عنه فی فضائل أهل البيت، وإذا روى عنه البصريون فرواياتهم أحاديث متفرقة، وهو أحد من يعد من المحترفين بالكوفة فی التشیع، وعلی ضعفه یكتب حدیثه (إلى آخر ما قال) ". وفى ترجمته فی جامع الرواة: " روى صباح المزني عن الحارث بن حصیرة عن الاصغ فی الکافی فی باب وجوب الغسل فی يوم الجمعة ". أقول: من أراد البسط فی ترجمته فلیراجع المفصلات من كتب الفريقین. ۳ - الاعطیات جمع الاعطیة، وفى الاصل: " عطياتهم " وفى البحار: " عطایاهم "

۱ - ما بین المعقوفین ساقط من الاصل ونقلناه من البحار. ۲ - فی البحار: " قبائل إلى قبائل وقبائل إلى قبائل ". ۳ - فی الاصل: " لها ". ۴ - نقله المجلسی (ره) فی ثامن البحار فی باب ذکر أصحاب النبی وأمیر المؤمنین علیهما السلام (ص ۷۲۲، س ۱۰)، ونقله ابن أبی الحدید فی شرح النهج (ج ۱، ص ۱۷۹، س ۴) لكن من دون نسبة إلى الغارات.

[۲۳]

عليه السلام مثله ۱ []. قدوم على عليه السلام إلى الكوفة عن حرب الخوارج حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا إبراهيم قال: أخبرنا محمد بن اسماعيل مولى قريش ۲ قال: حدثنا نصر بن مزاحم المنقري ۳ قال: حدثنا عمر بن سعد ۴ عن نمير بن وعلة ۵ عن أبي الوداك ۶ أن على بن أبي طالب عليه السلام لما فرغ

۱ - هذا السند ساقط من الاصل وموجود في البحار. أقول: لنا كلام هنا نذكره في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ۷). أما يحيى بن سالم فقال الازدي (ره) في جامع الرواة والمماقاني (ره) في تنقيح المقال نقلا عن النجاشي: " ان يحيى بن سالم الفراء الكوفى ثقة زیدی له كتاب، " وأما عمرو بن عمير ففيهما أيضا لكن نقلا عن رجال الشيخ: " عمرو بن عمير بن محجن [نجر] الحنفى الكوفى من أصحاب الصادق (ع) ". ۲ - ۳ - فى تقرب التهذیب: " محمد بن اسماعيل البصري مولى بنى هاشم یحتمل ان يكون ابن أبی سمیة والا فهو مقبول من العاشرة / د " وفى تهذیب التهذیب: " محمد بن اسماعيل بن أبی سمیة أبو عبد الله البصري مولى بنى هاشم (إلى آخر ما قال) ". وفى میزان الاعتدال: " محمد بن اسماعيل بن أبی سمیة مولى بنى هاشم البصري أحد الثقات لحق بزید بن زریع (إلى آخر ما قال) " ویأتى روايته عن نصر وغيره فی غیر مورد من الكتاب ان شاء الله تعالى. ۳ - هو صاحب كتاب صفین المعروف، وتأتى ترجمته فی تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى (انظر التعليقة رقم ۸). ۴ - فى میزان الاعتدال ولسان المیزان: " عمر بن سعد عن الاعمش شيعي بغیض قال أبو حاتم: متروك الحديث ". أقول: هو ممن نقل عنه نصر بن مزاحم في موارد كثيرة من كتاب صفین، وفى غير مورد من كتابنا

هذا. ٥ - قد ورد ذكره في موارد كثيرة من كتاب صفين وقال عبد السلام محمد هارون في ذيل " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٢٤]

من حرب الخوارج قام في الناس بالنهروان خطيبا فحمد الله وأثنى عليه بما هو أهله ثم قال: أما بعد فإن الله قد أحسن بكم وأعز نصركم فتوجهوا من فوركم هذا إلى عدوكم من أهل الشام، فقاموا إليه فقالوا: يا أمير المؤمنين نفدت نبالنا، وكلت سيوفنا، ونصلت ١ أسنة رماحنا وعاد أكثرها قصدا ٣ ارجع بنا إلى مصرنا نستعد

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " صفحة ١٠ من الكتاب: " ذكره في لسان الميزان مصحفا برسم نمير بن دعلمة " أقول: نص عبارة اللسان: " نمير بن دعلبة عن الشعبي، وعنه أبو مخنف لوط فقط، مجهول " أقول: عبارة اللسان عين عبارة الميزان إلا أن " وعلة " ذكرت فيه صحيحة. وفي تاريخ الطبري في موارد: " نمير بن وعلة الهمداني البناعي الراوى " فراجع، ووقع أيضا في كتاب صفين لنصر بن مزاحم كثيرا من غير تقييد بنسبة " البناعي ". وأما الحديث فنقله ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١، ص ١٢٠، س ١٨): " قال وروى نمير بن وعلة عن أبي الوداك قال: كنت عند على، الحديث) ". أقول: يأتي في الكتاب عن قريب رواياته أيضا وفي جميع هذه الموارد يروي عن أبي الوداك، وأما نمير فكانه على زينة زبير ففى القاموس: " ونمير بن عامر كزبير أبو قبيلة " وفي معيار اللغة: " ونمير مصغرا أبو قبيلة من قبس " ٦ - في باب الكنى من تقريب التهذيب: " أبو الوداك بفتح الواو وتشديد الدال المهملة وآخره كاف هو جبر بن نوف، تقدم " وقد قال فيما تقدم: " جبر بن نوف بفتح النون وآخره فاء الهمداني بسكون الميم البكالى بكسر الموحدة وتخفيف الكاف أبو الوداك بفتح الواو وتشديد الدال وآخره كاف كوفى صدوق بهم من الرابعة / م د ت س ق " وقال الفيروز ابادى: " ووادك وودوك ووداك ومودك كمحدث أسماء " وقال الزبيدي في مستدرکه: " الوداك كشداد من بيع الودك (والودك محركة الدسم) " أقول: قد ذكر الشيخ (ره) في رجاله: " شقيق بن سلمة يكنى أبا وداك من أصحاب على (ع) " وسيجئ في الكتاب في باب مبغضي على (ع): " أبو وائل شقيق بن سلمة وهو الذى أطبق عليه علماء الرجال والمطنون أن ما في رجال الشيخ محرف، ووقع الرجل في اسناد نصر بن مزاحم في كتاب صفين وفي اسناد الطبري في تاريخه في غير مورد.

١ - في شرح النهج: " انصلت " ولعلها تصحيف: " انتصلت " من قولهم: " انتصل " بقية الحاشية في الصفحة الآتية (*)

[٢٥]

بأحسن عدتنا، ولعل أمير المؤمنين يزيد في عدتنا عدة من هلك منا فإنه أقوى ١ لنا على عدونا، وكان الذى ولي ٢ كلام الناس يومئذ الاشعث بن قيس ٣. حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم قال: وحدثني البصري ابراهيم بن العباس ٤ قال: حدثنا ابن المبارك البجلي عن بكر بن عيسى قال:

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " السهم، أي خرج نصله " ٢ - في النهاية لابن الاثير: " وفيه: كانت المداعسة بالرمح حتى تقصدت أي تكسرت وصارت قصدا أي قطعا " وقال الفيروز ابادى: " القصدة بالكسر القطعة مما يكسر ج كعنب، ورمح قصد ككتف وقصيد وأقصاد متكسر ".

١ - في تاريخ الطبري: " أوفى " ٢ - في تاريخ الطبري: " تولى " ٣ - نقلها المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب سائر ما جرى من الفتن (ص ٦٧٨، س ١٩) وكذا ذكرها بن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة (ج ١، ص ١٧٩، س ٣) لكن من دون

ذكر اسم الغارات، وقال الطبري في تأريخه عند ذكره حوادث سنة سبع وثلاثين (ج ٦ من الطبعة الأولى، ص ٥١): " قال أبو مخنف عن نمير بن وعلة اليباعى [الساعى] عن أبي درداء قال: كان على لما فرغ من أهل النهروان حمد الله وأثنى عليه ثم قال: ان الله قد أحسن بكم وأعز نصركم (إلى آخر ما قال) ". أقول لما كان ما نقله الطبري من الخطبة مفصلا لا يسع المقام نقله هنا تنقله في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى لكثرة ما في مطالعته من الفائدة للقارئ فانه كالنسخة الثانية لما في المتن هنا ولما يأتي في موردين في باب الغارات (في غارة سفیان بن عوف الغامدى، وفيما يأتي عن قريب من رسالته (ع) إلى أصحابه). (انظر التعليقة رقم ١٠) أما الأشعث بن قيس فقال الشيخ (ره) في رجاله: " أشعث بن قيس الكندى كان من أصحاب على (ع) ثم صار خارجيا ملعونا " أقول: هذا الرجل من مبغضى على (ع) ومعانديه وممن أعان على قتله (ع) فمن أراد تفصيل ترجمته فليراجع تنقيح المقال وغيره من المفصلات. ٤ - في الاصل: " وحدثني الحسن البصري ابراهيم بن العباس " والظاهر أن لفظة " الحسن " زيدت اشتباها بقريته ما تقدم ويأتى من رواية ابراهيم الثقفي عن ابراهيم بن العباس البصري ".

[٢٦]

حدثنا الاعمش ١ عن المنهال بن عمرو ٢ عن قيس بن السكن ٣ أنه قال: سمعت عليا

١ - قال المحدث القمي (ره) في الكنى واللقاب: " الاعمش هو أبو محمد سليمان بن مهران الاسدي مولاهم الكوفى معروف بالفضل والثقة والجلالة والتشيع والاستقامة، والعامية أيضا مثنون عليه مطبقون على فضله وثقته مقرون بجلالته مع اعترافهم بتشيعه (إلى آخر ما قال) ". وذكر في سفينة البحار أيضا مثله. أقول: قد علم من عبارة المحدث القمي (ره) أنه ممن أقر بجلالته الفريقان فترجمته مذكورة مفصلة في كتبهما فمن أرادها فليراجعها فان المقام لا يسعها. ٢ - فليعلم أن المنهال ممن روى عنه الاعمش ففى خلاصة تذهيب تذهيب الكمال: " المنهال بن عمرو الاسدي مولاهم الكوفى عن ابن الحنفية وزر بن حبيش وعنه زيد بن أبى - انيسة ومنصور والاعمش (إلى آخر ما قال) ". وفى ميزان الاعتدال في ترجمة المنهال بن عمرو المذكور: " وتفرد الاعمش عن المنهال ". وفى تذهيب التهذيب: " قال ابن - أبى خيثمة: حدثنا سليمان بن أبى شيخ حدثنى محمد بن عمر الحنفي عن ابراهيم بن عبيد الطنافسى قال: وقف المغيرة صاحب ابراهيم على يزيد بن أبى زياد فقال: ألا تعجب من هذا الاعمش الاحمق انى نهيته أن يروى عن المنهال بن عمرو وعن عباية ففارقنى على ان لا يفعل ثم هو يروى عنهما، نشدتك بالله تعالى هل كانت تجوز شهادة المنهال على درهمين ؟ - قال اللهم لا، قال: وكذا عباية، وذكره ابن حبان في الثقات، قلت: محمد بن عمر الحنفي راوي الحكاية فيه نظر، وقال الحاكم: المنهال بن عمرو غمزه يحيى القطان، وقال أبو الحسن بن القطان: كان أبو محمد بن حزم: يضعف المنهال ورد من روايته حديث البراء وليس على المنهال حرج فيما حكى ابن أبى حازم فذكر حكايته المتقدمة، قال: فان هذا ليس بجرح الا ان تجاوز حد تحريم ولم يصح ذلك عنه، وجرحه بهذا تعسف ظاهر، وقد وثقه ابن معين والعجلي و غيرهما ولهم شيخ آخر يقال له: المنهال بن عمرو أقدم من هذا " وأما ترجمته فقد مرت فيما سبق (انظر ص ٥) وعلم منها أنه من رواة الشيعة ومن أصحاب الائمة عليهم السلام. ٣ - في تقريب التهذيب: قيس بن السكن الاسدي الكوفى ثقة من الثانية مات قبل السبعين / م س " وصرح في تهذيب التهذيب في ترجمته بأنه " روى عن المنهال بن عمرو " وفى الاصابة في القسم الاول " وفى التابعين قيس بن السكن أبو أبى كوفى يروى عن ابن مسعود والأشعث في صوم يوم عاشوراء، أخرج له مسلم ومات قديما قبل السبعين " والتفصيل محول إلى تهذيب التهذيب. وبقيت رجال السنن قد أشرنا إلى تراجمهم فيما سبق.

[٢٧]

عليه السلام يقول ونحن بمسكن ١: يا معشر المهاجرين ادخلوا الارض المقدسة التى كتب الله لكم ولا ترتدوا على أدياركم فتنقلبوا خاسرين ٢ فتلكوا ٣ وقالوا: البرد شديد، وكان غزاتهم في البرد، فقال عليه السلام: ان القوم يجدون البرد كما تجدون. قال: فلم يفعلوا وأبوا، فلما رأى ذلك منهم قال: اف لكم انها سنة جرت عليكم ٤. وسمعت أصحابنا عن أبى عوانة ٥ عن الاعمش عن المنهال بن عمرو عن قيس بن السكن قال: قال على عليه السلام:

١ - في الصحاح: " مسكن بكسر الكاف موضع من أرض الكوفة " وفي القاموس: " مسكن كمسجد موضع بالكوفة ". ٢ - يأتي في الحديث الاتي الاشارة إليها. ٣ - في الاصل: " فيكوا " وفي البحار أيضا كذلك الا انه ذكر في الهامش: " تلوًا " بدلا عنها في نسخة وهو الصحيح، ففي الصحاح: " تلكات عن الامر تلوًا = تباطأت عنه وتوقفت " وفي تاج العروس: " وتلكأ عليه إذا اعتل، وتلكأ عنه أبطأ وتوقف واعتل وامتنع، وفي حديث الملاعة: فتلكأت عند الخامسة أي توقفت وتباطأت أن تقولها، وفي حديث زياد: اتى برجل فتلكأ في الشهادة ". ٤ - قال المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ما جرى من الفتن (ص ٦٧٨، س ٢٣): " وعن ابراهيم بن العباس عن ابن المبارك الجلي عن الاعمش عن المنهال بن عمرو قال: سمعت (الحديث) " وفيه سقط من السند هو: " عن قيس بن السكن أنه قال " ونقله ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١، ص ١٧٩، س ٦) من غير تصريح بمأخذ نقله. ٥ - في تقريب التهذيب في باب الكنى: " أبو عوانة اليشكري هو الوضاح " وفي باب الاسماء منه: " وضاح بتشديد المعجمة ثم مهمله ابن عبد الله اليشكري بالمعجمة الواسطي البزاز أبو عوانة مشهور بكنيته ثقة ثبت من السابعة، مات سنة خمس أو ست وسبعين [ومائة] / ع " وفي ميزان الاعتدال: " وضاح بن عبد الله أبو عوانة الواسطي صاحب فتادة مجمع على ثقته، وكتابه متقن بالمره، وقال أبو حاتم: ثقة يغلط كثيرا إذا حدث من حفظه " وفي القاموس: " وعوانة بفتح العين من اعلام الرجال ".

[٢٨]

يا قوم ادخلوا الارض المقدسة التي كتب الله لكم ولا ترتدوا على ادباركم فتنقلبوا خاسرين ١ فاعتلوا عليه فقال: اف لكم انها سنة جرت ٢. حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم قال: وحدثني ابراهيم بن العباس البصري قال: حدثنا ابن المبارك الجلي عن بكر بن عيسى قال: حدثنا عمر بن عمير ٣ الهجري عن طارق بن شهاب ٤ أن عليا عليه السلام انصرف من حرب النهروان حتي إذا كان في بعض الطريق نادى في الناس فاجتمعوا، فحمد الله وثنى عليه ورغبهم في الجهاد ودعاهم إلى المسير إلى الشام من وجهه ذلك، فأبوا وشكوا البرد والجراحات وكان أهل النهروان قد أكثروا الجراحات في الناس فقال:

١ - آية ٢١ سورة المائدة. ٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب سائر ما جرى من الفتن (ص ٦٧٨، س ٢٨). ٣ - كذا في الاصل والبحار، ومن المحتمل أن يكون " عمر " من دون واو مصحف " عمرو " وأن يكون المراد به " عمرو بن عمير بن مجن [أو نهجر] الحنفي الكوفي السابق ترجمته (ص ٢٣). ٤ - في تقريب التهذيب: " طارق بن شهاب بن عبد شمس الجلي الكوفي قال أبو داود: رأى النبي (ص) ولم يسمع منه، مات سنة اثنتين أو ثلاث وثمانين / ع " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عن الخلفاء الاربعة " وفي جامع الرواة وتنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ: " طارق بن شهاب الاحمسي يكنى أبا حية كوفي من أصحاب أمير المؤمنين (ع) " وفي طبقات ابن سعد في الطبقة الاولى من أهل الكوفة ممن روى عن الخلفاء الراشدين: " طارق بن شهاب بن عبد شمس بن سلمة بن هلال بن عوف بن جشم بن نقر بن عمرو بن لؤي بن رهم بن معاوية بن أسلم بن أحمس بن الغوث بن أنمار بن بجيلة وهي امه وهي ابنة صعب بن سعد العنبرية بها يعرفون (إلى أن قال) وقد روى طارق عن أبي بكر وعمر وعثمان وعلي وعبد الله وخالد بن الوليد وحذيفة بن اليمان وسلمان الفارسي وأبي موسى الأشعري وأبي سعيد الخدري وعن أخيه أبي عزة وكان أكبر منه وكان يكثر ذكر سلمان " فظهر مما ذكره ابن سعد في نسبه أنه ينسب تارة إلى جده الاعلى " أحمس " واخرى إلى جدته بجيلة.

[٢٩]

ان عدوكم يألمون كما تألمون ١ ويجدون البرد كما تجدون، فأعيوه وأبوا، فلما رأى كراهيتهم ٢ رجع إلى الكوفة وأقام بها أياما وتفرق عنه ناس كثير من أصحابه، فمنهم من أقام يرى رأى الخوارج، ومنهم من أقام شاكيا في أمره ٣. دخوله - عليه السلام - الكوفة حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال: أخبرني محمد بن اسماعيل، قال: حدثنا نصر بن مزاحم، قال: حدثنا عمر بن سعد،

عن نمير بن وعلة، عن أبي الوداك قال: لما كره الناس المسير إلى الشام أقبل بهم على عليه السلام حتى نزل النخيلة ٤ وأمر الناس أن يلزموا ٥ معسكرهم، ويوطنوا على الجهاد أنفسهم، وأن يقلوا زيادة أبنائهم ونسائهم حتى يسيروا إلى عدوهم ٦.

١ - اقتباس من قول الله تعالى: " ولا تهنوا في ابتغاء القوم ان تكونوا تألمون فانهم يألمون كما تألمون (آية ١٠٤ سورة النساء) ". ٢ - في القاموس: " الكراهية بتخفيف الياء " وفي تاج العروس: " ويشدد " ٣ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ما جرى من الفتن (ص ٦٧٨، ص ٢٧) وكذا نقله ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١، ص ١٧٩) ما بمعناه. ٤ - في القاموس: " ونخيلة كجھينة مولاة لعائشة - رضى الله تعالى عنها - والطبيعة والنصيحة وموضع بالبادية وموضع بالعراق مقتل على [عليه السلام -] والخوارج " وقال ياقوت في معجم البلدان: " النخيلة تصغير نخلة وموضع قرب الكوفة على سمت الشام وهو الموضع الذي خرج إليه على - رضى الله عنه - لما بلغه ما فعل بالانبار من قتل عامله عليها، وخطب خطبة مشهورة ذم فيها أهل الكوفة وقال: اللهم انى لقد مللتهم وملوني فأرحني منهم، فقتل بعد ذلك بأيام، وبه قتلت الخوارج لما ورد معاوية إلى الكوفة وقد ذكرت قصته في الجوسق " ٥ - في البحار: " أن ينزلوا " ٦ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ما جرى من الفتن (٦٧٨، ص ٢٦) وابن أبي الحديد عن نصر بن مزاحم باختلاف بسير (انظر ج ١، ص ١٧٩، ص ١١) وسنقله، ونقل الطبري في تاريخه مثله بعد نقله الحديث السابق المشار إليه.

[٢٠]

حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال: حدثنا محمد بن محمد بن اسماعيل، قال: حدثنا نصر بن مزاحم، قال: حدثنا عمر بن سعد، عن نمير العبيسى ١ قال: مر [على - عليه السلام -] على الشفار ٢ من همدان فاستقبلته قوم ٣ فقالوا: أقتلت المسلمين بغير جرم، وداهنت في أمر الله، وطلبت الملك، وحكمت الرجال في دين الله ؟ ! لا حكم الا لله. فقال على - عليه السلام - حكم الله في رقابكم، ما يحبس أشقاها أن يخضبها من فوقها بدم، انى ميت أو مقتول بل قتلا، ثم جاء حتى دخل القصر ٤. حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال: حدثنا محمد بن اسماعيل، قال: أخبرنا نصر بن مزاحم، قال: حدثني عمر بن سعد، عن نمير بن وعلة، عن أبي الوداك ٥ أن الناس أقاموا بالنخيلة مع على - عليه السلام - أياما ثم أخذوا

١ - كذا في الاصل لكن في البحار: " العبيسى " فيحتمل ان يكون المراد به نمير بن وعلة السبق الذكر، فتدبر. ٢ - كذا في الاصل لكن في البحار: " الشفار " (بالعين المعجمة) والظاهر أن الكلمة " أنفار " على أن يكون جمع نفر ففى النهاية لابن الاثير: " وفى حديث أبي ذر: لو كان ههنا أحد من أنفارتنا أي من قومنا، جمع نفر وهم رهط الانسان وعشيرته وهو اسم جمع يقع على جماعة من الرجال خاصة ما بين الثلاث إلى العشرة ولا واحد له من لفظه و منه الحديث ونفرنا خلوف أي رجالنا وقد تكرر في الحديث " فالمعنى حينئذ أنه عليه السلام مر على أقوام من همدان فاستقبلته من الاقوام قوم " ٣ - في الصحاح: " القوم يذكر ويؤنث لان أسماء الجموع التى لا واحد لها من لفظها إذا كان للادميين يذكر ويؤنث مثل رهط ونفر وقوم، قال تعالى: وكذب به قومك، فذكر، وقال: كذبت قوم نوح، فأنث " وفى المصباح المنير: " يذكر القوم ويؤنث فيقال: قام القوم وقامت القوم، وكذلك كل اسم جمع لا واحد له من لفظه نحو رهط ونفر " ونظيرهما في سائر كتب اللغة. ٤ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب سائر ما جرى من الفتن (ص ٦٧٨، ص ٢٦). أقول: مرت القطعة الاخيرة من هذا الحديث في أوائل الكتاب (انظر ص ٧). ٥ - في الاصل: " عن نمير بن وعلة ذلك أبو وداك ".

[٢١]

يتسللون ١ ويدخلون مصر ٢ فنزل وما معه من الناس الا رجال من وجوههم قليل وترك المعسكر خاليا فلا من دخل الكوفة خرج إليه، ولا من أقام معه صبر، فلما رأى ذلك دخل الكوفة ٣. في ٤ استنفاره - عليه السلام - الناس ٥ حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، [قال: أخبرنا علي ٦]

١ - في القاموس: " انسل وتسلل = انطلق في استخفاء " وفي الصحاح: " انسل من بينهم أي خرج، وفي المثل: رمته بدائها وانسلت، وتسلل مثله " وفي لسان العرب: " وفي التنزيل العزيز: يتسللون منكم لو إذا، قال الفراء: يلوذ هذا بهذا يستتر ذا، وقال الليث: يتسللون وينسلون واحد " وفي النهاية: " وفي حديث عائشة: فانسلت من بين يديه أي مضيت وخرجت بتأني وتدرج ". وفي مجمع البحريين: " قوله تعالى: يتسللون منكم لو إذا أي يخرجون من الجماعة واحدا واحدا كقولك: سللت كذا من كذا إذا أخرجته منه، ومنه: ان رجلا يتسللون إلى معاوية ". ٢ - في عبارة شرح النهج: " ويدخلون الكوفة " فاللام للعهد أي المصر المعهود الذي هو الكوفة. ٣ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ما جرى من الفتن (ص ٦٧٨، س ٣٣)، والطبري في تاريخه بعد نقله الحديثين المشار إليهما بلا فصل، وابن أبي الحديد أيضا لكن نقلًا بالمعنى وذلك أنه قال (ج ١، ص ١٧٩، س ١٤) بعد ما نقله عن نصر بقوله: " حتى يسير بهم إلى عدوهم " ما نصه: " وكان ذلك هو الرأي لو فعلوه لكنهم لم يفعلوا وأقبلوا يتسللون ويدخلون الكوفة فتركوه - عليه السلام -، وما معه من الناس الرجال من وجوههم قليل وبقي المعسكر خاليا " فذكر باقي الحديث نحوه ثم قال: " قال نصر بن مزاحم: فخطب الناس بالكوفة وهي أول خطبة خطبها بعد قدومه من حرب الخوارج فقال: استعدوا لقتال عدو في جهادهم القرية إلى الله عزوجل (الخطبة) ". أقول: ستأتي الخطبة في الكتاب إن شاء الله تعالى. ٤ - كذا في الاصل، وكلمة " في " هنا تقتضي وجود كلمة " باب " أو ما يشبهه قبلها، إلا أن الاصل لما كان هكذا فصورناه كما كان. ٥ - جعل في البحار هذا العنوان جزءًا للخبر، ويعلم من ذلك أن نسخة المجلسي (ره) أيضا كانت كنسختنا مشوشة جدا (انظر ج ٨، باب ما جرى من الفتن، ص ٦٧٨، س ٣٥) ونص عبارته هكذا: " فلما رأى ذلك دخل الكوفة في استنفاره الناس " وجملة " عليه السلام " في المتن منا. ٦ - في الاصل والبحار: " ابراهيم بن قادم " لكن الظاهر ما أثبتناه بقرينة سند حديث تقدم في ص ١٩ لاتحاد السنين.

[٢٢]

بن قادم قال: حدثنا شريك، عن شبيب بن غرقدة ١ عن المستنظل بن حصين ٢ قال: قال علي عليه السلام: يا أهل الكوفة والله لتجدن ٣ في الله ولتقاتلن على طاعته أو ليسوسنكم قوم أنتم أقرب إلى الحق منهم فليعذبنكم وليعذبهم الله ٤. حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال: وحدثني محمد بن

١ - في الخلاصة للخزرجي: " شبيب بن غرقدة يفتح المعجزة والقاف بينهما راء ساكنة السلمى عن عروة البارقي، وعنه شعبة والسفيانان وأبو الاحوص، وثقه أحمد بن حنبل له حديث في الجامع " وفي تقريب التهذيب: " شبيب [بوزن طويل] ابن غرقدة بمعجمة وقاف ثقة من الرابعة / ع " وفي تهذيب التهذيب: " شبيب بن غرقدة السلمى ويقال: البارقي الكوفى (إلى أن قال) وعنه شريك ". ٢ - قال ابن سعد في الطبقات (ج ٦ من طبعة اروپا، ص ٨٨ - ٨٩): " المستنظل بن الحصين البارقي من الأزدي، روى عن عمرو بن علي ن قال: أخبرنا عبد الملك بن عمرو أبو عامر العقدي قال: حدثنا سفيان بن شبيب بن غرقدة قال: حدثني المستنظل بن الحصين البارقي من الأزدي قال: سمعت عمر بن الخطاب يقول: قد علمت ورب الكعبة متى تهلك العرب، إذا ساس أمرهم من لم يصحب الرسول ولم يعالج أمر الجاهلية ن قال: أخبرنا الفضل بن دكين قال: حدثنا شريك عن شبيب بن غرقدة عن المستنظل يعني ابن الحصين البارقي قال: توفي رجل منا فأرسلنا إلى علي فأبأ علينا فصيلنا عليه ودفناه فجاء بعد ما فرغنا حتى قام على القبر وجعله أمامه ثم دعا له وكان ثقة قليل الحديث، رحمة الله عليه " وفي اسد الغابة: " مستنظل بن حصين، قيل: أدرك الجاهلية وهو تابعي، أخرجه أبو موسى " وفي تنقيح المقال: " مستنظل بن حصين عده أبو موسى من الصحابة وذكره أبو موسى في الذيل، هو تابعي، قيل: أنه أدرك الجاهلية، وذكره ابن حبان في الثقات، روى عن عمر بن الخطاب وغيره، روى عنه شبيب بن غرقدة ". ٣ - كأنه جمع مخاطب من: جد في الأمر أي اجتهد فيه. ٤ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب سائر ما جرى من الفتن (ص ٦٧٩، س ١).

إسماعيل، قال: أخبرنا زيد بن معدل النمري ١ عن نمير بن وعلة، عن أبي الوداك، قال: لما تفرق الناس عن علي - عليه السلام - بالنخيلة ودخل الكوفة جعل يستنفرهم ٢ على جهاد أهل الشام حتى بطلت الحرب تلك السنة ٣. حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا إبراهيم قال: حدثنا إبراهيم بن عمرو بن المبارك الجلي قال: حدثني أبي عن بكر بن عيسى قال: حدثني مالك بن أعين ٤ عن زيد بن وهب ٥ أن عليا - عليه السلام - قال للناس وهو أول كلام له بعد

١ - لم نجد رجلا بهذا العنوان في كتب الرجال ومن المحتمل قويا أن يكون المراد به زيدا النميري، ففي تقريب التهذيب: "زيد النميري من شيوخ حماد بن زيد مقبول من السادسة / ع". وفي تهذيب التهذيب: "زيد النميري روى عن الحسن البصري قوله: أهلكتهم العجمة، وعنه حماد بن زيد" ونظيره في ميزان الاعتدال ولسان الميزان والخلاصة للخزرجي، ومن المحتمل أن يكون المراد به من ذكره الفيروز آبادي في القاموس بقوله: "زيد بن الكيس النمري نسابه". وشرحه الزبيدي بقوله: "مشهور هكذا ذكره الحافظ ابن حجر وغيره، والذي قرأت في أنساب ابن الكلبي أن ابن الكيس هذا هو عبيد بن مالك بن شراحيل بن الكيس، واسم الكيس زيد وهو من ولد عوف بن سعد بن الخزرج بن تيم الله بن النمر بن قاسط، والنمري هو بفتح الميم في النسبة للتخفيف" وفي فلائد الجمان للقلقشندى في مقدمة الكتاب (ص ١٠): "وممن اشتهر بمعرفة الانساب أيضا ابن الكيس من بنى عوف بن سعد بن ثعلب بن وائل وفيهما [أي فيه وفي دغفل] يقول مسكين بن عامر: "فحكّم دغفلا وارجل إليه * ولا تدع المطى من الكلال" " أو ابن الكيس النمري زيدا * ولو أمسى بمنخرق الشمال". وفي الاشتقاق لابن دريد عند عده بنى قاسط بن هنب (ص ٣٣٤): "ومن رجال النمر ابن الكيس النمري، كان من أعلم الناس بالنسب" فليتدبر. ٢ - الاستنفار هنا بمعنى الاستنهاض للجهاد، ففي النهاية: "وفيه وإذا استنفرتم فانفروا، الاستنفار الاستنجد والاستنصار أي إذا طلب منكم النصر فأجيبوا وانفروا خارجين إلى الاعانة". ٣ - نقله المجلسي (ر ه) في ثامن البحار في باب ما جرى من الفتن (ص ٦٧٩، س ٤). ٤ - في ميزان الاعتدال ولسان الميزان: "مالك بن أعين الجهني عن زيد بن وهب مجهول" وفي جامع الرواة وتنقيح المقال نقلنا عن رجال الشيخ (ر ه) أنه عد مالك بن أعين الجهني تارة من أصحاب الباقر (ع)، وأخرى بإضافة "الكوفي مات في حياة أبي عبد الله (ع)" من أصحاب الصادق (ع)، ونقلنا عن الكشي أيضا عن حمدويه بن "بقية الحاشية في الصفحة الآتية"

النهروان وامور الخوارج التي كانت ١ فقال: يا أيها الناس استعدوا إلى عدو في جهادهم القربة من الله وطلب الوسيلة

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " نصير قال: سمعت علي بن محمد بن فيروزان القمي يقول: مالك بن أعين الجهني هو ابن أعين وليس من اخوة زرارة وهو بصري" وفي جامع الرواة: "عمرو بن أبي المقدم عن أبي محمد مالك بن أعين الجهني وهو عربي كوفي وليس هو من آل سنسنن في مشيخة الفقيه في طريقه". وفي ثالث المستدرك عند ذكره مشيخة الفقيه ص ٦٤٦ مكان "آل سنسنن": "موالي سنسنن". وتصدى المحدث النوري (ر ه) لذكر قرأتين تدل على وثاقة الرجل فمن أراد القرائن فليراجع المستدرك فان الخوض في ذلك يقضى إلى طول لا يسعه المقام. ٥ - في تقريب التهذيب: "زيد بن وهب الجهني أبو سليمان الكوفي مخضرم ثقة جليل لم يصب من قال: في حديثه خلل، مات بعد الثمانين، وقيل: سنة ست وتسعين / ع". وفي ميزان الاعتدال في ترجمته: "روى عن عمر وعثمان وعلي والسابقين، وحدث عنه خلق، ووثقه ابن معين وغيره حتى أن الأعمش قال: إذا حدثك زيد بن وهب عن أحد فكأنك سمعته من الذي حدثك عنه" وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: "قال زهير: قال الأعمش: إذا حدثك زيد بن وهب (إلى آخر ما مر)". وفي جامع الرواة وتنقيح المقال: نقلنا عن رجال الشيخ (ر ه): "أن زيد بن وهب الجهني الكوفي من أصحاب علي (ع)" وفي تنقيح المقال نقلنا عن الفهرست للشيخ (ر ه) "أن زيد بن وهب له كتاب خطب أمير المؤمنين (ع) على المنابر في الجمع والاعياد وغيرها، أخبرنا به أحمد بن محمد بن موسى عن أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة عن يعقوب بن يوسف بن زياد الضبي عن نصر بن مزاحم المنقرى عن عمرو بن ثابت عن عطية بن الحارث عن عمر بن سعد عن أبي مخنف لوط بن يحيى عن أبي منصور الجهني عن زيد بن وهب قال: خطب أمير المؤمنين وذكر الخطب جميعها". أقول: قد

نقل نصر بن مزاحم في كتاب صفين والطبري في تاريخه في موارد عديدة من كتابيهما عن مالك بن أعيين الجهني عن زيد بن وهب الجهني عن علي عليه السلام، فراجع ان شئت.

١ - هذا الحديث هو الذي أشرنا إليه قبيل ذلك (ص ٣١، س ٢٣) بأنه سيأتي.

[٢٥]

إليه، حيارى عن الحق ١ لا يبصرونه، وموزعين بالكفر والجور لا يعدلون به، جفاة عن الكتاب، نكب عن الدين، يعمهون في الطغيان، ويتسكعون ٢ في غمرة الضلال، فأعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخيل ٣ وتوكلوا على الله وكفى بالله وكفى بالله نصيرا ٥. قال: فلم ينفروا ولم ينتشروا، فتركهم أياما حتى آيس من أن يفعلوا، فدعا رؤوسهم ووجوههم فسألهم عن رأيهم وما الذي يثبطهم ٦، فمهنم المعتل ومنهم المنكر ٧ وأقلهم النشيط فقام فيهم ثانية فقال: عباد الله ما لكم إذا أمرتكم أن تنفروا اثاقلتم إلى الارض أرضيتم بالحياة الدنيا من الآخرة ٨ ثوبا ؟ وبالذل والهوان من العز - خلفا ؟ ! أوكلما ناديتكم إلى الجهاد

١ - هذا الجزء من كلامه (ع) مذكور في النهج أيضا، ولابن أبي الحديد في شرحه كلام مفيد، وسنورده في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ٩). ٢ - في تاريخ الطبري: " يعكسون " ففي الصحاح: " التسكع التماذي في الباطل، ومنه قول الشاعر: ألا انه في غمرة يتسكع ". ٣ - صدر آية ٦٠ من سورة الانفال الا أنه (ع) أبدل الواو بالفاء لافتضاء كلامه اياه. ٤ - قال الله تعالى في سورة الاحزاب (آية ٢ و ٤٧): " وتوكل على الله وكفى بالله وكيفا ". ٥ - من آية ٤٥ سورة النساء. ٦ - في تاريخ الطبري: " ينظرهم " ففي مجمع البحرين: " قوله تعالى: فثبطهم أي حبسهم بالجبن، يقال: ثبطه عن الامر أي أثقله وأثقله ". ٧ - في تاريخ الطبري، " المكروه ". ٨ - مأخوذ من قول الله تعالى (آية ٣٧ سورة التوبة): " يا أيها الذين آمنوا مالكم إذا قيل لكم انفروا في سبيل الله اثاقلتم إلى الارض أرضيتم بالحياة الدنيا من الآخرة فما متاع الحياة الدنيا في الآخرة الا قليل ".

[٣٦]

دارت أعينكم كأنكم من الموت في سكرة ١ يرتج عليكم ٢ فتبكمون، فكان قلوبكم مألوسة ٣ فأنتم لا تعقلون، وكان أبصاركم كমে فأنتم لا تبصرون، لله أنتم ! ؟ ما أنتم الا اسود الشرى في الدعة وثغالب رواغة حين تدعون ٤، ما أنتم بركن يصال به ٥، ولا زوافر عز يعتصم إليها، لعمر الله لبئس حشاش نار الحرب أنتم، انكم تكادون ولا تكيدون، وتنتقص أطرافكم ولا تتحاشون، ولا ينام عنكم وأنتم في غفلة ساهون، ان أخوا الحرب اليقظان، أودى من غفل، ويأتى ٦ الذل من وادع ٧، غلب المتخاذلون ٨

١ - بعض فقرات هذه القسمة أيضا مذكورة في خطبة من خطب نهج البلاغة معنونة بقول السيد الرضى (ره): " ومن خطبة له عليه السلام في استنصار الناس إلى أهل الشام " والعبارة فيها هكذا: " إذا دعوتكم إلى جهاد عدوكم دارت أعينكم كأنكم من الموت في غمرة ومن الذل في سكرة (إلى آخر الخطبة) " فقال ابن أبي الحديد في شرحه (ج ١، ص ١٧٨): " قوله: دارت أعينكم من قوله تعالى: ينظرون اليك نظر المغشى عليه من الموت، ومن قوله: تدور أعينهم كالذي يغشى عليه من الموت ". ٢ قال ابن أبي الحديد في شرح عبارة نهج البلاغة: " يرتج عليكم حوارى فتعمهون ". ٣ يرتج يغلغ، والحوار المحاورة والمخاطبة، وتعمهون من العمه وهو التحير والتردد، الماضي عمه بالكسر ". وفي أساس البلاغة: " أرتج الباب أغلقه اغلاقا وثيقا، ومن المجاز: صعد المنبر فارتج عليه إذا استغلق عليه الكلام " وفي النهاية: " في حديث

ابن عمر: أنه صلى بهم المغرب فقال: ولا الصالين، ثم أرتج عليه، أي استغلقت عليه القراءة". ٣ - قال ابن أبي الحديد في شرحه: "وقلوبكم مألوسة، من اللبس بسكون اللام وهو الجنون واختلاط العقل". ٤ - يأتي شرح لبعض فقرات هذه الخطبة في تعليقات آخر الكتاب إن شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ١٠). ٥ - كذا في تاريخ الطبري لكن في الاصل: "بركن يصال له" وفي النهج: "وما أنتم بركن يمال بكم" وقال ابن أبي الحديد في شرحه: "أي لستم بركن يستند اليكم ويمال على العدو بعزكم وفوتكم". أقول: الصحيح ما في المتن وأظن أن كلمة " يمال " في النهج وشرحه مصحفة عنها ومبدلة بها. ٦ - كذا في الاصل صريحا. فليعلم ان عبارة المتن هنا مشوشة جدا وهى في الاصل بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٢٧]

والمغلوب مقهور ومسلوب ١. أما بعد فان لى عليكم حقا ولكم على حق، فاما حقى عليكم فالوفاء بالبيعة والنصح لى في المشهد والمغيب، والاجابة حين ادعوكم، والطاعة حين امركم،

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " هكذا: " ان أخوا الحرب اليقظان أودا من عقل، ويأتى ذلك من وداع " وبدلها في رواية الطبري نقلا عن أبي مخنف (انظر ص ٥١ ج ٦ من الطبعة الاولى ضمن حوادث سنة سبع وثلاثين): " ان أخوا الحرب اليقظان ذو عقل، ويات لذلك من وداع " فلتصح العبارة بالتوجه إلى معنى المواعدة ففى النهاية: " في الحديث: انه وادع بنى فلان أي صالحهم وسالمهم على ترك الحرب والاذى، وحقيقة المواعدة المتاركة أي يدع كل واحد ما هو فيه، ومنه الحديث: وكان كعب القرظى موادعا لرسول الله - صلى الله عليه وآله " ومع ذلك يحتمل قويا أن يكون " يأتي " مصحف " يأتي " فتأمل. ٧ - في الاصل: " من وداع " فكأن المعنى أن من وادع الجهاد في سبيل الله والدفاع عن حريم الدين عائق ذلك، ففى ثامن البحار (ص ٦٥٢، س ٢٤): " ان أخوا الحرب اليقظان الأرق، من نام لم ينم عنه، ومن ضعف أودى، ومن ترك الجهاد في الله كان كالمغيبون المهين " وسيأتى الإشارة إلى ذلك فيما يأتي من رسالة على (ع) إلى أصحابه. ٨ - في تاريخ الطبري: " المتجادلون " (بالجيم والذال المهملة من الجدل).

١ - قال ابن أبي الحديد ضمن شرحه للخطبة (ج ١، ص ١٧٩): " قال نصر بن مزاحم: فخطب الناس بالكوفة وهي أول خطبة خطبها بعد قدمه من حرب الخوارج فقال: أيها الناس استعدوا لقتال عدو (فساق الكلام إلى قوله: وكفى بالله وكيفا) قال: فلم ينفروا ولم ينشروا، فتركهم أياما ثم خطبهم فقال: أف لكم لقد سئمت عتابكم أرضيتهم بالحياة الدنيا من الآخرة عوضا، الفصل الذي شرحناه أنفا إلى آخره وزاد فيه: أنتم اسود الشرى في الدعة وتعالب رواعة حين البأس، ان أخوا الحرب اليقظان، ألا ان المغلوب مقهور ومسلوب ". أقول: قد نقل المفيد - رضوان الله عليه - في أماليه في المجلس الثامن عشر باسناده عن ابراهيم الثقفي باسناده عن على بن أبي طالب (ع) غالب فقرات هذه الخطبة، وكذا نقل ابن الشيخ (ره) في أماليه في الجزء السابع قصة استنفاه (ع) الناس باسناده عن المفيد بما يقرب منها، وكذا نقل ابن أبي الحديد في شرح النهج في المورد الذي أشرنا إليه بعض الاحاديث المذكورة في الغارات من دون ذكر سند لها.

[٢٨]

وان حاكم على النصيحة لكم ما صحبتكم، والتوفير ١ عليكم، وتعليمكم كيلا - تجهلوا، وتأديبكم كى ٢ تعلموا، فان يرد الله بكم خيرا تنزعوا ٣ عما أكره وترجعوا ٤ إلى ما احب، تنالوا ما تحبون وتدرکوا ما تأملون ٥. حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال: حدثنا أبو نعيم الفضل بن دكين ٦ قال: حدثنا أبو عاصم الثقفي محمد بن أبى أيوب ٧ قال: حدثنا

١ - في النهج وتاريخ الطبري: " وتوفير فينكم ". ٢ - في النهج: " كيما ". ٣ - كذا في البحار لكن في الاصل: " تزعوا " وفى تاريخ الطبري: " انتزعوا ". ٤ - كذا في البحار

لكن في الاصل وفي تاريخ الطبري: " تراجعوا. ٥ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ما جرى من الفتن (ص ٦٧٩، س ٢) وقال الطبري في تاريخه ضمن ذكره حوادث سنة سبع وثلاثين (ج ٦، ص ٥١ - ٥٢): " قال أبو مخنف عمن ذكره عن زيد بن وهب أن عليا قال للناس وهو أول كلام قال لهم بعد النهج: أيها الناس استعدوا (الحديث) " وقلنا فيما سبق: انا سنورده في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله (انظر التعليقة رقم ١٠) ونقله الشريف الرضى - رضى الله عنه - في " نهج البلاغة تحت عنوان خطبة له - عليه السلام - في استنصار الناس إلى أهل - الشام " وصدرة: " أف لكم لقد سئمت عتابكم " وهو مشتمل على ما في المتن مع زيادة واختلاف في الفقرات وقال ابن أبي الحديد بعد شرح ألفاظ الخطبة: خطب أمير المؤمنين - عليه السلام - بهذه الخطبة بعد فراغه من أمر الخوارج وقد كان قام بالنهروان فحمد الله وأثنى عليه وقال: أما بعد فإن الله قد أحسن نصركم فتوجهوا من فوركم، وساق الحديث نحو ما مر مع بعض الاحاديث المتقدمة عليه فراجع ان شئت (ج ١ شرح النهج لابن أبي الحديد، ص ١٧٧ - ١٧٨) وروى ابن أبي الحديد في شرح الخطبة من فضائل أمير المؤمنين ومناقبه ما تشتهيه الانفس وتلذ الاعين فعليك بمطالعته. ٦ - في تقريب التهذيب: " الفضل بن دكين الكوفى واسم دكين عمرو بن حماد بن زهير التميمي مولاهم الاحول أبو نعيم الملائي بضم الميم مشهور بكنيته ثقة ثبت من التاسعة، مات سنة ثمان عشرة وقيل: تسع عشرة و [مائتين] وكان مولده سنة ثلاثين [ومائة] وهو " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٣٩]

أبو عون الثقفي بن عبيد الله ١ قال: جاءت امرأة من بنى عيس ٢ وعلى - عليه السلام - على المنبر فقالت: يا أمير المؤمنين ثلاث بلبلن القلوب قال: وما هن ؟ - ٣ قالت: رضاك بالقضية، وأخذك بالدينية، وجزعك عند البلية، قال - عليه السلام - : ويحك، انما أنت امرأة انطلقى فاجلسى على ذيلك ٤، قالت: لا، والله ما من جلوس الا في ظلال السيوف ٥.

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " من كبار شيوخ البخاري / ع " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته المفصلة المبسوطه جدا: " روى عن أبي عاصم محمد بن أيوب الثقفي (إلى ان قال) وروى عنه الحسن الزعفراني (إلى آخر ما قال) " وفي لسان الميزان في ترجمة ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي (مصنف الكتاب) " انه حدث عن أبي نعيم " والمراد به الفضل بن دكين. أقول: من أراد البسط في ترجمته فعليه بتهديب التهذيب وتنقيح المقال وغيرهما من المفصلات. ٧ - في تقريب التهذيب: " محمد بن أبي أيوب أبو عاصم الثقفي الكوفى كان بعضهم يقول فيه: محمد بن أيوب فيخطئ وهو صدوق من السابعة / م " وفي تهذيب - التهذيب في ترجمته: " روى عن أبي عون الثقفي (إلى ان قال) وروى عنه أبو نعيم " ويريد به الفضل بن دكين المشهور بكنيته كما مر في ترجمته التصريح بذلك.

١ - في تقريب التهذيب في باب الكنى: " أبو عون الثقفي هو محمد بن عبيد الله " وفي باب الاسماء منه: " محمد بن عبيد الله بن أبي سعيد أبو عون الثقفي الكوفى الاعور ثقة من الرابعة / خ م د ت س ". ٢ - كذا في شرح النهج لكن في الاصل: " عميس " وفي البحار بعنوان بدل النسخة: " عيش ". ٣ - كذا في شرح النهج والبحار لكن في الاصل: " وما هي ؟ ". ٤ - لعل المراد: " اسكنني في بيتك وقرى في كنبك، ومالك تتكلمين في امور لا ينبغي لك أن تتكلمى فيها " ففى أساس البلاغة: " جلست الرخمة إذا جنمت، وفلان جليس - نفسه إذا كان من أهل الغرلة " وفى القاموس والنهاية وغيرهما: " المجلس المرأة تجلس في الفناء لا ترح ". ٥ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ما جرى من الفتن (ص ٦٧٩، س ١٤) " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٤٠]

حدثنا محمد، قال: حدثنا [الحسن]، قال: حدثنا ابراهيم، قال: وحدثني ابراهيم بن العباس، قال: حدثنا [ابن ١] المبارك الجلى، عن بكر بن عيسى ان عليا - عليه السلام - [كان ٢] يخطب الناس ويحضهم على المسير إلى معاوية وأهل الشام، فجعلوا يتفرقون عنه ويتناقلون عليه ويعتلون بالبرد مرة وبالحر اخرى ٣ قال بكر بن

عيسى: حدثنا الاعمش عن الحكم بن عتيبة ع عن قيس بن أبي حازم قال: سمعت عليا - عليه السلام - يقول: يا معشر المسلمين يا أبناء المهاجرين انفروا إلى أئمة الكفر وبقية الاحزاب وأولياء الشيطان، انفروا إلى من يقاتل على دم حمال - الخطايا، فولذي فلق الحبة وبرأ النسمة انه ليحمل خطاياهم إلى يوم القيامة لا ينقص من أوزارهم شيئا ه

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " وابن أبي الحديد في شرح النهج من دون نسبة إلى كتاب بهذه العبارة: " وروى أبو نعيم الحافظ قال: حدثنا أبو عاصم الثقفي قال: جاءت امرأة (الحديث) " (انظر ج ١، ص ١٧٩)، س ٣١).

١ - زدنا هذه الكلمة بقرينة سائر الروايات المذكورة في الكتاب. ٢ - هذه الكلمة موجودة في البحار. ٣ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ما جرى من الفتن (ص ٦٧٩، س ١٦). ٤ - في تقريب التهذيب: " الحكم بن عتيبة بالمتناة ثم الموحد مصغرا أبو محمد الكندي الكوفي ثقة ثبت فقيه الا أنه ربما دلس، من الخامسة، مات سنة ثلاث عشرة [ومأته] أو بعدها وله نيف وستون / ع ". وفي تهذيب التهذيب: " الحكم بن عتيبة الكندي مولاهم أبو محمد ويقال: أبو عبد الله ويقال: أبو عمر الكوفي وليس هو الحكم بن عتيبة بن النهاس (إلى آخر الترجمة) ". وصرح فيه بأنه " روى عن قيس بن أبي حازم وروى عنه الاعمش ". أقول: ترجمته المذكورة في كتب الشيعة أيضا فراجع. ه - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ما جرى من الفتن (ص ٦٧٩، س ١٦). وقال ابن أبي الحديد في شرح النهج بعد نقله عن نصر الخطبة التي أشرنا " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٤١]

حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال ١: حدثنا بهذا الكلام عن قول أمير المؤمنين. عليه السلام - غير واحد من العلماء كتبناه في غير هذا الموضوع. حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال: أخبرنا

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " إليها بنقل نص كلامه في ذيل الحديث المتقدم على هذا الحديث بفاصلة حديث آخر (ج ١، ص ١٧٩، س ٢٢) ما نصه: " وروى الاعمش عن الحكم بن عتيبة عن قيس بن أبي حازم قال: سمعت عليا - عليه السلام - على منبر الكوفة وهو يقول: يا أبناء المهاجرين انفروا إلى أئمة الكفر " (فيعد أن نقله نحو ما في المتن قال): قلت: هذا قيس بن أبي حازم هو الذي روى حديث انكم لترون ريكم يوم القيامة كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون في رؤيته، وقد طعن مشايخنا المتكلمون فيه وقالوا: انه فاسق ولا تقبل روايته لانه قال: انى سمعت عليا يخطب على منبر الكوفة ويقول: انفروا إلى بقية الاحزاب، فأبغضته ودخل بغضه في قلبي، ومن يبغض عليا - عليه السلام - لا تقبل روايته. فان قيل: فما تقول مشايخكم في قوله - عليه السلام -: انفروا إلى من يقاتل على دم حمال الخطايا ؟ أليس هذا طعنا منه - عليه السلام - في عثمان ؟ ! قيل: الأشهر الأكثر في الرواية صدر الحديث، وأما عجز الحديث فليس بمشهور تلك الشهرة، وان صح حملناه على أنه أراد به معاوية وسمى ناصريه مقاتلين على دمه لأنهم يحامون عن دمه، ومن حامى عن دم انيسان فقد قاتل عليه ". وفي تقريب التهذيب: " قيس بن أبي حازم البجلي أبو عبد الله الكوفي ثقة من الثانية مخضرم ويقال: له رؤية وهو الذي يقال: انه اجتمع له أن يروى عن العشرة، مات بعد التسعين أو قبلها وقد جاوز المائة وتغير / ع " وصرح في تهذيب التهذيب أيضا بأنه " روى عن علي (ع). وروى عنه الحكم بن عتيبة والاعمش " وسيجئ في الكتاب في باب مبغضي علي (ع) ذكره وأنه ممن أبغض عليا (ع). ومن أراد ترجمته المبسوطة فليراجع المفصلات.

١ - أقول: كأن قول صاحب الغارات بعد الحديث: " حدثنا بهذا الكلام (إلى آخره) " ناظر إلى أن ناقل الحديث ليس منحصرًا في قيس بن أبي حازم حتى يفتح باب الطعن على الحديث من جهته بل رواه جماعة كثيرون بحيث لا مجال لردّه، وتأويل ابن أبي الحديد إياه أيضا يويده.

اسماعيل بن أبان الأزدي، قال: حدثنا عمرو بن شمر الجعفي ١، عن جابر ٢ عن ربيع، عن فرقد الجلي ٣ قال: سمعت عليا - عليه السلام - يقول: ألا ترون يا معاشر أهل الكوفة والله لقد ضربتكم بالدرة التي أعظ بها السفهاء، فما أراكم تنتهون، ولقد ضربتكم بالسياط التي أقيم بها الحدود، فما أراكم ترعون،

١ - في ميزان الاعتدال ولسان الميزان: " عمرو بن شمر الجعفي الكوفي الشيعي أبو عبد الله عن جعفر بن محمد - عليهما السلام - وجابر الجعفي والأعمش، روى عباس عن يحيى ليس بشئ، وقال الجوز جاني: زانغ كذاب، وقال ابن حبان: رافضي يشتم الصحابة ويروي الموضوعات عن الثقات، وقال البخاري: منكر الحديث، قال يحيى: لا يكتب حديثه (إلى أن قال) قال السليمانى: كان عمرو يضع للروافض " وزاد في اللسان: " قال الحاكم أبو عبد الله: كان كثير الموضوعات عن جابر الجعفي، وليس يروي تلك الموضوعات الفاحشة عن جابر غيره (إلى آخر ما قال) ". أقول: قد علم مما ذكر أن الرجل من رواة الشيعة وله روايات كثيرة في كتبهم، وترجمته مذكورة في جميع كتبهم الرجالية إلا أنهم لم يوثقوه فقال النجاشي: " عمرو بن شمر أبو عبد الله الجعفي عربي روى عن أبي - عبد الله (ع) ضعيف جدا، زيد أحاديث في كتب جابر الجعفي ينسب بعضها إليه، والامر ملتبس ". وقال الشيخ في الفهرست: " عمرو بن شمر له كتاب رويناه بالاسناد عن حميد عن إبراهيم بن سليمان الخزاز أبي اسحاق عنه " وعده في رجاله من أصحاب الباقر والصادق عليهما السلام، ومن أراد التحقيق في ترجمته فليراجع تنفيح المقال وغيره من المفضلات. ٢ - في تقريب التهذيب: " جابر بن يزيد بن الحارث الجعفي أبو عبد الله الكوفي ضعيف رافضي من الخامسة، مات سنة سبع وعشرين ومائة، وقيل، سنة اثنتين وثلاثين ومائة / د ت ق " أقول: ترجمة جابر هذا مذكورة في كتب الفريقين على سبيل البسط والتفصيل بحيث لا يسع المقام تلخيصها واختصارها، فمن أراد التحقيق في ترجمته فليراجع تنفيح المقال فإنه قد أفاد في ترجمته وأجاد وجاء بما فوق المراد. ٣ - كذا أيضا في البحار لكن في شرح النهج: " ربيع بن فرقد " ففى تقريب التهذيب " ربيع بالتصغير ابن مهران أبو العالية الرياحي بكسر الراء وبالتحتانية ثقة كثير الأرسال من الثانية، مات سنة تسعين وقيل: ثلاث وتسعين وقيل: بعد ذلك / ع " وأما فرقد ففى تقريب التهذيب أيضا: " فرقد أبو طلحة مجهول من الرابعة / ت " وأما نسبته إلى بجيلة فلم نظفر بها في مورد.

فما بقي إلا سيفي، وانى لا علم الذى يقومكم باذن الله ولكني لا احب أن ألى ١ تلك ٢ منكم. والعجب منكم ومن أهل الشام ان أميرهم يعصى الله وهم يطيعونه، وان أميركم يطيع الله وانتم تعصونه.. ! ان قلت لكم: انفروا إلى عدوكم قلتهم: القر يمنعا، أفترتون عدوكم لا يجدون القر كما تجدونه ؟ ولكنكم أشبهتم قوما قال لهم رسول الله - صلى الله عليه وآله - انفروا في سبيل الله فقال كبارؤهم: لا تنفروا في الحر [فقال الله لنبيه]: قل نار جهنم أشد حرا لو كانوا يفقهون ٣، والله لو ضربت خيشوم المؤمن بسيفي هذا على أن يبغضني ما أبغضني، ولو صببت الدنيا بحذافيرها على الكافر ما أحبني، وذلك أنه قضى ما قضى على لسان النبي الامي انه لا يبغضك مؤمن ولا يحبك كافر، وقد خاب من حمل ظلما وافترى. يا معاشر أهل الكوفة ٤ والله لتصبرن على قتال عدوكم أو ليسلطن الله عليكم قوما أنتم أولى بالحق منهم، فليعدبنكم وليعذبهم الله بأيديكم أو بما شاء من عنده، أفمن قتله بالسيف تحيدون إلى موة على الفراش ؟ ! فاشهدوا أنى سمعت رسول الله - صلى الله عليه وآله - يقول: [يقول:] موة على الفراش أشد من ضربة ألف سيف. أخبرني به جبرئيل، فهذا جبرئيل يخبر رسول الله - صلى الله عليه وآله - وأله - بما تسمعون. قال عمرو: عن جابر عن ربيع عن فرقد أنه سمع هذا الكلام من على - عليه السلام - على المنبر ٥

١ - في البحار: " ان أتى " ٢ - في شرح النهج: " ذلك " ٣ - ذيل آية ٨١ من سورة البراءة (= التوبة) وصدورها: " فرح المخلفون بمفعدهم خلاف رسول الله وكرهوا أن يجاهدوا بأموالهم وأنفسهم في سبيل الله وقالوا: لا تنفروا في الحر " ٤ - في الاصل: ما شئتم يا معاشر أهل الكوفة " نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ما جرى من الفتن (ص ٦٧٩، س ٢٠) " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٤٤]

حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم، قال: وأخبرني محرز بن هشام المرادي ١ قال: حدثنا جرير بن عبد الحميد ٢ عن المغيرة ٣ الضبي قال: كان

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " لكن إلى قوله (ع): " بما تسمعون " وقال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١، ص ١٧٩، س ٣٤): " وروى عمرو بن شمر الجعفي عن جابر عن رفيع بن فرقد البجلي قال: سمعت عليا - عليه السلام - يقول: يا أهل الكوفة (الحديث) باسقاط بعض الفقرات إلى قوله: " من ضربة ألف سيف ".

١ - كذا صريحا ولم أفق على رجل بهذا العنوان في كتب الرجال لكن ابن - أبي الحديد قال في شرح النهج (ج ٢، ص ٢٩): " قال ابراهيم: وحدثنا محرز بن هشام عن جرير بن عبد الحميد عن مغيرة الضبي أن معاوية دس للاشتر مولى لال عمر، فلم يزل المولى يذكر للاشتر فضل علي وبنى هاشم حتى اطمأن إليه واستأنس به، فقدم الاشتر يوما ثقله أو تقدم ثقله فاستسقى ماء فقال له مولى عمر: فهل لك في شربة سويق؟ فسقاه شربة سويق فيها سم فمات، وقد كان معاوية قال لاهل الشام لما دس إليه مولى عمر: ادعوا على الاشتر، فدعوا عليه، فلما بلغه موته قال: ألا ترون كيف استجيب لكم! " وقال أيضا بعيد ذلك (ص ٣٠): " قال ابراهيم: وحدثنا محمد بن هشام المرادي عن جرير بن عبد الحميد عن مغيرة الضبي قال: لم يزل أمر علي شديدا حتى مات الاشتر، وكان الاشتر بالكوفة أسود من الاحنف بالبصرة " أقول: سيأتي متن الحديث في الكتاب (في باب تولية محمد بن أبي بكر مصر) والمظنون اتحاد السندين باحتمال أن " محمدا " في السند الثاني مصحف " محرز " أو باحتمال عكسه وذكر ابن حجر في لسان الميزان رجلا بعنوان " محمد بن هشام بن علي المروزي " وآخر بعنوان " محمد بن هشام بن عون التميمي ثم السعدى اللغوى المشهور بكنيته وهى أبو محلم بضم الميم وفتح المهملة وكسر اللام الثقيلة " وذكر في ترجمة الثاني أنه سمع من ابن عيينة وجرير وخالد بن الحارث وأبى فضيل وغيرهم " فمن المحتمل أن يكون الراوى المذكور في المتن منطبقا على أحدهما بتجشّم وتكلف يقتضيه التطبيق، والله العالم بحقيقة الحال. ٢ - في تقريب التهذيب: " جرير بن عبد الحميد بن قرط بضم القاف وسكون - الراء بعدها طاء مهملة الضبي الكوفى نزيل الرى وقاضيا ثقة صحيح الكتاب، قيل: كان " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٤٥]

أشرف أهل الكوفة غاشين لعلى - عليه السلام - وكان هواهم مع معاوية وذلك أن عليا كان لا يعطى أحدا من الفئى أكثر من حقه، وكان معاوية بن أبي سفيان جعل الشرف ١ في العطاء ألفى درهم ٢. سيرته - عليه السلام - في المال حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم، قال: أخبرني عمرو بن حماد بن طلحة الفراز ٣ قال: حدثنا محمد بن الفضيل عن غزوان ٤ عن أبي حيان ٥ التيمي

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " في آخر عمره يهيم من حفظه، مات سنة ثمان وثمانين وله إحدى وسبعون سنة / ع " وفى تهذيب التهذيب: " جرير بن عبد الحميد قرط الضبي أبو عبد الله الرازي القاضى ولد بقرية من قرى اصبهان ونيشأ بالكوفة ونزل الرى (إلى أن قال) روى عن مغيرة بن مقسم (إلى آخر ما قال) " ٣ - في تقريب التهذيب: " المغيرة بن مقسم بكسر الميم الضبي مولاهم أبو هشام الكوفى الاعمى ثقة متقن الا أنه كان يدرس ولا سيما عن ابراهيم، من السادسة مات سنة ست

وثلاثين [ومائة] على الصحيح / ع " وفى تهذيب التهذيب: " المغيرة بن مقسم الضبى مولاهم أبو هشام الكوفى الفقيه (إلى أن قال) روى عنه جرير ".

١ - كذا في الاصل والبحار ومستدرک الوسائل لكن الظاهر كونها " للشرف " مجرورا باللام. ٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ما جرى من الفتن (ص ٦٧٩، س ٢٨) والمحدث النوري (ره) في المستدرک في باب التسوية بين الناس في قسمة بيت المال من كتاب الجهاد (ج ٣، ص ٢٦٠، س ٢٤). ٣ - كذا صريحا في الاصل ولم تذكر الكلمة في البحار والوسائل ففى تقريب - التهذيب: " عمرو بن حماد بن طلحة القناد أبو محمد الكوفى وقد ينسب إلى جده صدوق روى بالرفض من العاشرة مات سنة اثنتين وعشرين [ومائتين] بخ م د س فق " فيستفاد من - الترجمة أن " الفراز " مصحف " القناد " والقناد بفتح القاف والتون آخره دال مهملة نسبة بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٤٦]

عن مجمع ١ ان عليا - عليه السلام - كان يكنس بيت المال كل يوم جمعة ثم ينضحه بالماء

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " إلى بيع القند وهو السكر. ٤ - في تقريب التهذيب: " محمد بن فضيل بن غزوان بفتح المعجمة وسكون الزاى الضبى مولاهم أبو عبد الرحمن الكوفى صدوق عارف روى بالتحسين من التاسعة مات سنة خمس وتسعين [ومائة] / ع " وفى تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عن أبى حيان التيمى ". ٥ - في تقريب التهذيب في باب الكنى: " أبو حيان بتشديد التحتانية اسمه يحيى بن سعيد بن حيان " وفى ترجمته في باب الاسماء منه: " يحيى بن سعيد بن حيان بمهملة وتحتانية أبو حيان التيمى الكوفى ثقة عابد من السادسة مات سنة خمس وأربعين [ومائة] / ع " وفى تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عنه ابن فضيل " وصرح أيضا بأنه من تيم الرباب.

١ - المراد به مجمع التيمى الاتى ذكره ولم نظفر بترجمته بهذا العنوان في كتب - التراجم الا بما ذكره ابن الجوزى في صفة الصفوة (ج ٣، ص ٦٠): " مجمع بن يسار أبو حمزة التيمى (فخاض في ترجمته إلى ان قال) قال المؤلف: لا نعلم مجمعا أسند شيئا الا أنه قد روى عن ماهان الزاهد، وروى عنه أبو حيان التيمى وسفيان الثوري، وقال أبو حاتم الرازي: دعا مجمع ربه عزوجل أن يميتة قبل الفتنة، فمات من ليلته، وخرج زيد بن على من الغد " ثم ليعلم أن مجمعا بضم أوله وفتح الجيم وتشديد الميم المكسورة على ما هو المشهور من التسمية به ومنه ما في الصحاح: " ومجمع لقب قصى بن كلاب، سمي بذلك لانه جمع قبائل قريش وأنزلها مكة وبنى دار الندوة " وقال الزبيدي في تاج العروس: " ومجمع كمحدث لقب قصى لانه كان جمع قبائل قريش وأنزلها مكة، وبنى دار الندوة، نقله الجوهري وفيه يقول حذافة بن غانم لابي لهب: أبوكم قصى كان يدعى مجمعا * به جمع الله القبائل من فهر ". وفى لسان العرب: " ومجمع لقب قصى بن كلاب، سمي بذلك لانه كان جمع قبائل قريش وأنزلها مكة، وبنى دار الندوة قال الشاعر: أبوكم قصى كان يدعى مجمعا * به جمع الله القبائل من فهر ". " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٤٧]

ثم يصلى فيه ركعتين ثم يقول: تشهدان لى يوم القيامة ١. حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم، قال: وحدثنى شيخ لنا عن ابراهيم بن محمد [قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم ٢ [بن أبى يحيى المدني ٣ عن جوير ٤ عن الضحاك بن مزاحم ٥ عن على عليه السلام قال: كان خليلى

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " فعلم أن الكلمة بصيغة اسم الفاعل من التجميع وهو مبالغة في الجمع، فما في معيار - اللغة من قوله: " وسموا جماعا كشداد، وجماعة كسحابة، وسلالة، ومجمعا كمقعد وبالاخير سمى قصى جد النبي صلى الله عليه وآله لجمعه العرب من البلد الاقصى " بمعزل عن الصواب فمن أراد التفصيل في ذلك فليراجع كتب الحديث والسير والانساب والتواريخ. (*)

١ - نقله الشيخ الحر (ره) في الوسائل في كتاب الجهاد باب تعجيل قسمة المال على مستحقه (ج ٢، ص ٤٢١، س ٢٨) وقال المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩، س ٩) " وبأسانيد عن مجمع التميمي (الحديث) ". ويشير بقوله (ره): " بأسانيد " إلى هذه الرواية والحديثين الذين يأتيان بعيد هذا، أو نقله ابن أبي - الحديد في شرح النهج (ج ١، ص ١٨١، س ٩) هكذا: " وروى مجمع التميمي قال: كان على - عليه السلام - (الحديث باختلاف يسير) " ونقله أيضا الحافظ أبو نعيم في حلية الاولياء في باب زهد أمير المؤمنين وتعبه (ج ١، ص ٨١): " باسناده عن أبي حيان التميمي عن مجمع التميمي قال: كان على يكنس بيت المال ويصلى فيه، يتخذ مسجدا رجاء أن يشهد له يوم القيامة " ٢ - ما بين المعقوفتين زيد في الاصل اشتباها بقريئة ما سيأتي في الباب نحو مما أثبتناه فانظر، والسند في الوسائل هكذا: " ابراهيم بن محمد الثقفي في كتاب الغارات عن أبي يحيى المدني " ٣ - في ميزان الاعتدال: " ابراهيم بن أبي يحيى هو أبو إسحق ابراهيم بن محمد بن أبي يحيى الاسلمي المدني أحد العلماء الضعفاء (إلى ان قال) وروى عباس عن ابن معين: كذاب رافضي (إلى آخر ما قال) " وفي تهذيب التهذيب: " ابراهيم بن " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٤٨]

رسول الله صلى الله عليه وآله لا يحبس شيئا لغد وكان أبو بكر يفعل، وقد رأى عمر بن الخطاب في ذلك أن دون الدواوين وآخر المال من سنة إلى سنة، وأما أنا فأصنع كما صنع خليلي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم. قال: وكان على عليه السلام يعطيهم من الجمعة إلى الجمعة وكان يقول:

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " محمد بن أبي يحيى واسمه سمعان الاسلمي مولاهم أبو إسحاق المدني (إلى أن قال) قال العجلي: كان قديرا معتزليا رافضيا، وكان من أحفظ الناس، وكان قد سمع علما كثيرا، وقرابته كلهم ثقات وهو غير ثقة (إلى آخر ما قال) " وذكر في جامع الرواة وتنقيح المقال روايته عن أبي عبد الله عليه السلام في موارد من الكافي والتهذيب والاستبصار فراجع. ٤ - في تقريب التهذيب: " جوير تصغير جابر يقال: اسمه جابر وجوير لقب، ابن سعيد الأزدي أبو القاسم البلخي نزيل الكوفة راوي التفسير ضعيف جدا من الخامسة مات بعد الأربعين (ومائة) خدق " وفي تهذيب التهذيب: " جوير بن سعيد الأزدي أبو القاسم البلخي عداده في الكوفيين ويقال: اسمه جابر وجوير لقب، روى عن أنس بن مالك والضحاك بن مزاحم وأكثر عنه (إلى أن قال) وقال عبد الله بن علي المدني: سألته يعني أباه عن جوير فضعه جدا. قال: وسمعت أبي يقول: جوير أكثر على الضحاك روى عنه أشياء مناكير (إلى أن قال) وقال أبو قدامة السر خسي: قال يحيى القطان: تساهلوا في أخذ التفسير عن قوم لا يوثقونهم في الحديث ثم ذكر الضحاك وجويرا ومحمد بن السائب وقال: هؤلاء لا يحمل حديثهم ويكتب التفسير عنهم. وقال أحمد بن سيار المروزي: جوير بن سعيد كان من أهل بلخ وهو صاحب الضحاك وله رواية ومعرفة بأيام الناس، وحاله حسن في التفسير وهو لين في الرواية. وقال ابن حبان: يروى عن الضحاك أشياء مقلوبة (إلى أن قال) وذكره البخاري في التاريخ الأوسط في فصل من مات بين الأربعين إلى الخمسين ومائة " ٥ - في تقريب التهذيب: " الضحاك بن مزاحم الهلالي أبو القاسم أو أبو محمد الخراساني صدوق كثير الارسال من الخامسة، مات بعد المائة / ٤ " وفي تهذيب التهذيب: " روى عنه جوير بن سعيد " وفي تنقيح المقال للمامقاني (ره): " الضحاك بن مزاحم الخراساني عده الشيخ (ره) في رجاله من أصحاب السجاد عليه السلام مضيفا إلى ما في العنوان قوله: أصله الكوفي تابعي (إلى ان قال) وقال في ملحقات الصراح: الضحاك " بقية الحاشية في الصفحة الاتية " (*)

[٤٩]

هذا جناى وخياره فيه ١ * إذ كل جان يده إلي فيه ٢ حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم، قال: وأخبرنا عمرو بن علي بن محمد ٣ قال: حدثنا يحيى بن سعيد ٤ قال: حدثنا أبو حيان التيمى قال: حدثنا مجمع التيمى أن عليا عليه السلام كان ينضح ٥ بيت المال ثم يتنفل ٦ فيه

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " ابن مزاحم بن يزيد الهلالي المفسر كنيته أبو القاسم حملته امه سنتين ثم ولدته، وكان يقيم ببلخ وبمرو، وكان أيضا بخارا وسمرقند مدة، ويعلم الصبيان احتسابا، وله التفسير الكبير والصغير، مات ببلخ سنة اثنتين ومائة (إلى آخر ما قال) ."

١ - يأتي شرح البيت في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ١١). ٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر يحذف السند (ص ٧٢٩، س ٧) وأيضا في المجلد الحادى والعشرين منه في أحكام الارضين (ص ١٠٨، س ٢) والشيخ الحر العاملي (ره) في الوسائل في كتاب الجهاد في باب تعجيل قسمة المال على مستحقه (ج ٢، ص ٤٢٢ - ٤٢٣). ٣ - كذا في الاصل، والظاهر أن كلمة " محمد " محرفة عن كلمة " بحر " ففى تقريب التهذيب: " عمرو بن على بن بحر بن كنيز بنون وزاى أبو حفص الفلاس الصيرفى الباهلى البصرى ثقة حافظ من العاشرة مات سنة تسع وأربعين [ومائتين] / ع / وفى تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عن يحيى بن سعيد القطان " . ٤ - فى تقريب التهذيب: " يحيى بن سعيد بن فروخ بفتح الفاء وتشديد الراء المضمومة وسكون الواو ثم معجمة التميمي أبو سعيد القطان البصرى ثقة متقن حافظ امام قذوة من كبار التاسعة مات سنة ثمان وتسعين [ومائة] وله ثمان وسبعون / ع " وفى تهذيب - التهذيب في ترجمته: " روى عن يحيى بن سعيد الانصاري وروى عنه عمرو بن على الفلاس " . ٥ - في البحار: " بنزح " (بالزاي المعجمة) فكانه مأخوذ من قولهم: " نزح فلان البئر = استقى ماءها حتى ينفذ أو يقل " ويقال أيضا: نزحت البئر فهى نازح، قال في النهاية: " النزح بالتحريك البئر التى أخذ مأؤها يقال: نزحت البئر ونزحتها لازم ومتعد ومنه حديث " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٥٠]

ويقول: اشهد لى يوم القيامة أنى لم أحبس فيك المال على المسلمين ١. حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم قال: حدثنى أحمد بن معمر ٢ قال حدثنا محمد بن فضيل ٣ عن أبى حيان ٤ عن مجمع عن على - عليه السلام

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " ابن المسيب قال لقتادة: ارحل عنى فقد نزحتنى أي أنفدت ما عندي (وفى رواية: نزفتنى) " أما على ما في المتن فهو من قولهم: نضح البيت بالماء (كضرب وعلم) نضحا = رشه وبه " والمعنى واضع بلا تجشّم ولا تكلف. ٦ - فى الوسائل: " يتفل " ففى القاموس: " تنفل: = صلى النوافل كاتفل " ."

١ - نقله الشيخ الحر (ره) في الوسائل في باب تعجيل قسمة المال على مستحقه من كتاب الجهاد (ج ٢، ص ٤٢٢، س ٢) وقال المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٢٩، س ٩): " كتاب الغارات لابراهيم الثقفى: وبأسانيد عن مجمع التيمى أن عليا كان ينزح (الحديث) " ويشير بقوله: " بأسانيد " إلى هذا السند والسند التالى له، ولعله ذكر في موضع آخر أيضا من الكتاب. ٢ - فى الجرح والتعديل لابن أبى حاتم: " أحمد بن معمر بن اشكيب الصفار أبو عبد الله كوفى حرمى وقع إلى مصر يعد فى الكوفيين، روى عن محمد بن فضيل وأبى بكر بن عياش وعبد الرحيم بن سليمان ومحمد بن عبيد (إلى أن قال) وستل أبى عنه فقال: ثقة مأمون صدوق (إلى آخر ما قال) " وفى الخلاصة للخزرجي: " أحمد بن اشكاب باسكان المعجمة الحرمى أبو عبد الله الصفار الكوفى ثم المصرى وقيل: أحمد بن معمر بن اشكاب، وقيل: أحمد بن عبد الله بن اشكاب الحافظ، عن شريك وعبد السلام بن حرب، ومحمد بن فضيل، عنه البخاري وطائفة، قال أبو حاتم: ثقة مأمون، قال ابن يونس: مات سنة سبع أو ثمان عشرة ومائتين " وفى تهذيب التهذيب: " أحمد بن

اشكاب الحضرمي أبو عبد الله الصفار الكوفى نزيل مصر وقيل: اسم أبيه معمر وقيل: عبيد الله، وقيل: اسم اشكاب مجمع، روى عن محمد بن فضيل وأبى بكر بن عياش (إلى آخر ترجمته المبسوطة) " وفى القاموس فى " شكب " ما نصه: " أحمد بن اشكاب بالكسر ممنوعا [من الصرف] محدث " وفى تاج - العروس فى شرحه: " الامام المحدث أحمد يقال: هو ابن معمر، وقيل: عبد الله بن اشكاب، وقيل: اسمه مجمع الحضرمي الكوفى الصفار، حدث عن محمد بن فضيل وغيره، وعنه الامام محمد بن اسماعيل البخاري فى آخر صحيحه " ٣ - تقدمت ترجمته قبيل ذلك (انظر ص ٤٦).
٤ - هو كنية يحيى بن سعيد التيمى وتقدمت ترجمته فى ص ٤٦.

[٥١]

مثله، ١ حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم قال: وأخبرنا ابن - الاصفهان ٢ قال: حدثنا شقيق بن عيينة ٣ عن عاصم بن كليب ٤ عن أبيه قال: أتى عليا عليه السلام مال من اصفهان فقسمه فوجد فيه رغيفا فكسره سبع كسر ثم جعل علي كل جزء منه كسرة ثم دعا أمراء الاسباع فأقرع بينهم أيهم يعطيه أولا وكانت الكوفة يومئذ أسبعا ٥. حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم، قال: حدثنى البصري ابراهيم بن العباس قال: حدثنى ابن المبارك البجلي قال: حدثنى بكر بن عيسى

١ - قال فى الوسائل بعد نقل الحديث: " وعن أحمد بن معمر عن محمد بن الفضيل عن أبى حيان عن مجمع عن على عليه السلام مثله " (انظر ج ٢، ص ٤٢٢). ٢ - فى تقريب التهذيب فى باب الكنى: " ابن الاصفهاني هو عبد الرحمن بن عبد الله، وابن أخيه محمد بن سليمان، وابن ابن أخيه محمد بن سعيد بن سليمان " أقول: الاول من هؤلاء من الرابعة، والثانى من الثامنة، والثالث هو الذى ينطبق ظاهرا على ما نحن فيه من جهة الطبقة فلنذكر ترجمته هنا فى تقريب التهذيب: " محمد بن سعيد بن سليمان الكوفى أبو جعفر بن الاصفهاني يلقب حمدان، ثقة ثبت من العاشرة مات سنة عشرين [ومائتين] / خ ت سى " وهو بروى عمه بنوفى عنه النقفى بواسطة واحدة كحفص بن غياث ومحمد بن فضيل بن غزوان وأمثالهما. ٣ - كذا فى الاصل والوسائل ولم يذكره المجلسي (ره) لكن فى تقريب التهذيب: " شقيق أبو ليث عن عاصم بن كليب ويقال: عاصم بن شنتم مجهول من السادسة / د ". وفى تهذيب التهذيب: " شقيق أبو ليث عن عاصم بن كليب عن أبيه (إلى آخر ما قال) ". وفى ميزان الاعتدال: " شقيق عن عاصم بن كليب وعنه همام لا يعرف " وفى الخلاصة للخزرجي: " شقيق أبو ليث عن عاصم بن كليب وقيل: ابن شنتم وعنه همام بن يحيى ". ٤ - تأتى ترجمته فى تعليقاتنا على سند الحديث الا ترى ان شاء الله تعالى. ٥ - نقله الشيخ الحر العاملي (ره) فى الوسائل فى باب كيفية قسمة الغنائم من كتاب الجهاد (ج ٢، ص ٤٢٢، س ٢٥) والمجلسي (ره) فى ثامن البحار فى باب النوادر باسقاط صدر السند (٧٣٩، س ١٠).

[٥٢]

قال: حدثنى عاصم بن كليب الجرمى ١ عن أبيه أنه قال: كنت عند على عليه السلام فجاءه مال من الجبل فقام وقمنا معه حتى انتهينا إلى خربندجن وجمالين ٢ فاجتمع الناس إليه حتى ازدحموا عليه فأخذ حبالا فوصلها بيده وعقد بعضها إلى بعض ثم أدارها حول المتاع ثم قال: لا أحل لاحد أن يجاوز هذا الجبل. قال: ففعدنا من وراء الجبل، ودخل على عليه السلام فقال: أين رؤوس

١ - فى تقريب التهذيب: " عاصم بن كليب بن شهاب بن المجنون الجرمى الكوفى صدوق روى بالارجاء، من الخامسة مات سنة بضع وثلاثين / خت م ٤ ". وفى خلاصة تذهيب تهذيب الكمال للخزرجي: " عاصم بن كليب بن شهاب الجرمى (يفتح الجيم) وسكون الراء الكوفى عن أبيه وأبى بردة ومحمد بن كعب، وعنه عبد الله بن عوف والسفيانان وزائدة، وثقه ابن معين والنسائي قال خليفة: توفى سنة سبع وثلاثين ومائة " وفى تهذيب التهذيب: " عاصم بن كليب بن شهاب بن المجنون الجرمى الكوفى روى عن أبيه ". وأما أبوه فى تقريب التهذيب: " كليب بن شهاب والد عاصم صدوق من الثانية ووهم من ذكره فى الصحابة / س ٤ " وفى تهذيب التهذيب فى

ترجمته: " روى عن على عليه السلام (إلى أن قال) وروى عنه ابنه عاصم " وفى الخلاصة للخزرجي: " كليب بن شهاب الجرمي كوفى عن عمر وعلى وعنه ابنه عاصم (إلى آخر ما قال) " ٢ - في البحار: " خربند خر وجمالين " وأما الوسائل وشرح النهج فليست الكلمات المذكورة فيهما بل عبارتهما هكذا: فقام وقمنا معه وجاء الناس يزدحمون، [وفى الوسائل: واجتمع الناس إليه] " والظاهر والله العالم أن العبارة قد كانت هكذا: " خربنده جن وجمالين " وخربنده كلمة فارسية مركبة من كلمتي " خر " و " بنده "، ومعناها صاحب الخمار وموجره ومكربه، حتى أن صاحب عمدة الطالب (ره) قال في ترجمة محمد شش ديو (انظر ص ٦١ من طبعة النجف) وهو من ولد زيد بن الحسن بن على بن أبى طالب (عليهم السلام) ما نصه: " أما محمد شش ديو فله عدد من الأولاد متفرقون في البلاد منهم على الأكبر المكارى يعرف به " خربنده " فعلم أن " خربنده " بمعنى المكارى وكلمة " جن " في آخرها علامة الجمع الفارسية معرب " گان " بالكاف الفارسية و " خربنده جن " معربة من " خر بندگان " وأما جمالين بالجيـم فهو جمع جمال وهو معروف. (*)

[٥٣]

الاسباع ؟ - فدخلوا عليه، فجعلوا يحملون هذا الجوالق إلى هذا الجوالق ٢ وهذا الي هذا حتى قسموه سبعة أجزاء قال: فوجد مع المتاع رغيفا فكسره سبع كسر ثم وضع على كل جزء كسرة ثم قال: هذا جناى وخياره فيه * إذ كل جان يده إلى فيه قال: ثم أقرع عليها، فجعل كل رجل يدعو قومه فيجعلون الجوالق ٣. حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا إبراهيم، قال: حدثنا القزاز ٤. قال: حدثنا على بن هاشم ٥ عن أبيه ٦ قال: حدثنا يزيد ٧ عن عبد الرحمن ٨ عن

١ و ٢ - في الاصل والبخار والوسائل كما في المتن، وأما شرح النهج ففيه " هذه " في الموردين، وكلا الوجهين صحيح، فالاول باعتبار الأفراد والثانى باعتبار الجمع فى الصحاح: " والجوالق وعاء والجمع الجوالق والجوالق أيضا " وفى القاموس: " الجوالق بكسر الجيم واللام وبضم الجيم وفتح اللام وكسرهما وعاء معروف ج جوالق كصانف والجوالق " ٣ - نقله المجلسي (ره) في المجلد الحادى والعشرين من البحار في كتاب الجهاد في باب أحكام الارضين (ص ١٠٨، ١٠٩) والشيوخ الحر العاملبي (ره) في الوسائل في كتاب الجهاد في باب كيفية قسمة الغنائم ونحوها (ج ٢ من طبعة أمير بهادر، ص ٤٢٢، ٤٢٧) وابن أبى الحديد في شرح النهج (ج ١، ص ١٨١، ١٨٠) مع اختلاف يسير في العبارة. ٤ - كذا في الاصل لكن ذكرنا فيما سبق في ترجمة عمرو بن حماد بن طلحة أن " الفزاز " مصحف " القناد " (انظر ص ٤٥) فى باب الكنى من تقريب التهذيب: " القناد بنون عمرو بن حماد " وفى تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عن على بن هاشم بن البريد " ٥ - في تقريب التهذيب: " على بن هاشم بن البريد بفتح الموحدة وبعد الراء تحتانية ساكنة صدوق يتشيع من صغار الثامنة مات سنة ثمانين [ومائة] وقيل: في التى بعدها / بخ م ٤ " وفى تهذيب التهذيب: " على بن هاشم بن البريد البريدى العائذى مولاهم أبو الحسن الكوفى الخزاز روى عن هشام بن عروة (إلى أن قال) ويزيد بن كيسان وقال الجوزجاني: كان هو وأبوه غالبيين في مذهبهما " وفى جامع الرواة وتنقيح المقال " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٥٤]

الشعبي ١ قال: دخلت الرحبة وأنا غلام في غلمان، فإذا أنا بأمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام [قائما على صيرتين ٢] من ذهب وفضة ومعه مخفقة ٣ فجعل يطرد الناس بمخفقتة

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " نقلا عن رجال الشيخ (ره): " على بن هاشم بن البريد أبو الحسن الزبيدي الخزاز مولاهم الكوفى من أصحاب الصادق عليه السلام " ٦ - في تقريب التهذيب: " هاشم بن البريد بفتح الموحدة وكسر الراء بعدها تحتانية ساكنة أبو على الكوفى ثقة إلا أنه رمى بالتشيع من السادسة / س د ق " وفى تهذيب - التهذيب في ترجمته: " وعنه ابنه على " وفى جامع الرواة وتنقيح المقال في ترجمته: " روى على بن هاشم بن البريد عن أبيه عن على بن الحسين في الكافي في باب استعمال العلم، وفى باب الرضا بالقضاء، وفى باب ذم الدنيا، وفى باب أنه من عرف امامه لم يضره تقدم هذا الامر أو تأخر " ٧ - لعل المراد به: " يزيد بن

كيسان البشكري الكوفى " الذى ذكر في تهذيب - التهذيب في ترجمته أنه روى عنه على بن هاشم بن البريد " . ٨ - في البحار: " يزيد بن عبد الرحمن " ولم نظفر بما يعين الرجل.

١ - كذا في شرح النهج (ج ١، ص ١٨٠ - ١٨١) لكن في الاصل والبحار (ج ١٥) من كتاب العشرة (ص ٢١٥، س ١٣) " العسفى " والمظنون بالظن القوى أن الصحيح ما في شرح النهج، ونقله هكذا عنه المجلسي (ره) في تاسع البحار (ص ٥٣٩، س ٣٦) ففى تهذيب التهذيب: " عامر بن شراحيل بن عبد، وقيل: عامر بن عبد الله بن شراحيل الشعبي الحميري أبو عمرو الكوفى من شعب همدان، روى عن على وسعد بن أبى وقاص (إلى آخر ما قال) " . ٢ - ما بين المعقوفتين من شرح النهج لابن أبى الحديد، قال في النهاية: " الصيرة الطعام المجتمع كالكومة وجمعها صبر، وقد تكررت في الحديث مفردة ومجموعة " وزاد عليه في مجمع البحرين قوله: " ومنه: اشترت الشئ صيرة أي بلا وزن ولا كيل " فما نقل في تاسع البحار نقلا عن الشرح المذكور بلفظة " صرتين " فهو تصحيف. ٣ - في لسان العرب: " خفقه بالسيف والسوط والدرة يخفقه (بضم الفاء) ويخفقه " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٥٥]

ثم يرجع إلى المال فيقسمه ١ بين الناس حتى لم يبق منه شئ ورجع ولم يحمل إلى بيته منه شيئا، فرجعت إلى أبى فقلت: لقد رأيت اليوم خير الناس أو أحق الناس، قال: ومن هو يا بنى ؟ قلت: رأيت أمير المؤمنين عليا عليه السلام فقصصت عليه الذى رأيت يصنع، [فبكى و] قال: يا بنى [بل] رأيت خير الناس ٢ حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال [: حدثنا ابراهيم قال... قال: حدثنا محمد بن الفضيل قال ٣] حدثنا هارون بن عنترة ٤ عن زاذان ٥ قال: انطلقت مع قنبر إلى

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " (بكسر الفاء) خفقا ضربه بها ضربا خفيفا، والمخففة الشئ يضرب به نحو سير أو درة (إلى أن قال) قال الليث: الخفق ضربك الشئ بالدرة أو بشئ عريض، والمخففة الدرّة التى يضرب بها، وفى حديث عمر - رضى الله عنه - فزريهما بالمخففة وهى الدرّة " . (*)

١ - في الاصل والبحار: " ثم رجع إلى المال فيقسمه " والمتمن موافق لشرح النهج. ٢ - نقله المجلسي (ره) في المجلد الخامس عشر من البحار في كتاب العشرة في باب أحوال الملوك والامراء (ص ٢١٥، س ١٢) وابن أبى الحديد في شرح النهج مع اختلاف يسير في العبارة (ج ١، ص ١٨٠ - ١٨١) وأورده المجلسي (ره) في تاسع البحار نقلا عن شرح النهج في باب جوامع مكارم أخلاقه (ص ٥٣٩، س ٣٦). ٣ - ما بين المعقوفتين ساقط من الاصل وإنما أضفنا الاول أي " ابراهيم " بقريته سائر الاسانيد، والاخير أعنى " محمد بن الفضيل " لرواية ابن أبى الحديد في شرح النهج الحديث عنه، وأما الواسطة بين الثقفى وابن الفضيل فلما كان مجهولا وضعنا موضعه النقاط. ٤ - في تقريب التهذيب: " هارون بن عنترة بنون ثم مثناة ابن عبد الرحمن الشيباني أبو عبد الرحمن أو أبو عمرو بن أبى وكيع الكوفى لا بأس به من السادسة مات سنة اثنتين و أربعين ومائة / د س قى " . وفى تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عن زاذان أبى عمر (إلى أن قال) وروى عنه ابن فضيل " . ٥ - في تقريب التهذيب: " زاذان أبو عمر الكندى البزاز ويكنى أبا عبد الله أيضا صدوق يرسل وفيه شيعية من الثانية مات سنة اثنتين وثمانين / بخ م ٤ " . وفى تهذيب - التهذيب: " زادن أبو عبد الله ويقال أبو عمر الكندى مولاهم الكوفى الضرير البزاز يقال: انه شهد خطبة عمر بالجابية، وروى عنه وعن على وابن مسعود وسلمان وحذيفة (إلى أن " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٥٦]

على عليه السلام فقال: قم يا أمير المؤمنين فقد خبأت لك خبيثة قال: فما هو؟ قال: قم معي، فقام وانطلق إلى بيته فإذا باسنة ٢ مملوءة جامات من ذهب وفضة، فقال: يا أمير المؤمنين

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " قال) وقال ابن عدى: روى عن ابن مسعود وتاب على يديه وكناه الاكثرون أبا عمرو، كذا وقع في كثير من الاسانيد، وقال الخطيب: كان ثقة، وقال العجلي: كوفى تابعي ثقة " وفى لسان الميزان في المتفرقات: " زاذان الكندي مولاهم أبو عمر البزار الكوفي أبو - عبد الله " وفى ميزان الاعتدال: " زاذان أبو عمر الكندي مولاهم الكوفي (إلى أن قال) وقال ابن جحادة: كان زاذان يبيع الكرابيس فإذا جاءه الرجل أراه شر الطرفين وسامه سومة واحدة ثم قال ابن عدى: تاب زاذان على يدى ابن مسعود " وقال ابن سعد في الطبقات (ص ١٢٤ ج ٦ من طبعة اروبا): زاذان أبو عمر مولى كندة روى عن علي (إلى أن قال) أخبرنا الفضل بن دكين قال: حدثنا محمد بن طلحة عن محمد بن جحادة قال: كان زاذان يبيع الكرابيس فإذا أتاه البيع نشر عليه شر الطرفين قالوا: وتوفى زاذان بالكوفة أيام الحجاج ابن يوسف بعد الجماجم. وكان ثقة قليل الحديث " أقول: هذه الرواية تدل صريحا على أنه كان بزازا أي من البز بمعنى الثوب فيكون البزاز بالزايين المعجمتين بمعنى بيع الثوب فما وقع في تهذيب التهذيب وغيره من ضبطه بالزار أي بالراء المهملة في آخره بمعزل عن الصواب. وفى جامع الرواة وتنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره): " زاذان يكنى أبا - عمرة الفارسي من أصحاب علي (ع) " ونقلا عن رجال البرقي " زاذان أبو عمر والفارسي من خواص أمير المؤمنين (ع) من مضر " وأصاف في جامع الرواة: انه روى عنه عطاء بن السائب في [التهذيب في] باب الزيادات في القضايا والاحكام وفى الكافي في باب النوادر في كتاب الاحكام، وروى في تنقيح المقال نقلا عن الخرائج والجرائح رواية تدل على جلالته فراجع أقول: يأتي روايته في الكتاب بعنوان " أبي عمر [أو أبي عمرو] الكندي (انظر باب " كلام من كلامه (ع) ".

١ - في الاصل والبخار: " مما "، وفى شرح النهج: " وما " ٢ - قال المجلسي (ره): " فإذا باسنة " كذا في نسخ الغارات، وفى القاموس: الباسنة جوالق غليظ من مشاقفة الكتان (انتهى) ويحتمل ان يكون بالشين المعجمة جمع الشن، وفى رواية ابن أبي الحديد: فإذا بغرارة، وهى الجوالق " أقول: يستفاد من تعبيره: " كذا " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٥٧]

انك لا تترك شيئا الا قسمته فادخرت هذا لك، قال على عليه السلام: لقد أحببت أن تدخل بيتى نارا كثيرة ١، فسل سيفه فضربها، فانتثرت من بين اناء مقطوع نصفه أو ثلثه ٢. ثم قال: اقساموه بالحصص، ففعلوا، فجعل يقول: هذا جناى وخياره فيه * إذ كل جان يده إلى فيه يا بيضاء [غرى غيرى]، ويا صفراء غرى غيرى ٣. قال: وفى البيت مسال ٤ وابر، فقال: اقساموا هذا، فقالوا: لا حاجة لنا فيه، قال: وكان يأخذ من كل عامل مما يعمل، فقال ٥: والذى نفسي بيده لتأخذن شره

بقية الحاشية من الصفحة الماضية " في نسخ الغارات " أنه كانت عنده نسخ من الغارات. وفى لسان العرب: " الباسنة كالجوالق غليظ يتخذ من مشاقفة الكتان أغلظ ما يكون، ومنهم من يهزمها، وقال الفراء: الباسنة كساء مخيط يجعل فيه طعام والجمع الباسن، والباسنة اسم لالات الصناعات، قال: وليس بعربي محض. وفى حديث ابن عباس: نزل آدم عليه السلام من الجنة بالباسنة، التفسير للهروي قال. ابن الاثير: قيل: انها آلات الصناعات، وقيل: انها سكة الحرث، قال: وليس بعربي محض ".

١ - كذا في البخار أيضا لكن في شرح النهج: " عظيمة " ولم تذكر الكلمة في المستدرک فلعلها مصحفة عن كبيرة " ٢ - كذا في الاصل والبخار والمستدرک لكن في شرح النهج وفى تاسع البخار نقلا عنه: " وضربه ضربات كثيرة فانتثرت من بين اناء مقطوع نصفه وآخر ثلثه ونحو ذلك " ٣ - في النهاية " وفيه: انه صالح أهل خيبر علي الصفراء والبيضاء والحلقة أي على الذهب والفضة والدروع ومنه حديث على رضى الله

عنه: يا صفراء اصفرى ويا بيضاء ابيضى " وزاد عليه في مجمع البحرين: " ومنه: لم أترك صفراء ولا بيضاء أي ذهباً ولا فضة ". ٤ - قرأها المجلسي (ره) بالكاف فقال: " المسبك جمع مسك بالتحريك وهى الاسورة و الخلاخل من القرون والعاج، وفى رواية ابن أبى الحديد مسك وهو أظهر " وما أشار إليه المجلسي (ره) بقوله: " وفى رواية ابن أبى الحديد " فهو مذكور في شرح النهج (ج ١، ص ١٨١، س ٢) ونقله المجلسي (ره) في تاسع البحار في باب جوامع مكارم أخلاقه (ص ٥٤٠، س ٢) عن الشرح المذكور. أقول: الصحيح ما في المتن ففى المصباح: المسلة بكسر الميم مخيط كبير والجمع المسال " وفى الصحاح: " والمسلة بالكسر واحدة المسال وهى الابر العظام " وفى القاموس: " المسلة بكسر الميم مخيط ضخيم " وشرحه الزبيدي بقوله: " كما فى المحكم وقال غيره: ابرة عظيمة والجمع المسال ". وفى مجمع البحرين: " المسلة بالكسر واحدة " بقية الحاشية فى الصفحة الآتية "

[٥٨]

مع خيره ١. حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم، قال: أخبرني عبد الله بن محمد بن أبى شيبة العيسى ٢ قال: حدثنا وكيع ٣ قال: حدثنا عبد الرحمن بن عجلان

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " المسال وهى الابرة العظيمة " وفى معيار اللغة: " المسلة مخيط ضخيم ج مسال، والاصل مسلة ومسائل فادغم اللام فى مثلها كمكنسة ومكانس ". وفى شرح القاموس بالفارسي: مسلة بكسر ميم آلت دوختني است ستبر، وأنرا جو الدوز ميكونيد " وفى منتهى الارب: " مسلة بكسر الميم سوزن كلان، مسال جمع ". وفى لسان العرب: " المسلة بالكسر واحدة المسال وهى الابر العظام، وفى المحكم: مخيط ضخيم ". ٥ - فى شرح النهج الحديدي (ج ١، ص ١٨١، س ٧ - ٨) وكذا فى تاسع البحار (٥٤٠، س ١٦): " ثم قام إلى بيت المال فقسم ما وجد فيه ثم رأى فى البيت ابرا ومسال، فقال: ولتقسموا هذا، فقالوا: لا حاجة لنا فيه وقد كان على عليه السلام يأخذ من كل عامل مما يعمل، فضحك وقال: ليؤخذن [وفى البحار: " لتأخذن " كما فى المتن] "

١ - نقله المجلسي (ره) فى ثامن البحار فى باب ذكر أصحاب النبي وأمير المؤمنين (ص ٧٣٢ - ٧٣٣) والمحدث النوري (ره) فى المستدرک فى باب التسوية بين الناس فى قسمة بيت المال والغنيمة (ج ٢، ص ٢٦٠، س ٢٦) وابن أبى الحديد فى شرح النهج (ج ١، ص ١٨١، س ٢) باختلاف يسير فى العبارة من دون نسبة إلى كتاب أقول: أورده المجلسي (ره) أيضا فى تاسع البحار نقلا عن شرح النهج (انظر باب جوامع مكارم أخلاقه، ص ٥٤٠، س ٢) وكذا الذى قبله وبعده. ٢ - فى تقريب التهذيب: " عبد الله بن محمد بن أبى شيبة ابراهيم بن عثمان الواسطي الاصل أبو بكر بن شيبة الكوفى ثقة حافظ صاحب تصانيف، من العاشرة مات سنة خمس و ثلاثين ومائتين / خ م د س ق ". وفى تهذيب التهذيب: " خ م د س ق - عبد الله بن محمد بن أبى شيبة ابراهيم بن عثمان بن خواستى العيسى مولاهم أبو بكر الحافظ الكوفى روى عن أبى الاحوص (فعد جماعة منهم أبو معاوية ووكيع وعباد بن العوام وحاض فى ترجمته المبسوطة إلى أن قال) وقال ابن حبان فى الثقات: كان متقنا حافظا دينا ممن كتب وجمع وصنف وذاكر، وكان أحفظ أهل زمانه للمقاطيع، وقال ابن قانع: ثقة ثبت، وفى الزهرة: روى عنه " بقية الحاشية فى الصفحة الآتية "

[٥٩]

البرجمى ١ عن جدته قالت:

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " البخاري ثلاثين حديثا، ومسلم ألفا وخمسمائة وأربعين حديثا " وفى الفهرست لابن النديم فى الفن السادس من المقالة السادسة: " عبد الله بن محمد بن أبى شيبة من المحدثين المصنفين وتوفى سنة خمس وثلاثين ومائتين وله من الكتب: كتاب السنن فى الفقه، كتاب التفسير، كتاب التاريخ، كتاب الفتن، كتاب صفين، كتاب الجمل، كتاب الفتوح، كتاب المسند فى الحديث. ٣ - فى تقريب التهذيب: " وكيع بن الجراح بن مليخ الرؤاسى بضم الراء وهمزة ثم مهملة أبو سفيان الكوفى ثقة حافظ عابد من كبار التاسعة مات فى آخر سنة ست أو أول

سنة سبع وتسعين [ومائة] وله سبعون سنة / ع " . وفى تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عن أبي هلال الراسبي، وروى عنه ابن أبي شيبة " .

١ - في تهذيب التهذيب: " عبد الرحمن بن عجلان أبو موسى البرجمي الطحاوي الكوفي سمع إبراهيم قوله، وقال ابن أبي حاتم: روى عن إبراهيم النخعي، وعنه الثوري و يعلى بن عبيد وأبو نعيم وقيصة. قال ابن معين والنسائي: ثقة، وقال أبو حاتم: ما يحدیته بأس، وذكره ابن حبان في الثقات. قلت: الذى ذكره العجلي ويعقوب بن سفيان غيره " . قال ابن الاثير في اللباب في تهذيب الانساب: " البرجمي بضم الباء الموحدة وسكون الراء وضم الجيم، هذه النسبة إلى البراجم وهى قبيلة من تميم، وهو لقب لخمس بطون، عمرو، والظليم، وقيس، وكلفة، وغالب بنو حنظلة بن مالك بن زيد مناة بن تميم، وإنما لقبوا به لأن رجلا منهم اسمه حارثة بن عامر بن عمرو قال لهم: أبتها القبائل التى قد ذهب عددها تعالوا فلنجتمع ولنكن مثل براجم يدى هذه، ففعلوا فسموا البراجم (إلى آخر ما قال) " وفى القاموس: " البرجمة بالضم المفصل الظاهر أو الباطن من الاصابع، والأصبع الوسطى من كل طائر ج براجم، أو هي مفاصل الاصابع، أو رؤوس السلاميات إذا قبضت كفك نشزت وارتفعت، والبراجم قوم من أولاد حنظلة بن مالك " . وقال الزبيدي في شرحه: " وذلك أن أباهم قبض أصابعه وقال: كونوا كبراجم يدى هذه أي لا تفرقوا وذلك أعز لكم (إلى آخر ما قال) " .

[٦٠]

كان على عليه السلام يقسم فينا الابرار ١ يصره صرر [ا، و] الحرف ٢ والكمون ٣

١ - كذا في البحار لكن في الاصل: " الابرار " (بالباء) ففى الصحاح: البزر وبالكسر أفصح والابرار والابازير التوابل " وفى لسان العرب: " البزر والبزر (بالفتح والكسر) التابل، قال يعقوب: ولا يقوله الفصحاء الا بالكسر وجمعه أبزار وأبازير جمع الجمع " وفى القاموس: " البزر كل حب يبذر للنبات ج بزور والتابل ويكسر فيهما ج أبزار وأبازير " أقول: كلمات هؤلاء اللغويين تدل على أن الابرار جمع لكن الفيومي قال: فى المصباح المنير: " والابرار معروف بكسر الهمزة والفتح لغة شاذة لخروجها عن القياس لأن بناء أفعال للجمع ومجيئه للمفرد على خلاف القياس وهو معرب والجمع أبازير " وقال الزبيدي فى تاج العروس: " وفى شرح الموجز للنقيسى: " الابرار ما يطيب به الغذاء وكذا التوابل الا أن الابرار للأشياء الرطبة واليابسة والتوابل لليابسة فقط " قال شيخنا: والظاهر أنه اصطلاح لهم والافكلام العرب لا يفهم ما ذكره " . أقول: صرح فى بحر الجواهر بمثل ما فى شرح الموجز: والنسخة مؤيدة لما ذكره الفيومي فان ضمير النصب فى " يصره " بلفظ الافراد يرجع إليه، ٢ - كذا فى الاصل (بالحاء والراء المهملتين) وكذا فى رواية ابن أبى الحديد فى شرح النهج (طبعة طهران وطبعة مصر بتحقيق محمد أبى الفضل) لكن فى طبعها السابقة (فى سنة ١٣٢٩ هـ): " الخرف " بالخاء والزاي المعجمتين " وفى البحار " الخرف " (بالجيم والراء المهملة) ففسره المجلسي (ره) فى بيانه للحديث بقوله: " قال فى القاموس: الخرف ببس الحماط " والصحيح ما فى المتن ومعناه كما فى المصباح للفيومي: " الخرف بالضم حب الخردل، الحبة الحرفة، وقال الصغانى: الخرف حب الرشاد ومنه يقال: شئ حريف للذى يلذع اللسان بحرافته " وقال الجوهري: " الخرف بالضم حب الرشاد ومنه قيل: شئ حريف بالتشديد للذى يلذع اللسان بحرافته وكذلك بصل حريف " وتفطن لهذا المعنى محمد أبو الفضل فى تذييله لشرح النهج المذكور حيث قال (الجزء الثانى، ص ١٩٩): " الخرف بالضم الخردل " وكأنه أخذ هذا المعنى من أساس البلاغة للزمخشري ففيه: " وفيه حرافة، حدة، وأحد من الخرف وهو الخردل، الواحدة حرفة، وبصل حريف تشديد الحرافة " وقال صاحب بحر الجواهر: الخرف بالضم هو حب الرشاد فارسىه تخم سهندان " . وأما قوله: " يصره صررا " فلم يذكر فى شرح النهج بل هو فى الاصل والبخار فقط. ٣ - قال المجلسي (ره) " فى القاموس " : " الكمون كتثور حب معروف " . أقول: هو الذى يقال له بالفارسية " زيره " كما صرح به فى شرح القاموس الفارسى وفى بحر الجواهر وفى منتهى الارب وربما ينسبونها إلى كرمان.

[٦١]

وكذا وكذا ١. حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم قال: وأخبرني عبد الله بن أبي شيبة قال: حدثني حفص بن غياث ٢ وعباد بن العوام ٣ عن الحجاج ٤ عن جعفر بن

١ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩، س ١٢) وهو مذكور في شرح النهج لابن أبي الحديد (ج ١، ص ١٨١، س ٨) ونقله - المجلسي (ره) في تاسع البحار (ص ٥٤٠، س ٧) عن شرح النهج المذكور، والعجب أنه (ره) نقل كلمة " الحرف " هنا بلفظة " الخرق " (بالحاء المعجمة والراء المهملة وفي آخرها قاف). ٢ - في تقريب التهذيب: " حفص بن غياث بمعجمة مكسورة وياء ومثلثة ابن طلق بن معاوية النخعي أبو عمرو الكوفي القاضى ثقة فقيه تغير حفظه قليلا في الاخر من الثامنة مات سنة أربع أو خمس وتسعين ومائة وقد قارب الثمانين / ع " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عنه ابنا أبي شيبه " وقال في ترجمة الحجاج: " روى عنه حفص " وفي جامع الرواة وتنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ وفهرسته وعن النجاشي والكشي " أنه عامى المذهب له كتاب معتمد ". أقول: ترجمة الرجل مذكورة في كتب الفريقين مبسوطه فراجع. ٣ - في تقريب التهذيب: " عباد [بفتح أوله وتشديد الموحدة] بن العوام بن عمر الكلابي مولاهم أبو سهل - الواسطي ثقة من الثامنة مات سنة خمس وثمانين ومائة أو بعدها، وله نحو من سبعين / ع " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عن حجاج بن أرطاة (إلى أن قال) وروى عنه ابنا أبي شيبه، ونقل عن ابن سعد أنه كان يتشيع فأخذه هارون فحبسه ثم خلى عنه، فأقام ببغداد ومات سنة خمس وثمانين ومائة ". ٤ - في تقريب التهذيب: " حجاج بن أرطاة بفتح الهمزة ابن ثور بن هبيرة النخعي أبو أرطاة الكوفي القاضى أحد الفقهاء صدوق كثير الخطأ والتدليس من السابعة مات سنة خمس وأربعين ومائة / يخ م ٤ " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عنه حفص بن غياث " ونقل عن العجلي أنه كان فقيها وكان أحد مفتي الكوفة وكان فيه تبه، وكان يقول: أهلكني حب الشرف، وولوى قضاء البصرة (إلى آخر ما قال) وفي جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره) أنه من أصحاب الباقر والصادق عليهما السلام ".

[٦٢]

عمرو بن حريث ١ عن أبيه ٢: أن دهقانا بعث إلى على عليه السلام بثوب ديباج منسوج بالذهب (قال حفص: موسوم ٣) فابتاعه منه عمرو بن حريث بأربعة آلاف درهم إلى العطاء ٤. حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم، قال: وأخبرني أحمد بن

١ - في تقريب التهذيب: " جعفر بن عمرو بن حريث المخزومي مقبول من الثالثة م دتم س ق " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عن أبيه وعدى بن حاتم وهو جده لأمه (إلى آخر ما قال) " وفي الخلاصة للخزرجي مثله. ٢ - في تقريب التهذيب: " عمرو بن حريث بن عمرو بن عثمان بن عبد الله بن عمر بن مخزوم القرشي المخزومي صحابي صغير مات سنة خمس وثمانين / ع " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عن على - (ع) - (إلى أن قال) وروى عنه ابنه جعفر " وفي جامع الرواة وتنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره): " عمرو بن حريث من أصحاب أمير المؤمنين عدو الله ملعون ". أقول: ذكر الكشي (ره) في ترجمة ميثم التمار روايات تدل على كفره وزندقته، ونقلها عنه في تنقيح المقال وزاد عليها روايات اخر عن العلل والخصال والخرائج والجرائح بمعناها. ثم لا يخفى أن لفظتي " عن أبيه " كأنهما من اشتباه القلم والظاهر أن في العبارة زيادة وتقديم وأنها هكذا: " عن جعفر بن عمرو بن حريث أن دهقانا (إلى أن) فابتاعه منه أبي عمرو بن حريث " فلفظة " أبي " قد سقطت من هنا فتدبر. ٣ - إشارة إلى أن كلمة " موسوم " في رواية حفص ذكرت مكان " منسوج " في رواية عباد وهو اما من " وسم " فقال الفيومي: " وسمت الشئ وسمما من باب وعد والاسم السمة وهى العلامة " وفي الصحاح: " وسمه وسمما وسممة إذا أثر فيه بسمية وكى والهاء عوض من الواو (إلى أن قال) والوسمي مطر الربيع الاول لانه يسم الارض بالنبات، تنسب إلى الوسم والارض موسومة (إلى أن قال) وفلان موسوم بالخير " وأما من رسم ففى المصباح: " رسمت للبناء رسما من باب قتل أعلمت، ورسمت الكتاب كنيته " وفي الصحاح: " الثوب المرسم بالتشديد المخطط " وفي القاموس: " ثوب مرسم كمعظم مخطط " أي خطوطا خفية كما في التاج في شرحه، فعلى هذا يكون " موسوم " مصحف " مرسوم " ويكون عدم ذكر اللغويين كلمة " مرسوم " بهذا المعنى مما فاتهم ذكره، فتأمل. ٤ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر باسقاط جملة " قال حفص: موسوم " (ص ٧٣٩، س ١٢).

[٦٢]

معمر الاسدي ١ قال: حدثنا محمد بن فضيل عن الاعمش عن مجمع عن يزيد بن محجن التيمي ٢ قال: أخرج علي عليه السلام سيفاً له فقال: من يشتري سيفي هذا مني؟ فوالذي نفسي بيده لو أن معي ثمن أزار لما بعته ٣. حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم قال: وأخبرني ابراهيم بن العباس قال: حدثنا ابن المبارك البجلي عن بكر بن عيسى قال: حدثنا أبو حسان يحيى بن سعيد التيمي عن مجمع عن أبي رجاء ٤ أن علياً - عليه السلام - أخرج سيفاً له إلى السوق فقال: من يشتري مني هذا؟ فلو كان معي ثمن أزار ما بعته ٥. قال أبو رجاء فقلت له: يا أمير المؤمنين أنا أبيعك أزاراً وانسك ٦ ثمنه إلى

١ - كان المراد به " أحمد بن معمر بن اشكاب " المتقدمة ترجمته (انظر ص ٥٠) وأما معمر فقد ورد ذكره في الأسماء مخففاً ومثقلاً ففي تاج العروس مازجا كلامه بكلام صاحب القاموس: " [وعامر اسم] وقد يسمى به الحى [وعمر معدول عنه] أي عن عامر [في حال التسمية وعمير] كزبير [ومعمر] كمسكن [وعمران] بالكسر [وعمارة] بالضم والتخفيف وعمارة بالكسر وعمير علي فعيل، وعميرة بزيادة الهاء، وعمير بكسر الباء المشددة ومعمر كمعظم ". ٢ - هو أبو رجاء ففى طبقات ابن سعد (ج ٦ من طبعة اروپا، ص ١٦٥): " أبو رجاء روي عن علي قال: خرج علي بسيف له إلى السوق فقال: لو كان عندي ثمن أزار لم أبعه، واسمه يزيد بن محجن الصبي ". أقول: سيحى الحديث في المتن بعيد هذا، وأما نسبته إلى ضبة فإنه من أولاد ضبة بن أد وهو من ولد تيم تيم الرباب كما في الاشتقاق لابن دريد وغيره. ٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩، س ١٢). ٤ - قد مر في سند الحديث السابق أن اسمه يزيد بن محجن. ٥ - في المناقب للخوارزمي: في باب زهد، (ع) في الدنيا (ص ٦٩ من طبعة - النجف) بإسناده عن سفيان عن أبي حيان عن مجمع التيمي قال: خرج علي بن أبي طالب (ع) بسيفه إلى السوق فقال: من يشتري مني سيفي هذا؟ فلو كان عندي أربعة دراهم اشتري بها أزاراً ما بعته " ٦ - في مجمع البحرين للطبري: أنسأته أي بعته بتأخير ومنه بيع النسبته وهو بيع عين مضمون في الذمة حالاً بثمن مؤجل ".

[٦٤]

عطائك، فبعته أزاراً إلى عطائه، فلما قبض عطاءه أعطاني حقي ١. حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم، قال: وأخبرني يوسف بن كليب المسعودي قال: حدثنا الحسن بن حماد الطائي ٢ عن عبد الصمد البارقي ٣ عن جعفر بن علي بن الحسين ٤ عليهما السلام قال: قدم عقيل علي علي - عليه السلام - وهو جالس في صحن مسجد الكوفة فقال: السلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله، قال: وعليك السلام يا أبا يزيد ثم التفت إلى الحسن بن علي - عليهما السلام - فقال: قم وأنزل عمك، فذهب به فأنزله وعاد إليه، فقال له: اشتر له قميصاً جديداً ورداءاً جديداً وأزاراً جديداً ونعلاً جديداً ٥، فغداً علي علي - عليه السلام - في الثياب، فقال: السلام عليك يا أمير المؤمنين قال: وعليك السلام يا أبا يزيد، قال: يا أمير المؤمنين ما أراك أصبت من الدنيا شيئاً إلا هذه الحصاة؟ قال: يا أبا يزيد يخرج عطائي فأعطيها، فارتحل عن علي - عليه السلام - إلى معاوية، فلما سمع به معاوية نصب كراسيه وأجلس جلساءه، فورد عليه، فأمر له بمائة ألف درهم، فقبضها، فقال له معاوية: أخبرني عن العسكرين، قال: مررت بعسكر أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام فإذا ليل كليل النبي صلى الله عليه وآله ونهار كنهار النبي إلا أن رسول الله صلى الله عليه وآله ليس في القوم، ومررت بعسكرك فاستقبلني قوم من المنافقين ممن نفر برسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - ليلة العقبة. ثم قال: من هذا الذي عن يمينك يا معاوية؟ قال: هذا عمرو بن العاص، قال: هذا الذي اختصم فيه ستة نفر فغلب عليه جزارها ٦، فمن الآخر؟ -

١ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩، س ١٢). ٢ - في جامع الرواة وتنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره): "الحسن بن حماد الطائي من أصحاب الصادق عليه السلام". ٣ - قد ذكر علماء الرجال من الفريقين أشخاصا يسمون بعبد الصمد لكن ليس فيهم أحد يوصف بالبارقي فراجع لعلك تطفر بما يهديك إلى تعيينه. ٤ - لم تذكر "عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين" في البحار. ٥ - في موارد نقله كذا مع أن النعل مؤنثة. ٦ - يأتي توضيح لهذا الكلام في ترجمة عمرو بن العاص، فانتظر.

[٦٥]

قال: الضحاك بن قيس الفهري، قال: أما والله لقد كان أبوه جيد الاخذ لعسب ١ التيس، فمن هذا الآخر؟ - قال: أبو موسى الأشعري، قال: هذا ابن المراقبة ٢، فلما رأى معاوية أنه قد أغضب جلساءه، قال: يا أبا يزيد ما تقول في؟ - قال: دع عنك، قال: لنقولن، قال: أنتعرف حمامة؟ - قال: ومن حمامة؟ - قال: أخبرتك، ومضى عقيل، فأرسل معاوية إلى النسابة، قال: فدعاه فقال: أخبرني من حمامة، قال: أعطني الامان على نفسي وأهلي، فأعطاه، قال: حمامة جدتك وكانت بغية في الجاهلية، لها راية تؤتى. قال الشيخ: قال أبو بكر بن زبير: هي ام أبي سفيان ٣.

١ - في شرح النهج: "جيد الاخذ لعسب التيوس" وفي البحار: "جيد - الاخذ خسيس النفس" وذلك اشارة إلى ما نقله ابن أبي الحديد ونص عبارته (ج ١، ص ١٥٧، س ٥): "وتذكر أهل النسب أن قيسا أبا الضحاك كان يبيع عسب الفحول في الجاهلية" وفي النهاية: "أنه نهى عن عسب الفحل، عسب الفحل ماؤه فرسا كان أو بعيرا أو غيرهما، وعسبه أيضا ضرابه، يقال: عسب الفحل الناقة يعسبها عسبا، ولم ينه عن واحد منهما وإنما أراد النهى عن الكراء الذي يؤخذ عليه فان اعارة الفحل مندوب إليها، وقد جاء في الحديث، ومن حقها اطراق فحلها، ووجه الحديث أنه نهى عن كراء عسب الفحل فحذف المضاف وهو كثير في الكلام، وقيل: يقال لكراء الفحل عسب، وعسب فحله يعسبه أي أكراه، وعسبت الرجل إذا أعطيته كراء ضراب فحلته، فلا يحتاج إلى حذف، وإنما نهى عنه للجهالة التي فيه ولا بد في الاجارة من تعيين العمل ومعرفة مقدره. وفي حديث أبي معاذ: كنت تياسا فقال لي البراء بن عازب: لا يحل لك عسب الفحل، وقد تكرر في الحديث "وفي القاموس: "التيس الذكر من الطباء والمعز والوعول أو إذا أتى عليه سنة ج تيوس وأتياس وتيسة ومتيوساء، والتياس ممسكه" فالمراد بجيد الاخذ أنه كان ماهرا في هذا الشغل الخسيس. ٢ - كذا في الاصل ولم أتحقق معناه لكن في شرح النهج: "السراقة". ٣ - في البحار: "ام ام أبي سفيان" (بتكرار كلمة "ام" واصافة الاولى منهما إلى الثانية) أما الحديث فنقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ما ورد في كفر معاوية وعمرو بن العاص (ص ٥٦٧، س ٥) ونقله ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١، ص ١٥٧، س ٦) بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٦٦]

حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم، قال: وحدثني ابراهيم ابن العباس قال: حدثنا ابن المبارك عن بكر بن عيسى قال: حدثنا هارون بن سعد ١ عن حبيب بن [أبي] الأشرس ٢ عن حبيب بن أبي ثابت ٣ أنه قال: قال عبد الله بن جعفر بن أبي طالب ٤ لعلي - عليه السلام -: يا أمير المؤمنين لو أمرت

بقية الحاشية من الصفحة الماضية "من دون نسبة ومع زيادة وهى: " فلما رأى معاوية أنه قد اغضب جلساءه علم أنه ان استخيره عن نفسه قال فيه سوءا فأحب أن يسأله ليقول فيه ما يعلمه من سوء فيذهب بذلك غضب جلسائه (إلى أن قال) فقال معاوية لجلسائه: قد ساويتكم وزدت عليكم فلا تغضبوا". ١ - في جامع الرواة وتنقيح المقال نقلا عن الكشي ورجال الشيخ: "هارون بن سعد العجلي كوفى من أصحاب الصادق (ع) (إلى آخر ما قال)". ٢ - في الجرح والتعديل لابن أبي حاتم: "حبيب بن أبي الأشرس وهو حبيب بن حسان كوفى روى عن سعيد بن جبير روى عنه السفيان الثوري (إلى آخر ما قال) " وفى ميزال الاعتدال ولسان الميزان: "حبيب بن أبي

الاشرس هو حبيب بن حسان وهو حبيب بن أبي هلال له عن سعيد بن جبير وغيره (إلى آخر ما قال) " وزاد في اللسان قوله: " وذكره الطوسي في رجال الشيعة وقال: روى عن الحسين بن علي وابنه زين العابدين علي بن الحسين وعن أبي جعفر الباقر وعن الصادق كذا قال " وفي جامع الرواة وتنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره): " حبيب بن حسان بن أبي الاشرس الاسدي مولاهم من أصحاب السجاد عليه السلام (إلى آخر ما قال) " ٣ - في تقريب التهذيب: " حبيب بن أبي ثابت قيس ويقال: هند بن دينار الاسدي مولاهم أبويحيى الكوفي ثقة فقيه جليل وكان كثير الرسائل والتدليس، من الثالثة، مات سنة تسع عشرة ومائة " وفي جامع الرواة وتنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ: " حبيب بن أبي ثابت لاسدي ثقة فقيه جليل وكان فقيه الكوفة أعور. مات سنة سبع عشرة ومائة من أصحاب السجاد عليه السلام ". أقول: قد عده الشيخ بعناوين مختلفة في أصحاب أمير المؤمنين والباقر والصادق عليهم السلام أيضا فراجع ان شئت. وفي الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي في ترجمته: " حدثنا أبي حدثنا أحمد بن يونس عن أبي بكر بن عياش قال: كان بالكوفة ثلاثة ليس لهم رابع، حبيب بن أبي ثابت والحكم وحماد فكان هؤلاء الثلاثة أصحاب " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٦٧]

لي بمعونة أو نفقة فوالله ما عندي الا أن أبيع بعض علوفتي ١ له: لا، والله ما أجد لك شيئا الا أن تأمر عمك أن يسرق فيعطيك ٢ حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم قال: وحدثنا ابراهيم بن المبارك ٣ عن بكر بن عيسى قال: حدثنا الاعمش عن عبد الملك بن مسيره ٤ عن عمارة

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " الفتيا، ولم يكن بالكوفة أحد الا يذل لحبيب ". ٤ - عبد الله هذا هو ابن جعفر الطيار ذى الجناحين ابن أخى علي أمير المؤمنين عليه السلام وزوج ابنته زينب الكبرى بنت فاطمة عليهما السلام المعروف بالجد والسقاء والكرم، وسنذكر شيئا من ترجمته وشرح حاله في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ١٢).

١ - قال المجلسي (ره) في بيان له للحديث: " العلوفة الناقة أو الشاة تغلفها ولا ترسلها فترعى، وفي بعض النسخ بالقاف وهو ما يعلق به الانسان كناية عن الثياب واسم لنوع من الناقة أيضا، وفي رواية ابن أبي الحديد: الا أن أبيع دابتي " وصرح اللغويون بأن العلوفة للواحد والجمع. ٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ذكر أصحاب النبي (ص) وأمير - المؤمنين عليه السلام (ص ٧٣٣، س ٣) وابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١، ص ١٨١، س ١٩) ونقله المجلسي (ره) أيضا عن شرح النهج المذكور في تاسع البحار في باب جوامع مكارم أخلاقه (ص ٥٤٠، س ١٥) ونقله أيضا في ثامن البحار في باب العلة التي من أجلها ترك الناس عليا عليه السلام " (ص ١٥٩، س ٢٥). ٣ - الظاهر أن كلمتي " عن أبيه " قد سقطتا من الاصل بقريته سائر رواياته في الكتاب (انظر ص ١٥ و ٣٣ " فانه روى فيهما عن بكر بن عيسى بواسطة أبيه. ٤ - في تقريب التهذيب: " عبد الملك بن ميسرة الهلالي أبو زيد العامري الكوفي الزراد ثقة من الرابعة / ع " وفي جامع الرواة وتنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره): " عبد الملك بن ميسرة الكندي مولاهم الكوفي أبو الجراح من أصحاب الصادق علي السلام ". (*)

[٦٨]

ابن عمير ١ أنه قال: كان لعلي - عليه السلام - صديق يكنى بأبي مريم من أهل المدينة فلما سمع بتشتت الناس عليه أتاه، فلما رآه قال: أبو مريم ؟ - قال: نعم، قال: ما جاء بك ؟ - قال: اني لم أتك لحاجة ولكني أراك لو ولوك أمر هذه الامة أجزاءه، قال يا أبا مريم انى صاحبك الذى عهدت، ولكنني منيت ٢ بأخيت قوم على وجه الارض، أدعوهم [إلى الامر] فلا يتبعوني، فإذا تابعتهم على ما يريدون تفرقوا عني ٣. حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم قال: حدثنا ابراهيم بن العباس قال: حدثنا ابن المبارك قال: وحدثنا بكر بن عيسى قال: كان على - عليه السلام - يقول: يا أهل الكوفة

إذا أنا خرجت من عندكم بغير رحلي وراحتي وغلامي فأنا خائن،
وكانت نفقته تأتيه من غلته بالمدينة من ينبع ٤ وكان يطعم الناس
الخبز و اللحم ويأكل من الثريد بالزيت ويكللها ٥ بالتمر من العجوة،
وكان ذلك طعامه،

١ - تقريب التهذيب: " عمارة بن عمير التيمي كوفى ثقة ثبت من الرابعة مات بعد
المائة وقيل: قبلها بسنتين / ع " وفى تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عنه
الاعمش " . وفى الطبقات لابن سعد. طبعة ارويا، ج ٦، ص (٢٠١): " عمارة بن عمير
التيمي من تيم الله بن ثلعة روى عنه الاعمش، وتوفى عمارة في خلافة سليمان بن
عبد الملك (إلى آخر ما قال) " . ٢ - في لسان العرب: " منيت (مجهولا) بكذا وكذا
ابتليت به، ومناه الله بحبها يمنيها ويمنوه أي ابتلاه بحبها منيا ومنوا، ويقال: منى بيلية
أي ابتلى بها كأنما قدرت له وقدر لها " . ٣ - نقله المجلسي (ره) في المجلد الثامن
من البحار في باب سائر ما جرى من الفتن (ص ٧٠٣، س ٢٢٢). ٤ - ينبع بفتح الباء
وسكون النون وضم الباء الموحدة قرية يطلب شرحها من تعليقات آخر الكتاب. (انظر
التعليقة رقم ١٢). ٥ - في الوسائل: " يجللها " .

[٦٩]

وزعموا أنه كان يقسم ما في بيت المال فلا يأتي الجمعة وفى بيت
المال سئ، ويأمر ببيت المال في كل عشية خميس فينضح بالماء
ثم يصلي فيه ركعتين. وزعموا أنه كان يقول ويضع يده على بطنه:
والذى فلق الحبة وبرأ النسمة لا تنطوي ثميلتي ١ على قلة ٢ من
خيانة، ولاخرجن منها خميصا ٣. حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن،
قال: حدثنا إبراهيم، قال: وأخبرني شيخ لنا، عن إبراهيم بن أبي
يحيى المدني ٤، عن عبد الله بن أبي سليم ٥ عن أبي اسحاق

١ - قال المجلسي (ره) بعد نقله: " قال في القاموس: التميعة كسفيئة البقية من
الطعام والشراب في البطن، والتميلة ما يكون فيه الطعام والشراب من الجوف " وفى
- النهاية: " في حديث الحجاج: فسر إليها منطوى التميعة، المعنى سر إليها مخفيا " .
٢ - في البحار: " على علة " . ٣ - في مجمع البحرين: " المخمصعة المجاعة وهو مصدر
مثل المغضبة يقال: خمص إذا جاع فهو خميص مثل قرب فهو قريب " . أما الحديث
فنقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٤٠، س ٦) والشيخ الحر
العالمي (ره) في باب كيفية فسيمة الغنائم في كتاب الجهاد من الوسائل (ج ٢، ص
٤٢٢ طبعة أمير بهادر) إلى قوله: " ركعتين " مشيرا إلى باقيه بقوله: " الحديث " . وابن
أبي الحديد في شرح النهج إلى قوله: " ويأكل من الثريد بالزيت " من دون نسبة إلى
كتاب (ج ١، ص ١٨١). ٤ - تقدمت ترجمته في تعليقاتنا بعنوان " إبراهيم " بن محمد
بن أبي يحيى " انظر ص ٤٧) ٥ - لم نجد أحدا بهذا العنوان في مطان من كتب الرجال
والحديث، نعم ذكر الطبري في تاريخه في وقائع سنة سبع وأربعين ومائة رجلا بهذا
العنوان ونص عبارته (ج ٩، ص ٢٧٢) " وذكر عن علي بن محمد بن سليمان قال:
حدثني أبي عن عبد الله بن أبي سليم مولى عبد الله بن الحارث بن نوفل قال: انى لا
سير مع سليمان بن عبد الله بن الحارث بن نوفل وقد عزم أبو جعفر [أي المنصور]
على أن يقدم المهدي على عيسى بن موسى في البيعة (إلى آخر ما قال) " ومن
المحتمل أن تكون كلمة " سليم " محرفة عن " سلمة " ويكون المراد به " بقية
الحاشية في الصفحة الاتية "

[٧٠]

الهمداني ١. ان امرأتين أتتا عليا - عليه السلام - عند القسمة
إحدهما من العرب والآخرى من الموالي، فأعطى كل واحدة خمسة
وعشرين درهما وكرا من طعام، فقالت العربية: يا أمير المؤمنين اني
امرأة من العرب وهذه امرأة من العجم ؟ ! فقال علي - عليه السلام
-: [اني] والله لا أجد لبني اسماعيل في هذا الفيئ فضلا على
بني اسحاق ٢. حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا إبراهيم
قال: وحدثني عبد الله بن محمد بن عثمان الثقفي ٣ قال: حدثنا
علي بن محمد بن أبي سيف ٤ عن فضيل بن الجعد ٥

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " الماجشون التيمي ففى الجرح والتعديل لابن أبى حاتم: " عبد الله بن أبى سلمة الماجشون واسم أبى سلمة ميمون وهو والد عبد العزيز بن عبد الله بن أبى سلمة روى عن ابن عمر، وعبد الله بن عبد الله بن عمر (إلى آخر ما قال) " وفى تهذيب التهذيب فى ترجمته: " روى عن ابن عمر ومسعود بن الحكم (إلى أن قال) ونعمان بن أبى عياش الزرقى وغيرهم (إلى آخر ما قال) ."

١ - المراد به " عمرو بن عبد الله الهمداني أبو إسحاق السبيعي " وسنذكر ترجمته على سبيل التفصيل فى تعليقات آخر الكتاب إن شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ١٤). ٢ - نقله الشيخ الحر العاملي (ره) فى الوسائل فى باب قسمة العنايم من كتاب الجهاد (ج ٢، ص ٤٢١ من طبعة أمير بهادر) والمجلسي (ره) فى ثامن البحار فى باب النوادر (ص ٧٢٩، س ١٥) وابن أبى الحديد من دون نسبة فى شرح النهج (ج ١، ص ١٨١، س ٢٣) ونقله عنه المجلسي (ره) فى تاسع البحار فى باب جوامع مكارم أخلاقه (ص ٥٤٠، س ١٨). ٣ - لم نجد أحدا بهذا العنوان فى مظانه من كتب الحديث والرجال ولكن وقع ذكر الرجال فى موارد من الكتاب، وكذا فى شرح النهج لابن أبى الحديد بهذا العنوان وفى موارد أخرى بعنوان " محمد بن عبد الله بن عثمان " فعلى هذا أما أنهما روى عن كليهما " بقية الحاشية فى الصفحة الآتية "

[٧١]

عن مولى الاشتهر قال: شكنا على - عليه السلام - إلى الاشتهر فرار الناس إلى معاوية فقال الاشتهر: يا أمير - المؤمنين انا قاتلنا أهل البصرة بأهل البصرة وأهل الكوفة، والراى واحد وقد اختلفوا بعد، وتعادوا وضعفت النية وقل العدل، وأنت تأخذهم بالعدل وتعمل

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " الثقفى ورويا كلاهما عن المدائني، أو تحريف فى أحد الطرفين. ٤ - كذا فى الاصل وفى البحار نقلا عن ابن أبى الحديد (ج ٨، ص ١٥٩، س ١١) لكن فى شرح النهج: " على بن محمد بن أبى يوسف المدائني " والصحيح هو الاول قال ابن - الأثير فى اللباب: " المدائني بفتح الميم والدال وكسر الياء المثناة من تحتها وفى آخرها نون، هذه النسبة إلى المدائين وهى مدينة قديمة على دجلة تحت بغداد بينهما سبعة فراسخ، ينسب إليها كثير من العلماء والمحدثين (إلى أن قال) ومنهم أبو الحسن على بن محمد بن عبد الله بن أبى سيف المدائني مولى عبد الرحمن بن سمرة القرشى صاحب لتصانيف المشهورة، يروى عنه الزبير بن يكار وأحمد بن خيثمة وغيرهما، وكان عالما بأيام الناس صدوقا، صام ثلاثين سنة متتابعة وهو بصرى انتقل إلى المدائين فنسب إليها ثم انتقل إلى بغداد وتوفى بمكة سنة أربع وعشرين ومائتين وقيل: سنة خمس وعشرين وله ثلاث وتسعون سنة " وقال ابن النديم فى الفهرست فى الفن الاول من المقالة الثالثة تحت عنوان " أخبار المدائني ": " قال الحارث بن أبى أسامة: المدائني أبو الحسن على بن محمد بن عبد الله بن أبى سيف المدائني مولى شمس بن عبد مناف (فخاض فى ترجمته وعد كتبه إلى أن قال) كتبه فى الاحداث: كتاب مقتل عثمان بن عفان، كتاب الجمل، كتاب الردة، كتاب الغارات، كتاب الخوارج، كتاب النهروان (إلى آخر ما قال) " . ٥ - كذا فى الاصل والبحار وشرح النهج لابن أبى الحديد لكن الصحيح " فضيل بن خديج " بقرينة روايته فى غير مورد عن مولى الاشتهر فى هذا الكتاب وغيره قال الذهبى فى ميزان الاعتدال: " فضيل بن خديج عن مولى للاشتهر مجهول والراوى عنه متروك قاله أبو حاتم " وفى اللسان نحوه وقال الذهبى فى المشتبه (ص ٢٢٢): " خديج (بالمهملة مصغرا) كثير، وبمعجمة مفتوحة رافع بن خديج وفضيل بن خديج شيخ لابي مخنف لوط الاخباري " وسياى روايته فى باب " خبر قتل الاشتهر وتوليته مصر " فانتظر.

[٧٢]

فيهم بالحق وتنصف الوضيع من الشريف [وليس للشريف] عندك فضل منزلة على الوضيع، فضجت طائفة ممن معك على الحق إذ عموا به، واغتموا من العدل إذ صاروا فيه، وصارت صنائع معاوية عند أهل الغنى والشرف، فتاقت أنفس الناس إلى الدنيا وقل - من الناس من ليس للدنيا بصاحب، وأكثرهم من يجنوى ٢ الحق ويستمرى ٣

الباطل ويؤثر الدنيا، فإن تبذل المال يا أمير المؤمنين تمل إليك أعناق الناس وتصف نصيحتهم وتستخلص ودهم، صنع الله لك ٤ يا أمير المؤمنين وكبت عدوك وفض جمعهم وأوهن كيدهم وشنت أمورهم انه بما يعملون خبير ٥ فأجابه علي - عليه السلام - فحمد الله وأثنى عليه وقال: أما ما ذكرت من عملنا وسيرتنا بالعدل، فإن الله يقول: من عمل صالحا فلنفسه ومن أساء فعليها وما ربك بظلام للعبيد ٦، وأنا من أن أكون مقصرا فيما ذكرت أخوف. وأما ما ذكرت من أن الحق ثقل عليهم ففارقونا لذلك، فقد علم الله أنهم لم يفارقونا من جور، ولم يدعوا [إذ فارقونا ٧] إلى عدل، ولم يلتمسوا إلا دنيا زائلة عنهم

١ - في شرح النهج: " ورأوا " ٢ - في النهاية: " اجتويت البلد إذا كرهت المقام فيه وإن كنت في نعمة " وفي الأساس: " ومن المجاز: اجتوى القوم إذا أبغضهم " ٣ - في الأساس: " مريت الناقة وأمريتها = حلبتها فأمرت (إلى أن قال) والريح تمرى السحاب وتمتريه وتستمره تستدره، وبالشكر تمتري النعم، وتقول: ما زلت أعيش بأحاليب درك وأستمرى أخلاف برك " ٤ - " صنع الله لك " أي فعل الله لك خيرا وقدره لك، فالجملة دعائية. ٥ - ذيل آية ١١١ سورة هود. ٦ - آية ٤٦ سورة السجدة = فصلت. ٧ - في البحار: " ولم يلجأوا " وفي شرح النهج: " ولا لجئوا إذا فارقونا ".

[٧٣]

كأن قد فارقوها، وليسألن يوم القيامة ١: اللدنيا ٢ أرادوا، أم لله عملوا ؟ ! وأما ما ذكرت من بذل الاموال واصطناع الرجال فإننا لا يسعنا أن نؤتى امراء من الفيئ أكثر من حقه وقد قال الله وقوله الحق: كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله والله مع الصابرين ٣، وبعث محمدا - صلى الله عليه وآله - وحده فكثره بعد القلة وأعز فتته بعد الذلة، وإن يرد الله أن يولينا ٤ هذا الأمر يذل لنا صعبه ٥ ويسهل لنا جزئه ٦، وأنا قابل من رأيك ما كان لله رضى، وأنت من آمن أصحابي وأوثقهم في نفسي وأنصحهم وأراهم ٧ عندي ٨.

١ - من آية ١٣ سورة العنكبوت وتامها: " وليحملن أثقالهم مع أقلالهم وليسألن يوم القيامة عما كانوا يفترون " ٢ - قال ابن هشام في المغنى تحت عنوان " اللام الزائدة " (ص ١١٢ من طبعة إيران بخط عبد الرحيم): " واختلف في اللام من نحو: يريد الله ليبين لكم، وأمرنا لنسلم لرب العالمين، وقول الشاعر: اريد لانسى ذكرها فكأنما * تمثل لى ليلى بكل سبيل فقيل: زائدة، وقيل: للتعليل، ثم اختلف هؤلاء فقيل: المفعول محذوف، أي يريد الله التبيين ليبين لكم ويهديكم أي ليجمع لكم بين الامرين، وأمرنا بما أمرنا به لنسلم، وأريد - السلو لانسى، وقال الخليل وسيبويه ومن تابعهما: الفعل في ذلك مقدر بمصدر مرفوع بالابتداء واللام وما بعدها خبر أي إرادة الله للتبيين، وأمرنا للاسلام، وعلى هذا فلا مفعول للفعل " ٣ - ذيل آية ٢٤٩ من سورة البقرة. ٤ - في البحار: " وإن يرد الله تولينا " ٥ و ٦ - كذا في شرح النهج لابن أبي الحديد لكن في الاصل والبحار: " أصعبه " و " أحزنه " ٧ - " أراهم " أي أعقلهم وأصوبهم في النظر والرأى. ٨ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ما جرى من الفتن (ص ٧٠٣، س ٢٥) " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٧٤]

حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم، قال: حدثني محمد بن عبد الله بن عثمان ١ قال: حدثني علي بن [أبي] سيف ٢ عن أبي حباب ٣ عن ربيعة ٤ و

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " ونقله ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١، ص ١٨٠، س ١٦) لكن من دون نسبة إلى كتاب ونص عبارته: " روى على بن محمد

بن أبي يوسف المدايني عن فضيل بن الجعد قال: [كان] أكد الاسباب في تقاعد العرب عن أمير المؤمنين - عليه السلام - أمر المال، فإنه لم يكن يفضل شريفاً ولا مشروفاً، ولا عربياً على عجمي، ولا يصانع الرؤساء وأمراء القبائل كما يصنع الملوك ولا يستميل أحداً إلى نفسه، وكان معاوية بخلاف ذلك، فترك الناس علياً والتحقوا بمعاوية، فشكا علي - عليه السلام - إلى الأشتر (الحديث) ". ونقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب العلة التي من أجلها ترك الناس علياً - عليه السلام - (ص ١٥٩) عن شرح النهج المشار إليه.

١ - في تقريب التهذيب: " محمد بن عبد الله بن عثمان الخزازي البصري ثقة من صغار التاسعة مات سنة ثلاث وعشرين [ومائتين] / د ق ". وفي الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي: " محمد بن عبد الله بن عثمان - الخزازي أبو عبد الله، روى عن مالك بن أنس، وحماد بن زيد، وهمام بن يحيى، وحماد بن سلمة، وأبي الأشهب، وموسى بن خلف. سمعت أبي يقول ذلك، قال أبو محمد، وروى عنه أحمد بن منصور الرمادي، وأبي، ومحمد بن مسلم، وأبو زرعة. حدثنا عبد الرحمن قال: سألت أبي عنه فقال: ثقة ". ٢ - المراد به أبو الحسن علي بن محمد بن أبي سيف المدايني المورخ المعروف. ٣ - كذا في الأصل والبحار والمستدرک لكن في مجالس المفيد: " علي بن أبي حباب " وفي مجالس ابن الشيخ: " علي بن حباب " ففى تقريب التهذيب في باب الكنى: " أبو الحباب بضم أوله وموحدتين الأولى خفيفة اسمه سعيد بن يسار " وفي باب الاسماء: " سعيد بن يسار أبو الحباب بضم المهملة وموحدتين المدنى اختلف في ولائه لمن هو ؟ وقيل: سعيد بن مرجانة، ولا يصح، ثقة متقن من الثالثة مات سنة سبع عشرة [ومائة] وقيل: قبلها بسنة / ع ". ٤ - عدت علماء الرجال من الفريقين أشخاصاً يسمون بريئة بروون عن علي - عليه السلام - ومن المحتمل أن يكون المراد به هنا بريئة بن ناجذ الأزدي الاسدي، فراجع ان سئت.

[٧٥]

عمارة ١. إن طائفة من أصحاب علي - عليه السلام - مشوا إليه فقالوا: يا أمير المؤمنين أعط هذه الاموال وفضل هؤلاء الاشراف من العرب وقريش على الموالى والعجم ومن تخاف خلافه من الناس وفراره. قال: وإنما قالوا له ذلك، للذي كان معاوية يصنع من ٢ أتاه، فقال لهم علي - - عليه السلام -: أتأمروني ٣ أن أطلب النصر بالجزور ؟ ! والله لا أفعل ٤ ما طلعت شمس ومالاح في السماء نجم، والله لو كان مالهم لي لواسيت بينهم فكيف وإنما هي أموالهم. قال: ثم أزم ٥ طويلاً ساكتاً ٦ ثم قال:

١ - هذا الرجل كسابقه ممن لم يتمكن من تطبيقه على أحد من المسمين بعمارة فراجع لعلك تظفر بقريئة تدلك على المطلوب، ولعل المراد به عمارة بن عمير السابق ترجمته. ٢ - في البحار: " بمن ". ٣ - قال ابن أبي الحديد في شرحه: " أصل: " تأمروني "؛ تأمروني " بنونين فأسكن الأولى وأدغم قال تعالى: أغير الله تأمروني أعبد أيها الجاهلون ". أقول: هي آية ٦٤ سورة الزمر. ٤ - في الأصل والبحار: " لا أصل ". ٥ - في النهاية: (نقلاً عن غريب الحديث للهروي): " في حديث الصلاة أنه قال: أيكم المتكلم ؟ فأزم القوم أي أمسكوا عن الكلام كما يمسك الصائم عن الطعام، ومنه سميت الحمية أزمًا، والرواية المشهورة فأزم (بالراء) وتشديد الميم وسيجئ في موضعه) " وفي مجمع البحرين: " أزم القوم أي أمسكوا عن الكلام كما يمسك الصائم عن الطعام قال بعض أهل اللغة: والمشهور: أزم القوم (بالراء) المهملة والميم المشددة) والأزم الصمت، ومنه حديث علي - عليه السلام -: ثم أزم ساكتاً طويلاً ثم رفع رأسه " وقال في النهاية في " رم ": " وفيه: أيكم المتكلم بكذا وكذا ؟ فأزم القوم أي سكتوا ولم يجيبوا، يقال: أزم فهو مرم وبروي فأزم بالزاي وتخفيف الميم وهو بمعناه لان لازم الامسك عن الطعام والكلام، وقد تقدم في حرف الهمزة ". ٦ - في شرح النهج (ج ١، ص ١٨٠): " ثم سكت طويلاً واجماً ثم قال: الأمر أسرع من ذلك، قالها ثلاثاً ".

[٧٦]

من كان له مال فإياه والفساد، فإن إعطاء المال في غير حقه تذيير وإسراف، وهو ذكر لصاحبه في الناس ويضعه عند الله ١، ولم يضع رجل ماله في غير حقه وعند غير أهله الا حرمه الله شكرهم وكان

لغيره ودهم، فان بقى معهم من يودهم ويظهر لهم الشكر ٢ فانما هو ملق وكذب، وإنما ينوي ٣ أن ينال من صاحبه مثل الذي كان يأتي إليه من قبل، فإن زلت بصاحبه النعل ٤ فاحتاج ٥ إلى معونته ومكافأته فشر خليل وألام خدين، ومن صنع المعروف فيما آتاه الله فليصل به القرابة و ليحسن ٦ فيه الضيافة، وليفك به العاني ٧ وليعن به الغارم وابن السبيل والفقراء

١ - هذه الفقرة في أمالي المفيد هكذا: " وهو وان كان ذكرا لصاحبه في الدنيا فهو يضعه عند الله عزوجل ". ٢ - في البحار: " فان بقى معه من يوده ويظهر له البشر ". ٣ - كذا في البحار لكن في الاصل: " وإنما يقرب " وفي أمالي المفيد: " يريد التقرب به إليه لينال منه ". ٤ - في مجمع الامثال: " زلت به نعله، يضرب لمن نكب وزالت نعمته قال زهير بن أبي سلمى: تداركتما عيسا وقد ثل عرشها * وذبيان إذ زلت بأقدامها النعل ". ٥ - كذا في البحار لكن في الاصل: " احتاج " فالفاء للعطف وليس جواب الشرط فان جواب الشرط " فشر خليل ". ٦ - في الاصل: " وليخش ". ٧ - في النهاية: " أعتق النسمة وفك الرقبة، تفسيره في الحديث أن عتق النسمة إن ينفرد بعتقها، وفك الرقبة أن يعين في عتقها، وأصل الفك الفصل بين الشئتين وتخليص بعضها من بعض، ومنه الحديث: عودوا المريض وفكوا العاني أي أطلقوا الاسير، ويجوز أن يريد به العتق ". أقول: منه قول دعبل في آل النبي - عليهم السلام - في تائيته المعروفة: " بنفسى أنتم من كهول وفتية * لفك عناة أو لحمل ديات " وقال المجلسي (ره) في المجلد الثاني عشر من البحار في تفسيره لمعنى البيت (ج ١٢، ص ٧٧، س ٥): " قوم عناة أي اسارى أي كانوا معدين مرجون لفك الاسارى وحمل الديات عن القوم ".

[٧٧]

والمهاجرين، وليصبر نفسه ١ علي النوائب والخطوب ٢، فان الفوز بهذه الخصال شرف مكارم الدنيا ودرك فضائل الآخرة ٣.

١ - في مجمع البحرين: " قوله تعالى: واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم، الآية أي احبس نفسك معهم ولا ترغب عنهم إلى غيرهم " وفي الصحاح: " الصبر حبس النفس عن الجزع وقد صبر فلان عند المصيبة يصبر صبيرا، وصبرته أنا حبسته قال تعالى: واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم، وقال عنتره يذكر حربا كان فيها: فصبرت عارفة لذلك حرة * برسوا إذا نفس الجبان تطلع يقول حبست نفسا صابرة (إلى آخر ما قال) " وفي المصباح: " صبرت صبيرا من باب ضرب حبست النفس عن الجزع، وصبرت زيدا يستعمل لازما ومتعديا، وصبرته بالثقل حملته على الصبر بوعد الأجر أو قلت له: اصبر " هذا التوجيه مبنى على ان تكون العبارة: " وليصبر نفسه على الثواب والحقوق " كما يأتي الإشارة إليه. ٢ - كذا في أمالي المفيد لكن في الاصل والبحار: " على الثواب والحقوق ". والكلمتان المذكورتان في المتن تستعملان معا كثيرا، ومنه ما قال الشاعر: " عن هوى كل صاحب و خليل * شغلتنى نوائب وخطوب ". ٣ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧١٢، س ١٧) والمحدث النوري (ره) في مستدرک الوسائل لكن قسمه على قسمين فنقل صدره إلى قوله: " وإنما هي أموالهم " في كتاب الجهاد في " باب التسوية بين الناس في قسمة بيت المال " (ج ٢، ص ٣٦٠، س ٢٩) وذيله أي من قوله (ع): " من كان له مال " إلى آخر الحديث أيضا في كتاب الجهاد لكن في " باب عدم جواز المعروف في غير موضعه ومع غير أهله " (ص ٣٩٥، س ٣٣). أقول: نقله الرضى (ره) في باب الخطب من نهج البلاغة تحت عنوان " ومن كلام له عليه السلام لما عوتب على التسوية في العطاء " مع اختلاف يسير في العبارة وزيادة ونقيصة (راجع شرح النهج لابن أبي الحديد، ج ١، ص ١٠٢) وقال صاحب الوسائل (ره) بعد نقل نظيره في باب عدم جواز وضع المعروف في غير موضعه ومع غير أهله عن الكافي للكليني (ره): " ورواه الطوسى (ره) في مجالسه عن أبيه عن محمد بن - محمد عن علي بن يلال عن علي بن عبد الله بن أسد عن ابراهيم بن محمد الثقفي عن محمد بن عبد الله بن عثمان عن علي بن أبي سيف عن علي بن أبي حباب عن ربيعة وعمارة عن أمير المؤمنين نحوه، ورواه الرضى (ره) في نهج البلاغة مرسلًا نحوه واقتصر على حكم وضع - " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٧٨]

حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم قال: وحدثني
محمد بن هشام المرادي ١ قال: أخبرنا أبو مالك عمر بن هشام ٢
قال: حدثنا ثابت أبو حمزة ٣ عن

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " المال في غير حقه " أقول: الرواية المذكورة في
أمالى ابن الشيخ في الجزء السابع (ص ١٢٦ من طبعة إيران) وفي أمالى المفيد (ره)
في المجلس الثاني والعشرين (ص ١٠٤ من طبعة النجف).

١ - كذا في الاصل، ومن المحتمل أن يكون " المرادي " مصنف " المروزي " ففي
تقريب التهذيب: " محمد بن هشام بن عيسى بن سليمان الطالقاني المروزي
بتشديد الراء المضمومة نزيل بغداد ثقة من العاشرة مات سنة اثنتين وخمسين [
ومائتين] / خ د س " . ٢ - كذا في الاصل ومن المحتمل ان تكون العبارة مصحفة
ومحرفة عن: " عمرو بن هاشم " ففي تقريب التهذيب: " عمرو بن هاشم أبو مالك
الجنبي يفتح الجيم وسكون - النون بعدها موحة الكوفي لين الحديث أفرط فيه ابن
حيان من التاسعة / د س " وفي الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي: " عمرو بن
هاشم أبو مالك الجنبي روى عن الحجاج بن أرطاة (إلى آخر ما قال) " وفي طبقات
ابن سعد عند ذكره الطبقة السابعة من الكوفيين (ج ٦ من طبعة اروبا، ص ٢٧٣): " أبو
مالك الجنبي واسمه عمرو بن هاشم كان صدوقا ولكنه يخطئ كثيرا " . ٣ - المراد به
أبو حمزة الثمالي المعروف عندنا معاشر الشيعة قال النجاشي: " ثابت بن أبي صفية
أبو حمزة الثمالي واسم أبي صفية دينار مولى كوفي ثقة وكان آل المهلب يدعون
ولاه وليس من قبلهم من القتيك، قال محمد بن عمر الجعابي، ثابت بن أبي صفية
مولى المهلب بن أبي صفرة، وأولاده نوح ومنصور وحمزة قتلوا مع زيد، لقي على بن
الحسين وأبا جعفر وأبا عبد الله وأبا الحسن عليهم السلام وروى عنهم، وكان من حبار
أصحابنا وثقاتهم ومعتد بهم في الرواية والحديث، وروى عن أبي عبد الله - عليه
السلام - أنه قال: أبو حمزة في زمانه مثل سليمان في زمانه، وروى عنه العامة ومات
في سنة خمسين ومائة (إلى آخر ما قال) " . أقول: هو أشهر من أن يوصف وأعرف من
أن يعرف وترجمه كل من صنف " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٧٩]

موسى ١ عن شهر بن حوشب ٢ أن عليا عليه السلام قال لهم: انه
لم يهلك من كان قبلكم من الامم إلا بحيث ما أتوا من المعاصي ولم
ينههم الربانيون والاحبار، فلما تمادوا في المعاصي ولم ينههم
الربانيون والاخيار عمهم الله بعقوبة، فامروا بالمعروف وانهوا عن
المنكر قبل أن ينزل بكم مثل الذي نزل بهم، واعلموا أن الامر
بالمعروف والنهي عن المنكر لا يقربان ٣ من أجل

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " في الرجال ففي تقريب التهذيب: " ثابت بن
أبي صفية الثمالي بضم المثناة أبو حمزة واسم أبيه دينار وقيل: سعيد كوفي ضعيف
رافضي من الخامسة مات في خلافة أبي جعفر / د عس ق " وفي تهذيب التهذيب
في ترجمته: " روى عن أنس والشعبي وأبي اسحاق وزاذان أبي عمرو، وسالم بن
أبي الجعد وأبي جعفر الباقر وغيرهم، وعنه الثوري وشريك وحفص بن غياث وأبو
أسامة وعبد الملك بن أبي سليمان وأبو نعيم ووكيع وعبيد الله بن موسى وعدة (إلى
أن قال) وقال يزيد بن هارون: كان يؤمن بالرجعة (إلى أن قال) وقال ابن حبان: كان كثير
الوهم في الاخبار حتى خرج عن حد الاحتجاج به إذا انفرد مع غلوه في تشييعه، وعده
السليمانى في قوم من الرافضة (إلى آخر ما قال) " . ١ - في لسان الميزان: "
موسى بن المسيب أو السائب أبو جعفر الثقفي البزاز الكوفي عن شهر بن حوشب،
وعنه عمر بن علي المقدمي ويعلى بن عبيد " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: "
روى عن أبيه وسالم بن أبي الجعد وإبراهيم التيمي وشهر بن حوشب وروى عنه
الاعمش (إلى آخر ما قال) " وفي تقريب التهذيب في ترجمته: " صدوق لا يلتفت إلى
الازدي في تضعيفه، من السادسة / ع خ س ق " . ٢ - في تقريب التهذيب: " شهر بن
حوشب الاشعري الشامي مولى أسماء بنت يزيد بن السكن صدوق كثير الارسال
والاوهام من الثالثة، مات سنة اثنتى عشرة ومائة / بخ م ٤ " وفي جامع الرواة: في
شهر بن حوشب: " أبو بكر الحضرمي قال، حدثنى الاجلح وسلمة بن كهيل وداود بن
أبي يزيد وزبيد اليمامي قالوا: حدثنا شهر بن حوشب أن عليا - عليه السلام - في
الكافي في باب الاشارة والنص على الحسن بن علي عليهما السلام " ونقل فيه

أيضا وفي تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ " أن من أصحاب أمير المؤمنين (ع) شهر بن " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٨٠]

ولا ينقصان ١ من رزق، فإن الامر ينزل من السماء إلى الارض كقطر المطر إلى كل نفس بما قدر الله لها من زيادة أو نقصان في نفس أو أهل أو مال، فإذا كان لاحدكم نقصان في ذلك وهو يرى ٢ لآخيه عفو ٣ فلا يكون له فتنة فإن المرء المسلم ما لم يفتش ٤ دناءة يظهر فيخشع لها إذا ذكرت وتغرى بها لئام الناس كان كالياسر الفالج ينتظر أول فورة من قداحه يوجب له بها المغنم ويذهب عنه بها المعرم، فذلك المرء المسلم البرئ من الخيانة ينتظر احدي الحسنيين إما داعي الله فما عند الله خير له، وإما رزق من الله واسع، فإذا هو ذو أهل ومال ومعه [دينه و]

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " عيد الله بن حوشب " والظاهر اتحادهما. ٣ - كذا في البحار لكن في الاصل: " لا يقرب "

١ - كذا في البحار لكن في الاصل: " ولا ينقص " ٢ - في الاصل: " يوارى " وهو بصحيف " أو رأى " أو " وهو يرى " كما في المتن. ٣ - في نهج البلاغة بعد نقل هذه الخطبة كما أشرنا إليها وفيها العبارة هكذا: " فإذا رأى أحدكم لآخيه غفيرة في أهل أو مال أو نفس " قال الرضى (ره) -: أقول: " الغفيرة ههنا الزيادة والكثرة من قولهم للجمع الكثير الجم الغفير والجماء الغفير، ويروى: عفو من أهل أو مال، والعفو الخيار من الشئ يقال: أكلت عفو الطعام أي خياره " ونقلها المجلسي (ره) في المجلد الثالث والعشرين من البحار في باب الاجمال في طلب الرزق (ص ١٣، س ٢٢) وقال الزبيدي في تاج العروس: " عفا النبت وغيره كثر وطال وأرض عافية لم يرع نبتها فوفر وكثر، وعفو المرعى ما لم يرع فكان كثيرا، وعفو الماء جمته قبل أن يستقى منه، وعفو المال والطعام والشراب بالفتح والكسر خياره وما صفا منه وكثر، ويقال: ذهبت عفو هذا النبت أي لينه وخيره كما في الصحاح " ٤ - كذا في الاصل بالفاء فهو من باب الافعال أي من الافشاء بمعنى الاظهار لكن في البحار وشرح النهج: " لم يغش " (بالغين المعجمة).

[٨١]

حسبه، المال والبنون حرث الدنيا والعمل الصالح حرث الآخرة ١ وقد يجمعهما ٢ الله لاقوام ٣. سيرته عليه السلام في نفسه حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا إبراهيم، قال: أخبرني يوسف بن كليب بن عبد الملك ٤، عن أبي عبيدة ٥، عن عبد الله بن مسعود ٦، عن معاوية بن عمار ٧، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن علي - عليهم السلام - قال: ما اعتلج على علي عليه السلام

١ - قال ابن أبي الحديد في شرحه: " وهو من قوله سبحانه: المال والبنون زينة الحياة الدنيا، ومن قوله: من كان يريد حرث الآخرة نزد له في حرثه ومن كان يريد حرث الدنيا نؤته منها وماله في الآخرة من نصيب " ٢ - كذا في النهج لكن في الاصل والبخار: " وقد جمعهما " ٣ - نقله المجلسي (ره) في المجلد الحادي والعشرين من البحار في باب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر (ص ١١٥، س ٢٣) وقال الشريف الرضى (ره) في نهج البلاغة في باب الخطب: " ومن خطبة له عليه السلام: أما بعد فإن الامر ينزل من السماء إلى الارض (إلى آخر الخطبة) (ص ١٠٣ من ج ١ شرح ابن أبي الحديد) " ٤ - كان المراد به يوسف بن كليب المسعودي الذي تقدم ذكره (انظر ص ٣٠، س ٤). ٥ - لم يتمكن من تعيينه لكثرة من ورد بهذه الكنية في كتب الرجال. ٦ - هذا الرجل أيضا لم نجده في كتب الرجال بنحو ينطبق على من في المتن ٧ - في تقريب التهذيب: " معاوية بن عمار بن أبي معاوية الدهني بضم المهملة وسكون الهاء ثم نون صدوق من الثامنة / ع م ت س " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: "

روى عن أبيه وأبى الزبير وجعفر بن محمد (ع) " وفى رجال النجاشي: " معاوية بن عمار بن أبي معاوية خباب بن عبد الله الدهنى مولاهم كوفى، ودهن من بجيلة، كان وجها في أصحابنا ومقدما كبير الشأن عظيم المحل ثقة، وكان أبوه عمار ثقة في العامة وجها يكنى أبا معاوية وأبا القاسم وأبا حكيم، وكان له من الولد القاسم وحكيم ومحمد، روى معاوية عن أبي عبد الله وأبى الحسن موسى عليهما السلام وله كتب (إلى آخر ما قال) ". أقول: ترجمة الرجل المذكورة مبسطة في كتب الفريقين فمن أرادها فليراجعها.

[٨٢]

أمر ان لله ١ قط إلا أخذ بأشدهما، وما زال عندكم يأكل مما عملت يده، يؤتى به من المدينة، وإن كان ليأخذ السوق فيجعله في الجراب ثم يختم عليه مخافة أن يزداد فيه من غيره، ومن كان أزهدي في الدنيا من على عليه السلام ؟ ! ٢. حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا إبراهيم، قال: حدثنا ابن أبي عمرو النهدي ٣ قال: حدثني أبي، عن أبي مريم عن ٤ عمرو بن مرة عن سويد بن الحارث ٥ قال: أمر علي عليه السلام عمالا من عماله فصنعوا للناس طعاما في [شهر] رمضان فذكروا أنهم صنعوا خمسة وعشرين جفنة ٦ وأتى بقصعة عليها أضلاع [فأخذ

١ - في شرح النهج: " في ذات الله " ٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩، س ١٧) وفى شرح النهج لابن أبي الحديد عن معاوية بن عمار نحوه، من دون نسبة إلى الغارات، (ج ١، ص ١٨١، س ٢٥) ونقله عنه المجلسي (ره) في تاسع البحار في باب جوامع مكارم أخلاقه (ص ٥٤٠، س ٣٠). ٢ - يظهر من سند الحديث الاتى أن اسم " ابن أبي عمرو النهدي " محمد لكنه غير مذكور في كتب الرجال. ٤ - يحتمل أن تكون كلمة " عن " زائدة، ويكون أبو مريم كنية لعمرو بن مرة، ففى تقريب التهذيب: " عمرو بن مرة الجهنى أبو طلحة أو أبو مريم صحابي مات بالشام في خلافة معاوية / ت " ويحتمل أن تكون كلمة " عن " في محلها، ويكون المراد بأبي مريم رجلا آخر لم يتمكن من تطبيقه، ويكون المراد بعمرو بن مرة هو ابن عبد الله بن طارق الجملى الاتى ذكره وترجمته في باب " تولية محمد بن أبي بكر مصر ". ٥ - في البحار: " عن أبي سويد بن الحرث " ولعل كلمة " سويد " مصحفة " سعيد " ففى تقريب التهذيب: " سعيد بن الحارث بن أبي سعيد بن المعلى الانصاري المدنى ثقة من الثالثة ع ". ٦ - في محيط المحيط: في مادة صفح: " قال الكسائي: أعظم القصاع الجفنة، ثم القصعة، تشيع العشرة، ثم الصحيفة: تشيع الخمسة، ثم الميكلة، تشيع الرجلين والثلاثة، ثم الصحيفة تشيع الرجل ".

[٨٣]

ضلعين [وقال: إنما هما تجزيانني فإذا فنيتا أخذت مكانهما ١. بنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا إبراهيم، قال [حدثنا محمد بن أبي عمرو النهدي، قال ٢ [حدثنا أبي، عن هارون بن مسلم البجلي ٣، عن أبيه قال: أعطى علي - عليه السلام - الناس في عام واحد ثلاثة أعطية ثم قدم عليه خراج إصفيهان فقال: أيها الناس اغدوا فخذوا فوالله ما أنا لكم بخازن، ثم أمر ببيت المال فكنس ونضح، فصلى فيه ركعتين ثم قال: يا دنيا غرى غيري، ثم خرج فإذا هو بحبال على باب المسجد فقال: ما هذه الحبال ؟ - فقيل: جيئ بها من أرض كسرى، فقال: اقسموها بين المسلمين، فكأنهم ازدروها ٤ فنقضها ٥ بعضهم، فإذا هي كتان تعمل فتأسفوا فيها ٦ فبلغ الحبل من آخر النهار دراهم ٧.

١ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩، س ١٩) لكن إلى قوله: " جفنة ". ٢ - ما بين المعقوفتين ساقط عن الاصل بقريئة ذكره في الوسائل وعدم معهودية رواية مؤلف الكتاب عن أبيه. ٣ - كذا في الاصل ومن المحتمل أن يكون " البجلي " محرف " العجلي " ففى تقريب - التهذيب: " هارون بن مسلم بن هرمز

العجلى صاحب الحناء بمهملة مكسورة ونون ثقيلة أبو الحسين البصري صدوق من التاسعة / تمييز " وفى تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عن أبيه " ٤ - ٤ - في النهاية: " فيه: فهو أجدر أن لا تزددوا نعمة الله عليكم، الازدراء الاحتقار والانتقاص والعيب وهو افتعال من زريت عليه زراية إذا عبت، وأزريت به ازراء إذا قصرت به وتهاونت، واصل ازدرت ازترت وهو افتعلت منه، فقلبت التاء دالا لاجل الزاى " ٥ - ٥ - كذا بالقاف صريحا في الاصل والبحار ويمكن أن يقرأ بالفاء أي حركوها، ٦ - ٦ - كذا في الاصل والبحار ولعل الصحيح: " فإذا هي كنان فمل (أو مقمل) فأنفوا (أو تأنفوا) منها " فيكون المراد من فمل ككتف أو مقمل بصيغة اسم الفاعل من باب الافعال " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٨٤]

حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا إبراهيم، قال: وحدثنا الحكم بن سليمان ١، قال: حدثنا النضر بن منصور ٢، عن عقبة بن علقمة ٣، قال: دخلت

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " ذا فمل كما هو معناه في اللغة فيكون المراد من آخر الحديث أن هذا الجبل لما كان غير معتد به لم يقبل الناس علي شرايته فتنزل ثمنه، ويمكن أن يراد أن خلاف ذلك المعنى وعكسه بأن الناس ازددوا أولا لكن بعد أن فضوا ختامها أو حركوها فإذا هي كنان كذا فتنافسوا فيها (بأن يكون " فتأسفوا " مصحفة " فتنافسوا " فعلا الجبل وازداد ثمنه، ويمكن ان يكون المراد من " يعمل " اسم مكان ينسب إليه الكنان الخاص، فيكون المقصود " فإذا كنان ذلك الموضوع الذي له نفاسة " فلي تأمل، ٧ - ٧ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩، س ٢٠) والشيخ الحر (ره) في الوسائل في باب تعجيل قسمة المال على مستحقه (ج ٢، ص ٤٢٢، س ٧) لكن إلى قوله: " أقسموها بين المسلمين " مشيرا إلى باقيه بقوله: " الحديث " (*).

١ - في لسان الميزان: " الحكم بن سليمان الكندي أبو الهذيل وعنه أبو سعيد الأشج قال أبو حاتم: لا أعرفه ". وذكر نحوه ابن أبي حاتم في الجرح والتعديل. ٢ - في الخلاصة للخزرجي: " النضر بن منصور الكوفى عن أبي الجنوب اليشكري، وعنه أبو كريب قال النسائي: ليس بثقة " وفى تقريب التهذيب: " النضر بن منصور الذهلى وقيل: غير ذلك في نسبه أبو عبد الرحمن الكوفى ضعيف من التاسعة / ت " وفى تهذيب التهذيب: " النضر بن منصور الباهلى، ويقال: العنزى، ويقال: الغنوى، ويقال: الفزاري، أبو عبد الرحمن الكوفى روى عن أبي الجنوب عقبة بن علقمة اليشكري (إلى آخر ما قال) " وفى ميزان الاعتدال: " النضر بن منصور عن أبي الجنوب كوفى يكنى أبا عبد الرحمن الغنوى (إلى آخر ما قال) " ٣ - ٣ - في الخلاصة للخزرجي: " عقبة بن علقمة اليشكري أبو الجنوب الكوفى عن علي، وعنه النضر بن منصور ضعفه أبو حاتم " وفى تقريب التهذيب: " عقبة بن علقمة اليشكري بفتح الحثانية وسكون المعجمة وضم الكاف، أبو الجنوب بفتح الجيم وضم النون وأخره موحدة كوفى ضعيف، من الثالثة / ت " وفى تهذيب التهذيب: " عقبة بن علقمة " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٨٥]

على علي - عليه السلام - فإذا بين يديه لبن حامض آذنتى ١ حموضته وكسر يابسة، فقلت: يا أمير المؤمنين أتأكل مثل هذا ؟ ! فقال لي: يا أبا الجنوب رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله يأكل أبيض من هذا، ويلبس أخشن من هذا [وأشار إلى ثيابه] فإن أنا لم آخذ بما آخذ به خفت أن لا ألحق به ٢. حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا إبراهيم، قال: وحدثني إبراهيم بن العباس، قال: حدثنا ابن المبارك، عن بكر بن عيسى، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن علي، عن أبيه - عليهم السلام -، قال: كان علي - عليه السلام - يطعم الناس بالكوفة الخبز واللحم، وكان [له] طعام على حدة، فقال قائل من الناس: لو نظرنا إلى طعام أمير المؤمنين ما هو ؟ فأشرفوا عليه وإذا طعامه ثريدة بزيت مكللة بالعجوة، وكان ذلك طعامه، وكانت العجوة تحمل إليه من المدينة ٣.

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " اليشكري أبو الجنوب الكوفي روى عن علي حديث " طلحة والزبير جاران في الجنة " وشهد معه الجمل، وعنه النضر بن منصور العنزي (إلى آخر ما قال) " وفى ميزان الاعتدال: " عقبة بن علقمة أبو الجنوب عن علي - رضى الله عنه - (إلى آخر ما قال) " وفى توضيح الاشتباه: " عقبة بضم العين وسكون القاف قبل الباء الموحدة اسم جماعة " وفى تنقيح - المقال: " عقبة بضم العين المهملة وسكون القاف وفتح الباء الموحدة والهاء كذا قيل، ويحتمل بالفتحات الثلاث "

١ - كذا في شرح النهج لكن في الاصل والبحار: " آذاني " ٢ - لم أجد في البحار نقلا عن الغارات لكن نقله ابن أبي الحديد في شرح - النهج عن النضر بن منصور من دون نسبة إلى الغارات (ج ١، ص ١٨١، س ٢٨) ونقله عنه المجلسي (ره) في تاسع البحار في باب جوامع مكارم أخلاقه (ص ٥٤٠، س ٢٢). ٣ - لم أجد في البحار فكان المجلسي (ره) أعرض عن نقله لروايته في ثامن البحار (ص ٧٤٠، س ٦) عن الكتاب ما يفيد معناه بل هو عينه لكن مع زيادة كما أشرنا إليه فيما تقدم (انظر ص ٦٨).

[٨٦]

حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا إبراهيم، قال: وأخبرني أحمد بن معمر ١ قال: أخبرني عبد الرحمان بن مغرا ٢ عن عمران بن مسلم ٣ عن سويد

١ - في الاصل: " معمر " لكن الظاهر ما أثبتناه بقريئة ذكره في سائر موارد الكتاب (انظر ص ٥٠ و ٦٢). ٢ - في الجرح والتعديل لابن أبي حاتم: " عبد الرحمن بن مغراء أبو زهير الدوسى وهو ابن عياض بن الحارث بن عبد الله بن وهب كوفى سكن الرى روى عن الاعمش (إلى آخر ما قال) " وفى تقريب التهذيب: " عبد الرحمن بن مغرا يفتح الميم وسكون المعجمة ثم راء مقصور الدوسى أبو نصير الكوفى نزىل الرى صدوق تكلم في حديثه عن الاعمش من كبار التاسعة مات سنة بضع وتسعين [ومائة] / بخ ع " وفى ميزان الاعتدال: " عبد الرحمن بن مغراء أبو زهير من مشيخة أهل الرى عن الاعمش وجماعة، ما به بأس ان شاء الله تعالى (إلى آخر ما قال) " وقال الخزرخي في خلاصة تذهيب تهذيب الكمال: " عبد الرحمن بن مغراء يفتح الميم أوله واسكان المعجمة آخره راء الدوسى أبو زهير الكوفى نزىل الرى عن ابن إسحاق وإبراهيم بن أبى خالد، وعنه يوسف بن موسى وسهل بن زنجله، وثقه أبو خالد الاحمر وابن حبان وقال أبو زرعة: صدوق، وقال ابن عدى: يكتب حديثه، له عن الاعمش أحاديث لا يتابعه عليها أحد ". فليعلم أن ابن حجر قد صرح في تقريب التهذيب كما مر بأن " مغرى " مقصور لكن - الكلمة واقعة في أكثر موارد ذكرها بالالف الممدودة كأنهم قد أخذوها من " مغر " وصرح اللغويون بأن المغراء تأنيث الامغر فى لسان العرب: " الامغر الاحمر الشعر والجلد على لون المغرة، والامغر الذى في وجهه حمرة وبياض صاف، وقيل: المغر حمرة ليست بالخالصة، وفى الحديث أن أعرابيا قدم على النبي (ص) فراه مع أصحابه فقال: أيكمر ابن عبد المطلب ؟ فقالوا: هو الامغر المرتقى، أرادوا بالامغر الابيض الوجه وكذلك الاحمر هو الابيض (إلى أن قال) والمغراء تأنيث الامغر "، وفيه أيضا: " وأوس بن مغراء كحمراء أحد شعراء مضر، وقول عبد الملك لجرير: يا جرير مغر لنا أي أنشد لنا قول ابن مغراء " ونظير ما نقلناه عن اللسان موجود في القاموس وتاج العروس وغيرهما. ٣ - كذا في الاصل صريحا لكن في شرح النهج: " عمران بن مسلمة " فى تقريب - التهذيب: " عمران بن مسلم الجعفي الكوفى الاعمى ثقة من السادسة / تمييز " وفى " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٨٧]

بن غفلة ١ قال: دخلت علي أمير المؤمنين - عليه السلام - القصر ٢ فإذا بين يديه قعب [لبن] أجد ريحه من شدة حموضته وفي يده رغيغ ترى قشبار الشعير على وجهه وهو يكسره ويستعين أحيانا بركبته وإذا جاريته [فضة] قائمة [على رأسه] فقلت لها: يا فضة أما تتقون الله في هذا الشيخ ؟ ! لو نخلتم دقيقه، فقالت: انا نكره أن يؤجر ونائم، وقد أخذ علينا أن لا ننخل له دقيقا ما صحبناه، فقال علي

- عليه السلام - ما يقول ؟ - قالت: سله، فقلت له: ما قلت لها: لو
ينخلون دقيقك، فبكى ثم قال ٣

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عن خيثمة
بن عبد الرحمن وزادات الكندي وسويد ابن غفلة (إلى آخر ما قال) " وفى ميزان
الاعتدال: " عمران بن مسلم الجعفي الضير شيخ كوفى ما علمت به بأسا وذكره ابن
حيان في ثقافته، له عن سويد بن غفلة وخيثمة الجعفي، وعنه شعبة وزائدة وعدة،
ولا شئ له في الكتب "

١ - قال البرقى (ره) في رجاله (ص ٤): " ومن الاولياء من أصحاب أمير المؤمنين (ع)
سويد بن غفلة الجعفي " ويأتى ترجمته المبسوطة في تعليقات آخر الكتاب ان شاء
الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ١٥) ويظهر من نفس الرواية أنه كان من خصيصى أمير
المؤمنين (ع) والمقربين عنده بحيث كان يدخل عليه في بيته ويعاتب جاريته فصة. ٣ -
في شرح النهج وكذا في تاسع البحار نقلا عنه بدل " القصر " : " الكوفة " . ٣ - وفى
الاصل بعد قوله: " فبكى ثم قال " هذه العبارة: " قد سقط من الاصل قائمة " وبعده: "
حدثنا عبد الله بن بلخ البصري (إلى آخر ما يأتى في أواخر هذا الباب). ولما قد كانت
النسخة التى استنسخ عنها النسخة التى بأيدينا متفرقة الأوراق وغير مرتبة بالترتيب
الصحيح بحيث قدمت أوراق وكان من حقها التأخير حتى نقل ذيل هذا الحديث بعد
سبعة أوراق بحسب وضعها الموجود ولم يتمكن الناسخ من تنظيمها وترتيبها ولم يجد
ربطاً هنا بين السابق واللاحق من عبارة الكتاب وتفطن لخروج الكلام عن سياق
أحاديث الباب فان الباب منعقد لبيان سيرته عليه السلام في نفسه وما كان واقفا هنا
لم يكن كذلك كتب عبارته التى " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٨٨]

بأبي وامى من لم يشبع ثلاثا متواليه من خبز ير حتى فارق الدنيا
ولم ينخل دقيقه، قال: يعنى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
١. عن عدى بن ثابت ٢ قال: اتى علي - عليه السلام - بفالودج
فأبى أن يأكله ٣ * (هامش) " بقية الحاشية من الصفحة الماضية "
نقلناها، ويريد بالقائمة الورقة، وفى القاموس: " القائمة الورقة من
الكتاب "، ومن الله تعالى علينا بالاهتداء إلى هذه النكتة المهمة بعد
تصفح أوراق الكتاب إذ وجدنا هذه الورقة متأخرة عن موضعها كما
أشرنا إليه أنفا فأثبتناها في موضعها فصار الكلام مرتبطا. ومما يشهد
بذلك ويدل عليه دلالة واضحة وقوع صدر الحديث إلى موضع أشرنا
إليه هنا، وذيله وهو قوله (ع): " بأبى وامى من لم يشبع (إلى آخره)
هناك، وذلك لان ابن أبى الحديد نقل الحديث في شرح النهج وكذلك
المجلسي في البحار والخوارزمي في المناقب، وفى جميع هذه
الكتب نقل الحديث كاملا متصلا ذيله بصدرة، مضافا إلى أن الاحاديث
التالية لهذا الحديث التى نقلناها من ذلك الموضوع إلى هذا المقام
كلها قد وقعت في شرح النهج والبحار والمناقب بعد هذا الحديث
ومتصلة به من غير فصل، فالحمد لله الذى هدانا لهذا وما كنا لنهتدي
لو لا أن هدانا الله.

١ - نقله المجلسي (ره) في تاسع البحار في باب جوامع مكارم أخلاقه عن شرح
النهج لابن أبى الحديد (ص ٥٤٠، س ٢٤) وسنشير في تعليقات آخر الكتاب إلى بعض
ما يرتبط بالمقام ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ١٦). ٢ - فى تقريب التهذيب:
" عدى بن ثابت الانصاري الكوفى ثقة روى بالتشيع، من الرابعة، مات سنة ست
عشرة ومائة / ع " وفى تهذيب التهذيب ضمن ترجمته المبسوطة: " قال أبو حاتم
صدوق وكان امام مسجد الشيعة وقاصهم، وقال العجلي والنسائي: ثقة، (إلى أن
قال) وقال ابن معين: شيعي مفرط (إلى أن قال) وقال السلمى: قلت للدار قطنى:
فعدى بن ثابت ؟ - قال: ثقة الا أنه كان غالبا يعنى في التشيع، وقال ابن شاهين في
الثقات: قال أحمد: ثقة الا أنه كان يتشيع " وفى ميزان الاعتدال: " عدى بن ثابت عالم
الشيعة وصادقهم وقاصهم وامام مسجدهم ولو كانت الشيعة مثله لقل شرهم، قال
المسعودي: " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

عن صالح ١ أن جدته أتت عليا - عليه السلام - ومعه تمر يحمله فسلمت وقالت: أعطني هذا التمر أحمله، قال: أبو العيال أحق بحمله. قالت: وقال: ألا تأكلين منه؟ قالت: قلت: لا أريده، قالت: فانطلق به إلى منزله ثم رجع وهو مرتد بتلك الملحفة وفيها قشور التمر فصلى بالناس فيها الجمعة ٢.

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " ما أدركنا أحدا أقول بقول الشيعة من عدى بن ثابت، وثقه أحمد، وأحمد العجلي، والنسائي (إلى أن قال) قال أبو حاتم: صدوق، وقال ابن معين: شيعي مفرط، وقال الدار قطني: رافضي غال وهو ثقة " وقال الخزرجي في خلاصة تذهيب تهذيب الكمال: " عدى بن ثابت الانصاري الكوفي عن أبيه وحده لأمه عبد الله بن يزيد الخطمي وعنه الأعمش ومسعر ويحيى بن سعيد الانصاري وزيد بن أبي أنيسة، وثقة جماعة، وقال أبو حاتم: صدوق امام مسجد الشيعة. قال ابن قانع: مات سنة عشرة ومائة " وقال المامقاني (ره) في تنقيح المقال: " عدى بن ثابت الانصاري الكوفي الخطمي عم خزيمه بن ثابت وقّع في طريق الصدوق (ره) في باب ما يقبل من الدعاوى بغير بينة من الفقيه، ولم أقف فيه في كلمات أصحابنا على شئ، نعم قال المقدسي: انه سمع البراء بن عازب وغيره وروى عنه الأعمش (انتهى) فالرجل مهمل مجهول عندنا " ٣ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩، س ٢٩) ونقله الخوارزمي في المناقب في باب زهده (ع) في الدنيا باسناده عن عمر بن قيس الملائي عن عدى بن ثابت قال: " اني على بن أبي طالب (ع) بالفوذج فأبى أن يأكل منه وقال: شئ لم يأكل منه رسول الله (ص) لا أحب أن أكل منه ".

١ - في تهذيب التهذيب: " صالح بياع الاكسية روى عن جدته عن علي، وعنه علي بن هاشم بن البريد " وفي تقريب التهذيب: " صالح بياع الاكسية مقبول من السابعة / بخ " وفي ميزان الاعتدال: " صالح بياع الاكسية عن جدته، ما روى عنه سوى علي بن هاشم بن البريد " وفي خلاصة تهذيب الكمال للخزرجي: " صالح بياع الاكسية عن جدته، وعنه علي بن هاشم بن البريد، مقل " ٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩، س ٢٩) " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

ويحذف الاسناد عن جعفر بن محمد - عليهما السلام - أتى علي - عليه السلام - [بخبيص ١ فأبى أن يأكله، قالوا: تحرمه؟ - قال: لا، ولكنني أخشى أن تتوق اليه نفسي ٢ ثم تلا: أذهبتكم ٣ طبيباتكم في حياتكم الدنيا ٤. وعن بعض أصحاب علي - عليه السلام - أنه قيل له: كم تصدق؟ ألا تمسك؟ قال:

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " ونقله ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١، ص ١٨٢، س ١) بهذه العبارة: " وروى يوسف بن يعقوب عن صالح بياع الاكسية أن جدته لقيت عليا - عليه السلام - بالكوفة ومعه تمر يحمله فسلمت عليه وقالت له: أعطني يا أمير المؤمنين هذا التمر أحمله عنك إلى بيتك، فقال: أبو العيال أحق بحمله، قالت: ثم قال لي: ألا تأكلين منه؟ - فقلت: لا أريده، قالت: فانطلق به إلى منزله ثم رجع مرتديا بتلك الشملة وفيها قشور التمر فصلى بالناس فيها الجمعة " وأورده المجلسي (ره) نقلا عن ابن أبي الحديد في تاسع البحار في باب جوامع مكارم أخلاقه (ص ٥٤٠، س ٢٩).

١ - في مجمع البحرين: " في الحديث ذكر الخبيص والخبيصة وهو طعام معمول من التمر والزبيب والسمن، فعيل بمعنى مفعول، ويجمع على أخبصة " ٢ - في مجمع

البحرين: " تافت نفسه إلى الشئ تتوق توقا وتوقانا = اشتاقت ونازعت إليه، ونفس تائقة أي مشتاقه ". ٢ - من آية ٢٠ سورة الاحقاف. ٤ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩، س ٣١) وأيضا في المجلد الخامس عشر من البحار في الجزء الثاني في باب النهى عن الرهانية (ص ٥٣، س ١٦). أقول: نقله المفيد (ره) هذا الحديث في أماليه في المجلس السادس عشر " باسناده عن ابراهيم بن محمد الثقفي قال: أخبرنا أحمد بن شمر قال: حدثنا عبد الله بن ميمون - المكي مولى بنى مخزوم عن جعفر الصادق بن محمد الباقر - عليهما السلام - عن أبيه أن أمير المؤمنين أتى بخبيص فأبى أن يأكله فقالوا له: أتخرمه ؟ - قال: لا ولكني أخشى أن تتوق إليه نفسي فأطلبه ثم تلا هذه الآية أذهبتكم طبيباتكم (الآية) ."

[٩١]

اني ١ والله لو أعلم أن الله قبل منى فرضا واحدا لامسكت، ولكني والله ما أدري أقبل الله منى شيئا أم لا ٢. عن عبد الله بن الحسن [بن الحسن] بن علي بن أبي طالب قال:

١ - في الاصل والبخار " أي ". ٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩، س ٣٢) وأيضا في المجلد الخامس عشر في الجزء الثاني في باب الاجتهاد والحث والعمل (ص ١٦٧، س ٣٦) ورواه ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١، ص ١٨٢، س ٣) عن محمد بن فضيل بن غزوان قال: قيل لعلي (ع): كم تصدق ؟ كم تخرج مالك ؟ ألا تمسك ؟ (الحديث) ". ٣ - هذه الاضافة زيدت بقرينة روايته الاتيتين في الكتاب (انظر " باب قدوم محمد بن أبي بكر مصر ") ففي تقرب التهذيب: " عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب الهاشمي المدني أبو محمد ثقة جليل القدر من الخامسة مات في أوائل سنة خمس وأربعين [ومائة] وله خمس وسبعون / ٤ " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عن أبيه وأمه وابن عم جده عبد الله بن جعفر بن أبي طالب وعمه لاهم ابراهيم بن محمد بن طلحة والإعرج وعكرمة وأبي بكر بن عمرو بن حزم، وعنه ابنه موسى ويحيى (إلى أن قال) وقال محمد بن سعد عن محمد بن عمر: كان من العباد وكان له شرف وعارضة وهيبة ولسان شديد، وقال محمد بن سلام الجمحي: كان ذا منزلة من عمر بن عبد العزيز، قال ابنه موسى: توفي في حبس أبي جعفر وهو ابن سبعين سنة " وفي الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي: " عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب روى عن إمامة فاطمة بنت الحسين (إلى أن قال) حدثني أبي حدثنا يحيى بن المغيرة الرازي أخبرنا جرير قال: كان المغيرة إذا ذكر له الحديث عن عبد الله بن الحسن قال: هذه الرواية الصادقة (إلى آخر ما قال) " وتصدى ابن عساکر لترجمته في تاريخه على سبيل البسط والتفصيل (انظر ج ٧، ص ٣٥٤ - ٣٦٣) وفي جامع الرواة نقلا عن رجال الشيخ (ره): " عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب أبو محمد هاشمي مدني تابعي من أصحاب الصادق (ع)، وعن رجال ابن داود أنه من أصحاب الباقر والصادق عليهما السلام شيخ من الطالبين " (ثم أشار إلى رواياته عن أبي - جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام) وخاض المامقاني (ره) في تنقيح المقال في ترجمته " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٩٢]

أعتق على - عليه السلام - ألف أهل بيت بما مجلت يده ١ وعرق جبينه ٢. وعن جعفر بن محمد - عليهما السلام - قال: أعتق على - عليه السلام - ألف مملوك مما عملت يده وإن كان عندكم انما حلواه التمر واللبن وثيابه الكرايس، وتزوج - عليه السلام - ليلي فجعل له حجلة فهتكها وقال: حسب أهل علي ما هم فيه ٣.

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " المبسوطة ونقل روايات دامة في حقه عن بصائر الدرجات وكشف الغمة والخرائج والكافي وروايات مادحة عن اقبال ابن طاوس وتصديه للاعتذار عن الروايات الدامة (إلى أن قال) وأقول: كلما أمنت النظر في أخبار الطرفين المادحة والقادحة لم أهدأ إلى ما يجمع بينها فأنما في حق عبد الله هذا متوقف مرتاب، وعليك بالفحص والبحث لعلك تقف على ما قصرت عنه ."

١ - في النهاية: " يقال: مجلت يده تمجل مجلا ومجلت تمجل مجلا [أي من بابي نصر وفرح كما في مجمع البحرين للطريحي (ره)] إذا تخن جلدتها وتعجر وظهر فيها ما يشبه البثر من العمل بالاشياء الصلبة الخشنة، ومنه حديث فاطمة (ع): أنها شكت إلى علي مجل يديها من الطحن ". ٢ و ٣ - نقلهما المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩، س ٣٢ و ٣٤) وأيضاً ثانيهما في المجلد الخامس عشر من البحار في الجزء الثاني في باب النهى عن الرهبانية (ص ٥٢، س ١٨) ونقلهما أيضاً في المجلد الثالث والعشرين في باب فضل العتق (ص ١٣٩، س ١٧) لكن إلى قوله: مما عملت يدها، ونقلهما كذلك المحدث النوري (ره) في المستدرک في باب استحباب العتق من كتاب العتق (ج ص ٢٨، س ١٨) ورواهما ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١، ص ١٨٢، س بهذه العبارة: " روى عنيسة العابد عن عبد الله بن الحسن بن الحسن قال: أعتق علي (ع) في حياة رسول الله (ص) ألف مملوك مما مجلت يدها وعرف جبينه: ولقد ولي الخلافة وأتته الاموال " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٩٣]

عن مغيرة الضبي ١. قال: لما نكح علي - عليه السلام - ليلى بنت مسعود النهشلي قالت: ما زلت احب أن يكون بيني وبينه [سبب ٢] منذ رأيتة قام ٢ مقاما من رسول الله صلى الله عليه وآله. فذكر أنه ولدت له عبيد الله بن علي فبايع مصعبا يوم المختار ٤. عن قدامة بن عتاب ٥ قال: كان علي - عليه السلام - ضخم البطن، ضخم مشاشة

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " فما كان حلواه الا التمر ولا ثيابه الا الكرايس. وروى العوام بن حوشب عن أبي صادق قال: تزوج علي (ع) ليلى بنت مسعود النهشلية فضربت له في داره حجلة فجاء فهتكها وقال: حسب أهل علي ما هم فيه "

١ - في طبقات ابن سعد (ج ٦ من طبعة اروبا، ص ٢٢٥): " المغيرة بن مقسم الضبي مولى لهم ويكنى أبا هشام وكان مكفوفاً، توفي سنة ست وثلاثين ومائة، وكان ثقة صحيح الحديث " وفي تقريب التهذيب: " المغيرة بن مقسم بكسر الميم الضبي مولاهم أبو هشام الكوفي الاعمى ثقة متقن الا أنه كان يدلس ولا سيما عن ابراهيم من السادسة مات سنة ست وثلاثين [ومائة] علي الصحيح / ع " وفي الخلاصة للخزرجي: " المغيرة بن مقسم الضبي مولاهم أبو هشام الكوفي الاعمى الفقيه عن ابراهيم والشعبي وطائفة، وعنه شعبة والثوري وزائدة وخلق، قال ابن فضل: كان يدلس، وثقه عبد الملك بن سليمان والعجلي. قال أحمد: توفي سنة ثلاث وثلاثين ومائة " ٢ - هذه الكلمة موجودة في البحار وساقطة من الاصل. ٣ - في البحار: " فأقام " والمظنون أن الصحيح: " قد قام " ٤ - نقله المجلسي (ره) في تاسع البحار في باب احوال اولاد أمير المؤمنين (ع) (ص ٦٢٢، س ٢٥). ٥ - في الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي: " قدامة بن عتاب كوفي روى عن علي وابن مسعود، روى عنه القعقاع ومغيرة بن مقسم، سمعت أبي يقول ذلك " وفي - الطبقات لابن سعد في ترجمة علي عليه السلام في باب صفته (ص ٣٦ من جلد ٣ " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٩٤]

المنكب ١، ضخم عضلة الذراع دقيق مستدقها، ضخم عضلة الساق دقيق مستدقها، ورأيته يخطبنا في يوم من أيام الشتاء عليه قميص قهز وازار فاتاه أت فقال له: يا أمير المؤمنين أدرك بنى تميم قد ضربتها بكر بن وائل بالكناسة، فقال: ها، ثم أقبل في خطبته، ثم أقبل آخر فقال مثل ذلك، فقال: ها، ثم أتاه الثالث ثم الرابع وقال: أدرك بكر بن وائل قد ضربتها بنو تميم بالكناسة، فقال: الآن صدقتني عن بكر ٢ يا شداد ٣ أدرك بكر بن وائل وبنى تميم فافرع بينهم ٤.

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " من طبعة بيروت): " قال: أخبرنا عفان بن مسلم قال: أخبرنا أبو عوانة عن مغيرة عن قدامة بن عتاب قال: كان على ضخم البطن ضخم مشاشة المنكب، ضخم عضلة الذراع دقيق مستدقها، قال: رأيت يخطب في يوم من أيام الشتاء عليه قميص فهزو أزاران قطريان معتما بسبب كثان مما ينسج في سوادكم".

١ - في البحار: " المنكبين " ٢ - كذا في الأصل والبحار، وأظن أن العبارة محرفة عن المثل المشهور: " صدقنى سن بكره ". ويأتى تحقيقه في تعليقات آخر الكتاب إن شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ١٧). ٣ - كأن المراد به من ذكره ابن سعد في الطبقات عند ذكره الطبقة الأولى من الكوفيين بقوله (ج ٦، ص ١٣٦ من طبعة اربو): " شدداد بن الأزعم بن أبى بئينة بن عبد الله بن مر بن مالك بن حرب بن الحارث بن سعد بن عبد الله بن وادعة من همدان وكان هو وأخوه - الحارث بن الأزعم شريفيين في الكوفة، وسمع شدداد من عبد الله بن مسعود، وتوفى باكوفة في ولاية بشر بن مروان وكان ثقة قليل الحديث " أو من ذكره العسقلاني في تهذيب - التهذيب بقوله: " شدداد بن الهاد الليثى المندى قيل: اسمه اسامة ولقبه شدداد روى عن النبي (صلى الله عليه وآله) وعن ابن مسعود (إلى ان قال) كان سلفا لرسول الله (ص) ولأبي بكر كانت تحته سلمى بنت عميس وهى اخت ميمونة بنت الحارث لامها، سكن المدينة ثم تحول إلى الكوفة. قلت: وقال البخاري: له صحبة وذكره ابن سعد فيمن شهد الخندق ". ٤ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩ - ٧٤٠) بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٩٥]

عن جعفر بن محمد عن أبيه عليهما السلام ١، قال: ابتاع على - عليه السلام - قميصا سنبلانيا ٢ بأربعة دراهم، ثم دعا الخياط فمدكم القميص فقطع ما جاوز الاصابع ٣.

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " قائلا بعده: " بيان - قال في القاموس: القهز ويكسر ثياب من صوف أحمر كالمر غزى وربما يخالطه الحرير، وقال: فرع بين القوم = حجز وكف وأصلح ". أقول: يأتي شرح منا للحديث في تعليقات آخر الكتاب إن شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ١٧).

١ - عبارة " عن أبيه " غير موجودة في شرح ابن أبي الحديد. ٢ - في شرح النهج: " سملا ". أقول: السمل محركة الثوب الخلق، وأما السنبلاني فقال ابن منظور في لسان العرب: " وفى حديث سلمان: انه رأى بالكوفة على حمار عربي وعليه قميص سنبلاني. قال شمر: قال أبو عبد الوهاب الغنوي: السنبلاني من الثياب السايغ الطويل الذى قد اسبل. وقال خالد بن حنينة: سنبل الرجل ثوبه إذا جر له ذنبا من خلفه فتلك السنبلية. وقال أخوه: ما طال من خلفه وأمامه فقد سنبله فهذا القميص السنبلاني. وقال شمر وغيره: يجوز أن يكون السنبلاني منسوباً إلى موضع من المواضع. وفى حديث عثمان: أنه أرسل إلى امرأة بشقيقة سنبلانية أي سايغة الطول يقال: ثوب سنبلاني، وسنبل ثوبه إذا أسيله وجره من خلفه أو أمامه، والنون زائدة مثلها في سنبل الطعام. قال ابن الأثير: وكلهم ذكروه في السنين والنون حملا على ظاهر لفظه " وقال الفيروز آبادي: " قميص سنبلاني بالضم سايغ الطول، أو منسوب إلى بلد بالروم، وسنبل ثوبه جره من خلفه أو أمامه، وسنبلان وسنبل بلدان بالروم بينهما عشرون فرسخا ". ٣ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٤٠، س ٤) وفى الطبقات لابن سعد في باب ذكر لباس على عليه السلام (ج ٣ من طبعة بيروت، ص ٢٩): " قال: أخبرنا أبو بكر بن عبد الله بن أبى اويس عن سليمان بن بلال عن جعفر بن محمد عن أبيه قال: ابتاع على قميصا سنبلانيا بأربعة دراهم، فجاء الخياط فمدكم القميص فأمره أن يقطعه مما خلف أصابعه " وقد نقل روايتين أخريين قبله بمعناه فراجع إن شئت. ونقله ابن أبي الحديد في شرح - " بقية الحاشية في الصفحة الآتية " (*)

[٩٦]

عن عبد الله ١ بن أبي الهذيل ٢ قال: رأيت علي بن أبي طالب - عليه السلام - وعليه

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " النهج هكذا (ج ١، ص ١٨٢، س ٩): " وروى حاتم بن اسماعيل المدني عن جعفر بن محمد عليه السلام قال: ابتاع علي عليه السلام في خلافته قميصا سملا بأربعة دراهم، ثم دعا الخياط فمدكم القميص وأمره بقطع ما جاوز الأصابع " وفي تقريب التهذيب: " حاتم بن اسماعيل - المدني أبو اسماعيل الحارثي مولاها من الكوفة صحيح الكتاب صدوق بهم من الثامنة مات سنة ست أو سبع وثمانين [ومائة] / ع " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: " قال ابن المديني: روى عن جعفر عن أبيه أحاديث مراسيل أسندها " وفي الخلاصة للخزرجي: " حاتم بن اسماعيل مولى بنى عبد الدار أبو اسماعيل المدني كوفي الأصل عن الجعد بن عبد الرحمن وهشام بن عروة وجعفر بن محمد (إلى آخر ما قال) " وفي تنقيح المقال: " حاتم بن اسماعيل أبو إسحاق المدني عده الشيخ (ره) بهذا العنوان من أصحاب الصادق عليه السلام وقال: أصله كوفي انتهى وقال في الفهرست: حاتم بن اسماعيل له كتاب رويناه بالاسناد الأول عن حميد عن إبراهيم بن سليمان بن حاتم عنه وأراد بالاسناد الأول عدة من أصحابنا عن أبي المفضل عن حميد وقال النجاشي (ره): حاتم بن اسماعيل المدني مولى بنى عبد الدار بن قصى روى عن أبي عبد الله عليه السلام عامي قال الواقدي: مات سنة ست وثمانين ومائة، أخبرنا عدة عن جعفر بن محمد عن محمد بن أحمد بن إبراهيم بن سليمان بن أبي عبد الله الحسين بن علي بن الحسن العلوي الحسنى عن أبيه عن حاتم بن اسماعيل عن جعفر بن محمد بكتابه (انتهى) وقال ابن داود في القسم الثاني من رجاله: حاتم بن اسماعيل مولى بنى عبد الدار بن قصى حبش عامي (انتهى) وضعفه في الوجيزة وهو في محله لأنه عامي لم يوثق " .

١ - في الأصل: " عبید الله " لكن في البحار كما في المتن. ٢ - في تقريب التهذيب: " عبد الله بن أبي الهذيل الكوفي أبو المغيرة ثقة من - الثانية مات في ولاية خالد القسري على العراق / ت س ز م " وفي تهذيب التهذيب: " عبد الله بن أبي الهذيل العنزي أبو المغيرة الكوفي روى عن أبي بكر وعمر وعلي وعمار بن ياسر (إلى آخر ما قال) توفي في ولاية خالد القسري " . أقول: ترجمته المذكورة في طبقات ابن سعد أيضا (انظر ص ٧٨ ج ٦ من طبعة اروبا.

[٩٧]

قميص له إذا مده بلغ أطراف أصابعه، وإذا قبضه تقبض ١ حتى يكون إلى نصف ساعده ٢. عن أبي الأشعث العنزي ٣ عن أبيه قال: رأيت علي بن أبي طالب - عليه السلام - وقد اغتسل في الفرات يوم الجمعة ثم ابتاع قميص كرابيس بثلاثة دراهم، فصلى بالناس فيه الجمعة وما خيط جربانه ٤

١ - في الأصل: " تقبض تقبض " ففي الصحاح: " تقبضت الجلدة في النار أي انزوت وقبضت الشئ تقبضا = جمعته وزويته " وفي القاموس: " قبض الشئ تقبضا = جمعه وزواه، والجلد تشنج " وفي تاج العروس: " تقبض الجلد على النار وفي بعض نسخ الصحاح في النار انزوى " وفي الأساس: " قبض وجهه فتقبض، وقبضت النار الجلدة فتقبضت، وتقبض - الشيخ تشنج " . ٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٤٠، س ٤) وقال ابن سعد في الطبقات في باب ذكر لباس علي (ع) ما نصه (ج ٢ من طبعة بيروت، ص ٢٧): " قال: أخبرنا يعلى بن عبيد وعبد الله بن نمير عن الأجلح عن عبد الله بن أبي الهذيل قال: رأيت عليا عليه قميص رازي إذا مدممه بلغ الظهر، فإذا أرخاه قال يعلى: بلغ نصف ساعده، وقال عبد الله بن نمير: بلغ نصف الذراع " . أقول: ذكر الخوارزمي في المناقب في الفصل العاشر الذي هو في بيان زهده قريبا منه (انظر ص ٦٦ من طبعة النجف سنة ١٣٨٥ هـ ق. ٣ - في الأصل: " العنزي " وفي البحار: " العنزي " ولم نظفر بترجمته في مظانه ولعل الصحيح: " العنزي " على أن يكون ابنا لعبد الله بن أبي هذيل، والله العالم. ٤ - في الصحاح: " جربان السيف بالضم والتشديد قرابه، وجربان القميص أيضا لبته فارسي معرب " وفي القاموس: " جربان القميص بالكسر والضم وجربان القميص [أي كسحبان] جيبه " وفي النهاية: " في حديث قره المزني قال: أتيت النبي (ص) فأدخلت يدي في جربانه، الجربان بالضم وتشديد الباء جيب القميص، والالف والنون زائدتان، ومنه الحديث: والسيف في جربانه أي في غمده " وفي مجمع البحرين: " والجربان بالضم

والتشديد جيب القميص، والالف والنون زائدتان، ومنه الحديث: سعة الجريان " " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٩٨]

بعد ١. حدثنا محمد، حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال: أخبرني الحسين بن هاشم ٢ عن أبي عثمان الدوري ٣ عن أبي اسحاق السبيعي ٤ قال: كنت على عنق أبي يوم الجمعة وأمير المؤمنين على بن أبي طالب - عليه السلام - يخطب وهو يتروح ٥ بكمه فقلت: يا أبا أمير المؤمنين يجد الحر ؟ - فقال لي:

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " وفى معيار اللغة: " وجريان القميص كسجل وعتل بالف ونون جيبه، معرب غريان، (إلى آخر ما قال) " وفى شرح القاموس بالفارسية لمحمد يحيى بن محمد شفيق القزويني: " وجريان القميص بكسر أول وثاني وشد موحده ويضم أول وثاني غريان يبراهن ومعرب أنست " وفى منتهى الارب: " وجريان القميص بكسرتين مشددة الباء ويضمان غريان، وخشتك يبراهن وجرباء القميص [أي ممدودا بلا نون] بالضم وبالكسر وتشديد باء غريان يبراهن "

١ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار: في باب النوادر (ص ٧٤٠، س ٥)، ثم لا يخفى أن ما أشرنا إليه من سقوط قائمة في الكتاب ووقوعها في غير محلها على تفصيل مضى (انظر ص ٨٧ - ٨٨) كانت قسمة منها إلى كتاب ووقوعها في غير محلها على رجل بهذا العنوان في كتب التراجم الا على من ذكره علماء الشيعة في كتب الرجال بعنوان " الحسين بن أبي سعيد هاشم بن حيان المكارى أبو عبد الله الواقفي الثقة " وانطباقه على من وقع في السند لا يستقيم الا على تقدير ارسال لبعده طبقته عن طبقة - الثقفى، فتدبر. ٣ - في الاصل: " الذورى " (بالذال المعجمة) وفى البحار: " الدوري " (بالذال المهملة) ولم نظفر في كتب التراجم على أحد بهذا العنوان، ومن المحتمل أن يكون " أبو عثمان " هذا كنية ابراهيم بن يحيى الدوري أو الثوري الاتي ذكره (انظر سند الحديث الاخر فيما يأتي من " باب عماله واموره "، ٤ - تقدمت ترجمته (انظر ص ٧٠). ٥ - في النهاية: " فيه: رأيتهم يتروحون في الضحى أي احتاجوا إلى التروح من الحر بالمروحة "

[٩٩]

لا يجد حرا ولا بردا، ولكنه غسل قميصه وهو رطب ولاله غيره فهو يتروح به ١. حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم، قال ٢: وأخبرنا ابراهيم بن ميمون ٣ قال: حدثنى على بن عابس ٤ عن أبي اسحاق قال: رفعتني ابي فرأيت

١ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩، س ٢٦). ٢ - الطاهر وقوع السقط في السند هنا لعدم امكان رواية الثقفى عن ابراهيم بن ميمون بلا واسطة لبعده الطبقة، ومن المحتمل أن يكون الواسطة الساقطة ابن أبي شيبة لما يأتي بلا فصل في ترجمة ابراهيم بن ميمون من التصريح برواية ابن أبي شيبة عنه. ٣ - كذا في الاصل ومن المحتمل قويا بل ومن المظنون بالظن المتأخر للعلم أن نسبة ابراهيم هنا إلى الجد ففى ميزان الاعتدال: " ابراهيم بن محمد بن ميمون من أجداد الشيعة، روى عن على بن عابس خبرا عجيبا، روى عنه أبو شيبة بن أبى بكر وغيره / ع ". قال على محمد البجاوى الذى طبع الكتاب بتحقيقه وتصحيحه في ذيل كلمة " أجداد " بالذال المهملة ما نصه: هكذا بالاصول، وفى هامش ل: " لعله من أجداء " يريد بذلك: لعل الكلمة بالهمزة، حتى يكون جمع جليل. أقول: الكلمة بالذال جمع جلد وهو بمعنى التشديد القوى، هذا الاطلاق من تعبيرات الذهبي في حق الشيعة في غير مورد من كتبه، وفى مراجعة ميزان الاعتدال كفاية لمن راجع فانه كثيرا ما يقول في حق روايتهم: " هو رافضي جلد أو شيعي جلد " ويزيد عليه ما يقتضيه حاله موقع التأليف من الرضا والسخط، فراجع الكتاب حتى يتبين لك الصواب. وفى تنقيح المقال: " ابراهيم بن محمد بن ميمون لم أرف فيه الا على ما عن ميزان الاعتدال من أنه من أجداء الشيعة روى عن [على بن] عابس ". أقول: كلامه هذا مأخوذ من منتهى

المقال لابي علي (ره) ونص عبارته فيه: " ابراهيم بن محمد بن ميمون غير مذكور في الرجال الكبير وتعليقة البيهقي عليه، ومن كتاب ميزان الاعتدال أنه من أجلاء الشيعة روى عن [علي بن] عابس (انتهى) ولعله ابن ميمون الاتى " ويريد به ابراهيم بن ميمون الكوفى بباع الهروي الذي قال في الكتاب في آخر ترجمته: " ومضى ابن محمد بن ميمون " ففى تنقيح المقال: " ابراهيم بن ميمون الكوفى بباع الهروي عدده الشيخ (ره) في رجاله من أصحاب الصادق عليه السلام في موضعين مقتصرًا " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[١٠٠]

عليا - عليه السلام - أبيض الرأس واللحية عريض ما بين المنكبين ١. حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال: أخبرني عبد الله

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " في أحدهما على اسمه واسم أبيه والوصف بالكوفى، وواصفا له في الاخر بباع الهروي، ونفى الميرزا البعد عن اتحادهما. قال: وقد صرح به في الفقيه (إلى آخر ما قال) " وفى تقريب التهذيب: " ابراهيم بن ميمون كوفى صدوق من السادسة / ع ". أقول: قد اطلعت بعد ان كنت قد كتبت هذه الترجمة على حديث في حلية الاولياء للحافظ أبى نعيم ترجمة على (ع) أورده هكذا (ج ١، ص ٦٣): " حدثنا محمد بن أحمد بن علي حدثنا محمد بن عثمان بن أبى شيبة حدثنا ابراهيم بن محمد بن ميمون حدثنا علي بن عابس عن الحارث بن حصيرة عن القاسم بن جندب عن أنس قال قال رسول الله (ص): يا أنس اسكب لى وضوءا ثم قام فصلى ركعتين ثم قال: يا أنس أول من يدخل عليك من هذا الباب أمير المؤمنين وسيد المسلمين وقائد الغر المحجلين وخاتم الوصيين، قال أنس: قلت: اللهم اجعله رجلا من الانصار وكنتمه إذ جاء على فقال: من هذا يا أنس ؟ فقلت: على، فقام مستبشرا فاعتنقه ثم جعل يمسح عرق وجهه بوجهه، قال علي: يا رسول الله لقد رأيتك صنعت شيئا ما صنعت بى من قبل ؟ قال: وما يمنعنى وأنت تؤذى عنى، وتسمعهم صوتي، وتبين لهم ما اختلفوا فيه بعدى. رواه جابر الجعفي عن أبى الطفيل عن أنس نحوه " ومن العجب أن مصحح الكتاب بدل في المتن لفظة " عابس " بلفظة " عياش " وقال في الهامش: " في ح: علي بن عابس، والصحيح ما أثبتنا " وأنت خير بأن ما فعله خطأ. ٤ - قد مر في ترجمة ابراهيم بن ميمون وهى الترجمة السابقة بلا فاصلة أن ابراهيم - المذكور قد روى عن علي بن عابس وفى تقريب التهذيب: " علي بن عابس بموجدة مكسورة بعدها مهملة الاسدي الكوفى ضعيف من التاسعة / ت " وفى تهذيب التهذيب: " علي بن عابس الاسدي الازرق الكوفى الملائى روى عن اسماعيل بن أبى خالد (إلى آخر ما قال " وفى ميزان الاعتدال: " علي بن عابس الازرق الاسدي الكوفى عن العلاء بن المسيب وليث أبى سليم وغيرهما (إلى أن قال) ابن وهب عن علي بن عابس عن ليث عن أبى عبيدة بن عبد الله عن أبيه قال: كان رسول الله (ص) وأبو بكر وعمر يقولون في أول الصلوة: " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[١٠١]

بن أبى شيبة ١، قال: حدثنا أبو معاوية الضرير ٢، عن الاعمش، عن المنهال بن عمرو ٣ عن عباد بن عبد الله ٤ قال:

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك، ولا اله غيرك، وكان ابن مسعود يفعل ذلك. القاسم بن زكريا حدثنا عباد بن يعقوب، حدثنا علي بن عابس عن فضيل بن مرزوق عن عطية عن أبى سعيد قال: لما نزلت: وأت ذا القربى حقه دعا رسول الله (ع) فاطمة فأعطائها فدك. قلت: هذا باطل ولو كان وقع ذلك لما جاءت فاطمة (رض) تطلب شيئا وهو في حوزها وملكها، وفيه غير على من الضعفاء، وقال ابن عدى: مع ضعفه يكتب حديثه " ١ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر، ص ٧٢٩، س ٢٧). أقول: قال ابن خلكان في وفيات الاعيان في آخر ترجمة أبى إسحاق السبيعي: " وكان أبو إسحاق المذكور يقول: رفعتي أبى حتى رأيت على بن أبى طالب - رضى الله عنه - يخطب وهو أبيض الرأس واللحية "

١ - تقدمت ترجمته في تعليقاتنا (انظر ص ٥٨). ٢ - في باب الكنى من تقريب التهذيب: " أبو معاوية الضرير هو محمد بن خازم " وفى باب الاسماء منه: " محمد بن خازم بمعجمتين أبو معاوية الضرير الكوفى عمى وهو صغير ثقة أحفظ الناس لحديث الاعمش وقد يهيم في حديث غيره من كبار التاسعة مات سنة خمس وتسعين [ومائة] وله اثنان وثمانون سنة وقد رمى بالأرجاء / ع " وصرح في تهذيب التهذيب بأنه ممن روى عنه أبو بكر وعثمان ابنا أبى شيبه. وفى طبقات ابن سعد (ج ٦، ص ٢٧٢ من طبعة اروبا): " أبو معاوية الضرير واسمه محمد بن خازم مولى لبنى عمرو بن سعد بن زيد مناة بن تميم رهط سعير بن الخمس وكان ثقة كثير الحديث بدلس، وكان مرجحاً توفى بالكوفة سنة خمس وتسعين ومائة فلم يشهده وكيع ". ٣ - تقدمت ترجمته (انظر ص ٥) وصرح في تهذيب التهذيب بأنه روى عن عباد بن عبد الله الاسدي. ٤ - في تقريب التهذيب: " عباد [بفتح أوله وتشديد الموحدة] بن عبد الله الاسدي الكوفى ضعيف من الثالثة / ص " وفى ميزان الاعتدال: " عباد بن عبد الله الاسدي عن " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٠٢]

كان علي - عليه السلام - يخطب على منبر من أجر ١. حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال: وأخبرنا عبد الله بن أبي شيبه قال ٢ شريك بن سرير عن أبيه هو حكيم بن صميت قال: رأيت عليا - عليه السلام - أبيض الرأس واللحية ٣. حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: [حدثنا ابراهيم قال:] وأخبرنا عبد الله بن أبي شيبه قال: حدثنا وكيع ٤ عن أبي هلال ٥ قال: حدثنا سوادة بن حنظلة ٦

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " على، قال البخاري: سمع منه المنهال بن عمرو، فيه نظر. قلت: روى العلاء بن صالح: حدثنا المنهال عن عباد بن عبد الله عن علي قال: أنا عبد الله وأخو رسول الله وأنا الصديق الأكبر وما قالها أحد قبلي ولا يقولها الا كاذب مقتر، ولقد أسلمت وصليت قبل الناس بسبع سنين، قلت: هذا كذب على علي، قال ابن المدينى: ضعيف الحديث وذكره ابن حبان في الثقات له في خصائص علي ". أقول: نظير ما ذكره موجود في تهذيب التهذيب أيضا وقال في لسان الميزان في المتفرقات: " عباد بن عبد الله الاسدي الكوفى عن علي رضى الله عنه " وستأتى هذه الرواية بزيادة عن عباد (انظر غارة سفيان بن عوف الغامدى على الانبار).

١ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩، س ٢٨). ٢ - هكذا في الاصل ولكن العبارة مشوشة جدا، ومن المحتمل أن يكون في السند تقديم وتأخير وعلى هذا التقدير يكون العبارة هكذا: " قال: حدثني ابن شريك عن أبيه وهو حكيم أو ابنه الصعب فان الصعب بن حكيم بن شريك ممن روى عن أبيه وعن جده شريك كما أن حكيم أيضا ممن روى عن أبيه: وشريك هذا هو ابن نملة الكوفى، قال ابن حجر في تهذيب التهذيب: " شريك بن نملة الكوفى روى عن عمرو على - رضى الله عنهما - وعنه ابنه حكيم وابن ابنه الصعب بن حكيم، وجابر بن عبد الله، ذكره ابن حبان في الثقات: قلت: وقال: وقيل ابن نميلة ". ٣ - هذا الحديث لم أجده في مظانه من البحار. ٤ - مرت ترجمة وكيع (انظر ص ٥٩) وأشرنا هناك إلى أنه يروى عن أبي هلال " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٠٣]

قال: رأيت عليا أصفر اللحية ١.

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " الراشبي، وروى عنه ابن أبي شيبه فراجح. ٥ - في الاصل ومستدرک الوسائل: " وكيع بن أبي هلال " وكلمة " بن " محرفة عن " عن " ففى تقريب التهذيب في باب الكنى: " أبو هلال الراشبي محمد بن سليم " وفى باب الاسماء منه: " محمد بن سليم أبو هلال الراشبي بمهملة ثم موحدة البصري قيل: كان مكفوفاً وهو صدوق فيه لين من السادسة مات في آخر سنة سبع وستين [

ومائة [وقيل: قبل ذلك / خت ٤ " وفى تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عن سوادة بن حنظلة وابنه عبد الله بن سوادة وروى عنه وكيع " وفى الباب لابن الاثير: تحت عنوان " الراسبي ": " وأما أبو هلال محمد بن سليم السامى انما قيل له: راسبى لانه نزل في بنى راسب وصرح بذلك أيضا في تهذيب التهذيب. ٦ - في تقريب التهذيب: " سوادة بن حنظلة القشيري البصري صدوق من الثالثة / م د ت س " وفى تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عنه أبو هلال الراسبى وهمام، قال أبو حاتم: شيخ وذكره ابن حبان في الثقات، قلت: وقال: سمع من على بن أبى طالب رضى الله عنه " .

١ - قال ابن سعد في الطبقات عند ذكره صفة على عليه السلام (ج ٣ من طبعة بيروت، ص ٣٦): " أخبرنا الفضل بن دكين وعفان بن مسلم وسليمان بن حرب قالوا: أخبرنا أبو هلال قال: حدثنى سوادة بن حنظلة القشيري قال: رأيت عليا أصفر اللحية " وقال ابن الجوزى في صفة الصفوة عند ذكره صفة أمير المؤمنين على (ع) بعد تصريحه بأنه كان أبيض الرأس واللحية ما نصه: " لم يصفه أحد بالخصاب الاسوداد بن حنظلة فانه قال: رأيت عليا أصفر اللحية وبشبهه أن يكون قد خضب مرة ثم ترك " وقال ابن عبد البر في الاستيعاب في ترجمة امير المؤمنين (ع): " قال أبو إسحاق السبيعي: رأيت عليا أبيض الرأس واللحية، وقد روى أنه ربما خضب وصفر لحيته ". أقول: أما البحار فلم أجد الحديث فيه لكن المحدث النوري (ره) قال في المستدرک في كتاب الطهارة في باب استحباب الخضب بالسواد (ج ١، ص ٥٧): ابراهيم - ابن محمد الثقفى في كتاب الغارات: أخبرنا عبد الله بن أبى شيبه قال: حدثنا وكيع بن " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[١٠٤]

حدثنا عبد الله بن بلج ١ البصري ٢ عن أبى بكر بن عياش ٣ عن أبى حصين ٤

هلال: قال: حدثنا سوادة بن حنظلة قال: رأيت عليا عليه السلام أسود اللحية " فكأن كلمة " الاصفر " بدلت بكلمة " الاسود " أو كانت الكلمة في مأخذ نقلها " الاسود " وأما قول ابن الجوزى وابن عبد البر فانه مأخوذ من رواية محمد بن الحنفية التى رواها ابن سعد في الطبقات بعد نقله رواية سوادة بن حنظلة بلا فصل ونصها: " قال: أخبرنا عبد الله بن نمير وأسياب بن محمد عن اسماعيل بن سلمان الأزرق عن أبى عمر البزاز عن محمد بن الحنفية قال: خضب على بالحناء مرة ثم تركه " .

١ - كذا في الاصل وفى المستدرک لكن في البحار: " البلج " فى القاموس: " بلج صنم واسم " وشرحه الزبيدي في تاج العروس بقوله: " هو يفتح فسكون وفى نسخة " أو اسم " وهو جد أبى عمر وعثمان بن عبد الله بن محمد بن بلج البرجمى الصائغ البصري عن أبى داود الطيالسي، وعنه أبو طالب أحمد بن نصر بن طالب الحافظ وغيره " ومعناه ما قال فى القاموس: " رجل بلج طلق الوجه " . ٢ - لم أقف على ترجمة له فى كتاب من كتب الرجال. ٣ - فى تقريب التهذيب: " أبو بكر بن عياش بتحتانية ومجمعة ابن سالم الاسدي الكوفى المقرئ الجناط بمهملة ونون مشهور بكنيته والاصح أنها اسمه وقيل: اسمه محمد أو عبد الله أو سالم أو شعبة أو رؤية أو مسلم أو خدش أو مطرف أو حماد أو حبيب، عشرة أقوال ثقة عابد الا أنه لما كبر ساء حفظه وكتابه صحيح من السابعة مات سنة أربع وتسعين [ومائة] وقيل: قبل ذلك بسنة أو سنتين وقد قارب المائة وروايته فى مقدمة مسلم / مق ٤ " وفى تهذيب التهذيب فى ترجمته: " روى عن أبيه وأبى اسحاق السبيعي وأبى حصين عثمان بن عاصم (إلى آخر ما قال) . ٤ - فى تقريب التهذيب فى باب الكنى: (عند ذكره الذين يكونون بأبى حصين): " أبو حصين الاسدي اسمه عثمان بن عاصم " وفى باب الاسماء منه: " عثمان بن عاصم بن حصين الاسدي الكوفى أبو حصين يفتح المهمله ثقة ثبت سنى وربما دلس من الرابعة مات سنة سبع وعشرين [ومائة] ويقال: بعدها، وكان يقول: ان عاصم بن بهدلة أكبر منه بسنة واحدة / ع " وفى تهذيب التهذيب فى ترجمته: " روى عنه أبو بكر بن عياش (إلى أن قال) وقال أبو بكر بن عياش: دخلت على أبى حصين وهو مختف من بنى أمية فقال: ان هؤلاء يريدونى عن دينى، والله لا أعطيهم إياه أبدا (إلى آخر ما قال) " .

[١٠٥]

عن مختار التمار ١ [عن أبي مطر ٢] وكان رجلا من أهل البصرة قال: كنت أبيت في مسجد الكوفة وأبول في الرحبة وأكل الخبز بزق البقال ٣ فخرجت ذات يوم أريد بعض أسواقها فإذا بصوت بى فقال: يا هذا ارفع إزارك فإنه أنقى ٤ لثوبك وأتقى لربك، قلت: من هذا ؟ فقيل لي: هذا أمير المؤمنين على بن أبي - طالب عليه السلام فخرجت أتبعه وهو متوجه إلى سوق الابل، فلما أتاها وقف في وسط السوق فقال: يا معشر التجار اياكم واليمين الفاجرة فانها تنفق السلعة وتمحق البركة.

١ - في البحار: " السمار " (بالسين المهملة) وفي المناقب للخوارزمي (ص ٧٠ من طبعة النجف): " حدثني المختار وهو ابن نافع عن أبي مطر قال: خرجت من المسجد " ففى تقريب التهذيب: " مختار بن نافع التميمي ويقال: " العكلى " أبو إسحاق التمار الكوفى ضعيف من السادسة / ت " وفى تهذيب التهذيب: " المختار بن نافع التميمي ويقال: العكلى أبو إسحاق التمار الكوفى روى عن أبي حيان التيمى و عبد الأعلى التيمى وأبى مطر عمرو بن عبد الله الجهنى وكرز الحارثى وعدة (إلى آخر ما قال) " وفى - الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي: " مختار بن نافع كوفى تيمى أبو إسحاق التمار روى عن أبي حيان التيمى وأبى مطر، روى عنه يونس بن بكير (إلى آخر ما قال) ". أقول: كان " التميمي " فى كتابي ابن حجر محرف عن " التيمى " فتفطن. ٢ - عبارة: [عن أبي مطر] ساقطة عن الاصل والبحار والمستدرک وموجودة فى المناقب للخوارزمي ولا يستقيم السند بدونها، لان المختار بن نافع التمار كوفى كما مر أنفا فى ترجمته فينا فيه عبارة المتن: " وكان رجلا من أهل البصرة " على أنه من الطبقة السادسة فلا يمكن روايته عن علي عليه السلام بلا واسطة ففى الجرح والتعديل لابن أبي حاتم: (فى باب الكنى). " أبو مطر البصري الجهنى روى عن على رضى الله عنه روى عنه مختار بن نافع التيمى سمعت أبى يقول ذلك، حدثنا عبد الرحمن قال: سنل أبو زرعة عن أبى مطر هل يسمى ؟ - قال: ما أعرف اسمه (إلى آخر ما قال) ". ٣ - فى البحار: " وأخذ الخبز من البقال ". ٤ - كذا فى البحار وهو من النقاء، وأما فى الاصل فيالباء الموحدة التختانية.

[١٠٦]

ثم أتى سوق الكرابيس فإذا هو برجل وسيم فقال: يا هذا عندك ثوبان بخمسة دراهم ؟ فوثب الرجل فقال: نعم يا أمير المؤمنين، فلما عرفه مضى عنه وتركه، فوقف على غلام فقال له: يا غلام عندك ثوبان بخمسة دراهم ؟ قال: نعم عندي ثوبان، أحدهما أخير ١ من الآخر، واحد بثلاثة والآخر بدرهمين، قال: هلمهما، فقال: يا قنبر خذ الذى بثلاثة، قال: أنت أولى به يا أمير المؤمنين، تصعد المنبر وتخطب الناس، فقال: يا قنبر أنت شاب ولك شرة الشيباب ٢ وأنا أستحيى من ربى أن أتفضل عليك لانى سمعت رسول الله - صلى الله عليه وآله - يقول: ألبسوهم مما تلبسون وأطعموهم مما تأكلون، ثم لبس القميص ومد يده فى رده ٣ فإذا هو يفضل عن أصابعه فقال: يا غلام اقطع هذا الفضل فقطعه، فقال الغلام: هلمه أكفه ٤ يا شيخ، فقال: دعه كما هو فان الامر أسرع من ذلك ٥.

١ - بصيغة أفعل التفضيل من دون اسقاط الالف منه. ٢ - فى الصحاح: " شرة الشيباب حرصه ونشاطه " وفى مجمع البحرين: " وشرة - الشيباب هي بكسر شين وتشديد راء = الحرص على الشئ والنشاط له والرغبة فيه ومنه الخبر، لكل شئ شرة، ولكل شئ قرة ". ٣ - فى مجمع البحرين: " الرذن بالضم أصل الكم، ومنه قميص واسع الرذن ". ٤ - فى الفيومى: " كف الخياط الثوب كفا = خاطه الخياطة الثانية " وفى القاموس: " كف الثوب كفا = خاط حاشيته وهو الخياطة الثانية بعد الشل ". ٥ - نقله المجلسي (ره) فى المجلد الثالث والعشرين من البحار فى باب آداب التجارة (ص ٢٥، س ٧)، والمحدث النوري (ره) فى المستدرک مقطعا ففى كتاب التجارة فى باب كراهة الحلف على البيع والشراء (ج ٢، ص ٤٦٧) وفى كتاب الصلوة فى باب استحباب التواضع فى الملابس (ص ٢١٠، ص ١٨) وفى باب استحباب تقصير الثوب (ص ٢١٠، ص ٣١) وفى باب استحباب قطع الرجل ما زاد من الكم (ص ٢١١، س ١١). ونقله الخوارزمي فى المناقب فى الفصل العاشر الذى فى بيان زهده عليه السلام، وبما أن فيه زيادات مفيدة لها ربط بالمقام نقله بعبارة فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ١٨).

حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم، قال: أخبرنا يوسف بن بهلول السعدي ١ قال: حدثنا شريك بن عبد الله ٢ عن عثمان الاعشى ٣ عن زيد بن وهب ٤ قال:

١ - في تقريب التهذيب: " يوسف بن بهلول التميمي الانباري بفتح الهمزة وسكون النون بعدها موحدة نزيل الكوفة ثقة من العاشرة مات سنة ثمان عشرة [ومائتين] / خ " وفي تهذيب التهذيب: " يوسف بن بهلول التميمي أبو يعقوب الانباري: نزيل الكوفة، روى عن عبد الله بن ادريس وابن المبارك وعبد الحميد بن عبد الرحمن الجمانى وشريك (إلى أن قال) قال البخاري ومطين وابن حبان وغيرهم: مات سنة ثمان عشرة ومائتين " وفي - الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي: " يوسف بن بهلول الانباري التميمي روى عن شريك (إلى آخر ما قال) " وأما قوله: " السعدي " فهو نسبة إلى سعد تميم ففى اللباب لابن الاثير: " السعدي بفتح السين وسكون العين وفى آخرها دال مهملات، هذه النسبة إلى عدة قبائل، إلى سعد بن بكر بن هوازن وإلى سعد تميم وإلى سعد الانصار (إلى آخر ما قال) " وفى الاشتقاق لابن دريد عند ذكره أسماء العشرة من أصحاب رسول الله (ص) تحت عنوان " سعد بن أبي وقاص " (ص ٥٧): " بنو سعد بطن عظيم من بنى تميم " وفى الصحاح: " وفى العرب سعود قبائل شتى منها سعد تميم، وسعد هذيل، وسعد قيس، وسعد بكر، قال الشاعر: رأيت سعودا من العرب شعوب كثيرة * فلم تر عينى مثل سعد بن مالك وفى المثل: بكل واد بنو سعد، قاله الاضطرب بن قريع السعدي لما تحول عن قومه وانتقل في القبائل فلما لم يحمدهم رجع إلى قومه وقال: بكل واد بنو سعد يعنى سعد بن زيد مناة بن تميم " ومثله في سائر كتب اللغة والادب. ٢ - قد تقدمت ترجمته (انظر ص ١٩). ٣ - في تقريب التهذيب في باب اللقب: " الاعشى بن عثمان بن المغيرة " وفى باب الاسماء منه: " عثمان بن المغيرة الثقفى مولاهم أبو المغيرة الكوفى الاعشى وهو عثمان بن أبى زرعة ثقة من السادسة / خ ٤ " وفى تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عن زيد بن وهب (إلى أن قال) وعنه شريك " ٤ - قد مرت ترجمته (انظر ص ٣٣ - ٣٤).

قدم على علي - عليه السلام - وفد من أهل البصرة فيهم رجل من رؤساء الخوارج يقال له: الجعدة ١ بن نجة فقال له في لباسه: ما يمنعك ٢ أن تلبس ؟ - فقال: هذا أبعد لى من الكبر وأجدر أن يقتدى بى المسلم، فقال له: اتق الله فانك ميت قال: ميت ؟ ! بل والله قتلا ضربة على هذا ٣ يخضب هذه، قضاء مقضيا وعهدا معهودا، وقد خاب من افترى ٤.

١ - كذا في المستدرک ومسنَد ابن حنبل والعمدة لابن بطريق لكن في الاصل والبخار " الجعد " وفى القاموس: " وبنو جعدة حى منهم النابغة الجعدى " وفى تاج العروس: " الحى من قيس وهو أبوحى من العرب وهو جعدة بن كعب بن ربيعة بن عامر بن صعصعة " وفى القاموس أيضا: " وسموا جعدا وجعيدا " وفى تاج العروس: " وقيل: هو الجعيد باللام " ٢ - في الاصل: " يمسك " والظاهر أنه تصحيف: " يمنعك " وقال المحدث النوري (ره) في هامش المستدرک بعد نقله: " كذا في النسخة، والعلامة المجلسي نقل الخبر في البحار هكذا " في لباسه، فقال: هذا أبعد " وأسقط ما بينهما والظاهر أنه كان في نسخته كذلك فأسقطه من البين " وقال أيضا هناك: " ثم أنى وجدت الخبر في مسند ابن حنبل، ونقله ابن بطريق في العمدة هكذا: " حدثنا عبد الله، حدثنى على بن حكيم الاودى، وأنبأنا شريك، عن عثمان بن أبى زرعة، عن زيد بن وهب قال: قدم على علي - عليه السلام - قوم من أهل البصرة من الخوارج فيهم رجل يقال له: الجعدة بن نجة فقال له: اتق الله يا على فانك ميت، فقال على - عليه السلام - بل مقتول ضربة على هذا تخضب هذا يعنى لحيته من رأسه عهد معهود وقضاء مقضى وقد خاب من افترى، وعاتبه في لباسه فقال: مالك واللباس ؟ - هو أبعد من الكبر وأجدر أن يقتدى به المسلم. وفى العمدة: وعاتبه قوم في لباسه فقالوا: ما يمنعك أن تلبس، إلى آخره " ٤ - أقول: عثمان بن أبى زرعة الواقع في سند مسند ابن حنبل هو عثمان الاعشى المذكور في سند الغارات كما تقدم انفا. ٣ - في الاصل والبخار: على هذه " ٤ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ما جرى بينه وبين ابن الكواء " بقية الحاشية في الصفحة الاتية (*)

حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال: وأخبرنا عبد الله بن أبي شيبه ١ قال: حدثنا جعفر بن عون ٢ قال: حدثنا مسعر ٣ عن ابن جحادة ٤

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " وأضراجه (ص ٦٢٢، س ٣) والمحدث النوري (ره) في المستدرک في کتاب الصلوة في باب استحباب التواضع في الملابس (ج ١، ص ٢١٠، س ٢١). وتقدم ذيل الحديث في موردين من الكتاب (انظر ص ٧ وص ٣٠) وسيجيئ أيضا في أواخر الكتاب في باب اخباره عليه السلام عن قتله.

١ - قد مرت ترجمته بعنوان " عبد الله بن محمد بن أبي شيبه " (انظر ص ٥٨). ٢ - في تقريب التهذيب: " جعفر بن عون بن جعفر بن عمرو بن حريث المخزومي صدوق في التاسعة، مات سنة ست وقيل، سبع [ومائتين]، ومولده سنة عشرين وقيل: سنة ثلاثين [ومائة] / ع " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عنه ابنا أبي شيبه ". ٣ - في تقريب التهذيب: " مسعر بكسر أوله وسكون ثانيه وفتح المهملة ابن كدام بكسر أوله وتخفيف ثانيه ابن ظهير الهلالي أبو سلمة الكوفي ثقة ثبت فاضل من السابعة مات سنة ثلاث أو خمس وخمسين [ومائة] / ع " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عنه ابن عيينة " ونقل الاربيلي (ره) في جامع الرواة والمماقاني (ره) في تنقيح المقال رواية سفيان بن عيينة عن مسعر بن كدام عن أبي جعفر عليه السلام في الكافي في باب مجالسة العلماء وصحبتهم، وزاد في تنقيح المقال بعد نقل ترجمته عن تقريب التهذيب كما نقلناه أنفا ما نصه: " ومثله عن شرح البخاري للكرمانى وقيل: أنه شيخ سفيان الثوري وسفيان بن عيينة والسند المذكور يشهد للثاني " وفي الطبقات لابن سعد (ج ٦، ص ٢٥٣ من طبعة اروبا): " مسعر بن كدام بن ظهير بن عبد الله بن الحارث ويكنى أبا سلمة (إلى أن قال) وقال الهيثم: لم يسمع مسعر حديثا قط الا في المسجد الجامع، وكانت له ام عابدة فكان يحمل معها لبا وبممشى معها حتى يدخل المسجد فيسقط لها اللبد فتقوم فتصلى، ويتقدم هو إلى مقدم المسجد فيصلى، ثم يقعد فيجتمع إليه من يريد فيحدثهم ثم ينصرف إلى امه فيحمل لباها وينصرف معها ولم يكن له مأوى الا منزله والمسجد، وكان مرجيا فمات فلم يشهده السفيان الثوري ولا الحسن بن صالح بن حى ". " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

عن أبي سعيد ١ قال: كان على - عليه السلام - يأتي السوق فيقول: يا أهل السوق اتقوا الله، وإياكم والحلف فإنه ينفق السلعة ويمحق البركة، فان التاجر فاجر الا من أخذ الحق وأعطاه، السلام عليكم. ثم يمكث الايام، ثم يأتي فيقول مثل مقالته، فكان إذا جاء قالوا: قد جاء المرد شكيبه، فكان يرجع إلى سرتة ٢ فيقول: إذا ٣ جئت قالوا: قد

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " ٤ - في الاصل: " عن أبي جحادة " فكلمة " أبى " مصحفة عن كلمة " ابن " ففي الجرح والتعديل لابن أبي حاتم: " محمد بن جحادة الاودى الكوفي روى عن أبي صالح باذان (إلى أن قال) وأبى سعيد عقيصا، روى عنه مسعر وسفيان الثوري (إلى أن قال) حدثنا محمد بن حمويه بن الحسن قال: سمعت أبا طالب أحمد بن حميد قال قال أحمد بن حنبل: محمد بن جحادة من الثقات، أخبرنا يعقوب بن اسحاق فيما كتب إلى قال: حدثنا عثمان بن سعيد قال: سألت يحيى بن معين عن محمد بن جحادة ما حاله ؟ - قال: ثقة، سألت أبى عن محمد بن جحادة فقال: ثقة صدوق محله محل عمرو بن قيس الملائي وأبى خالد الدالانى وزيد بن أبى أنيسة " وفي الطبقات لابن سعد عند ذكره الطبقة الثالثة من أهل الكوفة (ج ٦ من طبعة اروبا، ص ٢٢٣): " محمد بن جحادة مولى لبنى أود (إلى آخر ما قال) " وفي تقريب التهذيب: " محمد بن جحادة بضم الجيم وتخفيف المهملة ثقة من الخامسة مات سنة احدى وثلاثين (ومائة) / ع " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: " قال أبو عوانة كان يعلو في التشيع، نقله عنه العقيلى، والله أعلم " وفي ميزان الاعتدال: " محمد بن جحادة من ثقات التابعين أدرك أنسا الا أن أبا عوانة

الوضاحي قال: كان يغلو في التشيع. قلت: ما حفظ عن الرجل شتم أصلاً فأين الغلو؟
" وفي لسان الميزان (في المتفرقات): " محمد بن جحادة بضم الميم قبل المهملة
الاودي الكوفى، عن أنس وأبى حازم الاشجعي وعطاء، وعنه ابن عون واسرائيل
وشريك ".

١ - المراد بأبى سعيد هنا هو دينار التميمي الملقب بعقيصا وستجئى ترجمته على
سبيل - التفصيل في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ١٩).
٢ - كتب المحدث النوري (ره) في المستدرک فوق كلمة: " سرته " لفظ: " كذا ".
بقية الحاشية من الصفحة الآتية "

[١١١]

جاء المراد شكنية، فما يعنون بذلك ؟ قيل له ١: يقولون: قد جاء
عظيم البطن، فيقول: أسفله طعام، وأعلاه علم ٢. حدثنا محمد،
قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال: وحدثني بشير بن
خيثمة المرادى ٣، قال: حدثنا عبد القدوس ٤، عن أبى اسحاق ٥،
عن الحارث، ٦

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " ٣ - كتب المحدث النوري (ره) في هامش
العبارة في المستدرک: " هكذا كان الاصل ولا يخلو من سقم " ١. - في الاصل
والمستدرک: " قال " وانما صححناها برواية ابن سعد في الطبقات في ترجمة أمير
المؤمنين عليه السلام وسنقلها في ترجمة الحارث الاعور في تعليقات آخر الكتاب ان
شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ٢٠). ٢ - نقله المجلسي (ره) في المجلد الثالث
والعشرين من البحار في باب آداب التجارة وأدعيته (ص ٢٧، س ١٤) والمحدث النوري
(ره) في المستدرک في كتاب - التجارة في باب جملة مما يستحب للتاجر من الآداب
(ج ٢، ص ٤٦٢، س ٢٣). وقال أيضا بعيد ذلك في ذلك الكتاب في باب كراهة الحلف
على البيع والشراء (ج ٢، ص ٤٦٧، س ٢٣): " وتقدم باسناده (أي صاحب الغارات)
عن أبى سعيد قال: كان على (فذكر الحديث إلى قوله: " ويحق البركة " فقال: "
الخبر ") ". ٣ - لم نظفر بذكر له بهذا العنوان في كتب الرجال. ٤ - من المظنون قويا أن
المراد بعيد القدوس هذا هو عبد القدوس بن حبيب ففى لسان الميزان: " عبد
القدوس بن حبيب الكلاعى الشامي الدمشقي أبو سعيد عن عكرمة والشعبي
ومكحول والكبار، وعنه الثوري وإبراهيم بن طهمان وأبو الجهم وعلى بن الجعد وأسحاق
بن أبى اسرائيل وخلق (إلى أن قال) وقال ابن عمار: كان سفيان يعنى الثوري بروى
عن أبى سعيد الشامي وانما هو عبد القدوس كناه ولم يسمه وهو ذاهب الحديث
(إلى آخر ما قال) " وأورد الذهبي ترجمته في ميزان الاعتدال قريبا مما نقل عن
اللسان. ٥ - المراد به عمرو بن عبد الله أبو إسحاق السبيعي المعروف ففى تهذيب
التهذيب " بقية الحاشية من الصفحة الآتية "

[١١٢]

عن علي - عليه السلام - انه دخل السوق فقال: يا معشر اللحامين
من نفخ منكم في اللحم فليس منا، فإذا هو برجل موليه ظهره،
فقال: كلا والذي احتجب بالسبع، فضربه على - عليه السلام - على
ظهره ثم قال: يا لحام ومن الذي احتجب بالسبع ؟ - قال: رب
العالمين يا أمير المؤمنين، فقال له: أخطأت: تكلتك أمك، ان الله ليس
بينه وبين خلقه حجاب لانه معهم أينما كانوا، فقال الرجل: ما كفارة
ما قلت يا أمير المؤمنين ؟ - قال: أن تعلم أن الله معك حيث كنت،
قال: اطعم المساكين ؟ - قال: لا، انما حلفت بغير ربك ١. حدثنا
محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال: وأجبرنا عبد الله

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " في ترجمته: " روى عن الحارث الاعور " ٦ -
المراد به الحارث بن عبد الله الاعور الهمداني الذي كان من خواص أمير المؤمنين على

بن أبي طالب (ع) وسنشير إلى نبذة من ترجمته في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ٢٠).

١ - نقله المحدث النوري (ره) في المستدرک في کتاب الايمان في باب أن اليمين لا تتعد بغیر الله (ج ٣، ص ٥١، س ٢٠) ونقله الشيخ الحر (ره) في الوسائل في کتاب الذبائح في باب أنه لا ينبغي أن ينفخ اللحم في اللحم لكن إلى قوله: " فليس منا " قائلا بعده: " الحديث " (ج ٣، ص ٢٤٧، س ٢٨) ونقله المجلسي (ره) في المجلد الثالث والعشرين من البحار في کتاب التجارة في باب آداب التجارة (ص ٢٧، س ١٧) لكن إلى قوله " فليس منا " وباقیه في أواخر ذلك المجلد في باب النذور والایمان (ص ١٥١، س ٢٨) وأيضاً نقل صدر الحديث إلى قوله: " فليس منا " في المجلد الرابع عشر من البحار في باب التذكية وأنواعها وأحكامها (ص ٨١٠، س ٥) قائلا بعده: " بيان - النفخ في اللحم يحتمل وجهين، الأول - ما هو الشائع من النفخ في الجلد لسهولة السليخ. والثاني - التدليس الذي يفعله بعض الناس من النفخ في الجلد الرقيق الذي على اللحم ليرى سميماً، وهذا أظهر ".

[١١٣]

ابن أبي شيبة ١، قال: حدثنا أبو معاوية ٢، عن عبد الرحمن بن اسحاق ٣، عن النعمان بن سعد ٤، عن علي - عليه السلام، قال:

١ - قد مرت ترجمته في تعليقات الكتاب (انظر ص ٥٨). ٢ - المراد بأبي معاوية هنا أبو معاوية الضرير بقرينة ما تقدم (انظر ص ١٠١). ٣ - في تقريب التهذيب: " عبد الرحمن بن اسحاق بن الحارث الواسطي أبو شيبة ويقال: كوفى ضعيف من السادسة / د ت " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: " عبد الرحمن بن اسحاق بن سعد بن الحارث أبو شيبة الواسطي الانصاري ويقال: الكوفى ابن اخت النعمان بن سعد روى عن أبيه وخاله (إلى أن قال) وعنه حفص بن غياث وعبد - الواحد بن زياد وأبو معاوية ومحمد بن فضيل (إلى آخر ما قال) " وفي ميزان الاعتدال: " عبد الرحمن بن اسحاق أبو شيبة الواسطي صاحب النعمان بن سعد (إلى أن قال) وروى عبد الله بن أحمد عن أبيه قال: روى عنه ابن ادريس وأبو معاوية وابن فضيل (إلى آخر ما قال) " وفي الخلاصة للخزرجي: " عبد الرحمن بن اسحاق بن سعد الواسطي الانصاري أو الكوفى أبو شيبة عن عمه النعمان بن سعد وأبيه اسحاق بن سعد بن الحارث، وعنه علي بن مسهر ضعفه أحمد " فقال محمود عبد الوهاب فايد وهو مصحح الكتاب في هامش الترجمة ما نصه: " قوله: عن عمه النعمان بن سعد " كذا، وفي نسخة أخرى وفي التهذيب: خاله " وأنت خبير بأن النسخة الأخرى هي الصحيحة لتصريح ابن حجر في التهذيب (كما مررت عبارته) والذهبي في ميزان الاعتدال والخزرجي في الخلاصة (كما يأتي كلاهما في ذلك) بأن عبد الرحمن بن اسحاق ابن اخت النعمان بن سعد بن حنيفة - المذكور. ٤ - في تقريب التهذيب: " النعمان بن سعد بن حنيفة بفتح المهملة وسكون الموحدة ثم مثناة ويقال: آخره راء أنصاري كوفى مقبول من الثالثة / ت " وفي تهذيب التهذيب: " النعمان بن سعد بن حنيفة وقيل: حنيز الأنصاري الكوفى روى عن علي والاشعث بن قيس والمغيرة بن شعبة وزيد بن أرقم، روى عنه ابن اخته أبو شيبة عبد الرحمن بن اسحاق الكوفى ولم يرو عنه غيره فيما قال أبو حاتم. وذكره ابن حبان في الثقات. قلت: والراوي عنه ضعيف كما تقدم فلا يحتج بخبره " وفي ميزان الاعتدال: " النعمان بن سعد عن علي - بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١١٤]

كان يخرج إلى السوق ومعه الدرّة فيقول: انى ١ أعوذ بك من الفسوق، ومن شر هذه السوق ٢، قال ابراهيم ٣: وسمعت أبا زكريا الحريري ٤ يحيى بن صالح عن الثقات من أصحابه أن عليا - عليه السلام - كتب:

بقية الحاشية من الصفحة الماضية " رضى الله عنه - ما روى عنه سوى عبد الرحمن بن اسحاق أحد الضعفاء وهو ابن اخته " وفي الخلاصة للخزرجي: " النعمان بن سعد بن حنيفة بفتح المهملة وإسكان الموحدة ثم مثناة الأنصاري الكوفى عن علي، وعنه ابن اخته عبد الرحمن بن اسحاق فقط، وثقه ابن حبان ".

١ - كذا فعل كلمة: " اللهم " سقطت هنا من النسخة لاقتضاء الكلام إياها. ٢ - نقله المجلسي (ره) في المجلد الثالث والعشرين من البحار في باب آداب التجارة (ص ٣٧، س ١٩). ٣ - كذا صريحا في الكتاب فيستفاد أن جملة " حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن " قد سقطت هنا من قلم الناسخ. ٤ - فليعلم أن " الحريري " هنا بالحاء المهملة وفي بعض الموارد بالجيم المعجمة وعلى كل تقدير هو كنية يحيى بن صالح كما صرح المصنف بذلك في غير مورد، وأما ترجمة " أبي زكريا يحيى بن صالح الحريري " فلم نظفر بها في مورد من مظانها، ومن المحتمل أن يكون محتدا مع يحيى بن صالح الوحاظي أبي زكريا الحمصي، ففي لسان الميزان: " يحيى بن صالح الوحاظي بضم الواو وتخفيف المهملة أبو زكريا الحمصي أحد كبار المحدثين والفقهاء عن سعيد بن عبد العزيز (إلى آخر ما قال) " وفي تهذيب التهذيب: " يحيى - ابن صالح الوحاظي أبو زكريا ويقال أبو صالح الشامي (إلى أن قال) روى عنه العباس بن الوليد الخلال (إلى أن قال) وقال يزيد بن عبد ربه: سمعت وكيعا يقول ليحيى بن صالح: يا أبا زكرياء احذر الرأي فإني سمعت أبا حنيفة يقول: البول في المسجد أحسن من بعض قياسهم (إلى أن قال) قال البخاري وجماعة: مات سنة اثنتين وعشرين ومائتين (إلى آخر ما قال) " وفي اللباب لابن الأثير: " الوحاظي بضم الواو وفتح الحاء وسكون الالف وبعدها طاء معجمة، هذه النسبة إلى وحاظ بن سعد بن عوف بن... (إلى أن قال) ينسب إليها " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١١٥]

من عبد الله أمير المؤمنين إلى عوسجة بن شداد: سلام عليك أما بعد فإن جهال العباد تستغز ١ قلوبهم بالاطماع ٢ حتى تستعلق الخدائع فترين ٣ بالمنى، عجبت من ابتياعك المملوكة التي أمرتك بابتياعها ٤ من مالكها، ولم تعلمني ٥ حين ٦ ابتعتها أن لها بعلا، فلما أتتني فسألتها رددتها ٧ اليك مع مولاى متعب ٨ فادع الذي باعك الجارية وادع زوجها، فابتع من زوجها

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " جماعة منهم أبو زكريا يحيى بن صالح الوحاظي الحمصي، يروى عن سليمان بن بلال وأبى - شعبة يونس بن عثمان، روى البخاري عن إسحاق ومحمد غير منسويين عنه، وروى عن موسى بن قريش عنه، وكان صدوقا ثقة، وروى عنه أبو زرعة الدمشقي وأبو حاتم الرازي وغيرهما " وقال - الزبيدي في تاج العروس في شرح قول صاحب القاموس: " وحاظ بالضم بلد أو أرض باليمن ينسب إليها مخالاف وحاظ " ما نصه: " وممن نسب إليه من المحدثين أبو زكريا يحيى بن صالح الوحاظي الدمشقي روى عنه أبو زرعة ووثقه " ويأتي أيضا رواياته في الكتاب بعناوين مختلفة لا تأتي عن الانطباق عليه، وكما ترى أن في الترجمة قرائن تؤيد اتحاد صاحبها مع الرجل المذكور في سند هذا الكتاب. ولا يبعد أن تكون كلمة " الحريري " معرفة عن كلمة: " الوحاظي " في موارد ذكرها من الكتاب، فتدبر. (*)

١ - في المستدرک: " تستغز " ٢ - في البحار: " بالاطلاع " ٣ - في الاصل: " فترين " بالزاي " المعجمة لكن في البحار والمستدرک كما في المتن. ٤ - في المستدرک: " بابتياعك " ٥ - في البحار: " ولم تعلم " ٦ - في المستدرک: " حيث " ٧ - في الاصل والمستدرک: " فرددتها " والتصحيح من البحار. ٨ - في الاصل: " متعب " (بالقاف) ففي الاستيعاب: " متعب السلمى ويقال: المحاربي روى في الصوم والفطر في السفر مثل حديث حميد عن أنس وكان يسمى حمزة فقال له رسول الله (ص) متعبا، وقال: كنت أغزو معه، روى عنه أشعث بن أبي الشعثاء " وفي الجرح " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١١٦]

بضعها وأخلصها ان رضى، فان أبى وكره بيع بعضها، فاقبض ثمنها واردها إلى البائع، والسلام، كتب ١ عبيد الله بن أبى رافع في سنة تسع وثلاثين ٢. حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال: وأخبرني

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " والتعديل: " مصعب قال. سماني النبي (ص) مصعبا وكنيت أغزو معه، روى عنه أشعث بن أبي الشعثاء " . وذكر ترجمته في الاصابة اكثر من ذلك وأما كونه مولى أمير المؤمنين فلا يستفاد من عباراتهم.

١ - في الاصل والبحار: " وكتب " ٢ - قال الخطيب في تاريخ بغداد (ج ١٠، ص ٣٠٤): " عبيد الله بن أبي رافع مولى رسول الله (ص) واسم أبي رافع أسلم، سمع أباه وعلى بن أبي طالب وأبا هريرة وكان كاتب على بن أبي طالب، وحضر معه وقعة الخوارج بالنهروان، روى عنه بسر بن سعيد وأبو جعفر محمد بن علي و عبد الرحمان بن هرمز الاعرج وغيرهم وكان ثقة، أخبرنا أبو الحسن علي بن أحمد بن ابراهيم البزاز بالبصرة، حدثنا الحسن بن محمد بن عثمان النسوي، حدثنا يعقوب بن سفيان، حدثنا أصبغ بن الفرخ، حدثنا ابن وهب، أخبرني عمرو بن الحارث، عن بكير بن الأشج، عن بسر بن سعيد بن عبيد الله بن أبي رافع مولى رسول الله (ص): ان الحرورية لما خرجت وهم مع على بن أبي طالب فقالوا: لا حكم الا لله، قال على: كلمة حق اريد بها باطل، ان رسول الله (ص) وصف لى ناسا انى لاعرف صفتهم في هؤلاء، يقولون الحق بالسنتهم لا يجاوز هذا منهم وأشار إلى حلقه، من أبغض خلق الله إليه، فيهم أسود احدي يديه كأنها طيبى شاة أو حلمة تدى، فلما قتلهم على قال: انظروا، فنظروا فلم يجدوا شيئا، فقال: ارجعوا، فوالله فوالله ما كذبت ولا كذبت، مرتين أو ثلاثا، ثم وجدوه في خربة فأتوا به حتى وضعوه بين يديه. قال عبيد الله: وأنا حاضر ذلك من أمرهم وقول على فيهم " . وقال الشيخ الطوسى (ره) في الفهرست: " عبيد الله بن أبي رافع - رضى الله عنه - كاتب أمير المؤمنين (ع) له كتاب قضايا أمير المؤمنين (إلى أن قال) وله كتاب تسمية من شهد مع أمير المؤمنين (ع) الجمل وصفين والنهروان من الصحابة - رضى الله عنهم (إلى آخر ما قال) " " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١١٧]

عبيد بن الصباح ١ قال: حدثنا قيس بن الربيع ٢، عن أبي اسحاق ٣، عن عاصم بن ضمرة ٤:

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " وأما الحديث فنقله المجلسي (ره) في المجلد الثالث والعشرين من البحار في باب أحكام تزويج الاماء (ص ٨٠، س ٢٧) والمحدث النوري (ره) في المستدرک في كتاب النكاح في باب " أن من اشترى امة لها زوج حر أو عبد كان المشتري بالخيار " (ج ٢، ص ٥٩٩، س ١٤).

١ - في ميزان الاعتدال: " عبيد بن الصباح عن عيسى بن طهمان ضعفه أبو حاتم، روى عنه أحمد بن يحيى الصوفى وغيره (إلى آخر ما قال) وفى لسان الميزان بعد نقله ما مر عن الميزان ما نصه: " وذكره ابن حبان في الثقات وقال: كان راويا لكامل أبي العلاء، روى عنه أهل بلده " ٢ - في تقريب التهذيب: " قيس بن الربيع الاسدي أبو محمد الكوفى صدوق تغير لما كبر، أدخل عليه ابنه ما ليس من حديثه فحدث به، من السابعة، مات سنة بضع وستين د ت ق " وفى تهذيب التهذيب: " قيس بن الربيع الاسدي أبو محمد الكوفى (إلى أن قال) روى عن أبي اسحاق السبيعى والمقدام بن شريح وعمرو بن مرة (إلى آخر ما قال) " . أقول: هذا الرجل مترجم حاله في كتب الشيعة أيضا وذكروا أنه من أصحاب الباقر والصادق - عليهما السلام - وأنه بترى. ٣ - المراد به السبيعى الهمداني المتقدم ترجمته (انظر ص ٧٠)، ٤ - في الطبقات لابي عمر وخليفة بن الخياط (ص ٣٢٣): " عاصم بن ضمرة السلولى وهم بنو مرة بن صعصعة بن معاوية بن بكر بن هوازن بن منصور بن عكرمة بن خصفة بن قيس عيلان، سلول امهم، هي سلول بنت ذهل بن شيبان بن ثعلبة بن وائل مات في ولاية بشر بن مروان سنة أربع وسبعين " وفى الطبقات لابن سعد عند ذكره الطبقة الاولى من الكوفيين ممن روى عن على بن أبي طالب عليه السلام (ج ٦ من طبعة اربوا، ص ١٥٥): " عاصم بن ضمرة السلولى من قيس عيلان روى عن على وتوفى بالكوفة في ولاية بشر بن مروان وكان ثقة وله أحاديث " وفى الجرح والتعديل: " عاصم بن ضمرة السلولى روى " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١١٨]

ان عليا - عليه السلام - قسم قسما فسوى بين الناس ١. حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال: وحدثنى علي بن هلال الاحمسي ٢ قال: حدثنا ابراهيم [بن] عاصم بن عامر ٣ عن أبي بكر بن

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " عن علي - رضى الله عنه - روى عنه أبو إسحاق الهمداني، سمعت أبي يقول ذلك (إلى آخر ما قال) " وفى تهذيب التهذيب: " عاصم بن ضمرة السلولى الكوفى صدوق من الثالثة مات سنة أربع وسبعين / ٤ " وفى تهذيب التهذيب: عاصم بن ضمرة السلولى الكوفى روى عن علي وحكى عن سعيد بن جبير وعنه أبو إسحاق السبيعي (إلى آخر ما قال) " وفى جامع الرواة وتقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ والبرقي: " عاصم بن ضمرة السلولى من أصحاب علي - عليه السلام " وأشار في جامع الرواة إلى رواية أبي إسحاق السبيعي عنه في التهذيب في باب الزيادات في القضايا والأحكام وفى الكافي في باب النوادر في كتاب الأحكام وفى توضيح الاشتباه للساوى: " عاصم بن ضمرة بفتح الصاد المعجمة وسكون الميم والراء المهملة السلولى بفتح السين المهملة وتخفيف اللام نسبة إلى سلول قبيلة "

١ - نقله الشيخ الحر العاملي (ره) في الوسائل في كتاب الجهاد في باب التسوية بين الناس في قسمة بيت المال (ج ٢، ص ٤٢١، س ٣١). ٢ - في لسان الميزان: " علي بن هلال الاحمسي كوفى لا يعرف، جاء بخبر منكر رواه أبو سعيد ابن الأعرابي عنه عن شريك عن الأعمش عن سعيد بن جبير عن ابن عباس - رضى الله عنهما - عن النبي - صلى الله عليه وآله - فذكر حديثا طويلا ركبك - اللفاظ فيه: ان النبي - صلى الله عليه وآله - وعليا ينصب لهما منبر فيه ألف مرقاة، فيصعد - النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - على أعلى مرقاة ويصعد على دونه بمرقاة فلا يزالان يسألان الله تعالى حتى يأذن لعلي أن يكون معه على المرقاة العليا فذلك المقام المحمود، ثم يتسلم النبي - صلى الله عليه وآله - مفاتيح الجنة والنار فيسلمها لعلي فيدخل شيعته الجنة وأعداءه النار. " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١١٩]

عياش ١ عن قدم الضبي ٢ قال. بعث علي - عليه السلام - إلى لبيد بن عطار التميمي ٣ ليجاء به فمر بمجلس من

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " فهذا المتن مركب على هذا الاسناد، ولا يحتمل شريك هذا، ولا أحد من رجاله فالأفة من علي بن هلال فيما أرى " ومن المحتمل أن يكون من ذكره في جامع الرواة تارة بعنوان " علي بن هلال من أصحاب الرضا (ع) " نقلا عن الشيخ، وأخرى نقلا عن التهذيب في باب الوصية لاهل الضلال " محمد بن محمد قال: كتب علي بن هلال إلى أبي الحسن علي بن محمد عليهما السلام " منطبقا على هذا الرجل والله العالم. ٢ - هذا الرجل لم أجد ذكره بهذا العنوان في مظنة من مطانها.

١ - قد مرت ترجمة الرجل في تعليقات الكتاب (انظر ص ١٠٤). ٢ - كذا لكن من المحتمل أن يكون هنا سقط وتحريف وتكون العبارة هكذا " عن أبي بكر بن عياش عن المغيرة بن مقسم الضبي عن أبيه مقسم الضبي " وفى تهذيب التهذيب تصريح في ترجمة المغيرة بأنه يروى عن أبيه، وفى ترجمة أبي بكر بن عياش أنه روى عن المغيرة بن مقسم الضبي. وأما رواية مقسم عن أمير المؤمنين (ع) فلا بعد فيها وان لم يصرح بها في كتب الرجال لروايته عن جماعة من الصحابة فتدبر. ٣ - قال ابن عبد البر في الاستيعاب: " لبيد بن عطار التميمي أحد الوفد القادمين على رسول الله - صلى الله عليه وآله - من بنى تميم وأحد وجوههم، إسلامهم في سنة تسع، ولا أعلم له خبرا غير ذكره في ذلك الوفد " واكتفى ابن الأثير في اسد الغابة بنقل كلام ابن عبد البر. وقال ابن حجر في الإصابة بعد نقل كلام ابن عبد البر قلت: أخرج ابراهيم الحربى في غريب الحديث من طريق ابراهيم بن اسحاق: حدثنى محمد بن خالد عن حفص بن عبيدالله بن أنس حدثنا أنس أن عمر قال للبيد بن عطار في خبر كان له معه: لا ام لك ؟ فقال: بلى، والله معمة مخلولة، وذكر الامدى في كتاب الشعراء أن لبيد بن عطار بن حاجب أدرك الجاهلية وأنشد له في ذلك شعرا. وقال ابن عساکر:

كان من وجوه أهل الكوفة ولم يذكر أن له صحبة وتقدم ذكر أبيه عطار بن حاجب التميمي " . وقد عنون أباه بقوله: " عطار بن حاجب بن زرارة بن عدس بن زيد بن عبد الله بن دارم بن " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٢٠]

مجالس نبي أسد وفيه نعيم بن دجاجة ١ فقام نعيم فخلص الرجل، فأتوا أمير المؤمنين عليا - عليه السلام - فقالوا: أخذنا الرجل فممرنا به على نعيم بن دجاجة فخلصه، وكان

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " مالك بن حنظلة بن مالك بن زيد مائة بن تميم التميمي أبو عكرمة " وخاض في ترجمته فمن أرادها فليراجع الكتاب وأما كون ليبيد من الشعراء فقد صرح به الفيروز ابادي في القاموس بقوله: " ليبيد بن ربيعة بن مالك وابن عطار بن حاجب وابن أزنم الغطفاني شعراء " وحاجب هذا هو صاحب القوس المشهورة فصتها قال الزبيدي في تاج العروس عند ذكر الفيروز ابادي حاجب بن زرارة التميمي: " له وفادة، من ولده عطار بن عمير بن عطار، والققعاق بن ضرار بن عطار بن عمر، ومحمد بن عمير، ولقيط بن عطار بن حاجب وهم أشرف بني تميم، وحاجب هذا هو أبو الوفاء صاحب القوس المودعة عند كسرى في قصة مشهورة ساقها الحلبي وغيره واليه يشير القائل: تاهت علينا بقوس حاجبها * تبه تميم بقوس حاجبها " . قال الأمدى في المختلف والمؤتلف تحت عنوان " من يقال له ليبيد " (ص ٢٦٤ من طبعة القاهرة سنة ١٣٨١ هـ ق): " ومنهم ليبيد بن عطار بن حاجب بن زرارة بن عدس قال في أسر الحارث بن نغير بن عبد الحارث بن معاذ بن مرة بن عبد الله بن أبي ربيعة بن ذهل بن شيبان [بن] عتبية بن الحارث بن شهاب اليربوعي في يوم ارب، وكان الحارث بن نغير يكنى أبا حزره، والقصة مذكورة في بني شيبان: تناول ليلى بالانمدين * إلى شيطان إلى ثيرة وقد شيب الرأس قبل المشيب * وفي الحادث لنا عبرة لمهوى عتبية إذ قاده * خبيت المطى أبو حزره " . وعده الطبري في تاريخه عند ذكره حوادث سنة احدى وخمسين (ج ٦ من الطبعة الأولى بمصر، ص ١٥١) وكذا أبو الفرج الاصبهاني في الاغانى (ج ١٦ من طبعة ساسى، ص ٧) ممن شهد على حجر بن عدى.

١ - في تقريب التهذيب: " نعيم بن دجاجة الاسدي الكوفى مقبول من الثانية / س " وفى تهذيب التهذيب: " نعيم بن دجاجة الاسدي كوفى روى عن عمرو وعلى وأبى مسعود، روى عنه المنهال بن عمرو الاسدي ويحيى بن هانئ المرادى وأبو حصين الاسدي، ذكره " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٢١]

نعيم من شرطة الخميس، فقال: على بنعيم، فأمر به أن يضرب ضربا مبرحا ١ فلما ولوا به قال: يا أمير المؤمنين ان المقام معك لذل وان فراقك لكفر، قال: انه كذلك ؟ قال: نعم، قال خلوا سبيله ٢. في عماله عليه السلام واموره حدثنا محمد بن يوسف، قال: حدثنا الحسن، قال: أخبرنا ابراهيم، قال: أخبرنا أبو نعيم الفضل بن دكين ٣ قال: حدثنا الحسن بن حى ٤ قال: سمعت ابن

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " ابن حبان في الثقات (إلى آخر ما قال) " وفى تنقيح المقال " نعيم بن دجاجة الاسدي ويقال: نعيم بن خارجة عده الشيخ (ره) فى رجاله بهذا العنوان من أصحاب أمير المؤمنين (ع) وروى الكشى عن حمدويه بن نصير قال: حدثنا محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن رجل عن أبى عبد الله (ع) قال: بعث على بن أبى طالب - عليه السلام - إلى بشر بن عطار فى كلام بلغه عنه فمر به رسول على (ع) إلى بنى أسد فقام إليه نعيم بن دجاجة الاسدي فأفلقته فبعث إليه على (ع) فأتوا به فأمر به أن يضرب فقال له نعيم: أما والله ان المقام معك لذل، وان فراقك لكفر، قال: فلما سمع ذلك على (ع) قال له: قد عفوت عنك، ان الله تعالى يقول: ادفع بالتي هي أحسن السيئة، أما قولك: ان المقام معك لذل، فسيئة اكتسبتها، وأما قولك: ان فراقك لكفر، فحسنة اكتسبتها، فهذه بهذه " .

١ - يقال: " برح به الامر = جهده وأذاه أذى شديدا فهو مبرح ". ٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ذكر أصحاب النبي (ص) وأمير المؤمنين (ع) (ص ٧٢٣، س ١٧) ونقله الصدوق (ره) في أماليه (المجلس ٥٨) عن قرن الضبي باختلاف. ٣ - في لسان الميزان في ترجمة ابراهيم الثقفي مصنف الكتاب: " حدث عن أبي نعيم " وأما ترجمة الفضل بن دكين أبي نعيم فقد مرت (انظر ص ٢٨). ٤ - المراد به الحسن بن صالح بن حى وسنذكر ترجمته في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ٢١).

[١٢٢]

أبى ليلى ١ يقول: ان عليا - عليه السلام - رزق شريحا القاضى خمسمائة ٢. حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال: وأخبرنا مخول بن ابراهيم ٣، قال: حدثنا اسرائيل ٤، عن عاصم بن سليمان ٥، عن محمد بن

١ - في تقريب التهذيب في باب الكنى: " ابن أبى ليلى هو عبد الرحمن وابناه محمد وعيسى، وابن ابنه عبد الله بن عيسى " وفى باب الاسماء منه: " عبد الرحمن بن أبى ليلى الانصاري المدني ثم الكوفي ثقة من الثالثة اختلف في سماعه من عمر مات بوقعة - الجماجم سنة ست وثمانين وقيل: غرق / ع " وفى تهذيب التهذيب في ترجمته المبسوطة: " روى عن على (ع) وعنه الاعمش ". أقول: نقل في جامع الرواة وتنقيح المقال عن رجال الشيخ (ره) أن عبد الرحمن بن أبى ليلى الانصاري من أصحاب أمير المؤمنين (ع) شهد معه، عربي كوفي، ونقلنا عن رجال الكشي رواية الاعمش عنه في ضرب الحجاج اياه وأمره بسب الكذابين وهى موجودة في تهذيب التهذيب في ترجمته أيضا نقلنا عن الاعمش، وتقدم في ص ٤ و ٥ ماله ربط بالمقام، فراجع. ٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ذكر أصحاب النبي (ص) وأمير المؤمنين (ع) (ص ٧٢٣، س ١٩) وقال ابن سعد في الطبقات (ج ٦ من طبعة اوروبا، ص ٩٥) في ترجمة شريح المبسوطة جدا: " قال: أخبرنا الفضل بن دكين قال: حدثنا الحسن بن صالح عن ابن أبى ليلى قال: بلغني أو بلغنا أن عليا (ع) رزق شريحا خمسمائة ". ٣ - في ميزان الاعتدال: " مخول بن ابراهيم بن مخول بن راشد النهدي الكوفي رافضي بغض صدوق في نفسه روى عن اسرائيل، قال أبو نعيم: سمعته ورأى رجلا من المسودة فقال: هذا عندي أفضل وأخير من أبى بكر وعمر " وفى لسان الميزان بعد نقله ما نقلناه عن ميزان الاعتدال: " وذكره العفيلى في الضعفاء وساق كلام أبى نعيم وفيه: ان أبا نعيم قال: وقف علينا بعض المسودة عند أبى مخول أتى مكة وكان كربه المنظر فتنحيت عنه فقال لى مخول: لم تنحيت عن هذا، هذا عندي أخير أو أفضل فذكره بالشك، قال ابن عدى بعد أن أخرج أحاديث عن اسرائيل: ومخول أكثر روايته عن اسرائيل، وقد روى عنه ما لم يروه غيره وهو من متشيعي الكوفة، وذكره ابن حبان في الثقات وقال: يروى عنه عبد العزيز بن " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٢٣]

سيرين ١، عن شريح ٢، قال: بعث إلى على - عليه السلام - ان اقض بما كنت تقضى حتى

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " منه وأهل بلده " وقال ابن حجر في تقريب التهذيب في ترجمة جده مخول بن راشد: " مخول بوزن محمد وقيل بوزن مخنف (إلى ان قال: ونسب إلى التشيع) ". ٤ - في تقريب التهذيب: " اسرائيل بن يونس بن أبى اسحاق السبيعي الهمداني أبو يوسف الكوفي ثقة تكلم فيه بلا حجة من السابعة مات سنة ستين [ومائة] وقيل: بعدها / ع " وفى تهذيب التهذيب في ترجمته المبسوطة: " روى عن عاصم الاحول " وفى جامع الرواة وتنقيح المقال نقلنا عن رجال الشيخ (ره): " أن اسرائيل بن يونس بن أبى اسحاق الكوفي من أصحاب الصادق (ع) " ثم أشارا إلى موارد رواياته في التهذيب للشيخ الطوسي (ره). ٥ - في تقريب التهذيب: " عاصم بن سليمان الاحول أبو عبد الرحمن البصري ثقة من الرابعة لم يتكلم فيه الا القطان، وكأنه بسبب دخوله في الولاية، مات بعد سنة أربعين [ومائة] / ع " وفى تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عن محمد بن سيرين، وروى عنه

اسرائيل بن يونس " وفى جامع الرواة وتنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ: " أن عاصم بن سليمان البصري يعرف بالكوزى من أصحاب الصادق (ع) " ونقلا عن النجاشي أنه قال: " عاصم الكوزى من كوز ضبة وقيل: انه من كوز بنى مالك بن أسد ثقة، روى عن جعفر بن محمد عليهما السلام، له كتاب عنه ابن أخيه سليمان بن سماعة " ثم استظهرها اتحادهما.

١ - تقريب التهذيب: " محمد بن سيرين الانصاري أبو بكر بن أبى عمرة البصري ثقة ثبت عابد كبير القدر كان لا يرى الرواية بالمعنى، من الثالثة مات سنة عشر ومائة / ع " وفى تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عنه عاصم الاحول (إلى أن قال) وقال العجلي: بصرى تابعي ثقة وهو من أروى الناس عن شريح وعبيدة " وفى تنقيح المقال: " قد وقع ابن سيرين في طريق الصدوق في باب ميراث الأجداد والجدات من الفقيه ولم يتعرض له أصحابنا وترجمه علماء الرجال من العامة ففى وفيات الاعيان (إلى آخر ما قال) " ٢ - في تقريب التهذيب: " شريح بن الحارث بن قيس الكوفى النخعي القاضى أبو أمية مخضرم ثقة، وقيل: له صحبة مات قبل الثمانين أو بعدها وله مائة وثمان سنين أو أكثر، قال بعضهم: حكم سبعين سنة / بخ س " وفى تهذيب التهذيب في ترجمته: " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٢٤]

يجتمع أمر الناس ١. حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا إبراهيم، قال: حدثنا اسماعيل بن أبان، قال: حدثنا عمرو بن شمر ٢، عن سالم الجعفري ٣، عن الشعبي ٤، قال: وجد على - عليه السلام - درعا له عند نصراني فجاء به إلى شريح يخاصمه إليه، فلما نظر إليه شريح ذهب يتنحى فقال: مكانك، وجلس إلى جنبه، وقال: يا شريح أما لو كان خصمي مسلما ما جلست الا معه ولكنه نصراني وقال رسول الله - صلى الله عليه وآله -: إذا كنتم وياهم في طريق فأجؤوهم إلى مضايقه وصغروا بهم كما صغر الله بهم في غير أن تظلموا. ثم قال على - عليه السلام -: ان هذه درعى لم أبع ولم أهب، فقال ه للنصراني: ما يقول أمير المؤمنين ؟ فقال النصراني: ما الدرغ الا درعى، وما أمير المؤمنين عندي بكاذب، فالتفت شريح إلى علي عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " " استقصاه عمر على الكوفة وأقره على وأقام على القضاء بها سنتين سنة، وقضى بالبصرة سنة، روى عن النبي مرسلًا وعن عمرو على (إلى أن قال) وعنه ابن سيرين ". أقول: نصدى المامقانى (ره) لترجمة الرجل وقال فيما قال: وقد ذكر المؤرخون أنه ممن شهد على حجر بن عدى الكوفى بالكفر والخروج عن الطاعة (إلى آخر ما قال) ."

١ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب نوادر ما وقع في أيام خلافته (ص ٧٠٦، س ٣٦) الا أن المتن هناك بهذه العبارة: " أن أقضى بما كنت أقضى " ٢ - قد تقدم أن اسماعيل بن أبان يروى عن عمرو بن شمر، وأشرنا هناك إلى ترجمتهما (انظر ص ٤٢). ٣ - في جامع الرواة وتنقيح المقال: " سالم الجعفري عده الشيخ (ره) في رجاله من أصحاب الباقر (ع) "، ومن المحتمل أن يكون " سالم " هنا محرقا عن جابر بقرينة رواية عمرو عن جابر كثيرا كما تقدم. ٤ - قد تقدمت ترجمة الشعبي في تعليقاتنا (انظر ص ٥٤). ٥ - فقال أي شريح فالفاعل فيه ضمير يرجع إلى شريح.

[١٢٥]

هل من بينة ؟ - قال: لا، ففضى بها للنصراني، فمشى هنية ١ ثم أقبل فقال: أما أنا فأشهد أن هذه أحكام النبيين، أمير المؤمنين يمشى بى إلى قاضيه. ! وقاضيه يقضى عليه. ! أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له، وأن محمدا عبده ورسوله، الدرغ والله درعك يا

أمير المؤمنين انبعث ٢ الجيش وأنت منطلق إلى صفين فخرت من بعيرك الأورق ٣ فقال: أما إذا أسلمت فهي لك، وحمله على فرس. قال الشعبي: وأخبرني من رآه يقاتل مع علي - عليه السلام - الخوارج في النهروان ٤. حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا إبراهيم، قال: وأخبرني

١ - في النهاية: " فيه: إنه أقام هنية أي قليلا من الزمان، وهو تصغير هنة ويقال: هنية أيضا ". أقول: من أراد تفصيل الكلمة فليراجع معاجم اللغة المبسوطة. ٢ - من هنا أي من " أنبعث " إلى قوله " الأورق في الأصل فقط. ٣ - في النهاية: " الأورق الاسم والورقة السمرة، يقال: جمل أورق وناق ورفاء، ومنه حديث ابن الأكوغ: خرجت أنا ورجل من قومي وهو على ناق ورفاء، وحديث قس: على جمل أورق " وفي مجمع البحرين: " الأورق من الأبل الذي في لونه سواد إلى بياض، ومنه: جمل أورق ". ٤ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ذكر أصحاب النبي (ص) وأمير المؤمنين (ع) (ص ٧٣٣، س ٢٠) وأيضاً في المجلد الرابع والعشرين من البحار في باب جوامع أحكام القضاء في (ص ١٣، س ١٨) ونقله المحدث النوري (ره) في المستدرک في كتاب القضاء في باب نوادر ما يتعلق بأبواب آداب القاضي (ج ٢، ص ١٩٧) لكن إلى قوله: " تظلموا " وأشار إلى باقيه بقوله " الخير " ونقله ابن عساکر في تاريخه ولما كانت عبارته مشتملة على زيادات سننقله بعين عبارته في تعليقات آخر الكتاب إن شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ٢٢).

[١٣٦]

يحيى بن صالح الحريري، قال: أخبرنا أبو العباس الوليد بن عمرو وكان ثقة ١ عن عبد الرحمن بن سليمان ٢ عن جعفر بن محمد بن علي عليهم السلام قال: بعث علي - عليه السلام - مصدقاً ٣ من الكوفة إلى باديتها، فقال: عليك يا عبد الله بتقوى الله، ولا تؤثرن دنياك علي آخرتك، وكن حافظاً لما أئتمنتك عليه ٤، راعياً لحق الله حتى تأتي نادى بنى فلان ٥، فإذا قدمت عليهم فانزل

١ - في تقريب التهذيب: " الوليد بن عمرو بن السكين البصري أبو العباس صدوق من الحادية عشرة " وقال المامقاني (ره) في تنقيح المقال: " الوليد بن عمرو أبو العباس حكى عن كتاب الغارات لابراهيم الثقفي، أخبرنا يحيى بن صالح الحريري قال: أخبرنا أبو العباس الوليد بن عمرو وكان ثقة (إلى آخر ما قال) ". ٢ - كأن المراد به " عبد الرحمن بن سليمان الأنصاري الذي عدده الشيخ (ره) في رجاله من أصحاب الباقر (ع) " وذكر في جامع الرواة رواية أبان عن عبد الرحمن بن سليمان عن أبي عبد الله (ع) في الكافي في باب المصاحف وفي تقريب التهذيب: " عبد الرحمن بن سليمان بن عبد الله بن حنظلة الأنصاري أبو سليمان المدني المعروف بابن الغسيل صدوق فيه لين من السادسة، مات سنة اثنتين وسبعين [ومائة] وهو ابن مائة وست سنين / خ م دتم ق ". ٣ - في النهاية: " في حديث الزكاة: لا يؤخذ الصدقة هرة ولا تيس إلا أن يشاء المصدق، رواه أبو عبيد بفتح الدال والتشديد، يريد صاحب الماشية أي الذي أخذت صدقة ماله، وخالفه عامة الرواة فقالوا: بكسر الدال، وهو عامل الزكاة الذي يستوفىها من أربابها، يقال: صدقهم يصدقهم فهو مصدق، وقال أبو موسى: الرواية بتشديد الصاد والدال معا وكسر الدال وهو صاحب المال، وأصله المصدق فادغمت التاء في الصاد (إلى أن قال) والذي شرحة الخطابي في المعالم أن " المصدق " بتخفيف الصاد العامل وأنه وكيل الفقراء في القبض (إلى آخر ما قال) ". ٤ - في الأصل: " أئتمنتك عليه " والمتمن موافق للمستدرک، يقال: " أمنه على كذا وأئتمنته عليه " = اتخذته أميناً فيه، وقال في القاموس: " أمنه كسمع وأمنه تأميناً وأئتمنته وأستأمنه " وشرحه في التاج بقوله " بمعنى واحد وقرأ مالك لا تأمننا على يوسف بين الأدهام والأظهار (إلى آخر ما قال) ". ٥ - في الأصل والمستدرک: " بلادي ".

[١٣٧]

بفنائهم من غير أن تخالط أبنيتهم ١ ثم امض إليهم بسكينة ووقار حتى تقوم بينهم فتسلم عليهم [ولا تخدج ٢ بالتحية لهم ٣] فتقول: يا عباد الله أرسلني إليكم ولى الله لأخذ منكم حق الله [فهل لله في أموالكم من حق ٤] فتؤدوه ٥ إلى وليه ؟ فان

١ - في المستدرک: " بينهم " وفي غارات المجلسي (ره): " أبياتهم " والعبارة في نهج البلاغة هكذا، " فإذا قدمت على الحي فانزل بمائهم من غير أن تخالط أبياتهم " فقال ابن ميثم في شرح العبارة (ص ٥٠٢ من الطبعة الأولى سنة ١٣٧٦): " أمره إذا نزل بقبيلة أن ينزل بمائهم، لأن من عادة العرب أن تكون مياهم بارزة عن بيوتهم. وأن لا تخالط بيوتهم لما في ذلك من المشقة عليهم والتكلف له " وقال ابن أبي الحديد في شرحها (ج ٣، ص ٤٣٦): " قوله - عليه السلام - : فانزل بمائهم وذلك لأن العرب تحمد منه الانقباض وتستهجون في القادم أن يخالط بيوت الحي الذي قدم عليه، فقد يكون هناك من النساء من لا يليق رؤيته ولا يحسن سماع صوته، ومن الاطفال من يستهجن أن يرى الغريب انبساطه على أبيه وأهله، وقد يكره القوم أن يطلع الغريب على ماكلهم ومشربيهم وملبسهم وبواطن أحوالهم، وقد يكونون فقراء، فيكرهون أن يعرف فقرهم فيحتقرهم، أو أغنياء أرباب ثروة كثيرة، فيكرهون أن يعلم الغريب ثروتهم فيحسداهم ". ٢ - قال ابن أبي الحديد: " ثم أمره أن يمضي الهميم غير متسرع ولا عجل ولا طائش نزع حتى يقوم بينهم فيسلم عليهم ويحييهم تحية كاملة، غير مخدجة أي غير ناقصة من أهدجت الناقة إذا جاءت بولدها ناقص الخلق وان كانت أيامه تامة، وخدجت الولد إذا ألفت الولد قبل تمام أيامه، وروي: ولا تخدج بالتحية والباء زائدة " وفي النهاية (بعد ذكر شواهد على أن الخداج بمعنى النقصان، والخدج بمعنى المخدج أي ناقص الخلق، ونقل نظير ما ذكره ابن أبي الحديد): " ومنه حديث علي: تسلم عليهم ولا تخدج التحية لهم أي لا تنقصها " وقال المجلسي (ره) في ثامن البحار (ص ٧٤٢): " ولا تخدج بالتحية الباء زائدة وفي بعض النسخ بدونها أي لا تنقصها من قولهم: خدجت الناقة إذا ألفت ولدها قبل أوامه ". ٣ - ما بين المعقوفتين غير موجود في الاصل والمستدرک. ٤ - ما بين المعقوفتين غير موجود في الاصل. ٥ - في الاصل والمستدرک: " فتؤدونه ".

[١٢٨]

قال قائل منهم: لا فلا تراجع، وان أنعم لك منعم ١ فانطلق معه من غير أن تخيفه، ولا تعده الا خيرا ٢ حتى تأتي ٣ ماله ٤ فلا تدخله الا باذنه، فان أكثره له، وقل له: يا عبد الله أتأذن لي في دخول ذلك ؟ - فان أنعم [فلا تدخله ٥] دخول المسلط عليه فيه ولا عنيف ٦ به، واصدع المال صدعين فخيره أي الصدعين شاء، فأيهما ٧ اختار فلا تتعرض له واصدع الباقي صدعين ٨، فلا تزال حتى يبقى حق الله في ماله فاقبضه، فان ٩ استقالك فأقله ثم اخلطها ثم اصنع مثل الذي صنعت حتى تأخذ حق الله في ماله، فإذا قبضته فلا توكل به الا ناصحا ١٠ مسلما مشفقاً أميناً حافظاً غير معنف بشيء منها ثم احذر ١١ ما اجتمع عندك من كل ناد البنا نضعه ١٢ حيث أمر الله به، فإذا انحدر بها رسولك فأوعز ١٣ إليه أن لا يحولن بين ناقة وفصيلها ولا يفرقن

١ - في النهاية وشرح ابن أبي الحديد وبيان المجلسي (ره): " أنعم لك، من قولهم: أنعم له، أي قال له: نعم ". ٢ - في الاصل: " وان لا تعده الا خيرا " وفي الكافي والوسائل: " أو تعده الا خيرا " وفي النهج بدل العبارة: " من غير أن تخيفه أو توعده أو تعسفه أو ترهقه " وهو الاصوب. ٣ - في الاصل: " يأتي ". ٤ - في الكافي: " فإذا أتيت ماله ". ٥ - سقط من الاصل. ٦ - في الكافي " عنف " (ككتف بلاياء). ٧ - في الاصل والمستدرک " فأيمًا ". ٨ - قال المجلسي (ره) نقلا عن الصحاح: " الصدع = الشق ". ٩ - في الاصل: " وان ". ١٠ - أي لا تسلمه ولا تفوضه الا إلى ناصح. ١١ - قال المجلسي (ره) في مرآة العقول: " في الصحاح: حدرت السفينة أحدرها حدرًا إذا أرسلتها إلى أسفل، ولا يقال: أحدرتها، وقال: حدر في قراءته وفي أذانه يحدر حدرًا أي أسرع ". ١٢ - في الاصل والمستدرک، " فنضعه ". وفي النهج: " نصيره ". ١٣ - قال المجلسي (ره) في تاسع البحار: " أوغر إليه تقدم " وفي مرآة العقول " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٢٩]

بينهما، ولا يمصر ١ لبنها فيض ذلك بفصيلها، ولا يجهدنها ركوبا وليعدل بينهن في ذلك، وليوردها كل ماء يمر به ولا يعدل بهن [عن]

نبت الارض إلى جواد الطرق ٢ في الساعات التي تريح وتعنق ٣، وليرفق بهن جهده حتى يأتينا ٤

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " وفى الصحاح: أوغرت إليه في كذا وكذا أي تقدمت، وكذلك وعزت إليه توعيزا، وقد يخفف ويقال: وعزت إليه وعزا " وفى مجمع البحرين: " في الحديث أوغر إلى رسولك أن لا يحول، أي تقدم إليه بذلك ".

١ - قال ابن أبي الحديد: " قوله - عليه السلام - ولا تمصر لبنها، المصرب حلب ما في الضرع جميعه، نهاء من أن يحلب اللبن كله فيبقى الفصيل جائعا " وفى النهاية: " في حديث علي: ولا يمصر لبنها فيض بولدها، المصرب الحلب بثلاث أصابع، يريد لا يكتر من أخذ لبنها " ونقله المجلسي (ره) في مرآة العقول. ٢ و ٣ - في الاصل والمستدرک: " لا تفيق " قال الطريحي (ره) في مجمع البحرين في مادة: " راح ": " في حديث ابل الزكوة ووصية العامل فيها: ولا يعدل بهن عن نبت الارض إلى جواد الطرق في الساعة التي تريح وتعنق، قال بعض شراح الحديث وهو ابن ادریس: سمعت من يقول: تريح وتعنق بالعين المعجمة والباء يعتقد أنه من العيقوق وهو الشرب بالعشى وهذا تصحيف فاحش وخطأ قبيح وانما هو تعنق بالعين غير المعجمة والنون من العنق وهو ضرب من سير الابل وهو سير شديد قال الراجز: يا ناق سيرى عنقا فسيحا * إلى سليمان فتسريحا والمعنى لا يعدل بهن عن نبت الارض إلى جواد الطرق في الساعات التي فيها مشقة، ولجل هذا قال: تريح، من الراحة ولو كان من الرواح لقال: تروح، وما كان يقول: تريح، ولان الرواح يكون عند العشى أو قريبا منه، والغيقوق هو شرب العشى فلم يبق له معنى الا ما بيناه، وانما ذكرت هذه اللفظة في كتابي لاني سمعت جماعة من أصحابنا يصحفونها " وقال المجلسي (ره) في تاسع البحار في باب جوامع مكارم أخلاقه وأدابه وسننه وعدله بعد نقل الرواية عن الكافي (انظر ص ٥٣٧ - ٥٣٨) ضمن بيان له للحديث: " وقال ابن ادریس في السرائر: سمعت من يقول: وتعنق (فنقل كلام ابن ادریس إلى قوله: انما المعنى ما بيناه) " " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[١٣٠]

بإذن الله سمانا غير متعبات ولا مجهدات، فيقسمن ١ على كتاب الله وسنة نبيه، فان ذلك أعظم لاجرك وأقرب لرشدك ٢ فينظر الله إليك وإلى جهدك ونصيحتك لمن بعثك وبعثت في حاجته، وان رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - قال: ما نظر الله إلى ولى يجهد نفسه لامامه بالطاعة والنصيحة الا كان معنا في الرفيق الاعلى ٣. حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال: وأخبرنا ابن

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " وزاد على ذلك في مرآة العقول في شرح الحديث (انظر ج ٣، ص ١٩٢): " وانما أوردت هذه اللفظة في كتابي لاني سمعت جماعة من أصحابنا الفقهاء بصحفونها (انتهى كلامه) " وقال الفاضل الاستر آبادي: " قوله: ويروح ويعنق أي الرسول والضمان كلها يرجع إلى رسول المصدق وحينئذ لا يتوجه تخطئة بعض الأذكياء عليه وتشنيعه على الفقهاء، وفى وصية أخرى منه: " وأرح بدك وروح ظهرك " مؤيد لهذا المعنى، وقال في النهاية: " فانطلقوا معانقين أي مسرعين من عائق مثل عنق إذا سارع وأسرع " ٤ - في النهج والمستدرک: حتى أتينا " وفى ثامن البحار: " حتى يأتينا بها ".

١ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج: " وجه التكرار في قوله: فيقسمن على كتاب الله وسنة نبيه فان قوله: نضعه حيث أمر الله تكرر للمعنى الاول هو على ما أظن أنه (ع) أحب ان يحتاط ويدفع الظنة عن نفسه فان الزمان قد كان في عهده فسد وساءت ظنون الناس لا سيما مع ما رآه من عثمان واستثنائه بمال الفتن (نقلناه على سبيل التلخيص والاختصار) " ٢ - نقله في نهج البلاغة إلى هنا وزاد عليه قوله: " ان شاء الله " ٣ - نقله المجلسي (ره) في المجلد العشرين من البحار في باب أدب المصدق (ص ٢٤) ونقله غيره أيضا في غيره، ولما كانت الإشارة إلى مواضع نقله وموارده زياداته في سائر الكتب مفيدة جدا بنينا الأمر على البحث عن الحديث في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ٣٢).

الاصفهانى ١ قال: حدثنا سفيان بن عيينة ٢ عن عمار الدهنى ٣ عن سالم بن ٤ أبى الجعد قال: فرض على - عليه السلام - لمن قرأ القرآن ألفين ألفين. قال: وكان أبى ممن قرأ القرآن ٥.

١ - المراد به محمد بن سعيد بن سليمان كما مرت ترجمته (انظر ص ٥١). ٢ - في تقريب التهذيب: "سفيان بن عيينة بن أبى عمران ميمون الهلالي أبو محمد الكوفى ثم المكى ثقة حافظ فقيه امام حجة، الا أنه تغير حفظه بآخره، وكان ربما دلس لكن عن الثقات، من رؤس الطبقة الثامنة، وكان أثبت الناس في عمرو بن دينار، مات في رجب سنة ثمان وتسعين [ومائة] وله احدى وتسعون سنة / ع " وفى تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عن شبيب بن غرقدة " ٣ - هو عمار بن معاوية الدهنى أبو معاوية بن عمار الدهنى المعروف بين الخاصة وسنأتى ترجمته في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ٢٤). ٤ - في الاصل والبحار: " سالم بن سالم " فى تقريب التهذيب: " سالم بن أبى الجعد رافع الغطفانى الاشجعى مولاهم الكوفى ثقة وكان يرسل كثيرا من الثالثة مات سنة سبع أو ثمان وتسعين، وقيل: مائة أو بعد ذلك ولم يثبت أنه جاوز المائة / ع " وفى تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عن على بن أبى طالب (إلى أن قال) وعنه عمار الدهنى " وفى جامع الرواة وتنقيح المقال نقلنا عن رجال البرقى: " سالم بن أبى الجعد الاشجعى عامى كوفى " وفى الطبقات لابن سعد عند ذكره الطبقة الثانية من الكوفيين (ج ٦، ص ٢٠٢ من طبعة اروبا): " سالم بن أبى الجعد الغطفانى مولى لهم (لى أن قال) وقالوا: كان ستة بنين لابي الجعد فكان اثنان منهم يتشيعان واثنان مرجئان، واثنان يريان رأى الخوارج، قال فكان أبوهم يقول لهم: أي بنى لقد خالف الله بينكم " ٥ - في الجرح والتعديل لابن أبى حاتم الرازي: " رافع أبو الجعد الاشجعى الغطفانى مولى لهم وكان قارئا للقرآن روى عن على وعبد الله، روى عنه ابنه سالم بن أبى الجعد سمعت أبى يقول ذلك " وفى الطبقات لابن سعد عند ذكره الطبقة الاولى من الكوفيين " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم قال: وأخبرني ابراهيم بن يحيى النوري ١ قال: حدثنا أبو اسحاق بن مهران ٢ عن سابق البربري ٣ قال:

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " (ج ٦، ص ١٣٩ من طبعة اروبا): " أبو الجعد وهو أبو سالم بن أبى الجعد الاشجعى مولى لهم روى عن عبد الله (إلى أن قال) قال [يعنى قتادة] قلت لسالم: أي رجل كان أبوك ؟ - قال: كان قارئا لكتاب الله وكان قليل الحديث ". أما الحديث فنقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩، س ٢٣).

١ - كذا في الاصل ويحتمل أن تكون الكلمة محرفة عن " الثوري " بالناء المثلثة أو الدوري ففى جامع الرواة وتنقيح المقال: " روى ابراهيم بن محمد الثقفى عن ابراهيم بن يحيى الدوري عن هشام بن بشير [أو بصير] في التهذيب في باب حدود الزنا " وفى معجم رجال الحديث للامام الخوئي - طال بقاؤه - بعد نقله ما في جامع الرواة ما نصح: " وهذه الرواية رواها محمد بن يعقوب بسنده عن ابراهيم بن محمد الثقفى عن ابراهيم بن يحيى الثوري، الكافي الجزء السابع، في كتاب الحدود، باب النوادر ٦٢، الحديث الثالث عشر " فلم مما نقل أن المراد من " الثوري " و " الثوري " و " الدوري " رجل واحد. ٢ - كذا في الاصل والبحار ومن المحتمل أن يكون هنا سقط ويكون الصحيح: " أبو إسحاق عن ابن مهران " فان ابن مهران وهو ميمون أيضا بربري ففى المشته: " البربري خلق منهم ميمون بن مهران البربري وعنه قبيصة وعدة وهو لقب له " وفى تقريب التهذيب " ميمون بن مهران الجزرى أبو أيوب أصله كوفى نزل الرقة ثقة فقيه ولى الجزيرة لعمر بن عبد العزيز، وكان يرسل من الرابعة مات سنة سبع عشرة [ومائة] / بخ م ٤ " وأما أبو إسحاق الراوى عنه على ما احتملناه فلم تتمكن من تطبيقه على أحد. ٣ - في القاموس: " سابق بن عبد الله عن أبى حنيفة " وفى تاج العروس في شرح العبارة: " وهو الرقى المعروف بالبربري الراوى عن أبى حنيفة -

رحمه الله - وعن طبقته مشهور عندهم " وفى الباب: " البربري يفتح الباء الموحدتين بينهما راء وبعد الباء الثانية راء اخرى هذه النسبة إلى بلاد البربر وهم جبل كبير من ناحية كبيرة من " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٣٣]

رأيت عليا - عليه السلام - أسس مسجد ١ الكوفة إلى قريب من طاق الزياتين قدر شبر شبر قال: ورأيت المحبس وهو خص ٢ وكان الناس يفرجون منه ويخرجون منه فيناه

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " بلاد المغرب والمشهور بهذه النسبة (فعد أشخاها إلى أن قال) وأبو سعيد سابق بن عبد الله البربري وغيرهم. قلت: الصحيح أن سابقا البربري ليس منسوباً إلى البربر وإنما هو لقب له " قال الذهبي في المشتبه: " البربري خلق منهم سابق البربري من أهل الرقة روى عنه شجاع بن الوليد " وفى ميزان الاعتدال في ترجمة سابق بن عبد الله الرقى: " قال ابن عدى: وهو غير سابق البربري الزاهد، ذاك له كلام في الزهد " وفى لسان الميزان بعد نقله ما نقلناه عن ميزان الاعتدال: " وقد جوز ابن عدى أن يكون سابق ثلاثة، سابق بن عبد الله الراوى عن أبى خلف، وسابق بن عبد الله الرقى، وسابق البربري، فقال ما نصه: أظن أن سابقاً صاحب حديث: إذا مدح الفاسق اهتز العرش، ليس هو بالرقى، لان الرقى أحاديثه مستقيمة عن مطرف وأبى حنيفة، وأما سابق البربري فانما له كلام في الحكمة والزهد وغيرهما (إلى أن قال بعد كلام طويل) " وأما البربري فلم يذكر اسم أبيه وقد أشار إليه ابن عدى ومقتضاه أن البربري ليست له رواية وليس كذلك فقد ذكره ابن جبان في الثقات وقال: هذا من أهل بربر سكن الرقة يروى عن محمول وعمرو بن أبى عمرو قال أبو حاتم الرازي: روى عنه الاوزاعي (إلى آخر ما قال) ". أقول: خاض ابن عساکر في ترجمته في تاريخه (ج ٦، ص ٢٨ - ٤٢) ونقله عنه أشعرا في الزهد فمن أرادها فليراجع.

١ - كذا في الاصل والبحار ومن المحتمل قويا أن " المسجد " مصحف " السجن " أو " المحبس " . ٢ - في مجمع البحرين: " الخص بالضم والتشديد البيت من القصب والجمع أخصاص مثل قفل وأقفال ومنه الحديث: الخص لمن إليه القمط يعنى شد الجبل " وفى - النهاية: " فيه: أنه مر بعبد الله بن عمرو وهو يصلح خصا له وهى، الخص بيت يعمل من الخشب والقصب وجمعه أخصاص وأخصاص، سمى به لما فيه من الأخصاص وهى الفرج والانتقاب ".

[١٣٤]

على - عليه السلام - بالخص والأجر. قال: فسمعتة وهو يقول: ألا ١ تراني كيسا مكيسا ٢ * بنيت بعد نافع ٣ مكيسا ٤. كلام من كلامه عليه السلام حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال: أخبرنا أبو غسان النهدي مالك ٥ بن اسماعيل، قال: حدثنا عبد السلام بن حرب النهدي ٦، عن

١ - في الاصل: " ألم " وهو غلط على سبيل القطع. ٢ - في الصحاح: " الكيس خلاف الحمق، والرجل كيس مكيس أي طريف وقال: أما تراني كيسا مكيسا * بنيت بعد نافع مكيسا " وقال ابن الاثير في النهاية: " الكيس العقل ومنه الحديث أي المؤمنين أكيس أي أعقل (إلى ان قال) ومنه حديث على: وكان كيس الفعل أي أحسنه والكيس في الامور يجرى مجرى الرفق فيها ومنه حديثه الآخر: أما تراني كيسا مكيسا، المكيس المعروف بالكيس ". وقال الزمخشري في الاساس: " وهو كيس مكيس موصوف بالكيس ". ٣ - لما كان البيت محتاجا إلى بيان نقلناه إلى تعليقات آخر الكتاب خوف الاطالة هنا. (انظر التعليقة رقم ٢٥). ٤ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩، ص ٢٤). ٥ - في الاصل: " عن مالك " وأظن أن كلمة " عن " زائدة قال في باب الكنى من تقرب التقريب: " أبو غسان النهدي هو مالك بن اسماعيل " وقال في ترجمته: " مالك بن اسماعيل النهدي أبو غسان الكوفى سبط حماد بن أبى سليمان ثقة متقن صحيح الكتاب عابد من صغار التاسعة مات سنة

سبع عشرة " وفى تهذيب التهذيب: " مالك بن اسماعيل بن درهم ويقال: ابن زياد بن درهم أبو غسان النهدي مولاهم الكوفي الحافظ ابن بنت حماد بن أبي سليمان روى عن عبد الوهاب بن سليمان بن الغسيل وعبد العزيز بن عبد الله بن أبي سلمة الماجشون (إلى أن قال) وعبد السلام بن حرب وعيسى بن عبد الرحمن (إلى آخر ما قال) ". بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٣٥]

محمد بن سوقة ١، عن العلاء بن عبد الرحمن ٢، قال: قام رجل إلى علي بن أبي طالب عليه السلام فسأله عن الايمان فقال عليه السلام: الايمان على أربع دعائم، على الصبر واليقين والعدل والجهاد، فالصبر منها

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " وفى جامع الرواة نقلا عن الفهرست للشيخ (ره): " أبو غسان النهدي له كتاب عنه ابن نهيك " ثم قال: وفى مختصر الذهبي من كتب رجال العامة: " مالك بن اسماعيل أبو غسان النهدي الحافظ عنه البخاري حجة عابد قانت لله توفى سنة تسع عشرة ومائتين (انتهى فليدبر) " وقال ابن سعد في الطبقات (ج ٦ من طبعة اروبا، ص ٢٨٢): " أبو غسان واسمه مالك بن اسماعيل بن زياد بن درهم مولى كليب بن عامر النهدي أحد بنى خزيمة وأم أبي غسان ابنة اسماعيل بن حماد بن أبي سليمان وحماد بن أبي سليمان خال اسماعيل بن أبي غسان وتوفى أبو غسان بالكوفة في غرة شهر ربيع الآخر سنة تسع عشرة ومائتين في خلافة أبي اسحاق المعتصم، وكان أبو غسان ثقة صدوقا متشيعا شديد التشيع ". ٦ - في تقريب التهذيب: " عبد السلام بن حرب بن سلمة النهدي بالنون الملائى بضم الميم وتخفيف اللام أبو بكر الكوفي أصله بصرى ثقة حافظ له مناكير من صغار الثامنة مات سنة سبع وثمانين [ومائة] وله ست وتسعون سنة / ع " وفى تهذيب التهذيب: " عبد السلام بن حرب بن سلم النهدي الملائى أبو بكر الكوفي أصله بصرى روى عن يحيى بن سعيد الانصاري (إلى أن قال) وعنه ابن اسحاق (إلى أن قال) وأبو غسان النهدي (إلى آخر ما قال) " وفى جامع الرواة وتبقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره): " عبد السلام بن حرب النهدي مولى كوفى أصله بصرى أبو بكر الملائى من أصحاب الصادق (ع) " ثم ذكرنا أن الفضل بن دكين روى عنه في التهذيب في باب فرض الصيام، وله ترجمة في طبقات ابن سعد في الطبقة السابعة من الكوفيين (انظر ج ٦ من طبعة اروبا، ص ٢٦٩).

١ - في تقريب التهذيب: " محمد بن سوقة بضم المهمله الغنوى بفتح المعجمة والنون الخفيفة أبو بكر الكوفى العابد ثقة مرضى عابد من الخامسة / ع " ونقل في جامع - الرواة عن رجال الشيخ (ره) أن محمد بن سوقة البجلي المرضي الخزاز تابعي اسند عنه من أصحاب الصادق (ع) " ثم ذكر عن النجاشي وثيقه وأشار إلى رواياته عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام في غير مورد من الكافي والتهذيب وفى الطبقات لابن سعد " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٣٦]

على أربع شعب، على الشوق والشفق والزهادة ١ والترقب، فمن اشتاق إلى الجنة سلا عن الشهوات، ومن أشفق من النار رجع ٢ عن المحرمات ٣، ومن زهد

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " في الطبقة الرابعة من الكوفيين (ج ٦ من طبعة اروبا، ص ٢٣٧): " محمد بن سوقة مولى بجيلة وكان تاجرا يبيع الخز وكان ورعا، قال: أخبرنا عبد الله بن الزبير الحميدي قال: حدثنا سفيان بن عيينة قال: أتاني رقية بن مصقلة في بيتي وكان طريقه إذا أراد محمد بن سوقة علينا فقال: اذهب بنا إلى محمد بن سوقة فأني سمعت طلحة: ما بالكوفة رجلا يزيدان على محمد بن سوقة عبد الجبار بن وائل " وفى الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي: " محمد بن سوقة أبو بكر الغنوى روى عن سعيد بن جبير (إلى أن قال) حدثنا عبد الرحمن، حدثنا أبي، حدثنا رجل سماه، قال: حدثنا محمد بن عبيد الطنافسى قال: سمعت الثوري يقول: حدثني الرضا محمد بن سوقة ولم أسمعه يقول ذلك لعربى ولا مولى. حدثنا عبد

الرحمن، حدثنا النضر بن هشام الاصبهاني، حدثنا الحسين بن حفص قال: قال سفيان الثوري: اخرج اليكم كتاب خير رجل بالكوفة ؟ - فقلنا: يخرج الينا كتاب منصور، فأخرج الينا كتاب محمد بن سوقة. حدثنا عبد الرحمن، حدثني أبي، حدثنا هارون بن سعيد الالبي، قال: أخبرني خالد بن نزار، عن سفيان، عن رقية، أنه قال لسليمان: انطلق بنا إلى محمد بن سوقة فاني سمعت طلحة بن مصرف يقول: ما بالكوفة رجلا يزيدان على محمد بن سوقة وعبد الجبار بن وائل بن حجر (إلى آخر ما قال من رواياته المصرحه بتوثيقه) " ٢ - في تهذيب التهذيب: " العلاء بن عبد الرحمن شيخ سأل عليا (ع) عن الايمان فذكر حديثا فيه طول، روى عنه محمد بن سوقة روى الغلابي عن ابن معين أنه قال: العلاء بن عبد الرحمن هذا ليس بالمديني مولى الحرقة، وتعبه الخطيب بأن قال: ليس في الرواة من اسمه العلاء وأسم أبيه عبد الرحمن غير مولى الحرقة ثم ساق الحديث من طريق أبي جعفر - الطبري بسنده إلى محمد بن سوقة عن العلاء بن عبد الرحمن حدثني شيخ أن رجلا سأل عليا " .

١ - في النهج والتحف: " الزهد " ٢ - في النهج: " اجتنب " ٣ - في التحف: " الحرمات " .

[١٣٧]

في الدنيا تهاون ١ بالمصيبات ٢، ومن ارتقب الموت سارع إلى ٣ الخيرات. واليقين منها على أربع شعب، على تبصرة الفطنة، وتأول الحكمة، وموعظة العبرة، وسنة الاولين، فمن تبصر [في ٤] الفطنة تأول ٥ الحكمة، ومن تأول ٦ الحكمة عرف العبرة، ومن عرف العبرة [عرف السنة، ومن عرف السنة ٧] فكأنما كان ٨ في الاولين. والعدل منها على أربع شعب، على غائص ٩ الفهم، وغمرة ١٠ العلم، وزهرة الحكم، وروضة ١١ الحلم، فمن فهم فسر ١٢ جمل ١٣ العلم، ومن عرف شرائع الحكم ١٤ [لم يضل ١٥]، ومن حلم لم يفرط [في ١٦] أمره وعاش به ١٧ في الناس [حميدا ١٨]. والجهاد منها على أربع شعب، على الامر بالمعروف، والنهي عن المنكر، والصدق في ١٩ المواطن، [وشنآن الفاسقين ٢٠]، فمن أمر بالمعروف شد ظهر ٢١ المؤمن ٢٢،

١ - في النهج: " استهان " وفي التحف: " هانت عليه " ٢ - في التحف: " المصيبات " ٣ - في النهج: " في " ٤ - في " في النهج والتحف فقط. ٥ و ٦ - في النهج في الموضوعين: " تبينت له " ٧ - ما بين المعفتين في التحف فقط. ٨ - في التحف: " عاش " ٩ - في الاصل: غامض " ولعله محرف " عائص " ١٠ - في النهج: " غور " ١١ - في النهج: " رساخة " ١٢ - في النهج: " علم " ١٣ - في التحف: " جميع " وفي النهج: " غور " ١٤ - في الاصل: " الحلم " ١٥ - في التحف فقط والعبارة في النهج هكذا: " ومن علم غور العلم صدر عن شرائع الحلم " ١٦ - في النهج فقط. ١٧ - " به " في التحف فقط. ١٨ - في النهج والتحف فقط. ١٩ - في التحف: " عند " ٢٠ - سقط من الاصل. ٢١ - في النهج: " ظهور " ٢٢ - في الاصل: " المؤمن " .

[١٣٨]

ومن نهى عن المنكر أرغم ١ أنف ٢ المنافقين ٣، ومن صدق في المواطن قضى ما عليه، ومن شنأ الفاسقين غضب لله ٧ ومن غضب لله ٤ غضب الله له ٥. حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا إبراهيم، قال: وحدثنا أبو زكريا بهذا الكلام أكثر من هذا، ورواه عن أهل العلم من أصحابه قال: قال علي - عليه السلام: أما بعد ٦ فان الله شرع الاسلام فسهل شرائعه لمن ورده، وأعز أركانه على من حاربه ٧، فجعله عز المن تولاه ٨، وسلما ٩ لمن دخله، وهدى لمن أئتم به، وزينة لمن تحلى به، وعدلا ١٠ لمن انتحله، وعروة ١١ لمن اعتصم به، وحيلا لمن استمسك به ١٢، وبرهانا لمن تكلم به، [وشرفا لمن عرفه، وحكمة لمن نطق به ١٣]، ونورا لمن

١ - في الاصل: " رغم " ٢ - في النهج: " انوف " ٣ - في الاصل: " المنافق " وفي التحف: " الكافرين " ٤ - في الاصل والنهج: " ومن شنأ الفاسقين وغضب لله " ٥ - في النهج باضافة جملة: " وأرضاه يوم القيامة " وفي التحف باضافة جملة " فذلك الايمان ودعائمه وشعبه " ٦ - في النهج بدله: " الحمد لله الذي شرع الاسلام فسهل (إلى آخر الخطبة) " وفي التحف بدله: " ان الله ابتدأ الامور فاصطفى لنفسه منها ما شاء واستخلص منها ما أحب، فكان مما أحب أنه ارتضى الايمان فاشتقه من اسمه فنحله من أحب من خلقه، ثم بينه فسهل شرائعه (إلى آخرها) " ٧ - في النهج: " غاليه " وفي التحف: " جانبه " ٨ - في التحف: " والاه " وفي النهج بدل العبارة: " فجعله أمنا لمن علقه " ٩ - في التحف: " أمنا " ١٠ - في التحف: " دينا " ١١ - في التحف: " عصمة " ١٢ - في قوله: " وهدى " إلى هنا غير موجود في النهج، وفي الجمل الآتية تقديم وتأخير واسقاط. ١٣ - في التحف فقط.

[١٣٩]

استضاء ١ به، وشاهدا ٢ لمن خاصم به ٣، وفلجا لمن حاج به، وعلمنا لمن وعى، و حديثا لمن روى، وحكما لمن قضى، وحلما لمن حرب ٤، ولبا لمن تدبر، وفهما لمن تظطن ٥، و يقينا لمن علم ٦، وبصيرة لمن عزم، وآية لمن توسم، وعبرة لمن اتعظ، ونجاة لمن صدق ٧، ومودة من الله لمن صلح ٨، وزلفي لمن اقترب ٩، وثقة لمن توكل، وراحة لمن فوض ١٠، وصيغة لمن أحسن ١١، وخيرا لمن سارع ١٢، وحنة لمن صبر، ولياسا لمن اتقى، وطهرا ١٣ لمن رشد، وكتبة لمن آمن ١٤ وأمنة لمن أسلم وروحا للصادقين. فذلك الحق ١٥، سبيله الهدى ١٦، وصفته الحسنى، ومآثرته المجد ١٧، فهو أبلج المنهاج ١٨، مشرق ١٩ المنار، مضى ٢٠ المصاييح، رفيع الغاية، يسير المضمار، جامع الحلبة، متنافس السبقة ٢١، أليم النقصة ٢٢، قديم العدة، كريم الفرسان، فالايامن

١ - في الاصل: " استغنى " ٢ - في التحف: " حجة " ٣ - في النهج: " عنه " ٤ - في التحف: " حدث " ٥ - في التحف: " تفكر " وفي النهج: " عقل " ٦ - في التحف: " عقل " ٧ - في التحف: " لمن آمن به " ٨ - في الاصل: " أصلح " ٩ - في التحف: " ارتقب " ١٠ - في الاصل: " ورجاء لمن فرض " ١١ - في الاصل: " وسبقة لمن اجتنب " ١٢ - في الاصل: " وجبرا لمن شارع " ١٣ - في التحف: " تطهيرا " ١٤ - هذه الفقرة في الاصل فقط ولم أتتحقق معناها. ١٥ - في التحف: " فالايامن أصل الحق، وأصل الحق " ١٦ - في الاصل: " سبيله الدرى " ١٧ - في الاصل: " المجد الكثير " ١٨ - في النهج: " فهو أبلج المنهاج وأوضح الولايج " ١٩ - في النهج: " مشرف المنار مشرق الجواد " ٢٠ - في الاصل: " ذاكى " (بالذال المعجمة، من ذكت النار) " ٢١ - في الاصل: " السنية " ٢٢ - في الاصل فقط ولم أتتحقق معناها.

[١٤٠]

منهاجه ١، والصالحات مناره، والعفة مصاييحه، والموت غايته، والدنيا مضماره، والقيامة حلبته، والجنة سبقتة ٢، والنار نغمته، والتقوى عدته، والمحسنون فرسانه، فبالاسلام ٣ يستدل على الصالحات، وبالصالحات يعمر الفقه، وبالفقه يرهب الموت، وبالموت تختم الدنيا، وبالدينا تحذر الآخرة ٤، وبالقيامة تزلف ٥ الجنة، والجنة حسرة أهل النار، والنار موعظة المتقين ٦، والتقوى سنخ الايمان ٧. والايامن على أربع دعائم، على الصبر واليقين والعدل والجهد. فالصبر على أربع شعب، على الشوق والشفق ٨ والزهادة ٩ والترقب، فمن اشتاق إلى الجنة سلا عن الشهوات، ومن أشفق من النار رجع ١٠ عن المحرمات ١١، ومن زهد في الدنيا تهاون ١٢ بالمصيبات ١٣، ومن ارتقب الموت سارع في ١٤ الخيرات. واليقين على أربع شعب، على تبصرة الفطنة، وتأويل ١٥ الحكمة، وموعظة العبرة، وسنة الاولين، فمن تبصر في الفطنة تبين في الحكمة، ومن تبين في

١ - هذه الفقرة في الاصل فقط. ٢ - إلى هنا اختار الرضى (ره) من الخطبة ما اختار في النهج مع اسقاطه بعض الفقرات السابقة أيضا. ٣ - في التحف: " فيا لايمان ". ٤ - في الاصل: " تجوز القيامة ". ٥ - في الاصل: " نزلت ". ٦ - في التحف: " والتار موعظة التقوى ". ٧ - في التحف بعدها: " والتقوى غاية لا يهلك من تبعها، ولا يندم من يعمل بها، لان بالتقوى فاز الفائزون، وبالمعصية خسر الخاسرون، فليزد جر اولو النهى، وليتذكر أهل التقوى ". ٨ - في الاصل: " الشفاقة ". ٩ - في النهج والتحف: " الزهد ". ١٠ - في النهج: " اجتنب ". ١١ - في التحف: " الحرمان ". ١٢ - في النهج " استهان ". ١٣ - في التحف: " هانت عليه المصيبات ". ١٤ - في التحف: " إلى ". ١٥ - في التحف: والنهج: " وتأول ".

[١٤١]

الحكمة ١ عرف العبرة، ومن عرف العبرة، [عرف السنة، ومن عرف السنة ٢] فكأنما كان ٣ في الاولين. والعدل على أربع شعب، على غائص ٤ الفهم، وغمرة ٥ العلم وزهرة الحكم، وروضة الحلم، فمن فهم فسر ٦ جمل ٧ العلم، ومن علم عرف غرائب الحكم ٨، ومن حلم لم يفرط [في ٩] أمره، وعاش به [في الناس حميدا ١٠]. والجهاد على أربع شعب، على الامر بالمعروف، والنهي عن المنكر، والصدق في ١١ المواطن، وشنان الفاسقين، فمن أمر بالمعروف شد ظهر ١٢ المؤمنين ١٣، ومن نهى عن المنكر أرغم ١٤ أنف ١٥ الفاسقين ١٦، ومن صدق في المواطن قضى ما عليه، ومن شنأ الفاسقين غضب لله، ومن غضب لله غضب الله له ١٧ [فذلك الايمان ودعائمه و شعبه].

١ - في التحف في الموضوعين: " تأول " وفي النهج في الموضوعين أيضا: " تبينت له الحكمة ". ٢ - في ما بين المعقوفين في التحف فقط. ٣ - في التحف: " عاش ". ٤ - في الاصل: " غامض ". ٥ - في التحف: " غور ". ٦ - في النهج: " علم ". ٧ - في التحف: " جميع " وفي النهج: " غور ". ٨ - في النهج بدل الفقرة: " ومن علم غور العلم صدر عن شرائع الحلم " وفي - التحف: " ومن عرف الحكم لم يضل ". ٩ - في النهج فقط. ١٠ - ما بين المعقوفين غير موجود في الاصل. ١١ - في التحف: " عند ". ١٢ - في النهج: " ظهور ". ١٣ - في الاصل: " المؤمن ". ١٤ - في الاصل: " رغم ". ١٥ - في النهج: " انوف ". ١٦ - في النهج: " المناقبين " وفي التحف: " الكافرين ". ١٧ - في النهج: " ومن شنأ الفاسقين وغضب لله غضب الله له وأرضاه يوم القيامة ".

[١٤٢]

والكفر على أربع دعائم، على الفسق، والغلو، والشك، والشبهة ١. والفسق على أربع شعب، على الجفاء، والعمى، والغفلة والعتو. فمن جفا حقر الحق ٢ ومقت الفقهاء، وأصر على الحنث، ومن عمى نسى الذكر واتبع الباطل ٣ وبارز ربه ٤ وألج عليه الشيطان، ومن غفل جثا على ظهره ٥، وحسب غيه رشدا، وغرته الامانى وأخذته الحسرة إذا انقضى الامر و انكشف عنه الغطاء وبدا له [من الله ٦] ما لم يكن يحتسب، ومن عتا عن أمر الله [شك، ومن شك ٧] تعالى الله عليه ثم أذله بسلطانه وصغره بجلاله كما فرط في جنبه ٨ واغتر بربه الكريم. والغلو على أربع، على التعمق والتنازع والزيغ والشقاق، فمن تعمق لم ينب ٩ إلى الحق، ولم يزد ١٠ الا غرقا في الغمرات، ولم تحسر ١١ عنه فتنة الا غشيتها اخرى، وانخرق دينه ١٢ فهو يهوى في أمر مريح ١٣.

١ - في النهج بدلها: " على التعمق والتنازع والزيغ والشقاق، فمن تعمق لم ينب إلى الحق، ومن كثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق، ومن زاغ ساءت عنده الحسنة، وحسنت عنده السيئة، وسكر سكر الضلالة، ومن شاق وعرت عليه طريقه، وأعضل عليه أمره، وضاق عليه مخرجه " ٢ - في التحف: " المؤمن " ٣ - في التحف مكانها: " بذئ خلقه " ٤ - في التحف: " خالقه " ٥ - في التحف بدلها: " جنى على نفسه وانقلب على ظهره " وفي البحار بدل " جئا " : " وثب " ٦ - في التحف: " فقط " ٧ - ما بين المعقوفين في التحف فقط ٨ - في التحف: " حياته " ٩ - في التحف: " لم ينته " ١٠ - في التحف: " لم يزد " ١١ - في التحف " لا تتحسر " (من دون واو العطف). ١٢ - هذه الفقرة في الأصل فقط ١٣ - مأخوذ من قوله تعالى: " بل كذبوا بالحق لما جاءهم فهم في أمر مريج " (آية ٥ بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٤٣]

ومن نازع وخاصم قطع بينهم الفشل، وبلى أثرهم ١ من طول اللجاج، و من زاغ ساءت عنده الحسنة وحسنت عنده السيئة، وسكر سكر الضلال، ومن شاق وعرت ٢ عليه طريقه، وأعضل ٣ عليه أمره، وضاق مخرجه، وحرى ٤ أن ينزع عن رتبته ٥ بما لم يتبع سبيل المؤمنين ٦. والشك علي أربع شعب، على المرية ٧، والهورل ٨، والتردد، والاستسلام، فبأى آلاء ربك يتمارى الممترون ٩. ومن هاله ما بين يديه نكص على عقبيه، ومن تردد في الرب ١٠ سبقه الاولون وأدركه الآخرون ١١ ووطئته سناكب الشياطين ١٢ ومن استسلم لتهلكة ١٣ الدنيا

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " سورة ق) ففى مجمع البحرين: " قوله تعالى: في أمر مريج أي أمر مختلط، والمرج الخلط ومنه الهرج والمرج، قيل: إنما سكن المرج لاجل الهرج، ومرجت عهدهم بالكسر أي اختلطت، ومنه مرج الدين، وفي الحديث: كيف أتم إذا مرج الدين وقلقت أسبابه "

١ - في التحف: " أمرهم " ٢ - كذا في النهج لكن في الاصل: " عورت " وفي التحف: " أعورت " ٣ - كذا في النهج لكن في الاصل والتحف: " اعترض " ٤ - في الاصل: " حرم " وفي بعض نسخ التحف: " حرام " وفي بعضها الآخر كما أثبتناه ٥ - في التحف: " من دينه " ٦ - في التحف من اتبع غير سبيل المؤمنين " ٧ - في الاصل: " الربية " وفي النهج: " التمارى " ٨ - في الاصل: " الهوى " ٩ - في النهج بدلها: " ومن جعل المرء ديناً لم يصبح ليله " ١٠ - في التحف: " في دينه " ١١ - هذه الفقرة غير موجودة في النهج ١٢ - كذا في النهج لكن في الاصل والتحف: " الشيطان " ١٣ - في النهج والتحف: " لهلكة "

[١٤٤]

والآخرة هلك فيهما ١، ومن نجا من ذلك فيفضل اليقين. والشبهة على أربع شعب، على اعجاب بالزينة، وتسويل النفس، وتأول العوج، ولبس الحق بالباطل، وذلك بأن الزينة تأفك ٢ عن البيئة، [وأن تسويل ٣] النفس تفحم إلى ٤ الشهوة، وأن العوج يميل [بصاحبه ٥] ميلاً عظيماً، وأن اللبس ظلمات بعضها فوق بعض، وذلك الكفر ودعائمه وشعبه. والنفاق على أربع دعائم، على الهوى، والهويناء، والحفيظة والطمع. فالهوى [من ذلك ٦] على أربع شعب، على البغى، والعدوان، والشهوة، و الطغيان، فمن بغى كثرت غوائله وتخلى عنه ٧ ونصر عليه، ومن اعتدى لم تؤمن بوائقه ولم يسلم قلبه، ومن لم يعزف ٨ نفسه عن الشهوات خاض في الحسرات ٩ [وسبح فيها ١٠] ومن طغى ١١ ضل عمداً بلا عذر ولا حجة.

١ - إلى هنا تم ما في النهج وبعده: " قال الرضى (ره): وبعد هذا كلام تركنا ذكره خوف الاطالة والخروج عن الغرض المقصود في هذا الكتاب ". ٢ - في التحف: " تصدف ". ٣ - هذه الكلمات سقطت من الاصل. ٤ - في الاصل: " على ". ٥ - هذه الكلمة غير موجودة في الاصل: ٦ - في التحف فقط. ٧ - في الاصل: " منه ". ٨ - في التحف: " لم يعدل " وفى بعضها: " لم يعدل " (بالذال المعجمة) ففى النهاية: " وفى حديث حارثه: عزفت نفسي عن الدنيا أي عافتها وكرهتها، ويروى: عزفت نفسي عن الدنيا، بضم التاء أي منعتهما وصرفتها ". ٩ - في الاصل: " الخبيثات ". ١٠ - في التحف فقط. ١١ - في التحف: " عصى ".

[١٤٥]

والهويبا ١ على أربع شعب، على الهيبة والعزة والمماثلة والامل، وذلك أن الهيبة ترد عن الحق، [والاعتزاز بالعاجل تفريط الاجل ٢] وتفريط المماثلة [مورط ٣] في العمى ٤ حتى يقدم الاجل ٥، ولولا الامل علم الانسان حساب ٦ ما هو فيه، ولو علم حساب ٧ ما هو فيه مات خفاتا ٨ من الهول والوجل. والحفيطة على أربع شعب، على الكبر والفخر والحمية والعصبية، فمن استكبر أدبر، ومن فخر فجر، ومن حمى أضر ٩، ومن أخذته العصبية جار، فبئس الامر أمر بين ادبار وفجور واصرار وجور عن الصراط.

١ - قال ابن الاثير: " في صفته (ص) يمشي هونا، الهون الرفق واللين والتثبت، وفى رواية: كان يمشى الهويبا تصغير الهونى تأنيت الاهون وهو من الاول " وفى تاج - العروس: " والهويبنى تصغير الهونى تأنيت الاهون التؤدة والرفق والسكينة والوقار " وقال ابن أبي الحديد في شرح هذه الفقرة " وما هي الهويبنى التى ترجو ولكنها الداھية الكبرى " من كلام أمير المؤمنين (ع) ما نصه: " الهويبا تصغير الهونى التى هي انتى أهون أي ليست هذه الداھية والجائحة التى أذكرها لك بالشئ الهين الذى ترجو اندفاعه وسهولته " وقال التهامى في رائيته المشهورة: " الذل في ظل الهويبا كامن * وجلالة الاخطار في الاخطار " وحام حول معنى المصراع الثانية من قال بالفارسية: " از خطر خيرد خطر زيرا كه سودده چهل * بريندد گريترسد از خطر بازار كان " ٢ - ما بين المعقوفتين غير موجود في الاصل. ٣ - كذا في التحف. ٤ - في الاصل: " العمل ". ٥ - " حتى يقدم الاجل " في الاصل فقط. ٦ و ٧ - في الاصل في الموضوعين: " حسب ". ٨ - قال الطريحي (ره) في مجمع البحرين: " وخفت خفاتا = مات فجاءة، ومنه: مات خفاتا من الهول " وفى الصحاح: " خفت خفاتا أي مات فجاءة " وفى معيار اللغة: " خفت فلان خفاتا كغراب = مات فجاءة، والزرع ونحوه مات فهو خافت أيضا ". ٩ - في الاصل: " ومن عمى أضر ".

[١٤٦]

والطمع على أربع شعب، على الفرغ والمرح واللجاجة والكبر ١، فالفرح مكروه عند الله، والمرح خيلاء ٢، واللجاجة بلاء لمن اضطرته إلى حمل ٣ " الأثام ٤ "، والكبر ٥ لهو ولعب ٦ وشغل واستبدال بالذى هو أدنى بالذى هو خير. فذلك النفاق ودعائمه وشعبه. والله قاهر فوق عباده، تعالى جده ٧ واستوت مرته ٨، واشتدت قوته، و اصطنعت نفسه ٩ وصنع على عينه، وجل وجهه، وأحسن كل شئ خلقه، وانبسطت يداه، ووسعت رحمته، وظهر أمره، وأشرق نوره، وفاضت بركته، واستضاءت حكمته، وهبمن كتابه ١٠، وفلجت حجته، وخلص دينه، وحقت كلمته، وسبقت حسناته، وصفت نسبته ١١، وأقسطت موازينه، وبلغت رسله ١٢، واحضرت ١٣ حفظته. ثم جعل السيئة ذنبا، والذنب فتنة، والفتنة دنسا، وجعل الحسنى عتبي ١٤، والعتبى توبة، والتوبة طهورا، فمن تاب اهتدى، ومن افتتن غوى ما لم ينب ١٥

١ - في التحف والبحار: " والتكبر ". ٢ - في النهاية: " وفيه: من جر ثوبه خيلاء لم ينظر الله إليه، الخيلاء والخيلاء بالضم والكسر الكبر والعجب، يقال: اختال فهو مختال وفيه

خيلاء ومخيلة أي كبر " ٣ - في الاصل: " حبل " ٤ - في البحار نقلا عن التحف: " حيلة الأيام " ٥ - في التحف والبحار: " التكبر " ٦ - في الاصل: " وتعب " ٧ - في التحف: " ذكره " ٨ - في التحف: " واستوت به مرته " ٩ - من هنا إلى قوله: " وأشرف نوره " غير موجود في التحف. ١٠ - هذه الفقرة أيضا غير موجودة في التحف. ١١ - هذه الفقرة غير موجودة في الاصل ١٢ - في التحف: " رسالته " ١٣ - في التحف: " حضرت " ١٤ - في التحف: " غنما " ١٥ - في التحف: " لم يتب (من التوبة).

[١٤٧]

إلى الله وتعتزف بذنبه وتصدق بالحسنى، ولا يهلك على الله الا هالك [فالله الله ١] ما أوسع ما لديه من التوبة والرحمة والبشرى والحلم العظيم.. ! وما ٢ أنكر ما عنده ٣ من الانكالم والجحيم والعزة والقدرة والبطش ٤ الشديدا، فمن ٥ ظفر بطاعته ٦ اجتلب ٧ كرامته، ومن ذلك ٨ في معصيته ذاق وبال ٩ نغمته، هنالك عقبي الدار ١٠. لا يخشى أهلها غيرها وهنالك خيبة ليس لاهلها اختيار نسأل الله ذا السلطان العظيم والوجه الكريم الخير، والخير عاقبة للمتقين والخير مرد يوم الدين ١١. حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم، قال: وحدثني أبو زكريا يحيى بن صالح الحريري.

١ - في التحف فقط. ٢ - في الاصل: " ومن " ٣ - في التحف: " لديه " ٤ - في الاصل: " السلطان " ٥ - في الاصل: " ومن " ٦ - في التحف: " بطاعة الله " ٧ - في التحف: " اختار " ٨ - في التحف: " ومن لم يزل " ٩ - في التحف: " وبيل " ١٠ - كلمة " الدار " غير موجودة في الاصل. وإلى هنا انتهى ما في التحف. ١١ - نقلها المجلسي (ره) في الجزء الاول من المجلد الخامس عشر من البحار في باب دعائم الاسلام والايمان وشعبهما (ص ٢٠٩، س ٢٤) بعد نقلها من كتاب تحف العقول بتمامها قائلًا بعدها ما نصه: " كتاب الغارات لابراهيم بن محمد الثقفي بأسانيد عنه - عليه السلام - قال قال على - عليه السلام - أما بعد فان الله شرع الاسلام فسهل شرائعه لمن ورده وساق الحديث نحو ما مر [من التحف] إلى قوله: " هنالك عقبي الدار " لا يخشى أهلها: فساق ما في المتن إلى قوله: " يوم الدين "، ثم لا يخفى أن السيد الرضى - رضى الله عنه - نقل صدر هذه الخطبة إلى قوله: " والجنة سبقتة " في باب المختار من الخطب من نهج البلاغة (انظر ج ٢ من شرح ابن أبي الحديد، ص ٢١٩) ونقل قطعة منها في باب المختار من الكلم القصار (ج ٤ من الشرح المذكور، ص ٣٥٤ - ٣٥٥) إلى قوله: " هلك فيهما " قائلًا بعده: " قال الرضى - رحمه الله تعالى: وبعد هذا كلام تركنا ذكره خوف الاطالة " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٤٨]

قال: حدثني الثقة ١ عن كميل بن زياد ٢ قال: أخذ أمير المؤمنين - عليه السلام -

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " والخروج عن الغرض المقصود في هذا الكتاب " وليعلم أيضا أن الرواية السابقة المشتملة على تقسيم الايمان ودعائمه قطعة من هذه الخطبة بعينها فلا حاجة إلى ذكر مأخذها. أقول: الرواية المذكورة مختصرة في أمالي المفيد (ره) في المجلس الثالث والثلاثين باسناده عن جابر الاسدي (انظر ص ٦٢ من طبعة التحف وكذا موجودة في أمالي ابن الشيخ (ره) في الجزء الثاني من أماليه (انظر ص ٢٣ من الطبعة الاولى بطهران) وأظن أن قطعة منها أيضا مذكورة في بشارة المصطفى للطبري (ره) فراجع.

١ - كأن المراد بالثقة " الفضيل بن خديج " بقريته روايته كثيرا عن كميل بن زياد، أو عبد الرحمن بن جندب بقريته سائر الروايات لهذا المتن. ٢ - في تقريب التهذيب: " كميل بن زياد بن نهيك النخعي ثقة، روى بالتحسين من الثالثة، مات سنة اثنتين وثمانين / س " وفى تهذيب التهذيب في ترجمته: " قال ابن سعد: شهد مع على صفين وكان شريفا مطاعا في قومه، قتله الحجاج وكان ثقة قليل الحديث، وقال

اسحاق بن منصور عن ابن معين: ثقة. وقال العجلي: كوفى تابعي ثقة، وقال ابن عمار: رافضي وهو ثقة من أصحاب علي، وقال في موضع آخر: كان من رؤساء الشيعة، وذكره ابن حبان في الثقات، وذكره المدائني في عباد أهل الكوفة. وقال خليفة: قتله الحجاج سنة اثنتين وثمانين (إلى آخر ما قال) " وقال الذهبي في ميزان الاعتدال: " كميل بن زياد النخعي صاحب علي - رضی الله عنه - روى عنه عباس بن ذريح وعبد الرحمن بن زياد، قال ابن حبان: كان من المفرطين في علي ممن يروى عنه المعضلات، منكر الحديث تنفى روايته ولا يحتج به، ووثقه ابن سعد وابن معين " وقال ابن دريد في الاشتقاق عند ذكره قبائل النخع (ص ٤٠٤): " ومنهم بنو صهبان فمنهم كميل بن زياد بن نهيك بن الهيثم صاحب علي بن أبي طالب رضوان الله عليه فقتله الحجاج بعد ذلك، وكميل من الكمال، والنهيك الشجاع، والهيثم ولد النسر " وقال النسابة الجليل جمال الدين أحمد بن عنبه في الفصول الفخرية في اصول البرية (ص ٥٦) ما ترجمته: " ومن النخع بنو صهبان بن سعد بن مالك بن النخع، منهم كميل بن زياد صاحب أمير المؤمنين علي عليه السلام ".

[١٤٩]

بيدي وأخرجني إلى ناحية الجبان ١ فلما أصحر ٢ تنفس [الصعداء ٣] وقال: يا كميل ان هذه القلوب أوعية فخيرها ٤ أوعاها ٥، احفظ عنى ما أقول: الناس ثلاثة، عالم ربانى ٦، ومتعلم على سبيل نجاة، وهمج ٧ رعاع ٨، أتباع كل ناعق ٩، يميلون مع كل ريح، لم يستضيئوا بنور العلم، ولم يلجئوا إلي ركن وثيق ١٠. يا كميل العلم خير من المال، العلم يحرسك ١١ وأنت تحرس المال، والعلم

١ - الجبان والجبانة بالتحديد = الصحراء، وتسمى بهما المقابر أيضا. ٢ - أصحر = أي خرج إلى الصحراء. ٣ - تنفس الصعداء أي تنفس تنفسا ممدودا طويلا. ٤ - أوعاها: خيرها " ٥ - أي أحفظها للعلم وأجمعها. ٦ - منسوب إلى الرب بزيادة الالف والنون على خلاف القياس كالرقبانى فقال الجوهري: " الربانى المتأله العارف بالله تعالى " وكذا قال الفيروز ابادى وقال في الكشف: " الربانى هو شديد التمسك بدين الله وطاعته " وقال في مجمع البيان: " هو الذى يرب أمر الناس بتدبيره وإصلاحه إياه " ٧ - الهمج بالتحريك جمع همجة وهى ذباب صغير كالبعوض يسقط على وجوه الغنم والحمر وأعينهما، كذلك ذكره الجوهري. ٨ - الرعاع الاحداث الطغام من العوام والسفلة وأمثالها. ٩ - النعيق صوت الراعى بغمه ويقال لصوت الغراب أيضا، والمراد أنهم لعدم ثباتهم على عقيدة من العقائد وتزلزلهم في أمر الدين يتبعون كل داع ويعتقدون بكل مدع ويخطون خبط العشواء من غير تمييز بين محق ومبطل، ولعل في جمع هذا القسم وافراد القسمين الاولين ايماء إلى قنيتها وكثرتها كما ذكره الشيخ البيهاني (ره). ١٠ - الركن الوثيق هو العقائد الحقبة البرهانية اليقينية التى يعتمد عليها في دفع الشبهات ورفع مشقة الطاعات. ١١ - أي من مخاوف الدنيا والاخرة والفتن والشكوك والوساوس الشيطانية.

[١٥٠]

يزكو على الانفاق ١، والمال تنقصه ٢ النفقة، يا كميل محبة ٣ العلم ٤ دين يدان به، تكسبه الطاعة ٥ في الحياة، وحميل الاحدثة بعد الموت، ومنفعة المال تزول ٦ بزواله،

١ - أي ينمو ويزيد به، اما لان كثرة المدارس توجب وفور الممارسة وقوة الفكر، أو لان الله تعالى يفيض من خزائن علمه على من لا يبخل به. وقوله " على الانفاق " قال الشيخ البيهاني - رحمه الله -: كلمة " على " يجوز أن يكون بمعنى مع كما قالوا في قوله تعالى: وان ربك ل ذو مغفرة للناس على ظلمهم، وأن تكون للسببية والتعليل كما قالوه في قوله: ولتكبروا الله على ما هداكم. ٢ - في التحف: " تقنيه " ٣ - في النهج: " معرفة " ٤ - في التحف: " العالم "، وقوله: " دين يدان به " الدين الطاعة والجزاء أي طاعة هي جزاء نعم الله وشكر لها، أو يدان ويجزى صاحبه به، أو محبة العالم وهو الامام دين وملة يعبد الله بسببه، ولا تقبل الطاعات الا به. وفى أمالى ابن الشيخ مكانها " صحة العالم دين يدان الله به أي عبادة يعبد الله بها " وفى نهج البلاغة " معرفة العلم دين يدان به " وقال ابن أبي الحديد في شرح النهج ما نصه: " فان قلت: ما معنى قوله (ع): معرفة العلم دين يدان به وهل هذا الا بمنزلة قولك: معرفة المعرفة أو علم العلم، وهذا كلام مضطرب ؟ - قلت: تقديره: معرفة فضل العلم أو

شرف العلم أو وجوب العلم دين يدان به أي المعرفة بذلك من أمر الدين أي ركن من أركان الدين واجب مفروض ". ٥ - في النهج، " به يكسب الانسان الطاعة " قوله: " تكسبه الطاعة " قال الشيخ البهائي (ره): " بضم حرف المضارعة من أكسب، والمراد أنه يكسب الانسان طاعة الله أو يكسبه طاعة العباد له ". أقول: لا حاجة إلى نقله إلى باب الافعال بل المجرد أيضا ورد بهذا المعنى بل هو أفصح قال الجوهري: " الكسب الجمع وكسبت أهلى خيرا، وكسبت الرجل مالا فكسبه، وهذا مما جاء فعلته ففعل انتهى " وفى المصباح المنير: " كسب (كضرب الأثم واكتسبه تحمله، ويتعدى بنفسه إلى مفعول ثان فيقال: كسبت زيدا مالا وعلمنا أي أنلته قال ثعلب: وكلهم يقول: كسبك فلان خيرا الا ابن الاعرابي فإنه يقول: أكسبك، بالالف " وفى القاموس: " وكسب فلانا مالا كأكسبه اياه فكسبه هو " وقال الزبيدي في شرحه: " وكسب " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٥١]

والعلم حاكم والمال محكوم عليه. يا كميل مات خزان المال ١ وهم أحياء، والعلماء باقون ٢ ما بقى الدهر، أعيانهم مفقودة وأمثالهم ٣ في القلوب موجودة، ها ان ههنا لعلماء [جما ٤] وأوما ٥ إلى صدره

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " فلانا خيرا ومالا كأكسبه اياه والاول أعلى " ونظائر ما نقلناه عن اللغويين هنا موجودة في سائر كتب اللغة فان شئت فراجع، والضمير في " يكسبه " راجع إلى صاحب العلم، وفى نهج البلاغة: " يكسب الانسان الطاعة ". ٦ - في النهج: " وصنع المال يزول "

١ - في النهج، " هلك خزان الاموال ". ٢ - أي بذكرهم الجميل وبما حصل لهم من السعادات واللذات في عالم البرزخ والنشأة الآخرة، وبما يترتب على آثارهم وعلومهم وينتفع الناس ببركاتهم الباقية مدى الاعصار. وقال ابن أبى الحديد في شرح العبارة: " ثم قال عليه السلام: " هلك خزان المال وهم أحياء وذلك لان المال المخزون لا فرق بينه وبين الصخرة المدفونة تحت الأرض، فخازنه هالك لا محالة لانه لم يلتذ بانفاقه ولم يصرفه في الوجوه التى ندب الله إليها، وهذا هو الهلاك المعنوي وهو أعظم من الهلاك الحسى. ثم قال: والعلماء باقون ما بقى الدهر، هذا الكلام له ظاهر وباطن، فظاهره قوله: أعيانهم مفقودة وأمثالهم في القلوب موجودة أي آثارهم وما دونه من العلوم فكانهم موجودون، وباطنه أنهم موجودون حقيقة لا مجازا على قول من قال ببقاء الانفس ". ٣ - قال ابن أبى الحديد في شرح العبارة: " وأمثالهم في القلوب، كناية ولغزو معناه ذواتهم في حظيرة القدس، والمشاركة بينها وبين القلوب ظاهرة لان الامر العام الذى يشملهما هو الشرف فكما أن تلك أشرف عالمها كذا القلب أشرف عالمه، فاستعير لفظ أحدهما وعبر به عن الآخر " وقال المجلسي (ره): " قال الشيخ البهائي (ره): الامثال جمع مثل بالتحريك وهو في الاصل بمعنى النطير استعمل في القول السائر الممثل مضربه بمورده ثم في الكلام الذى له شأن وغرابة، وهذا هو المراد ههنا أي أن حكمهم ومواعظهم محفوظة عند أهلها يعملون بها (انتهى) ويحتمل ان يكون المراد بأمثالهم وأشباههم " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٥٢]

بيده، لم اصب ١ له حملة ٢ بلى اصيب لقنا ٣ غير مأمون [عليه ٤] يستعمل ٥ آلة الدين في الدنيا ٦ يستظهر ٧ بحجج الله على أوليائه وينعم الله على معاصيه، أو منقادا لحملة الحق لا بصيرة له في أحنائه ٨ يقدح الشك في قلبه بأول ٩ عارض من شبهة [ألا ١٠]

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " وصورهم فان المحيين لهم المهتدين بهم المقتدين لآثارهم يذكرونهم دائما وصورهم متمثلة في. قلوبهم، على أن يكون جمع مثل بالتحريك أو جمع مثل بالكسر فإنه أيضا يجمع على أمثال ". ٤ - " جما " أي كثيرا، وسقط من الاصل وموجود في سائر المآخذ. ٥ - في النهج والتحف: " أشار "

١ - في النهج: " لو أصبت " ٢ - حملة بالفتحات جمع حامل أي من يكون أهلا له، وفي التحف بدلها " خزنة " وهو جمع خازن. ٣ - اللحن بفتح اللام وكسر القاف الفهم من اللقانة وهي حسن الفهم. ٤ - زيدت من النهج وغيره. ٥ - في النهج والتحف: " مستعملا ". ٦ - في النهج: " للدنيا " وفي التحف " في طلب الدنيا " أي يجعل العلم الذي هو آلة ووصلة إلى الفوز بالسعادات الابدية آلة ووسيلة إلى تحصيل الحطوط الفانية الدنيوية. ٧ - في الاصل: " يستظهر بحجج الله على أوليائه ويغضه على كتابه " وفي التحف: " يستظهر بحجج الله على أوليائه وبنعمة الله على معاصيه " وفي النهج: " مستظهدا بنعم الله على عباده وبحججه على أوليائه ". ٨ - " أحنائه " بفتح الهمزة وبعدها حاء مهملة ثم نون أي جوانبه أي ليس له غور وتعمق فيه وفي الاصل " احيائه " بكسر الهمزة والياء المثناة من تحت أي في ترويجه وتقوينه فان الكلمة مصدر من باب الافعال من الحياة. ٩ - في النهج والتحف: " ينقدح " يعني أنه تشتعل نار الشك في قلبه بسبب أول شبهة عرضت له فكيف إذا توالى وتواترت. ١٠ - في التحف: " اللهم ".

[١٥٣]

لا ذا ولا ذاك، أو منهوما ١ باللذة سلس القياد للشهوة، أو مغرما ٢ بالجمع والادخار لبيسا من رعاة الدين [في شئ ٣ ولا من ذوي البصائر واليقين ٤] أقرب شئ شيها بهما الانعام السائمة، كذلك يموت العلم بموت حامله ٥. اللهم بلى لا تخلو ٦ الارض من قائم لله بحجة ٧ اما ظاهرا مشهورا واما ٨ خائفا مغمورا، لئلا تبطل حجج الله وبيناته ٩ وكم ذا ؟ ! وابن اولئك ؟ ! اولئك والله الاقلون عددا والاعظمون عند الله قدرا، بهم يحفظ الله حججه وبيناته حتى يودعوها نظراءهم ١٠ ويزرعوها في قلوب أشباههم، هجم بهم العلم على حقيقة الامر ١١ فباشروا روح اليقين فاستلنا ما استوعره ١٢ المترفون، وأنسوا ١٣ بما استوحش منه الجاهلون،

١ - أي حريصا عليها منهمكا فيها، والمنهوم في الاصل هو الذي لا يشبع من الطعام. ٢ - ما بين المعقوفتين غير موجود في الاصل، و " المغرم " من قولهم: فلان مغرم بكذا أي لازم له مولع به. ٣ - هاتان الكلمتان في النهج فقط. ٤ - ما بين المعقوفتين في التحف فقط. ٥ - في الاصل: " لموت حامله " وفي التحف: " يموت حملته ". ٦ - في الاصل: " بلى، اللهم لا تخلى " (من باب الافعال). ٧ - في الاصل: " من قائم بحجة الله ". ٨ - في التحف: " أو ". ٩ - في التحف باضافة " ورواة كتابه ". ١٠ - في الاصل: " حتى يودعها مودعها ثم في نظراءهم " وفي التحف: " حتى يودعها نظراءهم ". ١١ - في النهج: " على حقيقة البصيرة " وفي التحف: " على حقائق الايمان ". ١٢ - في الاصل: " استوعر " (من دون ذكر ضمير المفعول) وفي التحف: " استوعر منه " والوعر من الارض ضد السهل، والمترف والمنعم أي استسهلوا ما استصعبه المتنعمون من رفض الشهوات وقطع العلاقات. ١٣ - في التحف: " واستأنسوا ".

[١٥٤]

صحبوا الدنيا بأبدان أرواحها ١ معلقة بالمحل الاعلى، اولئك ٢ خلفاء الله في أرضه ٣ والدعاة إلى دينه أه أه ٤ شوقا إلى رؤيتهم، استغفر الله لى ولك ٥ انصرف ٦ إذا شئت ٧.

١ - في الاصل: " بأرواح أبدانها " أي وإن كانوا بأبدانهم مصاحبين لهذا الخلق ولكن بأرواحهم مباينون عنهم بل أرواحهم معلقة بقربه ووصاله تعالى مصاحبة لمقربى جنابه من الانبياء والملائكة ". ٢ - في التحف: " يا كميل اولئك ". ٣ - في التحف: " اولئك امناء الله في خلقه، وخلقاه في أرضه، وسرجه في بلاده ". ٤ - في الاصل بدل " أه أه ": " ها " وفي التحف: " وا ". ٥ - هذه الفقرة غير موجودة في النهج. ٦ - في النهج: " انصرف يا كميل ". ٧ - قال ابن أبي الحديد: " هذه الكلمة من محاسن الاداب ومن لطائف الكلم لانه - عليه السلام - لم يقتصر على أن قال: انصرف، كيلا يكون أمرا وحكما بالانصراف لا محالة، فيكون فيه نوع علو عليه فأتبع ذلك بقوله: إذا شئت " ليخرجه من ذل الحكم وقهر - الامر إلى عزة المشيئة والاختيار. قال الشيخ الحر (ره) في كتاب اثبات الهداة (ج ١، ص ٢٧٤): " وروى الثقة الجليل ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي في كتاب الغارات قال: حدثني أبو زكريا يحيى بن صالح الحريري قال:

حدثني الثقة عن كميل بن زياد وذكر حديثا طويلا عن أمير المؤمنين عليه السلام يقول فيه: بلى اللهم لا تخلى الأرض من قائم بحجة الله أما ظاهر [مشهور] وإما خائف مغمور لئلا تبطل حججه وبياناته وكم ؟ أو أين ؟ ! أولئك الأقلون [عددا] والأعظمون قدرا بهم يحفظ الله حججه ". أقول: ما ذكرناه من معاني الكلمات قد أخذنا أكثرها مما ذكره المجلسي (ره) في بيان له لهذا الكلام بعد نقله عن الخصال والتحف والامالي والنهج في المجلد الاول من البحار في باب أصناف الناس في العلم وفضل حب العلماء (ص ٦٥، س ١٥) بهذه العبارة: " كتاب الغارات للثقفى بأسناده مثله " وقال في آخره: " وانما بنا هذا الخبر قليلا من التبيين لكثرة جدواه للطالبيين، ويتبغى أن ينظروا فيه كل يوم بنظر اليقين، وسنوضح بعض " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٥٥]

حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال: وحدثني أبو زكريا الحريري عن أصحابه قال: خطبة لامير المؤمنين على - عليه السلام: الحمد لله نحمده ونستعينه، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل - له ومن يضل الله فلا هادي له، وأشهد أن لا اله الا الله وحده

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " فوائده في كتاب الامامة ان شاء الله تعالى ". وقال بعد نقله هناك أي في المجلد السابع في باب الاضطرار إلى الحجة بعد نقله عن اكمال الدين بأسانيد متعددة (ص ١١، س ٧): " قد مر هذا الخبر بشرحه بأسانيد في باب فضل العلم " وأشار إلى وجوده في بعض الكتب الاخر كالمحاسن والسرائر مع بيان لبعض الفقرات ضمن نقله فمن أراد البسط فعليه أن يراجعه، وهذا الكلام مذكور في شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد في المجلد الرابع (ص ٣١٠ - ٣١١). أقول: نقله المفيد (ره) أيضا في أماليه في المجلس التاسع والعشرين بأسناده عن كميل بن زياد النخعي (انظر ص ١٤٦ من طبعة النجف) " والصدوق (ره) عقد بابا في كتاب كمال الدين تحت عنوان " ما أخبر به أمير المؤمنين على بن أبي طالب عليه السلام من وقوع الغيبة بالقائم الثاني عشر من الأئمة عليهم السلام " وأورد روايات كثيرة متحدة سنداً وامتناً لحديث المتن، وقال في مورد ما نصه: " وحدثنا الشيخ أبو سعيد محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن أحمد بن علي بن الصلت القمي - رضى الله عنه - قال: حدثنا محمد بن العباس الهروي قال: حدثنا أبو عبد الله محمد بن اسحاق بن سعيد السعدي قال: حدثنا أبو حاتم محمد بن ادريس الحنظلي الرازي قال: حدثنا اسماعيل بن موسى الفزاري عن عاصم بن حميد عن أبي حمزة الثمالي عن عبد الرحمن بن جندب عن كميل بن زياد النخعي واللفظ لفضيل بن خديج عن كميل بن زياد قال: أخذ أمير المؤمنين عليه السلام بيدي فأخرجني (الحديث إلى قوله: وأستغفر الله لي ولكم ثم قال: وفي رواية عبد الرحمن بن جندب: انصرف إذا شئت) " انظر كمال الدين طبعة مكتبة الصدوق بطهران، ص ٢٨٨ - ٢٩٤.

[١٥٦]

لا شريك له، وأن محمدا عبده ورسوله، انتجبه بالولاية واختصه بالاكرام وبعثه بالرسالة، أحب خلقه إليه وأكرمهم عليه، فبلغ رسالات ربه ونصح لامته وقضى الذي عليه، اوصيكم بتقوى الله فان تقوى الله خير ما تواصت به العباد، وأقربه من رضوان الله، وخيره في عواقب الامور، فبتقوى الله امرتم، ولها خلقتم، فاحشوا الله خشية ليست بسمعة ولا تعذير ١ فانه لم يخلقكم عبثا وليس بتارككم سدى، قد أحصى أعمالكم وسمى آجالكم وكتب آثاركم فلا تغرنكم الدنيا فانها غرارة، مغرور من اغتر بها، والى فناء ما هي ٢ نسأل الله ربنا وربكم أن يرزقنا واياكم خشية السعداء ومنازل الشهداء ومرافقة الانبياء فانما نحن به وله ٣. حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال: وعن أبي زكريا قال: وله - عليه السلام - [أيضا]: الحمد لله نحمده ٤ تسبيحا ونمجده تمجيذا، نكبر عظمته لعز جلال وجهه ٥،

١ - في النهاية: " في حديث ابن عمر: إذا وضعت المائدة فليأكل الرجل مما عنده، ولا يرفع يده وإن شبع وليعذر، فإن ذلك يخجل جلسه، الاعتذار المبالغة في الأمر أي ليبالغ في الأكل مثل الحديث الآخر: إنه كان إذا أكل مع قوم كان آخرهم أكلا، وقيل: إنما هو: وليعذر من التعذير = التقصير أي ليقتصر في الأكل ليتوفر على الباقيين ولير أنه يبالغ، ومنه الحديث: جاءنا بطعام جشِب فكنا نعذر أي نقصر ونترك أننا مجتهدون". ٢ - في البحار: " والي فناه ما هي " وفي هامش العبارة بقلم المصحح: " العبارة لا تخلو عن تشويش " وأنت خير بأن عبارة المتن صحيحة وموافقة لما في كتاب نصر بن مزاحم كما سننقله في تعليقات آخر الكتاب إن شاء الله تعالى. ٣ - نقلها المجلسي (ره) في المجلد السابع عشر من البحار في باب خطب أمير المؤمنين عليه السلام (ص ١١٥، ٨). أقول: ونقلها أيضا نصر بن مزاحم في كتاب صفين باختلاف يسير في بعض الكلمات أحببت أن أذكرها في تعليقات آخر الكتاب لا شتما لها على فوائد. (انظر التعليقة رقم ٣٦). ٤ - في الاصل والبحار: " أحمد هـ - ٥ - في البحار: " لعز جلالة

[١٥٧]

ونهلله تهليلا موحدا مخلصا، ونشكره في مصانعه ١ الحسنى، أهل الحمد والثناء الأعلى، ونستغفره للحت ٢ من الخطايا، ونستغفبه من متح ٣ ذنوب ٤ البلايا، و نؤمن بالله يقينا في أمره، ونستهدى بالهدى العاصم المنقذ العازم بعزمات خير، قدر موجب، فصل عدل، قضاء نافذ نفوذ ٥ سابق بسعادة في كريم مكنون، ونعوذ بالله من مضيق مضايق السبل على أهلها بعد اتساع مناهج الحق لطمس آيات منير الهدى، تلبس ثيابه مضلات العمل، ونشهد غير ارتياب حال دون يقين مخلص بأن الله واحد موحد، وفي وعده، وثيق عقده، صادق قوله، لا شريك له في الأمر، ولاولى له من الذل، نكبره تكبيرا، لا اله الا هو العزيز الحكيم، ونشهد أن محمدا صلى الله عليه وآله وسلم بعث الله بوحيه ٦، ونبيه بعينه، ورسوله بنوره، أرسله ٧ مجيبا مذكرا مؤدبا متقيا مصابيح شهب ضياء مبصر، وماحيا ما حقا مزهقا رسوم أباطيل خوض الخائضين، بدار اشتباك ظلمة كفر دامس، فجلا غواشي الاظلام بلجى راكد بتفصيل آياته من بعد توصيل قوله، وفصل فيه القول للذاكرين بمحكمات منه بينات [و] ومشتبهات

١ - في الاصل: " مصانعة "؛ ٢ - في الاصل: " للحنث "؛ ٣ - في الاصل وفي الطبعتين القديمتين من البحار " ملح " (باللام) وفي الطبعة الحديثه منه " متح "؛ ٤ - الذنوب يفتح الذاك المعجمة قال في النهاية " وفي حديث بول الاعرابي في المسجد: فأمر بذنوب من ماء فارق عليه، الذنوب الدلو العظيمة، وقيل لا تسمى ذنوبا الا إذا كان فيها ماء، وقد تكرر في الحديث "؛ وأيضا في النهاية: " في حديث جرير: لا يقام ماتحها، الماتح المستقى من البئر بالدلو من أعلى البئر، أراد أن ماءها جار على وجه الارض فليس يقام بها ماتح لان الماتح يحتاج إلى اقامته على الابار ليستقى، والماتح بالياء الذي يكون في أسفل البئر يملا الدلو، تقول: متح الدلو يمتحها متحا إذا جذبها مستقيا لها، وماحها يميحها إذا ملاحها "؛ ٥ - في الاصل: " نفور " (بالراء المهملة) وفي البحار: " نفوز " (بالزاي المعجمة). ٦ - في البحار: " لوحه "؛ ٧ - هذه الكلمة في الاصل فقط.

[١٥٨]

يتبعها الزائغ قلبه ابتغاء التأويل تعرضا للفتن، والفتن محيطة بأهلها، والحق نهج مستنير، من يطع. الرسول يطع الله، ومن يطع الله يستحق الشكر من الله بحسن الجزاء، ومن يعص الله ورسوله يعاين عسر الحساب لدى اللقاء، قضاء ١ بالعدل عند القصاص بالحق يوم افضاء الخلق ٢ إلى الخالق: أما بعد فمنصت ٣ سامع لواعظ نفعه انصاته، وصامت ذولب شغل قلبه بالفكر في أمر الله حتى أبصر، فعرف فضل طاعته على معصية، وشرف نهج ٤ ثوابه على احتلال ٥ من عقابه ومجير النائل ٦ رضاه عند المستوجبين غضبه عند تزايل الحساب وشتى بين الخصلتين وبعيد تقارب ما بينهما، اوصيكم

بتقوى الله بادئ الارواح وفالق الاصبح ٧. عن أبي سلام الكندي - ٨
قال:

١ - كذا في الطبعة الحديثة من البحار وهو الصحيح، أما في الطبعين القديمين فهي " ضياء " ووضع عليها كلمة " كذا " حتى تكون دليلا على عدم اهداء المصحح إلى معناها. ٢ - في الاصل: " اقضاء الحق ". ٣ - في البحار: " قمضت " وما في المتن فهو اسم فاعل من " أنصت " بمعنى سكت واستمع. ٤ - في الاصل: " نهيج ". ٥ - في الاصل والبحار " وعلى اختلال " (بالغاء المعجمة). ٦ - كذا في الاصل والبحار ولم أتتحقق معناه. لا يخفى أن غالب عبارات هذه الخطبة وألفاظها مشوشة غير واضحة المباني والمعاني فلا جل ذلك نقلناها كما هي وصفنا عن الخوض في بيانها. ٧ - نقله المجلسي (ره) في المجلد السابع عشر من البحار في باب خطب أمير المؤمنين عليه السلام (ص ١١٥، س ١٤). ٨ - لم نجد رجلا بهذا العنوان في مظانه ومن المظنون أن يكون المراد به أبا سلام الاسود بن هلال ففى تنقيح المقال: " أبو سلام هو كنية الاسود بن هلال المحاربي المجهول " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[١٥٩]

كان على - عليه السلام - يعلمنا الصلاة على النبي - صلى الله عليه وآله - يقول: قولوا ١: اللهم داحى المدحوات وبارئ ٢ المسموكات وجابل ٣ القلوب على فطرتها شقيها ٤ وسعيدها اجعل شرائف صلواتك ونوامى بركاتك ورأفة تحننك ٥ على محمد عبدك ورسولك ونيك الخاتم لما سبق والفتاح لما انغلق ٦ والمعلن الحق بالحق [والدافع جيشات الا باطيل، والدامغ صولات الاضاليل ٧] كما حمل فاضطلع [قائما ٨] بأمرك لطاعتك، مستوفزا في مرضاتك غير نكل عن قدم ٩ ولا واه في عزم ١٠ واعيا لوجحك،

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " المزبور في محله " وفى باب الاسماء منه: " الاسود بن هلال المحاربي أبو سلام الكوفى ليس له ذكر في كتبنا، وقال ابن حجر في تقريب التقريب: " انه مخضرم ثقة جليل مات سنة أربع وثمانين ". أقول: وعليه فاما أن يكون " الكندي " الواقع في السند مصحف: " الكوفى " أو الكلمة في محلها والاطلاق بهذه النسبة لكون كندة محلة من محلات الكوفة.

١ - قال السيد الرضى - رضى الله عنه - في نهج البلاغة في باب المختار من الخطب ما نصه: " ومن خطبة له عليه السلام علم فيها الناس الصلوة على النبي صلى الله عليه وآله، اللهم داحى المدحوات (فذكر الخطبة إلى آخرها باختلاف يسير) " انظر شرح النهج لابن أبي الحديد، (ج ٢ ص ٥٠ - ٥١). ٢ - في النهج: " داعم ". ٣ - في الاصل: " جابر ". ٤ - في الاصل: " سقيمها ". ٥ - في نسخة على ما في البحار: " ورأفة تحننك " وفى غيرها: " وروية تحينك ". ٦ - في الاصل: " اغلق ". ٧ - كذا في النهج لكن بدل الفقرتين في الاصل: " والدامغ خبيثات الاباطيل ". ٨ - كذا في النهج. ٩ - في البحار مكان " نكل ": " ناكل " ففى نهاية ابن الاثير: " وفى حديث على: غير نكل في قدم أي بغير جبن واحكام في الاقدام ". " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[١٦٠]

حافظا لعهدك، ماضيا على نفاذ أمرك، حتى أورى قيس القابيس وأضاء الطريق للخابط، وهديت به القلوب بعد خوضات الفتن والآثام، وأنار ١ موضحات الاعلام ونيرات الاحكام، فهو أمينك المأمون وخازن علمك المخزون، وشهيدك يوم الدين ٢، وبعيئك بالحق، ورسولك إلى الخلق، اللهم فاجزه ٣ مضاعفات الخير من فضلك، اللهم أعل على بناء البانين بناءه، وأكرم مثواه لديك ومنزلته ٤ وأنمم له نوره، واجزه

من ابتعائك له مقبول الشهادة مرضى المقالة، ذا منطق عدل وحظ ه فصل ٦ وحجة وبرهان عظيم أمين رب العالمين ٧.

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " ١٠ - في النهاية: " فيه: المؤمن واه راقع أي مذنب تائب، شبهه بمن يهوى ثوبه فيرقعه وقد وهى الثوب يهوى وهيا إذا بلى وتخرق، والمراد بالواهى ذو الوهى. ويروى: المؤمن موه راقع كأنه يوهى دينه بمعصيته ويرقعه بتوبته ومنه الحديث أنه مر بعيد الله بن عمرو وهو يصلح خصاله قد وهى أي خرب أو كاد، ومنه حديث على: ولا واهيا في عزم، ويروى. ولا وهى في عزم أي ضعيف أو ضعف ". وفيه أيضا: " في حديث على: غير نكل في قدم ولاواه في عزم أي في تقدم ويقال: رجل قدم إذا كان شجاعا، وقد يكون القدم بمعنى التقدم ".

١ - في النهج، " أقام " ٢ - في الاصل: " يوم القيامة " ٣ - في النهج بدل الفقرة: " اللهم أفسح له مفسحا في ظلك واجزه " ٤ - في النهج: " وأكرم لديك منزلته " ٥ - في النهج: " وخطبة " ٦ - في النهج بعد قوله " وخطبة فصل " بدل الفقرتين الأخيرتين: " اللهم اجمع بيننا و بينه في برد العيش وقرار النعمة، ومنى الشهوات، وأهواء اللذات، ورخاء الدعة، ومنتهى - الطمأنينة، وتحف الكرامة " ٧ - قال المجلسي (ره) بعد نقله الخطبة من نهج البلاغة في الجزء الثاني من المجلد التاسع عشر من البحار في باب الصلوات الكبيرة (ص ٨٦، س ٤): " كتاب " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٦١]

ويحذف الاسناد عن ابراهيم بن محمد من ولد على - عليه السلام -
قال: كان على - عليه السلام - إذا نعت النبي - صلى الله عليه وآله
- قال ٢: لم يك بالطويل ٣

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " الغارات لابراهيم الثقفي) - رفعه عن أبي سلام الكندي قال: كان على - عليه السلام يعلمنا (الحديث) مع الاشارة إلى موارد اختلافهما، والخطبة مذكورة في نهج البلاغة في باب الخطب (انظر شرح النهج لابن أبي الحديد، ج ٢، ص ٥٠ - ٥١). تكملة - قال السيد (ره) في نهج البلاغة في باب الخطب بعد ما نقل الخطبة التي أشرنا إليها بفاصلة كثيرة ضمن خطبة (ج ٢ شرح النهج لابن أبي الحديد، ص ٢١٩) " منها في ذكر النبي - صلى الله عليه وآله -: حتى أوزى قبسا لقباس وأنار علما لقباس فهو أمينك المأمون وشهيدك يوم الدين، وبعينك نعمة ورسولك بالحق رحمة، اللهم أقسم له مقسما من عدلك واجزه مضعفات الخير من فظلك. اللهم وأعل بناء البانين بناءه وأكرم لديك نزله، وشرف عندك منزلته، وآته الوسيلة وأعطه السناء والفضيلة، واحشرننا في زمرة غير خزايا ولا نادمين ولا ناكبين ولا ناكثين ولا ضالين ولا مضلين ولا مفتونين. قال الرضى - رحمه الله تعالى -: وقد مضى هذا الكلام فيما تقدم الا أننا كررناه ههنا لما في الروايتين من الاختلاف "

١ - في تقريب التهذيب: " ابراهيم بن محمد بن على بن أبي طالب الهاشمي أبوه ابن الحنفية صدوق من الخامسة / ت عس ق " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عن أبيه وعن جده مرسلًا فيما قال أبو زرعة، وعن أنس، روى عنه ياسين العجلي وعمر مولى غفرة و محمد بن اسحاق. قلت: قال العجلي: ثقة وذكره ابن حبان في الثقات " وفي الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي نقلا عن أبيه أبي حاتم مثله (انظر ج ٢، ص ١٢٤) وقال الشيخ الطوسي في رجاله: " ابراهيم بن محمد بن على بن أبي طالب عليه السلام ابن الحنفية الممدني من أصحاب السجاد عليه السلام " ٢ - في طبقات ابن سعد: " يقول " ٣ - فليعلم أن الاوصاف والبعوت المذكورة للنبي صلى الله عليه وآله قد رويت في غالب الكتب المصنفة في ترجمته - صلى الله عليه وآله - مع تفسير لغاتها وبيان مشكلاتها وتوضيح معضلاتها، فمن ثم نكتفي هنا ببسيير من كثير مما ذكره العلماء فمن أراد التفصيل فليراجع الكتب المبسوطة الموضوعة لذلك.

[١٦٢]

الممغط ١ ولا بالقصير المتردد ٢، وكان ربعة ٣ من القوم، ولم يك بالجعد القطط ٤

١ - في النهاية: في مغط: " في صفته عليه السلام - لم يك بالطويل الممغط، هو بتشديد الميم الثانية المتناهي في الطول، وأمغط النهار إذا امتد، ومغطت الحبل وغيره إذا مددته، وأصله منمغط، والنون للمطاوعة فقلبت ميما وإدغمت في الميم، ويقال بالعين المهملة بمعناه ". وفي لسان العرب وتاج العروس نحو ما نقل عن النهاية. وفي مجمع البحرين: " في حديث وصفه صلى الله عليه وآله: لم يكن بالطويل الممغط ولا بالقصير المتردد، قوله: الممغط يعنى الذى مد مدا من طوله، والممغط المد يقال: مغطه فامتغط، والقصير المتردد الذى انضم بعضه إلى بعض ". ٢ - في النهاية: " في صفته عليه السلام: ليس بالطويل البائن والقصير المتردد، أي المتناهي في القصر كأنه تردد بعض خلقه على بعض وتداخلت أجزاءه " فهو في المعنى نظير رواية مناقب ابن شهر آشوب: " لم يكن بالطويل البائن ولا القصير الشائن ". ٣ - في النهاية: " وفي صفته عليه السلام: أطول من المربع، هو بين الطويل و القصير يقال: رجل ربعة ومربع " وفي مجمع البحرين: " المربع المتوسط وهو ما بين الطويل والقصير، ومنه الحديث: تزوج من النساء المربعة، ومنه في وصفه صلى الله عليه وآله: أطول من المربع " وفي القاموس: " الربيع الرجل بين الطول والقصر كالمربع والربعة ويحرك " وقال الزبيدي في شرحه: " وفي الحديث: كان النبي (ص) أطول من المربع وأقصر من المشذب، وفي حديث أم معبد (رض): كان النبي (ص) ربعة لا بأس من طول، ولا تقتحمه عين من قصر، أي لم يكن في حد الربعة غير متجاوز له، فجعل ذلك القدر من تجاوز - حد الربعة عدم بأس من بعض الطول وفي تكبير طول دليل على معنى البعضية ". ٤ - في النهاية في قطط: " في حديث الملاعة: ان جاءت به جعدا قططا فهو لفلان، القطط الشديدة الجعودة وقيل: الحسن الجعودة والاول أكثر وقد تكرر في الحديث " وفي " جعد ": " في حديث الملاعة: ان جاءت به جعدا، الجعد في صفات الرجال يكون مدحا وذما، فالمدح أن يكون معناه شديد الاسر والخلق، أو يكون جعد الشعر وهو ضد السيط لان السيوطة أكثرها في شعور العجم، وأما الذم فهو القصير المتردد الخلق " وفي " سيط " بعد نقل حديث الملاعة وذكر معناه: " ومنه الحديث في صفة شعره - صلى الله عليه [وآله] وسلم: ليس بالسيط ولا الجعد القطط، السيط من الشعر المنبسط المسترسل، والقطط الشديدة الجعودة أي كان شعره وسطا بينهما ".

[١٦٣]

ولا السيط ١ كان جعدا رجلا ٢، ولم يك بالمطهم ولا المكلم ٣، وكان في * (هامش) ١ - * في مجمع البحرين: في: " سيط ": " شعر سيط أي مسترسل غير جعد وقد سيط شعره بالكسر فهو سيط بالكسر أيضا وربما قيل: سيط، بالفتح، وفي حديث وصفه عليه الصلوة والسلام: شعره ليس بالسيط ولا بالجعد القطط، القطط الشديدة الجعودة أي كان شعره بينهما ". ٢ - في النهاية " وفي صفته - عليه الصلوة والسلام: كان شعره رجلا، أي لم يكن شديد الجعودة ولا شديد السيوطة بل بينهما ". وفي مجمع البحرين لكن في " رجل ": " ورجل " الشعر رجلا من باب تعب فهو رجل بالكسر والسكون تخفيف، وشعر رجل إذا لم يكن شديد الجعودة ولا سيطا ". ونقل المجلسي (ره) في سادس البحار عن معاني الاخبار للصدوق (ره) " أنه (ره) سأل أبا أحمد الحسن بن عبد الله بن سعيد العسكري عن تفسير قوله: رجل الشعر فقال: معناه في شعره تكسرو تعقف، ويقال: شعر رجل إذا كان كذلك فإذا كان الشعر لا تكسر فيه قيل: شعر سيط ورسيل " (انظر ص ١٣٤، س ١١). ٣ - في مجمع البحرين في " طهم ": " وفي وصفه - عليه الصلوة والسلام - : لم يكن بالمطهم ولا بالمكلم أي لم يكن بالمدور الوجه ولا بالمجتمع لحم الوجه ولكنه مستوى الوجه، وفي النهاية: المطهم المنتفخ الوجه، وقيل: الفاحش السمن، وقيل. النحيف الجسم وهو من الاضداد " وفي النهاية في " كلثم ": " في صفته عليه الصلوة والسلام: لم يكن بالمكلم هو من الوجوه القصير الحنك، الدانى الجبهة المستدير مع خفة اللحم أراد أنه أسيل الوجه ولم يكن مستديرا " وفي هامش الطبعة الحديثة من النهاية: " في الهروي: " قال أحمد بن يحيى: اختلف الناس في تفسير هذا الحرف: فقالت طائفة: هو الذى كل عضو منه حسن على حدته، وقالت طائفة: المطهم الفاحش السمن، وقيل: هو المنتفخ الوجه ومنه قول

الشاعر: ووجه فيه تطهيم، أي انتفاخ وجهامة، وقالت طائفة: هو النحيف الجسم قال أبو سعيد: الطهمة والتخمة في اللون تجاوز السمرة إلى السواد، ووجه مطهم إذا كان كذلك ". أقول: المراد بالهروي صاحب غريب الحديث المشهور المعروف وقد طبع كتابه فمن أراد مراجعته فليراجع الكتاب.

[١٦٤]

وجهه ١ تدوير، أبيض مشرب ٢ [حمرة]، أدعج العينين ٣، أهدب الأشفار ٤،

١ - في الاصل والبخار: " الوجه " والتصحيح من طبقات ابن سعد وتاريخ ابن عساکر والخصائص الكبرى للسيوطي وقوله (ع): " كان في وجهه تدوير " معنى قوله (ع): " ولم يك بالمطهم ولا المكثم " وهذا واضح لاسترة فيه، ومع ذلك يزيد وضوح قول الاصمعي في تفسير ألقاظ الحديث وذلك أن المجلسي (ره) قد نقل عن - المنتقى للكازروني في سادس البخار في باب أوصافه في خلقته (ص ١٤٢، س ٢٤) حديثا وقال بعد تمامه ما نصه: " ثم قال: وقد فسر الاصمعي هذا الحديث فقال: الممغط الذاهب طولاً ويروي هذا بالغين والعين، والمتردد الداخل بعضه في بعض فصار، والمطهم البادن الكثير اللحم، والمكثم المدور الوجه كذا ذكره الاصمعي وقال غيره: المكثم من الوجه القصير الحنك الداني الجبهة المستدير الوجه ولا يكون الا مع كثرة اللحم. وقال أبو عبيد: كان أسبلا ولم يكن مستدير الوجه وهذا الاختلاف يكون إذا لم يكن بعده قوله (ع): وكان في الوجه تدوير، والوجه أن يقال: لم يكن بالأسيل جدا ولا المدور مع افراط التدوير كان بين المدور والأسيل كأحسن ما يكون، إذ كل شئ من خلقه كان معتدلا والافراط غير مستحب في شئ ". ٢ - في تاريخ ابن عساکر وغيره أيضا: " مشربا حمرة "، وفي النهاية: " في صفته صلى الله عليه و [آله و] سلم: أبيض مشرب حمرة، الأشراب خلط لون بلون كأن أحد اللوتين سقى اللون الآخر، يقال: بياض مشرب حمرة بالتخفيف، وإذا شدد كان للتكثير والمبالغة " وفي مجمع البحرين: " في وصفه (ص): أبيض مشرب حمرة بالتخفيف وإذا شددت فالتكثير والمبالغة ". وقال الجوهري: " والأشراب لون قد اشرب من لون يقال: اشرب الابيض حمرة أي علاه ذلك، وفيه شربة من حمرة أي اشرب " وفي تاج العروس بعد ذكر مثله: " ورجل مشرب حمرة مخففا، وإذا شدد كان للتكثير والمبالغة ". ٣ - في الاصل والبخار: " العين " وفي النهاية: " في صفته (ص): في عينيه دعج، الدعج والدعجة السواد في العين وغيرها، يريد أن سواد عينيه كان شديدا السواد، وقيل: الدعج شدة سواد العين في شدة بياضها " وفي مجمع البحرين: " في حديث وصفه (ص): أدعج العينين مقرون الحاجبين، وفي حديث آخر: في عينيه دعج، الدعج والدعجة السواد في العين وغيرها، يريد أن سواد عينيه كان شديدا، وقيل: هو شدة سواد العين في شدة " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٦٥]

جليل المشاش ١ والكتد ٢، أجرد ذا مسرية ٣، شئن الكفين والقدمين ٤، إذا مشى تعلق

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " بياضها، وقال الجوهري: هو شدة سواد العين مع سعتها، وفي المصباح المنير: دعجت العين دعجا من باب تعب، والرجل أدعج والمرأة دعجا نحو أحمر وحمراء ". ٤ - في النهاية: " في صفته (ص): كان أهدب الأشفار، وفي رواية: هذب الأشفار أي طويل شعر الأجناف، ومنه حديث زياد: طويل العنق أهدب " وفي مجمع البحرين: " في الحديث: كان أهدب الأشفار أي طويل شعر الأجناف وهذب العين بضم هاء وسكون دال وبضمتين ما نبت من الشعر على أشفارها، والجمع أهداب ". "

١ - في النهاية: " في صفته - عليه السلام -: جليل المشاش أي عظيم رؤوس العظام كالمرفقين والكتفين والركبتين، قال الجوهري: هي رؤوس العظام اللينة التي يمكن مضغها ومنه الحديث: ملئ عمار إيمانا إلى مشاشه " وفي مجمع البحرين: "

في وصفه: عظيم مشاشة المنكبين، المشاشة بالضم واحد المشاش كغراب، وهي رؤوس العظام اللينة التي يمكن مضغها كالمرفقين والكفتين والركبتين، ومنه جليل المشاش أي عظيمها، ومنه حديث شارب الخمر إذا شرب بقى في مشاشه أربعين يوماً." ٢ - في النهاية: " في صفته عليه الصلوة والسلام: جليل المشاش والكتد، الكتد يفتح التاء وكسرهما مجتمع الكفتين وهو الكاهل، ومنه حديث حذيفة في صفة الدجال: مشرف الكتد، ومنه الحديث: كنا يوم الخندق ننقل التراب على أكتادنا، جمع الكتد." ٣ - في النهاية: " في صفته - صلى الله عليه [وآله] وسلم - أنه كان أنور المتجرد أي ما جرى عنه الثياب من جسده وكشف، يريد أنه كان مشرق الجسد، وفي صفته أيضاً: أنه أجرد ذو مسربة، الأجرد الذي ليس على بدنه شعر، ولم يكن كذلك، وإنما أراد به أن الشعر كان في أماكن من بدنه كالمسربة والساعدين والساقين فإن ضد الأجرد الأشعر وهو الذي على جميع بدنه شعر، ومنه الحديث: أهل الجنة جرد مرد " وقال في سرب: " وفي صفته - عليه السلام - أنه كان ذا مسربة، المسربة بضم الراء ما دق من شعر الصدر سائلاً إلى الجوف، وفي حديث آخر: كان دقيق المسربة ". وفي مجمع - البحرين: " في وصفه - عليه السلام - أنه أجرد ذو مسربة، الأجرد الذي لا شعر له على بدنه ولم يكن كذلك وإنما أراد به أن الشعر كان في أماكن من جسده كالمسربة والساعدين " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٦٦]

كأنما يمشى في صيب ١، وإذا التفت التفت معا ٢، بين كنفه خاتم النبوة ٣ وهو

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " والساقين، والأشعر ضد الأجرد " وقال في سرب: " في وصفه (ع): سريته سائلة من سرته إلى لبتة، السرية بالضم مارق من الشعر وسط الصدر إلى البطن إلى السرة كالمسربة بفتح الميم وضم الراء ". أقول: كأن في تعبير: " من سرته إلى لبتة " تقديمًا وتأخيراً أي سائلة من لبتة إلى سرته. ٤ - في النهاية: " في صفته - صلى الله عليه [وآله] وسلم -: شثن الكفين والقدمين أي أنهما إلى الغلظ والقصر، وقيل: هو الذي في أنامله غلظ بلا قصر، ويحمد ذلك في الرجال لأنه أشد لقبضهم ويذم في النساء ومنه حديث المغيرة: شثن الكف أي غليظته " وفي مجمع البحرين: " في وصفه (ص): شثن الكفين والقدمين بمفتوحة فساكنة أي أنهما يميلان (فساق الكلام نحو ما في النهاية وقال): وقد شثنت الأصابع من باب تعب إذا غلظت "

١ - في النهاية: " في صفته - عليه الصلوة والسلام -: إذا مشى تتقلع، أراد قوة مشيه كأنه يرفع رجليه من الأرض رفعا قويا لا كمن يمشى اختيالا ويقارب خطاه فإن ذلك من مشى النساء ويوصفن به " وقال في صيب: " في صفته (ص): إذا مشى كأنما ينحط في صيب، أي في موضع منحدر " وفي مجمع البحرين: " في وصفه (ع): كان إذا مشى يتقلع، المعنى كان يرفع رجليه من الأرض رفعا بيّنا بقوة لا يمشى مشى احتشام واختيال. وقوله (ع): كأنما يمشى في صيب كالمبين له فإن الانحدار والتكفؤ إلى قدام، والتقلع من الأرض يقارب بعضها بعضا " وقال في صيب: " والصيب بفتحين ما انحدر من الأرض، وفي وصفه (ص): إذا مشى يتكفؤ تكفؤا كأنما ينحط في صيب ". أقول: قد بسط الكلام في هذا الموضوع العلامة المجلسي (ره) في سادس البحار في باب أوصافه في خلقه (ص ١٣٦ - ١٣٧) وخاض في بيانه أكثر من ذلك وأبسط منه في أصول الكافي في شرح حديث يشتمل على وصف شمائل النبي - صلى الله عليه وآله (راجع مرآة العقول الطبعة القديمة ج ١ ص ٣٥٩). ٢ - في النهاية: " في صفته - عليه الصلوة والسلام - فإذا التفت التفت جميعا، أراد " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٦٧]

خاتم النبيين، أجود الناس كفا، وأجراً ٤ الناس صدرا، وأصدق الناس لهجة،

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " أنه لا يسارق النظر، وقيل: أراد لا يلوى عنقه يمنا ويسرة إذا نظر إلى الشئ وإنما يفعل ذلك الطائش الخفيف ولكن كان يقبل

جميعا ويدبر جميعا " وفى مجمع البحرين مثله. وقال المجلسي (ره) في سادس البحار في باب أوصافه في خلقته بعد نقله عن أبى هريرة ما نصه (ص ١٤٠، س ١٤) وبعد ذكره قول صاحب النهاية هذه العبارة (ص ١٤١، س ٤): " وقد سمعت بعض مشايخي يقول: انه كناية عن ضخامة جسمه ورفافة بدنه صلى الله عليه وآله أي كان لا يمكنه تحريك الرأس الا بتحريك البدن وهو من علامات الشجاعة كما هو المشاهد في المعروفين بها " لكنه (ره) ضعف هذا الكلام في شرحه لنظير الحديث من الكافي (انظر مرآة العقول ج ١، ص ٢٥٩) وهذه نص عبارته " قال بعض مشايخنا - رحمه الله - أي كان لشدة رفاة بدنه واندماج أعضائه إذا أراد أن يلتفت تحرك جميع بدنه وقوله عليه السلام: " من شدة استرساله " في هذا الخبر [يريد به خير الكافي فان فيه بعد قوله: " جميعا ": من شدة استرساله] إذ الاسترسال الاستيناس والطمأنينة إلى الانسان والثقة به فيما يحدثه ذكره الجزى فالمعنى أنه - صلى الله عليه وآله - لشدة استيناسه ورفقه ومدارته مع الناس كان لا يلتفت إليهم التفات المتكبرين بالعين والحاجب بل إذا أراد النظر إلى جلسيه والتكلم معه انحرف نحوه وأقبل إليه بجميع بدنه شفقة عليه ورفقا به " ٣ - قال السيوطي في الخصائص الكبرى في باب صفة خلقه صلى الله عليه وآله بعد نقل أحاديث ما نصه (ج ١، ص ١٨١): " وأخرج الترمذي والبيهقي من وجه آخر عن على عليه السلام أنه نعت رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: لم يكن بالطويل الممغط (الحديث إلى قوله عليه السلام: " بين كتفيه خاتم النبوة " ثم أورد بيانا بهذه العبارة: " الممغط الطويل البائن، والمتردد الذي تردد خلقه بعضه على بعض فهو مجتمع، والمطمطم المسترخى اللحم، والمكلم المدور الوجه، أي لم يكن شديد تدوير الوجه بل في وجهه تدوير قليل، والمشرب الذي في بياضه حمرة، والادعج الشديد سواد الحدقة، والاحدب الطويل الأشفار وهي شعر العين، والمشاش رؤوس العظام كالركبتين والمرقطين والمنكبين، وجليلها عظيمها، والكند بفتحتين مجتمع الكتفين، والاجرد الذي لا شعر " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٦٨]

وأوفى الناس ذمة، وألينهم عريكة ١، وأكرمهم عشرة ٢.

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " على بدنه، والمسربة خيط شعر بين الصدر والسرة، وشثن الكفين غليظ الاصابع ". وقال ممد خليل هراس في تعليقه على الحديث: " الصب ما انحدر من الارض، والتفت معا أي بجسمه كله دون أن يلوى عنقه ". ٤ - في تاريخ ابن عساکر وسادس البحار في حديث نقلنا عن المنتقى للكارزوني في مثل حديث المتن وفى غيرهما أيضا: " (ص ١٤٢، س ٢١): " وأرحب الناس صدرا " وهو الانسب بالمقام وأوفق للمعنى.

١ - في النهاية: " في صفته صلى الله عليه [وآله] وسلم -: أصدق الناس لهجة وألينهم عريكة، العريكة الطبيعية، يقال: فلان لين العريكة إذا كان سلسا مطواعا منقادا قليل الخلاف والنفور " وفى مجمع البحرين: " المؤمن لين العريكة، العريكة الطبيعية (فساق نحو ما في النهاية) ". ٢ - في الاصل والبخارى: " عشيرة " على زنة فعيلة الا أن المجلسي (ره) أشار في هامش البحار إلى أن عشرة من دون ياء في بعض النسخ وكذا في طبقات ابن سعد صريحا وهو الانسب للمقام، ففى النهاية لابن الاثير: " والعشير المعاشر كالمصادق في الصديق لانها تعاشره ويعاشرها وهو فعيل من العشرة [أي] الصحبة، وقد تكرر في الحديث ". ثم لا يخفى أن ابن سعد قال في الطبقات في باب ذكر صفة خلق رسول الله (ص) ما نصه (ج ١ من طبعة بيروت، ص ٤١١) بهذه العبارة: " أخبرنا سعيد بن منصور والحكم بن موسى قالوا: أخبرنا عيسى بن يونس عن عمر مولى غفرة قال: حدثنى ابراهيم بن محمد من ولد على قال: كان على إذا نعت رسول الله (ص) يقول: لم يكن بالطويل الممغط (فذكر الحديث إلى قوله: " أكرمهم عشرة " وزاد عليه قوله (ع): " من رآه بديهة هابه، ومن خالطه معرفة أحبه، يقول ناعته: لم أر قبله ولا بعده مثله ". ونقل الحديث أيضا ابن عساکر في تاريخه مقطعا يحذف الاسناد قائلا في آخره (ج ١، ص ٣١٧): " و " اسناد هذا الحديث منقطع ". فليعلم أن في الاصل هنا بعد قوله (ع): " عشرة " هذه العبارة: بأبى من لم يشبع ثلاثا متواليه من خبز بر حتى فارق الدنيا ولم ينخل دقيقه " وهى ذيل رواية تقدمت بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٦٩]

[من رآه بديهة هابه، ومن خالطه معرفة أحبه، يقول ناعته: لم أر قبله ولا بعده مثله ٣]. " بقية الحاشية من الصفحة الماضية " في

باب سيرته عليه السلام في نفسه (انظر ص ٨٨) وبيننا هناك أن وقوع هذه العبارة والروايات التالية لها بعد سبعة أوراق انما هو كان لسبب تشويش النسخة التي كانت اصلا لهذه النسخة ومن ثم كتب الناسخ هناك " قد سقط من الاصل قائمة " والمظنون أن نسخة الغارات التي كانت عند المجلسي (ره) قد كانت هذه النسخة الموجودة عندنا القرائن تذكر في المقدمة ان شاء الله تعالى فذكر في سادس البحار هذه العبارة في ذيل هذه الرواية كما كانت في الاصل وأنت خبير بأن هذه العبارة لا ترتبط بهذا الحديث لانها في بيان أوصافه الخلقية (بضم الخاء) والحديث في بيان أوصافه الخلقية (يفتح الخاء) فتدبر. وأما الحديث فنقله المجلسي (ره) في سادس البحار في باب أوصافه (ص) في خلقته (ص ١٤٣، س ١١). ونقل نحوه أيضا مرسلًا عن المنتقى للكارزوني عن علي - عليه السلام - لكن إلى قوله: " وأكرمهم عشرة " وبعدها: " من رآه بديهة هابه، ومن خالطه معرفة أحبه، يقول ناعته: لم أر قبله ولا بعده مثله (فخاض في تفسير فقرات الحديث) " انظر سادس البحار، الباب المذكور، (ص ١٤٢، س ٢٠). أقول: العبارة الاخيرة المنقولة من المنتقى في حديث هو أيضا في أوصاف النبي (ص) ونقله ابن الشيخ الطوسي (ره) في أماليه على ما نقل عنه المجلسي (ره) في سادس البحار في باب أوصافه (ص ١٣٢، س ٢٨) هكذا: " من خالطه بمعرفة أحبه، ومن رآه بديهة هابه، غرة بين عينيه يقول باغته: لم أر قبله ولا بعده مثله صلى الله عليه وآله تسليما " فقال المجلسي (ره) في بيان له لمشكلات الحديث: " قوله: من رآه بديهة هابه، " قال الجزري أي مفاجأة وبغته يعنى من لقيه قبل الاختلاط به هابه لو قاره وسكونه، وإذا جالسه وخالطه بان له حسن خلقه، قوله: عزه بين عينيه تأكيد للسابق ويفسر له اللاحق أي يظهر العز في وجهه أولا قبل أن يعرف، يقول باغته بالباء الموحدة والغين المعجمة أي من رآه بغته، وفي بعض النسخ غره بالغين المعجمة والراء المهملة ولعله من الغر بالفتح بمعنى حد السيف فيرجع إلى الاول، أو هو بالضم بمعنى الغرة وهي البياض في الجبهة، وفي بعض النسخ ناعته بالنون والعين المهملة، ولا يخفى توجيهه ". أقول: من أراد الاطلاع على سبيل البسط على أوصافه (ص) في خلقته فليراجع المفصلات " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[١٧٠]

حدثنا ابراهيم بن اسماعيل اليشكري ١ وكان ثقة أن عليا - عليه السلام - سئل

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " ومنها باب أوصافه وشمائله في سادس البحار (ص ١٣٢ - ١٤٣) فان فيه كفاية للكمثقي. تبصرة - قد أورد علماء الاسلام جزاهم الله عن الاسلام وأهله خير الجزاء في كتبهم في باب صفة رسول الله صلى الله عليه وآله أحاديث كثيرة في هذا المعنى بأسانيد مختلفة أكثرها عن أمير المؤمنين على بن أبي طالب عليه السلام الا أن ما أورده المصنف (ره) هنا أجمع رواية في ذلك الباب، ومن ثم حذا المصنف (ره) ابن هشام في السيرة النبوية في الاكتفاء بنقلها ونص عبارته فيها تحت عنوان " ذكر الأسراء والمعراج " (انظر ج ١، ص ٤٠١ من طبعة مصر سنة ١٣٧٥ هـ ق) هكذا: " وصف على لرسول الله (ص)، قال ابن هشام: وكانت صفة رسول الله (ص) فيما ذكر عمر مولى غفرة عن ابراهيم بن محمد بن علي بن أبي طالب قال: كان علي بن أبي طالب (ع) إذا نعت رسول الله (ص) قال: لم يكن بالطويل الممغط (الحديث) " إلى قوله: " أكرمهم عشرة " ثم قال: " من رآه بديهة " إلى آخر ما أشرنا إليه نقلًا عن ابن سعد. وتصدى السهيلي في الروض الأنيب لشرح (انظر ج ٢ من طبعة القاهرة سنة ١٢٨٩ هـ ق، ص ٤٢٨ - ٤٤٠) فمن أراد البسط فليراجع المفصلات كالطبقات لابن سعد، (ج ١ من طبعة بيروت، ص ٤١٠ - ٤٢٥) وتاريخ ابن عساكر (ج ١، ص ٣١٤ - ٣٢٤) ودلائل النبوة للبيهقي (ج ١ من طبعة مصر سنة ١٢٨٩ هـ ق ص ١٩٧ - ٢٣٠) والخصائص الكبرى للسيوطي (ج ١، ص ١٧٨ - ١٩٠) وبحار الانوار للمجلسي (ج ٦ من طبعة أمين الضرب، ص ١٢٢ - ١٢٤) ومعاني الاخبار للصدوق (انظر الباب الثلاثين، وهو في معنى ألفاظ وردت في صفة النبي (ص) ص ٢٨ - ٣٢ من الطبعة القديمة الحجرية بطهران سنة ١٣١٠) إلى غير ذلك من الكتب

المبسوطة، ٢ - ما بين المعقوفين أضيف من طبقات ابن سعد وتاريخ ابن عساکر وغيرهما.

١ - في تقريب التهذيب: " ابراهيم بن اسماعيل اليشكري ويقال: هو النبال مجهول الحال من الثامنة / ق " وفي ذيل الصفحة: " ينسب إلى يشكر بن بكر بن وائل بفتح فسكون فضم، والنبال إلى برى النبال وبيعها " وقال ابن الأثير في اللباب: " اليشكري بفتح الياء وسكون الشين وضم الكاف وبعدها راء هذه النسبة إلى يشكر بن وائل بن قاسط بن هنب بن أفصى بن دعمى بن جديلة بن أسد بن ربيعة وهو أخو بكر وتغلب ابني وائل، وقيل: هو يشكر بن بكر بن وائل وهو أصح، قاله ابن الكلبي وأبو عبيد والمبرد "

[١٧١]

عن صفة الرب ١ فقال: الحمد لله [الواحد ٢] الاحد الصمد الفرد ٣ المتفرد الذى لا من شئ كان، ولا من شئ خلق ما كان قدره ٤، بان من الاشياء وبانت الاشياء منه، فليس ٥، له

١ - مضمون الخطبة مطابق لهذا السؤال وجواب عنه بخلاف رواية الكليني (ره) والصدوق (ره) كما يأتي توضيحه. ولما كان هذا الحديث مشتملا على امهات مباحث التوحيد وحاويا لمضامين عالية ومطالب مهمة خاض العلماء في شرحه وبيانه بما لا يسع المقام نقله وكان عدم التعرض لها بالكلية جفاء لحق الحديث تصدينا لنقل بعض ما لا بد منه في هذا الموضوع، وسنورد شيئا مما قاله العلماء في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ٢٧). ٢ - كذا في الكافي والتوحيد. ٣ - هذه الكلمة في التوحيد فقط. ٤ - كذا في الاصل صريحا والمعنى أيضا صحيح والاية الكريمة: " من نطفة خلقه فقدره " (آية ١٩ سورة عبس) دالة عليه، ويؤيد هذا المعنى قول أمير المؤمنين (ع) في خطبة على ما في توحيد الصدوق (انظر ثانى البحار ص ١٦٧): الحمد لله الذى لا من شئ كان، ولا من شئ كون ما قد كان " لكن في الكافي والتوحيد جعلت كلمة " قدره " مصدرا وقرئت " قدرة " وصارت بناء على نقلهما مبتداء منفصلا عما قبله ومرتبيا بما بعده ويأتى تفسيرها، ويؤيده عبارة نهج البلاغة في خطبة (انظر ج ٢ شرح النهج لابن أبى الحديد، ص ٤٤٢): " بان من الاشياء بالقهر لها والقدرة عليها، وبانت الاشياء منه بالخضوع له والرجوع إليه " والعبارة في الكافي والتوحيد هكذا: " قدرة [أو قدرته] بان بها من - الاشياء ". ثم ان الكلمة قد صارت معركة لاراء العلماء في قراءتها وتفسيرها ولا يسع المقام نقل أقوالهم وسنشير إلى بعضها في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ٢٨). ٥ - في الكافي والتوحيد: " ليست "

[١٧٢]

صفة تنال، ولا حد يضرب له فيه الامثال، كل دون صفاته تحبير ١ اللغات، وצל هنالك ٢ تصاريف الصفات، وچار في ملكوته عميقات مذاهب التفكير، وانقطع دون الرسوخ في علمه جوامع التفسير، وجال دون غيبه المكنون حجب من الغيوب، و ٣ تاهت في [أدنى ٤ [أدانيها] طامحات ٥ [العقول] في لطيفات الامور ٦]، فتبارك [الله ٧] الذى لا يدركه ٨ بعد الهمم، ولا يناله غوص الفطن، وتعالى ٩ الذى ليس لصفته ١٠ نعت موجود، ولا وصف محدود، ولا أجل ممدود ١١، و ١٢ سبحان الذى ليس له أول مبتدأ، ولا غاية منتهى، ولا آخر يغنى، فسبحانه ١٣ [هو ١٤] كما وصف نفسه، والواصفون لا يبلغون نعته، حد الاشياء [كلها ١٥] عند خلقه اياها ١٦، ابانة له من شبهها وابانة لها من شبهه ١٧، فلم يحلل فيها، فيقال: هو فيها كائن، ولم بين ١٨ عنها ١٩ فيقال: هو

١ - في بعض نسخ التوحيد: " تعبير " وهو أيضا صحيح كما لا يخفى. ٢ - في الكافي: " هناك ". ٣ - حرف العطف في التوحيد فقط. ٤ و ٥ و ٦ و ٧ - كذا في التوحيد

والكافي. ٨ - في الكافي والتوحيد: " لا يبلغه ". ٩ - فن التوحيد: " وتعالى الله ". ١٠ - في الكافي والتوحيد بدل الفقرات: " ليس له وقت محدود ولا أجل ممدود ولا نعت محدود ". ١١ - في الاصل: " معدود ". أقول: نظير هذه الفقرات منتشرة في خطب نهج البلاغة ففي الخطبة الاولى منه: " لا يدركه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن الذي ليس لصفته حد محدود ولا نعت موجود ولا وقت معدود ولا أجل ممدود " وفي خطبة أخرى: " من وصفه فقد حده، ومن حده فقد عده، ومن عده فقد أبطل أزله، ومن قال: كيف استوصفه، ومن قال: أين فقد حيزه " ١٢ - حرف العطف غير موجود في الكافي. ١٣ - في الكافي والتوحيد: " سبحانه " (بلا فاء). ١٤ - كذا في التوحيد والكافي. ١٥ - كذا في التوحيد والكافي. ١٦ - في الاصل: عند خلقها ". ١٧ - في الاصل " منه ". ١٨ - في التوحيد والكافي: " لم ينأ ". ١٩ - في الاصل: منها ".

[١٧٣]

عنها ١ بائن، ولم يخل ٢ منها، فيقال له: أين ؟ ولكنه أحاط بها علمه، وأتقنها صنعه، وذلك أمره ٣، وأحصاها حفظه، فلم يعزب عنه خفيات غيوب المدى ٤، ولا غامض سرائر مكنون الدجى ٥ ولا ما في السماوات العلى ولا الارضين ٦ السفلى، لكل شئ منها حافظ ورقيب، وكل شئ منها بشئ محيط، والمحيط بما أحاط به ٧ منها الله الواحد الصمد المبدئ ٨ لها لا من شئ، والمنشئ لها لا من شئ، ابتدئها خلقا مبتدئا ٩ يجعل ١٠ لها خلقا آخر بفناء ولم يزل هو كائن ١١ تبارك وتعالى لا تغييره ١٢ صروف سوائف ١٣ الأزمان، ولم يتكأده ١٤ صنع شئ كان، انما قال لما شاء ١٥: كن، فكان، بلا ظهير عليه ولا أعوان ١٦،

١ - في الكافي والتوحيد: منها " ٢ - في الاصل: ولم ينأ " ٣ - هذه الفقرة في الاصل فقط. ٤ - في الكافي والتوحيد: " خفيات غيوب الهواء ". ٥ - في التوحيد والكافي: " غوامض مكنون ظلم الدجى ". ٦ - في الكافي: " إلى الارضين " وفي التوحيد: " والارضين ". ٧ - قوله " به " في الاصل فقط. ٨ - من هذه الكلمة أي: " المبدئ " إلى قوله: " تبارك وتعالى " في الاصل فقط. ٩ - كذا صريحا بصيغة الفاعل. ١٠ و ١١ - هاتان الكلمتان كذا في الاصل فصورناهما كما كانتا في الاصل، ولعل العبارة كانت هكذا: " فجعل لها خلقا آخر بفناء ولم يزل وهو كائن تبارك وتعالى ". ١٢ - كذا في الاصل والكافي ولكن في التوحيد: " لم تغييره " وهو الانسب للمقام بقرينة ذكر السوائف. ١٣ - هذه الكلمة في الاصل فقط. ١٤ - هذه الكلمة يمكن أن تقرأ بالمد من باب التفاعل وبالتضعيف من باب التفعّل يقال: تكأدنى الامر وتكأدنى = شق على ولذا قال المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب جوامع التوحيد (ص ١٨٩): " قوله - عليه السلام -: لم يتكأده بالمد أي لم يشق عليه، ويجوز يتكأده بالتشديد والهمزة ". ١٥ - في الاصل: " يشاء " وبعدها في التوحيد فقط " إن يكون " أي " لما شاء أن يكون ". ١٦ - هذه الفقرة في الاصل فقط

[١٧٤]

فابتدع ١ ما خلق على غير ٢ مثال سبق ولا تعب ولا نصب، وكل صانع شئ فمن شئ صنع وإلله لا من شئ صنع ما خلق ٣، وكل عالم فمن بعد جهل تعلم، والله لم يجهل ولم يتعلم، أحاط بالاشياء علما فلم يزد ٤ بتجربته بها خبرا ٥، علمه بها قبل أن يكونها كعلمه بها بعد تكوينها، لم يكونها لتشديد ٦ سلطان ولا لخوف من زوال ٧ ولا نقصان، ولا استعانة على ند مكابر ولا ضد مثاور ٨، ولا شريك مكائر ٩ لكن خلأثق مربوبون، وعباد داخرون، فسبحان من ١٠ لا يؤوده خلق ما ابتدأ، ولا

١ - في الكافي والتوحيد " ابتدع " (بلا فاء). ٢ - في الكافي والتوحيد: " بلا ". ٣ - في الاصل: " خلق ما صنع ". ٤ - في الاصل: " فلم يزد ". ٥ - في التوحيد والكافي: " أحاط بالاشياء علما قبل كونها فلم يزد كونها علما ". ٦ - في التوحيد: " لتشد ". ٧ - في الاصل: " لتخويف زوال ". ٨ - في الكافي " مناو " وفي بعض النسخ: " مساور " (بالسين) وهو بمعنى مثاور (بالتاء المثلثة كما في المتن). ٩ - العبارة في الكافي

هكذا " ضد مناو، ولا ند مكائر، ولا شريك مكابر " وعبارة التوحيد " ضد مئاور (مساور) ولا ند مكائر ولا شريك مكائد " ونظير هذه الفقرات ما في خطبة من النهج (ج ١ شرح النهج لابن أبي الحديد، ص ٤٧١): " لم يخلق ما خلقه لتشديد سلطان، ولا تخوف من عواقب زمان، ولا استعانة على ند مئاور، ولا شريك مكائر ولا ضد مناو، ولكن خلائق مريبون وعباد داخرون، لم يحلل في الاشياء فيقال: هو فيها كائن، ولم يتأعنها، فيقال: هو منها بائن، لم يؤده خلق ما ابتدأ ولا تدبير ما ذرأ ولا وقف به عجز عما خلق، ولا ولجت عليه شبهة فيما قضى وقدر، بل قضاء متقن وعلم محكم وأمر مبرم، المأمول مع النقم، المرهوب مع النعم " ونظيرها أيضا ما ورد في خطبة أخرى (انظر ج ٣ من شرح ابن أبي الحديد، ص ٢١١): " لم يتكأده صنع شئ منها إذا صنعه، ولم يؤده منها خلق ما برأه وخلقه، ولم يكونها لتشديد سلطان، ولا لخوف من زوال ونقصان، ولا للاستعانة بها على ند مكائر ولا للاحتراز بها من ضد مئاور ولا للزيادة بها في ملكه ولا لمكائرة شريك في شركه ولا لو حثه كانت منه فأراد أن يستأنس إليها " ١٠ - في الكافي والتوحيد: " فسبحان الذي "

[١٧٥]

تدبير ما برأ، ولا من عجز ١ ولا فتور ٢ بما خلق اكتفى، خلق ما علم، وعلم ما أراد ٣، لا بتفكير حادث علم أصاب ٤، ولا شبهة دخلت عليه فيما أراد ٥، ولكن قضاء متقن وعلم محكم ٦ توحده فيه وخص نفسه بالربوبية، فحوى الآلهة والربوبية ٧، وليس العز والكبرياء ٨، واستخلص الحمد والثناء، واستكمل المجد والسناء ٩، تفرد بالتوحيد وتوحد بالتمجيد وتكرم بالتحميد ١٠، وعظم عن الشبهة ١١ و جل سبحانه ١٢ عن اتخاذ الابناء، وتطهر ١٣ وتقدس سبحانه عن ملامسة النساء، و عز وجل سبحانه عن مجاورة الشركاء، فليس له فيما خلق ضد، ولا ١٤ فيما ملك ند، ولم يشركه ١٥ في ملكه أحد، كذلك ١٦ الله الواحد الاحد الصمد، المبيد للامد ١٧، و

١ - في الاصل: " من عجب " ٢ - في الكافي والتوحيد: " ولا من فترة " ٣ - في التوحيد والكافي: " علم ما خلق وخلق ما علم " ٤ - في الكافي: " لا بالتفكير في علم حادث أصاب ما خلق " وفي التوحيد: " بالتفكير ولا يعلم حادث أصاب ما خلق " ٥ - في الكافي والتوحيد: " فيما لم يخلق " ٦ - في التوحيد والكافي: " لكن قضاء مبرم وعلم محكم وأمر متقن " ٧ - في الكافي والتوحيد: " توحده بالربوبية وخص نفسه بالوحدانية " ٨ - هذه الفقرة في الاصل فقط. ٩ - في الكافي والتوحيد بدل الفقرتين: " واستخلص المجد والثناء " ١٠ - في الكافي بدل الفقرات الثلاث " وتفرد بالتوحيد والمجد والثناء، وتوحد بالتحميد، وتمجد بالتمجيد " وفي التوحيد: " فتحمد بالتحميد، وتمجد بالتمجيد " ١١ - هذه الفقرة في الاصل فقط. ١٢ - في الكافي والتوحيد: " وعلا " ١٣ - في الاصل: " طهر " ١٤ - في الكافي: " ولاله " ١٥ - في التوحيد: " ولم يشرك " ١٦ - في الاصل فقط. ١٧ - في الكافي والتوحيد: " للابد "

[١٧٦]

الوارث للابد ١، الذي لا يبيد ولا ينفد ٢. فتعالى الله ٣ العلى الاعلى، عالم كل خفية وشاهد كل نجوى لا كمشاهدة شئ ٤ من الاشياء علا ٥ السماوات العلى [إلى ٦] الارضين السفلى وأحاط بجميع الاشياء علما، فعلا الذي دنا ودنا الذي علا، له المثل الاعلى والاسماء الحسنى تبارك وتعالى ٧.

١ - في الكافي والتوحيد: " للامد " وفيهما بعد هذه اللفظة: " الذي لم يزل ولا يزال وحدانيا أزليا قبل بدء الدهور وبعد صروف الامور " ٢ - في التوحيد: " ولا يفقد " وبعد هذه الكلمة في الكافي والتوحيد: " بذلك أصف ربى فلا اله الا الله من عظيم ما أعظمه، ومن جليل ما أجله، ومن عزيز ما أعزه، وتعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا " ٣ - من هنا أي من قوله: " فتعالى الله " إلى آخر الخطبة في الاصل فقط. ٤ - في الاصل: " كل شئ " ٥ - في البحار نقلا عن نسخة من الغارات: " ملا " ٦ - في البحار فقط. ٧ - قال المجلسي (ره) في المجلد الثاني من البحار في باب جوامع التوحيد بعد نقله (ره) الخطبة عن كتاب التوحيد للصدوق (ره) وبيان لغاتها وتفسير ألفاظها ومشكلاتها (ص ١٩٢، س ٣٤) ما نصه: أقول: رواه ابراهيم بن محمد الثقفى

في كتاب الغارات بأسناده عن إبراهيم بن اسماعيل البشكري قال: وكان ثقة أن عليا - عليه السلام - سئل عن صفة الرب سبحانه وتعالى فقال وذكر نحو ما مر بأدنى تغيير إلى قوله " كذلك الله الواحد الأحد الصمد المبيد للآمد والوارث للابد الذي لا يبديد ولا ينفد فتعالى الله الاعلى " وساق الخطبة إلى آخرها ورواه الكليني (ره) في أصول الكافي في باب جوامع التوحيد وهو الحديث الاول من الباب (انظر مرآة العقول ج ١ ص ٨٩ - ٩٠) وسنقل سند الخطبة وعبارة الكليني (ره) في وصفها في تعليقات آخر الكتاب (رقم ٢٧) ونقلها الصدوق في باب التوحيد ونفى التشبيه (انظر الحديث الثالث من الباب)، ونص عبارة سيندها في التوحيد هكذا " حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق - رحمه الله - قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفى وأحمد بن يحيى بن زكريا القطان عن بكر بن عبد الله بن حبيب عن تميم بن بهلول عن أبيه عن أبي معاوية عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن أبي عبد الله الصادق عن أبيه عن جده - عليهم السلام - أن أمير المؤمنين (ع) استنهض الناس في حرب معاوية في المرة الثانية فلما حشد الناس قام خطيبا فقال "

[١٧٧]

عن أبي عمرو الكندى ١ قال: كنا ذات يوم عند علي - عليه السلام - فوافق الناس منه طيب نفس ومزاج فقالوا: يا أمير المؤمنين حدثنا عن أصحابك، قال: عن أي أصحابي ؟ ٢ قالوا عن أصحاب محمد - صلى الله عليه وآله - قال: كل أصحاب محمد أصحابي، فعن أيهم تسألونني ؟ ٣ فقالوا: عن الذين رأيناك تلتفهم بذكرك وبالصلوة عليهم دون القوم، قال: عن أيهم ؟ قالوا: حدثنا عن عبد الله بن مسعود، قال: قرأ القرآن وعلم السنة ٤ وكفى بذلك، قالوا: فوالله ما درينا بقوله: وكفى بذلك، كفى بقراءة القرآن وعلم السنة أم كفى بعبد الله، قال: فقلنا: حدثنا عن أبي ذر قال: كان يكثر السؤال فيعطى ويمنع، وكان شحيحا حريصا على دينه حريصا على العلم الجزم، قد ملئ في وعاء له حتى امتلا وعاءه علما عجز فيه، قالوا: فوالله ما درينا بقوله: عجز فيه، أعجز عن كشفه ما كان عنده أو عجز عن مسألته ؟ قلنا: حدثنا عن حذيفة بن اليمان، قال: علم أسماء المنافقين وسأل ٥ عن المعضلات حين غفل عنها، ولو سألوه لوجدوه بها عالما، قالوا: فحدثنا عن سلمان الفارسي، قال من لكم بمثل لقمان [الحكيم ٦] وذلك امرؤ منا والينا أهل البيت، أدرك العلم الاول وأدرك العلم الآخر، وقرأ الكتاب الاول وقرأ الكتاب الآخر، يجر لا ينزف ٧، قلنا: فحدثنا عن عمار بن ياسر، قال: ذلك امرؤ خالط الله اليمان

١ - في الاصل: " أن عمر الكندى " وفي البحار: " عن أبي عمرو الكندى " والمراد به هو زاذان المتقدمة ترجمته في ص ٥٥. " ٢ - في البحار: " عن أي أصحابي تسألونني ؟ " ٣ - في الاصل: تسألونني " ٤ - في الاصل: " وعلم ما السنة " ٥ - في الاصل والبخاري: " سئل " ٦ - هذه اللفظة في البحار فقط. ٧ - قال ابن عساکر في تأريخه في ترجمة سلمان الفارسي المبسوطه جدا (ج ٦ ص ١٩٩): " وأخرج أيضا عن البخاري قيل لعلي رضي الله عنه: أخبرنا عن أصحاب محمد (ص) فقال: عن أيهم تسألون ؟ - فقالوا: عن عبد الله، قال: علم القرآن والسنة ثم انتهى وكفى " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[١٧٨]

بلحمه ودمه شعره وبشره حيث زال زال معه، ولا ينبغي للنار أن تأكل منه شيئا. قلنا: فحدثنا عن نفسك، قال: مهلا، نهانا الله عن التزكية، قال له رجل: فان الله يقول: وأما بنعمة ربك فحدث ١، قال: فاني أحدث بنعمة ربي، كنت والله إذا سألت اعطيت، وإذا سكت ابتديت، وان تحت الجوانح منى لعلمنا جما فاسألوني ٢. فقام إليه ابن الكواء ٣ فقال: يا أمير المؤمنين، فما قول الله: والذاريات ذروا ؟ قال الرياح، وبلك، قال: فما الحملات وقرأ ؟ - قال: السحاب، وبلك، قال فما الجاريات يسرا ؟ - قال: السفن، وبلك، قال: فما المقسمات أمرا ؟ - قال:

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " به علما، قالوا: فعمار ؟ - فقال: مؤمن نسئ فان ذكرته ذكر، قالوا: فأبوذر ؟ - فقال: وعى علما عجز فيه، قالوا: فأبو موسى ؟ - فقال: صيغ بالعلم صيغة ثم خرج منه، قالوا: فحذيفة ؟ - قال: أعلم أصحاب محمد بالمنافقين، قالوا: فسلمان ؟ - فقال: أدرك علم الأول وعلم الآخر، بحر لا يدرك فعره، وهو منا أهل البيت، قالوا: فأنت يا أمير المؤمنين ؟ - قال: كنت إذا سألت اعطيت وإذا سكتت ابتديت ". وقال أيضا انظر (ص ٢٠٢): " وسئل على - رضى الله عنه - عن سلمان فقال: ذاك رجل منا أهل البيت أدرك علم الأولين والآخرين من لكم بلقمان الحكيم ؟ وفى لفظ: وكان بحرا لا ينرف "

١ - آية ١١ سورة والضحى. ٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ذكر أصحاب النبي (ص) وأمير المؤمنين عليه السلام (ص ٧٣٣، س ٢٦) عن كتاب الغارات إلى قوله: " فقام إليه ابن الكواء " ثم قال: فسأله عن مسائل أوردناها في مجالها " ونقله المحدث النوري (ره) في نفس الرحمن في فضائل سلمان، وغيرهما أيضا في غيرهما وسنشير إلى موارد نقلهما في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ٣٩). ٣ - هو عبد الله بن أو في اليشكري النسابة المعروف بابن الكواء وسنشير إلى ترجمته على سبيل التفصيل في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ٣٠). (*)

[١٧٩]

الملائكة، وملك، يقول: وملك، أي لاتعد إلى متعتنا قال، فما السماء ذات - الحيك ؟ - قال: ذات الخلق الحسن، قال: فما السواد الذى في جوف القمر ؟ قال أعمى سأل عن عمياء، وملك، سل تفقها ولا تسأل تعنتا، وملك سل عما يعنك ودع ما لا يعنك، قال: والله ان ما سألتك عنه ليعيننى، قال: ان الله عزوجل يقول: وجعلنا الليل والنهار آيتين فمحونا آية الليل [هو ١] السواد الذى في جوف القمر. قال: فما المجرة ؟ - قال: يا وملك سل تفقها ولا تسأل تعنتا، يا وملك سل عما يعنك، قال: فوالله ان ما سألتك عنه ليعيننى، قال: انها شرح ٢ السماء ومنها فتحت السماء بماء منهمر زمن الغرق على قوم نوح، قال: فما قوس قزح ؟ قال: وملك، لا تقل: قوس قزح، فان قزح الشيطان ولكنها القوس ٣ وهى أمان أهل الارض فلا غرق بعد قوم نوح ٤.

١ - هذه اللفظة زيدت بقريئة رواية العياشي في تفسيره ففى تفسير البرهان للسيد هاشم البحراني (ره) في تفسير الآية (ج ١، ص ٦٠٠): " العياشي عن أبى بصير عن أبى عبد الله (ع): فمحونا آية الليل قال: هو السواد الذى في جوف القمر ". ٢ - قال الجوهري: " مجرة السماء تسمى شرحا " وقال المجلسي (ره) بعد نقل نظير الخبر من كتاب الاحتجاج للطبرسي (ره) والاشارة إلى أن الثقفى (ره) أيضا نقله في كتاب الغارات ضمن تفسيره لبعض مشكلات الحديث ما نصه (ج ٤ بحار الانوار، ص ١٢٠): " قوله (ع): هي شرح السماء بالجيم قال الفيروز ابادى: الشرح محرقة العرى، ومنفسح الوادى، ومجرة السماء، وفرج المرأة، وانشقاق في القوس، والشرح الفرقة، ومسيل ماء من الحرة إلى السهل، وشيد الخريطة انتهى. أقول: لعله شبهه بالخريطة التى يجعل في رأس الكيس يشد بها، أو بمسيل الماء لشباهته به ظاهرا، أو لكونه منه أعرق الله قوم نوح (وسياتى شرح أجزاء الخبر في مواضعها " ٣ - في حديث الاحتجاج (ج ٤ بحار الانوار، ص ١٢٠): " قال (ع): ثكلتك امك يا ابن الكواء لا تقل: قوس قزح، فان قزح اسم شيطان ولكن قل: قوس الله، إذا بدت يبدو الخصب والريف ". بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[١٨٠]

قال: فكم بين السماء والارض ؟ - قال: مد البصر ودعوة بذكر الله فيسمع، لا نقول غير ذلك فاسمع لا أقول غير ذلك ١. قال: فكم بين المشرق والمغرب ؟ - قال مسيرة يوم للشمس، تطلع من مطلعها

فتأتى مغربها، من حدثك غير ذلك كذبك. قال ٢: فمن الاخسرون أعمالا * الذين ضل سعيهم في الحياة الدنيا وهم يحسبون أنهم يحسنون صنعا ٣؟ قال: كفره أهل الكتاب، فان أوليهم كانوا في حق فابتدعوا في دينهم فأشركوا بربهم وهم يجتهدون في العبادة يحسبون أنهم على شئ فهم الاخسرون أعمالا * الذين

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " ٤ - نقل المجلسي (ره) هذه القسمة من الحديث مع السؤال عن قوس قزح وجوابه في المجلد الرابع عشر من البحار في باب السحاب والمطر والشهب والبروق والصواعق والقوس وسائر ما يحدث في الجو (ص ٢٧٨، س ١٩).

١ - قال المجلسي (ره) في المجلد الرابع عشر من البحار في باب السماوات وكيفياتها (ص ١١٢، س ٢٦)، " كتاب الغارات لابراهيم الثقفي باسناده عن أبي - عمران الكندي قال: سأل ابن الكواء أمير المؤمنين (ع) عن قوله تعالى: والسماوات ذات الحيك إلى قوله: " غير ذلك " قائلا بعده: " بيان - لا نقول غير ذلك أي لا نخبر الخلق بمقدار [أزيد من] ذلك إذ لا مصلحة لهم في ذلك فيدل على أن التفكير في أمثال ذلك ممنوع منه، وليس كما تزعمه الفلاسفة أنها كمال النفس ولا بد للانسان في تحصيل السعادات الابدية من - النظر فيها " ٢ - قال المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب اخبار النبي (ص) بقتال الخوارج وكفرهم (ص ٦٠٠، س ١٠): " كتاب الغارات لابراهيم بن محمد الثقفي باسناده عن أبي عمران الكندي قال: قال ابن الكواء لامير المؤمنين (ع): من الاخسرون أعمالا (فنقل الحديث إلى قوله: " فافعل " وأشار إلى باقيه بقوله: " الخبر "). ٣ - اشارة إلى قوله تعالى في سورة الكهف: " قل هل ننبئكم بالاخسرين أعمالا الذين ضل سعيهم (الاية ١٠٢ و ١٠٤).

[١٨١]

ضل سعيهم في الحياة الدنيا وهم يحسبون أنهم يحسنون صنعا ثم رفع صوته وقال: وما أهل النهروان غدا منهم ببعيد. قال ابن الكواء: لا أتبع سواك، ولا أسأل غيرك ١، قال: إذا كان الامر اليك فافعل. قال: وانتهى هذا الحديث عن ابن جريح عن رجل وعن زاذان ٢. قال ابن جريح ٣: وأخبرني غيرهما أنه سأله عن الذين بدلوا نعمة الله كفرا

١ - في آخر حديث الاحتجاج بعد هذه العبارة " فقال: يا أمير المؤمنين ما اريد غيرك، ولا أسأل سواك " هذا الكلام: " قال: فأرأينا ابن الكواء يوم النهروان فقيل له: ثكلتك امك، بالامس كنت تسأل أمير المؤمنين عما سألته وأنت اليوم تقائله ؟ ! فأرأينا رجلا حمل عليه فطعنه فقتله " . وقال المجلسي (ره) في المجلد الرابع من البحار في باب ما تفضل به على - عليه السلام - على الناس في الكلام بقوله: " سلونى " بعد نقل نظير ما في كتاب الغارات عن الاحتجاج للطبرسي (ص ١٢٠، س ١٩): " روى هذا الخبر ابراهيم بن محمد الثقفي في كتاب الغارات باسناده عن أبي عمرو الكندي وابن جريح وغيرهما وزاد فيه: قال: فما معنى السماء ذات الحيك ؟ (فأشار إلى قطع من الحديث التي لم تذكر في الاحتجاج) " ٢ - في الاصل: عن أبي شريح وعن رجل عن ران " ٣ - في تقريب التهذيب في باب الكنى: " ابن جريح الفقيه هو عبد الملك بن عبد العزيز بن جريح " وفي باب الاسماء منه: " عبد الملك بن عبد العزيز بن جريح الاموى مولاهم المكي ثقة فقيه فاضل، وكان يدلس ويرسل، من السادسة مات سنة خمسين [ومائة] أو بعدها، وقد جاوز السبعين، وقيل: جاوز المائة ولم يثبت " . أقول: ترجمة الرجل المذكورة في كتب الفريقين وانما الاختلاف في اسم جده جريح فانه ذكر في كتب الخاصة بالحاء المهملة في آخر الكلمة، نعم في قاموس الرجال للتستري بعد نقله بالحاء المهملة عن علماء الشيعة: " وجريح مصغر بالجيم أولا وأخرا " وفي كتب العامة بالجيم ففى وفيات الاعيان لابن خلكان في آخر ترجمته: " وجريح " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[١٨٢]

قال: دعهم لغيهم هم قريش، قال: فما ذو القرنين؟ - قال: رجل بعثه الله إلى قومه فكذبوه وضربوه على قرنه فمات، ثم أحياه الله فبعثه إلى قومه فكذبوه وضربوه على قرنه فمات ثم أحياه الله فهو ذو القرنين وضربته قرناه. وفى غير هذا الحديث: وفيكم مثله ١. عن عامر الشعبي ٢ أنه سأله يعنى ابن الكواء فقال: يا أمير المؤمنين أي خلق الله أشد؟ - قال: ان أشد خلق الله عشرة، الجبال الرواسى، والحديد تتحت به الجبال، والنار تأكل الحديد، والماء يطفئ النار، والسحاب المسخر بين السماء والارض يحمل الماء، والريح تقل السحاب، والانسان يغلب الريح، يتقيها بيديه ويذهب لحاجته، والسكر يغلب الانسان،

بضم الجيم وفتح الراء وسكون الباء المثناة من تحتها ويعدها جيم ثانية " وفى تاج العروس في " ج ر ج " بيمين: " وجريح مصغرا اسم رجل وعبد الملك بن جريح تابعي " إلى غير ذلك من الكتب وأورد أيضا ابن النديم ترجمته في الفهرست في الفن السادس من المقالة السادسة فراجع ان شئت.

١ - نقله المجلسي (ره) في رابع البحار في باب ما تفضل على (ع) به على الناس ص ١٢٠، س ١٩ بتلخيص في بعض الفقرات) " ونقله الشيخ الجليل الحسن بن سليمان الحلبي (ره) تلميذ الشهيد الاول (ره) في كتاب مختصر البصائر بهذه العبارة (انظر ص ٢٠٤): " ومن كتاب الغارات لابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال الثقفي روى حديثا عن أمير المؤمنين عليه السلام منه قيل له: فما ذو القرنين؟ - قال (ع): رجل (الحديث) " ونقله عنه المجلسي (ره) في المجلد الثالث عشر من البحار في باب الرجعة (ص ٢٢٧، س ٢١). ونقل الحديث غير هؤلاء الاعلام أيضا لكن من غير كتاب الغارات، وحيث ان المقام لا يسع ذكر جميع موارده على أن في نقل بعضها فوائد يعتد بها اكتفينا بنقله في تعليقات آخر الكتاب. (انظر التعليقة رقم ٣١). ٢ - عامر الشعبي من المشاهير الذين تغنى شهرتهم بين المسلمين عن الترجمة، ومع ذلك أشرنا إلى ترجمته على سبيل الاجمال فيما تقدم من تعليقاتنا (انظر ص ٥٤).

[١٨٣]

والنوم يغلب السكر، والهيم يغلب النوم، فأشد خلق ربك الهيم ١. وعن الشعبي قال: قال على بن أبى طالب - عليه السلام -: سلونى، فجتا شريح لركبته ثم سأله فقال له على - عليه السلام -: أنت أفضى العرب ٢. وعن الأصمغ بن نباتة ٣ أن رجلا سأل عليا - عليه السلام - عن الروح قال: ليس

١ - نقله المجلسي (ره) في رابع البحار في باب ما تفضل على (ع) به على الناس بقوله: " سلونى " (س ١٢٠، س ١٩) وأيضاً في المجلد الرابع عشر من البحار في باب نادر بعد باب المعادن (ص ٣٢٥، س ٥). ٢ - هذا الحديث لا أعلم موضعه في البحار، وبإلى أنى رأيت فيه الا أنى لما لم أفيد موضعه في ذلك الوقت حتى لا يفوتنى، ففاتنى، ومن ثم قيل ونعم ما قيل: كل ما حفظ فرو كل ما كتب قر الا أن ابن عساکر نقله في تاريخه في موضعين من ترجمة شريح (ففى ص ٣٠٤ من المجلد السادس): " روى الخطيب أن شريحا من بنى الرانس، وسائرهم بهجر وحضر موت ولم يقدم الكوفة منهم غير شريح وكان أحد الأئمة وكان على يقول له: أنت أفضى العرب. وقال له بعد ذلك في شئ خطأ فيه: أخطأ العبد الابطر " (وفى ص ٣٠٦)، " وقال على يوما لأصحابه: أجمعوا إلى القراء، فاجتمعوا في رحبة المسجد، فقال لهم: انى أو شك أن افارقكم ثم جعل يسألهم ويقول لهم: ما تقولون في كذا؟ - ويقولون له: يا أمير المؤمنين ما كذا وكذا؟ - فيخبرهم حتى ارتفع النهار وتصدعوا ونفذ ما عندهم، وشريح جاث على ركبته لا يسأله عن شئ الا قال: كذا وكذا، ولا يسأل شريح عليا عن شئ الا قال: كذا وكذا، ثم قال لشريح: أنت أفضى العرب " ٣ - قال الساروى في توضيح الاشتباه: " أصبغ يفتح الهمزة وسكون الصاد وفتح الباء الموحدة وأخره عين معجمة ابن نباتة بتقديم النون المضمومة على الباء الموحدة وأخره عين معجمة ابن نباتة بتقديم النون المضمومة على الباء الموحدة التميمي الحنظلي المجاشعوى بضم الميم، كان من خاصة أمير المؤمنين عليه السلام وعمر بعده وهو مشكور ". أقول: هو من خصيصى أمير المؤمنين (ع) وأجلاء أصحابه، وترجمته مذكورة

في كتب الفريقين وهو غنى عن الترجمة لشهرته ووضوح حاله فمن أراد البسط في ترجمته " بقية الحاشية في الصفحة الآتية " (*)

[١٨٤]

هو جبرئيل ؟ قال على - عليه السلام - : جبرئيل من الملائكة، والروح غير جبرئيل، وكان الرجل شاكا فكير ذلك عليه فقال: لقد قلت عظيما، ما أحد من الناس يزعم أن الروح غير جبرئيل، قال علي - عليه السلام - : أنت ضال تروى عن أهل الضلال، يقول الله لنبيه: أتى أمر الله فلا تستعجلوه سبحانه وتعالى عما يشركون ١ * ينزل الملائكة بالروح من أمره على من يشاء من عباده ٢ فالروح غير الملائكة، وقال: ليلة القدر خير من ألف شهر ٣ * تنزل الملائكة والروح فيها بأذن ربهم ٤ وقال: يوم يقوم الروح والملائكة صفا ٥ وقال لأدم وجبرئيل يومئذ مع الملائكة: انى خالق بشرا من طين ٦ * فإذا سويته ونفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين ٧ فسجد جبرئيل مع الملائكة للروح. وقال لمريم:

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " فليراجع تنقيح المقال لكن نذكر هنا ما ذكره الذهبي في ميزان الاعتدال حتى يعتبر به اولو الابصار ونص عبارته: " أصبغ بن نباتة الحنظلي المجاشعي الكوفي عن علي وعمار، وعنه ثابت البناني والجلح الكندي وفطر بن خليفة وطائفة. قال أبو بكر بن عباس: كذاب، وقال ابن معين: ليس بثقة، وقال مرة: ليس بشيء، وقال النسائي وابن حبان: متروك، وقال ابن عدى: بين الضعف، وقال أبو حاتم: لين الحديث، وقال العقيلي: كان يقول بالرجعة، وقال ابن حبان: فتن يحب علي فأتى بالطامات فاستحق من أجلها الترك، وعن علي بن حنبل عن الأصيب بن نباتة عن أبي أيوب عن النبي (ص) أنه أمرنا بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين. قلت: يا رسول الله مع من ؟ قال: مع علي بن أبي طالب، ابن الحزور هالك (إلى آخر ما قال) ."

١ و ٢ - آيتا ١ و ٢ من سورة النحل، وذيل الثانية: " أن أنذروا أنه لا اله الا أنا فاتقون ". ٣ و ٤ - آيتا ٢ و ٤ من سورة القدر، وذيل الثانية: " من كل أمر ". ٥ - آية ٢٨ سورة النبأ. ٦ - ذيل آية ١٧ سورة ص وصدرها: " إذ قال ربك للملائكة " . ٧ - آية ٢٩ سورة الحجر و ٧٢ سورة ص.

[١٨٥]

فأرسلنا إليها روحنا فتمثل لها بشرا سويا ١، وقال لمحمد - صلى الله عليه وآله -: نزل به الروح الامين على قلبك [ثم قال ٢] لتكون من المنذرين * بلسان عربي مبين * وأنه لفي زبر الاولين ٣ والزبر الذكر ٤ والاولين رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - منهم، فالروح واحدة والصور شتى. قال سعد ٥: فلم يفهم الشاك ما قاله أمير المؤمنين - عليه السلام - غير أنه قال: الروح غير جبرئيل فسأله عن ليلة القدر فقال: انى أراك تذكر ليلة القدر [و ٦] تنزل الملائكة والروح فيها ؟ قال له علي عليه السلام: قد رفرشت نزول الملائكة بمشرفة ٧ فان عمى عليك ٨ شرحه

١ - ذيل آية ١٧ من سورة مريم وصدرها: " فاتخذت من دونهم حجابا ". ٢ - كذا في الاصل فقط. ٣ - اربع آيات متواليات من سورة الشعراء (من ١٩٣ - ١٩٦). ٤ - في البحار: " والذكر ". ٥ - كذا في الاصل صريحا لكن من المحتمل أن تكون الكلمة " سعيد " ويكون - المراد منه ابن المسيب بقرينة روايته عن علي (ع) الأسئلة التي القيت إليه (ع) من الشاكين وستأتى عن قريب. ٦ - حرف العطف مما أضفناه بقرينة المقام. ٧ - هذه الجملة في الاصل فقط فكان كلمة " رفرشت " محرفة عن " رفشت

" ففى لسان العرب: " الرفش الدق والهرش يقال للذى يجيد أكل الطعام: انه ليرفش الطعام رفشاً ويهرشه هرفشاً، ورفش فلان لحيته ترفيشاً إذا سرحها فكأنها رفش وهو المجرف ويقال للذى يهيل بمجرفة الطعام إلى يد الكيال: رفاش، ورفش البر يرفش به رفشاً جرفه، والرفش والرفيش (أي بالفتح والضم) والمرشفة ما رفش به ويقال للمجرف الرفيش، [قال] اللبث: الرفش والرفش لغتان سوادية وهي المجرفة يرفش بها رفشاً، قال: وبعضهم يسميها المرفشة " ومن المحتمل ان تكون كلمة المشرفة في المتن محرفة عن " المرشفة " ويشبه أن تكون العبارة مثلا من أمثال العرب بهذا الوجه: " قد رفشت بمرفشة " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٨٦]

فساعطيك ظاهرا منه تكون أعلم أهل بلادك بمعنى ليلة القدر، ليلة القدر، ليلة القدر، ١ قال: قد أنعمت على إذا بنعمة قال له على - عليه السلام -: ان الله فرد يحب الوتر، وفرد اصطفى الوتر، فأجرى جميع الاشياء على سبعة، فقال عزوجل: [خلق سبع سماوات ومن الارض مثلهن ٢] وقال: خلق سبع سماوات طباقا ٣، وقال: جهنم لها سبعة أبواب ٤ وقال: سبع سنبلات خضر واخر يابسات ٥ وقال: سبع بقرات سمان يأكلهن سبع عجاف ٦ وقال: حبة أنبتت سبع سنابل ٧، وقال: سبعا من المثاني والقرآن العظيم، ٨ فأبلغ حديثي أصحابك لعل الله يكون قد جعل فيهم نجيبا إذا هو سمع حديثنا نفر قلبه إلى مودتنا، ويعلم فضل

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " ويكون " نزول الملائكة " من كلام على (ع) مدرجا بين جزئيه لكونه مبحوثا عنه وموردا للسؤال لكنى لم أجده فيما عندي من كتب الامثال فتدبر. ٨ - في البحار: " قال له على (ع): ان عمى [بالغين المعجزة كما أن الاصل أيضا كذلك] عليك " وفي المستدرک: " قال له على عليه السلام: فان عمى عليك " ففى الصحاح: " عمى عليه الامر إذا التيس ومنه قوله تعالى: فعميت عليهم لانباء يومئذ " وفى مجمع البحرين: " فعميت عليكم [آية ٢٨ سورة هود] أي خفيت، يقال: عميت علينا الامور أي اشتبهت والتبس، ومنه قوله تعالى: فعميت عليهم الانباء يومئذ [آية ٦٦ سورة القصص] فرئ بالتشديد من قولهم: " عميت معنى البيت تعمية " فراءة الكلمة بالغين المعجزة لا حاجة إليها، فان أبيت فالتغمية بمعنى الستر والتغطية.

١ - كذا في الاصل والمستدرک ثلاث مرات لكن في البحار مرة واحدة. ٢ - من آية ١٢ سورة الطلاق، والاية غير موجودة في الاصل والبحار ومذكورة في المستدرک. ٣ - من آية ٢ سورة الملك. ٤ - من آية ٤٤ سورة الحجر. ٥ و ٦ - من آية ٤٣ و ٤٦ سورة يوسف. ٧ - من آية ٣٦١ سورة البقرة. ٨ - من آية ٨٧ سورة الحجر.

[١٨٧]

علمنا، وما نضرب من الامثال التى لا يعلمها الا العالمون بفضلنا ١. قال السائل: بينها في أي ليلة أقصدها ؟ - قال: اطلبها في السبع الاواخر ٢ والله لئن عرفت آخر السبعة لقد عرفت أولهن، ولئن عرفت أولهن لقد أصبت ليلة القدر، قال: ما أفقه ما تقول، قال: ان الله طبع على قلوب قوم، فقال: ان تدعهم إلى الهدى فلن يهتدوا إذا أبدا ٣ فأما إذا أبيت ٤ وأبى عليك أن تفهم فانظر، فإذا مضت ليلة ثلاث وعشرين من شهر رمضان فاطلبها في أربع وعشرين وهي ليلة السابع و معرفة السبعة فان من فاز بالسبعة كمل الدين كله، وهي الرحمة للعباد والعذاب عليهم، وهم الابواب التى قال تعالى: لكل باب منهم جزء مقسوم ٥ يهلك عند كل باب جزء وعند الولاية كل باب ٦. عن الاصبغ بن نباتة قال: كتب صاحب الروم إلى معاوية يسأله ٧ عن عشر خصال فارتطم كما يرتطم الحمار في الطين ٨ فبعث راجبا إلى على - عليه السلام - وهو في الرحبة فقال: السلام عليك يا أمير

المؤمنين قال على - عليه السلام - أما انك لست من رعييتي ٩ ؟ - قال: أجل أنا رجل من أهل الشام بعثني اليك معاوية لا سألك عن عشر خصال كتب إليه بها صاحب الروم فقال: ان أجبنتني فيها حملت اليك الخراج والاحملت إلى أنت خراجك، فلم يحسن أن يجيبه فبعثني اليك أسألك.

١ - في البحار: " بفضلها ". ٢ - كذا في الاصل والبحار. ٣ - من آية ٥٧ سورة الكهف. ٤ - في المستدرک: " فأما إذا أبيت ". ٥ - من آية ٤٤ سورة الحجر. ٦ - نقله المجلسي (ره) في المجلد العشرين من البحار في باب ليلة القدر وفضلها (ص ١٠٠ - ١٠١) ونقله المحدث النوري (ره) في المستدرک في باب تعيين ليلة القدر من كتاب الصيام (ج ١، ص ٥٨٢ - ٥٨٤). ٧ - في الاصل: " فسأله ". ٨ - في البحار: " بالطين ". ٩ - في الاصل: " من أهل رعييتي ".

[١٨٨]

قال على - عليه السلام -: وما هي ؟ قال: ما أول شئ اهتز على وجه الارض ؟ وأول شئ ضج على الارض ؟ وكم بين الحق والباطل ؟ وكم بين المشرق والمغرب ؟ وكم بين الارض والسماء ؟ وأين تأوى أرواح المسلمين ؟ وأين تأوى أرواح المشركين ؟ وهذه القوس ما هي ؟ وهذه المجرة ما هي ؟ والخنثى كيف يقسم لها الميراث ؟ فقال له على - عليه السلام: أما أول شئ اهتز على الارض فهى النخلة، ومثلها مثل ابن آدم إذا قطع رأسه هلك وإذا قطعت رأس النخلة انما هي جذع ملقى؛ وأول شئ ضج على الارض واد باليمن وهو أول واد فار منه الماء. وبين الحق والباطل أربع أصابع، بين أن تقول: رأيت عيني، وسمعت ما لم يسمع. ٢. وبين السماء والارض مد البصر، ودعوة المظلوم. وبين المشرق والمغرب يوم طراد للشمس ٣. وتأوى أرواح المسلمين عينا في الجنة تسمى سلمى، وتأوى أرواح المشركين في جب في النار تسمى برهوت.

١ - في البحار: " قطع ". ٢ - كذا في الاصل والبحار، ومن المحتمل ان تكون العبارة " وسمعت بالسمع " أي بالاذن وفي معناه ما في نهج البلاغة في باب المختار من الخطب في ذيل خطبة صدرها: " أيها الناس من عرف من أخيه وثيقة دين ". أما انه ليس بين الحق والباطل الا أربع أصابع، فسئل عليه السلام عن معنى قوله هذا فجمع أصابعه ووضعها بين اذنه وعينه ثم قال: الباطل أن تقول: سمعت، والحق أن تقول: رأيت " (انظر شرح النهج الحديدي ج ٢، ص ٤١٧). ٣ - في الاصل: " طراد الشمس " قال المجلسي (ره) في المجلد الرابع من البحار (ص ١١٢) بعد ذكر الخبر: " بيان - الطراد من الايام الطويل ولعل المراد به هنا التام " وقال (ره) أيضا في المجلد الرابع عشر من البحار (ص ١١٢) بعد ذكره: " بيان - يوم طراد أي تام أو قصير أو يوم يجرى فيه الشمس قال في القاموس: الطريد من الايام الطويل كالطراد، والطريد ان الليل والنهار وككتاب رمح قصير، ومطاردة الاقرا ن حمل بعضهم على بعض، وهم فرسان الطراد، واطرد الامر تبع بعضه بعضا وجرى ".

[١٨٩]

وهذه القوس أمان الارض كلها من الغرق، إذا رأوا ذلك في السماء. وأما هذه المجرة ١ فأبواب السماء فتحتها الله على قوم نوح ثم أغلقها فلم يفتحها. وأما الخنثى ٢ فانه يبول، فان خرج بوله من ذكره فسنته سنة الرجل، وان خرج من غير ذلك فسنته سنة المرأة. فكتب بها معاوية إلى صاحب الروم فحمل خراجه، وقال: ما خرج هذا الا من كتب نبوة، هذا فيها أنزل الله من الانجيل على عيسى بن مريم عليه السلام.

١ - قال المجلسي (ره) في المجلد الرابع عشر من البحار ضمن بيان له للحديث (ص ١١٢): " اعلم أن الحكماء اختلفوا في المجرة فقيل: احتراق حدث من الشمس في تلك الدائرة في بعض الازمان السالفة، واورد عليه أنه مخالف لقواعدهم التي منها عدم كون الشمس موصوفة بالحرارة والاحتراق، ومنها عدم كون الفلك قابلا للتأثر. وقيل: بخار دخاني واقع في الهواء، واورد عليه بأنه لو كان كذلك لكان يختلف في الصيف والشتاء، وقيل: هي كواكب صغار متقاربة متشابكة لا تمتاز حسا بل هي لشدة تكاثفها وصغرها صارت كأنها لطخات سحابية، وهذا أقرب الوجوه ". فليعلم ان المجلسي (ره) قال في المجلد الرابع عشر من البحار في باب السماوات وكيفياتها (ص ١١٢، س ٣٠): " الغارات باسناده عن ابن نباتة قال: سئل أمير المؤمنين (ع): فأورد قطعة من الخبر وأورد لبعضها بيانا كما نقلناه وأشار إلى باقي الحديث بقوله: (الخبر)، " ٢ - قال المجلسي (ره) في المجلد الرابع والعشرين من البحار في باب ميراث الخنثى (ص ٣٢، س ٧): " كتاب الغارات لابراهيم بن محمد الثقفي باسناده عن ابن نباتة قال: سئل أمير المؤمنين عن الخنثى (الحديث، لكن إلى قوله: فسنته سنة المرأة، وأشار إلى باقي أجزائه بقوله: الخبر، "). وقال المحدث النوري (ره) في مستدرک الوسائل في باب أن الخنثى يرث على الفرج الذي بيول منه (ج ٣، ص ١٦٨، س ٣٠): " ابراهيم بن محمد الثقفي في كتاب الغارات عن الاصبغ بن نباتة في حديث طويل قال: سئل أمير المؤمنين - عليه السلام - عن الخنثى (إلى قوله) سنة المرأة "

[١٩٠]

وعن شيخ من فزارة أن عليا - عليه السلام - قال: ان مما صنع الله لكم أن عدوكم يكتب اليكم في معالم دينهم ١. عن سعيد بن المسيب ٢ أن رجلا بالشام يقال له: ابن الخيبرى وجد مع امرأته رجلا ٣ فقتله فرفع ذلك إلى معاوية فكتب إلى بعض أصحاب علي يسأله، فقال علي - عليه السلام -: ان هذا شئ ما كان قبلنا، فأخبره أن معاوية كتب إليه فقال علي - عليه السلام - ان لم يجئ بأربعة شهداء يشهدون به ٤ أقيد به ٥.

١ - نقله المجلسي (ره) في رابع البحار في باب نوادر احتجاجات أمير المؤمنين - عليه السلام - (ص ١١٢، س ٢٨). ٢ - في تقريب التهذيب: " سعيد بن المسيب بن حزن بن أبي وهب بن عمرو بن عابد بن عمران بن مخزوم القرشي المخزومي أحد العلماء الاثبات الفقهاء الكبار من كبار الثانية اتفقوا على أن مرسلاته أصح المراسيل، وقال ابن المديني: لا أعلم في التابعين أوسع علما منه، مات بعد التسعين وقد ناهز الثمانين / ع ". أقول: لا كلام في جلاله الرجل عند العامة، أما الخاصة فاختلفت كلماتهم في حقه، فمنهم من عده من حوارى على بن الحسين عليه السلام كالكشي وغيره، ومنهم من عده من مبغضي أمير المؤمنين على عليه السلام وممن فارقه كالمصنف (ره) كما يأتي في الكتاب في باب من فارق عليا (ع)، وذكر المامقاني (ره) في تنقيح المقال ترجمته والروايات القادحة له والمادحة وخاص في نقضها وإبرامها وردها وقبولها بما لا مزيد عليه فراجع. ٣ - في الاصل: " وجد مع امرأة رجل ". ٤ - الضمير يرجع إلى العمل الذي يدعيه القاتل من وجدانه المقتول مع امرأته من قولهم: " شهد فلان عند الحاكم لفلان على فلان بكذا ". ٥ - قوله (ع): " أقيد به " فقال ابن الاثير في النهاية: " فيه: من قتل عمدا فهو قود، القود القصاص وقتل القاتل بدل القتل، وقد أقدته به اقيده اقادة، واستقدت الحاكم سألته أن يقيدني واقتدت منه فاقتاد، وأما قاد البعير واقتاده فيمعنى جره خلفه ". وأما الحديث فنقله المجلسي (ره) تارة في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٤٠، س ١١) بقوله: " كتاب الغارات باسناده عن سعيد بن المسيب " وأخرى " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[١٩١]

قال: حدثنا أبو حمزة ١ بينما على ذات يوم إذ أقبل رجل فقال: من أين أقبل الرجل ؟ قال: من أهل العراق ٢ قال: من أي العراق ؟ - قال: من البصرة. قال: أما انها أول القرى خرابا إما عرفا وإما حرقا حتى يبقى بيت مالها ومسجدها كجوجؤ سفينة، فأين منزلك منها ؟ - فقال الرجل: مكان كذا، قال: عليك بضواحيها ٣ عليك بضواحيها ٤.

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " في المجلد الرابع والعشرين منه في باب أقسام الجنابات (ص ٤٢، س ٨) بقوله: " كتاب الغارات لابراهيم بن محمد الثقفي رفعه عن سعيد بن المسيب " ونقله المحدث النوري (ره) في المستدرک في كتاب القصاص في باب أن من قتل شخصا ثم ادعى أنه دخل بيته بغير اذنه، أو راه يزنى بزوجه ثبت القصاص ولم تسمع الدعوى الا ببينة (ج ٣، ص ٢٥٩، س ٢٣). أقول: ونقل أيضا فيه بعد حديث عن الجعفریات حدثنا عن عوالي اللئالی بمعناه ولا يخلو ذكره هنا عن فائدة وهو: " روى سعيد بن المسيب أن رجلا من أهل الشام يقال له ابن جرى وجد مع امرأته رجلا فقتله أو قتلها، فأشكل على معاوية القضاء فيه، فكتب إلى أبي موسى الأشعري يسأل له عن ذلك على بن أبي طالب عليه السلام فقال له: ان هذا الشيء ما هو بارضنا عزمتم عليك لتخبرني، فقال أبو موسى الأشعري: كتب إلى في ذلك معاوية فقال على (ع): أنا أبو الحسن ان لم يأت بأربعة شهداء والا فليعط برمته "

١ - في الاصل: " أبو حيرة " لكن في البحار: " أبو حمزة " فكأن المراد به أنس بن مالك ففي الحرج والتعديل لابن أبي حاتم: " أنس بن مالك أبو حمزة النجاري الخزرجي الانصاري خادم النبي (ص) نزل البصرة روى عنه الزهري وقتادة وأسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة وثابت البناني، سمعت أبي يقول ذلك " ٢ - كذا في الاصل والبحار، ومع ذلك أظن أن كلمة " أهل " زيدت اشتباها. ٣ - في الاصل والبحار: " صواحبا " (بالصاد المهملة والباء الموحدة) في الموضوعين، قال الطريحي (ره) في المجموع: " وضاحية كل شئ ناحيته البارزة ومنه: ينزلون الضواحي " وقال ابن الاثير في النهاية: " فيه: انه قال لابي ذر: انى أخاف عليك من هذه الضاحية " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[١٩٣]

عن شرحبيل ١ عن على - عليه السلام قال: كيف بكم وامارة الصبيان من قريش، قوم يكونون في آخر الزمان يتخذون المال دولة ويقتلون الرجال، فقال الاوس ٢ بن حجر الثمالي: إذا نقاتلهم وكتاب

بقية الحاشية من الصفحة الماضية " أي الناحية البارزة ومنه حديث عمر أنه رأى عمرو بن حريث فقال: إلى أين ؟ فقال: إلى الشام قال: أما انها ضاحية قومك أي ناحيتهم، ومنه حديث أبي هريرة: وضاحية مضر مخالفون لرسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم: أي أهل البادية منهم، وجمع الضاحية ضواحي ومنه حديث أنس قال له: البصرة احدى المؤتفكات فانزل في ضواحيها، ومنه قيل: قريش الضواحي أي النازلون بطواهر مكة ". ثم لا يخفى أن هذا الحديث قد نقل ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة في آخر قصة جارية بن قدامة نظيره ونص عبارته هناك (ج ١، ص ٣٥٤): " وكتب زياد إلى أمير المؤمنين - عليه السلام -: أما بعد فان جارية بن قدامة العبد الصالح، إلى آخر المكتوب الذى سيأتي في موضعه من الغارات (في آخر قصة غارة عبد الله بن عامر الحضرمي على البصرة) فلما وصل كتاب زياد قرأه على - عليه السلام - على الناس وكان زياد قد أنفذه مع طبيان بن عمارة، فسر على - عليه السلام - بذلك وسر أصحابه وأثنى على جارية وعلى زياد وعلى أزد، وذم البصرة فقال: انها أول القرى خرابا اما عرقا واما حرقا حتى يبقى مسجدنا كجوج سفيينة، ثم قال لطبيان: أين منزلك منها ؟ - فقال: مكان كذا، فقال: عليك بضواحيها، عليك بضواحيها " ٤ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٤٠، س ١٣).

١ - من المحتمل أن يكون شرحبيل هذا هو شرحبيل بن سعد أبا سعد المدني مولى الانصار المذكور ترجمته في كتب الفريقين وتطبيق طبقته على من هو في السند فلا حظ كتب الرجال. ٢ - في القاموس: " اوس بلا لام أبو قبيلة " وقال الزبيدي في شرحه: " وفي المحكم: والاوس [أي مع اللام] وهو اوس بن قيلة أخو الخزرج منهما الانصار، وقيلة امهما سمى بأحد امرين ان يكون مصدر " استه " أي أعطيته كما سموا عطاء وعطية، وان يكون سمى به كما سموا دنبا وكنوا بأبى ذؤيب ". وأما ترجمة الرجل " اوس بن حجر الثمالي " فلم أظفر بها في مظانها.

[١٩٣]

الله، قال: كذبت وكتاب الله ١. قال: حدثنا الحسن بن بكر الجبلي ٢
أبيه قال: كنا عند علي - عليه السلام - في الرحبة ٣ فأقبل رهط
فسلموا، فلما رأهم علي - عليه السلام - أنكرهم، فقال: من أهل
الشام أنتم أم من أهل الجزيرة ؟ - قالوا: بل من أهل الشام، مات
أبونا وترك مالا كثيرا وترك أولادا، رجالا ونساء، وترك فينا خنثي له
حياء ٤ كحياء المرأة وذكر كذكر الرجل، فأراد الميراث كرجل منا فأبينا
عليه، فقال - عليه السلام -: فأين كنتم عن معاوية ؟ - فقالوا: قد
أتيناه فلم يدر ما يقضى

١ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٤٠، س ١٥). ٢ - لم
نجد رجلا بهذا العنوان في مظانه من كتب الرجال لكن يحتمل أن تكون كلمة " بكر "
محرقة عن " بشر " ففي تهذيب التهذيب: " الحسن بن بشر بن سلم بن المسيب
الهمداني الجبلي أبو علي الكوفي روى عن أبي خيثمة الجعفي والمعافى بن عمران
الموصلبي وأبي الأحوص وشريك القاضي وأبيه بشر (إلى أن قال) وقال البخاري وغيره:
مات سنة إحدى وعشرين ومائتين (إلى آخر ما قال) " فعليه تكون الرواية منقطع
الاسناد. ٣ - وقعت هذه الكلمة في هذا الكتاب في غير مورد فيما تقدم ويأتي وصرح
في بعضها برحبة المسجد ففي مجمع البحرين: " ورحبة المسجد بالفتح الساحة
المنبسطة، قيل: هي مثل كلبة وجمعها رحبات ككليات، وقيل: مثل قصة وقصات
وقصب وهو أكثر، والرحبة محلة بالكوفة ". أقول: كأن الكلام ملخص مما ذكره القيومي
في المصباح وفي القاموس: " رحبة المكان وتسكن ساحته ومتسعه " وفي تاج
العروس في شرحه: " يقال: رحبة المسجد والدار، وكان علي - رضى الله عنه -
يقضى بين الناس في رحبة مسجد الكوفة وهي صحته ". ٤ - قال الفيروز ابادي: "
الحياء الفرغ من ذوات الخف والظلف والسباع " وفي لسان العرب " قال الأزهري: حياء
الناقة والنشأة وغيرهما ممدود إلا أن يقصره شاعر ضرورة وما جاء عن العرب إلا ممدودا
وإنما سمي حياء باسم الحياء من الاستحياء لأنه يستتر من الادمى ويكنى عنه من
الحيوان ويستفحش التصريح بذكره واسمه الموضوع له ويستحى من ذلك ويكنى
عنه " ونقله الزبيدي أيضا عن الأزهري في تاج العروس.

[١٩٤]

بيننا، فنظر علي عليه السلام يمينا وشمالا وقال: لعن الله قوما
يرضون بقضائنا ويطعنون علينا في ديننا، انطلقوا بصاحبكم ١ فانظروا
إلى مسيل ٢ البول، فان خرج من ذكره فله ميراث الرجل، وان خرج
من غير ذلك فورثوه مع النساء، فبال من ذكره فورثه كميراث الرجل
منهم ٣. عن ابن عباس قال [قال علي عليه السلام ٤]:

١ - في البحار: " بصاحبه ". ٢ - كذا في البحار والوسائل لكن في الاصل: " سبيل ". ٣ -
نقله المجلسي (ره) في موضعين من البحار فتارة في المجلد الثامن في باب النوادر
(ص ٧٤٠، س ١٦) واخرى في المجلد الرابع والعشرين في باب أقسام الجنائيات
وأحكام القصاص (ص ٤٣، س ١٠) والشيخ الحر العاملي (ره) في الوسائل في باب أن
الخنثى ترث على الفرغ الذي تبول منه (ج ٣ من طبعه أمير بهادر، ص ٣٦٤) ونقل
المحدث النوري (ره) في المستدرک في كتاب الفرائض والموارث في باب أن الخنثى
ترث على الفرغ الذي تبول منه (ج ٣، ص ١٦٩) رواية هي نظير ما في المتن وهي: "
دعائم الاسلام عن أمير المؤمنين - عليه السلام - أنه كان جالسا في الرحبة حتى
وقف عليه خمسة رهط، فسلموا عليه فرد عليهم ونكرهم، فقال: أمن أهل الشام
أنتم أم من أهل الجزيرة ؟ - قالوا: من أهل الشام يا أمير المؤمنين، قال: وما الذي جاء
بكم ؟ - فقالوا: أمر شجر بيننا، قال: وما ذاك ؟ - قالوا: نحن أخوة مات والدنا وترك مالا
كثيرا وهذا منا له فرغ كفرج المرأة وذكر كذكر الرجل فأعطيناه ميراث امرأة فأبى إلا
ميراث رجل، قال: فأين كنتم عن معاوية ؟ ألا أتيتموه ؟ قالوا: أردنا قضاءك يا أمير
المؤمنين، قال: ما كنت لاقضى بينكم حتى تخبروني، قالوا: أتيناها فلم يقدر ما يقضى
بيننا وقال: هذا مال كثير ولكن امضوا على أمير المؤمنين فإنه سيجعل لكم منه
مخرجا، وسوف يسألکم هل أتيتموني ؟ فقولوا: ما أتيناها، فقال أمير المؤمنين - عليه
السلام - لعن الله قوما يرضون بقضائنا ويطعنون علينا في ديننا، فانطلقوا بصاحبكم
فاسقوه ثم انظروا إلى البول، من أين يخرج ؟ فان خرج من الذكر فله ميراث الرجل،
وان خرج من الفرغ فله ميراث امرأة، فبال من ذكره فورثه ميراث رجل منهم ". ٤ - ما
بين المعقوفتين سقط من الاصل والبحار، ولا يستقيم الكلام بدونه، فان الباب لم
ينعقد الا لنقل كلام أمير المؤمنين عليه السلام فابن عباس هو الذي رواه عنه (ع).

أول هلاك أهل الارض قريش وربيعة، قالوا: وكيف ؟ - قال: أما قريش فيهلكها الملك، وأما ربيعه فتهلكها الحمية ١. بحذف الاسناد: قال قال على - عليه السلام -: أما والله ما قاتلت الا مخافة أن ينزو فيها تيس من بنى امية فيتلاعب بدين الله ٢. كتاب على - عليه السلام - إلى معاوية ان عليا - عليه السلام - كتب إلى معاوية: من عبد الله أمير المؤمنين على بن أبي طالب إلى معاوية: ان الله تبارك وتعالى ذا الجلال والاکرام خلق الخلق واختار خيرة من خلقه، واصطفى صفة من عباده، يخلق ما يشاء ويختار، ما كان لهم الخيرة سبحان الله وتعالى عما يشركون ٣ فأمر الامر وشرع الدين وقسم القسم على ذلك، وهو فاعله وجاعله، وهو الخالق وهو المصطفى وهو المشرع ٤ وهو القاسم وهو الفاعل لما يشاء، له الخلق وله الامر وله الخيرة والمشية والارادة ٥ والقدرة والملك والسلطان، أرسل رسوله خيرته وصفوته

١ و ٢ - نقلهما المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٤٠، س ٢٠ - ٢١). ٢ - ذيل آية ٦٨ من سورة القصص وصدورها: " وربك " ٤ - هذه الكلمة اسم فاعل من باب التفعيل أما قوله (ع): " وشرع الدين " قبيل ذلك فهو أيضا بقرينة ذلك يكون بتشديد الراء، ويمكن تخفيفها كما في قوله تعالى: " شرع لكم من الدين " (الاية ١٣ من سورة الشورى) والمعني واضح. ٥ - نقل الشيخ الحر العاملي (محمد بن الحسن صاحب الوسائل) - قدس الله روحه - في كتاب اثبات الهداة صدر الحديث (ج ١، ص ٢٧٤) بهذه العبارة: " وروى الثقفى كتاب على (ع) إلى معاوية وهو طويل يقول فيه: ان الله خلق الخلق (إلى قوله) وله الخيرة والمشية والارادة ". ونقل أيضا في المجلد الثالث منه (ص ٩٥) قطعتين من هذا الحديث ونشير اليهما عن قريب في مورد بهما.

بالهدى ودين الحق، وأنزل عليه كتابه فيه تبيان كل شئ ١ من شرائع دينه فيبينه لقوم يعلمون وفرض فيه الفرائض، وقسم فيه سهاما أحل بعضها لبعض وحرم بعضها لبعض، بينها يا معاوية ان كنت تعلم الحجة، وضرب أمثالا لا يعقلها ٢ الا العالمون ٣، فأنا سائلك عنها أو بعضها ان كنت تعلم، واتخذ الحجة بأربعة أشياء على العالمين، فما هي يا معاوية ؟ ولمن هي ؟ واعلم أنهن حجة لنا أهل البيت على من خالفنا ونازعنا وفارقنا وبغى علينا، والمستعان الله، عليه توكلت، وعليه فليتوكل المتوكلون ٤ وكانت ٥ جملة تبليغه رسالة ربه فيما أمره وشرع وفرض وقسم جملة الدين ٦ يقول الله: أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الامر منكم ٧ هي لنا أهل البيت ليست لكم ٨ ثم نهى عن المنازعة والفرقة وأمر بالتسليم والجماعة فكنتم أنتم القوم الذين أفررتم لله ولرسوله بذلك ٩ فأخبركم الله أن محمدا صلى الله عليه وآله لم يك أبا أحد من رجالكم ولكن رسول الله

١ - مأخوذ من آية ٨٩ سورة النحل. ٢ - في البحار: " لا يعلمها " ٣ - مأخوذ من قول الله تعالى في سورة العنكبوت: " وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون (آية ٤٣) ". ٤ - هذه الفقرات الثلاث مأخوذة من الايات الشريفة. ٥ - في البحار: " كان ". ٦ - قال المجلسي (ره): " قوله - عليه السلام - : جملة الدين كان يحتمل الجيم والحاء المهملة، فعلى الاول لعله بدل أو عطف بيان أو تأكيد لقوله (ع): جملة تبليغه وقوله (ع): يقول الله، بتأويل المصدر خبر، ويمكن أن يقرأ يقول الله بالياء الموحدة، وعلى الثاني جملة الدين خبر ". ٧ - من آية ٥٩ من سورة النساء. ٨ - قال الشيخ الحر (ره) في كتاب اثبات الهداة (ج ٣، ص ٩٥): " وروى الثقة الجليل ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفى في كتاب الغارات كتاب على (ع) إلى معاوية وهو طويل يقول فيه: ان الله يقول: أطيعوا الله (الحديث إلى قوله: ليست لكم) " وذكر قطعة أخرى بعدها وستشير إليها بعيد هذا. ٩ - في البحار: " وبذلكم ".

وخاتم النبيين ١، وقال عزوجل: أفان مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم ٢ فأنت وشركاؤك يا معاوية القوم الذين انقلبوا على أعقابهم وارتدوا ونقضوا الأمر والعهد فيما عاهدوا الله ونكثوا البيعة ولم يضروا الله شيئا ٣، ألم تعلم يا معاوية أن الأئمة منا ليست ٤ منكم، وقد أخبركم الله أن أولى الأمر ٥ المستنبطوا العلم وأخبركم أن الأمر كله ٦ الذي تختلفون فيه يرد إلى الله وإلى الرسول وإلى أولى الأمر المستنبطي العلم ٧ فمن أوفى بما عاهد عليه يجد الله موفيا بعهده ٨ يقول الله: أوفوا بعهدي أوف بعهدكم وإياي فارهبون ٩. وقال عزوجل: أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من

١ - مأخوذ من قول الله تعالى: " ما كان محمد أبا أحد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين (آية ٤٠ سورة الأحزاب) ". ٢ - من آية ١٤٤ سورة آل عمران، وتامم الآية هكذا: " وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا وسيجزي الله الشاكرين ". ٣ - مأخوذ من الآيات بتغيير اللفظ. ٤ - في الأصل: " ليس ". ٥ - قال المجلسي (ره): " ان أولى الأمر إشارة إلى قوله سبحانه: ولو ردوه إلى الرسول وإلى أولى الأمر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم ". ٦ - كلمة " كله " في الأصل فقط. ٧ - قال الشيخ الحر العاملي (محمد بن الحسن صاحب الوسائل) طيب الله مضجعه في إثبات الهداة (ج ٣، ص ٩٦) نقلا عن الغارات للثقفى: " ألم تعلم يا معاوية (الحديث إلى قوله): المستنبطي العلم ". ٨ - مأخوذ من قوله تعالى: " ومن أوفى بما عاهد عليه الله فسيؤتيه أجرا عظيما " (آية ١٠ سورة الفتح). ٩ - ذيل آية ٤٠ سورة البقرة، وصدورها: " يا بنى إسرائيل اذكروا نعمتي التي أنعمت عليكم و ".

فضله فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب والحكمة وآتيناهم ملكا عظيما ١، وقال للناس بعدهم: فمنهم من آمن ومنهم من صد عنه فتبوا مقعدك من جهنم وكفى بجهنم سعيرا ٢ نحن آل إبراهيم المحسودون وأنت الحاسد لنا. خلق الله آدم بيده، ونفخ فيه من روحه، وأسجد له الملائكة، وعلمه الاسماء كلها، واصطفاه على العالمين، فحسده الشيطان فكان ٣ من الغاوين، ونوحا حسده قومه إذ قالوا: ما هذا الا بشر مثلكم يريد أن يتفضل عليكم ٤ ذلك حسدا منهم لنوح أن يقروا له بالفضل وهو بشر، ومن بعده حسدوا هودا إذ يقول قومه: ما هذا الا بشر مثلكم يأكل مما تأكلون منه ويشرب مما تشربون * ولئن أطعتم بشرا مثلكم انكم إذا لخاسرون ٥ قالوا: ذلك حسدا أن يفضل الله من يشاء، ويختص برحمته من يشاء، ومن قبل ذلك ابن آدم قابيل قتل هابيل حسدا فكان من الخاسرين ٦، وطائفة من بنى اسرائيل إذ قالوا لنبي لهم ابعث لنا ملكا نقاتل في سبيل الله ٧ فلما بعث الله لهم طالوت ملكا ٨ حسدوه وقالوا: أنى يكون له الملك علينا ٩ وزعموا أنهم أحق بالملك منه، كل ذلك نقص عليك من أنباء ما قد سبق وعندنا تفسيره وعندنا تأويله وقد خاب من افترى ١٠ ونعرف فيكم شبهه وأمثاله وما تغنى الآيات والنذر عن قوم

١ و ٢ - آية ٥٤ و ٥٥ سورة النساء وجملة " فتبوا مقعدك من جهنم " من كلام أمير المؤمنين (ع) وقعت بين جزئي الآية الأخيرة. ٣ - مأخوذ من هذه الفقرة من الآية: " فأتيه الشيطان فكان من الغاوين " (١٧٥ سورة الاعراف). ٤ - من آية ٢٤ سورة المؤمنين. ٥ - ذيل آية ٢٣ وتامم آية ٢٤ سورة المؤمنين. ٦ - مأخوذ من الآيات بتغيير و " كان " هنا وفي نظائرها فيما تقدم بمعنى صار. ٧ - من آية ٢٤٦ سورة البقرة. ٨ و ٩ - مأخوذان من آية ٢٤٧ سورة البقرة بتغيير. ١٠ - ذيل آية ٨١ سورة طه. (*)

لا يؤمنون ١. وكان ٢ نبينا - صلوات الله عليه - فلما جاءهم كفرؤا به حسدا من عند أنفسهم أن ينزل الله من فضله على من يشاء من عباده ٣ حسدا من القوم على تفضيل بعضنا على بعض، ألا ونحن أهل البيت آل ابراهيم المحسودون، حسدنا كما حسد آباؤنا من قبلنا سنة ومثلا، قال ٤ الله: وآل ابراهيم وآل لوط وآل عمران وآل يعقوب وآل موسى وآل هارون وآل داود ٥. فنحن آل نبينا محمد - صلى الله عليه وآله - ألم تعلم يا معاوية أن أولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي والذين آمنوا ٦، ونحن اولو الارحام قال الله تعالى: النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم وأزوجه امهاتهم، واولو الارحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله ٧، نحن أهل البيت ٨ اختارنا الله واصطفانا وجعل النبوة فينا والكتاب لنا والحكمة والعلم والايمان وبيت الله ومسكن اسماعيل ومقام ابراهيم، فالملك لنا وبلك يا معاوية، ونحن أولى بابراهيم ونحن آله وآل عمران وأولى بعمران، وآل لوط ونحن أولى بلوط، وآل يعقوب ونحن أولى بيعقوب، وآل موسى وآل هارون وآل داود وأولى بهم، وآل محمد وأولى به. ونحن أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا ٩.

١ - ذيل آية ١٠١ سورة يونس. ٢ - في البحار: " فكان ". ٣ - تليق من آيات ٨٩ و ٩٠ و ١٠٩ سورة البقرة. ٤ - في البحار: " وقال ". ٥ - كل هذه التعبيرات واردة في الايات المباركات كظناتها فيما تقدم ويأتي ولم نشر إلى مواضعها خوف الاطالة. ٦ - صدر آية ٦٨ سورة آل عمران. ٧ - صدر آية ٦ سورة الاحزاب. ٨ - في البحار: " أهل بيت ". ٩ - اشارة إلى قول الله تعالى: " انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا " وهو ذيل آية ٣٣ من سورة الاحزاب.

[٢٠٠]

ولكل نبي دعوة في خاصة نفسه وذريته وأهله، ولكل نبي وصية في آله، ألم تعلم أن ابراهيم أوصى بابنه يعقوب، ويعقوب أوصى بنيه إذ حضره الموت ١ وأن محمدا أوصى إلى آله سنة ابراهيم والنبين اقتداء بهم كما أمره الله، ليس لك منهم ولا منه سنة في النبين وفي هذه الذرية التي بعضها من بعض قال الله لابراهيم واسماعيل ٢ وهما يرفعان القواعد من البيت ٣: ربنا واجعلنا مسلمين لك ومن ذريتنا امة مسلمة لك ٤ فنحن الامة المسلمة، وقالوا: ربنا وابعث فيهم رسولا - منهم - يتلو عليهم آياتك ويعلمهم الكتاب والحكمة ويزكيهم ٥ فنحن أهل هذه الدعوة ورسول الله منا ونحن منه بعضنا من بعض وبعضنا أولى ببعض في الولاية والميراث ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم ٦ وعلينا نزل الكتاب، وفينا بعث الرسول، وعلينا تليت الايات، ونحن المنتحلون للكتاب والشهداء عليه والدعاة إليه والقوام به فبأى حديث بعده يؤمنون ٧ ؟ ! أغير الله يا معاوية تبغى ربا ؟ ! أم غير كتابه كتابا ؟ ! أم غير الكعبة بيت الله ومسكن اسماعيل ومقام أبينا ابراهيم تبغى قبلة ؟ ! أم غير ملته تبغى دينا ؟ ! أم غير الله تبغى ملكا ؟ ! فقد جعل الله ذلك فينا فقد أبديت عداوتك لنا وحسدك وبغضك، ونقضك عهد الله، وتحريفك آيات الله، وتبديلك قول الله، قال الله لابراهيم: ان الله اصطفى لكم

١ - اشارة إلى قوله تعالى: " ووصى بها ابراهيم بنيه ويعقوب (آية ٢١ و ٢٢ سورة البقرة) ". ٢ - أي حكى الله تعالى عن ابراهيم واسماعيل ونقل قولهما له تعالى. ٣ - اشارة إلى قوله تعالى: " واذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت واسماعيل (آية ١٢٧ سورة البقرة) ". ٤ - صدر آية ١٢٨ سورة البقرة. ٥ - صدر آية ١٢٩ سورة البقرة. ٦ - آية ٢٤ سورة آل عمران. ٧ - آية ٥٠ سورة المرسلات.

الدين ١ أفرغ عن ملته وقد اصطفاه الله في الدنيا وهو في الآخرة من الصالحين ٢ ؟ أم غير الحكم تبغى حكما ؟ ! أم غير المستحفظ منا تبغى اماما ؟ ! الامامة لابراهيم و ذريته المؤمنون تبع لهم لا يرغبون عن ملته، قال: فمن تبغى فانه منى ٣، أدعوك يا معاوية إلى الله ورسوله وكتابه وولى أمره الحكيم من آل ابراهيم والى الذى أقررت به زعمت إلى الله والوفاء بعهدته وميثاقه الذى واثقكم به إذ قلت: سمعنا وأطعنا ولا تكونوا كالذين تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم ٤ ولا تكونوا كالتى نقضت غزلها من بعد قوة أنكاثا تتخذون أيمانكم دخلا بينكم أن تكون امة هي أربى من امة، ٥ فنحن الامة الاربى فلا تكونوا كالذين قالوا: سمعنا وهم لا يسمعون ٦ اتبعنا واقتدينا فان ذلك لنا آل ابراهيم على العالمين مفترض فان الافئدة من المؤمنين والمسلمين تهوى اليها ٧ وذلك دعوة المرء المسلم ٨ فهل تنقم منا الا أن آمنا بالله وما انزل اليها واقتدينا واتبعنا ملة ابراهيم صلوات الله عليه وعلى محمد وآله ٩.

١ - في آية ١٣٢ سورة البقرة، ٢ - اشارة إلى قول الله تعالى: " ومن يرغب عن ملة ابراهيم الا من سفه نفسه ولقد اصطفيناه في الدنيا وانه في الآخرة لمن الصالحين ".
٣ - من آية ٣٦ سورة ابراهيم، ٤ - الكلام ملفق من آيتين صدره إلى قوله: " جاءهم " صدر آية ١٠٥ سورة آل عمران وذيله من آية ١٩ تلك السورة، ٥ - صدر آية ٩٢ سورة النحل، ٦ - آية ٢١ سورة الانفال بتبديل الواو في أولها بالفاء، ٧ - اشارة إلى قول الله تعالى نقلا عن نبيه ابراهيم (ع): " فاجعل افئدة من الناس تهوى إليهم " (من آية ٣٧ سورة ابراهيم)، ٨ - قال المجلسي (ره): " قوله (ع): دعوة المرء المسلم، لعل المراد به ابراهيم - (ع) حيث قال: ربنا انى أسكنت من ذريتي بواد غير ذى زرع عند بيتك المحرم، ربنا ليقيموا الصلوة فاجعل أفئدة من الناس تهوى إليهم، وانما عبر هكذا للاشارة إلى أن فائده أحد اللذين مر ذكرهما حيث قالوا: واجعلنا مسلمين لك "، ٩ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب كتبه - عليه السلام - إلى معاوية (ص) ٥٥٢ - ٥٥٤.

فكتب معاوية من معاوية بن أبى سفيان إلى على بن أبى طالب: قد انتهى إلى كتابك فأكثرته فيه ذكر ابراهيم واسماعيل وأدم ونوح والنبیین وذكر محمد صلى الله عليه وآله وقرابتكم منه ومنزلتكم وحققك، ولم ترض بقرابتك من محمد صلى الله عليه وآله حتى انتسبت إلى جميع النبیین، ألا وانما كان محمد رسولا من الرسل إلى الناس كافة فبلغ رسالات ربه لا يملك شيئا غيره، ألا وان الله ذكر قوما جعلوا بينه وبين الجنة نسبا ١ وقد خفت عليك أن تضارعهم ٢، ألا وان الله أنزل في كتابه أنه لم يك يتخذ ولدا ولم يكن له شريك في الملك ولاولى من الدل ٣، فأخبرنا: ما فضل قرابتك ؟ وما فضل حقه ؟ وأين وجدت اسمك في كتاب الله ؟ وملكت وامامتك وفضلك ؟ ألا وانما نقتدى بمن كان قبلنا من الائمة والخلفاء الذين اقتديت بهم فكنتم كمن اختار ورضى ولسنا منكم. قتل خليفتنا أمير المؤمنين عثمان بن عفان وقال الله: ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا ٤، فنحن أولى بعثمان وذريته، وأنتم أخذتموه على رضى من أنفسكم جعلتموه خليفة وسمعتكم له وأطعتم ٥.

١ - اشارة إلى قول الله تعالى: " وجعلوا بينه وبين الجنة نسبا ولقد علمت الجنة انهم لمحضون " (آية ١٥٨ من سورة الصافات) وقال الطبري (ره) في مجمع البحرين في تفسيره: " قيل: هو زعمهم أن الملائكة بنات الله فأنبتوا بذلك جنسية جامعة له وللملائكة، والجنة الجن، وسموا جنة لاستتارهم عن العيون، وقيل: هو قول الزنادقة: ان الله خالق الخير، وابليس خالق الشر ". ٢ - يقال: " ضارع فلان فلانا = شابهه ". ٣ - اشارة إلى قول تعالى في آخر سورة الاسراء: " وقل الحمد لله الذى لم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له ولى من الذك وكبره تكبيرا ". ٤ - من آية ٢٣

[٢٠٣]

فأجابه على عليه السلام أما الذي عبرتني به يا معاوية من كتابي
وكترة ذكر أبائى ابراهيم واسماعيل والتبيين فانه من أحب آباءه أكثر
ذكرهم، فذكرهم حب الله ورسوله، وأنا اعيرك ببغضهم، فان بغضهم
بغض الله ورسوله، واعيرك بحبك آباءك وكترة ذكرهم، فان حبهم كفر.
وأما الذى أنكرت من نسبي من ابراهيم واسماعيل وقرابتي من
محمد صلى الله عليه وآله وفضلتي وحقى وملكى وامامتى فانك لم
تزل منكرا لذلك لم يؤمن به قلبك، ألا وانما [نحن ١] أهل البيت
كذلك لا يحينا كافر ولا يبغضنا مؤمن. والذى أنكرت من قول الله
عزوجل: فقد أتينا آل ابراهيم الكتاب والحكمة وأتيناهم ملكا عظيما ٢
فأنكرت أن يكون ٣ فينا فقد قال الله: النبي أولى بالمؤمنين من
أنفسهم وأزواجه امهاتهم وأولو الارحام بعضهم أولى ببعض في كتاب
الله ٤، ونحن أولى به. والذى أنكرت من امامة محمد صلى الله عليه
وآله زعمت أنه كان رسولا ولم يكن اماما فان انكارك على جميع
النبيين الائمة، ولكننا نشهد أنه كان رسولا نبيا اماما - صلى الله عليه
وآله - ولسانك دليل على ما في قلبك وقال الله تعالى: أم حسب
الذين في قلوبهم مرض أن لن يخرج الله أضغانهم * ولو نشاء
لأريناكمهم فلعرفتهم بسيماهم ولتعرفنهم في لحن القول والله يعلم
أعمالكم ٥ ألا وقد عرفناك قبل اليوم وعداوتك وحسدك وما في قلبك
من المرض الذى أخرجه الله. والذى أنكرت من قرابتي وحقى فان
سهمنا وحققنا في كتاب الله قسمه ٦ لنا

١ - في البحار: " ألا وأنا " ٢ - ذيل آية ٥٤ سورة النساء. ٣ - في البحار: " أن تكون "
فالتأنيث نظرا إلى الآية. ٤ - صدر آية ٦ سورة الاحزاب. ٥ - آيتا ٢٩ و ٣٠ سورة القتال
(سورة محمد). ٦ - في الاصل والبحار " قسمة ".

[٢٠٤]

مع نبينا فقال: واعلموا أنما غنتم من شئ فان لله خمسة
وللرسول ولذي القربى ١، وقال: قلت ذا لقربي حقه ٢، أو ليس ٣
وجدت سهمنا مع سهم الله ورسوله وسهمك مع الابعدين لا سهم
لك ان ٤ فارقته ؟ فقد أثبت الله سهمنا وأسقط سهمك بفراقك.
وأنكرت امامتي وملكى فهل تجد في كتاب الله قوله لآل ابراهيم:
واصطفاهم ٥، على العالمين، فهو فضلنا على العالمين أو تزعم ٦
أنك ليست ٧ من العالمين أو تزعم أنا لسنا من آل ابراهيم ؟ فان
أنكرت ذلك لنا فقد أنكرت محمدا صلى الله عليه وآله فهو منا ونحن
منه، فان استطعت أن تفرق بيننا وبين ابراهيم - صلوات الله عليه -
واسماعيل ومحمد وآله في كتاب الله فافعل ٨.

١ - صدر آية ٤١ سورة الانفال. ٢ - صدر آية ٣٨ سورة الروم. ٣ - في البحار: " وليس ".
٤ - في البحار بعنوان: " وفى نسخة: إذ " ٥ - قال المجلسي (ره): " قوله (ع):
واصطفاهم، اشارة إلى قوله: سبحانه: ان الله اصطفى آدم ونوحا وآل ابراهيم وآل
عمران على العالمين " ٦ - في البحار: " وتزعم " ٧ - في البحار: " ليس ". ٨ - نقله
المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب كتبه - عليه السلام - إلى معاوية (ص ٥٥٤،
س ٢٨). ثم لا يخفى أن ما أورده المصنف - رضى الله عنه - في كتابه هذا إلى هنا
كأنه مقدمة لوروده في أصل الموضوع وتمهيد لدخوله في الغرض الذى ألف لاجله هذا
الكتاب وذلك أن المقصود من تأليفه هذا ذكر غارات معاوية على أعمال أمير المؤمنين
والبلاد التى كانت تحت أمره عليه السلام ونفوذه.

خبر مصر ١ عن الكلبي ٢، عن محمد بن يوسف ٣، عن العباس بن سهل ٤ أن محمد بن أبي حذيفة ٥

١ - قال الطبري في تاريخه تحت عنوان " بعثة على بن أبي طالب (ع) قيس بن سعد بن عبادة أميرا على مصر " (ج ٥، ص ٢٦٦) ما نصه: " وفي هذه السنة أعنى سنة ست وثلاثين قتل محمد بن أبي حذيفة وكان سبب قتله أنه لما خرج المصريون إلى عثمان مع محمد بن أبي بكر أقام بمصر وأخرج عنها عبد الله بن سعد بن أبي سرح وضبطها، فلم يزل بها مقيما حتى قتل عثمان وبويغ لعلى وأظهر معاوية الخلاف وبأيعه على ذلك عمرو بن العاص، فسار معاوية وعمرو إلى محمد بن أبي حذيفة قبل قدوم قيس بن سعد مصر فعالجا دخول مصر فلم يقدر على ذلك، فلم يزالا يخدعان محمد بن أبي حذيفة حتى خرج إلى عريش مصر في ألف رجل فتحصن بها وجاءه عمرو فنصب المنجنيق عليه حتى نزل في ثلاثين من أصحابه واخذوا وقتلوا رحمهم الله ". وأما هشام بن محمد فانه ذكر أن أبا مخنف لوط بن يحيى بن سعيد بن مخنف بن سليم حدثه عن محمد بن يوسف الانصاري من بنى الحارث بن الخزرج عن عباس بن سهل الساعدي أن محمد بن أبي حذيفة... هو الذي كان سرب المصريين إلى عثمان بن عفان وأنهم لما ساروا إلى عثمان فحصره وثب هو بمصر على عبد الله بن سعد بن أبي سرح " (فذكر الرواية إلى آخرها قريبة مما في المتن). ٢ - المراد بالكلبي هو محمد بن السائب وتأتى ترجمته وترجمة ابنه هشام في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ٣٢). ثم لا يخفى أن الكلبي المذكور هنا هو محمد بن السائب أبو هشام لاهشام بن محمد كما في رواية الطبري فان الطبري نقل الرواية عن محمد بن يوسف بواسطة لوط بن يحيى بن أبي مخنف فان أبا مخنف في طبقة محمد بن السائب وهو أبو هشام لكن الثقفى رواها عن الكلبي عن محمد بن يوسف بلا واسطة فان الذي روى عن محمد بن يوسف هو " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

هو الذي حرض المصريين على قتل عثمان ونديهم إليه فلما ساروا إلى عثمان فحصره وكان هو حينئذ بمصر وثب على عبد الله بن أبي سرح ١ أحد بنى عامر بن لؤي وهو عامل عثمان يومئذ على مصر فطرده منها وصلى بالناس فخرج ابن أبي سرح من مصر ونزل على تخوم ٢ أرض مصر مما يلي فلسطين وانتظر ما يكون

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " محمد بن السائب لا هشام بن محمد فنتظن، وسيأتى رواياته أيضا في موارد من الكتاب ان - شاء الله تعالى. ٣ - المراد بمحمد بن يوسف هذا هو محمد بن يوسف بن ثابت الانصاري الخزرجي كما يستفاد من رواية الطبري هنا ومن روايته الآتية بلا فصل. ٤ - في تقريب التهذيب: " عباس بن سهل بن سعد السعدي ثقة من الرابعة مات في حدود العشرين [ومائة] وقيل: قبل ذلك / خ م د ت ق " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: " أدرك زمن عثمان وروى عن أبيه (إلى أن قال) قلت: قد أرخ وفاته في زمن الوليد بن عبد الملك كما قال الهيثم. محمد بن سعد عن شيخه الواقدي وغيره وخليفة بن خياط ويعقوب بن سفيان وابن حبان وزاد: سنة تسعين، وزاد ابن سعد: ولد في عهد عمر وقتل عثمان وهو ابن خمسة عشر سنة، وكان منقطعا إلى ابن الزبير " وسنأتى روايته أيضا في غير مورد من الكتاب. ٥ - تأتى ترجمته مفصلة في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ٣٣).

١ - في الاشتقاق لابن دريد (ص ١١٣): " ومنهم [أي من رجال بنى عامر بن لؤي] عبد الله بن سعد بن أبي سرح منافق وكان من المهاجرين وكتب للنبي (ص)، وكان إذا أملى النبي (ص): وكان الله غفورا رحيفا، كتب: عزيزا حكيفا، ثم قال: ان كان محمد يوحى إليه فانه يوحى إلى، فنزلت فيه: ومن أظلم ممن افترى على الله كذبا أو قال: اوحى إلى ولم يوح إليه شئ، وأهدر النبي (ص) دمه يوم فتح مكة فأجاره عثمان وهو أخوه من الرضاة ". أقول: من أراد البسط في ترجمته فليراجع الاصابة وغيره من

[٢٠٧]

من أمر عثمان فطلع عليه راكب فقال: يا عبد الله ما وراءك ؟ خبرنا بخبر الناس، فقال: افعد، قتل المسلمون عثمان، فقال ابن أبي سرح: انا لله وانا اليه راجعون ١ يا عبد الله ثم صنعوا ماذا ؟ قال: بايعوا ابن عم رسول الله علي بن أبي طالب - عليه السلام - قال: انا لله وانا اليه راجعون قال له الرجل: كأن ولاية علي عدلت عندك قتل عثمان ؟ - قال: أجل، فنظر إليه الرجل فتأمله فعرفه فقال: كأنك عبد الله بن أبي سرح أمير مصر ؟ - فقال: أجل، قال له الرجل: ان كانت لك في نفسك حاجة فالنجاه النجاه ٢ فان رأى أمير المؤمنين فيك وفي أصحابك شر، ان ظفر بكم ٣ قتلكم أو نفاكم عن بلاد المسلمين، وهذا بعدى أمير يقدم عليكم، قال ابن أبي سرح: ومن الامير ؟ - قال: قيس بن سعد بن عبادة الانصاري فقال ابن أبي سرح: أبعد الله ابن أبي حذيفة فانه بغى على ابن عمه وسعى عليه وقد كان كفله ورباه وأحسن إليه فأساء جواره فوثب على عامله وجهر الرجال إليه حتى قتل. وخرج ابن أبي سرح حتى قدم على معاوية بدمشق ٤.

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " وعن ابن السكيت الواحد تخوم والجمع تخم مثل رسول ورسيل، والتخوم الفصل بين الارضين، والتخوم أيضا منتهى كل قرية أو أرض يقال: فلان على تخم من الارض، وداره تناخم داري أي تحاذيها، والتخمة كرطبة والجمع تخم كرطب وبالسكون لغة، وأصل التاء واو لانه من الوخامة "

١ - ذيل آية ١٥٦ سورة البقرة وصدورها: " الذين إذا أصابتهم مصيبة قالوا " ٢ - قال ابن الاثير في النهاية: " فيه: وأنا النذير العريان فالنجاه النجاه أي انجوا بأنفسكم وهو مصدر منصوب بفعل مضمّر أي انجوا النجاه، وتكراره للتأكيد وقد تكررت في الحديث، والنجاه السرعة يقال: نجا ينجو نجاه إذا أسرع، ونجا من الامر إذا خلص، وأنجاه غيره " ٣ - في الاصل: " ان ظفر لكم " ٤ - قال المجلسي (ره) قى ثامن البحار في باب الفتن الحادثة بمصر " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٢٠٨]

ولاية قيس بن سعد بن عبادة الانصاري (ره) مصر ١ وكان قيس بن سعد - رحمه الله - من مناصحي علي بن أبي طالب عليه السلام فلما قام علي استعمله على مصر. عن سهل بن سعد ٢ قال: لما قتل عثمان وولى علي بن أبي طالب - صلوات الله عليه - دعا قيس بن سعد فقال: سر إلى مصر فقد وليتها واخرج إلى رحلك فاجمع فيه من ثقاتك من ٣ أحببت أن يصحبك حتى تأتيها ومعك جند فإن ذلك أربح ٤ لعدوك وأعز لوليك فإذا أنت قدمتها إن شاء الله فأحسن إلى المحسن، واشتد ٥ على المريب،

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " (ص ٤٦٣، س ١١): " قال ابن أبي الحديد في شرح النهج: روى ابراهيم بن محمد الثقفي في كتاب الغارات ووافق ما رأيته في أصل كتابه روى باسناده عن الكلبي أن محمد بن أبي حذيفة هو الذي حرص المصريين على قتل عثمان وندبهم إليه " إلى آخر ما في المتن لكن على سبيل التلخيص وإسقاط كثير من المطالب، ولذا قال (أي المجلسي) بعيد ذلك (ص ٥٤٤، س ٢٨): " أقول: هذه الاخبار مختصر مما وجدته في كتاب الغارات " وقال ابن أبي الحديد في شرح النهج في ذيل كلام لامير المؤمنين (ع): " لما قلد محمد بن أبي بكر مصر

فملكت عليه وقتل (ج ٢، ص ٢٢، س ٢٤): " ونحن نذكر في هذا الموضوع ابتداء أمر الذين ولاهم على (ع) مصر إلى أن تنتهي إلى كيفية ملك معاوية لها وقتل محمد بن أبي بكر، ونقل ذلك من كتاب ابراهيم بن سعيد بن هلال الثقفي وهو كتاب الغارات، ولاية قيس بن سعد على مصر ثم عزله، قال ابراهيم: حدثنا محمد بن عبد الله بن عثمان الثقفي قال: حدثني علي بن محمد بن أبي سيف عن الكلبي أن محمد بن أبي حذيفة بن عتبة بن ربيعة بن عبد شمس هو الذي حرص المصريين (إلى آخر القضايا) "

١ - قال الطبري في تاريخه (ج ٥، ص ٢٧٧): " وفي هذه السنة [أي سنة ست وثلاثين] بعث على بن أبي طالب (ع) على مصر قيس بن سعد بن عبادة الانصاري فكان من " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٢٠٩]

وارفق بالخاصة والعامّة، فإن الرفق يمن. فقال له قيس بن سعد: رحمك الله يا أمير المؤمنين قد فهمت ما ذكرت، أما قولك: أخرج إليها بجند، فوالله إن لم أدخلها بجند أتيتها به من المدينة لا أدخلها أبداً، فإذا أدرع ذلك الجند لك ١ فإن احتجت إليهم كانوا منك قريباً، وإن أردت بعثهم إلي وجه من وجوهك كانوا عدة لك، ولكني أسير إليها بنفسى وأهل بيتي. وأما ما أوصيتني به من الرفق والاحسان، فإن الله تعالى هو المستعان على ذلك. قال: فخرج قيس بن سعد في سبع نفر من أصحابه ٢ حتى دخل مصر فصعد - المنبر فأمر بكتاب معه فقرئ على الناس، فيه:

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " أمره ما ذكر هشام بن محمد الكلبي قال: حدثني أبو مخنف عن محمد بن يوسف بن ثابت عن سهل بن سعد قال: لما قتل عثمان وولى على بن طالب (ع) الأمر دعا قيس بن سعد (فساق الحديث إلى آخره نحو ما في المتن) " ٢ - في تقريب التهذيب: " سهل بن سعد بم مالك بن خالد الانصاري الخزرجي الساعدي أبو العباس له ولأبيه صحبة، مشهور مات سنة ثمان وثمانين وقيل: بعدها وقد جاوز المائة / ع " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عنه ابنه عباس " وفي جامع الرواة وتنقيح المقال نقلاً عن رجال الشيخ (ره): " انه من أصحاب الرسول وأمير المؤمنين عليهما الصلوة والسلام ". أقول: من المحتمل ان يكون في هذه الرواية أو قبلها سقط فلعل الصحيح في سند الرواية السابقة " عباس بن سهل عن أبيه " أو تكون كلمتا " عباس بن " ساقطتين من هذا السند. ٣ - في شرح النهج والبحار: " وأخرج إلى طاهر المدينة واجمع فيه ثقاتك ومن " ٤ - في شرح النهج والبحار: " أرعب " ٥ - في البحار: " شد " وفي شرح النهج: " اشدد " "

١ - في شرح النهج والبحار بدل العبارة: " قد فهمت ما ذكرت فأما الجند فاني أدعه لك " ٢ - في شرح النهج: " في سبعة نفر من أهله " وفي البحار: " في سبعة نفر من أهل بيته " "

[٢١٠]

بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله على أمير المؤمنين إلى من بلغه كتابي هذا من المسلمين، سلام عليكم فإني أحمد الله إليكم ١ الذي لا إله إلا هو. أما بعد فإن الله بحسن صنعه وتقديره وتدبيره اختار الاسلام ديناً لنفسه وملائكته ورسله، وبعث به الرسل إلى عباده [و] خص من انتجب من خلقه فكان مما أكرم الله عزوجل به هذه الأمة وخصهم [به] من الفضيلة ٢ أن بعث محمداً - صلى الله عليه وآله - [إليهم] فعلمهم الكتاب والحكمة والسنة والفرائض، وأدبهم لكيما يهتدوا، وجمعهم لكيما [لا] يتفرقوا، وزكاهم لكيما يتطهروا، فلما قضى من ذلك ما عليه قبضه الله [إليه فعليه] صلوات

الله وسلامه ورحمته ورضوانه إنه حميد مجيد. ثم إن المسلمين من بعده استخلفوا امرأين ٣ منهم صالحين عملا بالكتاب وأحسننا ٤ السيرة ولم يتعديا ٥ السنة ثم توفاهما الله ٦ فرحمهما الله، ثم ولى من

١ - قال ابن الأثير في النهاية: " وفي كتابه - صلى الله عليه وسلم - أما بعد فاني أحمد اليك الله أي أحمدته معك فأقام " إلى " مقام " مع "، وقيل: معناه: أحمد اليك نعمة الله بتحديثك إياها " وقال الطريحي في مجمع البحرين: " وفي كتاب له (ص): أما بعد فاني أحمد الله اليك أي أحمد معك فأقام " إلى " مقام " مع "، وقيل: أحمد الله اليك نعمة الله بتحديثك إياها ". وقال ابن منظور في لسان العرب: " وأحمد اليك الله = أشكره عندك، الأزهرى: وقول العرب: أحمد اليك الله، أي أحمد معك الله، وقال غيره: أشكر اليك أي أديته ونعمه، وقال بعضهم: أشكر اليك نعمة وأحدثك بها هل تحمد ذلك الأمر أي ترضاه. قال الخليل: معنى قولهم في الكتب: أحمد اليك الله، أي أحمد معك الله كقول الشاعر: ولو حى ذراعين في بركة * إلى جوجو رحل المنكب يريد مع بركة إلى جوجو. وفي كتابه عليه السلام: أما بعد فاني أحمد اليك الله، أي أحمدته معك، فأقام " إلى " مقام " مع " وقيل: معناه أحمد اليك نعمة الله عزوجل بتحديثك إياها ". ٢ - في شرح النهج والبحار: " من الفضل ". ٣ - في شرح النهج والبحار: " أميرين ". ٤ - في شرح النهج والبحار: " وأحيا ". ٥ - في شرح النهج والبحار: " ولم يعدوا ". ٦ - في شرح النهج والبحار: " توفيا ".

[٢١١]

بعدهما وإل أحدث أحداثا فوجدت الأمة عليه مقالا، فقالوا، ثم نقموا عليه فغيروا. ثم جاؤوني، فبايعوني، فأستهدى الله الهدى وأستعينه على التقوى، ألا وإن لكم علينا العمل بكتاب الله وسنة رسوله والقيام بحقه والنصح لكم بالغيب، والله المستعان وحسبنا الله ونعم الوكيل. وقد بعثت إليكم قيس بن سعد [الأنصاري] أميرا فوازروه وأعينوه على الحق، وقد أمرته بالاحسان إلى محسنكم والشدة على مريبكم والرفق بعوامكم وخواصكم، وهو ممن أرضى هديه ١ وأرجو صلاحه ونصيحته، نسأل الله لنا ولكم عملا زاكيا، وثوابا جزيلا، ورحمة واسعة، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته. وكتب عبيد الله بن أبي رافع في صفر سنة ست وثلاثين. وقال: لما فرغ من قراءة الكتاب قام قيس بن سعد خطيبا فحمد الله وأثنى عليه وقال: الحمد لله الذي أمات الباطل وأحيا الحق ٢ وكتب الظالمين، أيها الناس إنا بايعنا خير من نعلم بعد نبينا - صلى الله عليه وآله - فقوموا فبايعوا على كتاب الله وسنة نبيه، فإن نحن لم نعمل فيكم بكتاب الله وسنة رسوله فلا بيعة لنا عليكم، فقام الناس فبايعوا،

١ - في النهاية: " وفيه: الهدى الصالح والسمت الصالح جزء من خمسة وعشرين جزءا من النبوة، الهدى السيرة والهيئة والطريقة، ومعنى الحديث أن هذه الخلال من شمانل الانبياء ومن جملة خصالهم وأنها جزء معلوم من أجزاء أفعالهم وليس المعنى أن النبوة تتجزء ولا أن من جمع هذه الخلال كان فيه جزء من النبوة فإن النبوة غير مكتسبة ولا مجتلية بالاسباب وإنما هي كرامة من الله تعالى، ويجوز أن يكون أراد بالنبوة ما جاءت به النبوة ودعت إليه، وتخصيص هذا العدد مما يستأثر النبي بمعرفته، ومنه الحديث: اهدوا هدى عمار أي سيروا بسيرته وتهيأوا بهيته، يقال: هدى هدى فلان إذا سار بسيرته، ومنه حديث ابن مسعود: إن أحسن الهدى هدى محمد، والحديث الآخر: كنا ننظر إلى هديه ودله، وقد تكرر في الحديث ". وفي مجمع البحرين: " والهدى كتمر الهيئة والسيرة والطريقة، ومنه قوله: هدى هدى فلان، وفي حديث علي (ع): كنت أشبههم برسول الله هديا، ومثله: ورغبوا عن هدى رسول الله (ص)، وفلان حسن السمت والهدى كأنه يشير بالسمت إلى ما يرى على الإنسان من الخشوع والتواضع لله، وبالهدى إلى ما يتخلى به من السكينة والوقار، وإلى ما يسلكه من المذهب المرضي، وفي الخبر: الهدى الصالح والسمت الصالح جزء من خمسة وعشرين جزءا من النبوة ". ٢ - في شرح النهج والبحار: " الذي جاء بالحق وأمات الباطل ".

واستقامت له مصر وأعمالها فبعث عليها عماله إلا أن قرية منها قد أعظم أهلها قتل ١ عثمان وبها رجل من بنى كنانة يقال له: يزيد بن الحارث ٢، فبعث إلى قيس بن سعد: ألا إنا لا نأتيك فابعث عمالك والارض أرضك ولكن أفرنا على حالنا حتى ننظر إلى ما يصير أمر الناس. قال: ووئب مسلمة بن مخلد بن صامت الانصاري ٣ فنعى عثمان ودعى إلى الطلب بدمه فأرسل إليه قيس: ويحك أعلى تثب ؟ ! والله ما أحب أن لى ملك الشام إلى مصر وإنى قتلتك [فاحقن دمك] فأرسل إليه مسلمة أنى كاف عنك مادمت أنت والى مصر. قال: وكان قيس له حزم ورأى، فبعث إلى الذين اعترلوا أنى لا أكرهكم على البيعة ولكنى أدعكم وأكف عنكم، فهادنهم وهادن مسلمة بن مخلد، وجبا الخراج وليس أحد ينازعه. قال: وخرج أمير المؤمنين علي - عليه السلام - إلى الجمل وهو على مصر، ورجع إلى الكوفة من البصرة وهو بمكانه، فكان أثقل خلق الله على معاوية لقربه ٤ من الشام ومخافة أن يقبل إليه على - عليه السلام - بأهل العراق، ويقبل إليه قيس بأهل مصر ٥

١ - في الاصل والطبري: " قد أعظموا قتل "، فالاستعمال نظير " واسأل القرية " ٢ - في تاريخ الطبري هكذا: " رجل من كنانة ثم من بنى مدلج " والرجل لم نظفر بترجمته في مظانها. ٣ - في تقريب التهذيب لابن حجر: " مسلمة بن مخلد بتشديد اللام الانصاري الزرقى صحابي صغير سكن مصر ووليها مرة، مات سنة اثنتين وستين / د " وفى الاصابة ضمن ترجمته الميسوطة: " ومخلد أبوه بضم الميم وفتح الخاء المعجمة وتشديد اللام " وفى تنقيح المقال: " ثم انهم عدوا من الصحابة جماعة آخرين مسمين بمسلمة (إلى أن قال): ومسلمة بن مخلد الخزرجي الساعدي وقيل: الزرقى، ومن سبقه مجاهيل، وهذا الاخير في غاية الضعف، لكونه من أصحاب معاوية بصفين ولم يكن مع معاوية بصفين من الانصار سواه وسوى النعمان بن بشير، وكونه ممن شهد قتل محمد بن أبى بكر، وكونه عامل معاوية على مصر والمغرب. وتوفى سنة اثنتين والستين وقيل: في آخر أيام معاوية " ٤ - في شرح النهج والبحار: " لقرب مصر وأعمالها " ٥ - في الاصل: " ويقبل قيس في أهل مصر ".

فيقع بينهما، فكتب معاوية إلى قيس بن سعد وعلى - عليه السلام - يومئذ بالكوفة قبل أن يسير إلى صفين: بسم الله الرحمن الرحيم، من معاوية بن أبى سفيان إلى قيس بن سعد، سلام عليك فإنى أحمد إليك الله الذى لا إله إلا هو، أما بعد فإنكم ان كنتم نقتم على عثمان في أثره رأيتموها، أو في ضربة سوط رأيتموه ضربها، أو في شتمة رجل ١ [أو تعبيره واحدا ٢]، أو في استعماله الفتيان ٣ من أهله ٤ فإنكم قد علمتم إن كنتم تعلمون أن دمه لم يحل لكم [بذلك ٥] فقد ركبتم عظيما من الامر وحثتم شيئا اذا ٦ فتب إلى ربك يا قيس إن كنت من المجليين على عثمان ان كانت التوبة من قتل المؤمن ٧ تغنى شيئا، وأما صاحبك فإننا قد استيقنا أنه أغرى الناس به ٨ وحملهم على قتله حتى قتلوه، وأنه لم يسلم من دمه عظم قومك، فإن استطعت يا قيس أن تكون ممن يطلب بدم عثمان فافعل، وبايعنا على أمرنا هذا ٩، ولك سلطان العراقين إن أنا ظفرت ما بقيت، ولمن

١ - في الطبري: " شتمة رجل " وفى البحار وشرح النهج: " شتمه رجلا " ٢ - هذه الفقرة غير موجودة في الاصل، وفى الطبري: " تسييره آخر " وفى البحار: " تمييزه أحدا " ٣ - في الطبري: " الفتى " ٤ - غير موجودة في الاصل والطبري. ٥ - في شرح النهج والبحار فقط. ٦ - الاد بالكسر كاللادة الداهية والامر العظيم، ومنه قول الله تعالى في سورة مريم: " لقد جئتم شيئا ادا " ٧ - كذا في الطبري، لكن في الاصل وشرح النهج والبحار: " من قبل الموت " ٨ - في الطبري: " أنه الذى أغرى به الناس

" ٩ - في الطبري: " تابعنا على أمرنا " وفي البحار وشرح النهج: " وابعنا على على في أمرنا "

[٢١٤]

أحبت من أهل بيتك سلطان الحجاز ما دام لي سلطان، وسلني من غير هذا ما تحب فإنك لا تسألني من شئ إلا أوتيته واكتب إلي برأيك فيما كتبت [به ١] إليك والسلام. فلما جاء قيسا كتاب معاوية أحب أن يدافعه ولا يبدى [له ٢] أمره ولا يعجل له حربه. فكتب إليه: أما بعد فقد وصل إلى كتابك وفهمت ما ذكرت من قتل عثمان، وذلك أمر لم أقاربه، وذكرت أن صاحبي هو الذي أغرى الناس بعثمان ودسهم إليه حتى قتلوه، وهذا أمر لم أطلع عليه، وذكرت أن عظم عشيرتي ٣ لم تسلم من دم عثمان، فلعمري إن أولى الناس كان في أمره عشيرتي، وأما ما سألتني من متابعتك [على الطلب بدمه ٤] وعرضت على ما عرضت فقد فهمته، وهذا أمر لي فيه نظر وفكر، وليس هذا مما يعجل إليه ٥ وأنا كاف عنك وليس يأتيك من قبلي شئ تكرهه حتى ترى ونرى، والسلام عليك ورحمة الله وبركاته. قال ٦: فلما قرأ معاوية كتابه لم يره إلا مقاربا مباعدا ولم يأمن أن يكون له في ذلك مخادعا ٧ مكابدا، فكتب إليه معاوية أيضا: بسم الله الرحمن الرحيم، أما بعد فقد قرأت كتابك فلم أرك تدنو فأعدك سلما، ولم أرك تتباعد فأعدك حربا، أنت ههنا كجمل جرور ٨ وليس مثلي من ٩ يصانع

١ - في الطبري فقط. ٢ - في شرح النهج والطبري فقط. ٣ - في الاصل: " عظماء عشيرتي " ٤ - كذا في شرح النهج والبحار. ٥ - في شرح النهج والبحار: " إلى مثله ". ٦ - في شرح النهج: " قال ابراهيم ". ٧ - كذا في شرح النهج والبحار، لكن في الاصل والطبري: " مباعدا ". ٨ - في البحار: " كخيل الحرون " وفي شرح النهج: " كخيل الجرور " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٢١٥]

بالخدائع ١ ولا يختدع ٢ بالمكايد ٣ ومعه عدد الرجال وأعنة ٤ الخيل ٥، فان قبلت الذي عرضت عليك فلك ما أعطيتك، وإن أنت لم تفعل ملات عليك مصر خيلا وورجلا والسلام. قال: فلما قرأ قيس بن سعد كتاب معاوية و [علم ٦] أنه لا يقبل منه المدافعة والمطاوله ٧ أظهر له ما في قلبه ٨ فكتب إليه:

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " وفي الطبري: " كحك الجوز " ففي النهاية: " في الحديث: لا صدقة في الابل الجارة أي التي تجر بأزمتها وتقاد، فاعلة بمعنى مفعولة كارض غامرة أي مغمورة بالماء، أراد ليس في الابل العوامل صدقة، ومنه حديث ابن عمر: أنه شهد الفتح ومعه فرس حرون وجمل جرور هو الذي لا يتقاد، فقول بمعنى مفعول " وفي الأساس: " فرس جرور ضد قوود " وفي الصحاح: " فرس جرور يمنع القيادة " وفي القاموس: " فرس وجمل جرور يمنع القيادة " وفي تاج العروس في شرح العبارة: " هذا مجاز وفي حديث ابن عمر أنه شهد فتح مكة ومعه فرس حرون وجمل جرور قال أبو عبيد: الجمال الجرور الذي لا يتقاد ولا يكاد يتبع صاحبه، وقال الأزهري: هو فحول بمعنى مفعول، ويجوز أن يكون بمعنى فاعل، قال أبو عبيد: الجرور من الخيل البطيئ وربما كان من اعياء، وربما كان من قطاف، وأنشد للعقيلي: جرور الضحى من نهكة وسام ". ٩ - كلمة " من " في الاصل والبحار فقط.

١ - في شرح النهج: " بالخداع " وفي الطبري: " المخادع ". ٢ - في شرح النهج والبحار: " ولا يخدع ". ٣ - في الطبري: " ولا ينتزع للمكايد ". ٤ - في الطبري: " وبيده

أعنة " ٥ - من هنا إلى " والسلام " غير موجودة في الطبري. ٦ - كذا في شرح النهج والبحار، وفي الطبري: " ورأى " ٧ - في الطبري: " المماثلة " ٨ - في شرح النهج والبحار: " ما في نفسه " وفي الطبري: " ذات نفسه ".

[٢١٦]

بسم الله الرحمن الرحيم، من قيس بن سعد إلى معاوية بن أبي سفيان: أما بعد فالعجب من استسقاطك رأيي واغترارك بي وطمعك في أن تسومني ١ لا أبا لغيرك الخروج من طاعة أولى الناس بالامرو أقولهم بالحق وأهداهم سبيلا وأقربهم من رسول الله صلى الله عليه وآله وسبيلا، وتأمرنني بالدخول في طاعتك طاعة أبعد الناس من هذا الامر وأقولهم بالزور ٢ وأضلهم سبيلا وأبعدهم من رسول الله صلى الله عليه وآله وآله ٣ وسبيلا، ولديك قوم ضالون مضلون طواغيت ابليس ٤، وأما قولك: انك تملا على مصر خيلا ورجلا، فلتين لم أشغلك عن ذلك حتى يكون منك ٥ انك لذو جد والسلام. فلما أتى معاوية كتاب قيس بن سعد أبس منه وثقل مكانه عليه وكان أن يكون بالمكان الذي هو به غيره أعجب إليه، واشتد على معاوية لما يعرف من بأسه ونجدته ٦ فأظهر للناس [قبله ٧] أن قيسا قد بايعكم ٨ فادعوا الله له، وقرأ عليهم كتابه الذي

١ - في البحار: " تسوفنى " والعبارة في الطبري: " فان العجب من اغترارك بى وطمعك في واستسقاطك رأيي أتسومني الخروج " ٢ - في الطبري: " للزور " ٣ - في الطبري: " وأبعدهم من الله ورسوله "، وفي شرح النهج والبحار: " وأناهم من رسول الله " ٤ - في الطبري مكان العبارة " ولد ضالين مضلين طاغوت من طواغيت ابليس " وفي شرح النهج والبحار بدل " طاغوت " : " طواغيت " ٥ - في البطرى: " وأما قولك: انى مالى عليك مصر خيلا ورجلا، فوالله ان لم أشغلك بنفسك حتى تكون نفسك أهم عليك " ٦ - في الاصل: " ووجدته " (بالباء الموحدة التحتانية) وفي البحار: " لما يعلم من قوته وبأسه ونجدته " وفي شرح النهج: " لما يعلم من قوته وتأييه ونجدته " وفي الطبري: " من حزمه وبأسه "، ففى كنب اللغة: " ويجدة الامر دخلته وباطنه ومنه قولهم: هو عالم بجدة أمرك " ويقال: " هو ابن بجدتها، للعالم بالشئ ومتمقنه " ٧ - في الطبري فقط. ٨ - في الطبري " تابعكم ".

[٢١٧]

لان فيه وقاربه، واختلق معاوية كتابا [نسيه إلى قيس] فقرأه على أهل الشام. بسم الله الرحمن الرحيم، إلى الامير معاوية بن أبي سفيان من قيس بن سعد، أما بعد فان قتل عثمان كان حدثا في الاسلام عظيما وقد نظرت لنفسى وديني لم أر يسعنى ١ مظاهرة قوم قتلوا امامهم مسلما محرما برا تقيا، ونستغفر الله لذنوبنا، ونسأله العصمة لديننا، ألا وانى قد ألقىت اليك بالسلم ٢ وأجبتك إلى قتال قتلة امام الهدى المظلوم فعول على فيما ٣ أحببت من الاموال والرجال اعجله اليك ان شاء الله تعالى والسلام عليك ٤. قال: فشتاع في أهل الشام [كلها ٥] أن قيسا صالح معاوية فسرحت ٦ عيون على بن أبى طالب عليه السلام إليه بذلك، فلما أتاه ذلك أعظمه وأكبره وتعجب له ودعا ابنه ٧ الحسن والحسين [وابنه محمدا ٨] ودعا عبد الله بن جعفر فأعلمهم بذلك، وقال: ما رأيكم ؟ فقال عبد الله بن جعفر: يا امير المؤمنين دع ما يريبك إلى ما لا يريبك، اعزل قيس بن سعد عن مصر، فقال لهم: انى والله ما اصدق ٩ بهذا على قيس فقال له عبد الله بن جعفر: اعزله يا امير المؤمنين، فوالله ان كان [ما قد قيل ١٠] حقا لا يعتز لك ان عزلته.

١ - عبارة الطبري بعد البسملة هكذا: " للامير معاوية بن أبي سفيان من قيس بن سعد، سلام عليك فاني أحمد اليكم الله الذي لا اله الا هو، أما بعد فاني لما نظرت رأيت أنه لا يسعني " وهذا الكتاب المختلق لم ينقله المجلسي (ره). ٢ - في شرح النهج: " بالسلام." ٣ - كذا في الطبري أيضا، لكن في شرح النهج: " فاطلب مني ما ". ٤ - في شرح النهج: " والسلام على الامير ورحمة الله وبركاته " وفي الطبري: " والسلام " فقط. ٥ - في البحار وشرح النهج فقط. ٦ - في شرح النهج والبحار: " وأتت ". ٧ - في الطبري: " بنيه ". ٨ - في شرح النهج والبحار فقط. ٩ - في شرح النهج والبحار: " غير مصدق ". ١٠ - في شرح النهج والبحار فقط.

[٢١٨]

قال: وانهم لذلك ١ إذ أتاهم ٢ كتاب من فيس بن سعد فيه: بسم الله الرحمن الرحيم أما بعد فاني اخبر أمير المؤمنين - أكرمهم الله - ٣ أن قبلي رجالا [معتزليين ٤] سألوني أن أكف عنهم وأن أدعهم على حالهم حتي يستقيم أمر الناس فنرى ويرون ٥ وقد رأيت أن أكف عنهم وألا أعجل ٦ وأن أتألفهم فيما بين ذلك لعل الله أن يقبل بقلوبهم ويفرقهم ٧ عن ضلالتهم ان شاء الله والسلام. فقال له عبد الله بن جعفر: ما أخوفني يا أمير المؤمنين أن يكون هذا مما اتهم عليه ٨ [أنك ان أعطته في تركهم واعتزالهم استشرى ٩ الامر وتفاقت الفتنة، وقعد عن بيعتك كثير ممن تريد على الدخول فيها ولكن ١٠] مره بقتالهم. فكتب إليه على - عليه السلام: [بسم الله الرحمن الرحيم ١١] أما بعد فسر إلى القوم الذين ذكرت، فان دخلوا فيما دخل فيه المسلمون والا

١ - في الاصل والطبري: " فانهم كذلك ". ٢ - في الطبري: " إذ جاء " وفي البحار وشرح النهج: " إذ جاءهم ". ٣ - في شرح النهج والبحار: " أكرمك الله وأعزك ". ٤ - سقطت من الاصل. ٥ - في الطبري: " ويروا رأيهم ". ٦ - في شرح النهج والبحار: " ولا أعجل " وفي الطبري: " وألا أتعجل حريهم ". ٧ - هكذا في النسخ لكن المظنون أنها محرفة عن " بصرفهم ". ٨ - في الطبري: " مما لاه لهم منه [عليه] " وأظن عبارة المتن محرفة عن عبارة الطبري يقال: " ما لاه عليه مما لاه وملاءا ساعده وشايعه وظاهره ". ٩ - في القاموس: " استشرت الامور تفاقت وعظمت ". ١٠ - ما بين المعقوفتين في البحار وشرح النهج فقط. ١١ - البسملة في الطبري فقط.

[٢١٩]

فناجزهم والسلام. فلما أتى قيس بن سعد الكتاب فقرأه لم يتمالك أن كتب إلى أمير المؤمنين: أما بعد يا أمير المؤمنين فالعجب لك تأمرني بقتال قوم كافين عنك [و ١] لم يمدوا اليك بدا للفتنة ولا أرصد والها ٢ فأطعني يا أمير المؤمنين وكف عنهم فان الرأي تركهم يا أمير المؤمنين والسلام. فلما أتاه هذا الكتاب قال له عبد الله بن جعفر: يا أمير المؤمنين ابعث محمد بن أبي بكر إلى مصر يكفك أمرها واعزل قيسا فوالله لبلغني أن قيسا يقول: ان سلطانا لا يتم الا بقتل مسلمة بن مخلد لسلطان سوء، والله ما أحب أن لى سلطان الشام مع سلطان مصر وانى قتلت ابن مخلد. وكان عبد الله بن جعفر أخا لمحمد بن أبي بكر لأمه، وكان يحب أن يكون له امرة وسلطان. عزل قيس بن سعد عن مصر وتولية محمد بن أبي بكر قال: فبعث على بن أبي طالب - عليه السلام - محمد بن أبي بكر إلى مصر وعزل قيسا ٢ وكتب معه إلى أهل مصر كتابا فلما قدم على قيس قال له قيس: فما بال أمير المؤمنين ؟ ما غيره ؟ أدخل أحد بيني وبينه ؟ - قال: لا، وهذا السلطان سلطانك وكان بينهما نسب [إذ] كانت تحت قيس قريبة بنت أبي قحافة اخت أبي بكر

١ - حرف العطف في شرح النهج والبحار فقط. ٢ - في الطبري بدل العبارة " فقد عجبت لامرك، أتأمرني بقتال قوم كافين عنك مفرغيك لقتال عدوك، وأنت متى حاربتهم ساعدوا عليك عدوك ". ٣ - في شرح النهج والبحار: " فاستعمل على (ع) - محمد بن أبي بكر على مصر لمحبتة له ولهوى عبد الله بن جعفر أخيه فيه " وفي الطبري بعدها بقليل: " فقدم قيس بن سعد على علي فلما أنبأه الحديث وجاءهم قتل محمد بن أبي بكر عرف أن قيس بن سعد كان يقاسى أمورا عظاما من المكابدة، وأن من كان يحضه على عزل قيس بن سعد لم ينصح له فأطاع على (ع) قيس بن سعد في الامر كله ".

[٢٢٠]

الصدیق ١ فكان قيس زوج عمته فقال قيس: لا والله لا اقيم معك ساعة واحدة وغضب حين عزله على عليه السلام عنها فخرج منها مقبلا إلى المدينة [ولم يمض إلى على عليه السلام بالكوفة ٢]. [وكان قيسي مع شجاعته ونجدته جوادا مفضالا ٣.] عن هشام بن عروة عن أبيه أن قيسا لما خرج عن مصر فمر بأهل بيت من بلقين ٤ فنزل بينهم ٥ فنحر لهم صاحب المنزل جزورا فأتاهم بها، قال: دونكم هذه، فلما كان الغد نحر لهم أخرى، ثم جستهم السماء اليوم الثالث فنحر لهم ثالثة فأتاهم فقال: دونكم [هذه] ثم ان السماء أقلعت فلما أراد قيس أن يرتحل - وكان جوادا - وضع عشرين ثوبا من ثياب مصر وأربعة آلاف درهم عند امرأة الرجل وقال لها:

١ - في القاموس: " قرية كجھينة بنت أبي قحافة " وفي تاج العروس في شرحه: " هي اخت الصدیق تزوجها قيس بن سعد بن عبادة، فلم تلد له " وفي الاصابة لابن حجر وتجريد أسماء الصحابة للذهبي: " قرية بنت أبي قحافة اخت الصدیق ذكرها ابن سعد وذكر أن قيس بن سعد بن عبادة تزوجها فلم تلد له شيئا " وزاد في الاصابة: " وهي شقيقة ام فروة ". ٢ - هذه الزيادة من شرح النهج والبحار. ٣ - في شرح النهج هكذا: " قال ابراهيم: وكان (العبارة) " ثم قال بعده: " فحدثني علي بن محمد بن أبي سيف عن هشام بن عروة عن أبيه (الحديث) " قال ابن حجر في تقريب التهذيب: " هشام بن عروة بن الزبير بن العوام الاسدي ثقة فقيه ربما دلس من الخامسة، مات سنة خمس أو ست وأربعين [ومائة] وله سبع وثمانون سنة / ع " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عن أبيه " وفي جامع الرواة وتنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره) أن هشام بن عروة بن الزبير بن العوام القرشي المدني من أصحاب الصادق (ع) " وأما أبوه ففي تقريب التهذيب: " عروة بن الزبير بن العوام بن خويلد الاسدي أبو عبد الله المدني ثقة فقيه مشهور من الثانية مات سنة أربع وتسعين على الصحيح، ومولده في أوائل خلافة عمر الفاروق / ع " وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: " روى عنه أولاده عبد الله وعثمان وهشام ومحمد ويحيى ". ٤ - في معجم البلدان: " بلقينة بالضم وكسر القاف وياء ساكنة ونون قرية من حوف مصر من كورة بنا ويقال لها البوب أيضا ". ٥ - في شرح النهج: " بمائهم ".

[٢٢١]

إذا جاء صاحبك فادفعي هذه إليه، وخرج قيس بن سعد ١ فما أتت عليه إلا ساعة حتى لحقه الرجل صاحب المنزل على فرس ومعه رمح، والثياب والدرهم بين يديه، فقال: يا هؤلاء خذوا ثيابكم ودراهمكم، فقال قيس: انصرف أيها الرجل فإننا لم نكن لتأخذها، فقال الرجل: والله لتأخذنها، فعجب قيس منه ثم قال: لله أبوك ! ؟ ألم تكرمنا وتحسن ضافتنا ؟ فكافأناك، فليس بهذا بأس، فقال الرجل: إنا لا نأخذ لقرى ابن السبيل والضيف ثمننا، والله لا أفعل ذلك أبدا، فقال قيس: أما إذ أبي [ألا يأخذها] فخذوها. فوالله ما فضلني رجل من العرب قط غيره. قال: وقال أبو المنذر ٢: مر قيس [في طريقه] برجل من بلى ٣ يقال له: الأسود ٤ فنزل به فأكرمه فلما أراد قيس أن يرتحل وضع عند امرأته ثيابا ودراهم، فلما جاء الرجل دفعت إليه امرأته ذلك فلحقه فقال: ما أنا ببائع ضيافتي، والله لتأخذنها وإلا طعننتك بالرمح ٥ فقال قيس: ويحكم خذوه ٦. ثم أقبل قيس حتى دخل المدنية فجاءه حسان بن ثابت شامتا به، وكان عثمانيا فقال له:

نزعك على بن أبي طالب وقد قتلت عثمان فيقى عليك الاثم. ولم يحسن لك الشكر، فزجره قيس وقال له، يا أعمى القلب يا أعمى البصيرة ٧ [والله] لو لا أن القى بين رهطي ورهطك حربا لضربت عنقك، اخرج عنى ٨.

١ - في شرح النهج: " ثم رحل " ٢ - المراد بأبي المنذر هنا هو هشام بن محمد الكلبي المذكور ترجمته في رقم ٣٢ من التعليقات. ٣ - في الصحاح: " بلى على فعيل قبيلة من قضاة، والنسبة إليهم بلوى " ٤ - في شرح النهج: " أسود بن فلان " ٥ - في شرح النهج: " أو لانغذن الرمح بين جنبيك " ٦ - هاتان القستان غير مذكورتين في البحار والطبري ونقلهما ابن أبي الحديد كما في المتن ٧ - في شرح النهج والبحار: " أعمى البصر " ٨ - في شرح النهج والبحار: " ثم أخرجه من عنده ".

[٢٢٢]

ثم إن قيسا وسهل بن حنيف ١ [خرجا حتى قدما على علي الكوفة فخيره قيس الخبر وما كان بمصر، فصدقه ٢]، وشهد هو وسهل بن حنيف مع علي - عليه السلام - صفين. وكان قيس بن سعد - رحمه الله - [طوالا أطول الناس وأمدهم قامة وكان سناطا ٣ أصليع شيخا ٤ [شجاعا مجريا مناصحا لعلي - وولده حتى توفي رحمه الله. وبخذف الاسناد ٥ - قال: كان قيس بن سعد بن عبادة مع أبي بكر وعمر في سفر] في حياة رسول الله - صلى الله عليه وآله ٦ [فكان ينفق عليهما وعلى غيرهما ويتفضل، فقال له أبو بكر: إن هذا لا يقوم] به مال أبيك فأمسك يدك [فلما قدموا من سفرهم قال سعد بن عبادة لابني بكر: أردت أن تبخل ٧ ابني ؟ ! [انا لقوم لا نستطيع البخل ٨]. وكان قيس يقول [في دعائه]: اللهم ارزقني حمدا ومجدا وشكرا فإنه لا حمد إلا بفعال، ولا مجد إلا بمال، اللهم [وسع على فإن القليل] لا يسعني ولا أسعه ٩.

١ - جلاله سهل وعظمته وعلو شأنه ومرتبته عند رسول الله (ص) وأمير المؤمنين والأئمة عليهم السلام، وأنه كان شهد مع رسول الله (ص) مشاهده كلها، وشهد مع أمير المؤمنين (ع) في صفين، وما ذكره من الروايات الكثيرة في كيفية صلوة أمير المؤمنين عليه، وشهرة مناقبه عند الفريقين تغنيا عن الخوض في ترجمته وذكر شرح حاله. ٢ - ما بين المعقوفتين في البحار وشرح النهج فقط. ٣ - في البحار: " سبطا " ففى النهاية: " فيه ذكر السنوط هو يفتح السين الذى لا لحة له أصلا، يقال: رجل سنوط وسناط بالكسر " ٤ - ما بين المعقوفتين غير موجود في الاصل لكنه مذكور في شرح النهج والبحار. ٥ - في شرح النهج: " قال ابراهيم: حدثني أبو غسان قال: أخبرني علي بن أبي سيف قال: كان قيس (الحديث) " ٦ - ما بين المعقوفتين في شرح النهج فقط. ٧ - من قولهم: " بخله (بتشديد الخاء) أي رماه بالبخل " ٨ - غير موجود في الاصل وزيد من شرح النهج. ٩ - إلى هنا تم ما في شرح النهج والحديثان الاتيان غير موجودين " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٢٢٣]

قال: كان قيس على مصر عاملا لعلي - عليه السلام - فجعل معاوية يقول: لاتسبوا قيسا فإنه معنا، فبلغ ذلك عليا فعزله، وأتى المدينة فجعل الناس يغرونه ١ ويقولون له: نصحت فعزلك، فلحق بعلي عليه السلام -، وبابعه [ومعه ٢] إثنا عشر ألفا على الموت، وأصيب علي - عليه السلام - وصالح الحسن - عليه السلام - معاوية فقال لهم قيس: إن شئتم دخلتم فيما دخل فيه الناس، فبايع من معه معاوية الإخثيمة الضبي، فقال معاوية: دعوا خثيمة. عن هشام بن عروة عن أبيه قال، كان قيس بن سعد بن عبادة مع علي بن أبي طالب - عليه السلام - على مقدمته ومعه خمسة آلاف قد حلقوا رؤوسهم ٣. خبر قدوم محمد بن أبي بكر مصر وولايته رحمه الله [عليها] عن

الحارث بن كعب ٤ عن أبيه قال: كنت مع محمد بن أبي بكر حيث قدم مصر

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " فيه لكن نقلهما المجلسي (ره) في البحار عن الغارات وقال بعدهما: أقول: وجدت في بعض الكتب أن عزل قيس عن مصر مما غلب أمير المؤمنين - عليه السلام - أصحابه واضطروه إلى ذلك ولم يكن هذا رأيه كالتحكيم، ولعله أظهروا أصوب ".

١ - كذا في الاصل والبحار فهو الاغراء بمعنى التحريش وأظنه محرفا من يعبرونه " من التعبير بمعنى التقيح والتعيب ". ٢ - هاتان الكلمتان مضافتان منا إلى الاصل بقريئة السياق. ٣ - نقل ابن أبي الحديد قصة ولاية قيس على مصر وعزله عنها بطولها وتفصيلها عن الغارات في شرح النهج (ج ٢، ص ٢٥ - ٢٧) ونقلها المجلسي (ره) في ثامن - البحار عن شرح النهج المذكور باسقاط بعض الفقرات مشيرا إلى ذلك في آخرها بقوله: أقول: " هذه الاخبار مختصر مما وجدته في كتاب الغارات " انظر باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٤٣ - ٦٤٤) كما ذكرنا ذلك فيما سبق أيضا. ٤ - قال ابن حجر في لسان الميزان: " الحارث بن كعب الازدي الكوفى " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٢٢٤]

فلما أتاها قرء عليهم عهده. بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما عهد عبد الله على أمير المؤمنين إلى محمد بن أبي بكر حين ولاه مصر، أمره بتقوى الله [والطاعة له ١] في السر والعلانية، وخوف الله في المغيب والمشهد، و [أمره] باللين للمسلم ٢ وبالغلظة على الفاجر، وبالعدل على أهل الذمة، وبالانصاف للمظلوم، وبالشددة على الظالم، وبالعفو عن الناس، وبالإحسان ما استطاع، والله يجزى المحسنين [ويعذب المجرمين ٣]. وأمره أن يدعو من قلبه إلى الطاعة والجماعة، فإن لهم في ذلك من العاقبة ٤

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " ذكره الطوسى في رجال الشيعة " ففى تنقيح المقال: " الحارث بن كعب الازدي الكوفى عده الشيخ (ره) من أصحاب السجاد عليه السلام وظاهره كونه اماميا الا أن حاله مجهول ". وقال الطبري في هذا المورد (ج ٥ من الطبعة الاولى بمصر، ص ٢٣١): " قال هشام عن أبي مخنف قال: حدثنى الحارث بن كعب الوالى عن أبيه قال: كنت مع محمد بن أبي بكر حين (الحديث) " وقد قال قبل ذلك بقليل: " حدثنى الحارث بن كعب الوالى من والبة الازد عن أبيه " وصرح بمثله أيضا في غير مورد من تأريخه وفى الاشتقاق لابن دريد عند ذكره قبائل الازد (ص ٤٩٢): " ومنهم [أي من قبائل نصر بن الازد] بنو والبة فالوالبة الفرخ من الزرع يخرج في أصل الكبير ويقال: ولب الزرع إذا خرجت له فراخ، ويقال: لب فلان على فلان وولب إذا حرش عليه ويقال: لب فلان مع فلان أي ميله معه " وقال أيضا فيه (ص ٤٩٥): " وجمادى الازد جندب بن زهير، وجندب بن كعب من بنى والبة (إلى آخر ما قال) فتحصل مما ذكرنا أن ما ذكره الشيخ الطوسى (ره) في رجاله بقوله: " الحارث بن كعب الازدي الكوفى " هو هذا الرجل بعينه.

١ - ما بين المعقوفتين في الطبري وتحف العقول فقط. ٢ - كذا في التحف لكن في غيره: " على المسلم ". ٣ - في الطبري والتحف والبحار فقط. ٤ - في الاصل والبحار: " العاقبة " بالفاء.

[٢٢٥]

وعظيم المثوبة ما لا يقدرُونَ قدره ولا يعرفون كنهه ١. وأمره أن يجبي خراج الارض على ما كانت تجبي عليه من قبل، ولا ينتقص [منه ٢] ولا يبتدع [فيه ٣] ثم يقسمه بين أهله كما كانوا يقسمونه عليه من قبل ٤، [وأمره] أن يلين لهم جناحه وأن يساوي ٥ بينهم في مجلسه ووجهه، وليكن ٦ القريب والبعيد عنده في الحق سواء، وأمره أن يحكم بين الناس بالحق، وأن يقوم ٧ بالقسط، ولا يتبع ٨ الهوى، ولا يخاف في الله لومة لائم، فإن الله مع من اتقاها وأثر طاعته على ما سواه ٩، والسلام. وكتبه ١٠ عبيد الله بن أبي رافع ١١ مولى رسول الله - صلى الله عليه وآله لغرة شهر رمضان [سنة ست وثلاثين] ١٢.

١ - كذا في الاصل والطبري والتحف لكن في البحار وشرح النهج: " ما لا يقدر قدره ولا يعرف كنهه " ٢ و ٣ - كلمتا " منه " و " فيه " في الطبري فقط. ٤ - في البحار بعده: " وان لم تكن لهم حاجة " ٥ - كذا في التحف لكن في غيره: " بواسى " ٦ - في التحف: " ويكون " وفي البحار: " ليكون " ٧ - في التحف: " بالعدل وأن يقيم " ٨ - في الاصل والبحار " وأن لا يتبع " ٩ - في الاصل: " وأثره على ما سواه " ١٠ - في غير شرح النهج: " وكتب " ١١ - في تقريب التهذيب: " عبيد الله بن أبي رافع المدني مولى النبي (ص) كان كاتب على وهو ثقة من الثالثة / ع " أقول: قد تقدمت ترجمته على سبيل التفصيل (انظر ص ١١٦). ١٢ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج تحت عنوان " ولاية محمد بن أبي بكر على مصر وأخبار مقتله " ما نصه: " قال ابراهيم: وكان عهد على إلى محمد بن أبي بكر " بقية الحاشية في الصفحة الاتية " (*)

[٢٣٦]

قال، ثم إن محمد بن أبي بكر قام خطيباً فحمد الله وأثنى عليه وقال: أما بعد، فالحمد لله الذي هدانا وإياكم لما اختلف فيه من الحق، وبصرنا وإياكم كثيراً مما عمى عنه الجاهلون، ألا إن ١ أمير المؤمنين ولانى اموركم، وعهد إلي بما ٢ سمعتم [وأوصاني بكثير منه مشافهة] ولن ألوكم خيراً ٣ ما استطعت، وما توفيقى الا بالله عليه توكلت واليه انيب، فان يكن ما ترون من أثارى ٤ و أعمالى لله طاعة وتقوى فاحمدوا الله على ما كان من ذلك، فانه هو الهادى له ٥، وان رأيتم من ذلك عملاً بغير حق فادفعوه ٦ إلي وعاتبوني عليه ٧، فانى بذلك أسعد، و أنتم بذلك جديرون، وفقنا الله وإياكم لصالح العمل ٨ برحمته ٩. ثم نزل ١٠:

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " الذى قرئ بمصر: هذا ما عهد (العهد) " (ج ٢، ص ٢٥، س ٢٥) ونقله المجلسي (ره) في ثامن البحار عن الغارات وقال بعده: " روى في تحف العقول هذا العهد نحو ما ذكر (ص ٥٤٥، س ٢) ". أقول: نص عبارة الحسن بن على بن شعبة في التحف في باب ما روى عن أمير المؤمنين - عليه السلام - تحت عنوان " وصيته لمحمد بن أبي بكر حين ولاه مصر ": " هذا ما عهد عبد الله أمير المؤمنين (العهد) ".

١ - في شرح النهج والبحار: " ألا وان " ٢ - في الطبري: " ما " (بدون الباء). ٣ - في البحار: " جهدا " ٤ - في الطبري: " من امارتى " ٥ - في شرح النهج والبحار: " إليه " ٦ - في شرح النهج والطبري والبحار: " فادفعوه " من الرفع (بالراء). ٧ - العبارة في الطبري هكذا: " وان رأيتم عاملاً لى عمل غير الحق زائغاً فادفعوه إلى وعاتبوني فيه " ٨ - في الطبري: " الاعمال " ٩ - " برحمته " غير موجودة في شرح النهج والبحار. " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٢٣٧]

قال: كتب محمد بن أبي بكر إلى علي بن أبي طالب - عليه السلام - وهو إذ ذاك بمصر عاملها لعلى ١ يسأله ٢ جوامع من الحرام والحلال والسنن والمواعظ، فكتب إليه. لعبد الله أمير المؤمنين من محمد بن أبي بكر: سلام عليك فاني أحمد اليك الله الذي لا اله الا هو، أما بعد فان رأى أمير المؤمنين - أرانا الله وجماعة المسلمين فيه أفضل سرورنا وأملنا فيه - أن يكتب لنا كتابا فيه فرائض وأشياء مما يبئلى به مثلى من القضاء بين الناس فعل، فان الله يعظم لامير المؤمنين الاخر ويحسن له الذخر. فكتب إليه على - عليه السلام ٣: بسم الله الرحمن الرحيم، من عبد الله أمير المؤمنين - على بن أبي طالب إلى محمد بن أبي بكر وأهل مصر، سلام عليكم فاني أحمد اليكم الله الذي لا اله الا هو، أما بعد فقد وصل إلى كتابك فقرأته وفهمت ما سألتني عنه وأعجبتني ٤ اهتمامك

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " ١٠ - نقله الطبري في حوادث سنة ست وثلاثين (ج ٥ من الطبعة الاولى بمصر، ص ٢٢٢) وابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢ من طبعة مصر، ص ٢٥ - ٢٦) والمجلسي (ره) في ثامن البحار في باب الفتن الحاتة بمصر، (ص ٣٤٥، س ٣).

١ - " لعلى " في الاصل فقط. ٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب الفتن الحادثة بمصر، (ص ٦٤٥، س ٦). ٣ - قال ابن شعبة في التحف بعد ما ذكر عهده إلى محمد بن أبي بكر تحت عنوان: " ثم كتب إلى أهل مصر بعد مسيره (أي مسير محمد بن أبي بكر إلى مصر) ما اختصرناه: من عبد الله على أمير المؤمنين إلى محمد بن بكر وأهل مصر (وساق الكلام إلى قوله) ورأى غير مدخول ". ٤ - في البحار: " فأعجبتني " وهو الاصح.

[٢٢٨]

بما لا بد لك منه وما لا يصلح المسلمين غيره، وظننت أن الذى ذلك عليه ١ نية صالحة ورأى غير مدخول ولا خسيس وقد بعثت اليك أبواب الافضية جامعا لك فيها ولا قوة الا بالله وحسبنا الله ونعم الوكيل. وكتب إليه عما سأله من القضاء، وذكر الموت، والحساب، وصفة الجنة والنار، وكتب في الامامة، وكتب في الوضوء، وكتب إليه في مواقيت الصلوة، وكتب إليه في الركوع والسجود، وكتب إليه في الادب، وكتب إليه في الامر بالمعروف والنهى عن المنكر، وكتب إليه في [الصوم و] الاعتكاف، وكتب إليه في الزنادقة، وكتب إليه في نصراني فجر بامرأة ملسمة، وكتب إليه في أشياء كثيرة لم يحفظ منها غير هذه الخصال، وحدثنا ببعض ما كتب إليه ٢. قال ابراهيم: فحدثنا يحيى بن صالح ٣ قال: حدثنا مالك بن خالد الاسدي ٤ عن [الحسن بن ابراهيم ٥ عن عبد الله بن الحسن بن ٦] الحسن بن على بن أبي طالب عليهم السلام ٧

١ - في البحار: " دعاك إليه " وفى التحف: " أخرج ذلك منك ". ٢ - فليعلم أن هذا الكتاب وجوابه غير مذكورين في شرح النهج بل هو في البحار فقط كما صرحنا به آنفا. ٣ - المراد به ابو زكريا يحيى بن صالح الحريري المتقدم ذكره في الاسناد السابقة. ٤ - في تنقيح المقال: " مالك بن خالد الاسدي الكوفى، عده الشيخ (ره) في رجاله من أصحاب الصادق عليه السلام ". ٥ - في جامع الرواة وتنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره): " الحسن بن ابراهيم بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن على بن أبي طالب عليهم السلام المندى من أصحاب الصادق عليه السلام " وفى لسان الميزان: " الحسن بن ابراهيم بن عبد الله بن الحسن [بن الحسن] بن على بن أبي طالب، ذكره الطوسى في شيوخ الشيعة وقال: كان من رجال جعفر الصادق رحمه الله تعالى ". ٦ - ما بين المعقوفتين ساقط من الاصل لكنه موجود في البحار وشرح النهج. ٧ - قد تقدمت ترجمة عبد الله هذا مفصلة في تعليقاتنا على الكتاب (انظر ص ٩١).

عن عباية ١. أن عليا - عليه السلام - كتب إلى محمد بن أبي بكر وأهل مصر ٢: أما بعد فإني أوصيك ٣ بتقوى الله في سر أمرك وعلانيته وعلى أي حال كنت عليها، واعلم أن الدنيا دار بلاء وفناء، والآخرة دار بقاء وجزاء، فإن استطعت أن تؤثر ما يبقى على ما يفنى فافعل، فإن الآخرة تبقى وإن الدنيا تفتنى، رزقنا الله وإياك بصرا لما بصرنا وفهما لما فهمنا حتى لا نقصر عما ٤ أمرنا [به] ولا نتعدى إلى ما نهانا عنه، [فانه] لا بد لك من نصيبك من الدنيا وأنت إلى نصيبك من الآخرة أحوج، فإن عرض لك أمران أحدهما للآخرة والآخر للدنيا فابدأ بأمر الآخرة، ولتعظم رغبتك في الخير وتحسن فيه نيتك فإن الله عزوجل يعطى العبد على [قدره] نيته، وإذا أحب الخير وأهله ولم يعمله كان إن شاء الله كمن عمله، فإن رسول الله - صلى الله عليه وآله - قال حين

١ - في تقريب التهذيب: " عباية بفتح أوله والموحدة الخفيفة وبعد الالف تحتانية خفيفة ابن رفاعه بن رافع بن خديج الأنصاري الزرقى أبو رفاعه المدني ثقة من - الثالثة / ع " وفي جامع الرواة وتنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره): " عباية بن رفاعه بن رافع بن خديج الأنصاري من أصحاب علي (ع) " ومن المحتمل أن يكون المراد بعباية هذا هو عباية بن ربيع الأسدي الذي عدده الشيخ (ره) أيضا في رجاله من أصحاب علي والحسن عليهما السلام والبرقي (ره) من خواصه (ع) ففى ميزان الاعتدال ولسان الميزان: " عباية بن ربيع بن ربيع بن ربيع بن ربيع بن ربيع كلاهما من غلاة الشيعة له عن علي: أنا قسيم النار، (إلى آخر ما قال) " ٢ - فليعلم أن المفيد وابن الشيخ - رحمهما الله تعالى في أماليهما وكذا ابن شعبة في التحف قد أدرجوا هذا الكتاب في طى كتاب مفصل مبسوط جدا يأتي عن قريب مقطعا بتقديم وتأخير واختلاف يسير في الالفاظ غير مضر بالمعنى. ٣ - فليعلم أن المجلسي (ره) نقل في جميع مواضع الضمائر المفردة ضمائر الجمع على أن يكون الخطاب لمحمد بن أبي بكر وأهل مصر، فتفطن. ٤ - في البحار: " فيما " ٥ - في البحار فقط.

رجع من تبوك: لقد كان بالمدينة أقوام ١ ما سرتهم من مسير ولا هبطتهم من واد إلا كانوا معكم، ما حبسهم إلا المرض يقول: كانت لهم نية. ثم اعلم يا محمد أنى وليتك أعظم أجنادى ٢ في نفسي ٣ أهل مصر، واذ وليتك ما وليتك من أمر الناس ٤ فأنت ٥ محقوق ٦ أن تخاف فيه على نفسك وتحذر فيه على دينك ولو كان ساعة من نهار، فإن استطعت أن لا تسخط فيها ربك لرضى أحد من خلقه فافعل، فإن في الله خلفا من غيره وليس في شئ غيره خلف منه، فاشتد على الظالم، ولن لاهل الخير وقربهم اليك واجعلهم بطانتك واخوانك [والسلام]. عن الحارث [بن كعب ٧] عن أبيه قال: بعث على - عليه السلام - محمد بن أبي بكر أميرا على مصر فكتب إلى على - عليه السلام - يسأله عن رجل مسلم فجر بامرأة نصرانية، وعن زنادقة فيهم من يعبد الشمس والقمر، وفيهم ٨ من يعبد غير ذلك، وفيهم مرتد

١ - في البحار: " ان في المدينة لأقواما " ٢ - قال المجلسي (ره): " قوله (ع): أعظم أجنادى أي عساكري وأعوانى أو أقاليمي وبلداني، قال ابن أبي الحديد: يقال للأقاليم والأطراف أجناد قال الجوهري: الجند الأعوان والأنصار، والشام خمسة أجناد، دمشق، وحمص، وقنسرين، واردن، و فلسطين، يقال لكل مدينة منها جند، والظاهر هو الأول لقوله (ع): أهل مصر " ٣ - غير موجود في الاصل وموجود في النهج والتحفة والمجالسين المشار إليهما في الأتى. ٤ - في الاصل: " من أمر الله " ٥ - في البحار: " فانك " ٦ - في مجالس المفيد وأمالي ابن الشيخ: " حقيق " وكلاهما بمعنى قال الجوهري: قال الكسائي: يقال: حق لك أن تفعل كذا، وحققت أن تفعل كذا بمعنى،

وحق له أن يفعل كذا، وهو حقيق به ومحقوق به أي خليق له والجمع أحقاء ومحقوقون". ٧ - كلمتا " ابن كعب " في البحار والمستدرک فقط، وقد تقدم ترجمتهما [أعنى الحارث وأباه] في ص ٢٢٢. ٨ - في الاصل والوسائل: " منهم " فالنصح بقريئة السياق.

[٢٣١]

عن الاسلام، وكتب يسأله من مكاتب مات وترك مالا وولدا. فكتب إليه على - عليه السلام - : أن أقم الحد فيهم على المسلم الذي فجر بالنصرانية، وادفع النصرانية إلى النصارى يقضون فيها ما شاؤوا وأمره في الزنادقة أن يقتل من كان يدعى الاسلام ويترك سائرهم يعبدون ما شاؤوا، وأمره في المكاتب ان كان ترك وفاء لمكاتبته فهو غريم بيد ١ مواليه يستوفون ما بقى من مكاتبته، وما بقى فلولده ٢. عن عبد الله بن الحسن عن عباية قال ٣:

١ - في الوسائل: " يبدأ " ٢ - نقله صاحب الوسائل (ره) في كتاب الحدود والتعزيرات في باب حكم المسلم إذا فجر بالنصرانية (ج ٢، ص ٤٣٦، س ٣١). ونقل المجلسي (ره) الجزء الاخير في المجلد الثالث والعشرين من البحار في باب المكاتب وأحكامها (ص ١٤١، س ٨) ونقل المحدث النوري (ره) أيضا هذا الجزء في المستدرک في باب أن المكاتب المطلق إذا تحرر منه شئ تحرر من أولاده بقدره (ج ٣، ص ٤٦، س ٧). وأما الحديث بتمامه فلم ينقل في البحار، نعم قال المجلسي (ره) في باب الزنا باليهودية والنصرانية والمجوسية " كتاب الغارات " ووضع بيضا بعده حتى ينقل الحديث هناك فلم يمهله الاجل حتى يذكره في مورده " انظر الاجزاء الساقطة من البحار المطبوع المستدرکة المطبوعة باهتمام العالم الجليل الفقيه الحاج ميرزا محمد العسكري الطهراني - رفع الله درجته - ص ١٤ من أبواب المعاصي والكيابر وحدودها " ٣ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢، ص ٢٦، س ١٥): " قال ابراهيم: حدثني يحيى بن صالح عن مالك بن خالد عن الحسن بن ابراهيم عن عبد الله بن الحسن بن الحسن قال: كتب علي إلى محمد بن أبي بكر وأهل مصر أما بعد فإني اوصيكم بتقوى الله والعمل بما أنتم عنه مسئولون (الكتاب) " وقال المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٤٥، س ٢٢) بعد نقله هذا السند عن شرح النهج " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٢٣٢]

كتب علي - عليه السلام - إلى محمد وأهل مصر:

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " في صدر حديث ذكره فيه: " وبهذا الاسناد قال: كتب علي - صلوات الله عليه - إلى محمد وأهل مصر: أما بعد فإني اوصيكم بتقوى الله والعمل بما أنتم عنه مسئولون (الكتاب إلى آخره) " وقال أيضا في ذلك المجلد في باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٥٦ - ٦٥٧): " ف - (يريد به تحف العقول) كتب أمير المؤمنين (ع) إلى أهل مصر بعد تسيير محمد بن أبي بكر ما هذا مختصره: من عبد الله أمير المؤمنين إلى محمد بن أبي بكر وأهل مصر: سلام عليكم (فذكر ملخص كتاب آخر مع ملخص ذلك الكتاب وقال في آخره): أقول: سيأتي مع شرحه ان شاء الله باسناد آخر في باب مواعظه - صلوات الله عليه - بتغيير وزيادة وقد مر برواية ابن أبي الحديد أيضا " وقال (ره) في المجلد السابع عشر من البحار في باب مواعظ أمير المؤمنين عليه السلام وخطبه وحكمه (ص ١٠١، س ١٩): " جاما - عن المفيد، عن علي بن محمد بن حبيش الكاتب، عن الحسن بن علي الزعفراني عن ابراهيم بن محمد الثقفي عن عبد الله بن محمد بن عثمان عن علي بن محمد بن أبي سعيد عن فضيل بن جعد عن أبي اسحاق الهمداني قال: لما ولي أمير المؤمنين (ع) محمد بن أبي بكر مصر وأعمالها كتب له كتابا وأمره أن يقرأه على أهل مصر وليعمل بما وصاه به فيه، وكان الكتاب: بسم الله الرحمن الرحيم، من عبد الله أمير المؤمنين علي بن أبي طالب إلى أهل مصر ومحمد بن أبي بكر سلام عليكم فإني أحمد اليكم الله الذي لا اله الا هو، أما بعد فإني اوصيكم بتقوى الله فيما أنتم عنه مسئولون (الكتاب) " وقال (ره) في آخره (ص ١٠٣، س ٢٠): " بشنا - أخبرنا الشيخ الامام أبو محمد الحسن بن الحسين بن بابويه قراءة عليه بالرى سنة عشرة وخمسائة عن شيخ الطائفة مثله إلى قوله: فأنتم أتقى لله عزوجل منه وأنصح لولي الامر ثم قال: والخير بكماله أوردته في كتاب الزهد والتقوى ". أقول: يريد بكلمة " جا " مجالس المفيد

والحديث مذكور فيه في المجلس الحادي والثلاثين (ص ١٥١ - ١٥٧ من طبعة النجف سنة ١٣٥١ هـ) وبكلمة " ما " أمالي ابن الشيخ والحديث مذكور فيه في آخر الجزء الاول (ص ١٦ - ٢٠ من طبعة إيران سنة ١٣١٣، وص ٢٤ - ٣٠ من طبعة النجف سنة ١٣٨٤ هـ) ويريد بقوله " بشا " كتاب بشارة المصطفى لأبي جعفر محمد بن أبي القاسم محمد بن علي الطبري أعلى الله درجته " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٢٣٣]

أما بعد فإني أوصيكم بتقوى الله والعمل بما أنتم عنه مسئولون فأنتم ١ به رهن وأنتم إليه صائرون، فإن الله عزوجل يقول: كل نفس بما كسبت رهينة ٢، وقال:

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " والحديث مذكور فيه في (ص ٥٢ - ٥٤ من النسخة المطبوعة بالنجف سنة ١٣٦٩). أقول: قال الشريف الرضي (ره) في نهج البلاغة في باب المختار من كتبه - عليه السلام - (انظر ج ٢ شرح النهج لابن أبي الحديد (ص ٤٢٩ - ٤٤٢): " ومن عهد له (ع) إلى محمد بن أبي بكر - رضى الله عنه - حين قلده مصر " ومراد السيد (ره) من العهد هذا الكتاب فما فيه من المختار منه ونقله المجلسي (ره) عن النهج في ثامن البحار في باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٥٥) وليعلم أيضا أن السيد الجليل المتبحر السيد هاشم البحراني قدس الله تربته نقل الحديث في كتابه معالم الزلفى ونص عبارته فيه في الباب الرابع والعشرين من الجملة الثانية هكذا (انظر ص ٧٤ - ٧٥): " فيما كتبه أمير المؤمنين عليه السلام لمحمد بن أبي بكر في الموت والقبور ويوم القيامة - أمالي الشيخ الطوسي باسناده عن أبي اسحاق الهمداني قال: لما ولى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب محمد بن أبي بكر مصر وأعمالها وأمره " (إلى آخر ما نقلناه عنه قبيل ذلك في هذه الحواشي فنقل الحديث إلى هذه العبارة) " وقام بين أيديهم الغلمان بصحاف من الذهب فيها الفاكهة والرياحان ". ثم لا يخفى عليك أن الحديث وارد في الكتب المشار إليها بمعنى واحد وعبارات مختلفة في بعض الموارد لكن بحيث لا يضر بالمعنى فمن ثم لا نشير إلى جميع موارد اختلاف اللفظ لئلا يطول الكتاب ولئلا نمل القارئ بذلك الاطناب مضافا إلى أن المأخذ الاصلى للحديث والمصدر القديم له هو نقل الثقفى وكتاب الغارات فإذا كان الكتاب بين يدي القارئ فليس كثير حاجة إلى مراجعة سائر الكتب. ثم ان هذا العهد لصدوره عن معدن العلم ومهبط الوحى وعبية المعرفة وخرانة الفضل جامع لما يهدى إلى سعادة الدارين وأظن أنه مذكور في غير ما أشرنا إليه من المصادر المهمة والمأخذ المعتمدة، فتبصر. ١ - في الاصل: " وأنتم ". ٢ - آية ٢٨ سورة المدثر.

[٢٣٤]

ويحذركم الله نفسه وإلى الله المصير ١، وقال: فوريك لنسألنهم أجمعين عما كانوا يعملون ٢ فاعلموا عباد الله أن الله سائلكم ٣ عن الصغير من أعمالكم والكبير فإن يعذب فنحن أظلم ٤، وإن يعف ٥ فهو أرحم الراحمين، واعلموا أن أقرب ما يكون العبد إلى الرحمة والمغفرة حين يعمل بطاعة الله ومناصحته في التوبة، فعليكم بتقوى الله عزوجل فإنها تجمع من الخير مالا يجمع غيرها، ويدرك بها من الخير مالا يدرك غيرها، خير الدنيا وخير الآخرة، يقول الله: وقيل للذين اتقوا ماذا أنزل ربكم قالوا خيرا للذين أحسنوا في هذه الدنيا حسنة ولدار الآخرة خير ولنعم دار المتقين ٦.

١ - ذيل آية ٢٨ سورة آل عمران. ٢ - آية ٩٢ سورة الحجر. ٣ - في النهج: " يسائلكم " فهو من " سأل " بمعنى " سأل " كما صرح به اللغويون. ٤ - في شرح النهج وثامن البحار: " فنحن الظالمون " وعبارة النهج في الفقرتين: " فإن يعذب فأنتم أظلم، وإن يعف فهو أكرم " وعبارة الاصل وسائر الكتب كما في المتن وأظن أن لفظة " الراحمين " من زيادات الكاتبين والرواة والصحيح هكذا: " فإن يعذب فأنتم أظلم، وإن يعف فهو أرحم " كما نقله هكذا السيد هاشم البحراني (ره) في معالم الزلفى (انظر ص ٧٤ منه) وقال المجلسي (ره) في توضيح عبارة النهج وتوجيه لفظة " أظلم " ما نصه (ص ٦٥٦ من ثامن البحار): " قوله (ع): فأنتم أظلم أي من أن لا تعذبوا، أو لا تستحقوا العقاب، وإن يعف فهو أكرم من أن لا يعفو أو يستغرب منه العفو، أو المعنى أنه

سبحانه ان عذب فظلمكم أكثر من عذابه ولا يعاقبكم بمقدار الذنب، وان يعف فكرمه أكثر من ذلك العفو ويقدر على أكثر منه وربما يفعل أعظم منه. وقال ابن أبي الحديد: أي أنتم الظالمون كقوله تعالى: وهو أهون عليه وكقولهم: الله أكبر. وقال ابن ميثم: ويحتمل ان يكون قد سمي ما يجازيهم من العذاب ظلما مجازا لمشايبته الظلم في الصورة كما في قوله تعالى: فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم، فصدق إذا سمر - التفضيل لابتدائهم بالمعصية (انتهى) " ٥ - في شرح النهج وثامن البحار: " وان يغفر ويرحم " ٦ - آية ٣٠ سورة النحل.

[٢٣٥]

اعلموا ١ عباد الله أن المؤمن يعمل لثلاث اما لخير الدنيا فان الله يثيبه بعمله في الدنيا، قال الله سبحانه: وآتيناه أجره في الدنيا وانه في الآخرة لمن الصالحين ٢، [فمن عمل لله تعالى أعطاه أجره في الدنيا والآخرة وكفاه المهم فيهما، وقد ٣] قال ٤: يا عباد الذين آمنوا اتقوا ربكم للذين أحسنوا في هذه الدنيا حسنة وأرض الله واسعة انما يوفى الصابرون أجرهم بغير حساب ٥ فما أعطاهم [الله ٦] في الدنيا لم يحاسبهم به في الآخرة قال: للذين أحسنوا الحسنى وزيادة ٧، فالحسنى هي الجنة، والزيادة هي الدنيا، واما لخير الآخرة فان الله يكفر عنه بكل حسنة سيئة، يقول: ان الحسنات يذهبن السيئات ذلك ذكرى للذاكرين ٨ حتى إذا كان يوم القيامة حسبت لهم حسناتهم وأعطوا بكل واحدة عشر أمثالها إلى سبعمائة ضعف، فهو الذي يقول: جزاء من ربك عطاء حسابا ٩ ويقول عزوجل: أولئك لهم جزاء الضعف بما عملوا وهم في الغرفات آمنون ١٠ فارغبوا فيه واعملوا به وتحاضوا عليه. واعملوا عباد الله أن [المؤمنين ١١] المتقين ذهبوا ١٢ بعاجل الخير وأجله، شاركوا

١ - قوله (ع) من " اعلموا " هذه إلى " اعلموا " الآية غير مذكورة في التحف وشرح النهج. ٢ - ذيل آية ٢٧ سورة العنكبوت. ٣ - ما بين المفعولين غير موجود في الاصل. ٤ - في البحار: " قال الله تعالى " ٥ - آية ١٠ سورة الزمر. ٦ - لفظ الجلالة لم تذكر في الاصل. ٧ - صدر آية ٢٦ سورة يونس. ٨ - ذيل آية ١١٤ سورة هود. ٩ - آية ٣٦ سورة النبا. ١٠ - ذيل آية ٢٧ سورة سبأ، فليعلم أن الخصلة الثالثة المشار إليها في صدر العبارة بقوله (ع): " يعمل لثلاث " غير موجودة في الاصل وسائر موارد نقل الحديث، فتفطن. ١١ - في البحار وشرح النهج فقط. ١٢ - أيضا فيهما: " قد ذهبوا ".

[٢٣٦]

أهل الدنيا في دنياهم ولم يشاركهم أهل الدنيا في آخرتهم يقول الله عزوجل: قل من حرم زينة الله التي أخرج لعباده والطيبات من الرزق قل هي للذين آمنوا في الحياة الدنيا خالصة يوم القيامة كذلك نفصل الايات لقوم يعلمون ١، سكنوا الدنيا بأفضل ما سكنت، وأكلوها بأفضل ٢ ما اكلت، شاركوا أهل الدنيا في دنياهم، أكلوا من أفضل ما يأكلون، وشربوا من أفضل ما يشربون، ولبسوا من أفضل ما يلبسون، وسكنوا بأفضل ما يسكنون، وتزوجوا من أفضل ما يتزوجون، وركبوا من أفضل ما يركبون، أصابوا لذة الدنيا مع أهل الدنيا، مع أنهم غدا من جيران الله عزوجل يتمنون عليه، فيعطيهم ما يتمنون، لا يرد لهم دعوة ولا ينقص لهم [نصيب من] لذة، فالى هذا يشناق ٣ من كان له عقل، ولا حول ولا قوة الا بالله. واعلموا عباد الله أنكم ان اتقيتم ربكم وحفظتم نبيكم في أهل بيته فقد عبدتموه بأفضل ما عبد ٤، وذكرتموه بأفضل ما ذكر، وشكرتموه بأفضل ما شكر، وأخذتم بأفضل الصبر، وجاهدتم بأفضل الجهاد ٥، وان كان غيركم أطول صلوة منكم وأكثر صياما،

١ - آية ٣٢ سورة الاعراف. ٢ - قال المجلسي (ره) في ثامن البحار في وجه أفضلية فعلهم ما نصه (ص ٦٥٦): " وقال ابن ميثم: وإنما كان ما فعلوا أفضل، لأنهم استعملوها على الوجه الذي ينبغي لهم وأمروا باستعمالها عليه، وظاهر أن ذلك أفضل الوجوه وهو الأخذ من لذات الدنيا المباحة لهم بقدر ضرورتهم وحاجتهم، بل نقول: ان لذتهم بما استعملوا منها أتم وأكمل وذلك أن كل ما استعملوه من مأكول ومشروب ومنكوح ومركوب إنما كان عند الحاجة والضرورة، وكلما كانت الحاجة إلى الملمذ أتم كانت اللذة أقوى وأعظم. أقول: ويحتمل ان تكون الأفضلية باعتبار أن المتقين لما كان مصروفهم من الحلال لا يخافون عليه عقابا، وغيرهم لما كان ما ينتفعون به حراما أو مخلوطا به يخشون العقوبة عليه، وهذا مما يكدر عيشهم ". ٣ - في شرح النهج وثامن البحار: " أما في هذا ما يشترك إليه " وفي مجالس - المفيد وأمالى ابن الشيخ: " فالى هذا يا عباد الله يشترك إليه ". ٤ - في التحف: " بأفضل عبادته ". ٥ - في التحف والمجالسين: " واجتهدتم بأفضل الاجتهاد ".

[٢٣٧]

إذ كنتم أتقى لله وأنصح لأولياء الامر ١ من آل محمد وأخشع ٢. واحذروا عباد الله الموت ونزوله وخذوا له عدته فإنه يدخل بأمر عظيم، خير لا يكون معه شر أبدا، وشر لا يكون معه خير أبدا، فمن أقرب إلى الجنة من عاملها ؟ ! ومن أقرب إلى النار من عاملها ؟ ! ٣ انه ليس أحد من الناس تفارق روحه جسده حتى يعلم إلى أي المنزلين يصير ٤ ! إلى الجنة أو إلى النار ؟ أعدو هو الله أم هو ولي له ؟ فان كان وليا لله فتحت له أبواب الجنة وشرعت له طرقها ورأى ما أعد الله له ٥ فيها ففرغ من كل شغل ووضع عنه كل ثقل، وان كان عدوا لله فتحت له أبواب النار وشرعت له طرقها ونظر إلى ما أعد الله له فيها ٦ فاستقبل كل مكروه وترك كل سرور، كل هذا يكون عند الموت وعنده يكون بيقين ٧ قال الله تعالى: الذين تتوفاهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون ٨ ويقولون: الذين تتوفاهم الملائكة ظالمي أنفسهم ألقوا السلم ما كنا نعمل من سوء بلى ان الله عليم بما كنتم تعملون * فادخلوا أبواب جهنم خالدين فيها فلبئس مثوى المتكبرين ٩.

١ - في بشارة المصطفى: " أتقى لله عزوجل منه وأنصح لاولى الامر " قلت: إلى هنا نقل الطبري (ره) العهد في بشارة المصطفى ثم قال: (ص ٥٤ من طبعة النجف سنة ١٣٦٩): " قال محمد بن أبي القاسم [يعنى نفسه]: الحديث طويل لكنى أخذته إلى ههنا لان غرضي كان في هذه الالفاظ الأخيرة فانها بشارة حسنة لمن خاف واتقى، وتولى أهل المصطفى، والخير بكماله أوردته في كتاب الزهد والتقوى ". ٢ - في التحف: " إذ كنتم أنتم أوفى لله وأنصح لأولياء الله ومن هو ولي الامر من آل رسول الله (ص) ". ٣ - في الاصل: " من أهلها " فقال المجلسي (ره): " عامل الجنة من يعمل الاعمال المؤدية إليها، وكذا عامل النار ". ٤ - في مجالس المفيد: " إلى أي المنزلتين يصل ". ٥ - في الاصل: " لاولياته ". ٦ - في الاصل: " ما أعد الله فيها لاهلها ". ٧ - في مجالس المفيد " البيقين ". ٨ - آية ٣٢ سورة النحل. ٩ - آية ٢٨ و ٢٩ سورة النحل.

[٢٣٨]

واعلموا عباد الله أن الموت ليس منه فوت فاحذروه قبل وقوعه وأعدوا له عدته فانكم طرداء ١ الموت وجدوا للثواب ٢، ان أقمتم له أخذكم، وان هربتم منه أدرككم، فهو ألزم لكم من ظلكم، معقود بنواصيكم ٣، والدنيا تطوى من خلفكم ٤، فأكثر ذكر الموت عندما تنازعكم ٥ إليه أنفسكم من الشهوات، فإنه كفى بالموت واعظا، وكان رسول الله صلى الله عليه وآله كثيرا ما يوصى أصحابه بذكر الموت فيقول: أكثروا

١ - قال المجلسي (ره): " الطرداء بضم الطاء وفتح الراء جمع طريد أي يطردكم عن أوطانكم ويخرجكم منها وقال في النهاية: " فيه: كنت اطارد حية أي اخادعها لاصيدها

ومنه طراد الصيد " وقال ابن أبي الحديد: " قوله: طرداء الموت جمع طريد أي يطردكم عن أوطانكم ويخرجكم منها لا بد من ذلك، ان أقدمت أخذكم، وان هربتكم أدرككم وقال الرواندي: طرداء ههنا جمع طريدة وهي ما طردت من الصيد أو الوسيطة وليس بصحيح لان فعيلة بالتأنيث لا تجمع على فعلاء وقال النحويون: ان قوله تعالى: ويجعلكم خلفاء الارض، جاء على خليف لا على خليفة، وأنشدوا لاوس بن حجر بيتا استعملهما جميعا فيه وهو: ان من القوم موجودا خليفته * وما خليف أبي ليلي بوجود " ٣ - هذه الفقرة موجودة بهذه الصورة هنا في الاصل فقط. ٣ - قال المجلسي (ره): " معقود بنواصيكم أي ملازم لكم " وزاد عليه ابن أبي - الحديد: " كالشئ المعقود بناصية الانسان أين ذهب ذهب معه، وقال الرواندي أي غالب عليكم قال تعالى: فيؤخذ بالنواصي والاقدام، فان الانسان إذا اخذ بناصيته لا يمكنه الخلاص، وليس بصحيح لانه لم يقل: أخذ بنواصيكم " ٤ - قال ابن أبي الحديد: " قوله (ع): والدنيا تطوى من خلفكم، من كلام بعض الحكماء: الموت والناس كسطور في صحيفة يقرؤها قارئ ويطوى ما يقرأ، فكلمنا ظهر سطر خفى سطر " ٥ - في الاصل: " نازعتكم " قال الطريحي (ره) في مجمع البحرين: " نازعتني نفسي إلى كذا اشتاقت إليه " وفي الصحاح: " نزع إلى أهله ينزع نزاعا أي اشتاق، ويعبر نازع وناقة نازع إذا حنت إلى أوطانها " .

[٢٣٩]

ذكر الموت فانه هادم اللذات ١ حائل بينكم وبين الشهوات. واعلموا عباد الله أن ما بعد الموت أشد من الموت لمن لم يغفر الله له ويرحمه، واحذروا القبر وضيمته وضيقة وظلمته وغرته، فان القبر يتكلم كل يوم ويقول: أنا بيت التراب، وأنا بيت الغربة، وأنا بيت الدود والهوام، والقبر روضة من رياض الجنة أو حفرة من حفر النار، ان المسلم ٢ إذا دفن قالت له الارض: مرحبا وأهلا قد كنت ممن احب أن يمشى ٣ على ظهري فإذا وليتكم فستعلم كيف صنعى ٤ بك، فيتسع له مد البصر ٥، وإذا دفن الكافر قالت له الارض: لا مرحبا ولا أهلا، قد كنت ممن ابغض ان تمشى ٦ على ظهري فإذا وليتكم فستعلم كيف صنعى ٧ بك، فتتنضم عليه ٨ حتى تلتقي أضلاعه، واعلموا أن المعيشة الضنك التي قال الله تعالى: فان له معيشة ضنكا ٩ هي عذاب القبر، وانه ليسلط على الكافر في قبره تسعة وتسعين تينا ١٠ تنهش لحمه حتى ١١ يبعث، لو أن تينا منها نفخ في الارض ما أنبتت ريعها ١٢ أبدا.

١ - نظير قوله الاخر في نوح البلاغة: " فان الموت هادم لذاتكم، ومنغص شهواتكم " . وقوله (ع): " هادم " المعروف أن الكلمة بالدال المهملة ويمكن أن تقرأ بالذال المعجمة كما قيل من قولهم " هذمه أي قطعه بسرعة أو أكله بسرعة " ولا يخفى لطفه. ٢ - في المجالسين: " ان العبد المؤمن " ٣ - في غالب الكتب المشار إليها: " تمشى " . ٤ - في الاصل: " وستعلم ان وليتكم كيف صنعى بك " ٥ - في غير الاصل: " مد بصره " . ٦ - في البحار وشرح النهج وأمالى ابن الشيخ: " أن تمشى " ٧ - في الامالى للمفيد: " صنعى " ٨ - في الامالى للمفيد: " فتضمه " ٩ - من آية ١٢٤ سورة طه. ١٠ - في شرح النهج: " حيات عظام " وفى البحار: " حيات تسعة وتسعين عظام " . ١١ - في أمالى المفيد: " فينهش لحمه ويكسرن عظمه ويترددن عليه كذلك إلى يوم " ١٢ - في شرح النهج: " ما أنبتت الزرع " وفى البحار: " ما أنبتت الزرع ريعها " .

[٢٤٠]

واعلموا عباد الله أن أنفسكم وأجسادكم الرقيقة الناعمة ١ التي يكفيها اليسير من العقاب ضعيفة عن هذا، فان استطعتم أن ترحموا أنفسكم وأجسادكم ٢ مما لا طاقة لكم به ولا صبر لكم عليه فتعملوا بما أحب الله سبحانه وتركوا ما كره ٣، فافعلوا، ولا حول ولا قوة الا بالله ٤.

١ - في الامالى: " الناعمة الرقيقة " ٢ - في الامالى: " أن تجزعوا لاجسادكم وأنفسكم " ٣ - في الامالى من قوله: " فتعملوا " إلى هنا غير موجود. ٤ - في

الامالى: " فاعملوا بما أحب الله واتركوا ما كره الله ". فليعلم أن المجلسي (ره) قال في ثالث البحار في باب أحوال البرزخ والقبور وعذابه وسؤاله (ص ١٥٢ - ١٥٣) " ما - [أي أمالى ابن الشيخ] فيما كتب أمير المؤمنين (ع) لمحمد بن أبي بكر: يا عباد الله ما بعد الموت لمن لا يغفر له (فساق الحديث إلى قوله: واتركوا ما كره الله ثم قال) بيان - قوله - صلوات الله عليه -: " تسعة وتسعين تنينا " قال الشيخ البهائي - رحمه الله - قال بعض أصحاب الحال: ولا ينبغي أن يتعجب من التخصيص بهذا العدد فلعل عدد هذه الحيات بقدر عدد الصفات المذمومة من الكبر والرياء والحسد والحقد وسائر الاخلاق والملكات الردية فانها تتشعب وتتوعد أنواعا كثيرة وهى بعينها تنقلب حيات في تلك النشأة (انتهى كلامه). ولبعض أصحاب الحديث في نكتة التخصيص بهذا العدد وجه ظاهري اقناعي محصله أنه: قد ورد في الحديث: ان لله تسعة وتسعين اسما من أحصاها دخل الجنة، ومعنى احصائها الادعان باتصافه عزوجل بكل منها، وروى الصادق عن النبي - صلى الله عليه وآله - أنه قال: ان لله مائة رحمة أنزل منها رحمة واحدة بين الجن والإنس والبهائم وأخر تسعة وتسعين رحمة يرحم بها عباده، فتبين من الحديث الاول أنه سبحانه بين لعباده معالم معرفته بهذه الاسماء التسعة والتسعين، ومن الحديث الثاني أن لهم عنده في النشأة الاخرية تسعة وتسعين رحمة، وحيث ان الكافر لم يعرف الله سبحانه بشئ من تلك الاسماء جعل له في مقابل كل اسم رحمة تنينا يهنئه في قبره، هذا حاصل كلامه وهو كما ترى ."

[٢٤١]

واعلموا عباد الله ما بعد القبر أشد - من القبر يوم ١ يشيب فيه الصغير و يسكر فيه الكبير ويسقط فيه الجنين وتذهل كل مرضعة عما أرضعت ٢، واحذروا يوما عبوسا قمطريرا ٣ يوما كان شره مستطيرا ٤ أما ان شر - ذلك اليوم وفزعه استطار حتى فزعت منه الملائكة الذين ليست لهم ذنوب، والسبع الشداد، والجبال الاوتاد، والارضون المهاد، وانشقت السماء فهى يومئذ واهية ٥ وتغيرت ٦ فكانت وردة كالدهان ٧ وكانت الجبال سرايا ٨ بعد ما كانت صما صلابا يقول الله سبحانه: ونفخ في الصور فصعق من في السماوات ومن في الارض الا من شاء الله ٩ فكيف بمن يعصيه بالسمع والبصر واللسان واليد والرجل والفرج والبطن ان لم يغفر الله ويرحم. واعلموا عباد الله أن ما بعد ذلك اليوم أشد وأدهى على من لم يغفر الله له من ذلك اليوم، [فانه يقضى ويصير إلى غيره، إلى] نار فعرها بعيد وحرها شديد وعذابها جديد وشرايبها صديد ومقامعها حديد ١٠ لا يفتر عذابها ولا يموت ساكنها، دار ليست لله سبحانه فيها رحمة ولا يسمع فيها دعوة.

١ - في الاصل " يوما " ٢ - في الاصل: " وتذهل فيه المرضع "، مأخوذ من قول الله تعالى في أول سورة الحج: " يوم ترونها تذهل كل مرضعة عما أرضعت وتضع كل ذات حمل حملها وترى الناس سكارى وما هم بسكارى ولكن عذاب الله شديد " ٣ - ذيل آية ١٠ سورة الدهر. ٤ - ذيل آية ٧ سورة الدهر. ٥ - آية ١٦ سورة الحاقة. ٦ - في الاصل: " بعثت " ٧ - ذيل آية ٣٧ سورة الرحمن وصدورها: " فإذا انشقت السماء " ٨ - قال الله تعالى: " وسيرت الجبال فكانت سرابا (آية ٢٠ سورة النبا) " ٩ - صدر آية ٦٨ سورة الزمر. ١٠ - في سرد الفقرات في الكتب المذكور فيها الحديث تقديم وتأخير.

[٢٤٢]

واعلموا عباد الله أن مع هذا رحمة الله التى وسعت كل شئ ١ لا تعجز عن العباد وحنة عرضها كعرض السماوات والارض أعدت للمتقين ٢ خير لا يكون معه شر أبدا، وشهوة لا تنفد أبدا، ولذة لا تفنى أبدا، ومجمع لا يتفرق أبدا، قوم قد جاؤوا الرحمن وقام بين أيديهم الغلمان بصحاف من ذهب ٣ فيها الفاكهة والريحان ٤ فقال رجل: يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انى احب الخيل أفى الجنة خيل ؟ - قال: نعم والذى نفسي بيده ان فيها خيلا من ياقوت أحمر عليها يركبون فتدفع بهم ٥ خلال ورق الجنة. قال رجل: يا رسول الله صلى الله عليه وآله انى يعجبنى الصوت الحسن، أفى الجنة الصوت الحسن ؟ - قال: نعم، والذى نفسي بيده ان الله ليأمر لمن

أحب ذلك منهم بشجر يسمعه صوتا بالتسييح ما سمعت الاذان بأحسن منه قط.

١ - قال الله تعالى: " ورحمتي وسعت كل شئ " (من آية ١٥٦ سورة الاعراف). ٢ - قال الله تعالى في سورة آل عمران: " وسارعوا إلى مغفره من ربكم وجنة عرضها السماوات والارض " (من آية ١٢٣) وفي سورة الحديد: " ساقفوا إلى مغفرة من ربكم وجنة عرضها كعرض السماء والارض " (من آية ٢١). ٣ - قال الله تعالى: " يطاف عليهم بصحاف من ذهب " (من آية ٧١ سورة الزخرف). ٤ - قال الله تعالى في سورة الرحمن: " فيها فاكهة والنخل ذات الاكمام * والحب ذو العصف والريحان ". ثم لا يخفى أن السيد البحراني (ره) قد نقل الحديث إلى هنا من أمالي الشيخ في معالم الزلفى لكن المفيد وابن الشيخ لم ينقلا الفقرات الآتية أعنى من قوله (ع): " فقال رجل " إلى قوله: " في الصلوة والوضوء انظر يا محمد " وسبقهما إلى مثل ذلك ابن شعبة في التحف ثم ان ابن أبي الحديد أيضا أسقط الفقرات إلى قوله " على ما يشتهدى " ولذا قال مصحح البحار في هامشه ما نصه: " من قوله (ع): " فقال رجل " إلى قوله (ع): " على ما أشتهدى " لم يكن في كتاب ابن أبي الحديد ولعله أسقطه لما فيه من التشويش وعدم الانبساط منه (ره) " ويستفاد من العبارة أنها من المجلسي (ره). ٥ - قال ابن الأثير في النهاية: " في الحديث: ان في الجنة لنجائب تدف بركبانها أي تسيير بهم سيرنا لينا ".

[٢٤٢]

قال رجل: يا رسول الله صلى الله عليه وآله: انى احب الابل - أفى الجنة ابل ؟ قال: نعم، والذي نفسي بيده ان فيها نجائب من ياقوت أحمر عليها رجال الذهب قد الحفت بنمارق الدياج يركبون فتزف ١ بهم خلال ورق الجنة، وان فيها صور رجال ونساء يركبون مراكب أهل الجنة فإذا أعجب أحدهم الصورة قال: اجعل صورتي مثل هذه الصورة، فيجعل صورته عليها، وإذا أعجبته صورة المرأة قال: رب اجعل صورة فلانة زوجته مثل هذه الصورة، فيرجع وقد صارت صورة زوجته على ما أشتهدى ٢. وان أهل الجنة يزورون الجبار كل جمعة فيكون أقربهم منه على منابر من نور، [والذي يلونهم على منابر من ياقوت ٣] والذي يلونهم على منابر من زبرجد، والذي يلونهم على منابر من مسك ٤، فبينا هم كذلك ينظرون إلى نور الله جل جلاله وينظر الله في وجوههم إذا أقبلت سحابة تغشاهم فتمطر عليهم من النعمة واللذة والسرور والبهجة ما لا يعلمه الا الله سبحانه. ثم قال: بلى ٥ ان مع هذا ما هو أفضل منه رضوان الله الاكبر فلو أننا لم يخوفنا الا ببعض ماخوفنا لكننا محقوقين ان يشتد خوفنا مما لا طاقة لنا به ولا صبر لنا عليه، وأن يشتد شوقنا إلى ما لا غنى لنا عنه ولا يد لنا منه، فان استطعتم عباد الله أن يشتد خوفكم من ربكم ويحسن به ظنكم فافعلوا، فان العبد انما تكون طاعته

١ - في الاصل: " فترف " (بالراء المهملة) وقراءته بالدال أيضا مناسب كما مر قبيل ذلك وأما المتن من قولهم زف إذا أسرع قال الطريحي (ره) في مجمع البحرين: " قوله تعالى: " وأقبلوا إليه يزفون أي يسرعون يقال: جاء الرجل يزف من باب ضرب زفيف النعامة وهو أول عدوها وآخر مشيها " ٢ - ما أشرنا إليه من السقط والنقصان الواقع في شرح النهج بالنسبة إلى الحديث كان إلى هنا. ٣ - ما بين المعقوفتين في البحار فقط. ٤ - في الاصل: " من صبك " ٥ - في الاصل فقط.

[٢٤٤]

على قدر خوفه، ان أحسن الناس طاعة لله أشدهم له خوفا ١. في الصلوة والوضوء انظر يا محمد صلوتك كيف تصلبها فانما أنت امام ينبغى لك أن تتمها [وأن تحفظها بالاركان ولا تخففها] وأن تصلبها لوقتها فانه ليس من امام يصلى بقوم فيكون في صلوتهم ٢ نقص ٣

الا كان إثم ذلك عليه ولا ينقص ذلك من صلوتهم شيئاً ٤. ثم الوضوء فانه من تمام الصلوة ٥، اغسل كفيك ثلاث مرات، وتمضمض ثلاث مرات، واستنشق ثلاث مرات، واغسل وجهك ثلاث مرات، ثم يدك اليمنى ثلاث

١ - قال المجلسي في شرح الفقرة وهي بعبارة النهج هكذا: " وان أحسن - الناس ظنا بالله أشدهم خوفاً لله " ما نصه: " قوله (ع): وان أحسن الناس ظنا، التلازم بينهما لكونهما لازمين للمعرفة فكلما صارت المعرفة أكمل والعلم بجلالته سبحانه أتم كان حسن الظن والخوف أبلغ ". ٢ - في حاشية الاصل: " في نسخة: في صلوته وصلوتهم " وهو هكذا في شرح - النهج والبخار. ٣ - في التحف: " تقصير " وفي الامالي والمجالس: " نقصان ". ٤ - في المجالسين: " وتممها وتحفظ فيها يكن لك مثل اجورهم ". ٥ - نقله المحدث النوري (ره) في كتاب الطهارة من المستدرک في باب كيفية الوضوء (ج ١، ص ٤٤) قائلاً بعده: " قلت: ورواه الشيخ المفيد في أماليه عن أبي الحسن علي بن محمد بن حبيش الكاتب عن الحسن بن علي الزعفراني عن أبي اسحاق ابراهيم بن محمد الثقفي عن عبد الله بن محمد بن عثمان عن علي بن محمد بن أبي سعيد عن فضيل بن الجعد عن أبي اسحاق الهمداني عن أمير المؤمنين - عليه السلام - مثله الا أن فيه وفي أمالي ابن الشيخ " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٢٤٥]

مرات إلى المرفق، ثم يدك الشمال ثلاث مرات إلى المرفق، ثم امسح رأسك، ثم اغسل رجلك اليمنى ثلاث مرات، ثم اغسل اليسرى ثلاث مرات، فاني رأيت النبي - صلى الله عليه وآله - هكذا كان يتوضأ. قال النبي صلى الله عليه وآله ١: الوضوء نصف الايمان. انظر صلوة الظهر فصلها لوقتها ٢، ولا تعجل بها عن الوقت لفراغ، ولا تؤخرها

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " كما في الاصل " ثم امسح رأسك ورجليك " فظهر أن ما في الغارات من تصحيف العامة فانهم ينقلون عنه ". قال المجلسي (ره) في كتاب الطهارة من المجلد الثامن عشر من البخار في باب وجوب الوضوء وكيفية وأحكامه (ص ٦٣، س ٢٢): " مجالس أبي علي بن الشيخ عن الشيخ عن المفيد عن علي بن محمد بن حبيش عن الحسن بن علي الزعفراني عن ابراهيم بن محمد الثقفي عن عبد الله بن محمد بن عثمان عن علي بن محمد بن أبي سعيد عن فضيل بن الجعد عن أبي اسحاق الهمداني قال: فيما كتب أمير المؤمنين (ع) لمحمد بن أبي بكر: وانظر إلى الوضوء فانه من تمام الصلوة، تمضمض ثلاث مرات، واستنشق ثلاثاً واغسل وجهك ثم يدك اليمنى ثم اليسرى ثم امسح رأسك ورجليك فاني رأيت رسول الله (ص) يصنع ذلك، واعلم أن الوضوء نصف الايمان، مجالس المفيد عن ابن حبيش مثله بيان - استحباب تليث المضمضة والاستنشاق مشهور بين المتأخرين واعترف بعضهم بانه لا شاهد له، وهذا الخبر يدل عليه ". وقال أيضاً في الكتاب المذكور في باب سنن الوضوء وأدابه من غسل اليد والمضمضة والأشستشاق (ص ٨٠، س ٥): " مجالس ابن الشيخ بالسند المتقدم فيما كتب أمير المؤمنين (ع) إلى محمد بن أبي بكر: وانظر إلى الوضوء (وقال بعد تمام الحديث) بيان - قد مر أن هذا سند تليث المضمضة والاستنشاق لكن رأيت في كتاب الغارات هذا الخبر وفيه تليث غسل سائر الاعضاء أيضاً وهذا مما يضعف الاحتجاج [به] ".

١ - كذا في الاصل والمستدرک لكن في سائر الكتب: " واعلم أن " وفي بعضها: " فان ". ٢ - قال المجلسي (ره) في المجلد الثامن عشر من البخار في كتاب الصلوة وهو يشرح عبارة حديث وهي: " فمن صلاهن لوقتهن " (ص ٥٠): " توضيح - لوقتهن قال الشيخ البهائي - قدس سره -: اللام إما بمعنى " في " كما قاله في قوله تعالى: ونضع الموازين القسط ليوم القيامة، أو بمعنى " بعد " كما قاله في قولهم: كتب الكتاب لخمس خلون من شهر كذا ".

[٢٤٦]

عن الوقت لشغل، فان رجلا جاء إلى رسول الله - صلى الله عليه وآله - فسأله عن وقت الصلوة، فقال صلى الله عليه وآله: أتاني جبرئيل فأراني وقت الصلوة، فصلى الظهر حين زالت الشمس، ثم صلى العصر وهي بيضاء نقية، ثم صلى المغرب حين غابت الشمس، ثم صلى العشاء حين غاب الشفق، ثم صلى الصبح فأغلس ١ به والنجوم مشتبكة ٢، كان النبي - صلى الله عليه وآله - كذا يصلى قبلك، فان استطعت ولا قوة الا بالله أن تلتزم السنة المعروفة وتسلك الطريق الواضح الذي أخذوا، فافعل، لعلك تقدم عليهم غدا ٣. ثم انظر ركوعك وسجودك فان النبي - صلى الله عليه وآله - كان أتم الناس صلوة وأحفظهم لها، وكان إذا ركع قال: سبحان ربى العظيم وبحمده ٤، ثلاث مرات، وإذا رفع صلبه قال: سمع الله لمن حمده، اللهم لك الحمد ملء ٥ سماواتك وملء أرضك وملء ما شئت

١ - أغلس القوم أي دخلوا في الغلس، والغلس ظلمة آخر الليل، قال في النهاية: " فيه: أنه كان يصلى الصبح بغلس، والغلس ظلمة آخر الليل إذا اختلطت بضوء الصباح، ومنه حديث الأفاضة: كنا نغلس من جمع إلى منى أي نسير إليها في ذلك الوقت، وقد غلس بغلس تغليسا ". ٢ - في النهاية: " وفى حديث موافقت الصلوة: إذا اشتبكت النجوم أي ظهرت جميعها واختلط بعضها لبعض لكثرة ما ظهر منها ". ٣ - نقله المجلسي (ره) في كتاب الصلوة من المجلد الثامن عشر من البحار في باب الحث على المحافظة على الصلوات (ص ٥١، س ٢٢) والمحدث النوري (ره) في مستدرک الوسائل في كتاب الصلوة في باب أوقات الصلوات (ج ١، ص ١٨٧). ٤ - وبحمده " غير موجود في الاصل. ٥ - في النهاية: " وفى دعاء الصلاة: لك الحمد ملء السماوات والأرض، هذا تمثيل لأن الكلام لا يسع الاماكن، والمراد به كثرة العدد يقول: لو قدر أن تكون كلمات الحمد أجساما لبلغت من كثرتها أن تملأ السماوات والأرض، ويجوز أن يكون المراد به تفخيم شأن كلمة الحمد، ويجوز أن يريد به أجرها وثوابها " وفى مجمع البحرين: " وفيه: الحمد لله ملء السماوات والأرض، هو تمثيل لكثرة العدد لأن الكلام لا يشغل المكان أي لو قدر الحمد أجساما لبلغت من كثرتها أن تملأها، وقيل: هو تفخيم لشأن كلمة الحمد أو شأن أجرها وثوابها ". (*)

[٢٤٧]

من شئ، فإذا سجد قال: سبحان ربى الاعلى وبحمده، ثلاث مرات ١. اعلم يا محمد أن كل شئ من عملك يتبع صلوتك ٢ واعلم أن من ضيع الصلوة فهو لغيرها أضيع ٤، أسأل الله الذى يرى ولا يرى وهو بالمنظر الاعلى أن يجعلنا وياك ممن يحب ٥ ويرضى حتى يبعثنا وياكم ٦ على شكره وذكره وحسن عبادته وأداء حقه وعلى كل شئ اختاره لنا من ٧ دنيانا وديننا واولانا واخرانا ٨ جعلنا الله وياكم من المتقين ٩ الذين لاخوف عليهم ولاهم يحزنون ١٠. في الوصية ان استطعتم يا أهل مصر ولا قوة الا بالله أن يصدق قولكم فعلمكم وسركم

١ - نقله المجلسي (ره) في المجلد الثامن عشر من البحار في كتاب الصلوة في باب الركوع وأحكامه (ص ٢٥٥، س ٢١) والمحدث النوري (ره) في المستدرک في كتاب الصلوة في باب استحباب قول " سمع الله لمن حمده " عند القيام في الركوع (ج ١، ص ٢٢٢). ٢ - في النهج: " تبع لصلوتك " وفى التحف: " تابع لصلوتك ". ٣ - في شرح النهج وثامن البحار " فمن " لكن في الثامن عشر كالمتمن. ٤ - في شرح النهج وثامن البحار: " أشد تضييعا " فليعلم أن العبارة من قوله (ع): " اعلم يا محمد إلى قوله (ع): أضيع " نقلت فيهما قبل قوله (ع): " ثم الوضوء " ولكنها ذكرت في المجلد الثامن عشر والتحف كما في المتن. ٥ - في الاصل: " يحب ربنا ويرضى " وفى البحار: " يحبه الله ويرضاه ". ٦ - " وياكم " في الاصل فقط. ٧ - في البحار: " اختاره لنا في ". ٨ - في الاصل: " وأخرتنا ". ٩ - كذا في الاصل لكن في شرح النهج: " أن يجعلنا وياك " وفى البحار: " وأن يجعلنا ". ١٠ - ذيل آيات عديدة من القرآن الكريم، منها سورة الاعراف آية ٣٥.

علانيتكم ولا تخالف ألسنتكم قلوبكم، فافعلوا، [عصمنا الله وإياكم بالهدى وسلك بنا وبكم المحجة الوسطى ١، وإياكم ودعوة الكذاب ابن هند وتاملوا واعلموا أنه ٢] لاسواء امام الهدى وامام الردى ووصى النبي وعدو النبي جعلنا الله وإياكم ممن يحب ويرضى، وقد قال النبي صلى الله عليه وآله: انى لا أخاف على امتى مؤمنا ولا مشركا، أما المؤمن فيمنعه الله بإيمانه، وأما المشرك فيخزيه الله بشركه، ولكنى أخاف عليكم كل منافق عالم [حلو ٣] اللسان، يقول ما تعرفون ويعمل ما تنكرون ليس به خفاء ٤، وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: من سرته حسناته وساءته سيئاته فذلك المؤمن حقا ٥، وقد كان يقول: خصلتان لا تجتمعان في منافق، حسن سميت، وفقه في سنة. اعلم يا محمد أن أفضل الفقه الورع في دين الله والعمل بطاعته أعاننا الله وإياك على شكره وذكره وأداء حقه والعمل بطاعته [انه سميع قريب]. ثم انى اوصيك بتقوى الله في سر أمرك وعلانيته وعلى أي حال كنت عليها، جعلنا الله وإياك من المتقين، ثم اوصيك بسبع ٦ هن جوامع الاسلام اخش ٧

١ - في البحار: " العظمى " وفى شرح النهج: " البيضاء " . ٢ - في الاصل بدل ما بين المعقوفتين: " فانه " وعبارة النهج هنا بعد نقل شطر من العهد بنص عبارة السيد هكذا: " ومن هذا العهد: فانه لاسواء امام الهدى وامام الردى، وولى النبي وعدو النبي، ولقد قال لى رسول الله - صلى الله عليه وآله -: انى لا أخاف على امتى مؤمنا ولا مشركا، أما المؤمن فيمنعه الله بإيمانه، وأما المشرك فيقمعه الله بشركه، ولكنى أخاف عليكم كل منافق الجنان عالم اللسان يقول ما تعرفون ويفعل ما تنكرون " . ٣ - في التحف: " حلو اللسان " وفى النهج: " منافق الجنان عالم اللسان " . ٤ - هذه الفقرة في الاصل والتحف فقط. ٥ - قال المحدث النوري (ره) في المستدرک في باب جواز السرور بالعبادة من مقدمة العبادات (ج ١، ص ١٨): " كتاب الغارات لابراهيم بن محمد الثقفي عن يحيى بن صالح بن مالك بن خالد بن عبد الله بن الحسن عن عباية قال: كتب أمير المؤمنين عليه السلام إلى محمد بن أبى بكر وأهل مصر وذكر الكتاب وفيه: قال النبي صلى الله عليه وآله: من سرته حسناته وساءته سيئاته فذلك المؤمن حقا " . ٦ - في التحف: " بسبع خصال " أقول: قوله (ع): " بسبع " كذا صريحا في جميع " بقية الحاشية في لصفحة الآتية "

الله ولا تخش الناس في الله، فإن خير القول ما صدقه العمل ١، ولا تقض في أمر واحد بقضائين مختلفين فيتناقض أمرك ٢ وتزيغ ٣ عن الحق، وأحب لعامة رعيتك ما تحب لنفسك [وأهل بيتك] ٤ وأكره لهم ما تكره لنفسك وأهل بيتك، والزمر الحجة ٥ عند الله، وأصلح أحوال رعيتك، وخض الغمرات إلى الحق، ولا تخف في الله لومة لائم، وانصح لمن استشارك، واجعل نفسك أسوة لقريب المسلمين وبعيدهم. في الصوم [والاعتكاف ٦] [وعليك بالصوم] فإن رسول الله - صلى الله عليه وآله - عكف ٧ عاما في العشر الاول من

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " الكتب لكن الكلمات تبلغ تسعا فمن المحمل أن تكون كلمة " بسبع " محرفة عن " بتسع " . ٧ - في التحف: " تخشى " .

١ - في التحف: " الفعل " . ٢ - في الاصل " بقضائين فتختلف في أمرك " وفى التحف: " فيختلف عليك أمرك " . ٣ - في التحف: " وتزل " . ٤ - في التحف فقط. ٥ - فليعلم أن عبارة الامالى والمجالس تخالف كثيرا من عبارات المتن لكن بحيث لا يضر بالمعنى فلهذا لم نشر إلى اختلافها هنا. ٦ - فليعلم أن ما ذكر في المتن تحت عنوان " في الصوم والاعتكاف " غير مذكور في التحف والاماليين وشرح النهج، ونقله المجلسي (ره) في المجلد العشرين من - البحار في باب ليلة القدر وفضلها (ص ١٠١ س ١٧) والمحدث النوري (ره) في المجلد الاول من المستدرک في كتاب الصيام في باب

تعيين ليلة القدر (ص ٥٨٤، س ٢) وقال أيضا في دار السلام (ص ٢٥ من الطبعة الأولى) تحت عنوان منامه (ص) في تعيين ليلة القدر: " في البحار: عن كتاب الغارات لابراهيم بن محمد الثقفي عن يحيى بن صالح عن مالك بن خالد عن الحسن بن ابراهيم عن عبد الله بن الحسن عن عباية عن أمير المؤمنين (ع) قال: ان رسول الله (ص) اعتكف عاما (الحديث) ". ٧ - في البحار والمستدرک هنا وفى المورد الأتى: " اعتكف "

[٢٥٠]

شهر رمضان، وعكف في العام المقبل في العشر الاوسط من شهر رمضان، فلما كان العام الثالث رجع [من بدر] ١ فقصى اعتكافه فنام فرأى في منامه ليلة القدر في العشر الا وَاخِرَ كَأَنَّهُ يَسْجُدُ فِي مَاءٍ وَطِينٍ فَلَمَّا اسْتَيْقَظَ رَجَعَ مِنْ لَيْلَتِهِ وَأَزْوَاجَهُ ٢ وَأَنَاسَ مَعَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ، ثُمَّ إِذْ نَهَمَ مَطَرُوا لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ فَصَلَّى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ أَصْبَحَ فَرَأَى فِي وَجْهِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - الطِّينَ، فَلَمْ يَزَلْ يَعْتَكِفُ فِي الْعِشْرِ الْوَاخِرِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ. وَقَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -: مِنْ صَامِ رَمَضَانَ ثُمَّ صَامَ سِتَّةَ أَيَّامٍ مِنْ شَوَّالٍ فَكَأَنَّمَا صَامَ السَّنَةَ، جَعَلَ اللَّهُ خَلْتَنَا وَ [وَدَنَا خَلَةَ الْمُتَّقِينَ وَوَدَّ الْمُخْلِصِينَ، وَجَمَعَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ فِي دَارِ الرِّضْوَانِ] إِخْوَانًا عَلَى سِرِّهِ مُتَقَابِلِينَ [إِنْ شَاءَ اللَّهُ ٣] أَحْسَنُوا يَا أَهْلَ مِصْرَ مُؤَاوِزَةَ مُحَمَّدٍ وَابْتَوُوا عَلَى طَاعَتِكُمْ تَرُدُّوهُ حَوْضَ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلِّمَ ٤.

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " أقول: عكف أيضا إذا استعمل مع في بمعناه يقال: عكف في المسجد واعتكف وفى الكتاب العزيز: " ولا تقربوهن وأنتم عاكفون فى المساجد (الاية) ".

١ - " من بدر " اضيف من المستدرک والبحار ودار السلام وقد سقط من الاصل. ٢ - في ثامن البحار: " إلى أزواجه " لكن في المجلد العشرين كما في المتن. ٣ - في شرح النهج والبحار فقط. ٤ - نقل المجلسي (ره) هذا العهد والكتاب كمالا في ثامن البحار في باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٤٥ - ٦٤٧). فليعلم أن المجلسي (ره) قطع الحديث تارة اخرى فجعله قطعة قطعة فأورد كل قطعة في موضعها المناسب وأشرنا في ذيل ما ظفرنا به من القطعات في صدر القطعة أو ذيلها إلى مورد نقلها، أما القطعات المأخوذة من أمالى المفيد أو ابن الشيخ أو التحف فلم نشر إليها لئلا يفضى الامر إلى طول ممل وكذلك لم نشر إلى جميع موارد اختلاف عبارة الحديث في الكتب المشار إليها الا قليلا فمن أراد المقابلة الدقيقة فليخض فيها وذلك لان مأخذ الحديث كما يستفاد من ملاحظة موارد نقله هو كتاب الغارات ونقل الثقفي فإذا وضعنا الكتاب كما وصل الينا بين يدي القارئ سهل عليهم المقابلة والتحقيق وغير ذلك.

[٢٥١]

قال ابراهيم: حدثنى عبد الله بن محمد بن عثمان، عن علي بن محمد بن أبى سيف، عن أصحابه أن عليا عليه السلام لما أجاب محمد بن أبى بكر بهذا الجواب كان ينظر فيه ويتعلمه ويقضى به، فلما ظهر عليه وقتل ١ أخذ عمرو بن العاص كتبه أجمع فبعث بها إلى معاوية بن أبى سفيان، وكان معاوية ينظر في هذا الكتاب ويعجبه، فقال الوليد بن عتبة ٢ وهو عند معاوية لما رأى اعجاب معاوية به، مر بهذه الاحاديث أن تحرق، فقال له معاوية: مه، يا ابن أبى معيط انه لا رأى لك، فقال له الوليد: انه لا رأى لك، أفمن رأى أن يعلم الناس أن أحاديث أبى تراب عندك ؟ ! تتعلم منها وتقضى بقضاءه ؟ ! فعلام تقائله ؟ ! فقال معاوية: ويحك أأمرني أن أحرق علما مثل هذا ؟ ! والله ما سمعت بعلم أجمع منه ولا أحكم ولا أوضح، فقال الوليد: إن كنت تعجب من علمه وقضائه فعلام تقائله ؟ - فقال معاوية: لو لا أن أبا تراب قتل عثمان ثم أفتانا لا خذنا عنه، ثم

سكت هنيئة ٣ ثم نظر إلى جلسائه فقال: إنا لا نقول: إن هذه من كتب على بن -

١ - في شرح النهج والبحار: " ان عليا (ع) لما كتب إلى محمد بن أبي بكر هذا الكتاب كان ينظر فيه ويتأدب به فلما ظهر عليه عمرو بن العاص وقتله " ٢ - في الاستيعاب: " الوليد بن عقبة بن أبي معيط، واسم أبي معيط أبان بن أبي عمرو، واسم أبي عمرو ذكوان بن أمية بن عبد شمس بن عبد مناف وقد قيل: ان ذكوان كان عبدا لامية فاستلحقه، والاول أكثر، واهم أروى بنت كريب بن ربيعة بن حبيب بن عبد شمس أم عثمان بن عفان، فالوليد بن عقبة أخو عثمان لأمه يكنى أبا وهب (إلى أن قال): ولا خلاف بين أهل العلم بتأويل القرآن فيما علمت أن قوله عزوجل: " ان جاءكم فاسق بنبأ " نزلت في الوليد بن عقبة وذلك أنه بعثه رسول الله (ص) إلى بني المصطلق مصدقا فأخبر عنهم أنهم ارتدوا وأبوا من أداء الصدقة وذلك أنهم خرجوا إليه فهابهم ولم يعرف ما عندهم فانصرف عنهم وأخبر بما ذكرنا، فبعث إليهم رسول الله (ص) خالد بن الوليد وأمره أن يتثبت فيهم فأخبروه أنهم متمسكون بالاسلام ونزلت: يا أيها الذين آمنوا ان جاءكم فاسق بنبأ (الاية) فساق الكلام إلى ان قال: لما قدم الوليد بن عقبة أميرا على الكوفة أتاه ابن مسعود فقال: ما جاء بك ؟ قال: جئت أميرا فقال ابن مسعود: ما أدري أصلحت بعدنا أم فسد الناس ؟ ! وله أخبار فيها نكارة وشناعة تقطع على سوء حاله وقبح أفعاله (إلى آخر ما قال من قصة شربه الخمر وغيره) " ٣ - كذا في شرح النهج والبحار لكن في الاصل: " ساعة " .

[٢٥٢]

أبي طالب ولكنها نقول: ان هذه من كتب أبي بكر الصديق كانت عند ابنه محمد فنحن نقضى بها ونفتى ١ . فلم تزل تلك الكتب في خزائن بنى أمية حتى ولى عمر بن عبد العزيز فهو الذي أظهر أنها من أحاديث على بن أبي طالب عليه السلام ٢ . فلما بلغ على أبي طالب عليه السلام أن ذلك الكتاب صار إلى معاوية اشتد ذلك عليه ٣ . قال أبو إسحاق ٤: فحدثنا بكر بن بكار ٥، عن قيس بن الربيع ٦، عن ميسرة

١ - في شرح النهج والبحار: " نطر فيها وتأخذ منها " ٢ - قال ابن الحديد في ذيل هذه العبارة: " قلت: الالبق ان يكون الكتاب الذي كان معاوية ينظر فيه ويعجب منه ويفتى به ويقضى بقضاياه وأحكامه هو عهد على (ع) إلى الاشتهر فانه نسيج وحده ومنه تعلم الناس الاداب والقضايا والاحكام والسياسة، وهذا العهد صار إلى معاوية لما سم الاشتهر ومات قبل وصوله إلى مصر، فكان ينظر فيه ويعجب منه وحقيق مثله أن يقتنى في خزائن الملوك " ٣ - في شرح النهج والبحار: " اشتد عليه حزنا " ٤ - المراد به صاحب الكتاب ابراهيم بن محمد الثقفي رضى الله عنه. ٥ - قال الذهبي في ميزان الاعتدال: " بكر بن بكار أبو عمرو القيسي صاحب ذاك الجزء العالي، قال النسائي: ليس بثقة، وقال ابن معين: ليس بشئ، وقال أبو عاصم النبيل: ثقة، وقال ابن حبان: ثقة ربما يخطئ، وقال أبو حاتم: ليس بالقوى. قلت: روى عن ابن عون ومسعر، وعنه اسماعيل بن سمويه وعدة " . أقول: قد نقل ابن حجر هذه العبارة عنه في لسان الميزان وأضاف إليه أشياء آخر فراجع ان شئت. وقال الحافظ أبو نعيم في تاريخ اصبهان: " بكر بن بكار بن الخصيب أبو عمرو القيسي البصري قدم اصبهان سنة ست ومائتين، روى عن ابن عون وشعبة والثوري ومسعر وفطر بن خليفة وحمزة الزيات وقره بن خالد وعمر بن ذر وعيسى بن المسيب، وحدث عنه أبو داود الطيالسي والحسن بن على الحلواني والمقدمي، ووثقه أبو عاصم النبيل وأشبهل بن حاتم وأثبا عليه وقالوا: هو ثقة توفي باصبهان (إلى أن قال) حدثنا عبد الله بن محمد بن عطاء، ثنا محمد بن ابراهيم بن أبان الجيراني، ثنا بقة الحاشية في الصفحة الاتية

[٢٥٣]

ابن حبيب ١، عن عمرو بن مرة ٢، عن عبد الله بن سلمة ٣، قال: صلى بنا على عليه السلام فلما انصرف قال: لقد عثرت عثرة ٤ لا أعتذر * سوف أكيس بعدها وأستمر وأجمع الامر الشتيت المنتشر ٥ قلنا: [ما بالك] يا أمير المؤمنين ؟ - سمعنا منك كذا ؟ - قال: إني

استعملت محمد بن أبي بكر على مصر فكتب إلى أنه لا علم لي ٦ بالسنة، فكتبت إليه كتابا فيه

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " بكر بن بكار، ثنا فضيل بن مرزوق عن عطية بن سعد عن زيد بن أرقم قال: قال رسول الله (ص): من كنت مولاه فعلى مولاه " ٦ - قد ذكرنا فيما سبق ترجمة قيس بن الربيع (فراجع ص ١١٧).

١ - في تقريب التهذيب: " ميسرة بن حبيب النهدي يفتح النون أبو خازم الكوفي صدوق من السابعة / بخ د ت س " وفي الخلاصة للخزرجي: " ميسرة بن حبيب النهدي أبو خازم بمعجمتين الكوفي عن عدى بن ثابت وعنه شعبة واسرائيل، وثقه ابن معين ". أقول: الرجل من رواة الشيعة وعد من أصحاب الصادق عليه السلام. ٢ - في تقريب التهذيب: " عمرو بن مرة بن عبد الله بن طارق الجملي يفتح الجيم والميم المرادى أبو عبد الله الكوفي ثقة عابد كان لا يدلس ورمى بالأرجاء من الخامسة مات سنة ثمان عشرة ومائة، وقيل: قبلها / ع " وصرح في تهذيب التهذيب بأنه روى عن عبد الله بن سلمة. أقول: عد الرجل في كتب الشيعة من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام. ٣ - في خلاصة تذهيب تهذيب الكمال: " عبد الله بن سلمة بكسر اللام المرادى الكوفي عن عمر وعلى ومعاذ وصفوان بن عسال، وعنه عمرو بن مرة وأبو إسحاق السبيعي وأبو الزبير المكي، قال البخاري، لا يتابع في حديثه، وثقه العجلي ". أقول: عد الرجل في كتب الشيعة من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام. ٤ - كذا في شرح النهج والبخار لكن في الاصل " ألا عجزت عجرة ". ٥ - هذا المصراع الاخير غير موجود في الاصل. ٦ - في الاصل: " فزعم أنه لا علم له ".

[٢٥٤]

السنة ١ فقتل واخذ الكتاب. قصة محمد بن أبي بكر حدثنا المدائني ٢ عن أصحابه قال: فلم يلبث ابن أبي بكر شهرا كاملا حتى بعث إلى أولئك المعتزلين الذين كان قيس بن سعد مواد عالهم ٣ فقال: يا هؤلاء أما أن تدخلوا في طاعتنا وإما أن تخرجوا من بلادنا. فبعثوا إليه: إنا لا نفعل، فدعنا حتى ننظر إلى ما يصير إليه أمر الناس ٤ فلا تعجل حربنا ٥ فأبى عليهم، فامتنعوا منه وأخذوا حذرهم، ثم كانت وقعة صفين وهم لمحمد هائبون، فلما أتاهم خبر معاوية وأهل الشام وصارت أمورهم إلى الحكومة، وأن عليا وأهل العراق قد رجعوا ٦ عن معاوية وأهل الشام [إلى عراقهم] اجترؤوا على محمد بن أبي بكر وأظهروا المنايضة له، فلما رأى ذلك محمد

١ - في شرح النهج والبخار: " فيه أدب وسنة ". ٢ - نص عبارة ابن أبي الحديد في شرح النهج هكذا (ج ٢، ص ٢٨): " قال إبراهيم: فحدثني عبد الله بن محمد عن ابن أبي سيف المدائني قال: فلم يلبث " وعبارة المجلسي (ره) في ثامن البخار (ص ٦٤٧): " قال إبراهيم: فلم يلبث " والمراد بالمدائني هذا هو علي بن محمد بن أبي سيف المدائني. ٣ - في الاصل: " معاهدتهم ". ٤ - في الاصل: " أمرنا ". ٥ - في شرح النهج والبخار: " علينا ". ٦ - في شرح النهج: " قد قفلوا " ففي النهاية: " في حديث جبير بن مطعم: بينما هو يسير مع النبي (ص) مقفله من حنين أي عند رجوعه منها والمقفل مصدر قفل يقفل، إذا عاد من سفره، وقد يقال للسفر: قفول في الذهاب والمجيئ، وأكثر ما يستعمل في الرجوع، وقد تكرر في الحديث ".

[٢٥٥]

بعث ابن جمهان ١ البلوى إليهم وفيهم يزيد بن الحارث من بني كنانة فقاتلهم فقتلوه ٢ ثم بعث إليهم رجلا من كلب فقتلوه أيضا ٣. وخرج معاوية بن حديج ٤ السكسكى ٥ فدعى إلى الطلب بدم عثمان، فأجابه

١ - في الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي: " الحارث بن جمهان أبو كثير الزبيدي روى عن علي، روى عنه عمرو بن مرة، سمعت أبي يقول ذلك " وفي لسان الميزان: " الحارث بن جمهان عن علي ذكرهما الطوسي في رجال الشيعة " وفي توضيح الاشتباه: " الحارث بن جمهان بالجيم كعثمان " وفي تنقيح المقال: " الحارث بن جمهان بضم الجيم وسكون الميم والهاء والالف والنون وزان عثمان، عده الشيخ في رجاله من أصحاب علي عليه السلام ". أقول: قد تكرر في كتاب صفين لنصر بن مزاحم وفي تاريخ الطبري اسم الحارث بن جمهان إلا أنه وصف فيهما بنسبة " الجعفي " لا " البلوي " كما في الكتاب وشرح النهج وثامن البحار. ٢ - كذا في الاصل صريحا لكن في البحار وشرح النهج: " ومعهم يزيد بن الحارث الكناني فقاتلهم فقتلوهما " ٣ - قال الطبري عند ذكره حوادث سنة ست وثلاثين (ج ٥ من الطبعة الاولى بمصر، ص ٢٢٢): " وذكر هشام عن أبي مخنف قال: وحدثني يزيد بن ظبيان الهمداني أن محمد بن أبي بكر كتب إلى معاوية بن أبي سفيان لما ولي فذكر مكاتبات جرت بينهما كرهت ذكرها لما فيه مما لا يحتل سماعها العامة، قال: ولم يلبث محمد بن أبي بكر شهرا (كاملا فذكر القصة قريبة مما في المتن إلى أن قال) فلما رأى ذلك محمد بعث الحارث بن جمهان الجعفي إلى أهل خربتا وفيها يزيد بن الحارث من بنى كنانة فقاتلهم فقتلوه، ثم بعث إليهم رجلا من كلب يدعى ابن مضاهم فقتلوه " ٤ - في تقريب التهذيب: " معاوية بن حديج بمهملته ثم جيم مصغرا الكندي أبو عبد الرحمن أو أبو نعيم صحابي صغير وقد ذكره يعقوب بن سفيان في التابعين / بخ د س " وفي خلاصة تهذيب تهذيب الكمال: " معاوية بن حديج بمهملتين وأخره جيم مصغرا الكندي التجيبي المصري الامير قال البخاري: له صحبة شهد فتح مصر وذهبت عينه يوم دمقلة وولى غزو المغرب، عن أبي ذر، وعنه ابنه عبد الرحمن وعلى بن رباح، قال ابن بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٢٥٦]

[القوم] وناس كثير آخرون، وفسدت مصر علي محمد بن أبي بكر، فبلغ عليا توهمهم عليه فقال ١: ما لمصر إلا أحد الرجلين: صاحبنا الذي عزلناه عنها بالامس

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " يونس: مات سنة اثنتين وخمسين ". وفي الاصابة: " معاوية بن حديج بمهملته ثم جيم مصغرا ابن جفنة بن نجيب أبو نعيم يقال: أبو عبد الرحمن السكوني وقال البخاري: خولاني.. نسيه الزهري يعد في المصريين وقال البيهقي: كان عامل معاوية على مصر، قلت: انما أمره معاوية على الجيش الذي جهزه إلى مصر وبها محمد بن أبي بكر الصديق، فلما قتلوه بايعوا لمعاوية ثم ولي امرة مصر ليزيد وذكره ابن سعد فيمن ولي مصر من الصحابة " وفي تهذيب التهذيب: " ذكره ابن سعد في تسمية من نزل مصر من الصحابة قال: وكان عثمانيا " وسيذكر في الكتاب ما يكشف عن سوء حاله وبغضه لامير المؤمنين علي عليه السلام. ٥ - في القاموس: " السكاسك حى باليمن جدهم القيل سكسك بن أشرس أو جدهم السكاسك بن وائلة، أو هذا وهم والصواب الاول، والنسبة سكسكى ". وفي معجم البلدان: " السكاسك هو في لفظ جمع سكسك ولا أدري ما هو إذا علم مرتجل لاسم هذه القبيلة التي نسب إليها مخلاف باليمن وهو آخر مخاليف اليمن وهو السكسك بن أشرس بن ثور (إلى آخر ما قال) " وفي اللباب لابن الأثير: " السكسكى بفتح السين وسكون الكاف وفتح السين الثانية وفي آخرها كاف اخرى، هذه النسبة إلى السكاسك وهو بطن من كندة نسب إليه جماعة (إلى آخر ما قال) ". وقال ابن دريد في الاشتقاق عند ذكره قبائل زيد بن كهلان ورجالهم (ص ٣٦٨): " ومن قبائلهم السكاسك والسكون قبيلتان عظيمتان وهما ابنا أشرس بن ثور بن كندى، السكون فعول من سكن في الموضع، والسكاسك من قولهم: تسكسك الرجل كأنه ضرب من التضرع، منهم معاوية بن حديج الذي قتل محمد بن أبي بكر الصديق رضى الله عنه "

١ - أورد الطبري في تاريخه ضمن ذكره حوادث السنة الثامنة والثلاثين ما يقرب مما هنا بل هو في غالب الفقرات والعبارات يوافق حرفا بحرف فمن ثم نستفيد منه هنا في تصحيح الكتاب فقال: " وأما ما قال في ابتداء أمر محمد بن أبي بكر في مصيره " بقية الحاشية من الصفحة الآتية "

[٢٥٧]

يعنى قيس بن سعد، أو مالك بن الحارث [الاشر] . وكان على عليه السلام حين رجع عن صفين قد رد الاشر إلى عمله بالجزيرة، وقال لقيس بن سعد: أقم أنت معي على شرطتي حتى نفرغ من أمر هذه الحكومة ثم اخرج إلى أذربيجان، فكان قيس مقيما على شرطته، فلما انقضى أمر الحكومة كتب على إلى مالك الاشر، وهو يومئذ بنصيبين ١ .

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " إلى مصر وولايته اياها أبو مخنف فقد تقدم ذكرنا له ونذكر الآن بقية خبره في روايته ما روى من ذلك عن يزيد بن طيبان الهمداني قال: ولما قتل أهل خربتنا ابن مظاهر الكلبى الذى وجهه إليهم محمد بن أبى بكر خرج معاوية بن حديج الكندى ثم السكوني فدعا إلى الطلب بدم عثمان فأجابه ناس آخرون وفسدت مصر على محمد بن أبى بكر فبلغ عليا وثوب أهل مصر على محمد بن أبى بكر واعتمادهم اياه فقال: ما لمصر الا أحد الرجلين (القصة) (انظر ص ٥٤ من ج ٦ من الطبعة الاولى بمصر).

١ - قال المجلسي (ره) بعد الكلمة (ج ٨، ص ٦٤٨، س ٢): " كتابا وطلبه. أقول: لما روى المفيد (ره) في المجالس هذه القصة وهذا الكتاب قريبا مما أورده [أي الثقفى]: أخرجته منه لكونه أوسط وأوثق إلا أن في رواية الثقفى أن بعث الاشر كان قبل شهادة محمد، قال المفيد: أخبرني الكاتب عن الزعفراني عن الثقفى عن محمد بن زكريا عن عبد الله بن الضحاك عن هشام بن محمد قال: لما ورد الخبر على أمير المؤمنين (ع) - بمقتل محمد بن أبى بكر (ره) كتب إلى مالك بن الحارث الاشر (ره) وكان مقيما بنصيبين (الحديث) ". أقول: قد لخص المجلسي (ره) السند على ما هو ذاهبه في البحار وهو في الامالى في ص ٤٨ من طبعة النجف هكذا: " قال أخبرني أبو الحسن على بن محمد بن حبيش الكاتب قال: أخبرني الحسن بن على الزعفراني قال: حدثنا ابراهيم بن محمد الثقفى عن محمد بن زكريا (الحديث) " وذكر في ضمنه كتاب أمير المؤمنين (ع) إلى أهل مصر الذى وجد في ثقفه بعد شهادته في رواية الثقفى الآتية وسنشير إليه هناك وقال بعد تمام الرواية. " أقول: في رواية الثقفى في كتابه إلى الاشر: وهو غلام حدث السن، وليس فيه " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٢٥٨]

أما بعد، فإنك ممن أستظهر به على إقامة الدين، وأقمع به نخوة الاثيم، وأسد به ١ الثغر المخوف، وقد كنت وليت محمد بن أبى بكر مصر فخرجت عليه [بها] خوارج، وهو غلام حدث السن، ليس بذى تجربة للحروب ولا مجريا للاشياء ٢، فأقدم علي لننظر فيما ينبغي، واستخلف على عملك أهل الثقة والنصيحة [من أصحابك] والسلام. فأقبل مالك إلى على عليه السلام واستخلف على عمله شبيب بن عامر الازدي - وهو جد الكرمانى الذى كان بخراسان صاحب نصر بن سيار ٣ - فلما دخل مالك على على عليه السلام حدثه حديث مصر وخبره خبر أهلها وقال: ليس لها غيرك فأخرج إليها رحمك الله

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " ذكر شهادة محمد فلا ينافى ما يظهر من روايته أن بعث الاشر كان قبل شهادته، وما أورده السيد من الاعتذار من محمد لبعث الاشر يدل على ذلك أيضا وهو أشهر عند أرباب التواريخ ولكن رواية الاختصاص أيضا مؤيدة لهذه الرواية، رجعنا إلى رواية الثقفى " فمن أراد الحديث فليراجع ثامن البحار (ص ٦٤٨). أقول: الحديث في مجالس المفيد في المجلس التاسع (انظر ص ٤٨).

١ - من قوله: " أما بعد " إلى هنا موجود في صدر مكتوب مروى في نهج البلاغة تحت عنوان " ومن كتاب له عليه السلام إلى بعض عماله " (انظر شرح النهج لابن أبى الحديد ج ٤ (ص ١١٠)، ٢ - في الطبري: " ليس بذى تجربة للحرب ولا بمجرب للاشياء " فيمكن أن يقرأ " مجريا ". ٣ - قال ابن دريد في الاشتقاق عند ذكره قبائل زهران بن كعب من قبائل الازد ص ٥٠٢: " ومنهم جديع بن شبيب بن عامر بن برارى بن صنيم

الذي يعرف بالكرمانى رأس الازد أيام العصبية بخراسان، وله حديث " وفى اللباب لابن الأثير في مادة الكرمانى: " أما الكرمانى على بن جديع الأزدي فلم يكن من كرمان ولكن عرف بهذا الاسم وهو صاحب الفتنة بخراسان مع نصر بن سيار فدخل بينهما أبو مسلم الخراساني صاحب الدولة العباسية وحديثه مشهور في التواريخ "

[٢٥٩]

فانى ان لم اوصك اكتفيت ١ برأيك، واستعن بالله على ما أهمك، اخلط الشدة باللين، وارقق ما كان الرفق أبلغ، واعتزم على الشدة ٢ حين لا يغنى عنك إلا الشدة. فخرج الاشر من عند علي عليه السلام فأتى رحله فتهيأ للخروج إلى مصر، وأتت معاوية عيونته فأخبروه بولاية الاشر مصر، فعظم ذلك عليه، وقد كان طمع في مصر، فعلم أن الاشر ان قدم عليها كان أشد عليه من محمد بن أبى بكر فبعث معاوية إلى رجل ٣ من أهل الخراج [يثق به] فقال له: إن الاشر قد ولى مصر فإن كفتنيه لم أخذ منك خراجا ما بقيت وبقيت، فاحتل له بما قدرت عليه ٤. فخرج الاشر من عند علي عليه السلام حتى أتى القلزم حيث تركب السفن من مصر إلى الحجاز فلما انتهى إليه أقام. خبر قتل الاشر وتولية مصر إن أهل مصر كتبوا إلى علي عليه السلام أن يكتب عليهم من يكون عليها ؟ فبعث إليهم الاشر. قال المدائني في اسناده: ان الاشر لما أتى القلزم أتى الخراخر ٥ الذى دسه معاوية فقال: هذا منزل فيه طعام وعلف وانى رجل من أهل الخراج [فأقم واسترح] فنزل به الاشر فأتاه الدهقان بعلف وطعام حتى إذا طعم أتاه بشرية من

١ - في شرح النهج: " فانى لا اوصيك اكتفاء " ٢ - كذا في الاصل لكن في النهج: " واعتزم بالشدة " وذلك أن العبارة من قوله (ع): " واستعن بالله " إلى قوله: " الا الشدة " موجودة في المکتوب الذى أشرنا إليه قبيل ذلك (انظر الصفحة الماضية بلا فصل). ٢ - في الطبري: " إلى الجايستار رجل من أهل الخراج " (ج ٦، ص ٤٤ ضمن ذكره حوادث سنة ٢٨). ٤ - في الطبري: " فخرج الجايستار حتى أتى القلزم وأقام به " ٥ - كذا والمراد به الجايستار المذكور في تاريخ الطبري ولعل الصحيح: " الخراجى "

[٢٦٠]

عسل قد جعل فيها سما فسقاه إياه فلما شربها مات ١. عن جابر وذكر ذلك [عن] الشعبي عن صعصعة بن صوحان أن عليا - كتب إليهم: من عبد الله على بن أبى طالب أمير المؤمنين إلى من بمصر ٢ من المسلمين: سلام عليكم فانى أحمد إليكم الله الذى لا إله إلا هو. أما بعد فانى قد بعثت إليكم عبدا من عباد الله لا ينم أيام الخوف، ولا ينكل عن الاعداء حذار الدوائر ٣، ولا ناكل عن قوم، ولاواه في عزم ٤، من أشد عباد الله بأسا وأكرمهم حسبا، أضر على الفجار من حريق

١ - ذكره الطبري عند ذكره حوادث سنة ثمان وثلاثين (ج ٦ من طبعة مصر، ص ٥٤) وابن أبى الحديد في شرح النهج (ج ٢، ص ٢٩) ونقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٤٨) نقلا عن أمالى المفيد كما أشرنا إليه سابقا (ص ٢٥٧) ونص عبارته هكذا: " وخرج الاشر حتى أتى القلزم واستقبله ذلك الدهقان فسلم عليه وقال: أنا رجل من أهل الخراج ولك ولاصحابك على حق في ارتفاع أرضى، فانزل على اقم بأمرى وأمر أصحابك وعلف دوابكم واحتسب بذلك لى من الخراج، فنزل عليه الاشر فأقام له ولاصحابه بما احتاجوا إليه، وجعل إليه طعاما دس في جملته عسلا جعل فيه سما، فلما شربه الاشر قتله ومات " ٢ - في الاصل: " إلى نفر " ٣ - يأتي بيان لهذه الكلمة من المجلسي (ره) عن قريب (انظر ص ٢٦١ - ٢٦٢). ٤ - في نهج البلاغة في خطبة لأمير المؤمنين (ع) علم فيها الناس الصلوة على النبي (ص): " غير ناكل عن قوم ولاواه في عزم " قال ابن أبى الحديد في شرحه: " غير ناكل عن

قدم أي غير جبان ولا متأخر عن اقدام، والقدم التقدم يقال: مضى قدما أي تقدم وسار ولم يعرج، قوله: ولا واه في عزم وهي أي ضعف والواهي الضعيف " وقال ابن الأثير في النهاية في " نكل ": " نكل عن الأمر ينكل ونكل ينكل إذا امتنع، ومنه النكول في اليمين وهو الامتناع منها والاقدام عليها (إلى أن قال) وفي حديث علي: غير نكل في قدم أي بغير جن وإحجام في الاقدام " وقال في " قدم ": " في حديث علي: غير نكل في قدم ولا واهيا في عزم، أي في تقدم، ويقال: رجل قدم إذا كان شجاعا، وقد يكون القدم بمعنى التقدم " وقال في " وهي ": " وفي حديث علي: ولا واهيا في عزم، وبروي: ولا وهي في عزم أي ضعيف أو ضعف ". أقول: قد مر في ص ١٥٩ و ١٦٠ ماله ربط بالمقام.

[٣٦١]

النار، وأبعد الناس من دنس أو عار، وهو مالك بن الحارث الاشتهر لا نأبي الضريبة ولا كليل الحد ١، حلیم في الجد ٢ رزين في الحرب. ذو رأى أصيل وصبر جميل، فاسمعوا له وأطيعوا أمره، فإن أمركم بالنفر فانفروا، وإن أمركم بالمقام فأقيموا، فإنه لا يقدم ولا يحجم إلا بأمرى. وقد أثرتكم به على نفسي نصيحة لكم وشدة شكيمة على عدوكم، عصمكم الله بالهدى وثبتكم بالتقى، ووقفنا وإياكم لما يحب ويرضى، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته ٣.

١ - في نهج البلاغة في كتاب له (ع) إلى أهل مصر لما ولى عليهم الاشتهر (ج ٤ شرح النهج، ص ٥٨): " فانه سيف من سيوف الله لا كليل الطية ولانأبي الضريبة " قال ابن أبي الحديد في شرحه: " والظية بالتخفيف حد السيف، والنأبي من السيوف الذى لا يقطع وأصله نبا أي أرتفع، فلما لم يقطع كان مرتفعا فسمى نأبيا وفى الكلام حذف تقديره: ولانأبي ضارب الضريبة وضارب الضريبة هو حد السيف، فأما الضريبة نفسها فهو الشئ المضروب بالسيف، وإنما دخلته الهاء وإن كان بمعنى مفعول لانه صار في عداد الاسماء كالنطيحة والاكيلة ". ٢ - في شرح النهج: " حلیم في السلم ". ٣ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢، ص ٢٩، س ١٢): " قال ابراهيم: وقد كان أمير المؤمنين كتب على يد الاشتهر كتابا إلى أهل مصر روى ذلك الشعبي عن صعصعة بن صوحان: من عبد الله على أمير المؤمنين إلى من بمصر من المسلمين " وقال المجلسي (ره) في ثامن البحار في آخر باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٦٩): " قال النجاشي في كتاب الرجال: صعصعة بن صوحان العبدى روى عهد مالك بن الحارث الاشتهر قال ابن نوح: حدثنا على بن الحسين بن سفيان، عن على بن أحمد بن حاتم عن عباد بن يعقوب عن عمرو بن ثابت عن جابر قال: سمعت الشعبي ذكر ذلك عن صعصعة قال: لما بعث [على] - عليه السلام - مالكا الاشتهر كتب إليهم: من عبد الله على أمير المؤمنين إلى نفر من المسلمين ". فيجد أن نقل العهد إلى آخره باختلاف في بعض الفقرات قال: " بيان - حراز الدوائر في أكثر النسخ بالحاء المهملة ثم الراء المهملة ثم المعجمة " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٣٦٢]

قال جابر: عن الشعبي: انه هلك حين أتى عقبة أفيق ١. عن عاصم بن كليب ٢، عن أبيه: أن عليا عليه السلام لما بعث الاشتهر إلى مصر واليا عليها وبلغ معاوية خبره بعث رسولا يتبع الاشتهر إلى مصر يأمره باغتياله فحمل معه مزودين فيهما شراب وصحب الاشتهر [فاستسقى الاشتهر] يوما فسقاه من أحدهما ثم استسقى ثانية ٣ فسقاه من الآخر وفيه سم فشربه فمالت ٤ عنقه، فطلبوا الرجل ففاتهم.

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " أي الحارس في الدوائر أو جلابها من قولهم: أحرز الاجر إذا جازه، والدائرة الغلبة بالنصر والظفر، وفى بعضها بالجيم والمهملتين وهو أنسب وفى بعضها بالجيم ثم المهجمة ثم المهملة وهو أيضا مناسب أي القتال في الدوائر ". وروى هذا المكتوب في كتاب الغارات عن الشعبي عن صعصعة: وفيه: حذار الدوائر وهو أظهر " وفيه: وهو مالك بن الحارث الاشتهر (إلى آخر الفقرات التى فيها اختلاف بين الكتابين).

١ - في مراد الاطلاع: " أفيق بالفتح ثم الكسر وباء ساكنة وواق قرية من حوران في طريق الغور في أول العقبة المعروفة بعقبة أفيق، ينزل في هذه العقبة إلى الغور وهو الاردن، وهي عقبة طويلة نحو ميلين " أما الحديث فقال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢، ص ٢٩، س ٢٠): " قال ابراهيم: وروى جابر عن الشعبي قال: هلك الاشر (الحديث) ". ٢ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢، ص ٢٩، س ٢١): " قال ابراهيم: وحدثنا وطبة بن العلاء بن المنهال الطوري عن أبيه عن عاصم بن كليب عن أبيه (الحديث) " ونقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٤٨، س ٢٦). وأما عاصم وأبوه كليب الواقعان في السند فقد مرت ترجمتهما (انظر ص ٥٢). ٣ - في شرح النهج والبحار: " فاستسقى الاشر يوما فسقاها من أحدهما، ثم استسقى يوما آخر ". ٤ - في البحار: " مال " ففى الصحاح: " العنق [كفقل] والعنق [بضم النون " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٣٦٣]

عن مغيرة الضبي ١ أن معاوية دس للاشر مولى لآل عمر فلم يزل المولى يذكر للاشر فضل على وبنى هاشم حتى اطمأن إليه الاشر واستأنس [به] فقدم الاشر يوما ثقله أو تقدم ثقله [فاستسقى ماء] فقال له مولى عمر: هل لك - أصلحك الله - في شربة سويق ؟ - فسقاها شربة سويق فيها سم فمات. قال: وقد كان معاوية قال لاهل الشام لما دس إليه السم مولى عمر: ادعوا على الاشر، فدعوا عليه، فلما بلغه موته قال: ألا ترون كيف استجيب لكم. وبلغنا من وجه آخر عن بعض العلماء ٢ أن الاشر قتل بمصر بعد قتال شديد ووجه الامر ٣ أنه سقى السم قبل أن يبلغ مصر. عن على بن محمد المدائني، عن بعض أصحابه: أن معاوية ٤ أقبل يقول لاهل الشام:

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " أيضا [يذكر ويؤنث والجمع الاعناق " وفى المصباح المنير: " العنق الرقية وهو مذكر والحجاز تؤنث فيقال: هي العنق والنون مضمومة للاتباع في لغة الحجاز، وساكنة في لغة تميم والجمع أعناق ".

١ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢، ص ٢٩، س ٢٤): " قال ابراهيم: وحدثنا محرز بن هشام عن جرير بن عبد الحميد عن مغيرة الضبي (الحديث) " ونقله المجلسي (ره) في باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٤٨، س ٢٨) وتقدم البحث عن هذا السند (انظر ص ٤٤ - ٤٥). ٢ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج والمجلسي (ره) في البحار: " قال ابراهيم: وقد روى من بعض الوجوه ". ٣ - في شرح النهج والبحار: " والصحيح ". ٤ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢، ص ٢٩): " قال ابراهيم: وحدثنا محمد بن عبد الله بن عثمان بن على بن محمد بن أبي سيف المدائني أن معاوية (الحديث) " ونقله المجلسي (ره) في ثامن البحار (ص ٦٤٨، س ٢١) ونقله الطبري في تاريخه عند ذكره حوادث سنة ثمان وثلاثين (ج ٦، ص ٥٤ من الطبعة الاولى بمصر) ونص عبارته وهكذا: " وأقبل معاوية يقول لاهل الشام: ان عليا (الحديث) ".

[٣٦٤]

أيها الناس ان عليا قد وجه الاشر إلى أهل مصر فادعوا الله أن يكفيكموه، فكانوا [كل يوم ١] يدعون الله عليه في دبر كل صلاة، وأقبل الذي سقاها السم إلى معاوية فأخبره بهلاك ٢ الاشر، فقام معاوية في الناس خطيبا فقال ٣: أما بعد فإنه كان ٤ لعلى بن أبى طالب يدان يمينان، فقطعت احدهما يوم صفيين يعنى ٥ عمار بن ياسر، وقطعت الاخرى اليوم وهو ٦ مالك الاشر. عن الشعبي، عن صعصة بن صوحان قال: فلما بلغ ٧ عليا عليه السلام موت الاشر قال: إنا لله وإنا إليه راجعون، والحمد لله رب العالمين، اللهم إني

أحتسبه عندك، فإن موته من مصائب الدهر، فرحم الله مالكا فقد وفى بعهده، قضى نجه، ولقى ربه، مع أنا قد وطننا أنفسنا على أن نصبر على كل مصيبة بعد مصابنا برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فإنها أعظم المصائب ٨. عن مغيرة الضبي ٩ قال: لم يزل أمر على شديدا حتى مات الاشتر، وكان

١ - في الطبري فقط، ٢ - في الطبري: " بمهلك " ٣ - في الطبري: " فحمد الله وأثنى عليه وقال " ٤ - في الطبري: " كانت " ٥ - في الطبري كما في المتن، وفى شرح النهج والبحار: " وهو " ٦ - في الطبري: " يعنى " ٧ - هذا السند غير مذكور فى شرح النهج والبحار وعبارتهما: " قال ابراهيم: فلما بلغ (الحديث) " راجع شرح النهج (ج ٢، ص ٢٩، س ٣٣، والبحار ج ٨، ص ٦٤٨، س ٢٣) ٨ - في شرح النهج والبحار: " فإنها من أعظم المصائب " ٩ - قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج (ج ٢، ص ٣٠، س ١): " قال ابراهيم: وحدثنا محمد بن هشام المرادى عن جرير بن عبد الحميد عن مغيرة الضبي (الحديث) " أقول: قد أشرنا فيما سبق فى تعليقات أوائل الكتاب (ص ٤٤) أن هذا الحديث مذكور هنا، ونقله المجلسي (ره) فى ثامن البحار (ص ٦٤٨، س ٣٥) إلا أنه قال: " وعن معاوية الضبي (الحديث) "

[٣٦٥]

الاشتر بالكوفة أسود ١ من الاحنف بالبصرة. عن فضيل بن خديج ٢، عن أشياخ النخع ٣ قالوا: دخلنا على على عليه السلام حين بلغه موت الاشتر، فجعل ٤ يتلّف ويتأسف عليه ويقول: لله در مالك.. ! وما مالك.. ! لو كان جبلا لكان فندا، ولو كان حجرا لكان صلدا ٥، أما والله ليهدن موتك عالما وليفرحن ٦ عالما، على مثل مالك فلتبك البواكي، وهل موجود كمالك ؟ ! ٧. قال: فقال علقمة بن قيس النخعي ٨: فما زال على يتلّف ويتأسف حتى

١ - في الصحاح: " هو أسود من فلان أي أجل منه " وفى القاموس: " الاسود من القوم أجلمهم " وفى تاج العروس فى شرحه: " فى حديث ابن عمر: ما رأيت بعد رسول الله (ص) أسود من معاوية، قيل: ولا عمر ؟ قال: كان عمر خيرا منه، وكان هو أسود من عمر، قيل: أراد أسخى وأعطى للمال، وقيل: أحلم منه " أقول: عبارة تاج العروس مأخوذة من نهاية ابن الأثير، وأما ترجمة الاحنف فستأني فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ٢٤). ٢ - تقدمت ترجمته فى تعليقاتنا على الكتاب (انظر ٧١). ٣ - فى شرح النهج (ج ٢، ص ٣٠، س ٢): " قال ابراهيم: وحدثنا محمد بن عبد الله عن ابن أبى سيف المدائني عن جماعة من أشياخ النخع قالوا: دخلنا (الحديث) " ونقله المجلسي (ره) فى ثامن البحار (ص ٦٤٨، س ٣٦). ٤ - فى شرح النهج والبحار: " فوجدناه " ٥ - قال الرضى (ره) فى نهج البلاغة فى باب المختار من الحكم والمواعظ: " وقال - عليه السلام - وقد جاءه نعى الاشتر - رحمه الله - مالك وما مالك، والله لو كان جبلا لكان فندا أو كان حجرا لكان صلدا لا يرتقيه الحافر ولا يوفى [أو ولا يرقى] عليه الطائر، قال الرضى - رحمه الله -: والفند المنفرد من الجبال " (ج ٤ شرح النهج لابن أبى الحديد، ص ٤٧٧ - ٤٧٨). ٦ - فى الاصل " ليقرعن " ومن المحتمل أن يكون مصحف: " ليقرعن " أو " ليقرحن " ٧ - فى البحار: " وهل مرجو كمالك ؟ ! وهل موجود كمالك ؟ ! " ٨ - فى تقريب التهذيب: " علقمة بن قيس بن عبد الله النخعي الكوفى ثقة ثبت فقيه عابد من الثانية مات بعد الستين وقيل: بعد السبعين / ع " وترجمته موجوده مبسوطه فى كتب التراجم فان شئت فراجع.

[٣٦٦]

ظننا أنه المصاب به دوننا، وقد عرف ذلك فى وجهه أياما. عن فضيل بن خديج، عن مولى الاشتر ١ قال: لما هلك الاشتر وجدنا ٢ فى ثقله رسالة على إلى أهل مصر: بسم الله الرحمن الرحيم، من عبد الله أمير المؤمنين إلى النفر من المسلمين الذين غضبوا لله إذ عصى فى الأرض ٣ وضرب الجور برواقه ٤ على البر والفاجر، فلا حق ٥ يستراح إليه ولا منكر يتناهى عنه، سلام عليكم فإنى أحمد إليكم

الله الذي لا إله إلا هو. أما بعد فقد وجهت إليكم عبدا من عباد الله لا ينأى أيام الخوف، ولا ينكل عن الأعداء حذار الدوائر ٦، أشد على الكفار من حريق النار، وهو مالك بن الحارث

١ - في الطبري عند ذكره حوادث سنة ثمان وثلاثين (ج ٦، ص ٥٥ من الطبعة الأولى بمصر): " قال أبو مخنف: حدثني فضيل بن خديج عن مولى للاشتر قال: لما هلك (الحديث) " وقال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢، ص ٣٠ من طبعة مصر، ص ٦): " قال إبراهيم: وحدثنا محمد بن عبد الله عن المدائني [ظ: عن فضيل خديج] قال: حدثنا مولى للاشتر قال: لما هلك (الحديث) " . وقال الرضى (ره) في نهج البلاغة في باب المختار من الكتب (ج ٤ شرح النهج، ص ٥٧): " ومن كتاب له (ع) إلى أهل مصر لما ولي عليهم الأشتر: من عبد الله على أمير المؤمنين إلى القوم الذين غضوا لله (الكتاب إلى آخره مع اختلاف يسير في بعض الكلمات " واكتفى المجلسي (ره) بتصريحه فيما سبق (ص ٢٦٢) بنقل الثقفى هذا المكتوب ولم يشر هنا إليه ولو كان بسند آخر. ٢ - في شرح النهج: " اصيب " ٣ - في الاصل " اللامر " فكأنه محرف عن: " لله " ٤ - في النهج: " سرادقه " ٥ - في النهج: " فلا معروف " ٦ - في النهج: " ساعات الروع " ومضى قبيل ذلك بيان للمجلسي (ره) بالنسبة إلى هذه الكلمة انظر ص ٢٦١ - ٢٦٢. (*)

[٢٦٧]

الاشتر أخو مذحج ١ فاسمعوا له وأطيعوا، فإنه سيف من سيوف الله لا نابى الضريبة ولا كليل الحد، فإن أمركم أن تقيموا فأقيموا، وإن أمركم أن تنفروا فانفروا وإن أمركم أن تحجموا فأحجموا ٢، فإنه لا يقدم ولا يحجم إلا بأمرى، وقد أترتكم به على نفسي لنصيحتته وشدة شكيمته على عدوه، عصمكم الله بالحق وثبتكم باليقين ٣ و السلام عليكم ورحمة الله وبركاته ٤. وأخبرني ابن أبى سيف، عن أصحابه ٥، أن محمد بن أبى بكر لما بلغه أن

١ - في مجمع البحرين: " مذحج كمسجد اسم أكمة بالمين ولدت عندها امرأة من حمير واسمها مذلة ثم كانت زوجة أدد فسميت المرأة باسمها ثم صار اسمها للقبيلة منهم قبيلة الانصار وعلى هذا فلا ينصرف للتأنيث والعلمية قال الجوهرى: مذحج أبو قبيلة من اليمن وهو مذحج بن يحابر بن مالك بن زيد بن كهلان بن سبأ قال سيبويه: الميم من نفس الكلمة " ٢ - في الصحاح في فصل الجيم: " وأجحم عن الشئ كف عنه مثل أجحم " وفى مجمع البحرين مثله. وفى المصباح المنير فيما أوله الحاء: " وأجحمت عن الامر بالالف تأخرت عنه وحجمني زيد عنه في التعدي من باب قتل عكس المتعارف، قال أبو زيد: أجحمت عن القوم إذا أردتهم ثم هبتهم فرجعت وتركتهم " ٣ - في الطبري: " عصمكم الله بالهدى وثبتكم على اليقين " وفى شرح النهج: " عصمكم الله بالتقوى " ٤ - كان المجلسي: (ره) لم ينقله هنا لنقله مثله عن أمالى المفيد سابقا بأدنى تفاوت كما أشرنا إليه هناك، وأيضاً لنقله عن رجال النجاشي في آخر باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٦٩) مثله مشيراً إليه بأنه مذكور في الغارات عن الشيعى عن صعصة (انظر ص ٢٦٢). ٥ - قال ابن أبى الحديد في شرح النهج: (ج ٢، ص ٣٠، س ١٤): " قال إبراهيم: وحدثنا محمد بن عبد الله عن المدائني عن رجاله أن محمد بن أبى بكر (الحديث) " وفى ثامن البحار (٦٣٩، ص ٢) نحوه وقال الطبري عند ذكره حوادث سنة ثمان وثلاثين (ج ٦ من الطبعة الأولى بمصر، ص ٥٥): " قال [أي أبو مخنف] عن فضيل بن خديج عن مولى للاشتر [: ولما بلغ محمد بن أبى بكر أن عليا (الحديث) " وقال الشريف الرضى (ره) في باب المختار من الكتب من نهج البلاغة (انظر شرح النهج لابن أبى الحديد، ج ٤، ص ٥٣): " بقية الحاشية في الصفحة الاتية

[٢٦٨]

عليا عليه السلام قد وجه الاشتر إلى مصر شق عليه، فكتب على عليه السلام عند مهلك الاشتر إلى محمد بن أبى بكر [وذلك حين بلغه مودة محمد بن أبى بكر لقدم الاشتر عليه: بسم الله الرحمن الرحيم، من عبد الله على أمير المؤمنين إلى محمد بن أبى بكر ١] سلام عليك ٢ [أما بعد ٣]. فقد بلغني موجدتك من تسريحي

الاشتر إلى عملك، ولم أفعّل ذلك استبطاء لك في الجهاد ٤، ولا استزادة لك منى ٥ في الجد، ولو نزعنا ما حوت يدك ٦ من سلطانك لوليتك ما هو أيسر مؤونة عليك ٧، وأعجب ولاية اليك إلا ٨ أن الرجل الذي كنت

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " " ومن كتاب له عليه السلام إلى محمد بن أبي بكر لما بلغه توجهه من عزله بالاشتر عن مصر ثم توفي الأشتر في توجهه إلى هناك قبل وصوله إليها أما بعد فقد بلغني الكتاب (بأدنى تفاوت في آخره) "

١ - ما بين المعقوفتين في الطبري فقط. ٢ - لم يذكر في شرح النهج والبحار. ٣ - غير موجود في الأصل. ٤ - في النهج: " في الجهد ". ٥ - في الطبري والنهج: " ولا ازديادا منى لك ". ٦ - في الطبري والنهج: " ما تحت يدك ". ٧ - في الطبري وشرح النهج: " ما هو أيسر عليك في المؤنة ". أما المؤنة ففي الصحاح [في مان]: " المؤنة تهمز ولا تهمز، وهى فعولة، وقال الفراء: هي مفعلة من الأين وهو التعب والشدة، ويقال: هو مفعلة من الأون وهو الخرج والعدل لانه ثقل على الانسان، قال الخليل: ولو كان مفعلة لكان مئينة مثل معيشة، وعند الاخفش يجوز أن تكون مفعلة " وفي المصباح المنير للفيومي: " المؤنة الثقل وفيها لغات، أحداها على فعولة بفتح الفاء وبهمزة مضمومة، والجمع مؤنات على لفظها، ومأنت القوم أمأنهم مهموز بفتحتين، واللغة الثانية مؤنة بهمزة ساكنة قال الشاعر: أميرنا مؤنته خفيفة، والجمع مؤن مثل غرفة وغرف، والثالثة مؤنة بالواو والجمع مون مثل صورة وصور، يقال منها: مانه يمونه من باب قال ". " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٣٦٩]

وليته مصر كان رجلا لنا منا صحا ١ وعلى عدونا شديدا، فرحمة الله عليه وقد استكمل أيامه ولاقى حمامه ونحن عنه راضون، فرضى الله عنه وضاعف له الثواب وأحسن له المآب، فأصحر ٢ لعدوك، وشمر للحرب، وادع إلى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة ٣، وأكثر ذكر الله والاستعانة به والخوف منه يكفك ما أهملك ٤ ويعنك على ما ولاك، أعاننا الله وإياك على ما لا ينال إلا برحمته، والسلام. فكتب إليه عليه السلام محمد بن أبي بكر - رضى الله عنه - جوابه. بسم الله الرحمن الرحيم، لعبد الله أمير المؤمنين [على من محمد بن أبي بكر] سلام عليك فإنى أحمد إليك الله الذى لا إله إلا هو. أما بعد. فقد انتهى إلى كتاب أمير المؤمنين وفهمته وعرفت ما فيه وليس أحد من الناس أشد على عدو أمير المؤمنين

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " أقول: مجال البحث عن هذه الكلمة واسع بين اللغويين فمن أراد البسط فليراجع المفصلات من كتب اللغة. ٨ - كلمة: " إلا " في شرح النهج والبحار فقط.

١ - في الطبري: " نصيحا ". وفى النهج: " ناصحا وعلى عدونا شديدا ناقما ". ٢ - في الطبري: " اصبر "، قال ابن الأثير في النهاية: " في حديث على - رضى الله عنه - فأصحر لعدوك على وامض على بصيرتك، أي كن من أمره على أمر واضح منكشف من: أصحر الرجل إذا خرج إلى الصحراء " وقال ابن أبي الحديد في شرحه: " وأصحر لعدوك أي ابرز له ولا تستتر عنه بالمدينة التى أنت فيها، أصحر الأسد من خيسه إذا خرج إلى الصحراء ". ٣ - صدر آية ١٢٥ من سورة النحل. ٤ - في الطبعة الحديثة من شرح النهج: " همك " وهو بمعناه ففي المصباح - المنير للفيومي: " الهم الحزن وأهمني الأمر بالالف أفلقني، وهمنى هما من باب قتل مثله "

[٣٧٠]

ولا أرف [وأرق] ١ لوليه منى ٢ وقد خرجت فعسكرت وأمنت ٣ الناس إلا من نصب لنا حربا وأظهر لنا خلافا، وأنا متبع أمر أمير المؤمنين وحافظه ولاجئ ٤ إليه وقائم به، والله المستعان على كل حال، والسلام ٥. عن عبد الله بن حوالة الأزدي ٦ أن أهل الشام لما انصرفوا من صفين كانوا ينتظرون ما يأتي به الحكماء. فلما انصرفا وتفرقا وباع أهل الشام معاوية بالخلافة فلم يزد معاوية إلا قوة، واختلف أهل العراق ٧ على على صلى الله عليه وآله فما كان لمعاوية هم

١ - في شرح النهج والبحار فقط. ٢ - العبارة في الطبري هكذا: " وليس أحد من الناس بأرضى منى برأى أمير المؤمنين ولا أجهد على عدوه ولا أرف بوليه منى ". ٣ - في الطبري: " أمنت " يقال: " أمن فلانا وأمنه = جعله في الأمن ". ٤ - في الطبري: " ملتجئ ". ٥ - في الطبري: " والسلام عليك " وفي شرح النهج والبحار: " والسلام على أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته ". ٦ - في الاصل: " الأرنجى " وفي شرح النهج لابن أبي الحديد: " قال إبراهيم: فحدث محمد بن عبد الله بن عثمان عن ابن أبي سيف المدائني عن أبي جهضم الأزدي " وفي ثامن البحار: (ص ٦٤٩، س ١٠): " وعن أبي جهضم الأسدي " قال الطبري في تاريخه ضمن ذكره ما كان في سنة ثمان وثلاثين من الاحداث ما نصه (ص ٥٥ من ج ٦ من الطبعة الاولى): " قال أبو مخنف: حدثني أبو جهضم الأزدي رجل من أهل الشام عن عبد الله بن حوالة الأزدي أن أهل الشام لما انصرفوا (الحديث) " فقال ابن حجر في تقريب التهذيب: " عبد الله بن حوالة بفتح المهملة وتخفيف الواو الأزدي أبو حوالة صحابي نزل الشام ومات بها سنة ثمان وخمسين وله اثنتان وسبعون سنة ويقال: مات سنة ثمانين أخرج حديثه أبو داود " وقال الخزرجي في الخلاصة: " عبد الله بن حوالة بفتح - المهملة والواو الأزدي أبو حوالة نزل الأردن وقيل: دمشق، له أحاديث، وعنه جبير بن نفيير وعبد الله بن شقيق ومكحول قال الواقدي: مات سنة ثمان وخمسين " فمن أراد التفصيل فليراجع المفصلات. ٧ - في الطبري: " واختلف الناس بالعراق ".

[٢٧١]

الا مصر، وقد كان لاهلها هائبا ١ لقربهم منه وشدتهم على من كان على رأى عثمان، وقد كان علم أن بها قوما قد ساءهم قتل عثمان [وخالفوا ٢] عليا مع أنه كان يرجو أن يكون له فيها معاونة إذا ظهر عليها على حرب على عليه السلام ٣ لعظم ٤ خراجها. قال: فدعا معاوية من كان معه من قريش، عمرو بن العاص السهمي، وحبیب بن مسلمة الفهري، ويسر بن أرتاة العامري، والضحاك بن قيس الفهري، وعبد - الرحمان بن خالد بن الوليد، ودعا من غير قريش نحو شرحبيل بن السمط، وأبى الاعور السلمى، وحمزة بن مالك الهمداني، فقال: أتدرون لماذا دعوتكم؟ قالوا: لا، قال: فإنى دعوتكم لامر هو لى مهم، وأرجو أن يكون الله قد أعان عليه، فقال له القوم [كلهم ٥]: أو من قال له منهم: إن الله لم يطلع على غيبه أحدا، وما ندرى ما تريد؟ - فقال له عمرو بن العاص: أرى والله أن أمر هذه البلاد لكثرة خراجها وعدد أهلها ٦ قد أهمك، فدعوتنا لتسألنا عن رأينا في ذلك، فان كنت لذلك دعوتنا وله جمعتنا فاعزم واصرم ٧، ونعم الرأي ما رأيت، إن في افتتاحها عزمك وعز أصحابك وكبت عدوك وذل ٨ أهل الخلاف عليك. فقال له معاوية مجيبا: أهمك يابن العاص ما أهمك؟ ٩ وذلك أن عمرو بن

١ - في الطبري: " هائبا خائفا ". ٢ - في الطبري وشرح النهج الحديدي فقط. ٣ - في الطبري: " وكان معاوية يرجو أن يكون إذا ظهر عليها ظهر على حرب على ". ٤ - في شرح النهج " لو فور ". ٥ - في الطبري فقط. ٦ - في الطبري: " البلاد الكثير خراجها والكثير عددها وعدد أهلها أهمك أمرها ". ٧ - في الطبري: " وأقدم ". وقوله: " واصرم من قولهم: " صرم الرجل يصرم (كشرف) صرامة كان صارما أي ماضيا " وفي أساس البلاغة: " رجل صارم ماض في الامور وقد صرم صرامة ويقال: رجل صرامة وصفا بالمصدر ". ٨ - في شرح النهج والبحار: " وذل عدوك وكبت " ٩ - في الاصل: " ما أهمك! يا ابن العاص ما أهمك! ".

العاص كان بايع معاوية على قتال علي بن أبي طالب عليه السلام وأن له مصر طعمة ما بقى ١، فأقبل معاوية على أصحابه وقال: إن هذا يعنى ابن العاص قد ظن وقد حقق ٢ ظنه، قالوا له: لكننا لا ندرى، ولعل أبا عبد الله قد أصاب. فقال عمرو: وأنا أبو عبد الله ان أشبه الظنون ما شابه اليقين ٣. ثم إن - معاوية حمد الله وأثنى عليه وقال: أما بعد فقد رأيتم كيف صنع الله لكم في حربكم هذه على عدوكم، ولقد جاؤوكم وهم لا يشكون أنهم يستأصلون بيضتكم ٤. ويحوزون ٥ بلادكم. ما كانوا يرون إلا أنكم في أيديهم، فردهم الله بغيظهم لم ينالوا خيرا وكفى الله المؤمنين القتال ٦ وكفاكم

١ - في الطبري: " كان صالح معاوية حين بايعه على قتال علي بن أبي طالب على أن له مصر طعمة ما بقى " ٢ - في الطبري: " ثم حقق " وفي شرح النهج: " وحقق " ٣ - في الطبري: " قال معاوية: فان أبا عبد الله قد أصاب، قال عمرو: وأنا أبو عبد الله، قال: ان أفضل الظنون ما أشبه اليقين " وفي شرح النهج: " فقال عمرو: وأنا أبو عبد الله ان أفضل الظنون ما شابه اليقين " ٤ - في الطبري: " جاؤوكم وهم لا يرون إلا أنهم سيقضون بيضتكم " ففي النهاية: " فيه لا تسلط عليهم عدوا فيستبيح بيضتهم، أي مجتمعهم وموضع سلطانهم ومستقر دعوتهم، وبيضة الدار وسطها ومعظمها، أراد عدوا يستأصلهم ويهلكهم جميعهم. قيل: أراد إذا أهلك أصل البيضة كان هلاك كل ما فيها من طعم أو فرخ، وإذا لم يهلك أصل البيضة ربما سلم بعض فراخها، وقيل: أراد بالبيضة الخوذة فكأنه شبه مكان اجتماعهم والقيامهم ببيضة الحديد ". أقول: يريد بالخوذة المغفر فانها معرب خوذ بالفارسية. وأيضا في النهاية: " وفي حديث ابن عباس: إذا كان يوم القيامة مدت الأرض مد الأديم فإذا كان كذلك قيضت هذه السماء الدنيا عن أهلها أي شقت من: قاض الفرح البيضة فانقاضت وقضت القارورة أي أنصعدت ولم تنفلق، وذكرها الهروي في قوض من تقويض الخيام وأعاد ذكرها في قيض " ٥ - في الطبري: " يخربون " وهو الأظهر. ٦ - مأخوذ من قوله تعالى: " ورد الله الذين كفروا بغيظهم لم ينالوا خيرا وكفى الله المؤمنين القتال (الاية ٢٥ سورة الاحزاب) لكن عبارة الطبري هكذا: " لم ينالوا خيرا مما أحبوا "

مؤونتهم، وحاكمتموهم إلى الله فحكم لكم عليهم ١ ثم جمع لنا كلمتنا، وأصلح ذات - بيننا، وجعلهم أعداء متفرقين يشهد بعضهم على بعض بالكفر، ويسفك بعضهم دم بعض، والله إنى لا رجو أن يتم الله لنا هذا الامر. وقد رأيت أن أحاول حرب مصر فماذا ترون ؟ ! ٢ فقال له عمرو: قد أخبرتك عما سألت، وأشرت عليك بما سمعت. فقال معاوية للقوم: ما ترون ؟ فقالوا: نرى ما رأى عمرو. فقال معاوية: إن عمرا قد عزم وصرم بما قال، ولم يفسر كيف ينبغي أن نضع ٣. قال عمرو: فإنى أشير عليك كيف تصنع، أرى أن تبعث جيشا كثيفا، عليهم رجل صارم تامنه وتثق به، فيأتى مصر فيدخلها فإنه سيأتيه ٤ من كان من أهلها على مثل رأينا فيظاهره ٥ على من كان بها من عدونا، فإن اجتمع بها جندك ومن كان بها من شيعتك على من بها من أهل حربك رجوت أن يعز الله نصرك ٦ ويظهر فلجك ٧، قال له معاوية: هل عندك شئ غير هذا نعمله ٨ فيما بيننا وبينهم [قبل هذا] ؟ قال: ما أعلمه، قال معاوية: فان رأيت غير هذا، أرى أن نكتب من كان بها من شيعتنا ومن كان بها من عدونا، فأما شيعتنا فنأمرهم بالثبات على أمرهم ونمنئهم قدومنا عليهم، وأما من كان بها من عدونا فنندعوهم إلى صلحنا ونمنئهم شكرنا ونخوفهم حربنا، فان صلح لنا ما قبلهم بغير حرب ولا قتال فذلك ما أحبنا، والا فحربهم بين أيدينا ٩، انك

١ - في الطبري: " وحاكمناهم إلى الله، فحكم لنا عليهم ". ٢ - في الطبري: " أن نحاول أهل مصر فكيف ترون ارتثاننا لها ؟ ". ٣ - في الطبري: " فكيف لي أن أصنع ". ٤ - في شرح النهج: " سيأتينا " و " فنظاهرة " كلاهما بلفظتي المتكلم مع الغير. ٦ - في الطبري: " أن يعين الله بنصرك ". ٧ - الفلج بالضم اسم بمعنى الفوز والظفر من " فلج " أي ظفر بما طلب وفاز به. ٨ - في الطبري: " يعمل به ". ٩ - في الطبري: " والا كان حربهم من وراء ذلك كله ".

[٢٧٤]

يا ابن العاص لامرؤ بورك لك في العجلة، وأنا أمرؤ بورك لي في التؤدة، ١ قال له عمرو: فاعمل بما أراك الله فوالله ما أرى أمرك وأمرهم يصير الا إلى الحرب العوان ٢. قال: فكتب معاوية عند ذلك إلى مسلمة بن مخلد ٣ الانصاري والى معاوية ابن حديج الكندي ٤ وكانا قد خالفا عليا عليه السلام: بسم الله الرحمن الرحيم، أما بعد فإن الله عزوجل قد ابتعثكما لامر عظيم أعظم به أجركما ورفع به ذكركما وزينكما به في المسلمين، طلبتما بدم الخليفة المظلوم، وغضبتما لله إذ ترك حكم الكتاب، وجاهدتما أهل الظلم والعدوان، فأبشرا ٥ برضوان الله وعاجل نصره أولياء الله والمواساة لكما في دار الدنيا وسلطاننا حتى ينتهي ذلك إلى ما يرضيكما ويؤدى به حقكما، فالزما أمركما، وجاهدا عدوكما، وادعوا المدبرين عنكما إلى هداكما ٦ فكان الجيش قد أظل عليكما فانقشع ٧ كل ما تكرهان ودام كل ما تهويان، والسلام عليكما. وبعث بالكتاب مع مولى له يقال له: سبيع ٨ فخرج الرسول بكتابه حتى

١ - في مجمع البحرين: " التؤدة التأني والرزانة ضد التسرع، ومنه: صل على تؤدة ".
٢ - الحرب العوان هي الأشد من الحروب، وقيل: الحرب العوان الحرب التي قوتل فيها مرة بعد اخرى فكانهم جعلوا الاولى بكرا والثانية عوانا، فان العوان هي النصف من كل شئ أي الوسط منه. ٣ - قد مرت ترجمته فيما سبق (انظر ص ٢١٢). ٤ - قد مرت الإشارة إلى ترجمته فيما سبق (انظر ص ٢٥٥). ٥ - في شرح النهج والطبري: " فأبشروا " (بصيغة الجمع). ٦ - في الطبري: " المدير إلى هداكما وحفظكما ". ٧ - في شرح النهج: " فاندفع ". ٨ - في الطبري: " وكتب هذا الكتاب وبعث به مع مولى له يقال له سبيع " والمراد به سبيع بن يزيد الهمداني كما في كتاب صفين لنصر بن مزاحم (انظر ص ٥٨١ وص ٥٨٦) أو الانصاري كما في الطبري (ص ٢٠ من ج ٦ من الطبعة الاولى بمصر) وهو الذي شهد من أصحاب معاوية الصحيفة التي كتبت بين علي (ع) ومعاوية بصفين في قصة التحكيم، وأما الكلمة فصرحوا بضبطها على زنة زبير فهو مصغر.

[٢٧٥]

قدم به عليهما بمصر ومحمد بن أبي بكر يومئذ أميرها قد ناصبه هؤلاء نفر الحرب بها وهم عنه متنجون يهابون الاقدام عليه، فدفع الكتاب إلى مسلمة بن مخلد فلما قرأه قال له: الق به معاوية بن حديج ثم القنى به حتى اجيب عنى وعنه، فانطلق [إليه] الرسول بكتاب معاوية فأقرأه إياه ثم قال له: ان مسلمة قد أمرنى أن أرد الكتاب إليه لكي يجيب معاوية عنك وعنه، قال: قل له: فليفعل، فأتى مسلمة بالكتاب فكتب مسلمة الجواب عنه وعن معاوية بن حديج: إلى معاوية بن أبي سفيان: أما بعد فإن هذا الامر الذى قد ندبنا ١ له أنفسنا وابتعثنا ٢ الله به على عدونا أمر نرجو به ثواب ربنا، والنصر على من خالفنا وتعجيل النعمة على من سعى على امامنا، وطأطأ الركض في جهادنا، ونحن بهذه الارض قد نفينا من كان بها من أهل البغى، وأنهضنا من كان بها من أهل القسط والعدل، وقد ذكرت مؤازرتك في سلطانك وذات - يدك، وبالله انه لا من أجل مال غضبنا ٣ ولا إياه أردنا، فإن يجمع الله لنا ما نريد ونطلب ويؤتينا ما نتمنى ٤ فإن الدنيا والآخرة لله رب العالمين وقد يؤتيهما الله [معا ٥] عالما من خلقه كما قال في كتابه: فاتاهما الله ثواب الدنيا وحسن ثواب الآخرة

والله يحب المحسنين ٦ عجل علينا بخيلك ورجلك فان عدونا قد كد لنا
علينا حربا وكنا فيهم قليلا وقد أصبحوا لنا هائبين وأصبحنا لهم
منابذين ٧ فان يأتنا مدد من قبلك

١ - في الطبري: " قد بذلنا " ٢ - في الطبري: " واتبينا أمر الله فيه " وهذا إشارة إلى
ما ذكره معاوية في كتابه من قوله: " قد ابتعثكم الله لأمر عظيم " فهو من قولهم "
ابتعثه " بمعنى " بعثه " ٣ - في الطبري: " وبالله ان ذلك لأمر ماله نهضنا " ٤ - في
الطبري: " ويؤتينا ما تمنينا " ٥ - في شرح النهج: " جميعا " ٦ - آية ١٤٨ من سورة
آل عمران. ٧ - في الطبري: " مقرنين "

[٢٧٦]

يفتح الله عليك، ولا قوة الا به وهو حسبنا ونعم الوكيل ١. قال: فجاء
هذا الكتاب معاوية وهو يومئذ بفلسطين، فدعا النفر الذين سميناهم
من فريش وغيرهم وأقرأهم الكتاب وقال لهم: ماذا ترون ؟ - قالوا:
نرى ان تبعث إليهم جندا من قبلك فانك مفتحها ان شاء الله. قال:
معاوية: فتجهز إليها يا أبا عبد الله يعني عمرو بن العاص فيعته في
سنة آلاف رجل فخرج يسير وخرج معه معاوية يودعه فقال له معاوية
عند وداعه اياه: اوصيك بتقوى الله يا عمرو، وبالرفق فانه يمن،
وبالتؤدة ٢ فان العجلة من الشيطان، وبان تقبل من ٣ اقبل، وأن تعفو
عمن أدبر، أنظره فان تاب وأناب قبلت منه، وان أبى فان السطوة بعد
المعرفة ٤ أبلغ في الحجة وأحسن في العاقبة، وادع الناس إلى
الصلح والجماعة، فان أنت ظفرت ٥ فليكن أنصارك أثر ٦ الناس عندك،
وكل الناس فأول حسنا ٧. توجيه معاوية عمرو بن العاص إلى مصر ان
معاوية لما بلغه تفرق الناس عن على عليه السلام وتخاذلهم أرسل
عمرو بن العاص إلى مصر في جيش من أهل الشام فسار حتى دنا
من مصر فتلقى محمد بن أبي بكر وكان

١ - في الطبري مع هذه الزيادة: " والسلام عليك " ٢ - في الطبري: " وبالمثل
والتؤدة " ٣ - في الطبري: " ممن " ٤ - في الطبري: " بعد المعزرة " ٥ - في
الطبري: " فإذا أنت ظهرت " ٦ - في شرح النهج: " أبر " ٧ - نقله ابن أبي الحديد مع
ما ذكر قبله في شرح النهج (ج ٢، ص ٣١ - ٣٢) أما المجلسي (ره) فهو لخص هنا
أكثر ما نقله ابن أبي الحديد واكتفى بالإشارة من كل واقعة بجملة قصيرة كما هو دأبه
في أكثر الموارد عند نقله القصص التاريخية (انظر ج ٨ باب الفتن الحادثة بمصر، ص
٦٤٩).

[٢٧٧]

عامل على على مصر، فلما نزل أداني مصر اجتمعت إليه العثمانية
فأقام بها وكتب إلى محمد بن أبي بكر: أما بعد فتنج عنى بدمك يا
ابن أبي بكر فاني لا احب أن يصيبك منى ظفر وان الناس بهذه البلاد
قد اجتمعوا ١ على خلافك ورفض أمرك، وندموا على اتباعك وهم
مسلموك ٢ لو قد التقت حلقتا البطان ٣، فخرج منها انى لك من
الناصحين ٤ والسلام. قال: وبعث عمرو أيضا مع هذا الكتاب بكتاب
معاوية إليه وفيه ٥: أما بعد فان غب البغى والظلم عظيم الوبال، وان
سفك الدم الجرام لا يسلم صاحبه من النقمة في الدنيا والتبعة
الموبقة في الآخرة، وما نعلم أحدا كان أعظم على عثمان بغيا ولا
أسوأ له عيبا ولا أشد عليه خلافا منك، سعيت عليه في الساعين،
وساعدت عليه مع المساعدين، وسفكت دمه مع السافكين، ثم أنت
تظن أنى عنك نائم، ثم تأتي ٦ بلدة فتأمن فيها وجل أهلها أنصاري،

بيرون رأيي ويرقبون ٧ قولي ٨ ويستصر خونى عليك ٩ وقد بعثت اليك قوما حنافا عليك ١٠ يستسفكون دمك ويتقربون

١ - في الاصل: " أجمعوا ". ٢ - " مسلموك " بتخفيف اللام وتشديدها من الاسلام والتسليم تقول: أسلمته وسلمته إذا خلعت بينه وبين من يريد النكاية فيه. ٣ - في الصحاح: " البطان للقتب الحزام الذى يجعل تحت بطن البعير، ويقال: التقت حلقتا البطان للامر إذا اشتد، وهو بمنزلة التصدير للرجل، يقال منه: أبطنت البعير ابطانا إذا شددت بطانه ". ٤ - ذيل آية ٢٠ من سورة القصص. ٥ - في غير الاصل: " وهو ". ٦ - في الطبري: " نائم أو ناس لك حتى تأتي ". ٧ - في الاصل والبحار: " يرفعون " وفى شرح النهج: " يرفضون " والمتمن من رقبه أي حرسه، قال الله تعالى: " لا يرقبون فيكم الا ولا ذمة ". ٨ - في البحار وشرح النهج: " فوك " وهو موافق لكلمة " يرفضون " المذكورة في شرح النهج. ٩ - في الاصل: " يستصرخون اليك " وفى البحار: " يرقبون عليك ". ١٠ - هو من قولهم " حنق عليه = اغتاظ، فهو حنق وحنيق ".

[٢٧٨]

إلى الله بجهادك ١، قد أعطوا الله عهدا ٢ ليقتلنك، ولو لم يكن منهم اليك ما قالوا لقتلك الله بأيديهم أو بأيدي غيرهم من أوليائه فاحذر ٣ وانذرك واحب أن يقتلوك بظلمك ووفيعتك وعدوانك على عثمان يوم الدار تطعن بمشاقصك فيما بين أحشائه وأوداجه ولكني أكره أن تقتل ولن يسلمك الله من القصاص أين كنت والسلام. قال: فطوى محمد محمد بن أبى بكر كتابيهما وبعث بهما إلى علي عليه السلام وكتب إليه: أما بعد فإن العاصى ابن العاص قد نزل أداني مصر واجتمع إليه من أهل البلد كل من كان يرى رأيهم وقد جاء في جيش جرار وقد رأيت ممن قبلى بعض الفشل، فإن كان لك في أرض مصر حاجة فأمددني بالاموال والرجال، والسلام. ٤. فكتب إليه على عليه السلام: أما بعد فقد جاءني رسولك ٥ بكتابك تذكر أن ابن العاص قد نزل أداني مصر في جيش جرار، وأن من كان على مثل رأيه قد خرج إليه، وخروج من كان يرى رأيه خير ٦ لك من اقامته عندك، وذكرت أنك قد رأيت ممن قبلك فشلا، فلا تفشل وان فشلوا، حصن قريتك واضمم اليك شيعتك وأذك ٧ الحرس في عسكرك، وانذب إلى

١ - في الاصل: " في جهادك ". ٢ - في الطبري: " وقد أعطوا الله عهدا ليمثلن بك، ولو لم يكن منهم اليك ما عدا قتلك ما حذرتك ولا أنذرتك، ولا حبت أن يقتلوك بظلمك ووفيعتك وعدوك على عثمان يوم يطعن بمشاقصك بين خششائه وأوداجه ولكن أكره أن امثل بقرشي، ولن يسلمك الله من القصاص أبدا أينما كنت، والسلام ". ٣ - في شرح النهج والبحار: " وأنا أحذرك وأنذرك فإن الله مقيد منك ومقتص لوليه وخليفته بظلمك له وبعيك عليه ووفيعتك فيه وعدوانك يوم الدار عليه، تطعن بمشاقصك فيما بين أحشائه وأوداجه، ومع هذا فاني أكره قتلك ولا احب أن أتولى ذلك منك، ولن يسلمك الله من النعمة أين كنت أبدا، ففتح وانج بنفسك، والسلام ". ٤ - في غير الاصل: " والسلام عليك ورحمة الله ". ٥ - في الاصل: " رسلك ". ٦ - في الاصل: " أحب ". ٧ - هو من قولهم: " أذكى عليه العيون أي أرسل عليه الطلائع ".

[٢٧٩]

القوم كنانة بن بشر ١ المعروف بالنصيحة والتجربة والبأس، وأنا ٢ نادب اليك الناس على الصعب والذلول، فاصبر لعدوك وامض على بصيرتك، وقاتلهم على نيتك، وجاهدهم محتسبا لله وإن كانت فنتك أقل الفنتين، فإن الله يعز ٣ القليل ويخذل الكثير، وقد قرأت كتابي الفاجرين المتحابين على المعصية، والمتلائمين ٤ على الضلالة، والمرتشيين ٥ الذين استمتعا بخلاقيهما ٦ فلا يهدنك ٧ ارعادهما وبراقيهما، وأجبهما ان كنت

١ - في الاشتقاق لابن دريد عند ذكره قبائل بنى زيد بن كهلان (ص ٣٧١): " ومنهم كنانة بن بشر من بنى قتيبة وهو الذى ضرب عثمان بالعمود يقول فيه الوليد بن عقبة: ألا ان خير الناس بعد ثلاثة * قتيل التجيبى الذى جاء من مصر وهو من بنى تجيب " وفى القاموس: " وتجب بالضم ويفتح بطن من كندة منهم كنانة بن بشر التجيبى قاتل عثمان رضى الله عنه " وقال المسعودي في مروج الذهب عند ذكره مقتل عثمان ما نصه: " وفى مقتله تقول زوجته نائلة بنت الفرافصة: ألا أن خير الناس بعد ثلاثة * قتيل التجيبى الذى جاء من مصر ومالى لا أبكى وتبكى قرابتي * وقد غيبوا عنى فضول أبى عمرو " أقول: من أراد التحقيق والتفصيل فيما ذكر فليخض فيه فان المقام لا يسع البسط والبحث أكثر من هذا. ٢ - في الاصل: " وإذا أنا " ٣ - في شرح النهج والبخاري: " يعين " ٤ - في الطبري: " والمتوافقين " ٥ - قال المجلسي (ره): " توضيح - قوله (ع): والمرتبين، في بعض النسخ: والمرتبين، أي المنتظرين المترصدين للحكومة أيهما يأخذها، قال الجوهري المرأة المرقبة وكذلك المرأ والمرتبأ وربات القوم ربنا وارتبأتهم أي رقبتهن، وذلك إذا كنت طليعة لهم فوق شرف يقال: رأ لنا فلان وارتبأ إذا اعتان، وربات المرأة وارتبأها أي علوتها، قال أبو زيد: رأبات الشئ مرأاة إذا حذرتة واتقيته " أقول: قوله: اعتان أي صار عينا لهم أي ربيته. ٦ - كذا في الاصل لكن في شرح النهج والبخاري: " الذين استمتعوا بخلاقهم " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٢٨٠]

لم تجبهما بما هما أهله فانك تجد مقالا ما شئت، والسلام. قال: ١
فكتب محمد بن أبى بكر إلى معاوية جواب كتابه: أما بعد فقد أتانى كتابك تذكر من أمر عثمان أمرا لا أعتذر اليك منه، وتأمرنى بالتنحي عنك كأنك لى ناصح، وتخوفني بالمثلثة ٢ كأنك على شفيق، وأنا أرجو أن تكون الدائرة عليكم وأن يهلككم ٣ الله في الواقعة ٤ وأن ينزل بكم الذل وأن تولوا الدبر، فان يكن ٥ لكم الامر في الدنيا فكم وكم لعمرى من ظالم قد نصرتم، وكم من مؤمن قد قتلتم ومثلتم به، والى الله المصير واليه ترد الامور، وهو أرحم الراحمين، والله المستعان على ما تصفون ٦.

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " كما استمتع الذين من قبلهم بخلاقهم " وفى الطبري: " المنكرين في الدنيا قد استمتعوا بخلاقهم كما استمتع الذين من قبلهم بخلاقهم ". وكيف كان فالعبارة مأخوذة من قول الله تعالى في سورة التوبة من آية ٦٩: " فاستمتعوا بخلاقهم فاستمتعتم بخلافكم كما استمتع الذين من قبلكم بخلاقهم ". ٧ - في الطبري: " فلا يهلك " (من هاله الامر يهوله) وفى شرح النهج والبخاري: " فلا يضرنك " والتمن من قولهم: " هدني هذا الامر، وهد ركني، وهدتني المصيبة = إذا بلغ منك الغاية وأوهنت ركنك ".

١ - قال الطبري: " قال أبو مخنف: فحدثني محمد بن يوسف بن ثابت الانصاري عن شيخ من أهل المدينة قال: كتب محمد بن أبى بكر إلى معاوية بن أبى سفيان جواب كتابه: أما بعد فقد أتانى كتابك تذكرني من أمر عثمان أمرا لا أعتذر اليك منه (الكتاب) " (انظر ج ٦، ص ٥٨). ٢ - في شرح النهج والبخاري: " وتخوفني بالحرب " وفى الطبري: " وتخوفني المثلثة " ٣ - في البخاري: " وأن يخذ لكم " ٤ - في الطبري: " أن تكون لى الدائرة عليكم فأجتاحكم في الواقعة " ٥ - في الطبري: " وان تؤتوا النصر ويكن " ٦ - في الطبري: " تصفون، والسلام ".

[٢٨١]

قال: وكتب محمد بن أبى بكر إلى عمرو بن العاص جواب كتابه: أما بعد فقد فهمت كتابك وعلمت ما ذكرت، وزعمت أنك لا تحب ١ أن يصيبني منك ظفر فأشهد بالله انك لمن المبطلين، وزعمت ٢ أنك لى ناصح واقسم أنك عندي ظنين، وزعمت ٣ أن أهل البلد قد رفضوني ويندموا على اتباعي فأولئك حزبك وحزب الشيطان الرحيم، حسبتنا الله رب العالمين [ونعم الوكيل]، وتوكلت على الله العزيز الرحيم، رب

العرش العظيم ٤. قال: وأقبل عمرو بن العاص ٥ فقص مصر فقام محمد بن أبي بكر في الناس فحمد الله وأثنى عليه وصلى على محمد صلى الله عليه وآله ثم قال: أما بعد يا معشر المؤمنين ٦ فان القوم الذين كانوا ينتهكوم الحرمه وينعشون الضلالة ٧ ويشيون نار الفتنة ٨ ويستطيلون ٩ بالجبرية قد نصبوا لكم العداوة وساروا اليكم بالجنود، فمن أراد الجنة والمغفرة فليخرج إلى هؤلاء القوم فليجالدهم ١٠

١ - في الطبري: " تكره " ٢ - في الاصل: " أتزعم " ٣ - في الاصل: " وتزعم " ٤ - في الطبري: " فاولئك لك وللشيطان الرجيم أولياء، فحسبنا الله رب العالمين، وتوكلنا على الله رب العرش العظيم، والسلام " ٥ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢، ص ٣٢) والمجلسي (زه) في البحار (ج ٨، ص ٦٤٩): " قال ابراهيم: فحدثنا محمد بن عبد الله عن المدائني قال: فأقبل عمرو بن العاص (القصة) " ٦ - في البحار: " المسلمين " وفي الطبري: " المسلمين والمؤمنين " ٧ - في الاصل: " يغشون الضلالة " وفي شرح النهج والبحار: " يغشون (بالغين المعجمة) أرض الضلالة " والمتن من قولهم: " نعشه الله ينعشه نعشا = إذا رفعه وأقامه، وانتعش العائر إذا نهض من عثرته " ٨ - في الاصل: " ويستعتبون به " أما البحار وشرح النهج فليست الفقرة مذكورة فيهما. ٩ - في الطبري: " يتسلطون " ١٠ - في غير الاصل: " فليجاهدهم " .

[٢٨٢]

في الله، انتدبوا إلى هؤلاء رحمكم الله مع كنانة بن بشر ومن يجب معه من كندة، فانتدب معه ألفى رجل، و [خرج] محمد في نحو ألفين ١، واستقبل عمرو كنانة وهو على مقدمة محمد، فأقبل عمرو نحو كنانة فلما دنا منه سرح نحوه الكتائب كتبية بعد كتبية، فجعل كنانة لا يأتيه كتبية من كتائب أهل الشام الا شد عليها بمن معه فيضربها حتى يلحقها بعمرو، ففعل ذلك مرارا، فلما رأى عمرو ذلك بعث إلى معاوية بن حديج الكندي فأتاه في مثل الدهم ٢ فلما رأى كنانة ذلك الجيش نزل عن فرسه ونزل معه أصحابه، فضاربهم بسيفه وهو يقول: وما كان لنفس أن تموت الا بأذن الله كتابا مؤجلا ومن يرد ثواب الدنيا نؤته منها ومن يرد ثواب الآخرة نؤته منها وسنجزى الشاكرين ٣ ثم ضاربهم بسيفه حتى استشهد، رحمه الله. قتل محمد بن أبي بكر رحمة الله عليه ان عمرو بن العاص ٤ لما قتل كنانة أقبل نحو محمد بن أبي بكر وقد تفرق عنه أصحابه، فلما رأى ذلك محمد خرج يمشى في الطريق ٥ حتى انتهى إلى خربة في [ناحية] الطريق فأوى إليها، وجاء عمرو بن العاص حتى دخل الفسطاط، وخرج

١ - في شرح النهج والبحار، " ثم ندب معه نحو ألفى رجل، وتخلف محمد في ألفين " .
٢ - في النهاية: " فيه: لما نزل قوله تعالى: عليها تسعة عشر قال أبو جهل: أما تستطيعون يا معاشر قريش وأتم الدهم أن يغلب كل عشرة منكم واحدا، الدهم العدد الكثير " ٣ - آية ١٤٥ سورة آل عمران. ٤ - في شرح النهج لابن أبي الحديد (ج ٢، ص ٣٣، بس ٧): " قال ابراهيم: حدثنا محمد بن عبد الله عن المدائني عن محمد بن يوسف أن عمرو بن العاص لما قتل (القصة) " ونقله المجلسي (زه) في ثامن البحار في باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٥٠، س ٦) من دون ذكر السنن، وكذلك أورده الطبري. ٥ - في الطبري: " يمشى " وفي شرح النهج: " فخرج محمد متمهلا فمضى في طريقه " (*).

[٢٨٣]

معاوية بن حديج في طلب محمد بن أبي بكر حتى انتهى إلى علوج ١ علي قارعة الطريق فسألهم: هل مر بكم أحد تنكرونه ؟ - قالوا: لا، فقال أحدهم: انى دخلت تلك الخربة فإذا أنا فيها برجل جالس، فقال

ابن حديج: هو هو ورب الكعبة، فانطلقوا يركضون حتى دخلوا عليه واستخرجوه وقد كاد يموت عطشا فأقبلوا به نحو الفسطاط. قال: ووثب أخوه عبد الرحمن بن أبي بكر إلى عمرو بن العاص وكان في جنده فقال: والله لا يقتل أخى صبيرا، ابعث إلى معاوية بن حديج فانه عن قتله، فأرسل عمرو إلى معاوية أن ائتنى بمحمد، فقال معاوية: أقتلتم كنانة بن بشر ابن عمى وإخلي عن محمد ؟ ! هيهات، أكفاركم خير من أولئكم أم لكم براءة في الزبير ٢. فقال محمد: اسقوني قطرة من الماء، فقال معاوية: لا سقاني الله ان سقيتك قطرة أبدا، انكم ٣ منعمتم عثمان أن يشرب الماء حتى قتلتموه ظاميا ٤ محرما، فسقاه ٥ الله من الرحيق المختوم، والله لاقتلنك يا ابن أبي بكر وأنت ظمآن فيسقيك الله من الحميم والغسلين ٦. فقال له محمد بن أبي بكر: يا ابن اليهودية النساجة: ليس ذلك ٧ اليك ولا إلى من ذكرت ٨، انما ذلك إلى الله يسقى أوليائه ويظمئ أعداءه وهم أنت وقرناؤك ٩

١ - في المصباح المنير: " العالج الرجل الضخم من كفار العجم، وبعض العرب يطلق العالج على الكافر مطلقا، والجمع علوج وأعلاج مثل حمل وحمول وأحمال ". ٢ - آية ٤٣ سورة القمر. ٣ - في الاصل: " انما ". ٤ - في شرح النهج والبحار والطبري: " صائما ". ٥ - في الطبري: " فتلقاه ". ٦ - في الطبري: " فيسقيك الله الحميم والغسلين ". ٧ - في شرح النهج والبحار: " ليس ذلك اليوم ". ٨ - في البحار: " ولا إلى عثمان ". ٩ - في الطبري، " وضرباؤك ".

[٢٨٤]

ومن تولاك [وتوليته ١]، والله لو كان سيفي في يدي ما بلغت مني ما بلغت، فقال له معاوية بن حديج - لعنه الله -: أتدرى ما أصنع بك ؟ ! ادخلك جوف هذا الحمار ٢ الميت ثم احرقه عليك بالنار، فقال محمد فعلتم ذلك بى فطالما فعلتم ذلك بأولياء الله، وأيم الله انى لارجو أن يجعل الله هذه النار التى تخوفنى بها [على] بردا وسلاما كما جعلها على ابراهيم خليله، وان يجعلها عليك وعلى أوليائك كما جعلها على نمرود ٣ وأوليائه، وانى لارجو أن يحرقك الله وامامك يعنى معاوية بن أبى سفيان وهذا وأشار إلى عمرو بن العاص بنار تلظى عليكم كلما خبت زادها الله ٤ سعيرا، فقال له معاوية: انى لا أقتلك ظلما، انما أقتلك بعثمان. فقال له محمد: ومل أنت وعثمان ؟ ان عثمان عمل بغير الحق وبدل ٥ حكم القرآن وقد قال الله عز وجل: ومن لم يحكم بما أنزل الله فاولئك هم الكافرون، واولئك هم الظالمون، واولئك هم الفاسقون ٦، فنقمنا عليه أشياء عملها، فأردنا أن يختلع من عملنا ٧ فلم يفعل، فقتله من قتله من - الناس ٨ فغضب معاوية بن حديج فقدمه ففرض عنقه ثم ألقاه في جوف حمار وأحرقه بالنار.

١ - في البحار فقط. ٢ - في الطبري: " أدخلك في جوف حمار ". ٣ - في شرح النهج والبحار: " على ثمود ". ٤ - في الاصل: " زدناهم " مطابقا لما ورد في القرآن الكريم في آخر آية ٩٦ من سورة اسرائيل. ٥ - في الطبري: " عمل بالجر ونيد ". ٦ - ذيل آيات ٤٤ و ٤٥ و ٤٧ من سورة المائدة. ٧ - في شرح النهج: " أن يخلع نفسه من الخلافة ". ٨ - في تاريخ الطبري بعد الايات: " فنقمنا ذلك عليه فقتلناه وحسنت أنت له ذلك ونظراؤك فقد برأنا الله ان شاء الله من ذنبه وأنت شريكه في اثمه وعظيم ذنبه وجاعلك على مثاله قال: فغضب معاوية فقدمه فقتله ثم ألقاه في جيفة حمار ثم أحرقه بالنار، فلما بلغ عائشة جزعت عليه جزعا شديدا وقتنت عليه في دير الصلوة تدعو على معاوية وعمرو، ثم قبضت عيال محمد إليها، فكان القاسم بن محمد بن أبى بكر في عيالها ".

فلما بلغ ذلك عائشة أم المؤمنين جزعت عليه جزعا شديدا وقتنت في دبر كل صلوة تدعو على معاوية بن أبي سفيان وعمرو بن العاص ومعاوية بن حديج، وقبضت عيال محمد أخيها وولده إليها، فكان القاسم بن محمد بن أبي بكر في عيالها ١. وكان معاوية بن حديج ملعونا خبيثا، وكان يسب على بن أبي طالب عليه السلام. قال: حدثنا داود بن أبي عوف ٢ قال ٣: دخل معاوية بن حديج على الحسن بن علي بن أبي طالب عليهم السلام مسجد المدينة فقال له الحسن: ويلك يا معاوية أنت الذي تسب أمير المؤمنين عليا عليه السلام؟ ! أما والله لئن رأيته يوم القيامة وما ان أظنك تراه، لترينه كاشفا عن ساق يضرب وجوه المنافقين ضرب غريبة ٤ الابل ٥.

١ - في شرح النهج: " من عيالها " وفي البحار: " في حجرها ". وقال الطبري بعد نقله قتل محمد بن أبي بكر بروايته عن أبي مخنف: " أما الواقدي فإنه ذكر لى أن سويد بن عبد العزيز حدثه عن ثابت بن عجلان عن القاسم بن عبد الرحمن أن عمرو بن العاص خرج في أربعة آلاف فيهم معاوية بن حديج وأبو الاعور السلمى فالتقوا بالمسناة فاقنتلوا قتالا شديدا حتى قتل كنانة بن بشر بن عتاب التجيبي ولم يجد محمد بن أبي بكر مقاتلا فانهزم، فاخبتا عند جيلة بن مسروق فدل عليه معاوية بن حديج فأحاط به فخرج محمد فقاتل حتى قتل. قال الواقدي، وكانت المسناة في صفر سنة ٢٨ " (انظر ج ٦ من الطبعة الاولى بمصر، ص ٦٠). ٢ - في تقريب التهذيب: " داود بن أبي عوف سويد التميمي، البرجمي، بضم الموحدة والجيم، مولاهم، أبو الجحاف بالجيم وتشديد المهملة، مشهور بكنيته، وهو صدوق شيعي، ربما أخطأ، من السادسة / ت س ق ". والرجل من رواة الشيعة، وعده الشيخ في رجاله من أصحاب الصادق عليه السلام، وفي تنقيح المقال للمفاني (ره) " ونقل في باب الكنى من القسم الاول من الخلاصة عن ابن عقدة توثيقه ". ٣ - في شرح النهج: " قال ابراهيم: وحدثني عمرو بن حماد بن طلحة القناد، عن علي بن هاشم، عن أبيه، عن داود بن أبي عوف قال: (الحديث) ". ٤ في شرح النهج والبخار: " يضرب وجوه أمثالك عن الحوض ضرب غرائب ". ٥ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب الفتنة الحادثة بمصر (ص ٦٥٠)، " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

عن عبد الملك ١ بن عمير ٢ عن عبد الله بن شداد ٣ قال: حلفت عائشة لا تأكل شواء أبدا فما أكلت شواء بعد مقتل محمد حتى لحقت بالله، وما عثرت قط الا قالت:

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " س (٢١) بهذه العبارة: " فقد روى عن داود بن أبي عوف قال: دخل معاوية بن حديج (الحديث) " ونقله ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢، ص ٢٣) كما أشرنا إليه آنفا. أقول: نقل ابن أبي الحديد هذا الحديث أيضا بسندين آخرين في شرح النهج (ج ٤، ص ٧) ونص عبارته هكذا: " قال المدائني: وروى أبو الطفيل قال: قال الحسن عليه السلام لمولى له: أتعرف معاوية بن حديج؟ - قال: نعم، قال: إذا رأيته فأعلمني، فرأه خارجا من دار عمرو بن حريث فقال: هو هذا، فدعاه فقال له: أنت الشاتم عليا عند ابن أكلة الاكباد؟ ! أما والله لئن وردت الحوض ولم [ظ: لن] ترده لترينه مشمرا عن ساقيه حاسرا عن ذراعيه يزود عنه المنافقين. قال أبو الحسن: وروى هذا الخبر أيضا قيس بن الربيع عن بدر بن الخليل عن مولى الحسن عليه السلام ". "

١ - في شرح النهج: " قال ابراهيم: وحدثني محمد بن عبد الله بن عثمان بن المدائني عن عبد الملك بن عمير عن عبد الله بن شداد (الحديث) " (ج ٢، ص ٢٣، س ٢٣) وفي ثامن البحار (ص ٦٥٠، س ٢٢) وعن محمد بن عبد الله بن شداد " ٢ - في الاصل: " عبد الله بن عمير " ففي تقريب التهذيب: " عبد الملك بن عمير بن سويد اللخمي، حليف بنى عدى، الكوفي، ويقال له الفرسى، بفتح الفاء والراء ثم مهملة، نسبة إلى فرس له سابق، كان يقال له القبطى، بكسر القاف وسكون الموحدة، وربما قيل ذلك أيضا لعبد الملك، ثقة فقيه، تغير حفظه، وربما دلس، من الثالثة، مات سنة ست وثلاثين ومائة وله مائة وثلاث سنين / ٤ " وله رواية في كتب

الشيعة وهو مذكور في كتب الفريقين، فمن أراد التفصيل فليراجعها. ٢ - في تزيين التهذيب: " عبد الله بن شداد بن الهاد الليثي، أبو الوليد المدني، ولد على عهد النبي (ص)، وذكره العجلي من كبار التابعين الثقات، وكان معدوداً في الفقهاء، " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٢٨٧]

نعس معاوية بن أبي سفيان وعمرو بن العاص ومعاوية بن حديج ١. عن أبي اسحاق: أن أسماء بنت عميس ٢ لما أتتها نعى محمد بن أبي بكر وما صنع به كظمت حزنها ٣ وقامت إلى مسجدها حتى تشخت دماً ٤.

مات بالكوفة مقتولاً سنة إحدى وثمانين وقيل: بعدها / ع ". وفي تهذيب التهذيب ضمن ترجمته: " كان يأتي الكوفة وأمه سلمى بنت عميس أخت أسماء (إلى أن قال): وقال ابن المديني: شهد مع علي يوم النهروان، وقال العجلي والخطيب: هو من كبار التابعين وثقاتهم. وقال الواقدي: خرج مع القراء أيام ابن الأشعث على الحجاج فقتل يوم دخيل، وكان ثقة فقيهاً كثير الحديث متشيعاً ". وفي تنقيح المقال ضمن ترجمته المبسوطه: " روى ابن أبي الحديد في شرح النهج عند ذكره بنى أمية وأنهم منعوا من اظهار فضائل علي - عليه السلام - عن عطاء عن عبد الله بن شداد بن الهاد أنه قال: وددت أن أترك فأحدث بفضائل علي بن أبي طالب عليه السلام وأن عنقي ضربت بالسيف ". أقول: الرجل من أكابر الشيعة ومذكور في كتب تراجمهم.

١ - ستأتي الإشارة إلى بعض هذه الروايات عند ذكرنا مقتل محمد بن أبي بكر (ره) في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ٢٥) ٢ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج: " قال إبراهيم: وقد روى هاشم أن أسماء بنت عميس (الحديث) " فمن المحتمل أن يكون المراد بأبي اسحاق هو السبيعي المتقدم ترجمته في ص ٧٠، أو أن يكون المراد به أبا اسحاق الدوسي مولى بنى هاشم، وما في سند ابن أبي الحديد من قوله: " وقد روى هاشم " يؤيد الثاني بناءً على أن تكون كلمتا " مولى بنى " ساقطتين من السند، والله العالم بحقيقة الامر. ٣ - في شرح النهج: " غيظها ". ٤ - كذا في الاصل لكن في حياة الحيوان للدميري عند ذكره كيفية قتل محمد بن أبي بكر في باب الحاء المهملة تحت عنوان " الحمار ": " ولما سمعت امه أسماء بنت عميس يقتله كظمت الغيظ حتى شخت ثديها دماً " وفي - النهاية لابن الاثير: " فيه: يبعث الشهيد يوم القيامة وجرحه يشخب دماً، الشخب السيلان وقد شخب يخشب ويخشب، وأصل الشخب ما يخرج من تحت يد الحالب عند كل غمرة وعصرة لضرع الشاة، ومنه الحديث: ان المقتول يجيء يوم القيامة تشخب أوداجه دماً ". (*).

[٢٨٨]

عن أبي اسماعيل كثير النواء ١: أن أبا بكر ٢ خرج في غزاة فرأت أسماء بنت عميس في منامها وهي تحته كأن أبا بكر مخضب ٣ بالحناء رأسه ولحيته وعليه ثياب بيض فجاءت إلى عائشة فأخبرتها، فقالت: ان صدقت رؤياك فقد قتل أبو بكر، ان خضابه الدم، وان ثيابه أكفانه ثم بكت، فدخل النبي صلى الله عليه وآله وهي كذلك فقال: ما أبكاها ؟ - فقالوا: يا رسول الله ما أبكاها أحد ولكن أسماء ذكرت رؤيا رأتها لابي بكر فأخبر النبي صلى الله عليه وآله، فقال: ليس كما عبرت عائشة ولكن يرجع أبو بكر صالحاً ٤ فيلقى أسماء فتحمل منه أسماء بسلام تسميه محمداً يجعله الله غيظاً على الكافرين والمنافقين، فكان الغلام محمد بن أبي بكر - رحمه الله - قتل يؤمئذ فكان كما أخبر. قال: وكتب ه عمرو بن العاص إلى معاوية بن أبي سفيان عند قتل محمد بن أبي بكر وكناية بن بشر: أما بعد فانا لقينما محمد بن أبي بكر وكناية بن بشر في جموع من أهل مصر

١ - قال ابن الاثير في اللباب: " النواء بفتح النون والواو المشددة وبعدها ألف، هذه النسبة إلى بيع النوى، وأهل المدينة يبيعونه ويعلقونه جمالهم، والمشهور بهذه النسبة كثير النواء أبو اسماعيل يروى عن عطية، وروى عنه الكوفيون ". أقول: يأتي تفصيل ترجمة الرجل في تعليقات آخر الكتاب إن شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ٣٦). ٣ - قال المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٥٠، س ٢٤): " وروى عن كثير النواء أن أبا بكر (الحديث) " وقال ابن أبي الحديد في شرح النهج: (ج ٢، ص ٣٣ - ٢٤): " قال ابراهيم: وروى ابن عائشة التيمي عن رجاله عن كثير النواء أن أبا بكر (الحديث) ". ٣ - في القاموس: (خضيه يخضيه = لونه كخضيه [أي بتشديد الصاد] " وفى الصحاح: " بنان مخضب شدد للمبالغة ". ٤ - كذا صريحا في الاصل وشرح النهج والبحار ولكني أظن أن الكلمة محرفة عن لفظة " سالما " فإن سياق الكلام يقتضى السلامة لا الصلاح كما هو واضح. ٥ - قال ابن أبي الحديد: " قال ابراهيم: وحدثني محمد بن عبد الله عن المدائني قال: " فكتب (الحديث) ".

[٢٨٩]

فدعوناهم إلى الكتاب والسنة فعصوا ١ الحق وتهوكوا ٢ في الضلال، فجاهدناهم فاستنصرنا الله عليهم، فضرب الله وجوههم وأدبارهم ومنحنا أكتافهم، فقتل محمد بن أبي بكر وكناية بن بشر، والحمد لله رب العالمين، والسلام ٣. ورود قتل محمد بن أبي بكر على علي عليه السلام عن جندب ٤ بن عبد الله ٥ قال:

١ - في الاصل: " فغمضوا ". ٢ - في شرح ابن أبي الحديد: " فتهولوا " (باللام) ففي النهاية: " فيه: أنه قال لعمر في كلام: أمتهوكون أنتم كما تهوكت اليهود والنصارى ! لقد جئت بها بيضاء نقية، التهوك كالتهور وهو الوقوع في الامر بغير روية، والمتهوك الذي يقع في كل أمر، وقيل: هو التحير، وفي حديث آخر: ان عمر أتاه (ص) بصحيفة أخذها من بعض أهل الكتاب، فغضب وقال: أمتهوكون فيها يا ابن الخطاب ؟ ". ٣ - فليعلم أن ما في المتن من قوله: " وكان معاوية بن حديج ملعونا خبيثا " إلى هنا كله مذكور في شرح النهج لابن أبي الحديد (انظر ج ٢، ص ٣٣ - ٣٤) أما المجلسي (ره) فهو أيضا نقل كل ذلك الا خبر اتيان نعي محمد بن أبي بكر امها أسماء بنت عميس وكتاب عمرو بن العاص إلى معاوية بن أبي سفيان (انظر ثامن البحار ص ٦٥٠، س ٢١ - ٢٨). ٤ - في شرح النهج والبحار: " حبيب " ففي جامع الرواة وتقيح المقال نقلا عن نسخة مصححة معتمدة من رجال الشيخ (ره): " جندب بن عبد الله الأزدي من أصحاب علي (ع) " ونقل في الثاني منهما عن أسد الغابة أنه جندب الخير بن عبد الله الأزدي ونقل عن اعلام الورى رواية مفصلة عنه تدل على كونه من أصحاب علي (ع) وممن شهد معه مشاهدته فراجع وفي لسان الميزان: " جندب بن عبد الله الضبي، ذكره الطوسى في رجال الشيعة ". أقول: كأن نسخة صاحب الميزان كانت سقيمة والصحيح " الأزدي " كما نقلناه. ٥ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢، ص ٣٤، س ٩): " قال ابراهيم: وحدثني محمد بن عبد الله عن المدائني عن الحارث بن كعب بن عبد الله بن قعين عن حبيب بن عبد الله (الحديث) وقال المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٥٠، س ٢٨): " وعن الحارث بن كعب عن حبيب بن عبد الله (الحديث) " وفى الطبري: " قال هشام عن أبي مخنف قال: وحدثني الحارث بن كعب بن قعيم عن جندب عن عبد الله بن قعيم عم الحارث بن كعب.... يستصرخ من قيل (الحديث) " ويأتى ما يتعلق بالمقام في غارة سفيان بن عوف الغامدى ان شاء الله تعالى.

[٢٩٠]

والله انى لعند على جالس إذ جاءه عبد الله بن قعين جد كعب يستصرخ من قبل محمد بن أبي بكر وهو يومئذ أمير على مصر، فقام علي عليه السلام فنأدى في الناس: الصلوة جامعة فاجتمع الناس فصعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه وصلى على النبي صلى الله عليه وآله وسلم ثم قال: أما بعد فهذا صريخ محمد بن أبي بكر واخوانكم من أهل مصر وقد سار إليهم ابن النابغة عدو الله وعدوكم، فلا يكونون أهل الضلال إلى باطلهم والركون إلى سبيل الطاغوت أشد اجتماعا على باطلهم وضلالتهم منكم على حقكم، فكانتكم بهم قد بدؤوكم واخوانكم بالغزو فاعجلوا إليهم بالمواساة والنصر، عباد الله ان مصر أعظم من الشام خيرا ٢، وخير أهلا فلا تغلبوا على مصر، فان بقاء مصر في أيديكم عز لكم وكبت لعدوكم اخرجوا إلى الجرعة]

والجرعة بين الكوفة والحيرة ٣] لتتوافق هناك كلنا ٤ غذا ان شاء الله. فلما ٥ كان الغد ٦ خرج يمشى فنزلها بكرة فأقام بها حتى انتصف النهار يومه ذلك فلم يوافه منهم مائة رجل ٧ فرجع، فلما كان العشى ٨ بعث إلى الاشراف، فجمعهم،

١ - في شرح النهج والبحار: " وقد " ٢ - في الطبري: " أعظم من الشام وأكثر خيرا ".
٢ - في معجم البلدان: " الجرعة بالتحريك موضع قرب الكوفة المكان الذي فيه سهولة ورمل واليه يضاف الجرعة المذكورة في كتاب مسلم وهو يوم خرج أهل الكوفة إلى سعيد بن العاص وقت قدم عليهم واليا من قبل عثمان، فردوه وولوا أبا موسى ثم سألوا عثمان حتى أقره عليهم " ٤ - في الطبري: " فوافوني بها هناك " ٥ - في شرح النهج والطبري والبحار: " قال فلما " ٦ - في الطبري: " من الغد " ٧ - في الطبري: " رجل واحد " ٨ - في الاصل: " كان العشاء " وفي الطبري: " من العشى ".

[٢٩١]

فدخلوا عليه القصر وهو كئيب حزين فقال ١. الحمد لله على ما قضى من أمر ٢، وقدر من فعل ٣، وابتلاني بكم أيتها الفرقة التي لا تطيع إذا أمرت ٤ ولا تجيب إذا دعوت ٥ لا أبا لغيركم ٦ ما تنتظرون بنصركم ٧ [ربكم ٨]، والجهد على حركم ؟ ! الموت أو الذل لكم في هذه الدنيا في غير الحق ٩ والله لئن جاءني الموت - وليئتينى فليفرقن بينى وبينكم وانى لصحبتكم لقال ١٠. الا دين يجمعكم، الأحمية تغضبك ١١، إذ أنتم سمعتم ١٢ بعدوكم ينتقص ١٣ بلادكم ويشن الغارة عليكم، أو ليس عجا أن معاوية يدعو الجفأة الظلمة الطغام ١٤ فيتبعونه على غير عطاء ولا معاونة، فيجيبونه في السنة [المرة و] المرتين والثلاث إلى أي

١ - فليعلم أن الشريف الرضى (ره) أورد في باب المختار من خطب أمير - المؤمنين (ع) من كتاب نهج البلاغة خطبة تشتمل على بعض هذه الفقرات فلنشر إليها وهي: " من خطبة له (ع): منيت بمن لا يطيع إذا أمرت، ولا يجيب إذا دعوت، لا أبا لكم ما تنتظرون بنصركم ربكم، أما دين يجمعكم ولا حمية تحمشمكم (إلى آخر ما هناك انظر ج ١، ص ٢١٢ من شرح النهج) " وسنشير إلى باقيها عن قريب ان شاء الله تعالى. ٢ و ٣ - في الطبري: " من أمرى " و " من فعلى " ٤ و ٥ - في شرح النهج والبحار: " أمرتها " و " دعوتها " ٦ - في النهج: " لا أبا لكم " ٧ - في الطبري: " بصبركم " ٨ - في النهج فقط، ٩ - في شرح النهج والبحار: " لغير الحق "، وفي الطبري: " على غير الحق " ١٠ - في الطبري: " وأنا لصحبتكم قال، وبكم غير ظنين، لله أنتم ؟ ! " وفي شرح النهج " لتجدنني لصحبتكم جد قال " وفي البحار: " ولتجدنني لصحبتكم قالبا " ١١ - في شرح النهج: " تحمشمكم " وفي الطبري: " تحميمكم " ١٢ - في شرح النهج والبحار: " ألا تسمعون " ١٣ - في الطبري: " يرد " ١٤ - في الطبري: " الجفأة الطغام " وفي شرح النهج والبحار: " الجفأة الطغام الظلمة ".

[٢٩٢]

وجه شاء، ثم إنى أدعوكم وأنتم اولو النهى وبقية الناس [على المعاونة وطائفة منكم على العطاء ١] فتختلفون وتفرقون عنى وتعصونني وتخالفون على. فقام إليه مالك بن كعب الاربحي ٢ فقال: يا أمير المؤمنين انذب الناس معى، فانه لا عطر بعد عروس ٣، لمثل هذا اليوم [كنت ٤] أدخر نفسي، وان الاجر لا يأتي

١ - ما بين المعقوفتين في الطبري فقط، وسياق الكلام يقتضى وجوده هنا. ٢ - في الجرح والتعديل: " مالك بن كعب الاربحي روى عن... وروى عنه... سمعت أبى يقول ذلك " وورد ذكره في تاريخ الطبري في موارد وغير عنه في بعض الموارد: " مالك بن كعب الهمداني ثم الاربحي " وفي تنقيح المقال للمامقاني (ره): " مالك بن كعب

الارحبي كان عامل علي (ع) على عين التمر وأميره على الجيش الذي سيره إلى مصر لنصرة محمد بن أبي بكر (إلى أن قال) ويأتي في النعمان بن بشير نقل قصة لنعمان معه وأنه أغار على مالك في ألفين من أهل الشام وكان مع مالك ألف رجل وقد أذن لهم فرجعوا إلى الكوفة ولم يبق معه إلا مائة أو نحوها، فكتب إلى علي (ع) يستصرخه فبينما علي (ع) يجهز العسكر له إذ ورد عليه الخبر بهزيمة النعمان ونصرة مالك " وفي تاج العروس: " ان يزيد بن قيس وعمرو بن سلمة ومالك بن كعب الارحبيون من عمال سيدنا علي رضي الله عنه " ويأتي ذكره مفصلاً في الكتاب في غارة النعمان بن بشير الانصاري على عين التمر فانتظر. ٣ - قال المجلسي (ره) في المجلد الثامن من البحار (ص ٦٥٣): " قوله: فانه لا عطر بعد عروس، قال الزمخشري بعد ايراد المثل: ويروي: لامخياً لعطر بعد عروس وأصله أن رجلاً اهديت إليه امرأة فوجدتها تفلّة فقال لها: أين الطيب؟ - فقالت: خبأته، فقال ذلك، وقيل: عروس اسم رجل مات فحملت امرأته أواني العطر فكسرتها على قبره وصبت العطر، فويخها بعض معارفها فقالت ذلك، يضرب على الاول في ذم ادخار الشئ وقت الحاجة إليه، وعلى الثاني في الاستغناء عن ادخار الشئ لعدم من يدخر له. وقال الميداني: قال المفضل: أول من قال ذلك امرأة من عذرة يقال لها: أسماء بنت عبد الله، وكان لها زوج من بنى عمها يقال له عروس، فمات عنها فتزوجها رجل من قومها يقال له: نوفل، وكان أبخل أعسر أبخر بخيلاً دميماً فلما أراد أن يطعن بها قالت له: لو أذنت لى فرثيت ابن عمي وبكيت عند رمسه؟ فقال: افعلى، فقالت: أبكيك يا عروس الاعراس، يا ثعلبا في أهله وأسدا عند الباس، مع أشياء ليس يعلمها " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٢٩٣]

إلا بالكراهة ١. [ثم التفت إلى الناس وقال ٢] اتقوا الله وأجيبوا إمامكم وانصروا دعوته وقاتلوا عدوكم، وأنا أسير ٣ إليهم يا أمير المؤمنين. قال: فأمر علي مناديه سعدا مولاه فنادى: ألسيروا مع مالك بن كعب إلى مصر ٤

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " الناس، قال: وما تلك الاشياء؟ - قالت: كان عن الهمّة غير نعاس * ويعمل السيف صبيحات الباس ثم قالت: يا عروس الاغر الازهر، الطيب الخيم الكريم المحضر مع أشياء له لا تذكر، قال: وما تلك الاشياء؟ - قالت: كان عيوقاً للخنزى والمنكر، طيب النكهة غير أبخر، أسير غير أعسر، فعرف الزوج أنها تعرض به، فلما رحل بها قال: ضمى اليك عطرك، ونظر إلى قشوة عطرها مطروحة، فقالت: لا عطر بعد عروس، فذهبت مثلاً. ويقال: ان رجلاً تزوج امرأة فاهديت إليه فوجدتها تفلّة فقال لها: أين الطيب؟ - فقالت: خبأته، فقال لها: لا مخياً لعطر بعد عروس، فذهبت مثلاً، يضرب لمن لا يدخر عنه نفيس ". أقول: وقال أبو هلال الحسن بن عبد الله بن سهل العسكري في جمهرة - الامثال: " قولهم لا مخياً لعطر بعد عروس: يضرب مثلاً للشئ يستعجل عند الحاجة إليه وأصله: أن رجلاً تزوج امرأة فهديت إليه، فوجدتها تفلّة فقال: أين الطيب؟ فقالت: خبأته، فقال لا مخياً لعطر بعد عروس، والعروس اسم للرجل والمرأة، فإذا كان الرجل فجمعه عرس، وإذا كانت المرأة فالجمع العرائس ". وفي القاموس: " تفل كفرح تغيرت رائحته، وهو تفل ككتف، وهى تفلّة ومتمفال ". ٤ - في الطبري فقط.

١ - في البحار: " الا بالكراهة " وضبطها فيه بتشديد الراء أي بالحملة على العدو، وعلى تخفيفها أيضاً صحيح، فان مفاد العبارة ما ورد في الحديث المعروف النبوي: " حفت الجنة بالمكاره وحفت النار بالشهوات ". ٢ - في شرح النهج والبحار فقط. ٣ - في البحار: " انا نسير ". ٤ - في الطبري: " فنادى في الناس: ألا اتدبوا إلى مصر مع مالك بن كعب ".

[٢٩٤]

وكان وجهها مكروها، فلم يجتمعوا إليه شهراً، [فلما اجتمع له منهم ما اجتمع خرج بهم مالك بن كعب ١] فعسكر بظاهر الكوفة ٢، ثم إنه خرج وخرج معه أمير المؤمنين علي عليه السلام فنظروا فإذا جميع من خرج معه نحو من ألفى رجل، فقال علي عليه السلام: سيروا على اسم الله فوالله ما إخالكم ٣ تدركون ٤ القوم حتى

ينقضى أمرهم. قال: فخرج مالك بهم وسار بهم خمس ليال. ثم إن الحجاج بن غزية الانصاري ه قدم على على من مصر، وقدم عليه

١ - ما بين المعقوفتين مأخوذ من شرح النهج والبحار. ٢ - في الاصل: " فخرج معسكرا ". ٣ - في النهاية لابن الاثير: " فيه: ما اخالك سرقت أي ما أظنك، يقال: خلت اخال بالكسر والفتح، والكسر أفصح وأكثر استعمالا، والفتح القياس " وفي المصباح المنير: " وخال الرجل الشئ يخاله خيلا من باب نال إذا ظنه، وخاله يخيله من باب باع لغة، وفي المضارع للمتكلم اخال بكسر الهمزة على غير قياس وهو أكثر استعمالا، وبنو أسد يفتحون على القياس " وفي الصحاح: " وتقول في مستقبله: اخال بكسر الالف وهو الافصح وبنو أسد تقول: أخال بالفتح وهو القياس " وفي القاموس: وتقول في مستقبله [أي خال] اخال بكسر الهمزة وتفتح في لغة " وقال في ناخ العروس: واخال بكسر الهمزة هو الافصح كما في العباب، زاد غيره وهو أكثر استعمالا والفتح هي لغة بنو أسد وهو القياس كما في العباب والمصباح، وقال المرزوقي في شرح الحماسة: الكسر لغة طائفة كثر استعمالها في السنة غيرهم حتى صار أخال [بالفتح] كالمرفوض، وزعم أقوام أن الفتح هو الافصح، وفيه كلام في شرح الكعبية لابن هشام، قاله شيخنا " ٤ - في الطبري: " سر، فو الله ما اخالك تدرك " بالخطاب لمالك فقط. ٥ - في تقريب التهذيب: " حجاج بن عمرو بن غزية بفتح المعجمة وكسر الزاي وتشديد التختانية الانصاري المازني المدني صحابي وله رواية عن زيد بن ثابت وشهد صفين مع على - رضى الله تعالى عنه " وذكره في تهذيب التهذيب والاصابة بتفصيل أكثر من ذلك، وفي تنقيح المقال ضمن ترجمته المبسوط: " وعن الاستيعاب: حجاج بن عمرو بن غزية الانصاري من أهل المدينة شهد مع على (ع) وهو الذي كان يقول: يا معشر الانصار أتريدون أن تقول لربنا إذا لقينا: انا أطعنا ساداتنا وكبراءنا فأضلونا السبيلا ؟ يا معشر الانصار انصروا أمير المؤمنين أخرا كما نصرتهم رسول الله أولا، والله ان الاخرة لشبيهة بالاولى، ان الاولى أفضلهما [انتهى] ". أقول: الرجل مترجم حاله على سبيل التفصيل في كتب الفريقين، فمن أراد فليراجعها.

[٢٩٥]

عبد الرحمن بن المسيب ١ الفزاري من الشام، فأما الفزاري فكان عينه عليه السلام بالشام، وأما الانصاري فكان مع محمد بن أبي بكر بمصر فحدثه الانصاري بما عاين وشهد بهلاك محمد، وحدثه الفزاري أنه لم يخرج من الشام حتى قدمت البشرية من قبل عمرو بن العاص [تترى ٢] يتبع بعضها على أثر بعض بفتح مصر وقتل محمد بن أبي بكر وحتى أذن معاوية بقتله على المنبر فقال له: يا أمير المؤمنين ما رأيت يوما قط سرورا يمثل سرور ٣ رأيت بالشام حتى أتاهم هلاك ٤ ابن أبي بكر فقال على عليه السلام: أما إن حزننا على قتله على قدر سرورهم به، لا بل يزيد أضعافا. قال: فسرح على عليه السلام عبد الرحمن بن شريح الشامي ه إلى مالك بن كعب فرده ٦ من الطريق. قال: وحزن على عليه السلام على محمد بن أبي بكر حتى رأى ذلك فيه وتبين في وجهه، وقام في الناس خطيبا فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: ألا وإن مصر قد افتتحها الفجرة أولياء الجور والظلم الذين صدوا عن سبيل الله وبغوا الاسلام عوجا، ألا وإن

١ - كذا في الاصل وشرح النهج والبحار لكن في الطبري: " عبد الرحمن بن شبيب الفزاري " وأما ترجمته فلم نظفر بها في مظانها. ٢ - في الطبري فقط، وفي المصباح المنير: " قال الأزهري: الوتيرة المداومة على الشئ والملازمة وهي مأخوذة من التواتر وهو التتابع، يقال تواترت الخيل إذا جاءت يتبع بعضها بعضا، ومنه: جاؤوا تترى أي متتابعين وترا بعد وترو الوتر الفرد " وفي الصحاح: " وتترى فيها لغتان تنون ولا تنون مثل علقى، فمن ترك صرفها في المعرفة جعل ألفها ألف تأنيث وهو أجود، وأصلها وترى من الوتر وهو الفرد، قال تعالى: ثم أرسلنا رسلكنا تترى أي واحدا بعد واحد، ومن نونها جعل ألفها ملحقة ". ٣ - كذا في شرح النهج والبحار لكن في الاصل: " قوما قط سرورا يمثل سرور " وفي الطبري: " قوما قط أسر، ولا سرورا قط أظهر من سرور " وهذا هو الاصح والأنسب للمقام. ٤ - في شرح النهج والبحار: " قتل " ٥ - كذا في الاصل ولم يذكر " الشامي " في شرح النهج ولكن في الطبري في - الطبعة الاولى بمصر: " اليامي " وفي طبعة اروبا " الشيامي " هنا وفي سائر موارد ذكره. ٦ - في شرح النهج: " فطرده ".

محمد بن أبي بكر قد استشهد - رحمه الله - فعند الله نحتسبه، أما والله لقد كان ما علمت ١ [لمرن ٢] ينتظر القضاء ويعمل للجزاء، ويبغض شكل الفاجر ويحب هين ٣ المؤمن، وإنى والله ما ألوم نفسي على تقصير ولا عجز وإنى بمقاساة الحرب لجد بصير ٤ وإنى لأقدم على الأمر ٥ وأعرف وجه الحزم وأقوم بالرأى المصيب ٦ فأستصرخكم معلنا

١ - قال المجلسي (ره) في ثامن البحار في (ص ٦٥٣): " قوله - عليه السلام -: لقد كان ما علمت، أي ما دمت علمته وعرفته، أو علمت حاله، أو صرت عالما بتنزيله منزلة اللازم، ويحتمل أن يكون ما موصولة بتقدير الباء أي بالذي علمت منه، أو يجعله خبر كان والأفعال بعده بدله، أو اسم كان والأفعال خبره، أي كان الذي علمت منه تلك الصفات والأول لعله أظهر ". ٢ - هذه الكلمة في الطبري فقط. ٣ - كذا في الأصل، وفي الطبري: " هدى المؤمن " وفي شرح النهج والبحار: " سمت المؤمن " فكأنه إشارة إلى قوله (ص): " المؤمن هين لين " ففي النهاية: " فيه المسلمون هينون لينون، هما تخفيف الهين واللين قال ابن الأعرابي: العرب تمدح بالهين اللين، مخففين وتذم بهما مثقلين، فهين فيعمل من الهون وهو السكينة والوقار والسهولة فعيته واو، وشئ هين وهين أي سهل، ومنه حديث عمر: النساء ثلاث فهينة لينة عفيفة ". ٤ - في الأصل: " لمقاساة الحرب لجد جدير " وفي الطبري: " لمقاساة الحرب لجد خبير " وفي البحار: " لمقاساة الحرب مجد بصير ". ففي القاموس: " هو عالم جد عالم بالكسر متناه بالغ النهاية " وفي الصحاح: " وقولهم: في هذا خطر جد عظيم أي عظيم جدا " وفي لسان العرب: " هذا العالم جد العالم، وهذا عالم جد عالم، يريد بذلك التناهي وأنه قد بلغ الغاية فيما يصفه من الخلال " وفي المصباح المنير: " الجد في الأمر الاجتهاد وهو مصدر يقال منه: جد يجد من بابي ضرب وقتل والاسم الجد بالكسر ومنه يقال: فلان محسن جدا أي نهاية ومبالغة قال ابن - السكيت: ولا يقال: محسن جدا بالفتح " وفي معيار اللغة: " وفلان محسن جدا كضد لا كمد أي متناه بالغ في الاحسان، وكذلك فلان عالم جد عالم بكسر الجيم وفتح الدال أي بالغ الغاية في العلم، وقولم: في هذا خطر جد عظيم أي عظيم جدا ". ٥ - في شرح النهج والبحار: " على الحرب ". ٦ - فليعلم أن بقية الخطبة التي نقلنا صدرها قبيل ذلك (انظر ص ٢٩١) ونقلنا سنشير إلى باقيها عن قريب هي هذه: " أقوم فيكم مستصرخا، وانا ديكم متغوئا، فلا تسمون لي قولا، ولا تطيعون لي أمرا، حتى تكشفتم الأمور عن عواقب المساءة فما يدرك بكم ثار ولا يبلغ " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

واناديكم نداء المستغيث معربا ١ فلا تسمعون لي قولا ولا تطيعون لي أمرا، تصيرون الأمور إلى عواقب المساءة ٢ فأنتم القوم لا يدرك بكم النار ولا تنقض بكم الاوتار ٣، دعوتكم إلى غياث ٤ إخوانكم منذ بضع وخمسين يوما ٥ فجرجرتم ٦ على جرجرة - الجمل الأشدق ٧ وتناقلتم إلى الأرض تناقل من ليس له نية في جهاد العدو، ولا

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " بكم مرام، دعوتكم إلى نصر إخوانكم فجرجرتم جرجرة الجمل الأسر وتناقلتم تناقل النضو الأدبر (الخطبة) " أما قول ابن أبي الحديد في شرح النهج: " هذا الكلام خطب به أمير المؤمنين (ع) في غارة النعمان بن بشير الانصاري على عين التمر ذكر صاحب الغارات أن النعمان بن بشير قدم هو وأبو هريرة (إلى آخر ما نقل وسيأتى في الكتاب) فهو كلام صادر عن اشتباه وذلك أن هذا الكلام وهذه الخطبة يناسب ما ذكره صاحب الغارات هنا أعني وصول خبر قتل محمد بن أبي بكر، لا ما ذكره ابن أبي الحديد، مضافا إلى أنه نفسه ذكر هذه الخطبة في قصة وصول خبر قتل محمد بن أبي بكر إلى علي (ع) كما أشرنا إليه من قبل، ويستفاد ذلك أيضا بعد التدبر في القصة وذلك أن مالك بن كعب الإرجسي كان حاضرا عند قوله (ع): وابتلاني بكم، وقام إليه (ع) وقال ما قال، والحال أنه كان في غارة النعمان بن بشير في عين - التمر أميرا على مسلحة أمير المؤمنين وكتب من هناك إليه (ع) ما كتب كما سيجئ مبسوطا في الكتاب في غارة النعمان بن بشير.

١ - في شرح النهج والبحار: " وانا ديكم مستغيئا " وفي النهج: " أقوم فيكم مستصرخا، وانا ديكم متغوئا ". ٢ - في الطبري وشرح النهج والبحار: " حتى تصير [بي

[الامور إلى عواقب المساءة " وفى النهج: " حتى تكشف الامور عن عواقب المساءة " ٣ - فى النهج (بدلها): " ولا يبلغ بكم مرام ". ٤ - فى النهج: " إلى نصر ". ٥ - فى غير الاصل: " ليلة ". ٦ - فى الاصل والطبري: " تجررتهم ". ٧ - كذا فى الاصل والطبري، أما النهج وشرح ابن أبى الحديد والبحار ففيها: " الاسر " وفى النهج بعد العبارة: " وتناقلتم تناقل النضو الادبر ". فى الصحاح: " بعير " بقية الحاشية فى الصفحة الآتية "

[٢٩٨]

رأى له فى اكتساب الاجر، ثم خرج إلى منكم جنيد متذائب ١ ضعيف كأنما يساقون إلى الموت وهم ينظرون ٢، فاف لكم ثم نزل [فدخل رحله ٣]. قال: كتب على عليه السلام إلى عبد الله بن العباس وهو على البصرة ٤:

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " أسر إذا كانت بكر كرتة دبيرة بين السرر قال الشاعر: ان جنبى عن الفراش لئلا * كتجافى الاسر فوق الطراب " وفى القاموس: " وناقبة بها السرر [محركة] وهو وجع يأخذ البعير فى مؤخر كركته من دبيرة، والبعير أسر " وقال ابن أبى الحديد: " الجرجرة صوت يردد البعير فى حنجرتة وأكثر ما يكون ذلك عند الاعياء والتعب، والجمل الاسر الذى بكر كرتة دبيرة، والنضو البعير المهزول، والادبر الذى به دبير وهى العقور من القتب وغيره " وقال ابن ميثم البحراني (ره) فى شرحه على النهج (ص ١٥٧ من الطبعة الاولى بطهران سنة ١٣٧٦): " الجرجرة ترديد صوت البعير فى حنجرتة عند عسفه، والسرر داء يأخذ البعير فى سرته يقال منه: جمل أسر، والنضو من الابل البالى من تعب السير، والادبر الذى به دبير وهى القروح فى ظهره " أما الاشدق فى الصحاح: " الشدق جانب الفم يقال: نفخ فى شدقيه والجمع أشداق، والشدق بالتحريك سعة الشدق يقال: خطيب أشدق بين الشدق " وفى أساس البلاغة للزمخشري: " هو أشدق واسع الشدقين وهما نهيئا - الفم من الجانبين وتقول: غضبوا فانقلبت أحداقهم أزبدت أشداقهم، ورجل أشدق واسع الشدق، وقوم شديق وفيهم شديق، ومن المجاز: خطيب أشدق مفوه كلیم، ومنه قيل لعمر بن سعيد: الاشدق "

١ - قال الرضى - رحمه الله - بعد تمام الخطبة: " قوله (ع): متذائب أي مضطرب من قولهم: تذاءبت الريح أي اضطرب هبوبها، ومنه سمي الذئب ذئبا لاضطراب مشيته " وفى النهاية لابن الأثير: " وفى حديث على - رضى الله عنه -: خرج منكم إلى جنيد متذائب ضعيف، المتذائب المضطرب من قولهم: تذاءبت الريح أي اضطرب هبوبها " ٢ - ذيل آية ٦ سورة الانفال وصدورها " يجادلونك فى الحق بعد ما تبين " ٣ - هذه الفقرة فى شرح النهج والبحار فقط. ٤ - قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج (ج ٢، ص ٣٥) والمجلسي (ره) فى ثامن البحار (ص ٦٥١، س ١٤): " قال ابراهيم: فحدثنا محمد بن عبد الله عن المدائني " بقية الحاشية فى الصفحة الآتية "

[٢٩٩]

بسم الله الرحمن الرحيم، من عبد الله على أمير المؤمنين إلى عبد الله بن العباس: سلام عليك ورحمة الله وبركاته، أما بعد فإن مصر قد افتتحت وقد استشهد محمد بن أبى بكر فعند الله عزوجل نحتسبه. وقد كنت كتبت إلى الناس وتقدمت إليهم فى بدء الامر وأمرتهم باغاثته ١ قبل الوقعة، ودعوتهم سرا وجهرا، وعودا وبداء، فمنهم الآتى ٢ كارها، ومنهم المعتل ٣ كاذبا، ومنهم القاعد خاذلا، أسأل الله تعالى أن يجعل لى منهم فرجا [ومخرجا] وأن يريحني منهم عاجلا، فوالله لولا طمعي عند لقاء عدوى فى الشهادة وتوطيئي نفسى على المنية لاحببت أن لا أبقي مع هؤلاء يوما واحدا، عزم الله لنا ولك [على الرشد و ٤] على تقواه وهداه، انه على كل شئ قدير، والسلام ٥.

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " قال: كتب على (ع) إلى عبد الله بن العباس (الكتاب) ". وقال الطبري في تاريخه في حوادث سنة ثمان وثلاثين (ج ٦، ص ٦٣ من الطبعة الأولى بمصر): " وكتب إلى عبد الله بن العباس (الكتاب) " وقال الشريف الرضى (ره) في باب المختار من الكتب من نهج البلاغة: " ومن كتاب له عليه السلام إلى عبد الله بن العباس بعد مقتل محمد بن أبي بكر: أما بعد فإن مصر (الكتاب) ". ولما كان ما نقله السيد مشتملا على زيادات وفوائد أحببت أن أوردته بعينه هنا، وبما أن المقام كان لا يسعه أوردناه في تعليقات آخر الكتاب. (انظر التعليقة رقم ٢٧). ثم لما بنينا الأمر على نقل الكتاب عن النهج بتمامه في تعليقات آخر الكتاب لم نشر هنا إلى موارد اختلاف الكلمات والألفاظ، فتفطن.

١ - في الطبري: " نحتسيه وندخره، وقد كنت قمت في الناس في بدنه وأميرتهم بغيائه ". ٢ - في الاصل والطبري: " من أتى ". ٣ - في الطبري: " من اعتل ". ٤ - في الطبري فقط. ٥ - في شرح النهج والبحار: " والسلام عليك ورحمة الله وبركاته ". (*).

[٢٠٠]

فكتب إليه عبد الله بن عباس: [بسم الله الرحمن الرحيم ١]. ليعبد الله على أمير المؤمنين من عبد الله بن عباس: سلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته، أما بعد فقد بلغني كتابك تذكر فيه افتتاح مصر وهلاك محمد بن أبي بكر ٢ وأنت سألت الله ربك أن يجعل لك من رعيته التي ابتليت بها فرجا ومخرجا، وأنا أسأل الله أن يعلى كلمتك، وأن يعينك ٣ بالملائكة عاجلا، وإعلم أن الله صانع لك [ذلك] ومعزك ومجيب دعوتك وكابت عدوك، وأخبرك يا أمير المؤمنين أن الناس ربما تباطؤوا ثم نشطوا ٤ فافرق بهم يا أمير المؤمنين ودارهم ٥ ومنهم واستعن بالله عليهم كفاك الله المهم ٦ والسلام ٧. قال: وأخبرني ابن أبي سيف أن عبد الله بن عباس قدم علي علي عليه السلام من البصرة فعزاه بمحمد ٨ بن أبي بكر رحمه الله. عن مالك بن الجون ٩ الحضرمي أن عليا عليه السلام قال: * (هامش) ١ - في الطبري فقط. ٢ - في الطبري في هذا الموضع: " فالله المستعان على كل حال، ورحم الله محمد بن أبي بكر وأجرك يا أمير المؤمنين وقد سألت ". ٣ - في شرح النهج: " وأن يغشيك " وفي الطبري: " وأن يعزك " وفي البحار: " وأن يأتي بما تحبه ". ٤ - في الطبري: " تتأفلوا ثم ينشطون ". ٥ - في الطبري: " وداجنهم " يقال: " داجنه مداجنة = داهنهم ". ٦ - في شرح النهج: " الهم ". ٧ - في شرح النهج والبحار: " والسلام عليك ورحمة الله وبركاته ". ٨ - في الاصل: " علي محمد " وفي شرح النهج: " عن محمد " والتمتن موافق للبحار. أما الحديث فنقله ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢، ص ٢٥) والمجلسي (ره) في ثامن البحار (ص ٦٥١، س ٢٢). ٩ - في الطبري: " مالك بن الجور " من دون وصفه بنسبة " الحضرمي " وغير موجود في شرح النهج، والتمتن موافق للبحار ففي الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي (ج ٨، " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٢٠١]

رحم الله محمدا، كان غلاما حدثا، أما والله لقد كنت أردت أن اولى المرقال هاشم بن عتبة بن أبي وقاص مصر، والله لو أنه وليها لما خلى لعمر بن العاص وأعوانه ١ العرصة، ولما قتل الا وسيفه في يده بلا ذم لمحمد بن أبي بكر فلقد أجهد ٢ نفسه وفضى ما عليه. قال ٣: فقيل لعلي عليه السلام: لقد جزعت على محمد بن أبي بكر جزعا شديدا يا أمير المؤمنين... ! قال: وما يمنعني ؟ انه كان لي ربيبا وكان لبنى أختي، وكنيت له ولدا أعده ولدا ٤.

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " ص ٢٠٨ من طبعة حيدر اباددكن): " مالك بن الجوين الحضرمي، ويقال: مالك بن الجون، ويقال أبو الحجاج الاسلامي وهو خال سلمة بن كهيل، روى عن علي - رضى الله عنه - روى عنه عثمان بن المغيرة الثقفي، سمعت أبي يقول ذلك " .

١ - في الطبري: " وأعوانه الفجرة " ٢ - في الاصل: " جهد " وفي الطبري: " اجتهد " .
٣ - في شرح النهج والبحار: " قال المدائني " ٤ - قال السيد الرضى (ره) في نهج البلاغة في باب المختار من الخطب (ج ٢ شرح النهج لابن أبي الحديد، ص ٢١): " ومن كلام له - عليه السلام - لما قلد محمد بن أبي بكر مصر فملكته عليه وقتل: وقد أردت تولية مصر هاشم بن عتبة ولو وليته اياها لما خلى لهم العرصة ولا أنهزهم الفرصة بلا ذم لمحمد بن أبي بكر، فلقد كان إلى حبيبا، وكان لى ربيبا " . أقول: قد أشرنا فيما سبق في ابتداء ولاية قيس بن سعد إلى أن ابن أبي الحديد قال في شرح هذا الكلام ناقلا عن كتاب الغارات مفصل هذه الوقائع إلى آخر ما وقع من مقتل محمد بن أبي حذيفة (انظر ص ٢٠٨). وليعلم أيضا أن المجلسي (ره) نقل هذا الكلام في باب الفتن الحادثة بمصر بعد سرد الوقائع بقليل (ج ٨، ص ٦٥٥) وأورد بيانا لما يحتاج إليه الكلام، وشرحه ابن - أبي الحديد على سبيل التفصيل في شرح النهج فراجع ان شئت.

[٢٠٢]

رسالة على ١ عليه السلام إلى أصحابه بعد مقتل محمد بن أبي بكر (ره) عن عبد الرحمن بن جندب ٢ عن أبيه جندب قال: دخل عمرو بن الحمق وحجر بن عدى وحبّة العرنى والحارث الاعور وعبد الله بن سبأ على أمير المؤمنين عليه السلام بعدما افتتحت مصر وهو مغموم حزين فقالوا له: بين لنا ما قولك في أبي بكر وعمر ؟ - فقال لهم على عليه السلام: وهل فرغتم لهذا ؟ وهذه مصر قد افتتحت، وشيعتي بها

١ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢، ص ٣٥) تحت عنوان: " خطبة على بعد مقتل محمد بن أبي بكر " : " وروى ابراهيم عن رجاله عن عبد الرحمن بن جندب عن أبيه قال: خطب على - عليه السلام - بعد فتح مصر وقتل محمد بن أبي بكر فقال: أما بعد فإن الله (الخطبة) " ونقلها المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٥١، س ٢٥) كما في المتن عن الغارات قائلا: " وروى ابراهيم عن رجاله عن عبد الرحمن بن جندب (إلى آخر ما في المتن) " أقول: قد أورد الشريف الرضى (ره) بعض فقرات هذه الرسالة في نهج البلاغة في باب المختار من الخطب تحت عنوان " ومن خطبة له - عليه السلام - " وهى: " ان الله بعث محمدا - (ص) إلى قوله: " والاثام بكم معصوية " ثم صفح عن ذكر باقى الخطبة وذكر فقرات اخرى منتخبة سنشبر إليها في محلها (انظر شرح النهج لابن أبي الحديد ج ١، ص ١٢٦ - ١٣٥). ونقلها أبو جعفر الطبري الشيعي (ره) في المسترشد مع زيادات (انظر ص ٩٥ - ١٠٢). ٢ - في جامع الرواة وتنقيح المقال نقلا رجال الشيخ (ره): " عبد الرحمن بن جندب من أصحاب علي (ع) " وفي لسان الميزان: " عبد الرحمن بن جندب روى عن كميل بن زياد رحمه الله تعالى روى عنه أبو حمزة الثمالي مجهول " . وفي كتاب صفين لنصر بن مزاحم (ص ٢٦٠ من طبعة القاهرة سنة ١٢٦٥ هـ ق): " نصر - عن عمر بن سعد، عن عبد الرحمن بن جندب عن أبيه قال: لما كان غداة الخميس [لسبع خلون من صفر من سنة سبع وثلاثين] صلى على فغلس بالغداه، ما رأيت عليا غلس بالغداه أشد من تغليسه يومئذ (إلى آخر ما قال) " . وأيضا في باب مقدم على من صفين إلى الكوفة: (ص ٦٠٧): " نصر - عن عمر بن عبد الرحمن بن جندب قال: لما أقبل على من صفين أقبلنا معه (الحديث) " .

[٢٠٢]

قد قتلت ؟ ! أنا مخرج اليكم كتابا اخبركم فيه عما سألتكم، وأسألكم أن تحفظوا من حقى ما ضيعتم، فافرووه علي شيعتي وكونوا على الحق أعوانا، وهذه نسخة الكتاب: من عبد الله على أمير المؤمنين

إلى من قرأ كتابي هذا من المؤمنين والمسلمين السلام عليكم، فاني أحمد اليكم الله الذي لا اله الا هو. أما بعد فان الله بعث محمدا صلى الله عليه وآله نذيرا للعالمين، وأمينا على التنزيل، وشهيدا على هذه الامة، وأنتم يا معشر العرب يومئذ على شر دين وفي شر دار، منيخون على حجارة خشن وحيات ١ صم، وشوك ميثوث في البلاد، تشربون الماء الخبيث، وتأكلون الطعام الجشيب ٢ وتتسفكون دماءكم، وتقتلون أولادكم، وتقطعون أرحامكم، وتأكلون أموالكم [بينكم] بالباطل، سيلكم خائفة، والاصنام فيكم منصوبة، [والآثام بكم معصوبة ٣] ولا يؤمن أكثرهم بالله الا وهم مشركون ٤ فمن الله عليكم بمحمد صلى الله عليه وآله فيبعثه اليكم رسولا من أنفسكم، وقال فيما أنزل من كتابه: هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين ٥، وقال: لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم ٦، وقال: لقد من الله على المؤمنين إذ بعث فيهم رسولا من أنفسهم ٧، وقال: ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم ٨. فكان الرسول اليكم من أنفسكم بلسانكم، وكنتم أول المؤمنين تعرفون وجهه وشيعته

١ - في البحار: " جنادل " ٢ - في النهج: " تشربون الكدر وتأكلون الجشب " ٣ - هذه الفقرة في النهج فقط. ٤ - آية ١٠٦ من سورة يوسف. ٥ - آية ٢ من سورة الجمعة. ٦ - آية ١٢٨ سورة التوبة. ٧ - صدر آية ١٦٤ سورة آل عمران وذيلها: " يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين " ٨ - آية ٤ سورة الجمعة.

[٢٠٤]

وعمارته ١، فعلمكم الكتاب والحكمة ٢، والفرائض والسنة، وأمركم بصلة أرحامكم وحقق دمانكم، وصلاح ذات البين، وأن تؤدوا الامانات إلى أهلها ٣، وأن توفوا بالعهد، ولا تنقضوا الايمان بعد توكيدها ٤ وأمركم أن تعاطفوا وتباروا وتبادلوا وتراحموا، ونهاكم عن التناهب والتظالم والتحاسد والتقاذف والتباغى، وعن شرب الخمر وبخس المكيال ونقص الميزان، وتقدم اليكم فيما أنزل عليكم: ألا تزنوا، ولا تربوا، ولا تأكلوا أموال اليتامى ظلما ٥ وأن تؤدوا الامانات إلى أهلها، ولا تعثوا في الأرض مفسدين ٦، ولا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين ٧، وكل خير يدنى إلى الجنة ويباعد من النار أمركم به، وكل شر يباعد من الجنة ويدنى من النار نهاكم عنه ٨. فلما استكمل مدته من الدنيا توفاه الله إليه سعيدا حميدا، فيالها مصيبة خست الاقربين وعمت جميع المسلمين، ما اصبوا بمثلها قبلها، ولن يعاينوا بعد اختها ٩.

١ - من قوله: " وكنتم أول المؤمنين " إلى هنا في الاصل فقط ولعل الصحيح: " وشعبه وعمارته " ففي النهاية: " وفيه: انه كتب لعمانر كلب وأحلافها كتابا، العمانر جمع عمارة بالفتح والكسر وهى فوق البطن من القبائل، أولها الشعب، ثم القبيلة، ثم العمارة، ثم البطن، ثم الفخذ، وقيل: العمارة الحى العظيم يمكنه الانفراد بنفسه، فمن فتح فلا لتفاف بعضهم على بعض كالعامة العمامة، ومن كسر فلان بهم عمارة الارض " ٢ - عبارة شرح النهج هكذا: " فيبعثه اليكم رسولا من أنفسكم فعلمكم الكتاب والحكمة " ٣ - من آية ٥٨ سورة النساء. ٤ - هاتان الفقرتان مأخوذتان من آية ٩١ سورة النحل. ٥ - قال الله تعالى في سورة النساء: " ان الذين يأكلون أموال اليتامى ظلما انما يأكلون في بطونهم نارا " ٦ - هذه الفقرة وقعت في موارد من الفرقان المجيد، منها آية ٧٤ سورة الاعراف. ٧ - من آية ١٩٠ سورة البقرة، وكذا ذيل آية ٧٨ سورة المائدة. ٨ - هذا المضمون قد ورد في الخطبة الغديرية التى خطب بها النبي (ص) ففي المجلد الاول من البحار في باب أن لكل شئ حدا (ص ١١٤) نقلنا عن المحاسن للبرقي (ره): " محمد بن عبد الحميد عن ابن حميد عن أبي حمزة عن أبي جعفر (ع) قال قال رسول الله (ص) في خطبته في حجة الوداع: أيها الناس اتقوا

الله، ما من شئ يقربكم من الجنة ويباعدكم من النار الا وقد نهيتكم عنه وأمرتكم به " والمضمون وارد في سائر الكتب المعتمدة أيضا. ٩ - في الاصل: " مثلها "

[٢٠٥]

فلما مضى لسبيله صلى الله عليه وآله تنازع المسلمون الامر بعده
١، فوالله ما كان يلقى في روعى ٢، ولا يخطر على بالي أن العرب
تعدل ٣ هذا الامر بعد محمد صلى الله عليه وآله عن أهل بيته ولا
أنهم منحوه ٤ عنى من بعده، فما راعني ٥ الا انثيال الناس على
أبى بكر

١ - قال الرضى - رضى الله عنه - في نهج البلاغة في باب المختار من الكتب (ج ٤
شرح النهج بن أبى الحديد، ص ١٦٤ - ١٩١): " ومن كتاب له - عليه السلام - إلى
أهل مصر مع مالك الأشتر - رحمه الله - لما ولاه أمارتها: أما بعد فإن الله سبحانه بعث
محمدًا - صلى الله عليه وآله - نذيرا للعالمين ومهيمنًا على المرسلين، فلما مضى -
صلى الله عليه وآله - تنازع المسلمون الامر من بعده فوالله ما كان يلقى في روعى
ولا يخطر ببالى أن العرب تزعم هذا الامر من بعده - صلى الله عليه وآله - عن أهل
بيته، ولا أنهم منحوه عنى من بعده، فما راعني الا انثيال الناس على فلان يبايعونه
فأمسكت بيدي حتى رأيت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام، يدعون إلى محق
دين محمد صلى الله عليه وآله فخشيت ان لم أنصر الاسلام وأهله أن أرى فيه ثلما أو
هدما تكون المصيبة به على أعظم من فوت ولايتكم التى انما هي متاع أيام قلائل
يزول منها ما كان كما يزول السراب أو كما ينقشع السحاب فنهضت في تلك الاحداث
حتى زاح الباطل وزهق واطمأن الدين وتنهت. " أقول: قد أورد السيد (ره) قطعة اخرى
من هذا الكتاب تشتمل على فقرات من الاصل بعدها وسنذكرها مقطعة في مواردها
عن قريب ان شاء الله تعالى. ونقل المجلسي (ره) هذا الكتاب من النهج في ثامن
البحار في باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٥٩، س ١٤) مع توضيح لبعض فقراته التى
تحتاج إليه ونحن نذكر هنا من التوضيح ما يقتضيه المقام نقلا عنه (ره). ٢ - قال
المجلسي (ره): " الروع بالضم القلب أو سواده، وقيل: الذهن والعقل ". ٣ - في
النهج: " تزعم هذا الامر " فقال المجلسي (ره): " أزعه = قلعه عن مكانه ". ٤ - قال
المجلسي (ره): " نحاه، أي أزاله ولعل الغرض اظهار شناعة هذا الامر وأنه مما لم
يكن يخطر بباله بظاهر الحال فلا ينافى علمه بذلك باخبار الرسول صلى الله عليه وآله
". ٥ - قال المجلسي (ره): " فمار اعني، قال ابن أبى الحديد: تقول للشئ يفحأك "
بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٢٠٦]

وإجفالههم ١ إليه لبايعوه، فأمسكت يدي ورأيت أنى أحق بمقام
رسول الله صلى الله عليه وآله في الناس ممن تولى الامر من بعده
فلبثت بذاك ما شاء الله حتى رأيت راجعة من الناس ٢ رجعت عن
الاسلام يدعون إلى محق دين الله وملة محمد صلى الله عليه وآله
وابراهيم عليه السلام فخشيت ان لم أنصر الاسلام وأهله أن أرى
فيه ثلما وهما يكون مصيبتة ٣ أعظم على من فوات ولاية اموركم ٤
التى انما هي متاع أيام قلائل ثم يزول ما كان منها كما يزول السراب
وكما يتقشع ٥ السحاب، فمشيت عند ذلك إلى أبى بكر فبايعته
ونهضت في تلك الاحداث حتى زاغ ٦ الباطل وزهق وكانت " كلمة
الله هي العليا ٧ "

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " بغتة: ما راعني الا كذا، والروع بالفتح الغزع
كأنه يقول: ما أفرعني شئ بعد ذلك الإسكون الذى كان عندي والثقة التى اطمأنتت
إليها الا ووقع ما وقع من انثيال الناس أي انصباهم من كل وجه كما ينثال التراب على
أبى بكر "

١ - قال المجلسي (ره): " الاجفال = الاسراع ". ٢ - في النهج: " حتى رأيت راجعة الناس " فقال المجلسي (ره) في توضيح الفقرة: " أي الطائفة الراجعة من الناس التي قد رجعت عن الاسلام يعنى أهل الردة كمسيلمة وسجاح وطليحة بن خويلد، ويحتمل أن يكون المراد بهم المنافقين المجتمعين على أبي بكر فانهم كانوا يفتنمون فتنة تصير سببا لارتدادهم عن الدين رأسا ". ٣ - في البحار: " المصيبة بهما على " وفى شرح النهج: " المصاب بهما " وفى النهج: " المصيبة به ". ٤ - في النهج: " من فوت ولايتكم ". ٥ - قال المجلسي (ره): " كما يتفجع، أي يتفرق وينكشف ". ٦ - في النهج: " زاح " فليعلم أن السيد (ره) أورد في النهج: بعد قوله: " حتى زاح الباطل وزهق " هذه الفقرة: " واطمان الدين وتنهنه " ولم يذكر من الخطبة شيئا حتى قال: " ومن هذا الكتاب: انى والله لو لقيتهم " وسنشير إلى هذا الامر عند شروعه في النقل من العبارة المشار إليها. ٧ - من آية ٤٠ سورة التوبة.

[٢٠٧]

ولو كره الكافرون ١. فتولى أبو بكر تلك الامور فيسر وشدد ٢ وقارب واقتصد، فصحبته منا صحا وأطعته فيها أطاع الله [فيه] جاهدا، وما طمعت ان لو حدث به حدث ٣ وأنا حتى أن يرد إلى الامر الذى نازعته فيه طمع مستيقن ولا ينست منه يأس من لا يرجوه، ولو لا خاصة ما كان بينه وبين عمر لظننت أنه ٤ لا يدفعها عنى، فلما احتضر بعث إلى عمر فولاه فسمعنا وأطعنا وناصحنا وتولى عمر الامر وكان مرضى السيرة ٥ ميمون النقيية ٦ حتى إذا احتضر قلت في نفسي: لن يعد لها عنى فجعلني سادس ستة فما كانوا لولاية أحد أشد كراهية منهم لولايتي عليهم، فكانوا يسمعونى عند وفاة الرسول صلى الله عليه وآله أحاج أبى بكر ٧ وأقول: يا معشر قريش انا أهل البيت أحق بهذا الامر منكم ما كان فينا من يقرأ القرآن ويعرف السنة ويدين دين ٨ الحق فخشى القوم ان أنا وليت عليهم أن لا يكون لهم في الامر نصيب ما بقوا، فأجمعوا اجماعا واحدا، فصرفوا الولاية إلى عثمان وأخرجونى منها رجاء أن ينالوها ويتداولوها إذ يئسوا

١ - ذيل آيات منها آية ٣٢ سورة التوبة. ٢ - في شرح النهج والبحار: " وسدد " (بالسين المهملة). ٣ - في شرح النهج: " حادث " ٤ - في الاصل: " أن " ٥ - قال المجلسي (ره): " قوله (ع): فكان مرضى السيرة، أي ظاهرا عند الناس، وكذا ما مر في وصف أبى بكر، وأثار التقية والمصلحة في الخطبة ظاهرة، بل الظاهر أنها من الحقايق المخالفين ". ٦ - في المسترشد: " وكان مرضى السيرة ميمون النقيية عندهم " (انظر ص ٩٨ من المسترشد المطبوع بالنجف) وقال الجوهري في الصحاح: " أبو عبيد: النقيية النفس يقال: فلان ميمون النقيية إذا كان مبارك النفس، قال ابن السكيت: إذا كان ميمون الامر ينجح فيما حاول ويظفر، وقال تغلب: إذا كان ميمون المشورة " وفى النهاية: " وفى حديث مجدي بن عمرو: انه ميمون النقيية أي منجح الفعال مظفر المطالب، والنقيية النفس، وقيل: الطبيعة والخليقة ". ٧ - في شرح النهج: " لجاج أبى بكر " ٨ - في شرح النهج: " بدين " .

[٢٠٨]

أن ينالوا من ١ قبلى ثم قالوا: هلم فبايع والا جاهدناك، فبايعت مستكرها وصبرت محتسبا، فقال قائلهم ٢: يا ابن أبى طالب انك على هذا الامر لحريص فقلت: أنتم أحرص منى وأبعد، أنا أحرص إذا طلبت تراثي وحقى الذى جعلني الله ورسوله أولى به ؟ أم أنتم إذ تضربون وجهى دونه ؟ وتحولون بيني وبينه ؟ ! فبهتوا ٤، والله لا يهدى القوم الظالمين ٥. اللهم انى أستعديك على قريش ٦ فانهم قطعوا رحمى، وأصغوا ٧ انائي،

١ - في الاصل: " ممن ". ٢ - قال الرضى (ره) في باب المختار من الخطب من النهج تحت عنوان: " من خطبة له عليه السلام ": " الحمد لله الذى لا توارى عنه سماء سماء ولا أرض أرضا [منها] وقد قال قائل: انك على هذا الامر يا ابن أبى طالب

لحريص (الخطبة، ص ٤٩٥ ج ٢ شرح النهج) ". وبما أن في هذه الخطبة وشرحها من ابن أبي الحديد فوائد نفيسة، جديرة بأن تذكر هنا وكان المقام لا يسعها ذكرناها في تعليقات آخر الكتاب. (انظر التعليقة رقم ٣٨). ٣ - في شرح النهج والبحار: "أبنا أحرص ؟ أنا الذي ". ٤ - قال المجلسي (ره): " فيهتوا، في بعض النسخ: فهبوا، أي انتبهوا لكن لم ينفجهم الانتباه ". أقول: هو من: " هب الرجل من النوم = انتبه واستيقظ " ٥ - ذيل آية ٢٥٨ سورة البقرة. ٦ - قال الشريف الرضى - رضى الله عنه - في نهج البلاغة في باب المختار من الخطب تحت عنوان " من كلام له عليه السلام " ما نصه (انظر شرح النهج لابن أبي الحديد (ج ٣ ص ٣٦): " اللهم انى أستعديك على قريش ومن أعانهم فإنهم قد قطعوا رحمى، وأكفؤوا انائى، وأجمعوا على منازعتي حقا كنت أولى به من غيرى، وقالوا: ألا ان في - الحق أن تأخذه، وفى الحق أن تمنعه، فاصبر مغموما أومت متأسفا، فنظرت فإذا ليس لى رافد ولا ذاب ولا مساعد الا أهل بيتى فضنت بهم عن المنية فأغضيت على القذى وجرعت ريقى على الشجى، وصبرت من كظم الغيظ على أمر من العلقم وألم للقلب من حز الشفار " قائلا بعده: " وقد مضى هذا الكلام في أثناء خطبة متقدمة الا أنى ذكرته ههنا لاختلاف الروايتين ". " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٣٠٩]

وصغروا عظيم منزلتي، وأجمعوا على منازعتي حقا كنت أولى به منهم فسلبوني، ثم قالوا: ألا ان في الحق أن تأخذه وفى الحق أن تمنعه، فاصبر كمدا ١ متوخما ٢ أومت متأسفا حقا ٣ فنظرت ٤ فإذا ليس معى ٥ رافد ولا ذاب ولا مساعد الا أهل بيتى

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " أقول: يريد (ره) بقوله هذا ما أورده فيما تقدم من نقل المختار في ذلك الباب تحت عنوان " من خطبة له (ع) ": " الحمد لله الذى لا توارى عنه سماء سماء ولا أرض أرضا وقد قال قائل: انك على هذا الامر يا ابن أبى طالب لحريص (الخطبة) " كما أشرنا إليه قبيل ذلك. ثم لا يخفى أن الرضى (ره) قد أورد أيضا شيئا من هذا الكتاب في أوائل باب المختار من الخطب كما أشرنا إليه فيما تقدم (انظر ص ٣٠٢). ٧ - في النهج: " وأكفأوا " قال الميداني في مجمع الامثال: " ما أصغيت لك اناء ولا أصفرت لك فناء، أي ما تعرضت لامر تكرهه يعنى لم آخذ ابلك فيبقى اناءك مكبوا لا تجد لنا تحليه فيه، ويبقى فناؤك خاليا لا تجد بعيرا فتبرك فيه، وذكر عن على عليه السلام أنه قال: اللهم انى أستعديك على قريش فانهم أصغوا انائى وصغروا عظيم منزلتي وقدرى " وقال ابن الاثير في النهاية: " (ه) في حديث الهرة: انه كان يصغى لها الاناء أي يميله ليسهل له الشرب منه ". وقال المجلسي (ره): " قال الجوهرى: صفا يصغو، ويصغى صغوا أي مال، وأصغيت إلى فلان إذا ملت بسمعك نحوه، وأصغيت الاناء أملتة، يقال: فلان مصغى اناءه إذا نقص حقه ". "

١ - قال المجلسي (ره): " قال الجوهرى: الكمد الحزن المكتوم ". ٢ - يقال: " توخم الطعام توخما = استوبله ولم يستمره ". ٣ - من قولهم: " حنق عليه ومنه (من باب تعب) حنقا اغتاط فهو حنق ككتف وحنق "، وفى النهج: فاصبر مغموما أومت متأسفا ". ٤ - هذه الفقرات قطعة اخرى من مختار كلامه في النهج التى أوردها الرضى (ره) وأشرنا إليها فيما مضى (انظر ص ٣٠٢) وهى على ما أورده - رضى الله عنه - هذه: " فنظرت فإذا ليس لى معين الا أهل بيتى فضنت بهم عن الموت وأغضيت على القذى، وشربت على الشجى وصبرت على أخذ الكظم وعلى أمر من طعم العلقم ". (انظر شرح النهج لابن أبي الحديد، ج ١، ص ١٢٢) ٥ - في النهج: " ليس لى ". "

[٣١٠]

فضنت بهم عن الهلاك ١ فأغضيت على القذى، وتجرعت ٢ ريقى على الشجى، وصبرت من كظم الغيظ على أمر من العلقم، وألم للقلب من حز الشفار. حتى إذا نقيتم على عثمان أتيتموه فقتلتموه ثم جئتموني لتبايعوني، فأبيت عليكم وأمستك يدى فناز عتمونى ودافعتموني، وبسطتم يدى فكففتها، ومددتم يدى فقبضتها، وازدحمت على حتى ظننت أن بعضكم قاتل بعض أو أنكم قاتلى، فقلتم: بايعنا لا نجد غيرك ولا نرضى الا بك، فبايعنا لانفترق ٣ ولا تختلف كلمتنا، فبايعتكم ودعوت الناس إلى بيعتى، فمن بايع طائعا

قبلته منه، ومن أبى لم اكرهه ٤ وتركته، فبايعني فيمن بايعني
طلحة والزبير ولو أبيا ما أكرهتهما كما لم اكره غيرهما، فما لبثنا ٥
الاييسيرا حتى بلغني أن خرجا ٦ من مكة متوجهين إلى البصرة في
جيش ٧ ما منهم رجل الا

١ - في النهج وشرحه وفي البحار: " عن المنية " ٢ - في النهج: " وجرعت " ٣ -
في الاصل: " لا تتفرق " (من باب التفعّل). ٤ - في شرح النهج والبحار فقط. ٥ - في
الاصل: " لبثا " ٦ - في شرح النهج والبحار: " أنهما قد خرجا " ٧ - هذه الفقرات أيضا
نقلها السيد الرضى - رضى الله عنه - تارة ضمن خطبة أشيرنا إليها قبيل ذلك، وكان
عنوانها " الحمد لله الذى لا توارى عنه " بهذه العبارة (ج ٢، ص ٤٩٦ من شرح النهج
لابن أبى الحديد): " منها في ذكر أصحاب الجمل، فخرجوا يجرون حرمة رسول الله
(ص) كما تجر الامة عند شيرائها متوجهين بها إلى البصرة فحبسا نساءهما في
بيوتهما وأبرزوا حبيس رسول الله (ص) لهما ولغيرهما في جيش ما منهم رجل الا وقد
أعطاني الطاعة وسمح لى بالبيعة طائعا غير مكره، فقدموا على عاملي بها وخزان
بيت مال المسلمين وغيرهم من أهلها، فقتلوا طائفة صبرا وطائفة غدرا، فوالله ان لو
لم يصيبوا من المسلمين الا رجلا واحدا معتمدين لقتله بلا جرم جره لجل لى قتل ذلك
الجيش كله إذا حضروه فلم ينكروا ولم يدفعوا عنه بلسان ولا بيد، دع ما انهم قد قتلوا
من المسلمين " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٣١١]

بايعني وأعطاني الطاعة، فقدمنا على عاملي وخزان بيت مالى
وعلى أهل مصر كلهم على بيعتى وفى طاعتي فشتتوا كلمتهم
وأفسدوا جماعتهم، ثم وثبوا على شيعتي من المسلمين فقتلوا
طائفة منهم غدرا، وطائفة صبرا، وطائفة عصبوا بأسيافهم فضاربوا بها
١ حتى لقوا الله صادقين، فوالله لو لم يصيبوا منهم الا رجلا واحدا
متعمدين لقتله ٢ [بلا جرم جره ٣] لجل لى به قتل ذلك الجيش
كله ٤ فدع ما انهم قد قتلوا من المسلمين أكثر من العدة التى دخلوا
بها عليهم وقد أدال الله منهم ٥ فبعدا للقوم الظالمين ٦.

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " مثل العدة التى دخلوا بها عليهم " واخرى في
ذلك الباب [أي باب الخطب] أيضا تحت عنوان: " من كلام له (ع) في ذكر السائرين
إلى البصرة لجره عليه السلام " بهذه العبارة (انظر ج ٣ من شرح النهج الحديدي، ص
٤١): " فقدموا على عمالى وخزان بيت مال المسلمين الذى في يدي وعلى أهل
مصر كلهم في طاعتي وعلى بيعتى، فشتتوا كلمتهم وأفسدوا على جماعتهم ووثبوا
على شيعتي، فقتلوا طائفة منهم غدرا وطائفة عضوا على أسيافهم فضاربوا حتى
لقوا الله صادقين ".

١ - كذا في الاصل وفى أساس البلاغة: " عصبه بالسيف مثل عممه به قال ذو الرمة:
ونحن انتزعنا من شميظ حياته * جهارا وعصينا شتييرا بمنصل " والعبارة في شرح
النهج والبحار هكذا: " ومنهم طائفة غضبوا لله ولى، فشبهوا سيوفهم وضربوا بها "
وفى النهج: " وطائفة عضوا على أسيافهم " وقال ابن أبى الحديد في شرحه: "
وعضوا على أسيافهم كناية عن الصبر في الحرب وترك الاستسلام، وهى كناية
فضيحة شبه قبضهم على السيوف بالعض وقد قدمنا ذكر ما جرى، وأن عسكر الجمل
قتلوا طائفة من شيعة أمير المؤمنين عليه السلام بالبصرة بعد أن آمنوهم غدرا، وأن
بعض الشيعة صبر في الحرب ولم يستسلم وقاتل حتى قتل مثل حكيم بن جبلة
العبدى وغيره، وروى: وطائفة عضوا على أسيافهم، بالرفع، تقديره ومنهم طائفة (إلى
آخر ما قال) " ٢ - في الاصل والنهج: " معتمدين على قتله " والمتمن كشرح النهج
والبحار. ٣ - ما بين المعقوفتين في النهج فقط كما نقلنا عنه آنفا. ٤ - في شرح النهج
والبحار: " بأسره " وهو بمعناه. ٥ - يقال: " أدال الله بنى فلان من عدوهم = جعل
الكرة لهم عليه، وأدال زيدا من عمرو أي نزع الدولة من عمرو وحولها إلى زيد " ٦ -
ذيل آية ٤١ سورة المؤمنين.

[٣١٢]

ثم انى نظرت في أهل الشام ١ فإذا أعراب أحزاب، وأهل طمع جفأة
طغام ٢ يجتمعون من كل أوب ٣ ومن كان ينبغي ان يؤدب ويدرب أو
يولى عليه ٤ ويؤخذ على يديه ٥، ليسوا من المهاجرين ولا الانصار،
ولا التابعين باحسان، فسرت إليهم فدعوتهم إلى الطاعة والجماعة،
فأبوا الاشفاقا ونفاقا ٦ ونهوضا ٧ في وجوه المسلمين ينضحونهم
بالنيل ٨ ويشجرونهم بالرماح ٩، فهناك نهدت إليهم بالمسلمين ١٠
فقاتلتهم فلما عظمهم ١١ السلاح ووجدوا ألم الجراح رفعوا المصاحف
يدعونكم إلى ما

١ - في شرح النهج والبحار: " في أمر أهل الشام. ٢ - في شرح النهج والبحار: " الطغاة " وفى الصحاح: " الطغام أو غاد الناس وأنشد أبو العباس: فما فضل اللبيب على الطغام ؟ ! الواحد والجمع سواء ". ٣ - قال المجلسي (ره): " وقال: جاؤوا من كل أوب أي من كل ناحية ". ٤ - قال المجلسي (ره): " أو يولى عليه، أي من كان لقلته عقله وسفاهته حريا لان يقوم عليه ولى يتولى اموره ". ٥ - في شرح النهج: " على يده ". ٦ - في شرح النهج والبحار: " فراقا ". ٧ - في شرح النهج والبحار: " ونهوضا ". ٨ - في البحار: " ينظمونهم بالنيل ". وقال ابن الاثير في النهاية: " وفيه: انه قال للرماة يوم احد: انضحوا عنا الخيل لا تؤتى من خلفنا، أي ارموهم بالنشاب يقال: نضحوهم بالنيل إذا رموهم، وفى حديث هجاء المشركين: كما ترمون نضح النيل ". ٩ - في النهاية: " وفى حديث الشراة: فشجرتناهم بالرماح أي طعنناهم بها حتى اشتبكت فيهم ". ١٠ - في النهاية: " فيه: انه كان ينهد إلى عدوه حين تزول الشمس أي ينهض، ونهد القوم لعدوهم إذا صمدوا له وشرعوا في قتاله (ه) ومنه حديث ابن عمر: انه دخل المسجد فنهد الناس بسألونه أي نهضوا ". ١١ - في شرح النهج والبحار: " عضهم " (بالضاد المعجمة) ففى القاموس: " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٣١٣]

فيها، فأنبأتكم أنهم ليسوا بأصحاب دين ولا قرآن، وأنهم رفعوها غدرا
ومكيدة ١ وخديعة ووهنا وضعفا، فامضوا على ححكم وقتالكم، فأبيتم
على وقتلتم: اقبل منهم، فان أجابوا إلى ما في الكتاب جامعونا على
ما نحن عليه من الحق، وان أبوا كان أعظم لحجتنا عليهم، فقبلت
منكم ٢، وكففت عنهم إذ أبيتم وونيتم ٣، وكان الصلح بينكم وبينهم
على رجلين يحييان ما أحيا القرآن، ويميتان ما أمات القرآن، فاختلف
رأيهما وتفرق حكمهما ونبذا ما في القرآن وخالفا ما في الكتاب
فجنبهما الله السداد ودلاهما في الضلال ٤ فنبذا حكمهما وكانا أهله
٥، فانخرلت ٦ فرقة منا فتركانهم ما تركونا

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " عطته الحرب كعضته " وقال الزبيدي في تاج
العروس: " ونقل شيخنا عن بعض فقهاء اللغة: كل عض بالاسنان فهو بالضاد، وما
ليس بها كعض الزمان فهو بالطاء، وقال ابن السيد في كتاب الفرق: العض والعظ شدة
الحرب أو شدة الزمان ولا تستعمل الطاء في غيرهما، قال الفرزدق: وعظ الزمان يا ابن
مروان لم يدع * من المال الا مسحت أو مجلف "

١ - في الاصل: " مكيدة لهم ". ٢ - في شرح النهج والبحار: " منهم ". ٣ - في شرح
النهج والبحار: " ونيتم وأبيتم ". ٤ - في شرح النهج والبحار: " دلاهما في الضلالة "،
ففى مجمع البحرين: " ودلاهما بغير قيل: قريبهما إلى المعصية، وقيل: أطمعهما،
قال الازهرى: أصله العطشان يدل في البئر فلا يجد ماء فيكون مدلا بالفرور فوضع
التدلية موضع الاطماع فيما لا يجدى نفعا، وقيل: جراهما على الاكل من الدل والدالة
أي الجراة، وقيل: دلاهما من الجنة إلى الارض، وقيل: أضلها ". ٥ - قوله (ع): " وكانا
أهله " اشارة إلى أنهما كانا أهل نبي حكيم الله تعالى كما قال الله تعالى في عكس
هذا المعنى في وصف المؤمنين: " وألزمهم كلمة التقوى وكانوا أحق بها وأهلها ". قال
الصدوق - (ره) في باب الشقاق من كتاب من لا يحضره الفقيه عند البحث عن حكم
الحكمين المذكورين في قول الله تعالى: " فابعثوا حكما من أهله وحكما من أهلها " "
بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

حتى إذا عثوا في الارض يقتلون ويفسدون أتيناهم فقلنا: ادفعوا اليها قتلة اخواننا ثم كتاب الله بيننا وبينكم، قالوا: كلنا قتلهم، وكلنا استحل دماءهم ودماءكم، وشددت علينا خيلهم ورجالهم، فصرعهم الله مصرع ١ الظالمين. فلما كان ذلك من شأنهم أمرتكم أن تمضوا ٢ من فوركم ذلك إلى عدوكم فقلتم: كلت سيوفنا، ونفدت نبالنا ٣ ونصلت ٤ أسنة رماحنا، وعاد أكثرها قصدا ٥ فارجع بنا إلى مصرنا لنستعد ٦ بأحسن عدتنا،

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " ما نصه: " قال مصنف هذا الكتاب - رضى الله عنه -: لما بلغت هذا الموضوع ذكرت فضلا لهشام بن الحكم مع بعض المخالفين في الحكمين بصفين عمرو بن العاص وأبى موسى الأشعري فأحببت إبراهه هنا وأن لم يكن من جنس ما وضعت له الباب. قال المخالف: ان الحكمين لقبولهما الحكم كانا مريدين للاصلاح بين الطائفتين. فقال هشام: بل كانا غير مريدين للاصلاح بين الطائفتين فقال المخالف: من أين قلت هذا ؟ قال هشام: من قول الله عزوجل في الحكمين حيث يقول: ان يريدوا اصلاحا يوفق - الله بينهما، فلما اختلفا ولم يكن بينهما اتفاق على أمر واحد ولم يوفق الله بينهما علمنا أنهما لم يريدوا الاصلاح، وروى ذلك محمد بن أبى عمير عن هشام بن الحكم " ٦ - في شرح النهج: " فانحرفت "، وانزل الشئ انقطع.

١ - في شرح النهج والبخاري: " مصارع " ٢ - في الاصل: " بأن تمضوا " ٣ - قد تقدمت هذه الفقرات في أوائل الكتاب (انظر باب قدوم على (ع) إلى الكوفة عن حرب الخوارج ص ٢٤ - ٣٦). ٤ - قال المجلسي (ره): " قال الجوهري: يقال: نصل السهم إذا خرج من النصل، ونصل السهم إذا ثبت نصله في الشئ، وهو من الاضداد، ونصلت السهم تنصيلا = نزعته نصله " ٥ - قال المجلسي (ره): " قال الجوهري: القصدة بالكسر القطعة من الشئ إذا انكسر والجمع قصد يقال: القنا وقد انقصد الرمح وتقصدت الرماح = تكسرت، وقال الفيروز ابادى: " رمح قصد ككتف وقصيد وأقصاد = متكسر " ٦ - في الاصل هنا وفيما سبق في أول الكتاب: " نستعد " (بلا لام).

وإذا رجعت زدت في مقاتلتنا عدة من هلك منا وفارقنا، فان ذلك أقوى لنا على عدونا فأقبلت بكم حتى إذا أطلتكم ١ على الكوفة أمرتكم أن تنزلوا بالنخيلة، وأن تلزموا معسكركم، وأن تضموا قواضكم ٢، وأن توطنوا على الجهاد أنفسكم، ولا تكثروا زياره أبنائكم ونسائكم، فان أصحاب الحرب المصابروها، وأهل التشمير فيها الدين لا ينوحون ٣ من سهر ليلهم ولا ظمأ نهارهم ولا خمص بطونهم ولا نصب أبدانهم، فنزلت طائفة منكم معى معذرة ٤، ودخلت طائفة منكم المصر عاصية، فلا من بقى منكم ثبت وصبر، ولا من دخل المصر عاد إلى ورجع، فنظرت إلى معسكري وليس فيه خمسون رجلا، فلما رأيت ما أتيتم دخلت اليكم فما قدرت على أن تخرجوا معى إلى يومنا هذا.

١ - في الاصل وفي البخاري: " ظللتكم " فكأنها مصحفة ومحرقة عن " أطلتكم " ٢ - في الاصل والبخاري: " قواضكم " (بالصاد المهملة والياء المنقطعة بنقطتين من تحتها). ٣ - كذا في الاصل بالنون من " ناح ينوح نوحا ونوحه " ولعل الصحيح " ببو خون " بالباء الموحدة والهاء المعجمة ففي الصحاح: " عدا حتى باخ أي أعيا " وفي القاموس: " باخ الرجل أعيا، وباح اللحم بؤوخا تغير " فيكون المعنى لا يعيون ولا يتفرون، وفي شرح النهج والبخاري: " لا ينقادون " [من الانقياد] وعليه هذا أيضا لا يستقيم المعنى الا بتجشيم وتكلف كما لا يخفى وأظن ظنا متاخما للعلم أن " ينقادون " في كتابيهما مصحفة ومحرقة عن " يتفادون " بالفاء من " ف دى " ففي الصحاح: " تفادى فلان من كذا إذا تحاماه وانزوى عنه وقال: تفادى الاسود الغلب منه تفاديا " ٤ - في المصباح المنير: " عذر في الامر تعذيرا إذا قصر ولم يجتهد " وفي مجمع البحرين: " قوله تعالى (آية ٩٠ سورة التوبة) أي المقصرون أي الذين يزعمون أن لهم عذرا ولا لهم قال الجوهري: المعذرون من الاعراب يقرأ بالتخفيف والتشديد، أما المعذر بالتشديد

فقد يكون محققاً وقد يكون غير محقق، فأما المحقق فهو في المعنى المعتذر لأن له عذراً ولكن التاء قلبت ذالاً وادغمت فيها وجعلت حركتها على العين [كما قرئ يخصمون بفتح الخاء، ويجوز كسر العين لاجتماع الساكنين، ويجوز ضمها اتباعاً للميم]، وأما المعتذر على جهة المفعول لأنه الممرض والمقصر يعتذر بغير عذر، وكان ابن عباس يقرأ: جاء المعتذرون، مخففة من: أعذر، ويقول: والله لهكذا انزلت، وكان يقول: لعن الله المعتذرين، كان الأمر عنده أن المعتذر بالتشديد هو المظهر للعذر اعتلالاً من غير حقيقة له في العذر، وهذا لا عذر له، والمعتذر الذي له عذر وقد بينا الوجه الثاني في المشدد

[٣١٦]

فما تنتظرون ؟ أما ترون [إلى] أطرافكم قد انتقصت، وإلى أمصاركم ١ قد افتتحت، وإلى شعبيتي بها بعد قد قتلت، وإلى مسالحكم تعرى ٢، وإلى بلادكم تغزى، أنتم ذوو عدد كثير، وشوكة وبأس شديد ٣، فما بالكم ؟ لله أنتم ! من أين تؤتون ؟ وما لكم [أنى] تؤفكون ؟ ! وأنى تسحرون ؟ ! ولو أنكم عزمتم وأجمعتم لم تراموا، ألا إن القوم قد اجتمعوا ٤ وتناشبوها ٥ وتناصحوا وأنتم قد ونيتم وتغاششتم وافترقتم، ما أنتم ان أتمتم عندى على ذى سعداء ٦ فأنهبوا نائمكم واجتمعوا ٧ على حقمكم، وتجردوا

١ - كذا في نهج البلاغة أما الاصل وشرح النهج والبحار: " وإلى مصركم ". أقول: المورد الاول من القطعة التي نقلها السيد (ره) في النهج وأشارنا إليه في ص ٣٠٥ هذا (ونص عبارته في ج ٤ شرح النهج الحديدي ص ١٩١): " ألا ترون إلى أطرافكم قد انتقصت، وإلى أمصاركم قد افتتحت، وإلى ممالككم تزوى، وإلى بلادكم تغزى ". ولا يخفى أن ما ذكره السيد (ره) من أن علياً عليه السلام قد كتب هذا الكتاب إلى أهل مصر لما ولي مالكا عليهم لا يستقيم على نسخة " مصركم " فان قوله (ع) " قد افتتحت " يدل صريحا على أن هذا الكتاب صادر عنه (ع) بعد فتح مصر وأنت خبير بأن مالكا (ره) قد استشهد قبل افتتاحها. لا يقال: ان اضافة مصر تخرجها عن العلمية فيكون المراد من " مصركم " غير المعهود، فانا نقول: الاضافة ليست بقصد التنكير بل الاضافة هنا كما يوصى إليه سياق الكلام للاختصاص بمعنى أن مصر قد كانت لكم ٢ - قال المجلسي (ره): " قوله (ع): وإلى مسالحكم تعرى، أي تغوركم خالية عن الرجال والسلاح ". ٣ - في الاصل: " ذوو عدد كثير وشوكة شديدة اولو بأس مخوف ". ٤ - في شرح النهج: " قد تراجعوا ". ٥ - في شرح النهج: " وتناشبوها " ففي القاموس: " تناشبوها تضاموا وتعلق بعضهم ببعض، ونشبه الامر كلزمه زينة ومعنى " وفى النهاية: " في حديث العباس يوم حنين: حتى تناشبوها حول رسول الله (ص) أي تضاموا، ونشب بعضهم في بعض أي دخل وتعلق، يقال: نشب في الشئ إذا وقع فيما لا مخلص له منه، ولم ينشب أن فعل كذا أي لم يلبث، وحقيقته لم يتعلق بشئ غيره ولا اشتغل بسواه ". ٦ - في شرح النهج: " ما ان أنتم ان أتمتم عندى على هذا بسعداء " وفى البحار: " بقية الحاشية في الصفحة الآتية " (*)

[٣١٧]

لحرب عدوكم، قد بدت ١ الرغبة عن الصريح ٢ وقد بين الصبح لذى عينين ٣ انما تقاتلون الطلقاء وابناء الطلقاء، واولي الجفاء ومن أسلم كرها، وكان ٤ لرسول الله صلى الله عليه وآله أنف ٥ الاسلام كله حربا، أعداء الله والسنة والقرآن وأهل البدع والاحداث، ومن كانت بوائقه تتقى، وكان على الاسلام وأهله مخوفا ٦، وأكلة الرشا وعبدة الدنيا، لقد ٧ انهى إلى أن ابن النابغة لم يبايع حتى أعطاه [ثمنا ٨] وشرط أن يؤتية أتيه هي أعظم مما في يده من سلطانه، ألا صفرت يد هذا البائع دينه بالدنيا،

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " ما أنتم ان أتمتم عندى على هذا بمنقذين " يقال: تم على أمره أمضاه ومنه تم على صومك أي أمضه " ويقال: ألم بالقوم وعلى القوم أتاهم ونزل بهم وزارهم زيارة غير طويلة ". ٧ - في شرح النهج: " فنبهوا نائمكم وأجمعوا " وفى البحار: " فانتهبوا عما نهيتهم وأجمعوا ".

١ - في شرح النهج والبحار: " أبدت " ٢ - قال المجلسي (ره): " الصريح اللين الخالص إذا ذهبت رغوته، ذكره الجوهري ". أقول: هو إشارة إلى مثل معروف، قال الميداني في مجمع الامثال: " الصريح تحت الرغوة قال أبو الهيثم: معناه أن الامر مغطى عليك وسيبدو لك ". ٣ - قال الميداني في مجمع الامثال: " قد بين الصبح لذى عينين، بين ههنا بمعنى تبين يضرب للامر يظهر كل الظهور ". ٤ - في البحار: " فكان ". ٥ - قال المجلسي (ره): " قال الجوهري: أنف كل شئ أوله وأنف البرد أشده ". ٦ - في شرح النهج: " على الاسلام مخوفاً ". ٧ - في الاصل: " فقد ". ٨ - قال السيد الرضى (ره) بعد انتخاب القطعتين المشار اليهما فيما سبق من تلك الخطبة ما نصه (ج ١ من شرح النهج الحديدي، ص ١٢٥): " منها: ولم يبالغ حتى شرط أن يؤتبه على البيعة ثمنا، فلا ظفرت يد البايع، وخزيت أمانة المبتاع، فخذوا للحرب أهبتها، وأعدوا لها عدتها، فقد شب لظاها وعلا سناها، واستشعروا الصبر فانه أدعى للنصر ".

[٣١٨]

وخزيت أمانة هذا المشتري نصره فاسق غادر بأموال المسلمين، وإن فيهم لمن قد شرب فيكم الخمر ووجد الحد في الاسلام، ويعرف بالفساد في الدين والفعل السيئ، وإن فيهم لمن لم يسلم حتى رضخ له على الاسلام رضىخة ١، فهؤلاء قادة القوم، ومن تركت ذكر مساويه من قادتهم مثل من ذكرت منهم بل هو شر منهم، وهؤلاء الذين [ذكرت] لو ولوا عليكم ولاظهوروا ٢ فيكم الفساد والكبر

١ - في النهاية: " في الحديث عمر: وقد أمرنا لهم برضخ فأقسمه بينهم، الرضخ العطية القليلة ومنه حديث على - رضى الله عنه -: ويرضخ له على ترك الدين رضىخة هي فعيلة من الرضخ أي عطية " وعبارة النهاية إشارة إلى ما قاله أمير المؤمنين عليه السلام في عمرو بن العاص ونص تعبيره (ع) على ما نقله الرضى (ره) في نهج البلاغة في باب الخطبة تحت عنوان " ومن كلام له (ع) في ذكر عمرو بن العاص: " عجبا لابن - النابغة يزعم لاهل الشام أن في دعابة وأنه امرؤ تلعبا (إلى ان قال) وأنه لم يبايع معاوية حتى شرط له أن يؤتبه أتية ويرضخ له على ترك الدين رضىخة " (انظر شرح النهج لابن أبى الحديد، ج ٣، ص ٩٩) (والأتية = العطية، والأتية = الاعطاء). أقول: المورد الثاني من المورد المشار إليها فيما سبق (ص ٣٠٥) هذا المورد ونص عبارة السيد في النهج هكذا (ج ٤ شرح النهج الحديدي، ص ١٩١). " فان منهم الذى شرب فيكم الحرام ووجد حدا في الاسلام، وإن منهم من لم يسلم حتى رضخت له على الاسلام الرضائن ". قال المجلسي (ره): " قال ابن أبى الحديد: المراد بمن شرب الخمر الوليد بن عقبة، وأما الذى رضخت له على الاسلام الرضائن فمعاوية وأبوه وأخوه وحكيم بن حزام وسهيل بن عمرو والحارث بن هشام وغيرهم وهم قوم معروفون لانهم من المؤلفات قلوبهم الذين رغبوا في الاسلام والطاعة بجمال ووشاء دفعت إليهم للاغراض الدنياوية والطمع، ولم يكن اسلامهم عن أصل ويقين. وقال القطب الراوندي: يعنى عمرو بن العاص وليس بصحيح لان عمرا لم يسلم بعد الفتح، وأصحاب الرضائن كلهم صوتعوا عن الاسلام بغنائم حنين، ولعمري ان اسلام عمرو كان مدخولا أيضا الا أنه لم يكن عين رضىخة وإنما كان لمعنى آخر، والرضيخة شئ قليل يعطاه الانسان بضاع به عن أمر يطلب منه كالاجرة (انتهى) ". ٢ - في شرح النهج والبحار: " ويود هؤلاء الذين ذكرت لو ولوا عليكم فأظهروا ".

[٣١٩]

والفجور ١ والتسلط بالجبرية والفساد في الارض، واتبعوا الهوى وحكموا بغير الحق، ولانتم على ما كان فيكم من تواكل وتخاذل خير منهم وأهدى سبيلا، فيكم العلماء والفقهاء والنجباء والحكماء، وحملة الكتاب، والمتهمجدون بالاسحار، وعمار المساحد بتلاوة القرآن أفلا تسخطون وتهتمون أن ينازعكم الولاية عليكم سفهاؤكم، والإشرار الاراذل منكم. فاسمعوا قولى - هداكم الله - إذا قلت، وأطيعوا أمرى إذا أمرت، فوالله لئن أطمعتموني لا تغوون، وإن عصيتموني، لا ترشدون، خذوا للحرب أهبتها وأعدوا لها عدتها، وأجمعوا إليها فقد شبت ووقدت نارها ٢ وعلا شنارها ٣ وتجرد لكم فيها الفاسقون كى يعذبوا عباد الله، ويطفؤوا نور الله. ألا انه ليس

أولياء الشيطان من أهل الطمع والجفاء والكبر ٤ بأولى بالجد في
غيهم وضلالهم وباطلهم من أولياء الله، من أهل البر والزهادة
والاخبات في حقهم وطاعة ربهم ومناصحة إمامهم، انى والله لو
لقيتهم فردا ٥ وهم ملء الارض ٦ ما باليت

١ - في شرح النهج والبخار: " الكفر والفساد والفجور ". ٢ - في شرح النهج: " وأعدوا
لها عدتها فقد شبت نارها ". ٣ - في النهج: " فخذوا للحرب أهبتها وأعدوا لها عدتها
فقد شب لظاها وعلا سناها ". ٤ - في شرح النهج والبخار: " من أهل الطمع والمكر
والجفاء ". ٥ - هذا المورد هو المورد الثالث من الموارد التى أشرنا إليها فيما تقدم من
أن الرضى (ره) قد أورده في النهج ونص عبارته (انظر شرح النهج الحديدي، ج ٤ ص
١٩١) هذا: " انى والله لو لقيتهم واحدا وهم طلاع الارض كلها ما باليت ولا
استوحشت، وانى من ضلالهم الذى هم فيه والهدى الذى أنا عليه لعلى بصيرة من
نفسى ويقين من ربى، وانى إلى لقاء الله لمشتاق، ولحسن ثوابه لمنتظر راج،
ولكننى أسى أن يلى أمر هذه الامة سفهاؤها وفجارها، فيتخذوا مال الله دولا وعباده
خولا، والصالحين حربا، والفاسقين حزبا ". ٦ - في النهج: " وهم طلاع الارض كلها "
فقال المجلسي (ره): " في النهاية: طلاع الارض ذهابا أي ما يملأها حتى يطلع عنها
ويسيل ".

[٣٢٠]

ولا استوحشت ١، وانى من ضلالتهم التى هم فيها والهدى الذى
نحن عليه لعلى ثقة وبينه ويقين وصبر، وانى إلى لقاء ربى لمشتاق
ولحسن ثواب ربى ٢ لمنتظر، ولكن أسفا يعترينى ٣، وحزنا يخامرنى
٤ من أن يلى أمر هذه الامة سفهاؤها وفجارها فيتخذوا مال الله دولا
٥ وعباد الله خولا ٦ [والصالحين حربا ٧] والفاسقين حزبا، وأيم الله
لولا ذلك ٨ ما أكثرت تأنيبكم وتألبيكم ٩ وتحريضكم، ولتركتكم إذ ونيتم
١٠

١ - قال المجلسي (ره): " الاستيحاش ضد الاستيناس وهنا كناية عن الخوف ". ٢ -
في النهج وشرحه والبخار: " ولحسن ثوابه ". ٣ - في الاصل: " يرينى " يقال: " اعترى
فلانا أمر = أصابه ". ٤ - في الاصل: " يعترينى " فقال المجلسي (ره): " المخامرة
المخالطة ". ٥ - قال المجلسي (ره): " قوله (ع): مال الله دولا، في الصحاح أن دولا
جمع دولة بالضم فيهما، وفى القاموس: الدولة انقلاب الزمان والعقبة في المال ويضم،
أو الضم فيه والفتح في الحرب، وأهما سواء، أو الضم في الآخرة والفتح في الدنيا،
والجمع دول مثلثة ". ٦ - قال المجلسي (ره): " في النهاية: " كان عباد الله خولا أي
خدما وعبيدا يعنى أنهم يستخدمونهم ويستعبدونهم ". ٧ - هذه الفقرة غير موجودة
في الاصل وشرح النهج والبخار بل هي في النهج فقط فقال المجلسي (ره): " حربا
أي عدوا، وحزبا أي ناصرا وحنندا ". ٨ - هذا المورد أيضا هو آخر الموارد التى أشرنا
سابقا إلي أن السيد الرضى (ره) أوردها في نهج البلاغة تحت عنوان " من كتاب له
(ع) إلى أهل مصر مع مالك الاشتهر " (انظر ص ٣٠٥) ونص عبارة السيد هكذا (انظر
شرح النهج الحديدي ج ٤، ص ١٩١): " فلولا ذلك ما أكثرت تأنيبكم وتألبيكم وجمعكم
وتحريضكم ولتركتكم إذ أبيتم وونيتم (ثم ذكر جملا نقلناها سابقا إلى أن قال) أنفروا
رحمكم الله إلى قتال عدوكم، ولا تتأقلوا إلى الارض فتقروا بالخسف وتبوؤوا بالذل،
ويكون نصيبكم الاخس، وان أخا الحرب الارق، ومن نام لم ينم عنه، والسلام ". ٩ -
قال المجلسي (ره): " التأليب = التحريض، والتأنيب أشد اللوم ". ١٠ - قال
المجلسي (ره): " الونى الضعف والفتور ".

[٣٢١]

وأبيتم حتى ألقاهم بنفسى متى حم ١ لي لقاؤهم، فوالله انى
لعلى الحق، وانى للشهادة لمحبه، فانفروا خفافا وثقالا وجاهدوا
بأموالكم وأنفسكم في سبيل الله ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون ٢
ولا تتأقلوا ٣ إلى الارض فتقروا بالخسف ٤ وتبوؤوا بالذل ويكن
نصيبكم الاخسر ٦، ان أخا الحرب اليقظان الارق ٧، ومن نام لم ينم
عنه ٨، ومن

١ - قال المجلسي (ره): " قال الفيروز ابادي: حم الشئ أي قدر، وأحم أي - جان وقته ". ٢ - آية ٤١ سورة التوبة (اضيفت إلى أول كلمة منها الفاء لاقتضاء المقام اياها). ٣ - قال المجلسي (ره): " ولا تناقلوا، بالتشديد والتخفيف معا إشارة إلى قوله تعالى: مالكم إذا قيل لكم انفروا في سبيل الله اتاقلتم إلى الأرض، الآية، وقال الفيروز ابادي: تناقل عنه تباطأ، والقوم لم ينهضوا للنجدة وقد استنهبوا لها ". ٤ - قال المجلسي (ره): " في النهاية: الخسف النقصان والهوان ". ٥ - قال المجلسي (ره): " في النهاية: أصل البوء اللزوم، وأبوء أي أقر وألتزم وأرجع ". ٦ - كذا في الاصل، وفي النهج " الاخس " من الخساسة " أما شرح النهج ففيه: " الخسر " وفي البحار " لآخر " ومن ثم قال مصحح البحار - قدس الله روحه ونور ضريحه - في هامش الكتاب مشيرا إلى الكلمة: " في النهج: الاخس، لم يتعرض [أي المجلسي (ره)] لشرح هذه الفقرة، وفيما عندنا من النسخ ليس شئ يطمئن إليه النفس، وآخر ما انتهى إليه نظري القاصر أن قوله: يكن، معطوف على: تقروا، أي لا تناقلوا فيكن نصيبكم لآخر أي غيركم يعنى معاوية ". ٧ - قال مصحح البحار السيد السند الجليل الميرزا محمد خليل - قدس الله روحه ونور ضريحه - في هامش الصفحة (ص ٦٥٣ ج ٨) أي ان الرجل المحارب الذي يترك النوم والراحة، وقوله: الارق، وصف من قولهم أرقت بالكسر أي سهرت فأنا أرق " وقال المجلسي (ره) في ثامن البحار ضمن توضيحه لعبارة كتاب نقله عن نهج البلاغة (ص ٦٦٠): " في النهاية: الارق هو السهر ورجل أرق إذا سهر لعله، فان كان السهر من عادته قيل: أرق، بضم الهزة والراء، وأخو الحرب ملازمه ". أقول: قد مرت هذه الفقرات مع شرح منا في ص ٣٦ - ٢٧، فراجع. ٨ - قال المجلسي (ره): " ومن نام لم ينم عنه، لان العدو لا يغفل عن عدوه ". (*)

[٢٢٢]

ضعف أودى ١، ومن ترك الجهاد [في الله] كان كالمغبون المهين. اللهم اجمعنا واياهم على الهدى، وزهدنا واياهم في الدنيا، واجعل الآخرة خيرا لنا ولهم من الاولى، والسلام ٢. عن بكر بن عيسى قال: لما قتل محمد بن أبي بكر وظهر معاوية على مصر قوى أمره وكثرت أمواله، وازداد أصحاب على عليه السلام تفرقا عليه وكراهية للقتال، وكان عامل مصر قيس بن سعد بن عبادة - رضى الله عنه - عزله على وبعث الاشتهر - رحمه الله - [إليها] وقد كان له قبل أن يشخصه إلى مصر غارات بالجزيرة، وذلك أن معاوية بعث الضحاك بن قيس ٣ على ما في سلطانه من أرض الجزيرة وكان في يديه حران ٤ والرقعة ٥ والرهاء ٦ وقرقيسيا، [وكان من كان بالكوفة والبصرة من العثمانية

١ - قال المجلسي (ره) نقلا عن الجوهرى: " أودى فلان هلك فهو مود ". ٢ - هنا تم الكتاب الذى ذكرنا سنده فيما سبق (أعنى ٣٠٢). أقول: الكتاب المذكور في الامامة والسياسة لابن قتيبة (ج ١، ص ١٦١ - ١٦٦). فليعلم أن ابن أبي الحديد قد أطال الكلام في شرح هذا الكتاب وخاض في بيانه بما يقتضيه المقام من الحل والعقد والنقض والابرار، فمن أراد الاطلاع على ذلك فليراجع الشرح المذكور (ج ٤، ص ١٦٤ - ١٩٩). ٢ - في تقريب التهذيب: " الضحاك بن قيس بن خالد بن وهب الفهري أبو - أنيس الامير المشهور صحابي صغير قتل في وقعة مرج راهط سنة أربع وستين / س ". أقول: قد مر ذكر الرجل وسيأتى أيضا تحت عنوان " غارة الضحاك بن قيس الفهري ". ٤ - في مراصد الاطلاع: حران بتشديد الراء وأخره نون مدينة قديمة قصة ديار مصر بينها وبين الرهاء يوم، و [بينها] بين الرقة يومان ". ٥ - في المراصد أيضا: " الرقة بفتح أوله وثانيه وتشديده والهاء... مدينة مشهورة على الفرات من جانبها الشرقي، بينها وبين حران ثلاثة أيام من بلاد الجزيرة ". ٦ - وفي المراصد أيضا: " الرهاء بضم أوله يمد ويقصر مدينة بالجزيرة فوق حران بينهما ست فراسخ ". وأيضا فيه: " قرقيسيا بالفتح ثم السكون وقاف اخرى وباء ساكنة وسين مكسورة وباء اخرى وألف ممدودة بلد على الخابور عند مصبه وهى على الفرات، جانب منها على الخابور وجانب على الفرات ".

[٢٢٣]

قد هربوا فنزلوا الجزيرة في سلطان معاوية ١ [فبلغ الاشتهر فسار يريد الضحاك بحران، فلما بلغ ذلك الضحاك بعث إلى أهل الرقة

واستمدهم فأمدوه وكان جل من بها عثمانية أتوها هرابا من على عليه السلام فجأؤوا وعليهم سماك بن مخرمة الاسدي ٢

١ - ما بين المعقوفتين مأخوذ من كتاب صفين لنصر بن مزاحم (ص ١٦). ٢ - في الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي: "سماك بن مخرمة الذي ينسب إليه مسجد بالكوفة يقال: مسجد سماك، وهو خال سماك بن حرب، سمعت أبي يقول ذلك" وفي المشتهر للذهبي ص ٢٥١ وتبصير المنتبه لابن حجر (ص ٤٦٣): "حمن بسكون الميم وفتح النون الأولى (إلى أن قال) وبالضم وفتح الميم بعدها ياء سماك بن مخرمة بن حمين الاسدي هرب من على إلى الجزيرة" وفي القاموس: "سماك ككتاب بن مخرمة صاحب مسجد سماك بالكوفة صحابي" وشرحه الزبيدي بقوله: "هو سماك بن مخرمة الاسدي الهالكى خال سماك بن حرب، وهو صاحب مسجد سماك بالكوفة، ويقال: انه هرب من على فنزل الجزيرة" وأما مخرمة فهي كما في المغنى بفتح - الميم وسكون الخاء المعجمة وفتح الراء المهملة وقال المحدث القمي (ره) في سفينة - البحار: "سماك بن مخرمة كان رئيس العثمانية التي كانوا بالرقعة من قبل معاوية وقد كان فارق عليا عليه السلام في نحو من مائة رجل من بنى أسد، قال نصر: وبعث معاوية الضحاك بن قيس على ما في سلطانه من أرض الجزيرة وكان في يديه حران والرقعة والرها وقرقيسيا، وكان من كان بالكوفة وبالبحيرة من العثمانية قد هربوا فنزلوا الجزيرة في سلطان معاوية فخرج الأشتر وهو يريد الضحاك بحران فلما بلغ ذلك الضحاك بعث إلى أهل الرقة فأمدوه وكان جل أهلها عثمانية، فجأؤوا وعليهم سماك بن مخرمة وأقبل الضحاك يستقبل الأشتر فالتقى الضحاك وسماك بين حران والرقعة، ورحل الأشتر حتى نزل عليهم فاقتتلوا قتالا شديدا (نقله - المجلسي (ره) في ثامن البحار في الباب الثالث والاربعين ص ٤٦٦ - ٤٦٧) ومسجد سماك أحد المساجد الاربعة التي بنيت فرحا لقتل الحسين عليه السلام (انظر عاشر البحار، الباب التاسع والثلاثين ص ٢٤٠). "أقول: نص عبارة البحار هكذا: "ب - [أي نقل الشيخ الطوسي (ره) في التهذيب] محمد بن يحيى عن الحسن بن علي بن عبد الله بن عبيس بن هشام عن سالم عن أبي جعفر عليه السلام قال: جددت أربعة مساجد بالكوفة فرحا لقتل الحسين عليه السلام، "بقية الحاشية في الصفحة الآتية"

[٢٢٤]

فأمره أهل الرقة فعمسكروا جميعا بمرج مرينا ١ بين حران والرقعة وأقبل الأشتر إليهم فاقتتلوا قتالا شديدا وبنو أسد يومئذ يقاتلون بنية وبصيرة وفشت فيهم الجراحات [حتى كان عند المساء ٢] وسرع ٣ الأشتر فيهم فلما حجز بينهم الليل سار الضحاك من ليلته حتى نزل حران فلما أصبح الأشتر تبعهم فنزل عليهم فحاصروهم بحران فأتى الصريح معاوية فدعا عبد الرحمن بن خالد بن الوليد فأمره بالمسير إليهم فلما بلغ ذلك الأشتر كتب كتابه وعبأ جنوده وخيله ثم ناداهم: ألا إن الحى عزيز، ألا إن الذمار منيع، ألا تنزلون أيها الثعالب الرواغة الجحر الجحر يا معاشر الضباب ٤ [فنادوا يا عباد الله أقيموا قليلا علمتم والله أن قد اتيتم] ٥ ثم مضى

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " مسجد الأشعث، ومسجد جرير، ومسجد سماك، ومسجد شيبث بن ربعي لعنهم الله ". وما نقله المحدث القمي (ره) عن ثامن البحار عن كتاب صفين لنصر فهو موجود في أوائل كتاب صفين لنصر (انظر ص ١٦ من طبعة مصر بتحقيق عبد السلام محمد هارون وشرحه سنة ١٣٦٥ هـ ق).

١ - في تاج العروس ممزوجا كلامه بكلام صاحب القاموس: " وأبو - مرينا) يفتح الميم وكسر الراء (سمك، وبنو مرينا) الذين ذكرهم امرؤ القيس فقال: فلو في يوم معركة أصيبوا * ولكن في ديار بنى مرينا هم (قوم من أهل الجزيرة) من العباد، وليس مرينا كلمة عربية ". ٢ - هذه الاضافة من كتاب صفين. ٣ - كذا ولم تتحقق معناها. ٤ - في كتاب صفين لنصر بن مزاحم: " اجتحرتم اجتجار الضباب ". أقول: هو من قولهم: " اجتحر له جحرا = اتخذ، والجحر بالفتح الغار البعيد القعر " هذا نص عبارة القاموس وأيضا فيه: " الجحر بالضم كل شئ تحتفره الهوام والسباع لانفسها " وفي تاج العروس في شرح العبارة: " قال شيخنا: وفقهاء اللغة كابى منصور الثعالبي جعلوا الجحر للضب خاصة، واستعماله لغيره كالتجوز " والضباب بالكسر جمع الضب بالفتح، وهو حيوان برى يشبه الورل ". ٥ - ما بين المعقوفتين زيد من كتاب صفين.

حتى مر بالرقعة فتحصنوا ١ منه، ثم مضى حتى مر على أهل قريسياء، فتحصنوا ٢ وانصرف فبلغ عبد الرحمن بن خالد منصرفه فأقام ٣ فلما كان بعد ذلك كاتب ٤ أيمن بن خريم بن فاتك ٥ [الاسدي] معاوية فذكر بلاء قومه يوم مرج مرينا فقال في ذلك: من مبلغ عنى ابن حرب رسالة ٦ * من عاتيين مساعر أنجاد منيتهم ان أثروك مثنوية * فرشدت إذ لم توف بالميعاد أنسيت إذ في كل يوم ٧ غارة * في كل ناحية كرجل ٨ جراد غارات أشرت في الخيول يريدكم * بمعرة ومضرة وفساد وضع المسالحي مرصدا لهلاككم * ما بين عانات ٩ إلى سنداد ١٠

١ و ٢ - في كتب صغين في الموضوعين: " فتحزروا " ٣ - في كتاب صغين: " انصراف الاشتهر فانصرف " فمصرف مصدر ميمي. ٤ - في كتاب صغين: " عاتب " ٥ - في الاصل: " فارك " ففى تقرب التهذيب: " أيمن بن خزيم بالمعجمة ثم الراء مصغرا ابن الاخرم الاسدي أبو عطية الشامى الشاعر مختلف في صحبته، وقال العجلي: تابعي ثقة / ت " وفى الاصابة في ترجمته: " قال ابن عيينة عن اسماعيل بن أبي خالد عن الشعبي: قال مروان بن الحكم لايمن بن خريم يوم المرج: ألا تخرج تقاتل معنا ؟ - فقال: ان أبى وعمى شهدا بدرا وعهدا إلى أن لا أقاتل مسلما (الحديث) " وقال أيضا فيه في ترجمة أبيه أبى أيمن خريم بن فاتك بن الاخرم بعد ذكر الحديث: " قال محمد بن عمر: هذا لا يعرف، وإنما أسلما حين أسلم بنو أسد بعد الفتح فتحولا إلى الكوفة فنزلاها، وقيل: نزلا الرقة وماتا بها في عهد معاوية " ٦ - في كتاب صغين: " أبلغ أمير المؤمنين رسالة " ٧ - في كتاب صغين: " في كل عام " ٨ - " الرجل بالكسر القطعة العظيمة من الجراد " ٩ - في مراصد الاطلاع: " عانات = قرى بالفرات وجزائر وهى ألوس وسالوس وناووس " ١٠ - في كتاب صغين: " زياد " فقال مصححه وأصاب: " زياد، لم أجد لها ذكرا في كتب البلدان ولعلها سنداد " ففى المراصد: " سنداد بالكسر ثم السكون وتكرير - الدال المهملة، وقيل: بالفتح قصر بالعذيب، وقيل: نهر، وقيل: هو منازل الأباد أسفل سواد الكوفة، وكان عليه قصر تحج العرب إليه " (*).

وحوى رساتيق الجزيرة كلها * غصبا بكل طمرة ١ وجواد لما رأى نيران قومي اوقدت * وأبو أنيس ٢ فاتر الايقاد أمضى البنا خيله ورجاله * وأغد ٣ لا يجرى لامر رشاد ثرنا إليهم ٤ عند ذلك بالقنا * وبكل أبيض كالعقيقة صاد ٥ في مرج مرينا ٦ ألم تسمع بنا * نبغى ٧ الامام به وفيه نعادي لولا مقام عشيرتي وطعانهم * وجلادهم بالمرج أي جلاذ لاتاك أشتهر مذحج ٨ لا ينثنى * بالجيش ذا حنق عليك وأد ٩ عن سليم ١٠: لما قتل محمد بن أبى بكر أتيت عليا عليه السلام فعزيتة وحدثته بحديث

١ - في القاموس: " الطمر كفلز الفرس الجواد " فالتاء للوعدة. ٢ - " ابو أنيس " هو كنية الضحاك بن قيس الفهري. ٣ - في الصحاح: " الأغذاذ في السير = الاسراع " ٤ - من قولهم: ثار فلان إليه أي وثب. ٥ - قال عبد السلام محمد هارون: " العقيقة البرق إذا رأته في وسط السحاب كأنه سيف مسلول " وقوله: " صاد " أي عطشان إلى الدماء. ٦ - قال عبد السلام محمد هارون: " شدد راء مرينا للشعر وأصله التخفيف كما في - القاموس، وبنو مرينا قوم من أهل الحيرة من العباد، قال الجواليقي: وليس مرينا بكلمة عربية وأنشد لامرئ القيس: فلو في يوم معركة اصيبوا * ولكن في ديار بنى مرينا " ٧ - كذا فيكون المعنى بتقدير مضاف: " أي كنا نطلب خلافة الامام أي معاوية " وأظن أن الكلمة " نعي " من: نعاه أي أخبر بموته، فيكون المراد بالامام عثمان، فتدبر. ٨ - مذحج على زنة مسجد اسم قبيلة، ويستفاد من البيت انتساب الاشتهر إليها. ٩ - الاد [بمد الالف على زنة عاد] والابد القوة ففى القاموس: " أد ينيد أيدا اشتد وقوى، والاد الصلب والقوة كالآيد " . أقول: كانت هذه الابيات في الاصل مشوشة جدا بحيث لو لم تكن مذكورة في كتاب صغين لنصر بن مزاحم لم يتمكن من قراءتها وتصحيحها فان نصر بن مزاحم نقل - القصة في أوائل كتاب صغين عند ذكره تولية أمير المؤمنين على عليه السلام الولاة على الامصار فراجع (ص ١٥ - ١٧ من

الطبعة الاولى بالقاهرة سنة ١٣٦٥ بتحقيق عبد السلام محمد هارون). ١٠ - لم
تتمكن من تعيينه، ويحتمل أن يكون هو سليم بن أسود أبا الشعثاء المحاربي الكوفي،
أو سليم بن بلج الفزاري، أو سليم بن قيس الهلالي.

[٢٢٧]

حدثني محمد بن أبي بكر فقال علي عليه السلام: صدق محمد -
رحمه الله - انه حتى يرزق. قتل محمد بن أبي حذيفة ابن عتبة بن
ربيعة بن عبد شمس حدثنا [علي بن] محمد بن أبي سيف ١ أن
محمد بن أبي حذيفة بن عتبة بن ربيعة بن عبد شمس

١ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢، ص ٢٨، س ٢): " قال ابراهيم:
وحدثني محمد بن عبد الله بن عثمان عن المدائني أن محمد بن أبي حذيفة (القصة)
". وذكر الطبري خبر قتل محمد بن أبي حذيفة في موردين من تاريخه. الاول قوله (ج
٥، ص ٢٢٦ عند ذكره حوادث سنة ست وثلاثين): " وفي هذه السنة قتل محمد بن
أبي حذيفة، وكان سبب قتله أنه لما خرج المصريون إلى عثمان مع محمد بن أبي بكر
أقام بمصر وأخرج عنها عبد الله بن سعد بن أبي سرح وضبطها فلم يزل بها مقيما
حتى قتل عثمان وبوع لعلي (رض) وأظهر معاوية الخلف، وبايعه على ذلك عمرو بن
العاص، فسار معاوية وعمرو إلى محمد بن أبي حذيفة قبل قدوم قيس بن - سعد
مصر فعالجا دخول مصر فلم يقدر على ذلك فلم يزالا يكدعان محمد بن أبي حذيفة
حتى خرج إلى عريش مصر في ألف رجل فتحصن بها، وجاءه عمرو فنصب المنجنيق
عليه حتى نزل في ثلاثين من أصحابه واخذوا وقتلوا، رحمهم الله ". والثاني قوله (ج
٦، ص ٦١ عند ذكره حوادث سنة ثمان وثلاثين): " وفيها قتل محمد بن أبي حذيفة بن
عتبة بن ربيعة بن عبد شمس - ذكر الخبر عن مقتله - اختلف أهل السير في وقت
مقتله فقال الواقدي: قتل في سنة ست وثلاثين، قال: وكان سبب قتله أن معاوية
وعمر سارا إليه وهو بمصر قد ضبطها فنزلا بعين شمس فعالجا الدخول فلم يقدر
عليه، فكدعا محمد بن أبي حذيفة على أن يخرج في ألف رجل إلى العريش فخرج،
وخلف الحكم بن الصلت على مصر، فلما خرج محمد بن أبي حذيفة إلى العريش
تحصن، وجاء عمرو فنصب المجانيق حتى نزل في ثلاثين من أصحابه فأخذوا وقتلوا،
قال: وذلك قبل أن يبعث علي (رض) إلى مصر قيس بن سعد. وأما هشام بن محمد
الكلبي فانه ذكر أن محمد بن أبي حذيفة انما أخذ بعد أن - بقية الحاشية في
الصفحة الاتية "

[٢٢٨]

اصيب لما فتح عمرو بن العاص مصر فبعث به إلى معاوية بن أبي
سفيان وهو يومئذ بفلسطين، فحبسه معاوية في سجن له فمكث
فيه غير كثيرا ثم انه هرب وكان ابن خال - معاوية فأرى معاوية الناس
أنه كره انفلاته من السجن فقال لاهل الشام: من يطلبه ؟ وقد كان
معاوية فيما يرون يجب أن ينجو، فقال رجل من ختعم يقال له: عبيد
الله ١ بن عمرو بن ظلام وكان شجاعا وكان عثمانيا: أنا أطلبه، فخرج
في خيله ٢ فلحقه [بحوارين ٣ وقد دخل] في غار هناك ٤ فجاءت
حمر تدخله وقد أصابها المطر، فلما رأته الرجل في الغار فزعت منه
فنفرت، فقال حمارون ٥ كانوا قريبا من الغار: والله ان لنفر هذه الحمر
من الغار لشأنا، ما نفرها من هذا الغار الا أمر، فذهبوا

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " قتل محمد بن أبي بكر ودخل عمرو بن العاص
مصر وغلب عليها، وزعم أن عمرا لما دخل هو وأصحابه مصر أصابوا محمد بن أبي
حذيفة فبعثوا به إلى معاوية وهو بفلسطين، فحبسه في سجن له (فذكر القصة إلى
آخرها نحو ما في المتن) "

١ - في تاريخ الطبري: " عبد الله ". ٢ - في شرح النهج: " في خيل " وفي الطبري: "
في حاله ". ٣ - في مراصد الاطلاع: " حوارين بضم أوله ويكسر ويخفف الواو وكسر -

الراء وباء ساكنة ونون بلدة بالبحرين وقيل: حوارين بلفظ التثنية وكسر أوله، ومنهم من يفتحها من قرى حلب معروف، وحوارين حصن من ناحية حمص، وحوارين اسم القريتين اللتين بين تدمر ودمشق " ٤ - في الطبري: " حتى لحقه بأرض البلقاء بحوران وقد دخل في غار هناك " ففي مراصد الاطلاع: " البلقاء كورة من أعمال دمشق بين الشام ووادي القرى قصبتها عمان، وفيها قرى كثيرة ومزارع واسعة " ٥ - في الطبري: " حصادون " ففي الصحاح: " والحجارة أصحاب الحمير في - السفر، الواحد حمار مثل جمال ويغال " وفي القاموس: " الحماره أصحاب الحمير " وفي تاج العروس في شرح العبارة: " ويقال لاصحاب الجمال جمالة، ولأصحاب البغال بغالة، ومنه قول ابن أحرر: شلا كما تطرد الجمالة الشردا " فكلمة " حمارون " جمع حمار هنا.

[٢٢٩]

ينظرون، فإذا هم به فخرجوا، فوافاهم عبيد الله بن عمرو بن ظلام فسألهم عنه ووصفه لهم، فقالوا له: ها هو ذا في الغار، فجاء حتى استخرجه وكره أن يحمله ١ إلى معاوية فيخلى سبيله، فضرب عنقه، رحمه الله تعالى. خبر بنى ناجية ٢ فقال ٣: صنغهم ثلاثة أصناف [وقال] أما المسلمون [فخذ منهم البيعة وخل

١ - في شرح النهج: " وكره أن يصيرنه " وفي الطبري: " وكره أن يرجعه " . وستأتي ترجمته مفصلة في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى كما أشرنا إلى ذلك فيما تقدم (ص ٢٠٦) (انظر التعليقة رقم ٢٣) ٢ - قال السيد الرضى - رضى الله عنه - في نهج البلاغة في باب المختار من خطبه (ع) تحت عنوان: " ومن كلام له عليه السلام لما هرب مصقلة بن هبيرة الشيباني إلى معاوية وكان قد ابتاع سبى بنى ناجية من عامل أمير المؤمنين عليه السلام واعتقه فلما طالبه بالمال خاس به وهرب إلى الشام فقال: " قبح الله مصقلة، فعل فعل السادة وفر فرار العبيد، فما أنطق مادحه حتى أسكنته، ولا صدق واصفه حتى بكنته، ولو أقام لاخذنا ميسوره وانتظرنا بما له وفوره " (انظر شرح النهج الحديدي، ج ١، ص ٣٦١) وشرح الكلام ابن أبي الحديد وذكر نسب بنى ناجية ومصقلة بن هبيرة إلى أن قال: " وأما خبر بنى ناجية مع أمير المؤمنين عليه السلام فقد ذكره ابراهيم بن هلال الثقفي في كتاب الغارات قال: حدثني محمد بن عبد الله بن عثمان عن نصر بن مزاحم قال: حدثني عمر بن سعد عن حدثني محمد بن إدريس عن أبيه قال: لما بايع أهل البصرة عليا عليه السلام بعد الهزيمة (إلى آخر الخبر) " (انظر ج ١، ص ٣٦٤). وقال الطبري في تاريخه (ج ٦ من الطبعة الاولى بمصر، ص ٦٥) عند ذكره حوادث سنة ثمان وثلاثين ما نصه: " ومما كان في هذه السنة اظهار الخريت بن راشد في بنى ناجية الخلف على علي عليه السلام وفراقه اياه كالذي ذكر هشام بن محمد عن أبي مخنف عن الحارث الأزدي عن عمه عبد الله بن فقيم فقال: جاء الخريت بن راشد إلى علي عليه السلام " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٢٣٠]

سبيلهم، وأما النصاري فخذ منهم الجزية وخل سبيلهم وسبيل عيالهم، وأما المرتدون [فأغريهم وبعيالهم وأموالهم ثم ادعهم إلى الاسلام ثلاث مرات، فان أجابوك والا فاقتل مقاتليهم واسب ذراريهم، فلم يجيبوه فقتل مقاتليهم وسبى ذراريهم، فاشتراهم مصقلة بخمسمائة ١ ألف واعتقهم ولحق بمعاوية فقال أصحابه ٢: يا أمير المؤمنين فيئنا، قال: انه قد صار على غريم من الغرماء فاطلبوه. قال: لما بايع أهل البصرة عليا عليه السلام بعد الهزيمة دخلوا في الطاعة غير بنى - ناجية فانهم عسكروا، فبعث إليهم على عليه السلام رجلا من أصحابه في خيل ليقاتلهم،

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " فذكر القصة إلى آخرها قريبا مما في المتن. وذكر ابن الاثير في كامل التواريخ تحت عنوان " خبر الخريت بن راشد وبنى ناجية " ملخص ما في المتن ولا نشير إليه في طي كلماتنا الا في بعض الموارد وذكر أحمد زكى صفوت في جمهرة رسائل العرب غالب هذه المكاتب وسنشير إلى مورد نقل كل منها في تعليقة رقم ٣٩ ان شاء الله تعالى. وقال المجلسي (ره) في ثامن البحار

في باب ما جرى من الفتن من غارات أصحاب معاوية (ص ٦٧٧) بعد نقله كلام أمير المؤمنين في مصفلة كما مر ذكره ضمن بيان له: " واختلف الرواية في سببهم (أي بنى ناجية) ففي بعضها أنه لما انقضى أمر الجمل دخل أهل البصرة في الطاعة غير بنى ناجية (الحديث) ". أقول: لما كان المجلسي (ره) قد نقل عن شرح النهج لابن أبي الحديد هنا مطالب نفيسة تتعلق بالمقام وكان المقام لا يسعها نقلها في تعليقات آخر الكتاب. (انظر التعليقة رقم ٣٩). ٣ - كانت عبارة المتن هنا مشوشة ناقصة فأكملناها بكلمات منا يقتضيها السياق.

١ - في الاصل: " بمائة " والصحيح ما أثبتناه بقرينة ما تأتي. ٢ - هذه رواية قد اختلطت هنا بالعنوان وأهمل ذكرها في موضعها في آخر القصة كما ذكرها ابن أبي الحديد في اخبارات القصة ناسبا اياها إلى كتاب الغارات بقوله (ج ١، ص ٢٧١، س ١٦): " وروى ابراهيم أيضا عن ابراهيم بن ميمون عن عمرو بن القاسم بن حبيب التمار عن عمار الدهني قال: لما هرب مصفلة قال أصحاب علي - عليه السلام - له: يا أمير المؤمنين فيتنا (الحديث) ".

[٣٣١]

فأتاهم فقال ١: ما بالكم عسكرتم وقد دخل الناس في الطاعة غيركم، فافترقوا ثلاث فرق، فرقة قالوا: كنا نصارى فأسلمنا ودخلنا فيما دخل فيه الناس من الفتنة ونحن نبايع كما بايع الناس، فأمرهم فاعتزلوا، وفرقة قالوا: كنا نصارى ولم نسلم فخرجنا مع القوم الذين كانوا خرجوا، قهرونا فأخرجونا كرها فخرجنا معهم فهزموا ٢ فنحن ندخل فيما دخل فيه الناس ونعطيكم الجزية كما أعطيناكم، فقال لهم اعتزلوا، وفرقة قالوا: انا كنا نصارى فأسلمنا فلم يعجبنا الاسلام فرجعنا إلى النصرانية فنحن نعطيكم الجزية كما أعطاكم النصارى، فقال لهم: توبوا وارجعوا إلى الاسلام، فأبوا، فقتل مقاتلتهم ٣ وسبى ذراريهم فقدم بهم على علي عليه السلام ٤.

١ - قال الطبري عند ذكره قصة بنى ناجية (ج ٦، ص ٧٣) ما نصه: " فحدثني علي بن الحسن الأزدي قال: حدثنا عبد الرحمن بن سليمان، عن عبد الملك بن سعيد بن حاب، عن الحر، عن عمار الدهني، قال: حدثني أبو الطفيل قال: كنت في الجيش الذي بعثهم علي بن أبي طالب إلى بنى ناجية فقال: فانتبهنا إليهم فوجدناهم على ثلاث فرق فقال أميرنا لفرقة منهم: ما أنتم؟ - قالوا: نحن قوم نصارى لم نر ديننا أفضل من ديننا فثبتنا عليه، فقال لهم: اعتزلوا. وقال للفرقة الأخرى: ما أنتم؟ - قالوا: نحن كنا نصارى فأسلمنا فثبتنا على اسلامنا، فقال لهم: اعتزلوا. ثم قال للفرقة الأخرى الثالثة: ما أنتم؟ - قالوا: نحن قوم كنا نصارى فأسلمنا فلم نر ديننا هو أفضل من ديننا الاول، فقال لهم: أسلموا، فأبوا، فقال لأصحابه: إذا مسحت رأسي ثلاث مرات فشدوا عليهم، فافتلوا المقاتلة وأسلبوا الذرية، فجيئ بالذرية إلى علي، فجاء مصفلة بن هبيرة فاشتراهم بمائتي ألف فجاء بمائة ألف فلم يقبلها علي (رض) فانطلق بالدرهم وعمد إليهم مصفلة فأعتقهم و لحق بمعاوية، فقيل لعلي: ألا تأخذ الذرية؟ - فقال: لا، فلم يعرض لهم ". ٢ - في الاصل: " فهربوا ". ٣ - في البحار: " مقاتلتهم ". ٤ - تم هنا ما نقله المجلسي (ره) من الكتاب قاتلا بعده: " وفي بعضها: أن الامير من قبل علي - عليه السلام كان معقل بن قيس - ولما انقضى أمر الحرب لم يقتل من المرتدين من بنى ناجية الا رجلا واحدا ورجع الباقيون إلى الاسلام (إلى آخر ما قال كما أشرنا إليه في صدر الحديث) ".

[٣٣٢]

قال ١: وشهد الخريت ٢ بن راشد الناجي وأصحابه مع علي عليه السلام صفين

١ - قال المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب سائر ما جرى بينه وبين الخوارج (ص ٦١٥، س ٣٢): " قال ابن أبي الحديد في شرح النهج: وروى ابراهيم بن محمد الثقفي

في كتاب الغارات ووجدته في أصل الكتاب أيضا عن الحارث بن كعب الأزدي عن عمه عبد الله بن قعين قال: كان الخريت (ونقل الحديث نحو ما من) " ٢ - في القاموس: " الخريت كسكيت الدليل الحاذق " فالعلم منقول منه. وفي الصحاح: " الخريت الدليل الحاذق وقال: وولد يغيب به الخريت، ويروى الاصمعي: يعيا، والجمع الخرات، الكساتي: خرتنا الارض أي عرفناها ولم تخف علينا طرقها " وقال ابن دريد في الاشتقاق عند ذكره رجال " سامة بن لؤي " ما نصه (ص ١٠٩): " فمن بنى سامة: الخريت بن راشد وهو الذي خرج على علي بن أبي طالب - صلوات الله عليه - ناحية أسياف البحر، فبعث إليه على - رضى الله عنه - معقل - بن قيس الرياحي فقتله وهزم أصحابه ولهم حديث، والخريت = الدليل الحاذق واشتقاقه من خرت الابرة أي انه من حذاقته يدخل في خرت الابرة، أي يدخل في ثقبها " وفي لسان العرب: " الخريت الدليل الحاذق بالدلالة كأنه ينظر في خرت الابرة قال رؤية العجاج: أرمى بأيدى العيس إذ هويت * في بلدة يعيا بها الخريت ويروى (يعنى) قال ابن برك وهو الصواب ومعنى " يعنى بها " يضل بها ولا يهتدى، يقال: عنى عليه الأمر إذا لم يهتد له والجمع الخرات وقال: يغيب على الدلامز الخرات، والدلامز بفتح الدال جمع دلامز بضم الدال وهو القوى الماضي. وفي حديث الهجرة: فاستأجر رجلا من بنى الدليل ها ديا خريتا. الخريت الماهر الذي يهتدى لآخرات المفاوز وهى طرقها الخفية ومضايقتها. وقيل: أراد أنه يهتدى في مثل ثقب الابرة من الطريق. شمر: دليل خريت برت إذا كان ماهرا بالدلالة مأخوذ من الخرت، وإنما سمي خريتا لشقه المفازة، ويقال: طريق مخرت ومثقب إذا كان مستقيما بينا، وطرق مخارت، وسمى الدليل خريتا لانه يدل على المخرت، وسمى مخرتا لان له منفذا لا ينسد على من سلكه. الكساتي: خرتنا الارض إذا عرفناها ولم يخف علينا طرقها " .

[٢٢٣]

فجاء الخريت إلى علي (ع) في ثلاثين [رابعا ١] من أصحابه يمشى ٢ بينهم حتى قام بين يدي علي عليه السلام فقال له: والله لا أطيع أمرك ولا أصلى خلفك، وإنى غدا لمفارق لك، قال: وذلك بعد وقعة صفين وبعد تحكيم الحكمين، فقال له علي عليه السلام: ثكلتك أمك، إذا تنقض عهدك، وتعصى ربك، ولا تضر إلا نفسك، أخبرني لم تفعل ذلك ؟ - قال: لاني حكمت في الكتاب وضعفت عن الحق إذ جد الجد، وركنت إلى القوم الذين ظلموا أنفسهم، فأنا عليك راد ٣ وعليهم ناقد، ولكم جميعا مباين. فقال له علي عليه السلام: ويحك ٤ هلم إلى ادارسك [الكتاب ٥] وإنظرك في السنن، وإفاحتك امورا من الحق أنا أعلم بها منك، فلعلك تعرف ما أنت له الآن منكر، وتستبصر ٦ ما أنت به الآن عنه عم وبه جاهل، فقال الخريت: فانى عائد ٧ عليك غدا، فقال له علي عليه السلام: اغد ولا يستهوينك الشيطان ولا يتقحمن ٨ بك رأى السوء، ولا يستخفنك الجهلاء ٩ الذين لا يعلمون، فوالله لئن استرشدتني واستصحتني وقبلت منى لا هدينك سبيل الرشاد، فخرج الخريت من عنده منصرفا إلى أهله. قال عبد الله بن قعين ١٠ فعجلت في أثره مسرعا وكان لى من بنى عمه صديق

١ - في الطبري فقط. ٢ - في الطبري: " يسير " ٣ - في الطبري: " زار " ٤ - في شرح النهج والبحار فقط. ٥ - في الطبري فقط. ٦ - في شرح النهج: " وتبصر " ٧ - في شرح النهج والبحار: " غاد " ٨ - في الاصل: " يفحمن " ٩ - في الطبري: " الجهل " ١٠ - فليعلم أن كلمة " قعين " كلما وردت في تاريخ الطبري ذكرت بدلها " فقيم " (بضم الفاء وفتح القاف بعدها الياء وفي آخرها الميم).

[٢٢٤]

فأردت أن ألقى ابن عمه في ذلك فاعلمه بما كان من قوله لامير المؤمنين وما رد عليه، وأمر ابن عمه ذلك أن يشهد بلسانه عليه وأن يأمره بطاعة أمير المؤمنين ومناصحته، ويخبره أن ذلك خير له في عاجل الدنيا وأجل الآخرة. قال: فخرجت حتى انتهيت إلى منزله وقد سبقني فقامت عند باب داره وفي داره رجال من أصحابه ١ لم يكونوا شهدوا معه دخوله على علي عليه السلام، فوالله ما رجع ولا ندم

على ما قال لامير المؤمنين وما رد عليه ٢ ثم قال لهم: يا هؤلاء إنى قد رأيت أن افارق هذا الرجل وقد فارقتك على أن أرجع إليه من غد ولا أرانى الا مفارقه ٣ فقال أكثر أصحابه: لا تفعل حتى تأتبه، فان أتاك بأمر تعرفه قبلت منه، وان كانت الاخرى فما أفدرك على فراقه، فقال لهم: نعم ما رأيتم. قال: ثم استأذنت عليهم فأذنوا لى ٤، فأقبلت على ابن عمه وهو مدرك بن الريان الناجى وكان من كبراء العرب فقلت له: ان لك علي حقا لآخائك وودك ولحق ٥ المسلم على المسلم، ان ابن عمك كان منه ما قد ذكر لك فاخل به وإردد عليه [رأيه ٦] وعظم عليه ما أتى، واعلم أننى خائف ان فارق أمير المؤمنين أن يقتلك

١ - في شرح النهج: " عند باب دار فيها رجال من أصحابه " ٢ - في الاصل: " فوالله ما تحرم عما قال وعماد رد عليه " وفى الطبري: " فوالله ما حزم شيئا مما قال ومما رد عليه " ٣ - في شرح النهج: " ولا أرى الا المفارقة " ٤ - في الطبري بعدها: " فدخلت فقلت: أشدك الله أن تفارق أمير المؤمنين وجماعة المسلمين وأن تجعل على نفسك سبيلا، وأن تقتل من أرى من عشيرتك، ان عليا لعلى الحق، قال: فأنا أعدو إليه فأسمع منه حجته وأنظر ما يعرض على به ويذكر، فان رأيت حقا ورشدا قبلت، وان رأيت غيا وجورا تركت. قال: فخلوت بابن عمه " ٥ - في الطبري: " لآخائك وودك ذلك على بعد حق " وفى شرح النهج: " لا حسانك وودك حق " ٦ - في الطبري فقط.

[٢٣٥]

ونفسه وعشيرته، فقال جزاك الله خيرا من أخ [فقد نصت وأسفقت ١] ان أراد صاحبي فراق أمير المؤمنين فارقتك وخالفته [وكنت أشد الناس عليه ٢] وأنا بعد خال به ومشير عليه بطاعة أمير المؤمنين ومناصحته والاقامة معه وفى ذلك حظه ورشده، فقامت من عنده وأردت الرجوع إلى على عليه السلام لا علمه الذى كان، ثم اطمأنت إلى قول صاحبي فرجعت إلى منزلي فبت به ثم أصبحت فلما ارتفع النهار ٣ أثبت أمير المؤمنين عليه السلام فجلست عنده ساعة وأنا أريد أن احده بالذى كان من قوله لى على خلوة فأطلت الجلوس فلم يزد الناس الاكثر فدنوت منه فجلست وراءه فأصغى إلى برأسه ٤ فأخبرته بما سمعت من الخريت وما قلت لابن عمه ومارد على ٥ فقال عليه السلام: دعه فان قبل الحق ورجع عرفنا ذلك له وقبلناه منه، وان أبى طلبناه، فقلت: يا أمير المؤمنين فلم لا تأخذه الآن فتستوثق منه ٦ ؟ - فقال: انا لو فعلنا هذا لكل من نتهمه من الناس ملانا السجون منهم، ولا أرانى يسعنى الوثوب على الناس والحبس لهم وعقوبتهم حتى يظهروا لنا ٧ الخلاف. قال: فسكت عنه وتنحيت فجلست مع أصحابي ثم مكثت ما شاء الله معهم ثم قال لى على عليه السلام: ادن منى فدنوت منه ثم قال لى مسرا ٨: اذهب إلى منزل الرجل

١ و ٢ - في الطبري فقط. ٣ - في الطبري: " ارتفع الضحى " ٤ - في الطبري: " باذنيه " ٥ - في الطبري: " بما سمعت من الخريت وبما قلت له، وبما رد على وبما كان من مقالتي لابن عمه " ٦ - في الطبري بزيادة: " وتحبسه " ٧ - في الاصل وشرح النهج: " لى " ٨ - قال الرضى (ره) في باب المختار من الخطب من نهج البلاغة (ج ٢ شرح النهج لابن أبى الحديد، ص ٥٢٨): " ومن كلام له (ع) وقد أرسل رجلا من أصحابه يعلم له علم أحوال قوم من جند الكوفة قد هموا باللاحاق بالخوارج وكانوا على " بقية الحاشية في الصفحة الاتية " (*)

[٢٣٦]

فأعلم لى ما فعل ؟ فانه قل يوم لم يكن يأتيه فيه ١ الا قبل هذه الساعة، قال: فأتيته منزله فإذا ليس في منزله منهم ديار، فدرت ٢ على أبواب دور اخرى كان فيها طائفة اخرى من أصحابه فإذا ليس فيها داع ولا مجيب، فأقبلت إلى على عليه السلام فقال لى حين رأيته: أأمنوا فقطنوا ٣ أم جبنوا فظعنوا ؟ - قلت: بل ظعنوا، قال: أبعدهم الله ٤ كما بعدت ثمود، أما والله لو قد أشرعت لهم الاسنة وصيت على هامهم السيوف لقد ندموا، ان الشيطان قد استهواهم ٥ فأضلهم وهو غدا متبرؤ منهم ومخل عنهم. فقام إليه زياد بن خصفة ٦ فقال: يا أمير المؤمنين انه لو لم يكن من مضرة

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " خوف منه - عليه السلام - فلما عاد إليه الرجل قال (ع) له: أأمنوا فقطنوا أم جبنوا فظعنوا ؟ - فقال الرجل: بل ظعنوا يا أمير المؤمنين، فقال (ع): بعدا لهم كما بعدت ثمود، أما لو أشرعت الاسنة إليهم وصيت السيوف على هاماتهم لقد ندموا على ما كان منهم ان الشيطان اليوم قد استغلهم وهو غدا متبرؤ منهم ومخل عنهم، فحسيهم بخروجهم من الهدى، وارتكاسهم في الضلال والعمى، وصددهم عن الحق، وجماعهم في التيه "

١ - في الطبري: " فانه كل يوم لم يكن يأتيه فيه " ٢ - في الطبري: " فدعوت " ٣ - كذا في النهج، لكن في الاصل وشرح النهج: " أقطنوا فأقاموا " وفى الطبري: " وطنوا فأمنوا أم جبنوا فظعنوا " ٤ - في الطبري: " فقلت: بل ظعنوا فأعلنوا، فقال: قد فعلوها..! بعدا لهم " ٥ - في النهج: " ان الشيطان اليوم قد استغلهم " وقال ابن أبى الحديد في - شرحه: " استغلهم الشيطان وجدهم مغلولين فاستزلهم، هكذا فسروه، ويكمن عندي أن يريد أنه وجدهم فلا خير فيهم، والفيل في الاصل الارض لانبات بها لانها لم تمطر، قال حسان يصف بعض القرى: وان التى بالجذع من بطن نخلة * ومن دانها فل من الخير معزل أي خال من الخير، ويروى " من استغلهم " أي استخفهم " ٦ - في تنقيح المقال: " زياد بن خصفة التيمى من تيم الله بطن من بكر من خلص " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٢٣٧]

هؤلاء الافراقهم ايانا لم يعظم فقدهم علينا فنأسى عليهم فانهم قلما يزيدون في عددنا لو أقاموا معنا ولقلما ينقصون من عددنا بخروجهم منا ولكننا نخاف أن يفسدوا علينا جماعة كثيرة ممن يقدمون عليهم من أهل طاعتك، فاذن لي في اتباعهم حتى أردتهم عليك ان شاء الله. فقال له على عليه السلام: اخرج في آثارهم راشدا: فلما ذهب ليخرج قال عليه السلام له: وهل تدري أين توجه القوم ؟ - فقال: لا والله ولكني أخرج فأسأل وأتبع الاثر، فقال له على عليه السلام: اخرج - رحمك الله - حتى تنزل دير أبى موسى ١ ثم لا تبرحه حتى يأتيك أمرى فانهم ان كانوا قد خرجوا ظاهرين بارزين للناس في جماعة فان عمالى ستكتب إلى بذلك، وان كانوا متفرقين مستخفين فذلك أخفى لهم، وسأكتب إلى من حولي من عمالى فيهم. فكتب نسخة واحدة وأخرجها إلى العمال: بسم الله الرحمن الرحيم، من عبد الله على أمير المؤمنين إلى من قرأ كتابي

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام والحسن (ع) بعده، أرسله على (ع) لقتال الخريت بن راشد الناجى الخارجى بالمذائن فقاتله حتى طرده إلى الاهواز وكان ذلك قبل وقعة النهروان " . أقول: قوله (ه): " وكان ذلك قبل وقعة النهروان " بمعزل عن الصواب. (*)

١ - لم أجد ذكرا لهذا الدير " دير أبو موسى " في مظانه من الكتب التى عندي الا ما في كتاب صفين لنصر بن مزاحم (ص ١٥٠ من طبعة القاهرة سنة ١٣٦٥): " نصر -

عمرو بن خالد، عن أبي الحسين زيد بن علي عن أبيه عن علي عليه السلام قال: خرج علي وهو يريد صفين حتى إذا قطع النهر أمر مناديه فنادى بالصلاة قال: فتقدم فصلي ركعتين حتى إذا قضى الصلاة أقبل علينا فقال: يا أيها الناس ألا من كان مشيعاً أو مقيماً فليتم الصلاة فإنا قوم علي سفر، ومن صحبنا فلا يصر المفروض، والصلاة [المفروضة] ركعتان، قال: ثم رجع إلى حديث عمر بن سعد قال: ثم خرج حتى أتى دير أبي موسى وهو من الكوفة على فرسخين، فصلى بها العصر (إلى آخر ما قال) .

[٣٢٨]

هذا من العمال: أما بعد فإن رجلاً لنا عندهم بيعة ١ خرجوا هرباً فنظنهم وجهاً ٢ نحو بلاد البصرة فاسأل عنهم أهل بلادك واجعل عليهم العيون في كل ناحية من أرضك ٣ ثم اكتب إلى بما ينتهي إليك عنهم، والسلام. فخرج زياد بن خصفة حتى أتى داره فجمع أصحابه فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: أما بعد يا معشر بكر بن وائل فإن أمير المؤمنين ندينى لأمر من أموره مهم له وأمرني بالانكماش فيه بالعشيرة حتى أتى امره وأنتم شيعته وأنصاره وأوثق حتى من أحياء العرب في نفسه، فانتدبوا معي في هذه الساعة وعجلوا. قال: فوالله ما كان إلا ساعة حتى اجتمع إليه منهم مائة رجل ونيف وعشرون أو ثلاثون، فقال: اكتفينا، ولا نريد أكثر من هؤلاء. قال: فخرج زياد حتى قطع الجسر ثم أتى دير أبي موسى فنزله فأقام به بقية يومه ذلك ينتظر أمر أمير المؤمنين عليه السلام. قال ٤: حدثني ابن أبي سيف، عن أبي الصلت التيمي ٥، عن أبي سعيد ٦،

١ - في شرح النهج والبخاري: " تبعة " ٢ - كذا في الطبري أيضاً فهو من قولهم: " وجه [من باب التفعيل] إليه أي ذهب فهو لازم متعد " ٣ - في الأصل: " بلادك " ٤ - قال المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب سائر ما جرى بينه وبين الخوارج (ص ٦١٦، س ٣): " وروى [أي إبراهيم الثقفي] بأسناده عن عبد الله بن وائل التيمي قال: انى لعند (الحديث) " وقال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١، ص ٣٦٥، س ٣٤): " قال إبراهيم بن هلال: فحدثني محمد بن عبد الله [بن عثمان] عن ابن أبي سيف عن أبي الصلت التيمي عن أبي سعيد عن عبد الله بن وائل التيمي قال: " انى لعند (الحديث) " وقال الطبري في تاريخه عند ذكره أحداث سنة ثمان وثلاثين تحت عنوان " اظهار الخريت بن راشد في بنى ناحية الخلافة على علي ورفاقه اياه " (ج ٦، ص ٦٧): " قال أبو مخنف: فحدثني أبو الصلت الاعور التيمي عن أبي سعيد العقيلي عن عبد الله بن " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٣٢٩]

عن عبد الله بن وائل التيمي ١ قال: انى والله لعند أمير المؤمنين عليه السلام إذ جاءه فيج ٢ بكتاب يسعى من قرظة بن كعب بن عمرو الانصاري ٣ [وكان أحد عماله] فيه: بسم الله الرحمن الرحيم، لعبد الله على أمير المؤمنين من قرظة بن كعب: سلام عليك، فانى أحمد اليك الله الذى لا اله الا هو أما بعد فانى اخبر أمير المؤمنين أن خيلاً مرت بنا من قبل الكوفة متوجهة [نحو نفر ٤] وأن رجلاً من دهاقين

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " وأل التيمي قال: والله انى لعند أمير المؤمنين (الحديث بأدنى تفاوت) " ٥ - هذا الرجل لم نظفر بترجمته في مظانها لكنه وقع في أسناد نصر بن مزاحم في كتاب صفين والطبري في تاريخه في غير مورد ووصفه الطبري في موارد ذكره بلفظة " الاعور " ٦ - تقدمت ترجمته بعنوان " أبي سعيد التيمي المقلب بعقيصا ببايع الكرابيس (انظر ص ١١٠).

١ - هو من وجوه التوابين الذين قاموا بطلب ثأر الحسين عليه السلام بعد وقعة الطف، وسنذكر ترجمته في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ٤٠).
٢ - قال الفيروز ابادي: " الفيح معرب بيك " وعبر الزبيدي عن معناه بقوله: " هو رسول السلطان على رحله " وقال ابن الاثير في النهاية: " فيه ذكر الفيح وهو المسرح في منبته الذي يحمل الاخبار من بلد إلى بلد وهو فارسي ". ٣ - قال ابن سعد في الطبقات في الطبقة الاولى ممن نزل الكوفة من أصحاب رسول الله - صلى الله عليه وآله - (ج ٦ من طبعة اروبا، ص ١٠): " قرظة بن كعب الانصاري أحد بنى الحارث بن الخزرج حليف لبنى عبد الأشهل من الاوس ويكنى أبا عمرو، وهو أحد - العشرة من الانصار الذين وجههم عمر بن الخطاب إلى الكوفة فنزلها وأبتنى بها دارا بالانصار، ومات بها في خلافة علي بن أبي طالب - رضی الله عنه - وهو صلى الله عليه بالكوفة ". (انظر التعليقة رقم ٤١). ٤ - في الطبري فقط، ففي مراد الاطلاع: " نفر بكسر أوله وتشديد ثانيه وفتح واء بلدة أو قرية على نهر البرس من بلاد الفرس (إلى آخر ما قال) ".

[٢٤٠]

أسفل الفرات قد أسلم وصلى يقال له: زاذان فروخ أقبل من قبل إخوان له ١ [بناحية نفر ٢] فلقوه ٣ فقالوا له: أمسلم أنت أم كافر؟ قال: بل مسلم، قالوا: ما قولك في علي بن أبي طالب؟ قال: قولى فيه خير أقول: انه أمير المؤمنين ووصى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وسيد البشر، فقالوا له: كفرت يا عدو الله ثم حملت عليه عصابة منهم فقطعوه بأسيا فهم وأخذوا ٤ معه رجلا من أهل الذمة يهوديا فقالوا له: ما دينك؟ قال: يهودى، فقالوا: خلوا سبيل هذا، لا سبيل لكم عليه، فأقبل الينا ذلك الذمي فأخبرنا هذا الخبر وقد سألت عنهم فلم يخبرني عنهم أحد بشئ فليكتب إلى أمير المؤمنين فيهم برأيه أنتهى إليه، والسلام. فكتب إليه على عليه السلام، أما بعد فقد فهمت كتابك وما ذكرت من أمر العصابة التي مرت بعملك فقتلت المرء ٥ المسلم وأمن عندهم المخالف المشرك ٦ وان أولئك قوم استهواهم الشيطان فضلوا [وكانوا ٧] كالذين حسبوا ألا تكون فتنة فعموا وضموا ٨ فأسمع بهم وأبصر ٩

١ - في شرح النهج: " أخوال له " وفي الطبري: " أخواله ". ٢ - في الاصل فقط. ٣ - في الطبري: " فعرضوا له ". ٤ - في الطبري: " ووجدوا ". ٥ - في غير الاصل: " البر ". ٦ - في الطبري: " الكافر ". ٧ - في الطبري فقط. ٨ - مأخوذ من قول الله تعالى: " وحسبوا أن لا تكون فتنة فعموا وضموا ثم تاب الله عليهم ثم عموا وضموا كثير منهم والله بصير بما يعملون " (آية ٧١ سورة المائدة). ٩ - قال الله تعالى: " أسمع بهم وأبصر يوم أتوننا لكن الظالمون اليوم في ضلال مبين " (آية ٣٨ سورة مريم) ففي مجمع البحرين للطريحي: " قوله تعالى: أسمع بهم وأبصر أي ما أسمعهم وأبصرهم ". وقال السيوطي في تفسيره " الجلالين " " بقية الحاشية في الصفحة الاتية " (*).

[٢٤١]

يوم تختبر ١ أحوالهم، فالزم عملك وأقبل على خراجك فانك كما ذكرت في طاعتك ونصيحتك، والسلام. قال ٢: وكتب على عليه السلام إلى زياد بن خصفة:

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " في تفسيرها: " أسمع بهم وأبصر صيغتا تعجب بمعنى ما أسمعهم أبصرهم، ضموا عن سماع الحق وإعموا عن ابصاره أي أعجب منهم يا مخاطب في سمعهم وابصارهم في الآخرة بعد أن كانوا في الدنيا صما وعميا " وقال أبو البقاء في تفسير " التبيان في أعراب القرآن " في تفسير الآية: " قوله تعالى: أسمع بهم وأبصر، لفظه لفظ الامر ومعناه التعجب، و " بهم " في موضع رفع كقولك: أحسن يزيد أي أحسن زيد، وحكى غير الزجاج أنه أمر حقيقة والجار والمجرور نصب، والفاعل مضمرة، فهو ضمير المتكلم كان المتكلم يقول لنفسه: أوقع بهم سمعا أو مدحا " ونظير هذه الآية آية أخرى وهى قوله تعالى: " له غيب السماوات والأرض أبصر به وأسمع، الآية (آية ٢٦ سورة الكهف) " ففي الصحاح

للجوهرى: " قوله عزوجل: أبصر به وأسمع أي ما أبصره وأسمعه على التعجب " وفى تفسير الجلالين: " أبصر به وأسمع أي بالله وهما صيغتا تعجب بمعنى ما أبصره وما أسمعه، وهما على جهة المجاز، والمراد أنه تعالى لا يغيب عن بصره وسمعه شئ " وفى - التبيان لابي البقاء: " أبصر به وأسمع الهاء تعود على الله، وموضعها رفع، لان التقدير أبصر الله، والباء زائدة وهكذا في فعل التعجب الذى هو على لفظ الامر، وقال بعضهم: الفاعل مضمر والتقدير أوقع أيها المخاطب ابصارا بأمر الكهف فهو أمر حقيقة " وقال البيضاوى في أنوار التنزيل: " أبصر به وأسمع ذكر بصيغة التعجب للدلالة على أن أمره في الادراك خارج عما عليه ادراك السامعين والمبصرين إذ لا يحجبه شئ ولا يتفاوت دونه لطيف وكثيف، وصغير وكبير، وخفى وجلجى، والهاء يعود إلى الله ومحلها الرفع على الفاعلية، والباء مزيدة عند سيبويه، وكان أصله أبصر أي صار ذا بصر ثم نقل إلى صيغة الامر بمعنى الانشاء فبرز الضمير لعدم لياق الصيغة له، أو لزيادة الباء كما في قوله: وكفى به، والنصب على المفعولية عند الاخفش، والفاعل ضمير المأمور وهو كل أحد، والباء مزيدة ان كانت الهمزة للتعدية، ومعدية ان كانت للصبورة ".

١ - في الطبري: " تخير " وفى شرح النهج والبحار: " تحشر " ٢ - في الطبري: " قال أبو مخنف: وحدثني أبو الصلت الاعور التيمى عن ابي سعيد " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٢٤٢]

أما بعد فقد كنت أمرتك أن تنزل دير أبى موسى حتى يأتيك أمرى وذلك أنى لم أكن علمت ١ أين توجه القوم وقد بلغني أنهم أخذوا نحو قرية من قرى السواد ٢ يقال لها نفر فاتبع آثارهم ووصل عندهم فانهم قد قتلوا رجلا مسلما من أهل - السواد مصليا فإذا أنت لحقتهم ٣ فارددهم إلى، فان أبوا فناجزهم واستعجن بالله عليهم فانهم قد فارقوا الحق، وسفكوا الدم الحرام، وأخافوا السبيل، والسلام. قال عبد الله بن وأل: فأخذت الكتاب منه وخرجت من عنده وأنا يومئذ شاب حدث فمضيت به غير بعيد فرجعت إليه فقلت: يا أمير المؤمنين ألا أمضى مع زياد بن خصفة إلى عدوك إذا دفعت إليه الكتاب ؟ - فقال: يا ابن أخى افعل، فوالله انى لارجو أن تكون من أعوانى على الحق وأنصاري على القوم الظالمين، فقلت: يا أمير المؤمنين أنا والله كذلك ومن أولئك، وأنا والله حيث تحب. قال ابن وأل: فوالله ما احب أن بمقالة على عليه السلام حمر النعم ٤. قال: ثم مضيت إلى زياد بكتاب على عليه السلام وأنا على فرس لى رائع ٥ كريمة

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " العقيلى، عن عبد الله بن وأل قال: كتب على (ع) معى كتابا إلى زياد بن خصفة وأنا يومئذ شاب حدث: أما بعد (الحديث) ".

١ - في الاصل: " لم أكن لاعلم " ٢ - المراد به سواد الكوفة وتفصيله موكول إلى تعليقات آخر الكتاب. (انظر التعليقة رقم ٤٢). ٣ - في شرح النهج والبحار: " لحقت بهم " ٤ - قال الفيومى: " حمر النعم ساكن الميم كرائمها وهو مثل في كل نفيس " وفى مجمع البحرين: " وفى الحديث: ما أحب بذل نفسي حمر النعم وهى بضم حاء وسكون ميم الابل الحمر وهى أنفس أموال [كذا في النسخ ولعل الصحيح: " أنواع " [النعم وأقواها وأجلدها، فجعلت كناية عن خير الدنيا كله " ٥ - في النهاية: " (ه) وفى حديث وائل بن حجر: إلى الاقيال العباهلة الارواع، " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٢٤٣]

وعلى السلاح، فقال لي زياد: يا ابن أخى والله مالي عنك من غنى وانى لاحب أن تكون معى في وجهى هذا، فقلت له: انى قد

استأذنت أمير المؤمنين في ذلك فأذن لي، فسر بذلك ثم انا خرجنا حتى أتينا الموضوع الذي كانوا فيه، فسألنا عنهم ١ فقبل لنا: انهم قد أخذوا نحو المدائن ٢ فلحقناهم وهم نزول بالمدائن ٣ وقد أقاموا بها يوماً وليلة وقد استراحوا وأعلفوا دوابهم فهم جامون ٤ مريحون، وأتيناهم وقد انقطعنا ٥ ولغينا ٦ ونصينا، فلما رأونا وثبوا على خيولهم واستووا عليها وجئنا حتى انتهينا إليهم فواقفناهم، فنادانا صاحبهم الخريت بن راشد: يا عميان القلوب والابصار أمع الله أنتم ومع كتابه وسنة نبيه أم مع القوم الظالمين ؟ - فقال له زياد بن خصفة: لا، بل والله نحن مع الله وكتابه وسنة رسوله ومع من الله ورسوله وكتابه أثر عنده من الدنيا ثواباً، ولو أنها منذ يوم خلقت إلى يوم تفتنى لأثر الله عليها، أيها العمى الابصار والصم القلوب والاسماع.

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " الارواع جمع راع وهم الحسان الوجوه، وقيل: هم الذين يروعون الناس أي يفزعونهم بمنظرهم هيبه لهم، والاول أوجه، ومنه حديث صفة أهل الجنة: فيروعه ما عليه من اللباس أي يعجبه حسنه، ومنه حديث عطاء: كان يكره للمحرم كل زينة رائعة أي حسنة وقيل: معجبة رائعة "

١ - في الطبري: " حتى أتينا نفر فسألنا عنهم فقبل لنا: قد ارتفعوا نحو جرابا " ٢ و ٣ - في الطبري في الموضوعين: " المذار " ففي مراصد الاطلاع: " المذار بالفتح وآخره راء بلدة في ميسان بين واسط والبصرة وهي قصة ميسان بينها وبين البصرة نحو من أربعة أيام، وبها مشهد عظيم به قبر عبد الله بن علي بن أبي طالب " ٤ - في النهاية: " في حديث الحديبية: والا فقد جموا أي استراحوا وكثروا، وحديث أبي قتادة - رضى الله عنه -: فأتى الناس جامين أي مستريحين قد رووا من الماء " ٥ - كذا في الاصل فقط فقال الطبري: " انقطع بفلان فهو منقطع به إذا عجز عن سفره من نفقة ذهب وغيرها " ويقال: " انقطع بالمسافر مجهولاً عطيت دابته، وقيل: نغد زاده فانقطع به السفر دون طيته فهو منقطع به " وفي شرح النهج والطبري: " تقطعنا " (من باب التفعّل) " ٦ - في الاصل: " تعبنا " وفي الطبري: " ولغينا وشقينا ونصينا "

[٢٤٤]

فقال لنا الخريت: أخبروني ما تريدون ؟ - فقال له زياد وكان مجرباً رقيقاً: قد ترى ما نبا من النصب واللغوب ١ والذي جئنا له لا يصلحه الكلام علانية على رؤوس أصحابك ولكن انزلوا ونزل ثم نخلو جميعاً فنذاكر أمرنا وننظر فيه، فان رأيت فيما جئنا له خطأ لنفسك قبلته، وان رأيت فيما أسمع منك أمراً أرجو فيه العافية لنا ولك لم أردده عليك، فقال له الخريت: انزل، فنزل، ثم أقبل إلينا زياد فقال: انزلوا على هذا الماء فأقبلنا حتى انتهينا إلى الماء فنزلنا به فما هو الا أن نزلنا فتفرقنا ثم تحلقنا عشرة وتسعة وثمانية وسبعة يضعون طعامهم بين أيديهم فيأكلون ثم يقومون إلى ذلك الماء فيشربون، فقال لنا زياد: علقوا على خيولكم فعلقنا عليها مخاليها، ووقف زياد في خمسة فوارس أحدهم عبد الله بن وأل فوقف بيننا وبين القوم فانطلق القوم فتنحوا ناحية فنزلوا وأقبل إلينا زياد فلما رأى تفرقنا وتحلقنا قال: سبحان الله أنتم أصحاب حرب والله لو أن هؤلاء القوم جاؤوكم الساعة على هذه الحال ما أرادوا من غرتكم أفضل من حالكم التي أنتم عليها، عجلوا قوموا إلى خيولكم، فأسرعنا وتحشحشنا ٢ فمننا من يتوضأ، ومننا من يشرب، ومننا من يسقى فرسه، حتى إذا فرغنا من ذلك كله أتينا زياداً وإذا في يده عرق ينهش ٣ فنهشه نهشتين أو ثلاثاً ثم أتى بإداوة فيها ماء فشرب منه ثم ألقى العرق من يده ثم قال: يا هؤلاء إنا قد لقينا العدو وإن القوم لفي عدتكم ٤ ولقد حرزتكم ٥ واياهم فما أظن أحد الفريقين يزيد على

١ - في الطبري: " من اللغوب والسغوب " ٢ - في مجمع البحرين: " التحشيش التحرك للنهوض يقال: حششته أي حركه ومنه حديث علي وفاطمة: دخل علينا رسول الله (ص) وعلينا قطيفة فلما رأينا تحششنا فقال: مكانكما " وفي النهاية بعد نقل الحديث: " التحشيش = التحرك للنهوض، يقال: سمعت له حشيشة وحشيشة أي حركة " ٣ - العرق بالفتح ثم السكون العظم الذي أخذ عنه معظم اللحم وهبره، وبقي عليه لحوم رقيقة طيبة، ونهش الشئ أي أخذه بمقدم أسنانه. ٤ - في الطبري: " ان عدتكم كعتدهم " ٥ - في مجمع البحرين: " يقال: حرزت الشئ من بابي ضرب وقتل = قدرته، ومنه: حرزت النخل إذا خرصته " .

[٢٤٥]

الأخر خمسة نفر، ووالله إني ما أرى أمركم وأمرهم إلا يصير إلى القتال، فان كان ذلك فلا تكونوا أعجز الفريقين. قال: ثم قال لنا: ليأخذ كل رجل منكم بعنان فرسه حتى أدنو منهم وأدعوا إلى صاحبهم ١ فاكلمه فان تابعني على ما أريد وإلا فإذا دعوتكم فاستبوا علي متون خيلكم ثم أقبلوا إلى معا غير متفرقين، فاستقدم أمامنا وأنا معه فسمعت رجلا من القوم يقول: جاءكم القوم وهم كالون ٢ معيون وأنتم جامون مريحون ٣ فتركتموهم حتى نزلوا وأكلوا وشربوا وأراحوا دوابهم، هذا والله سوء الرأي، [والله لا يرجع الامر بكم وبهم إلا إلى القتال فسكتوا وانتهينا إليهم ٤] ودعا زياد بن خصفة صاحبهم الخريت فقال له: اعتزل فلننظر في أمرنا فأقبل إليه في خمسة نفر، فقلت لزياد: أدعو لك ثلاثة نفر من أصحابنا حتى نلقاهم في عددهم ؟ فقال: ادع من أحببت منهم، فدعوت له ثلاثة فكنا خمسة وهم خمسة. فقال له زياد: ما الذي نعمت على أمير المؤمنين وعلينا إذ فارقتنا ؟ - فقال له الخريت: لم أرض بصاحبكم إماما، ولم أرض بسيرتكم سيرة، فرأيت أن أعتزل وأكون مع من يدعوا إلى الشورى من ه الناس، فإذا اجتمع الناس على رجل [هو] لجميع الأمة رضى كنت مع الناس. فقال له زياد: ويحك وهل يجتمع الناس على رجل منهم يداني عليا صاحبك الذي فارقته علما ٦ بالله وبكتابه وسنة رسوله مع قرابته منه صلى الله عليه وآله وسابقته في

١ - في الطبري: " إذ أدنو منهم وأدعوهم إلى صاحبكم فأكلمه " وفي شرح النهج: " فإذا دنوت منهم وكلمت صاحبهم " والتمن من الطبري. ٢ - قال: " كل الرجل وغيره من المشى وغيره كاللا وكلولا = تعب وأعبا فهو كال " ٣ - هو من قولهم: " أراح الرجل إذا نزل عن بعيره ليخفف عنه، وأيضا تنفس ورجعت إليه نفسه بعد الأعباء، وصار ذا راحة " وأما " جامون " فهو من الجمام بمعنى الراحة وقد فسرنا الكلمة قبيل ذلك. ٤ - في الطبري فقط. ٥ - في شرح النهج: " بين " ٦ - في شرح النهج: " عالما " .

[٢٤٦]

الاسلام ؟ فقال الخريت: ذلك ما أقول لك. فقال له زياد: ففيم قتلت ذلك الرجل المسلم ؟ فقال له الخريت: ما أنا قتلته إنما قتلته طائفة من أصحابي، فقال له زياد: فادفعهم إلي. فقال له الخريت: ما إلى ذلك سبيل، فقال له زياد: وكذلك أنت فاعل ؟ قال: هو ما تسمع. قال: فدعونا أصحابنا، ودعا الخريت أصحابه ثم اقتتلنا ١ فوالله ما رأيت قتالا مثله منذ خلقني الله، لقد تطاعنا ٢ بالرماح حتى لم يبق في أيدينا رمح، ثم اضطررنا بالسيوف حتى انحنيت، وعقرت عامة خيلنا وخيلهم، وكثرت الجراح فيما بيننا وبينهم، وقتل منا رجلان مولى لزياد كانت معه رايته يدعى سويدا، ورجل من الابناء يدعى واقد بن بكر، وصرعنا منهم خمسة نفر وحال الليل بيننا وبينهم وقد والله كرهونا وكرهناهم، وهرونا وهروناهم ٣ وقد جرح زياد وجرح ٤ ثم إنا بتنا في جانب وتنحوا فمكتوا ساعة من الليل ثم إنهم مضوا وذهبوا، فأصبحنا فوجدناهم قد ذهبوا، فوالله ما كرهنا ذلك، فمضينا حتى أتينا البصرة وبلغنا أنهم أتوا الاهواز فنزلوا في جانب منها فتلاحق بهم

ناس من أصحابهم نحو مائتين كانوا معهم بالكوفة ولم يكن معهم من القوة ما ينهضهم معهم حين ٥ نهضوا فاتبعوهم من بعد فلحقوهم بأرض الالهواز فأقاموا معهم. قال: وكتب زياد بن خصفة إلى علي عليه السلام: أما بعد فإننا لقينا عدو الله الناجي وأصحابه بالمدائن ٦، فدعوناهم إلى الهدى

١ - في الطبري: "أقبلنا". ٢ - في الطبري: "اطعنا والله". ٣ - "هرونا وهزرنناهم" أي كرهونا وكرهناهم ولم تذكر في الطبري، وفي الاصل: "هزونا وهزرنناهم" (بالزاي المعجمة). ٤ - في الاصل: "جرحناهم". ٥ - في الاصل والطبري: "حتى". ٦ - في الطبري: "بالمذار".

[٢٤٧]

والحق وكلمة السواء فتولوا عن الحق ١ فأخذتهم العزة بالاثم ٢ وزين لهم الشيطان أعمالهم فصدتهم عن السبيل ٣ فقصدونا وصدنا صمدهم ٤ فافتلنا قتالا شديدا ما بين قائم الظهيرة ٥ إلى أن دلت الشمس ٦ واستشد منا رجلان صالحان وأصيب منهم خمسة نفر وخلصوا لنا المعركة وقد فشيت فينا وفيهم الجراح، ثم إن القوم لما ألبسهم ٧ الليل خرجوا من تحته متنكرين ٨ إلى أرض الالهواز وقد بلغني ٩ أنهم نزلوا منها جانبا، ونحن بالبصرة نداوى جراحنا ومنتظر أمرك - رحمك الله - والسلام.

١ - في الطبري: "فلم ينزلوا على الحق". ٢ - مأخوذ من قول الله تعالى: "وإذا قيل له اتق الله أخذته العزة بالاثم (آية ٢٠٦ سورة البقرة)". ٣ - مأخوذ من قول الله تعالى في سورة العنكبوت (آية ٢٨): "وعادا وثمود وقد تبين لكم في مساكنهم وزين لهم الشيطان أعمالهم فصدتهم عن السبيل وكانوا مستبصرين". ٤ - في النهاية: "في حديث معاذ بن الجموح في قتل أبي جهل: فصمدت له حتى أمكنتني منه غرة أي ثبت له وقصدته وانتظرت غفلته، ومنه حديث علي: فصمدا صمدا حتى ينجلي لكم عمود الحق" وفي مجمع البحرين: "الصمد القصد يقال: صمده يصمده صمدا = قصده ومنه الدعاء: اللهم اليك صمدت من بلدي، وفي حديث: صمد إلى جدى أي قصده ومن كلام علي (ع) في تعليم قومه الحرب: فصمدا صمدا حتى ينجلي لكم عمود الحق أي فاقصدوا بعد قصد". ٥ - قال الجوهري: "الظهيرة الهاجرة يقال: أتيتها حد الظهيرة وحين قام قائم الظهيرة" وقال الفيومي: "الظهيرة الهاجرة وذلك حين تزول الشمس". ٦ - في الاصل: "أدلت الشمس" وفي البحار: "أدركت (وفي نسخة: دلكت) " مغربها كأنها تطلبه، وفي بعض النسخ: دلكت وهو أصوب قال في القاموس: دلكت الشمس دلوكا = غربت واصفرت، أو مالت، أو زالت عن كبد السماء". ٧ - كذا في الاصل أي ألبسهم الليل ثوبه هو الظلام نظير قولهم: جن عليه الليل، وفي الطبري: "لبسهم الليل" وفي شرح النهج والبخاري: "لما أدركوا الليل". ٨ - في الطبري: "متنكرين" وهو الانسب. ٩ - في الطبري: "وبلغنا".

[٢٤٨]

قال: فلما أتيته بكتابه ١ قرأه على الناس فقام إليه معقل بن قيس ٢ فقال: أصلحك الله يا أمير المؤمنين انما كان ينبغي أن يكون مكان كل رجل من هؤلاء الذين بعثتهم في طلبهم عشرة من المسلمين فإذا لحقوهم استأصلوا شأفتهم ٣ وقطعوا دابرهم فأما أن يلقاهم أعدادهم ٤ فلعمري ليصبرن لهم فانهم قوم عرب، والعدة تصبر للعدة وتنتصف منها فيقاتلون كل القتال. فقال له علي عليه السلام: تجهز يا معقل إليهم، وندب معه ألفين من أهل الكوفة فيهم ٥ يزيد بن المغفل ٦ وكتب إلى عبد الله بن العباس بالبصرة:

١ - كذا في الطبري أيضا لكن في شرح النهج والبحار: " فلما أتاه الكتاب " ٢ - قال الشيخ الطوسي (ره) في رجاله: " معقل بن قيس من أصحاب أمير المؤمنين على عليه السلام " وسيأتي ترجمة له في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى. (انظر التعليقة رقم ٤٢). ٢ - في النهاية: " فيه: خرجت بأدم شأفة في رجله، الشأفة بالهمز وغير الهمز قرحة تخرج في أسفل القدم فتقطع أو تكون فتذهب، ومنه قولهم: استأصل الله شأفته أي أذهبه ومنه حديث على - رضی الله عنه - قال له أصحابه: لقد استأصلنا شأفتهم، يعنون الخوارج ". ٤ - في شرح النهج: " تلقاهم بأعدادهم ". ٥ - في الطبري: " منهم " ٦ - في القاموس: " المغفل من لا فطنة له واسم " وفي الاشتقاق لابن دريد عند ذكره الرياب وقبائلها ورجالها (ص ١٨١): " ومن رجالهم [أي مزينة] عبد الله بن مغفل له صحة نزل البصرة، واشتقاق مغفل وهو مفعول من قولهم: غفلت الشيء إذا سترته " وفي تهذيب الاسماء للنووي: " مغفل بضم الميم وفتح الغين المعجمة والفاء المشددة تكرر في المذهب " فالكلمة اسم مفعول من باب التفعيل من غفل، أما الرجل فلم نظفر له بترجمة، وفي شرح النهج لابن أبي الحديد مكان " مغفل " : " مغفل " (بالعين والقاف فهو كمنزل). ثم ان نصر بن مزاحم قال في كتاب صفين (ص ٢٩٥ - ٢٩٦ من طبعة القاهرة سنة ١٣٦٥ بتحقيق عبد السلام محمد هارون) ما نصه: " فحدثنا عمرو قال: حدثنا الصلت بن " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٢٤٩]

أما بعد فأبعث رجلا من قبلك صليبا شجاعا معروفا بالصلاح في ألفى رجل من أهل البصرة فليتب معقل بن قيس فإذا خرج من أرض البصرة فهو أمير أصحابه حتى يلقى معقلا، فإذا لقيه فمعقل أمير الفريقين فليسمع منه وليطعه ولا يخالفه، ومر زياد ابن خصفة فليقبل اليها، فنعم المرء زياد ونعم القبيل قبيله ١ [والى السلام ٢]. قال ٣: وكتب على عليه السلام إلى زياد بن خصفة: أما بعد فقد بلغني كتابك وفهمت ما ذكرت به الناجي وأصحابه ٤ الذين طبع الله على قلوبهم ٥ وزين لهم الشيطان أعمالهم ٦ فهم حيارى عمون ٧، يحسبون أنهم يحسنون

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " زهير قال: حدثني عبد الرحمن بن مخنف قال: صرع يزيد بن المغفل إلى جنبى فقتلت صاحبه وقمت على رأسه، وقتل أبو زبيب بن عروة فقتلت صاحبه وجاءني سفيان بن عوف فقال: أقتلت يا معشر الأزدي يزيد بن المغفل ؟ - فقلت له: أي والله انه لهذا الذي تراني قائما على رأسه قال: ومن أنت حياك الله ؟ - قلت: أنا عبد الرحمن بن مخنف، فقال: الشريف الكريم، حياك الله ومرحبا بك يا ابن عم، أفلا تدفعه إلى ؟ - فأنا عمه سفيان بن عوف بن المغفل فقلت: مرحبا بك، أما الآن فنحن أحق به منك ولسنا بدافعيه اليك، وأما ما عدا ذلك فلعمري أنت عمه ووارثه ". فعلى ذلك هو رجل آخر غير ما نحن فيه، فتفطن. أقول: سيحیی لابنه عبد الله ذكر في قصة غارة سفيان بن عوف الغامدي. ولعل كلمتي " عبد الله بن " قد سقطت هنا من الاصل فعليه يستقيم الكلام بلا تكلف، فتدبر.

١ - في الطبري: " ونعم القتل قتيله " ٢ - في شرح النهج فقط. ٣ - قال الطبري: " قال أبو مخنف: وحدثني أبو الصلت الاعور عن أبي سعيد العقبلي قال: كتب على (ع) (الحديث) " ٤ - كذا في الاصل وشرح النهج لكن في الطبري: " وفهمت ما ذكرت من أمر الناجي واخوانه ". ٥ - مأخوذ من آية ١٠٨ سورة النحل، أو من آية ١٦ سورة القتال = سورة محمد (ص). ٦ - مأخوذ من آية ٢٤ سورة النمل، أو من آية ٢٨ سورة العنكبوت. ٧ - في الطبري: " فهم يعمهون ". (*)

[٢٥٠]

صنعا ١، ووصفت ما بلغ بك وبهم الامر، فأما أنت وأصحابك فله سعيكم وعليه جزاؤكم، وأبسر ثواب الله للمؤمن خير له من الدنيا التي يقبل الجاهلون بأنفسهم ٢ عليها، فما عندكم ينفد وما عند الله باق ولنجزين الذين صبروا أجرهم بأحسن ما كانوا يعملون ٣، وأما عدوكم الذين لقبتموهم فحسبهم بخروجهم ٤ من الهدى وارتكاسهم في الضلال وردهم الحق ٥ وجماعهم في التيه ٦ فذرهم

وما يفترون، ودعهم في طغيانهم يعمهون ٧، فأسمع بهم وأبصر ٨ فكأنك بهم عن قليل بين أسير وقتيل، فأقبل اليها أنت وأصحابك ماجورين، فقد أطعتم وسمعتهم وأحسنتم البلاء، والسلام. قال: ونزل الناحي جانبا من الاهواز واجتمع إليه علوج من أهلها كثير ممن أراد كسر الخراج ومن اللصوص وطائفة أخرى من الاعراب ترى رأيه. عن عبد الله بن قعين ٩ قال: كنت أنا وأخي كعب بن قعين في ذلك الجيش مع

١ - من آية ١٠٤ سورة الكهف، ٢ - في الاصل أنفسهم " ٣ - آية ٩٦ من سورة النحل مع زيادة فاء الربط في أولها. ٤ - في شرح النهج والبحار: " خروجهم " ٥ - هذه الفقرات ذيل كلام أورده الشريف الرضى (ره) في النهج ونقلنا صدره فيما سبق (ص ٣٣٦) ونص عبارته هكذا: " فحسبهم بخروجهم من الهدى، وارتكاسهم في الضلال والعمى، وصددهم عن الحق، وجماعهم في التيه " ٦ - في الطبري: " ولجاجهم في الفتنة " ٧ و ٨ - مأخوذان من القرآن الكريم. ٩ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١، ص ٣٦٨، س ٢): " قال ابراهيم بن هلال فحدثنا محمد بن عبد الله قال: حدثني ابن أبي سيف عن الحارث بن كعب عن عبد الله بن قعين قال: كنت أنا (الحديث) " وقال المجلسي (ره): في ثامن البحار (ص ٦١٦، س ٣٦): " قال ابراهيم: وروى عن عبد الله بن قعين قال: كنت أنا (الحديث) " وقال الطبري في تاريخه (ج ٦، ص ٧١): " قال أبو مخنف: وحدثني الحارث " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٣٥١]

معقل بن قيس فلما أراد الخروج أتى عليا عليه السلام يودعه ١ فقال له على عليه السلام: يا معقل اتق الله ما استطعت فانها وصية الله للمؤمنين، لا تبغ على أهل القبلة، ولا تظلم أهل - الذمة، ولا تتكبر فان الله لا يحب المتكبرين، فقال معقل: الله المستعان، فقال: خير مستعان ثم قام فخرج وخرجنا معه حتى نزل ٢ الاهواز فأقمنا ننتظر أهل ٣ البصرة فأبطؤوا علينا، فقام معقل فقال: يا أيها الناس انا قد انتظرنا أهل البصرة وقد أبطؤوا علينا وليس بنا بحمد الله قلة ولا وحشة إلى الناس، فسيروا بنا إلى هذا العدو القليل الذليل، فاني أرجوا أن ينصركم الله وأن يهلكهم، فقام إليه أخى كعب بن قعين فقال: أصبت ان شاء الله، رأينا رأيك واني لأرجو أن ينصرنا الله عليهم، وان كانت الاخرى فان في الموت علي الحق لتعزية عن الدنيا، فقال: سيروا على بركة الله، فسرنا، فوالله ما زال معقل بن قيس لى مكرما موادا ما يعدل بى أحدا من الجند. قال: ولا يزال معقل لآخى ٤: كيف قلت: ان في الموت علي الحق لتعزية عن الدنيا، صدقت والله وأحسنت ووفقت - وفقك الله - قال: فوالله ما سرنا يوما وإذا بفيح ٥ يشتد بصحيفة في يده من عبد الله بن عباس إلى معقل بن قيس: أما بعد فان أدركك رسولي بالمكان الذى كنت مقيما به أو أدركك وقد شخصت منه فلا ترحن من المكان الذى ينتهى اليك رسولي فيه ٦ حتى يقدم عليك بعثنا ٧ الذى

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " بن كعب عن عبد الله بن قعين الأزدي قال: كنت أنا (الحديث) ". أقول: لا يخفى أن الطبري كما أشرنا إليه مرارا يذكر بدل لفظة " قعين " في موارد ذكره لفظة " فقيم ".

١ - في الاصل والطبري: " فودعه " ٢ - في الطبري: " نزلنا " ٣ - في شرح النهج: " بعث " ٤ - في الاصل: " لى " وعليه لا يستقيم المعنى. ٥ - في الطبري: " حتى أدركنا فيح " ٦ - في الطبري: " واثبت فيه " وفى شرح النهج: " وأنت فيه " ٧ - في المصباح المنير: " البعث الجيش تسمية بالمصدر والجمع البعوث ".

وجهناه اليك وقد وجهنا اليك خالد بن معدان الطائى وهو من أهل الدين والصلاح والبأس والنجدة فاسمع منه، واعرف ذلك له ان شاء الله، والسلام. قال: فقرأ معقل بن قيس كتابه على أصحابه فسروا به وحمدوا الله وقد كان ذلك الوجه هالهم. قال: فأقمنا حتى قدم الطائى علينا وجاءنا حتى دخل على صاحبنا فسلم عليه بالامرة واجتمعا جميعا في عسكر واحد، ثم خرجنا إلى الناحى وأصحابه فأخذوا يرتفعون نحو جبال رامهرمز يريدون قلعة بها حصينة وجاءنا أهل البلد فأخبرونا بذلك، فخرجنا في آثارهم نتبعهم فلحقناهم وقد دنوا من الجبل ١ فصفنا لهم ثم أقبلنا نحوهم، فجعل معقل على ميمنته يزيد بن المغفل الأزدي، وعلى ميسرته منجاب بن راشد الضبي ٢ من بنى السيد من أهل البصرة، فوقف الخريت بن راشد الناحى فيمن

١ - في الاصل: " البلد ". ٢ - قال ابن دريد في الاشتقاق عند ذكره قبائل بنى ضبة (ص ١٩٠ - ١٩٢): " قبائل بنى ضبة بنو صريم ومن قبائلهم بنو السيد بن مالك وبنو ذهل وبنو عائدة وبنو جرم، واشتقاق السيد وهو اسم من أسماء الذئب وهو المسن منها في قول بعضهم وجمعه سيدان (إلى أن قال) ومنهم منجاب وهو مفعال من النجابة يقال: أنجب الرجل إذا ولد النجباء وهو مدح " وقال ابن الاثير في اسد الغابة " منجاب - بن راشد بن أصرم بن عبد الله بن زياد بن حزن بن بالية بن غيظ بن السيد بن مالك بن بكر بن سعد بن ضبة الضبي نزل الكوفة، روى عن النبي (ص)، روى عنه ابنه سهم بن منجاب وكان سهم من أشرف أهل الكوفة، وهو أحد الثلاثة الذين أوصى إليهم زياد بن أبيه حين مات بالكوفة، أخرجه أبو موسى " وفى الاصابة لابن حجر في القسم الاول في حرف الميم: " منجاب بن راشد بن أصرم بن عبد الله بن زياد الضبي نزل الكوفة، ذكره ابن شاهين في الصحابة، وأخرج من طريق سيف بن عمر عن أبى خلدة وعطية عن سهم بن " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

معه من العرب فكانوا ميمنة، وجعل أهل البلد والعلوج ومن أراد كسر الخراج وجماعة من الاكراد ميسرة. قال: وسار فينا معقل يحرضنا ويقول لنا: يا عباد الله لا تبدأوا القوم وعضوا الابصار ١، وأقلوا الكلام، ووطنوا أنفسكم على الطعن والضرب، وأبشروا في قتالهم بالاجر العظيم، انما تقاتلون مارقة مرقت [من الدين ٢] وعلوجا منعوا الخراج، ولصوصا وأكرادا، انظروني ٣ فإذا حملت فشدوا شدة رجل واحد، قال: فمر في الصف كله يقول لهم هذه المقالة حتى إذا مر بالناس كلهم أقبل فوقف وسط الصف في القلب ونظرنا إليه ما يصنع، فحرك رايته تحريكتين، ثم حمل في الثالثة وحملنا معه جميعا، فوالله ما صبروا لنا ساعة واحدة حتى ولوا وانهزموا، وقتلنا ٤ سبعين عربيا من بنى ناجية ومن بعض من اتبعه من العرب، وقتلنا نحو ثلاث ٥ مائة من العلوج والاكراد. قال كعب بن قعين ٦: ونظرت [فيمن قتل من العرب] فإذا صديقى ٧ مدرك بن الريان

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " منجاب عن أبيه منجاب بن راشد قال: قدم علينا كتاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم عام تبوك فاستنفرنا إلى تبوك فنفرت إليه تيم الرباب وأخواتها فكانت ربع الناس، وكانوا ثمانية وأربعين ألفا. وقال الدار قطني: نزل منجاب الكوفة وروى عن النبي - صلى الله عليه وآله وسلم أحاديث ولا نعلم [أحدا] روى عنه غير ابنه سهم بن منجاب. وقال أبو موسى في الذيل: كان من أشرف أهل الكوفة "

١ - في الطبري: " عباد الله لا تعدلوا القوم بأبصاركم، عضوا الابصار ". ٢ - في الطبري فقط. ٣ - في الاصل: " وانما هم علوج منعوا الخراج ولصوص وأكراد فما تنتظرون ؟ ". ٤

- في الطبري: " شدخنا منهم " ففى النهاية: " فيه: فشدخوه بالحجارة، الشدخ كسر الشئ الاجوف، تقول: شدخت رأسه فانشدخ ". ٥ - في الطبري: " نحووا من ثلاث ".
٦ - في الطبري " فقيم ". ٧ - في الطبري: " فإذا أنا بصدقي "؛

[٢٥٤]

قتيلا، وخرج الخريت منهزما حتى لحق بسيف من أسياف البحر وبها جماعة من قومه كثير، فما زال يسير فيهم ويدعوهم إلى خلاف على عليه السلام ويزين لهم فراقه ويخبرهم أن الهدى في فراقه وحربه ومخالفته حتى اتبعه منهم ناس كثير. وأقام معقل بن قيس بأرض الاهواز وكتب إلى على عليه السلام معى بالفتح [وكتب أنا الذى قدم بالكتاب عليه ١] وكان في الكتاب: بسم الله الرحمن الرحيم، لعبد الله على أمير المؤمنين من معقل بن قيس، سلام عليك فانى أحمد اليك الله الذى لا اله إلا هو، أما بعد فانا لقينا المارقين وقد استظروا علينا بالمشركين فقتلنا منهم ناسا كثيرا ٢ ولم نتعد فيهم سيرتك، فلم نقتل منهم مدبرا ولا أسيرا، ولم نذف ٣ منهم على جريح، وقد نصرك الله والمسلمين، والحمد لله رب العالمين، والسلام. قال: قدمت بالكتاب فقراه أمير المؤمنين على أصحابه واستشارهم في الرأي فاجتمع رأى عامتهم على قول واحد فقالوا: يا أمير المؤمنين نرى أن تكتب إلى معقل بن قيس أن يتبع آثارهم ولا يزال في طلبهم حتى يقتلهم أو ينفهم [من أرض الاسلام ٤] فانا لا نأمن أن يفسد عليك الناس، قال: فردني إليه وكتب معى: أما بعد فالحمد لله على تأييد أوليائه وخذلان أعدائه ٥ جزاك الله والمسلمين خيرا،

١ - ما بين المعقوفتين غير موجود في الاصل. ٢ - في الطبري: " فقتلناهم قتل عاد وارم ". ٣ - قال ابن الاثير في النهاية: " وفى حديث على: أنه أمر يوم الجمل فنودى أن لا يتبع مدبر، ولا يقتل أسير، ولا يذف على جريح، تذييف الجريح الاجهاز عليه وتحرير قتله، ومنه حديث ابن مسعود: فذفت على أبى جهل، وحديث ابن سيرين: أقصص ابنا عفراء أبا جهل وذفف عليه ابن مسعود، ويروى بالذال المهملة وقد تقدم ". وقال في دف: " وفى حديث ابن مسعود أنه داف أبا جهل يوم بدر أي أجهز عليه وحرر قتله، يقال: دافقت على الاسير ودافيته ودفتت عليه، وفى رواية اخرى: أقصص ابنا عفراء أبا جهل وذفف عليه ابن مسعود، ويروى بالذال المعجمة بمعناه ". ٤ - في البحار وشرح النهج فقط. ٥ - في شرح النهج والبحار: " على تأييده أوليائه، وخذله أعداءه ".

[٢٥٥]

فقد أحسنتم البلاء، وقضيتم ما عليكم، وسل عن أخى بنى ناجية، فان بلغك أنه قد استقر ببلد من بلاد المسلمين ١ فسر إليه حتى تقتله أو تنفيه، فانه لن يزال ٢ للمسلمين عدوا وللقاسطين ٣ وليا ما بقى، والسلام قال: فسأل معقل عن مسيره والمكان الذى انتهى إليه فنبيء بمكانه بالاسياف ٤ أسياف فارس ٥، وأنه قدرد قومه عن طاعة على وأفسد من قبله من عبد القيس ومن والاهم من سائر العرب، وكان قومه قد منعوا الصدقة عام صفين ومنعوها في ذلك العام أيضا [فكان عليهم عقالان ٦] فسار إليهم معقل بن قيس في ذلك الجيش من أهل الكوفة وأهل البصرة فأخذوا على أرض فارس حتى انتهوا إلى أسياف البحر، فلما سمع الخريت بن راشد بمسيره أقبل على من كان معه من أصحابه ممن يرى رأى الخوارج، فأسر إليهم انى أرى رأيكم فان عليا لم ينبغ له ٧ أن يحكم الرجال في أمر الله، وقال للآخرين من أصحابه مسرا إليهم: ان عليا قد حكم حكما ورضى به فخلعه ٩ حكمه الذى ارتضاه لنفسه فقد رضيت أنا من قضائه وحكمه ما ارتضاه لنفسه، وهذا كان الرأى الذى خرج عليه من الكوفة، وقال مسرا لمن يرى رأى عثمان: أنا والله على

١ - في شرح النهج والبحار والطبري: " في بلد من البلدان " ٢ - كذا في الطبري لكن في الاصل وشرح النهج والبحار: " لم يزل " ٣ - في شرح النهج والبحار: " وللفاسقين " ٤ - في النهاية: " في حديث جابر: فأتينا سيف البحر أي ساحله " وفي مجمع - البحرين: " في الخبر: فأتينا سيف البحر هو بكسر السين ساحل البحر، والجمع أسياف " وفي المصباح المنير: " والسيف بالكسر ساحل البحر " ٥ - في شرح النهج والبحار: " بسيف البحر بفارس " ٦ - في الطبري فقط، ٧ - في شرح النهج والبحار: " ما كان ينبغي له " وفي الطبري: " لن ينبغي له " ٨ - في شرح النهج والبحار: " دين " ٩ - في البحار: " فخالف " .

[٢٥٦]

رأيكم وقد قتل عثمان مظلوما [معقولا ١]، وقال لمن منع الصدقة: شدوا أيديكم على صدقاتكم ثم صلوا بها أرحامكم وعودوا بها ان شئتم على فقرائكم فأرضي كل صنف ٢ منهم بضرب من القول وأراهم أنه على رأيهم. قال: وكان فيهم نصارى كثير وقد كانوا أسلموا، فلما اختلف الناس بينهم ٣، قالوا: والله لديننا الذي خرجنا منه خير وأهدى من دين هؤلاء الذين لا ينهاتهم دينهم عن سفك الدماء وإخافة السبل ٤، فرجعوا إلى دينهم. فلقى الخريت اولئك فقال: ويحكم انه لا ينجيكم من القتل الا الصبر لهؤلاء القوم وقتالهم. أتدرون ما حكم على فيمن أسلم من النصارى ثم رجع إلى النصرانية ؟ ! انه لا والله لا يسمع له ٥ قولا، ولا يرى له عذرا، ولا يقبل منه توبة، ولا يدعو إليها، وان حكمه فيه لضرب ٦ عنقه ساعة يستمكن منه، فما زال حتى جمعهم وخذعهم، وجاء من كان من بنى ناجية في تلك الناحية ومن غيرهم فاجتمع إليه ناس كثير. قال: وحدثني ابن أبي سيف عن الحارث بن كعب ٧ عن أبي الصديق الناجي ٨

١ - في شرح النهج فقط. ٢ - في شرح النهج والبحار: " طائفة " ٣ - في شرح النهج والبحار: " فلما رأوا ذلك الاختلاف " ٤ - في الاصل والطبري: " وإخافة السبل وأخذ الاموال " ٥ - في الطبري هنا وفيما يأتي من الضمان الرجعة إلى " من " الموصول: " لهم " بصيغة الجمع بناء على ما هو المقرر في النحو من قولهم: " ويجوز في ضمير من وما رعاية اللفظ والمعنى " ٦ - في شرح النهج والبحار: " أن يضرب " ٧ - قد تقدمت ترجمة الرجل في تعليقاتنا على الكتاب (انظر ص ٢٢٣). ٨ - في القاموس: " الصديق كسكيت الكثير الصدق (إلى أن قال) وأبو الصديق كنية بكر بن عمرو الناجي [التابعي]، وشرحه الزبيدي بقوله: " وهو بصرى كذا في العباب، ومثله في الكنى لابن المهندس، وفي كتاب الثقات: هو بكر بن قيس الناجي " بقية الحاشية في الصفحة الاتية "

[٢٥٧]

قال: ففعل هذا الخريت بالناس وجمعهم بالخديعة والمكر وكان منكرا ١ داهيا ٢. فلما رجع معقل قرأ على أصحابه كتابا من على عليه السلام فيه:

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " وهو تابعي يروي عن أبي سعيد الخدري، وعنه ثابت البناني مات سنة ثمانين ومائة. زاد المزي: من الرواة عنه قتادة " . وقال الخزرجي في خلاصة تذهيب تهذيب - الكمال: " بكر بن عمرو أو ابن قيس الناجي بالنون أبو الصديق البصري عن عائشة وأبي - سعيد وابن عمر، وعنه الوليد بن مسلم العنبري وقتادة وزيد العمى [بفتح العين المهملة وتشديد الميم] وعاصم الاحول، وثقه ابن معين وأبو زرعة، مات سنة ثمان ومائة، له في البخاري فرد حديث، روى عنه أصحاب الاصول الست " . وفي تقريب التهذيب في باب الكنى: " أبو الصديق بتشديد الدال المكسورة هو بكر بن عمر والناجي بالنون والجيم، تقدم " وقال فيما تقدم وهو باب الاسماء من الكتاب: " بكر بن عمرو، وقيل: ابن قيس أبو الصديق الناجي بالنون والجيم بصرى ثقة من الثالثة، مات سنة ثمان ومائة / ع " وقال ابن سعد في الطبقات

عند ذكره الطبقة الثانية من البصريين (ج ٧، ص ١٦٤ من الجزء الاول من طبعة اروبا):
" أبو الصديق الناجي واسمه بكر بن عمرو قال: ويتكلمون في أحاديثه ويستنكرونها " وفي الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي: " بكر بن عمرو أبو الصديق الناجي البصري ويقال: بكر بن قيس روى عن أبي سعيد الخدري وابن عمر، روى عنه قتادة ومطرف وعامر الاحول وزيد العمى، سمعت أبي يقول ذلك. حدثنا عبد الرحمن، أخبرنا ابن أبي خيثمة فيما كتب إلى قال: سألت يحيى بن معين عن أبي الصديق الناجي فقال: بصرى ثقة. سئل أبو زرعة عن أبي الصديق الناجي فقال: ثقة " وقال الامير الاجل الحافظ أبو نصر علي بن هبة الله الشهير بـ " ابن ماكولا " في الاكمال في رفع الارتباب عن المؤلف والمختلف من الاسماء والكنى والانساب: " أبو الصديق بكسر الصاد وتشديد الدال الناجي بكر بن عمرو، روى عن ابن عمر والخدري، حدث عنه قتادة والوليد - بن مسلم أبو بشر ".

١ - قال المجلسي (ره): " قال في القاموس: النكر والنكراء والنكارة = الدهاء والفتنة يقال: رجل نكر كفرح ونذب وجنب ومنكر كمكرم أي ذو نكرة " . ٢ - قال المجلسي (ره) نقلا عن القاموس: " الدهى جودة الرأي كالدعاء يقال: رجل داهية وداه " .

[٢٥٨]

بسم الله الرحمن الرحيم، من عبد الله على أمير المؤمنين إلى من قرئ عليه كتابي هذا من المسلمين والمؤمنين والمارقين والنصارى والمرتدين، سلام على من اتبع الهدى وأمن بالله ورسوله وكتابه والبعث بعد الموت وإفيا ٢ بعهد الله ولم يكن من الخائنين. أما بعد فاني أدعوكم إلى كتاب الله وسنة نبيه، وأن أعمل فيكم بالحق وبما أمر الله تعالى به في كتابه، فمن رجع منك إلى رحله ٣ وكف يده واعتزل هذا المارق الهالك المحارب الذي حارب ٤ الله ورسوله والمسلمين وسعى في الارض فسادا فله الامان على ماله ودمه، من تابعه على حربنا والخروج من طاعتنا استعنا بالله عليه وجعلنا الله ٥ بيننا وبينه وكفى بالله وليا ٦، والسلام. قال: فأخرج معقل راية أمان فنصبها وقال: من أتاها من الناس فهو آمن الا الخريت وأصحابه الذين نابذوا ٧ أول مرة، فتفرق عن الخريت كل ٨ من كان معه من غير قومه، وعبأ معقل بن قيس أصحابه فجعل على ميمنته يزيد بن المغفل الأزدي وعلى ميسرته المنجاب بن راشد الضبي ثم زحف بهم نحو الخريت وعامة قومه وقد خضر معه جميع قومه مسلمهم ونصرانيهم ومانعوا الصدقة منهم، فجعل مسلميهم ميمنة، والنصارى ومانعي الصدقة ميسرة. قال ٩: وجعل الخريت يومئذ يقول لقومه: امنعوا اليوم حريمكم، وقاتلوا

١ - في الطبري: " سلام عليكم وعلى من " ٢ - في الطبري: " وأوفى " ٣ - في الطبري: " فمن رجع إلى أهله منكم " ٤ - في الطبري: " جاء يحارب " ٥ - في شرح النهج والبحار: " وجعلناه " ٦ - في الطبري: " نصيرا " ٧ - كذا في الاصل وشرح النهج لكن في الطبري: " حاربونا وبدؤونا " ولعل الصحيح: " نابذونا " ٨ - في الطبري: " جل " ٩ - في الطبري (ص ٧٤ من ج ٦): " قال أبو مخنف: وحدثني الحارث بن كعب عن أبي الصديق الناجي أن الخريت يومئذ كان يقول لقومه " فكلمة " قال " هنا إشارة إلى تجدد السند كما في الطبري، فتفتن.

[٢٥٩]

عن نسائكم وأولادكم، فوالله لئن ظهروا عليكم ليقتلنكم وليسبنكم ١. فقال له رجل من قومه: هذا والله ماجرته ٢ علينا يدك ولسانك، فقال لهم: قاتلوا، فقد سبق السيف العذل ٣، [إليها والله لقد أصحابت قومي داهية ٤]. قال: وحدثنا ابن أبي سيف عن الحارث بن كعب عن عبد الله بن قعين قال: سار فينا معقل يحرض الناس ٥ فيما بين الميمنة والميسرة ويقول: أيها الناس [المسلمون ٦] ما تدرون

٧ أفضل مما سيق إليكم في هذا الموقف من الاجر العظيم، إن الله ساقكم إلى قوم منعوا الصدقة وارتدوا عن الاسلام ونكثوا البيعة ظلما وعدوانا، إنى شهيد ٨ لمن قتل منكم بالجنة، ولن عاش بأن الله يقر عينه بالفتح والغنيمة، ففعل ذلك حتى مر بالناس أجمعين، ثم إنه وقف في القلب برأيته، وبعث إلى يزيد بن لمغل وهو في الميمنة: أن احمل عليهم، فحمل، فثبتوا له

١ - كذا في شرح النهج والطبري لكن في الاصل: " ليقتلونكم ويسلبونكم " أما البحار فالعبارة غير موجودة فيه. ٢ - في الطبري: " جنته " ٣ - من الامثال السائرة المشهورة، قال الميداني في مجمع الامثال: " قاله ضبة بن اد لما لامه الناس على قتله قاتل ابنه في الحرم، وقد مر تمام القصة عند قوله: " الحديث ذو شجون " في باب الحاء، ويقال: هو لخريم بن نوفل الهمداني وقصته ذكرت في باب الالف عند قوله: ان أذاك من أساك " فمن أراد التفصيل فليراجع الموردين الذين أشار اليهما الميداني من مجمع الامثال فان المقام لا يسع التفصيل. ٤ - في الطبري فقط. ٥ - في الطبري: " قال أبو مخنف: وحدثني الحارث بن كعب عن عبد الله بن فقيم قال: سار فينا معقل فحرض الناس (الحديث) " ٦ - في الطبري فقط. ٧ - في الطبري: " ما تريدون " ٨ - في الطبري: " فأشهد "

[٣٦٠]

فقاتلوا قتالا شديدا ١، ثم إنه انصرف حتى وقف موقفه الذي كان فيه من الميمنة، ثم بعث إلى المنجاب بن راشد الضبى وهو في الميسرة: أن احمل عليهم، فحمل، فثبتوا له، فقاتلوا قتالا شديدا طويلا، ثم إنه رجع حتى وقف موقفه الذي كان فيه من الميسرة، ثم إن معقلا يعث إلى ميمنته وميسرته: إذا حملت فاحملوا جميعا، فحرك دابته وضربها ٢ ثم حمل وحمل أصحابه جميعا فصبروا لهم ساعة. ثم إن النعمان بن صهبان ٣ الرسبي ٤ بصر بالخرت فحمل عليه فضربه

١ - في شرح النهج: " فقاتل طويلا وقتلوه " ٢ - في الطبري: " فحرك رايته وهزها " وفى شرح النهج " ثم أجرى فرسه وضربها " ٣ - في توضيح الاشتباه للساوي: " النعمان بضم النون اسم جماعة، منهم ابن صهبان بضم الصاد المهملة وتقديم الهاء على الباء الموحدة من رجال على عليه السلام الذي قال يوم الجمل: من دخل داره فهو آمن " وفى تنقيح المقال: " النعمان بن صهبان، عده الشيخ (ره) في رجاله من أصحاب أمير المؤمنين (ع) وقال: انه الذي قال أمير المؤمنين (ع) يوم الجمل: من دخل داره فهو آمن (انتهى) وعلى منواله جرى في القسم الاول من الخلاصة، وعنوانه ابن داود في الباب الاول ونقل ما في رجال الشيخ (ره) وأقول: أقل ما يفيد القول المذكور هو حسن الرجل، وصهبان بالصاد المهملة المضمومة وقيل: المفتوحة والهاء الساكنة والباء الموحدة من تحت والالف والنون ". أقول: هو مذكور أيضا في جامع الرواة وغيره من كتب علمائنا رضى الله عنهم. ٤ - في اللباب لابن الاثير: " الراسبي بفتح الراء وسكون الالف وكسر السين المهملة وفى آخرها باء موحدة، هذه النسبة إلى بنى راسب وهى قبيلة نزلت البصرة ينسب إليها أبو شعبة نوح الراسبي روى عن الحسن وروى عنه زيد بن الحباب (إلى أن قال) قلت: لم يذكر أبو سعد من أي القبائل هو راسب؟ وهو راسب بن ميدغان بن مالك بن نصر بن الازد بطن من الازد منهم عبد الله بن وهب الراسبي رئيس الخوارج يوم النهروان وفيه قتل (إلى آخر ما قال) " وفى القاموس: " بنو راسب حى " وشرحه الزبيدي في تاج - العروس بقوله: " منهم في الازد راسب بن مالك بن ميدغان بن مالك بن نصر بن الازد ومنهم في قضاة راسب بن الخزرج بن جد بن حزم بن رباب وجابر بن عبد الله الراسبي صحابي "

[٣٦١]

فصرعه عن فرسه ثم إنه نزل إليه وقد جرحه فأثخنه فاختلف بينهما ضربات ١ فقتله النعمان بن صهبان، وقتل معه في المعركة سبعون ومائة، وذهب الباقون في الأرض يمينا وشمالا، وبعث معقل الخيل إلى رجالهم، فسبى من أدرك منهم فسبى رجالا ونساء وصبياناً،

ثم نظر فيهم، فمن كان مسلماً فخلاه وأخذ بيعته وخلق سبيل ٢ عياله، ومن كان ارتد عن الإسلام فعرض عليه الرجوع إلى الإسلام والاقتل ٣، فأسلموا فخلق سبيلهم وسبيل عيالاتهم إلا شيخاً منهم نصرانياً يقال له: الرماحس ٤ ابن منصور فإنه قال: والله ما زلت ٥ مذعقت إلا في خروجي من ديني دين الصدق إلى دينكم دين السوء، لا والله لا أدع ديني ولا أقرب دينكم ٦ ما حييت، فقدمه معقل بن قيس فضرب عنقه، وجمع الناس فقال: أدوا ما عليكم في هذه السنين من الصدقة، فأخذ من المسلمين عقالين ٧، وعمد إلى النصارى وعيالاتهم فاحتلمهم معه مقيلاً بهم، وأقبل المسلمون [الذين كانوا] معهم بشيعونهم فأمر معقل بردهم فلما ذهبوا لينصرفوا تصايحوا ودعا ٨ الرجال والنساء بعضهم إلى بعض. قال: فلقد رحمتهم رحمة ما رحمتها أحداً قبلهم ولا بعدهم. قال: وكتب معقل إلى علي عليه السلام أما بعد، فإنني أخير أمير المؤمنين عن

١ - في الطبري وشرح النهج والبحار: " فاختلفا بينهما ضربتين " ٢ - في الطبري: " وترك له " ٣ - في الأصل: " فمن أبى قتل " ٤ - في شرح النهج: " الزماحسن " وفي طبعته الحديثة: " الرماحس " وفي كامل ابن الأثير: " الرماحس " (بالحاء المهملة) أما البحار فالكلمة غير موجودة فيه. ٥ - في شرح النهج: " ما ظلت مصيباً " ٦ - في الأصل: " إلى دينكم دين المتسول ولا أفترى بدينكم " ٧ - قال المجلسي (ره): " قوله: عقالين، أي صدقة عامين، قال الفيروز آبادي: العقال كتاب زكاة عام من الإبل " ٨ - في الطبري: " تصافحوا فبكوا وبكى " وفي الكامل: " فلما ودعوهم بكى "

[٣٦٢]

جنده وعن عدوه، إنا دفعنا إلى عدونا بالاسياف فوجدنا بها قبائل ذات عدة وحدة ١ وجد، وقد جمعوا لنا ٢ فدعوناهم إلى الطاعة والجماعة وإلى حكم الكتاب والسنة وقرأنا عليهم كتاب أمير المؤمنين، ورفعنا لهم راية أمان، فمالت إلينا منهم طائفة وثبتت طائفة أخرى ٣ فقبلنا من ٤ التي أقبلت، وصددنا إلى التي أدبرت، فضرب الله وجوههم ونصرنا عليهم، فأما من كان مسلماً فإننا مننا عليه وأخذنا بيعته لأمير المؤمنين وأخذنا منهم الصدقة التي كانت عليهم، وأما من ارتد فإننا عرضنا عليهم الرجوع إلى الإسلام وإلا قتلناهم، فرجعوا إلى الإسلام غير رجل واحد فقتلناه، أما النصارى فإننا سبيناهم وأقبلنا بهم ليكونوا نكالا لمن بعدهم من أهل - الذمة لكيلا يمتنعوا ٥ الجزية، ولكيلا يجترئوا على قتال أهل القبلة، وانهم ٦ للضعاف والذلة أهل، رحمك الله يا أمير المؤمنين وأوجب لك جنات النعيم، والسلام. ثم أقبل بالأسارى حتى مر على مصقلة بن هبيرة الشيباني وهو عامل لعلى عليه السلام على أردشير خرة ٧ وهم خمسمائة إنسان، فبكى إليه النساء والصبيان، وصاح الرجال: يا أبا الفضل، يا حامل النفل ٨ ومأوى الضعيف، فكاك العناة ٩

١ - كذا في الطبري لكن في الأصل: " ذات عدد ووجد " وفي شرح النهج والبحار: " ذات حد وعدد " ٢ - في الطبري: " وقد جمعت لنا وتحررت علينا " ٣ - في الطبري: " وبقيت طائفة أخرى منابذة " ٤ - في شرح النهج والبحار: " أمر " ٥ - في الأصل: " ليكلا يضعوا " ٦ - في غير الأصل: " وهم " ٧ - في مرآة الأطلاع: " أردشير خرة بالفتح ثم السكون وفتح الدال المهملة وكسر الشين المعجمة وباء ساكنة وراء وحاء معجمة مضمومة وراء مشددة مفتوحة وهاء هو اسم مركب معناه بهاء أردشير وهي من أجل كور فارس (إلى آخر ما قال) " ٨ - في الطبري: " يا حامى الرجال " ٩ - قال في النهاية: " وفيه: أطعموا الجائع وفكوا العانى، العانى الأسير " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

امن علينا فاشترنا وأعتقنا، فقال مصقلة: اقسام بالله لا تصدقن عليهم إن الله يجزي المتصدقين ١ فبلغ قوله معقلا فقال: والله لو أنى أعلم أنه قالها توجعا لهم ووجدوا إزرأء عليكم ٢ لضربت عنقه ولو كان في ذلك فناء بنى تميم وبكر بن وائل. ثم إن مصقلة بعث ذهل بن الحارث الذهلي ٣ إلى معقل فقال: بعنى نصارى - بنى ناحية فقال: نعم أبيعكمم بألف ألف درهم [فأبى عليه، فلم يزل يراوده حتى باعه أياهم بخمسائة ألف درهم ٤] ودفعهم إليه وقال له: عجل بالمال إلى أمير المؤمنين، فقال مصقلة: أنا باعث الآن بصدرا ٥ منه ثم أبعث بصدرا آخر ثم

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " وكل من ذل واستكان وخضع فقد عنى " وفى المصباح المنير: " عنى عنوا من باب قعد خضع وذل والاسم العناء بالفتح والمد فهو عان، وعنى من باب تعب إذا نشب في الاسار فهو عان والجمع عناة ". (*)

١ - قال الله تعالى في سورة يوسف " آية ٨٨): " فلما دخلوا عليه قالوا: يا أيها العزيز مسنا وأهلنا الضر وجئنا ببضاعة مزجاة فأوف لنا الكيل وتصدق علينا ان الله يجزي المتصدقين ". ٢ - في شرح النهج والبحار: " ازراءء على " وفى الكامل: " توجعا عليهم وازراءء علينا ". ٣ - لم نظفر بترجمة الرجل في مظانها نعم ذكره الطبري في تاريخه كذكر المصنف (ره) اياه وزاد في مورد كلاما يدل على أنه كان من معارف بنى ذهل وهو قوله ضمن ذكره وقائع سنة ٧٦: " قال: ثم مضوا فمروا بمسجد بنى ذهل فلقوا ذهل بن الحارث وكان صلى في مسجد قومه فيطيل الصلوة فصادفوه منصرفا إلى منزله فشدوا عليه ليقتلوه فقال: اللهم انى أشكو اليك هؤلاء وظلمهم وجهلهم، اللهم انى عنهم ضعيف فانتصر لى منهم، فضربوه حتى قتلوه " (انظر قصة دخول شبيب الخازجى الكوفة، ج ٧ من الطبعة الاولى بمصر، ص ٢٢٣). ٤ - ما بين المعقوفين في شرح النهج والبحار فقط. ٥ - في الصحاح والقاموس وغيرهما: " الصدر الطائفة من الشئ " وفى محيط المحيط للبيهقي: " الصدر الطائفة من الشئ تقول: أخذت صدرا منه أى طائفة " وفى مجمع البحرين للطبري: " الصدر طائفة من الشئ ومنه حديث المكاتب: يعتق منه ما أدى صدرا، فإذا أدى صدرا فليس لهم أن يردوه في الرق ".

كذلك حتى لا يبقى منه شئ إن شاء الله. قال: وأقبل معقل إلى علي عليه السلام فأخبره بما كان منه في ذلك ١ فقال له علي عليه السلام: أحسنت وأصبت ووفقت. قال: وانتظر علي عليه السلام مصقلة أن يبعث إليه بالمال فأبطأ به فبلغ عليا عليه السلام أن مصقلة خلى سبيل الاسارى ولم يسألهم أن يعينوه في فكك أنفسهم بشئ. فقال: ما أرى مصقلة إلا قد حمل حمالة ٢ لا أراكم إلا سترونه عن قريب مبلدحا ٣ ثم كتب إليه: أما بعد، فإن من أعظم الخيانة خيانة الامة وأعظم الغش علي أهل المصر غش الامام، وعندك من حق المسلمين خمسمائة ألف [درهم ٤] فابعث إلى بها حين ياتيك رسولي وإلا فأقبل إلي حين تنظر في كتابي فإنى قد تقدمت إلى رسولي ألا يدعك ساعة واحدة تقيم بعد قدمه عليك إلا أن تبعث بالمال، والسلام. قال: وكان الرسول أبا حرة الحنفي ٥ فقال له أبو حرة: إن تبعث بهذا المال وإلا فاشخص معي إلى أمير المؤمنين، فلما قرأ كتابه أقبل حتى نزل البصرة، وكان العمال يحملون المال من كور البصرة إلى ابن عباس فيكون ابن عباس هو الذى

١ - كذا في الطبري أيضا لكن في شرح النهج والبحار: " بما كان من الامر ". ٢ - في الطبري: " ما أظن مصقلة الا قد تحمل حمالة ألا أراكم سترونه عن قريب ملبدا " فقال الفيومى: " حمل بدين ودية حمالة بالفتح والجمع حمالات فهو حميل به وحامل أيضا " وفى النهاية: " وفيه: لا تحل المسألة الا لثلاثة، رجل تحمل حمالة، الحمالة بالفتح ما

يتحملة الانسان عن غيره من دية أو غرامة مثل أن تقع حرب بين فريقين تسفك فيها الدماء فيدخل بينهم رجل يتحمل ديات القتلى ليصلح ذات البين، والتحمل أن يحملها عنهم على نفسه " وفى مجمع البحرين مثله. ٣ - قال المجلسي (ره) في ثامن البحار بعد نقل الواقعة ضمن توضيح له لبعض الكلمات (ص ٦١٨، س ٣٧): " قال الفيروز ابادى: بلدح ضرب بنفسه الارض، و وعد ولم ينجز العدة " وأما على نقل الطبري فملبد من البِد بمعنى أقام ". ٤ - في شرح النهج والبحار فقط. ٥ - في الطبري: " وكان الرسول أبو جرة الحنفي " ولم نظفر بشرح حاله.

[٣٦٥]

يبعث به إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال له: نعم أنظرني أياما، ثم أقبل من البصرة حتى أتى عليا عليه السلام بالكوفة، فأقره على عليه السلام أياما لم يذكر له شيئا ثم سأله المال، فأدى إليه مائتي ألف درهم، وعجز عن الباقي [فلم يقدر عليه]. قال: حدثني ابن أبي سيف عن [أبي] الصلت عن ذهل بن الحارث قال: دعاني ١ مصقلة إلى رحله فقدم عشاءا فطعمنا منه ثم قال: والله إن أمير المؤمنين يسألني هذا ٢ المال ووالله لا أقدر عليه فقلت له: لو شئت لا يمضى عليك جمعة حتى تجمع هذا المال ٣ فقال: والله ما كنت لاحملها قومي ولا أطلب فيها إلى أحد. ثم قال: أما والله لو أن ابن هند يطالبني بها ٤، أو ابن عفان لتركها لي، ألم تر إلى ابن عفان حيث أطعم ٥ الأشعث بن قيس مائة ألف [درهم ٦] من خراج أذربيجان ٧ في كل سنة فقلت: ان هذا لا يرى ذلك الراى وما هو بتارك لك شيئا ٨

١ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١، ص ٢٨٠، س ٣٦): " قال: فروى ابن أبي سيف عن أبي الصلت عن ذهل بن الحارث قال: دعاني (الحديث) " وقال الطبري (ج ٦، ص ٧٥): " قال أبو مخنف: وحدثني أبو الصلت الاعور عن ذهل بن الحارث قال: دعاني (الحديث) " وقال المحدث النوري (ره) في مستدرک الوسائل في كتاب القضاء في باب من يجوز حبسه (ج ٣، ص ٢٠٧، س ١٧): " ابراهيم بن محمد الثقفي في كتاب الغارات في سياق قصة مصقلة بن هبيرة عامل أمير المؤمنين عليه السلام على أردشير [خرة] وصرفه مال الخراج في شراء اسارى نصارى بنى ناجية وعتقهم قال: حدثني ابن أبي سيف عن [أبي] الصلت عن ذهل بن الحارث قال: دعاني (الحديث) إلى قوله: ثم سار إلى داره فهدمها) " ٢ - في الاصل: " عن هذا " ٣ - في الطبري: " حتى تجمع جميع المال " ٤ - في الطبري: " هو طالبي بها " وفى شرح النهج: " مطالبني بها " ٥ - في شرح النهج: " ألم تر إلى عثمان كيف أعطى " ٦ - في شرح النهج فقط. ٧ - في معجم البلدان: " أذربيجان بالفتح ثم السكون وفتح الراء وكسر الباء " بقية الحاشية من الصفحة الاتية "

[٣٦٦]

فسكت ساعة وسكت عنه فما مكث لية واحدة ١ بعد هذا الكلام حتى لحق بمعاوية، فبلغ ذلك عليا عليه السلام فقال: ماله ؟ ! ترحه ٢ الله، فعل فعل السيد، وفر فرار العبد، وخان خيانة الفاجر، أما انه لو أقام فعجز ما زدنا على حبسه، فان وجدنا له شيئا أخذناه، وان لم نقدر له على مال ٣ تركناه، ثم سار إلى داره فهدمها. وكان أخوه نعيم بن هبيرة [الشيباني ٤] شيعيا ولعلى عليه السلام مناصحا،

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " الموحدة وباء ساكنة وجيم هكذا جاء في شعر الشماخ. تذكرتها وهنا وقد حال دونها * قرى أذربيجان المسالحو والحال وقد فتح قوم الذال وسكنوا الراء ومد الآخرون الهمزة مع ذلك وروى عن المهلب ولا أعرف المهلب هذا: أذربيجان، بمد الهمزة وسكون الذال فيلتي ساكنان وكسر الراء ثم باء ساكنة وباء موحدة مفتوحة وجيم وألف وتون (إلى أن قال) وقيل: أذر اسم النار بالفهلوية و " بايگان " معناه الحافظ والخازن فكان معناه بيت النار أو خازن النار وهذا أشبه بالحق وأخرى به لان بيوت النار في هذه الناحية كانت كثيرة جدا (إلى آخر ما قال) " وقال ابن منظور في لسان العرب: " أذربيجان موضع أعجمى معرب قال الشماخ: تذكرتها وهنا

وقد حال دونها * قرى اذر بيجان المسالحو والحالي وجعله ابن جنى مركبا، قال: هذا اسم فيه خمسة مواعن من الصرف، وهى التعريف والتأنيث والمعجمة والتركيب والالف والنون ". ٨ - في الطبري: " بياذل شيئا " وفى الكامل: " ولا يترك منها شيئا ". (*)

١ - في الطبري: " فلا والله ما مكث الا ليلة واحدة " وفى الكامل: " فهرب من ليلته ".
٢ - في الطبري: " برجه " وفى الكامل: " نزحه " قال الجوهري: " الترح ضد - الفرح، ترحه تترجحا أي حزنه ". ٣ - في شرح النهج والبحار: " وان لم نجد له مالا تركناه ". ٤ - في شرح النهج فقط.

[٣٦٧]

فكتب إليه مصقلة من الشام مع رجل من النصارى [من بنى تغلب
١] يقال له: حلوان ٢. أما بعد فانى كلمت معاوية فيك فوعديك
الكرامة ومنك الامارة فأقبل ساعة تلقى رسولي ٣ ان شاء الله،
والسلام. فلما وصل الكوفة علم به على عليه السلام فأخذ
النصراني ٤ فقطع يده فمات. فكتب نعيم إلى أخيه مصقلة جواب
كتابه، شعر ٥: لا ترميني ٦ - هداك الله - معترضا * بالظن منك فما
بالى وحلوانا ؟ ذاك الحريص على ما نال من طمع * وهو البعيد فلا
يورثك أحزانك ٧

١ - كذا في الطبري لكن في شرح النهج والبحار: " مع رجل من نصارى تغلب ". ٢ -
حلوان بضم الحاء وسكون اللام كبيرهان من أعلام الرجال فى القاموس: " حلوان
بالضم بلدان وقريتان وابن عمران بن الحاف بن قضاة من ذريته صحابيون وهو بانى
حلوان " وفى تاج العروسى: " أي بانى حلوان العراق " وفى معجم البلدان: " حلوان
بالضم ثم السكون (إلى أن قال) في عدة مواضع حلوان العراق وهى في آخر حدود
السواد مما يلى الجبال من بغداد، وقيل: انها سميت بحلوان بن عمران بن الحاف بن
قضاة كان بعض الملوك أقطعه اياها، فسميت به ". ٣ - في الطبري والكامل: " ساعة يلقاك رسولي ". ٤ - في الطبري وشرح النهج والبحار: " فأخذه مالك بن كعب
الارحبي فسرح به إلى على عليه السلام فأخذ كتابه فقرأه ثم قدمه ". ٥ - لم ينقل
المجلسي (ره) الاشعار بل قال: " وكتب نعيم إلى مصقلة شعرا يتضمن امتناعه
وتعبيره " واكتفى بهذه الاشارة (انظر ج ٨ من البحار ص ٦١٨، س ٢٤). وأما ابن أبى
الحديد فنقلها في شرح النهج (ج ١، ص ٢٧١) وكذا الطبري في تاريخه عند ذكره
وقائع سنة ٢٨ (ج ٦ من الطبعة الاولى بالقاهرة، ص ٧٦) وابن الاثير في كامل التواريخ
عند ذكره حوادث سنة ٢٨ (انظر ج ٢، ص ١٤٨ - ١٤٩) وأحمد زكى صفوت في جمهرة
رسائل العرب (ج ١، ص ٥١٩ - ٥٢٠). ٦ - كذا في شرح النهج وجمهرة رسائل العرب
أيضا لكن في الطبري والكامل: " لا ترمين " (من دون باء المتكلم)، وقوله: " لا ترمينى
" من قولهم: " رمى فلانا بكذا أي عابه وقذفه واتهمه " والمراد بحلوان هو النصراني
الحامل لكتاب مصقلة إلى أخيه كما مر ذكره قبيل الاشعار. ٧ - في الطبري: " فلا
يحزنك إذ خانا " وفى الكامل: " ان خانا " وفى الاصل: " فلا يحزنك أحزاننا " والمتن
مطابق لشرح النهج.

[٣٦٨]

ما ذا أردت إلى إرساله سفها * ترجو سقاط امرئ لم يلف ١ وسنانا
عرضته لعلى إنه أسد * يمشى العرضة ٢ من أساد خفانا قد كنت
في منظر عن ذا ومستمع ٣ * تحمى العراق وتدعى خبر شيبانا

١ - قوله: " لم يلف " مجهول من ألفاه أي وجهه، والوسنان من به سنة يقال: رجل
وسنان وامرأة وسنى أي بهما سنة ". ٢ - في الصحاح: " ناقة عرضة بكسر العين
وفتح الراء والنون زائدة إذا كان من عادتها أن تمشى معارضة للنشاط، قال الشاعر:
عرضة ليل في العرضنات جنجا، أي من - العرضنات كما يقال: فلان رجل من الرجال،
ويقال أيضا: هو يمشى العرضة ويمشى العرضنى إذا مشى مشية في شق فيها
بغى من نشاطه " وفى القاموس: " ناقة عرضة كسجلة تمشى معارضة، ويمشى
العرضة والعرضنى أي في مشيته بغى من نشاطه " وفى الصحاح: " وخفان موضع

وهو مأسدة ومنه قول الشاعر: شر نبت أطراف البنان ضارم * هصور له في غيل
خفان أشيل ". وفي القاموس: " وخفان كعفان مأسدة قرب الكوفة " وفي أساس
البلاغة: " وكأنهم ليوث خفان وهي أجمة في سواد الكوفة " وفي معجم البلدان: "
خفان يفتح أوله وتشديد ثانيه وآخره نون موضع قرب الكوفة يسلكه الحاج أحيانا وهو
مأسدة (إلى آخر ما قال) " ٣ - في الطبري والكامل أيضا كذلك لكن في شرح النهج
لابن أبي الحديد: " قد كنت في خير مصطاف ومرتبغ " ففي أساس البلاغة: " وإن
فلانا لفي منظر ومستمتع وري ومشيع أي في خصب ودعة وفيما أحب أن ينظر إليه
ويسمع، قال أبو زيد: قد كنت في منظر ومستمتع * عن نصر بهراء غير ذي فرس وقال
زنياع بن مخراق: أقول وسيفي يفلق الهام حده * لقد كنت عن هذا المقام بمنظر "
وفي لسان العرب: " المنظر الشئ الذي يعجب الناظر إذا نظر إليه ويسره، ويقال:
منظره خير من مخبره (إلى أن قال) ويقال: إن فلانا لفي منظر ومستمتع وفي رى
ومشيع أي فيما أحب النظر إليه والاستماع، ويقال: لقد كنت عن هذا المقام بمنظر
أي بمعزل فيما " بقية الحاشية في الصفحة الآتية "

[٣٦٩]

حتى تقحمت أمرا كنت تكرهه * للراكبين له ١ سرا وإعلانا لو كنت
أديت مال الله ٢ مصطبرا * للحق أحييت ٣ أحيانا وموتانا لكن لحقت
بأهل الشام ملتتمسا * فضل ابن هند وذاك الرأي أشجانا فاليوم تفرع
سن العجز ٤ من ندم * ماذا تقول وقد كان الذي كان أصبحت تبغضك
الاحياء قاطبة * لم يرفع الله بالبغيضاء انسانا فلما وقع ٦ الكتاب إليه
علم أن النصراني قد هلك، ولم يلبث التغليبيون

" بقية الحاشية من الصفحة الماضية " أحببت، وقال أبو زيد يخاطب غلاما قد أبق
فقتل: قد كنت في منظر ومستمتع * عن نصر بهراء غير ذي فرس " أي كنت في
خصب ودعة وعز ومنعة في كنف أمير المؤمنين على (ع) بمعزل عن حلوان وارساله
إلى حتى أن ارتكبت خطيئة لو كان غيرك مرتكبا لها لكنك تكرهه كأننا من كان.

١ - قوله: " للراكبين " متعلق بقوله " تكرهه " وهو من قولهم: " ركب الذنب أي اقترفه
" فاللام في " له " للتقوية. ٢ - في الطبري: " ما للقوم " وفي الكامل: " مال القوم ".
٣ - في شرح النهج: " زكيت " وكأنه أصوب وأنسب للمقام، فتدبر. ٤ - في الطبري: "
سن الغرم (بضم الغين وسكون الراء وفي آخرها الميم) ففي لسان العرب: " وفرع
فلان سنه ندما وأنشد أبو نصر: ولو أنى أطعتك في امور * قرعت ندامة من ذاك سنى
وأنشد بعضهم لعمر بن الخطاب (رض): متى ألق زنياع بن روح ببلدة * لى النصف
منها يقرع السن من ندم وكان زنياع بن روح في الجاهلية ينزل مشارف الشام وكان
يعشر من مربه فخرج عمر في تجارة إلى الشام ومعه ذهبة جعلها في ديبيل وألقمها
شارقا له فنظر إليها زنياع تذرف عينها فقال: إن لها لسانا فنجرها ووجد الذهبه
فعرها فحينئذ قال عمر (رض) هذا البيت ". وزاد عليه في تاج العروس: " ويقال: إنه
دخل عليه في خلافته وقد كبر وضعف ومعه ابنه روح فمارهما، وقال تابط شرا: لتقر
عن على السن من ندم * إذا تذكرت يوما بعض أخلاقي ". ٥ - في شرح النهج: "
بالعصيان " أقول: هذه الايات وكتاب مصقلة المذكورتان في جمهرة رسائل العرب لاحمد
زكى صفوت (ج ١، ص ٥٢٩ - ٥٣٠). ٦ - في شرح النهج: " بلغ ".

[٣٧٠]

إلا قليلا حتى بلغهم هلاك صاحبهم، فأتوا مصقلة فقالوا: أنت أهلكت
١ صاحبنا فإما أن تحييه، وإما أن تدبه، فقال: أما أن إحييه، فلا
أستطيع ٢، وأما أن أدبه، فنعمر، فوداه ٣. وحدثني ٤ ابن أبي سيف
عن عبد الرحمن بن جندب، عن أبيه ٥ قال: قيل لعلى عليه السلام
حين هرب مصقلة: اردد الذين سبوا ولم تستوف أثمانهم في الرق،
فقال: ليس ذلك في القضاء بحق قد عتقوا إذ أعتقهم الذي اشتراهم
وصار مالى دينا على الذي اشتراهم ٦. وبلغني أن ظبيان بن عمارة
٧ أحد بنى سعد بن زيد مناة قال في بنى ناجية شعرا: هلا صبرت
للقرع ناجيا * والمرهفات تختلى الهوا ديا

١ - في الطبري: " انك بعثت صاحبنا فأهلكته " ٢ - في شرح النهج: " فاما أن تجيئنا به، واما أن تديه، فقال: أما أن أجيئ به فلست أستطيع ذلك " ٣ - عبارة الكامل هكذا: " وأتاه التغلبيون فطلبوا منه دية صاحبهم فواده لهم " ففي المصباح المنير للفيومي: " ودى القاتل القتييل يديه دية = إذا أعطى وليه المال الذي هو يدل النفس (إلى آخر ما قال) " ٤ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١، ص ٢٧١، س ١٣): " قال ابراهيم: وحدثني ابن أبي سيف عن عبد الرحمن بن جندب عن أبيه قال: قيل لعلى عليه السلام حين هرب مصقلة (الحديث) " وقال المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب سائر ما جرى بينه وبين الخوارج (ص ٦١٨، س ٢٥): " قال ابراهيم: وحدثني ابن أبي سيف (إلى آخر الحديث نحوه) " ونقله المحدث النوري (ره) في المستدرک في باب نوادر ما يتعلق بأبواب كتاب العتق (ج ٣، ص ٤٤). ٥ - قد مرت ترجمة عبد الرحمن وأبيه في تعليقاتنا على الكتاب (انظر ص ٣٠٢). ٦ - قال ابن أبي الحديد بعد هذا الحديث بلا فصل: " وروى ابراهيم أيضا عن ابراهيم بن ميمون عن عمرو بن القاسم بن حبيب التمار عن عمار الدهني قال: لما هرب مصقلة قال أصحاب على عليه السلام له: يا أمير المؤمنين فيتنا، قال: انه قد صار على غريم من الغرماء فاطلبوه " وهذا الحديث قد اختلط بعنوان القصة في هذا الكتاب في ابتداء خبر بنى ناجية وقد أشرنا إليه هناك (انظر ص ٣٣٠). ٧ - يأتي ترجمته عن قريب في خبر عبد الله بن عامر الحضرمي ان شاء الله تعالى.

[٢٧١]

والطعن في نحوكم تواليا * وصائبات الاسهم القواضيا ١ وبلغني من حديث عبد الرحمن بن جندب عن أبيه قال ٢: لما بلغ عليا عليه السلام مصاب بنى ناجية وقتل صاحبهم قال: هوت أمه، ما كان أنقص عقله وأجرأه [علي ربه] فإنه جاءني مرة فقال لي: إن في أصحابك رجالا قد خشيت أن يفارقوك فما ترى فيهم ؟ فقلت له: إنى لا أخذ علي التهمة، ولا أعاقب على الظن، ولا أقاتل الا من خالفني وناصيني وأظهر لي العداوة، ثم لست مقاتله حتى أدعوه وأعذر إليه ٣، فإن تاب ورجع إلينا قبلنا منه [وهو أخونا ٤] وإن أبى الا الاعتزام على حربنا استعنا بالله عليه وناجزناه، فكف عنى ما شاء الله، ثم جاءني مرة اخرى فقال لي: إنى

١ - قال ابن أبي الحديد بعد نقل البيهقي (ج ١ ص ٢٧١): و " قال طيبان أيضا: ألا فاصبروا للطعن والضرب ناجيا * وللمرهفات يختلين اليهوديا فقد صب رب الناس خزيا عليكم * وصيركم من بعد عز مواليا سما لكم بالخيل جدا عواليا * أخو ثقة لا يرح الدهر غازيا فصيحكم في رحلكم وخبولكم * بضرب برى منه المدجج هاويا فأصبحتم من بعد عز وكثرة * عبید العصا لا تمنعون الذرارا " أقول: نقل ابن الاثير في الكامل الابيات الثلاثة الأخيرة باختلاف في بعض الكلمات وقال بعده: " وقال مصقلة بن هبيرة: لعمرى لئن عاب أهل العراق * على انتعاش بنى ناجية لاعظم من عتقهم رقمهم * وكفى بعثهم مالية وزايدت فيهم لأطلاقهم * وغاليت ان العلى غالبية " ٢ - قال ابن أبي الحديد (ج ١ ص ٢٧١، س ٢٦): " قال ابراهيم بن هلال: وروى عبد الرحمن بن حبيب عن أبيه (الحديث) " وقال المجلسي (ره) في ثامن البحار (ص ٦١٨، س ٢٦): " قال ابراهيم وروى عبد الرحمن بن جندب عن أبيه (الحديث) " وقال الطبري: " قال أبو مخنف: وحدثني عبد الرحمن بن جندب قال: حدثني أبي، قال: لما بلغ عليا (ع) مصاب (الحديث) " ٣ - في النهاية: " في حديث المقداد: لقد أعذر الله اليك، أي عذرك وجعلك موضع - العذر وأسقط عنك الجهاد ورضخ لك في تركه لانه قد كان تناهى في السمن وعجز عن القتال " ٤ - في الطبري فقط.

[٢٧٢]

خشيت أن يفسد عليك عبد الله بن وهب ١، وزيد بن حصين الطائي ٢. إنى سمعتهما يذكرانك بأشياء لو سمعتها لم تفارقهما عليهما حتى تقتلها أو توثقهما، فلا يفارقان محبسك أبدا، فقلت: إنى مستشيرك فيهما، فماذا تأمرني به ؟ - قال: إنى أمرك أن تدعو بهما فتضرب رقابهما، فعلمت أنه لا ورع له ولا عقل، فقلت: والله ما أظن أن لك ورعا ولا عقلا نافعا، والله كان ينبغي لك أن تعلم أنى لا أقتل

من لم يقاتلني ولم يظهر لي عداوته، ولم يناصرني بالذي كنت أعلمته من رأيي حيث جئتني في المرة الأولى ووصفت أصحابك عندي، ولقد كان ينبغي لك لو أردت قتلهم أن تقول لي: اتق الله، لم تستحل قتلهم ؟ ! ولم يقتلوا أحدا ولم يباذوك ولم يخرجوا من طاعتك. (قال: انقضى خير بنى ناجية).

١ - وصف الطبري الرجل بنسبة: " الراسبي " ففي جامع الرواة وتنقيح - المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره): " عبد الله بن وهب الراسبي رأس الخوارج من أصحاب علي عليه السلام ملعون " وفي ميزان الاعتدال: " عبد الله بن راسب من رؤوس الحرورية ذكره بعضهم في كتب الضعفاء وهو في كتاب أبي اسحاق الجوزجاني من أقران عبد الله بن الكواء وقد أدرك الجاهلية " وفي لسان الميزان بعد نقله العبارة: " وهذا الرجل انما اسمه عبد الله بن وهب الراسبي من بنى راسب قبيلة معروفة وهو كان أمير الخوارج بالنهروان لما قاتلهم علي - رضى الله عنه - وقتل في المعركة ولا أعلم له رواية " وقال في موضع آخر بعد ذلك: " عبد الله بن وهب الراسبي كان من رؤوس الخوارج الحرورية زائغ مبتدع أدرك عليا - رضى الله عنه - وقد بينت أمره في عبد الله بن راسب ". ٢ - في جامع الرواة وتنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره): " زيد بن الحصين [مصغرا] الاسلامي من المهاجرين من أصحاب علي عليه السلام " وفي الاصابة: " زيد بن حصين الطائي ثم الشيبيني ذكره الهيثم بن عدي بن يونس بن أبي اسحاق عن أبي السفر الهمداني وقال انه كان عامل عمر بن الخطاب على حدود الكوفة، أخرجه محمد بن قدامة في أخبار الخوارج له. قلت: وقد قدمت غير مرة أنهم كانوا لا يؤمرون في ذلك الزمان الا الصحابة ". انتهى النصف الاول من كتاب الغارات لابي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال الثقفي الكوفي رضى الله عنه وبيه النصف الثاني الاولى ووصفت أصحابك عندي، ولقد كان ينبغي لك لو أردت قتلهم أن تقول لي: اتق الله، لم تستحل قتلهم ؟ ! ولم يقتلوا أحدا ولم يباذوك ولم يخرجوا من طاعتك. (قال: انقضى خير بنى ناجية).

١ - وصف الطبري الرجل بنسبة: " الراسبي " ففي جامع الرواة وتنقيح - المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره): " عبد الله بن وهب الراسبي رأس الخوارج من أصحاب علي عليه السلام ملعون " وفي ميزان الاعتدال: " عبد الله بن راسب من رؤوس الحرورية ذكره بعضهم في كتب الضعفاء وهو في كتاب أبي اسحاق الجوزجاني من أقران عبد الله بن الكواء وقد أدرك الجاهلية " وفي لسان الميزان بعد نقله العبارة: " وهذا الرجل انما اسمه عبد الله بن وهب الراسبي من بنى راسب قبيلة معروفة وهو كان أمير الخوارج بالنهروان لما قاتلهم علي - رضى الله عنه - وقتل في المعركة ولا أعلم له رواية " وقال في موضع آخر بعد ذلك: " عبد الله بن وهب الراسبي كان من رؤوس الخوارج الحرورية زائغ مبتدع أدرك عليا - رضى الله عنه - وقد بينت أمره في عبد الله بن راسب ". ٢ - في جامع الرواة وتنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره): " زيد بن الحصين [مصغرا] الاسلامي من المهاجرين من أصحاب علي عليه السلام " وفي الاصابة: " زيد بن حصين الطائي ثم الشيبيني ذكره الهيثم بن عدي بن يونس بن أبي اسحاق عن أبي السفر الهمداني وقال انه كان عامل عمر بن الخطاب على حدود الكوفة، أخرجه محمد بن قدامة في أخبار الخوارج له. قلت: وقد قدمت غير مرة أنهم كانوا لا يؤمرون في ذلك الزمان الا الصحابة ". انتهى النصف الاول من كتاب الغارات لابي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال الثقفي الكوفي رضى الله عنه وبيه النصف الثاني ان شاء الله تعالى (*)